

# ولید شاق

مطالعه الواح وصایای

حضرت عبدالبهاء

ادیب طاهرزاده

مترجم: فاروق ایزدی نیا





## فهرست

دییاجه	الف
مقدمه	۱
فصل اول: شرایط مطالعه عهد و میثاق حضرت بهاءالله	۲۱
فصل دوم: عائله حضرت بهاءالله	۲۹
فصل سوم: امتحان ایمان	۵۳
فصل چهارم: میثاق، سپری برای صیانت امرالله	۷۳
فصل پنجم: اعظم امور	۸۷
فصل ششم: آلام و رنج‌های حضرت اعلی و حضرت بهاءالله	۹۵
فصل هفتم: عزلت‌گزیدن حضرت بهاءالله در جبال کردستان	۱۱۷
فصل هشتم: مراحل سرگونی بهاءالله	۱۲۹
فصل نهم: میرزا یحیی	۱۸۳
فصل دهم: ناقض میثاق حضرت باب	۲۱۱
فصل یازدهم: عصیان علنی میرزا یحیی	۲۳۵
فصل دوازدهم: ناقض اکبر میثاق حضرت بهاءالله	۲۶۵
فصل سیزدهم: حملات به مرکز میثاق	۲۹۱
فصل چهاردهم: تأییدات حضرت بهاءالله منشا انتصارات	۳۱۷
فصل پانزدهم: ادعای میرزا محمدعلی درباره شریک بودن با حضرت بهاءالله	۳۴۵
فصل شانزدهم: انحرافات میرزا محمدعلی (۱)	۳۵۳
فصل هفدهم: انحرافات میرزا محمدعلی (۲)	۳۶۷
فصل هجدهم: انحرافات میرزا محمدعلی (۳)	۳۸۳

- فصل نوزدهم: انحرافات میرزا محمدعلی (۴) ..... ۴۰۱
- فصل بیستم: انحرافات میرزا محمدعلی (۵) ..... ۴۱۱
- فصل بیست و یکم: صدور حکم مرگ برای حضرت عبدالبهاء ..... ۴۲۹
- فصل بیست و دوم: عریضهٔ ناقضین میثاق به حکومت علیه حضرت عبدالبهاء ..... ۴۳۹
- فصل بیست و سوم: عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان ..... ۴۶۱
- فصل بیست و چهارم: انفصال از ناقضین میثاق ..... ۴۸۳
- فصل بیست و پنجم: تبلیغ امرالله ..... ۵۰۵
- فصل بیست و ششم: قد اصطفینا الأكبر بعد الأعظم ..... ۵۲۳
- فصل بیست و هفتم: انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله ..... ۵۴۱
- فصل بیست و هشتم: ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله ..... ۵۶۷
- فصل بیست و نهم: حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله ..... ۵۹۳
- فصل سی‌ام: عصیان منسوبین حضرت ولی امرالله ..... ۶۲۱
- فصل سی و یکم: توجه به حضرت ولی امرالله ..... ۶۴۳
- فصل سی و دوم: ایادی امرالله ..... ۶۷۱
- فصل سی و سوم: ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله ..... ۶۸۷
- فصل سی و چهارم: ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله ..... ۷۰۹
- فصل سی و پنجم: وصی یا جانشین حضرت شوقی افندی ..... ۷۲۸
- فصل سی و ششم: بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وّلات امرالله در آینده ..... ۷۴۳
- فصل سی و هفتم: حارسان مدنیت الهیه، حُرّاس امرالله ..... ۷۶۳
- فصل سی و هشتم: بیت‌العدل اعظم ..... ۷۸۷
- فصل سی و نهم: حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمهٔ کبری ..... ۸۲۱

- ۸۴۱ ..... فصل چهلیم: ثبوت بر میثاق
- ۸۵۳ ..... ضمیمه یک: نظم اداری به قلم حضرت ولی امرالله
- ۸۶۳ ..... ضمیمه دو: قانون اساسی بیت‌العدل اعظم
- ۸۸۷ ..... کتابشناسی



## دیباچه

الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء عبارت از سند اساسی عهد و میثاق حضرت بهاءالله است. حضرت ولی امرالله آن را به عنوان «ولید عهد و میثاق»<sup>۱</sup> و «منشور مدنیت آتیه جهانی که از بعضی جهات و اصول متمم کتاب اقدس محسوب»<sup>۲</sup> توصیف فرمودند. لزوم مطالعه عمیق‌تر این سند مهمّ زمانی مشهود می‌گردد که حضرت ولی امرالله تصریح فرمودند که یکی از شرایط هر مؤمن حقیقی «انقیاد و خضوع تامّ نسبت به تمام جمل مندرجه در وصیت‌نامه مقدّسه حضرت عبدالبهاء»<sup>۳</sup> است. با در نظر داشتن این بیانات مبارکه، مؤلف این کتاب، که قبلاً کتاب «میثاق حضرت بهاءالله» را منتشر کرده، تصمیم گرفت راهنمای مطالعه مفصّلی برای خود الواح مبارکه و صایا تدوین نماید. اصل سازماندهی زیربنای این راهنما عبارت از ارتباط وجوه گوناگون عهد و میثاق و حقایق آن با تقریباً کلیه موضوعاتی است که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه و صایا ذکر فرموده‌اند. در برخی موارد کلّ یک بند الواح مزبور مورد مطالعه واقع شده، در بسیاری از موارد یک جمله، و گاهی اوقات بعضی کلمات مورد بررسی قرار گرفته است. بخش‌هایی از این کتاب از کتاب قبلی من، یعنی

۱. دور بهائی، ص ۷۱

۲. قرن بدیع، ص ۶۶۵

۳. نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله (Baha'i Administration, p90) از کتاب «بهاءالله و عصر جدید، ص ۳۰۱-۳۰۰»

میثاق حضرت بهاءالله، استخراج شده و بنابراین، بعضی مطالب برای خواننده آشنا خواهد بود اما به هر موضوعی از جنبه متفاوتی در متن الواح مبارکه وصایا پی خواهد برد.

عمیق کردن معارف امری وظیفه‌ای فردی است که بر اثر مطالعه آثار مبارکه با روح تواضع و فروتنی و تبّتل میسر می‌گردد. این مطلب به‌طور اخص در مورد مطالعه عمیق الواح مبارکه وصایا، که ثبوت بر میثاق یکی از اجزاء عمده تشکیل دهنده آن است، مصداق کامل دارد. عامل دیگری که باید در نظر داشت هشدار حضرت ولی امرالله در مکتوب مورخ ۲۵ مارچ ۱۹۳۰ است که از طرف هیکل مبارک به رشته تحریر درآمده و ذیلاً نقل می‌گردد:

«درک محتوای الواح وصایای حضرت عبدالبهاء از توان و قوه نسل حاضر بیرون است. حداقل باید یک قرن به مطالعه واقعی و تفکر پرداخت تا کنوز حکم مخزونه در آن مفهوم و مشهود گردد.» (ترجمه- مکتوب ۲۵ مارس ۱۹۳۰ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء / انوار هدایت، شماره ۵۹۸)

امید مؤلف این کتاب چنان است که این راهنمای مطالعه، هرچند که از لحاظ گستره و عمق نارسا و ناکافی است، سبب شود که آحاد مؤمنین را سر ذوق آورد تا این سند ثمین و گرانقدر را مورد مطالعه شخصی خویش قرار دهند. برای تسهیل کار، جدا از فهرست مندرجات، جدول خاصی در



انتهای کتاب فراهم آمده که هر بند از الواح مبارکه و صایا را به فصول مربوط به آن مرتبط می‌سازد.

گزیده‌هایی از آثار مبارکه بهائی برگرفته از ترجمه‌های حضرت ولی امرالله یا مواردی که بیت‌العدل اعظم تصویب فرموده‌اند استفاده شده است. فقراتی از خاطرات احبای ایرانی توسط مؤلف ترجمه و نقل شده است. اسامی فارسی و عربی طبق روشی که در کتب امر بهائی اتخاذ شده در متن انگلیسی کتاب نوشته شده است.

مراتب امتنان عمیق خود را باید تقدیم دکتر آن بویلز ( Ann Boyles) نمایم که این کتاب را با تبخّر تامّ ویراستاری نموده برای بهبود آن از لحاظ نحو پیشنهادهای ارزشمندی داده‌اند. از خانم آlda رندینا (Miss Alda Rendina) که نسخه خطّی را از روی خطّ من که شتابان نوشته شده و بعضا ناخوانا بود بسیار عالی تایپ کردند بی‌نهایت سپاسگزارم. از خانم بریدا نگل (Miss Breda Nagle) که نسخه ابتدایی را به دقت مطالعه و مطابقه نمودند صمیمانه تشکر می‌کنم. همچنین مایلم از خانم گل‌آرا خیل‌تاش، خانم ارکیده مهاجری و خانم مهسا وثوق که در تایپ کردن بعضی از بخش‌های کتاب همکاری داشتند سپاسگزاری نمایم. فهرست اعلام را خانم وندی مؤمن (Wendi Momen) در کمال تبخّر فراهم آوردند که موجب امتنان بنده است. از مؤسسه ملّی مطبوعات امری ایالات متّحده که اجازه دادند از کتاب خانم امیلیا کالینز ( Amelia Collins) با عنوان «تکریم حضرت شوقی افندی» نقل قول کنم و مؤسسه

ملّی مطبوعات امری انگلستان که اجازه دادند فقراتی از کتاب «گوهر یکتا» اثر روحیه خانم را نقل نمایم، بسیار سپاسگزارم. و نهایتاً، مراتب تقدیر عمیق خود را تقدیم همسر گرانقدرم، لسلی (Lesley)، می‌نمایم که در تمام مدت تدوین این کتاب، مرا مورد حمایت و تشویق قرار داد.

ادیب طاهرزاده، حیفاء، جولای ۱۹۹۹

## مقدمه

نفحات ظهور حضرت بهاءالله مؤسسه عهد و میثاق الهی را به عالم عرضه کرد و استعدادهای بالقوه‌ای را به نوع بشر عنایت کرده که در عالم رؤیا نیز مشاهده نشده و وسایلی را برای پیشرفت لانهای انسان و توسعه و تقدّم روحانی او در این دور فراهم آورده که به ذهن احدی خطور نکرده است.

شرایط این عهد و میثاق از قلم حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، و سپس در کتاب عهدی، وصیت‌نامه طلعت ابهی، عزّ نزل یافت. حضرت بهاءالله تلو آثار خود میثاقی قویم و انکارناپذیر با آحاد مؤمنین به خود منعقد فرمودند؛ میثاقی که در تاریخ ادیان ماضیه مماثل و مشابهی نداشته است. مظاهر ظهور الهی در گذشته ایام ابدی اثری موثّق از خود به جای نگذاشتند که در آن صریحاً مؤمنان به خود را هدایت کرده باشند که، بعد از ایشان، به جانشینی توجه نمایند که برای ترویج مصالح امر او، تبیین کلماتش، مکشوف ساختن اهمّیت تعالیمش و تفسیر و تبیین هدف و مقصود از ظهورش دارای اختیار و اقتدار و مرجعیت باشد. احدی از مظاهر ظهور نظامی اداری را تدوین نفرمود که بر امور دینی جامعه حاکم باشد.

اناجیل درباره مسئله جانشینی سکوت اختیار کرده‌اند. فقط عبارتی مبهم و بدون نتیجه کافی که «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم» (انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۱۸) در دست است که بخشی از پیروان حضرت مسیح را رهنمون ساخت که

پطرس را جانشین آن حضرت بشناسند. چنین ادعایی، که بیانیه واضح و صریحی در انجیل مؤید آن نیست، در سراسر تاریخ پرفرازونشیب آئین مسیحی سبب منازعات و اختلافات تلخ و اسفباری شده است. در نتیجه، دیانتی که حضرت مسیح بانی آن بود به فرقه‌های بزرگ و عمده‌ای تقسیم شد که به مرور زمان چندین برابر شده است. وضعیت مشابهی در اسلام نیز ایجاد شد. حکایت حضرت محمد و کلام آن حضرت را که گزارش شده درباره حضرت علی، پسرعم و دامادش، در غدیر خم بیان فرمود می‌توان صرفاً به عنوان اشاره‌ای به جانشین پیامبر تلقی کرد اما انتصاب صریح و قاطع نتوان محسوب داشت. این رویداد، که پیروان هر دو فرقه شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، توسط هر کدام به نحوی متفاوت تعبیر و تفسیر شده است. داستان از این قرار است:

حضرت محمد، بعد از اتمام مناسک آخرین حج، حج عمره، در حین مراجعت از مکه به مدینه، در محلی به نام غدیر خم به خیل عظیم پیروان خود دستور توقف داد. در آن دشت وسیع تعداد زیادی از زین‌ها را روی هم گذاشتند تا منبرگونه‌ای ایجاد شد که حضرت محمد بر بالای آن قرار گرفت و خطابه‌ای برای حاضرین ایراد فرمود. در آنجا، گزارش شده که، حضرت علی را با دست بلند کرد و فرمود، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»

شیعیان این بیان شفاهی را موثق می‌دانند و بر مبنای آن معتقدند که حضرت علی جانشین به حق و مشروع پیامبر است. حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز این اعتقاد را مورد تأیید قرار می‌دهند. اما اکثریت مسلمانان، یعنی اهل تسنن، این دیدگاه را مردود می‌دانند. تقریباً بلافاصله بعد از صعود حضرت محمد، پیروان او به دو فرقه عمده تقسیم شدند که به مرور زمان تکثر بیشتر یافت.

برعکس، یکی از ویژگی‌های متمایز ظهور حضرت بهاءالله این است که شارع این امر میثاقی قویم درباره جانشین خود، با پیروان خویش، منعقد ساخت؛ میثاقی که ویژگی‌های آن را حضرت بهاءالله بنفسه در «کتاب عهدی» که وصیت‌نامه آن حضرت مشخص و معین فرمود. در این اثر که به خط خود حضرت بهاءالله نوشته شده شرایط قاطع و صریحی ذکر شده که ممهّد سیل برای آینده امر الهی است که حتی نفوسی که آن را نقض کردند آن را به‌عنوان سندی موثق تصدیق می‌کنند. تنها با این سند الهی است که وحدت جامعه بهائی حفظ شده، خلوص تعالیمش مصون مانده و فسادناپذیری تشکیلاتش تضمین شده است. حضرت بهاءالله بنفسه می‌فرمایند، این یوم است که «لن یعقبه اللیل.» (آثار قلم اعلی، ج ۱، طبع کانادا، ص ۱۴ / خط زین، ص ۲۴)

نزول کلام الهی توسط مظهر ظهورش شبیه فرو ریختن باران است. به همان نحوی که در فصل بهار فرو ریخته عالم طبیعت را طراوت و شادابی می‌بخشد، کلام الهی نیز خلاق و منشا حیات برای نفوس انسانی

است. در قلوب نفوس رسوخ کند و روح ایمان را به آنها القاء کند. این فرایند در سراسر دوران پیامبر الهی ادامه دارد اما باران بهاری در فصل ربیع با درگذشت او متوقف می‌شود.

در طی فصل بارندگی مراتع سرسبز می‌شوند و باران حوضچه‌هایی از آب حیات بخش ایجاد می‌کند. همین‌طور، وقتی که مظهر ظهور الهی دیگر از لحاظ عنصری در میان مردمان نباشد، کلامی را که از خود به یادگار گذاشته منبع کسب حیات روحانی برای مؤمنین به او است. برای مسیحیان اناجیل و برای مسلمین قرآن مخزن روحانی آب حیات و ذخیرهٔ تعالیم الهی بوده است.

اما، آبی که به سوی کلیه مردمان جریان دارد، مردمانی که آزادانه به آن دسترسی دارند، طولی نمی‌کشد که خلوص خود را از دست می‌دهد و در اثر نظریه‌های ساختهٔ آدمیان آلوده به گل ولای می‌گردد. در ادوار گذشته، مظاهر ظهور الهی کلام خود را برای آیندگان باقی گذاشتند، اما هیچ منبع روشنی برای هدایت بیشتر تدارک ندیدند. پیروان آنها مجبور شدند بیانات ایشان را به بهترین وجهی که می‌توانستند تفسیر و تعبیر نمایند. در نتیجه، مردمان در برداشت خود از تعالیم دچار اختلاف شدند. پیروان در کلام الهی مداخله نمودند؛ به این معنی که احکام و اصولی را که پیامبر ترویج فرمودند دستخوش مصالحه کرده از آن عدول کردند. عقاید و مراسم بشری به آن افزوده گشت، نوآوری‌ها و اعمال و اقدامات مردمان وارد تعالیم گشت و تعالیم را از خلوص اولیه محروم ساخت. تفرقه و تشتت

رخ داد و فرقه‌ها و احزاب در دیانت ایجاد گشت. وحدت و محبتی که در زمان شارع دیانت در میان مؤمنین وجود داشت بعد از او از میان رفت و به مرور زمان جای خود را به اختلاف و دشمنی واگذار کرد.

در دور حضرت بهاءالله نزول کلام الهی شکلی به کلی متفاوت به خود گرفت. اگرچه در زمان‌های گذشته، به استثنای قرآن و آثار حضرت باب، کلام انبیاء، در اکثر موارد، سال‌ها بعد از نزول آنها ثبت شد، اما کلام حضرت بهاءالله در حین نزول از فم مبارک توسط کُتّاب وحی نوشته شد. در بعضی موارد خود ایشان آیات نازل را می‌نوشتند. اصالت و صحت این نوشته‌ها، که معمولاً به‌عنوان آثار مقدّسه مبارکه، یا الواح، به آن اشاره می‌شود، حفظ و نگهداری شده است. کلام الهی در این دور چنان به وفور نازل شده که، به شهادت نفس مبارک حضرت بهاءالله، در صورتی که در مجموعه‌ها طبع گردد، بیش از صد جلد آثار مبارکه برای نوع بشر در این عصر خواهد بود. دیگر تمثیل حوضچه کفایت ننماید. مناسب‌تر آن است که وقتی کلمات الهیه همانند باران فراوان نازل شده است، تمثیل بحریا اقیانوس به کار برده شود.

قرآن کریم شامل شش هزار آیه است که بر حضرت محمد در طی ۲۳ سال نازل شد. سرعت نزول کلمات حضرت بهاءالله حدود یک هزار آیه در ساعت بود.<sup>۲</sup> مثلاً، کتاب ایقان، یکی از مهم‌ترین کتب حضرت

۲. برای ملاحظه اطلاعات بیشتر درباره نحوه نزول الواح، نگاه کنید به جلد اول نفحات ظهور حضرت بهاءالله اثر ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی، صفحه ۳۳.

بهاءالله، در طی دو روز و دو شب نازل شده. در طی دوران رسالت چهل ساله حضرت بهاءالله عالم انسانی در بحر آثار الهی مستغرق شد که قوای مکنونه در آن مقدر است که کلّ عالم بشری را احیاء مجدد نماید.

ویژگی متمایز ظهور حضرت بهاءالله این است که، تا ادوار گذشته، کلام الهی، که برای احیاء روحانی و هدایت نوع بشر نازل می‌شد، به سهولت و راحتی به او داده نمی‌شود. حق تبیین و تفسیر کلام پیامبر، افزودن یا کسر کردن حتی نقطه‌ای به آن، به احدی عنایت نشد. حضرت بهاءالله خلوص ماء آثار خود را در مقابل هر نوع آلودگی حفظ فرمودند. از طرفی، ایشان کلام الهی را برای انتفاع کلّ عالم انسانی نازل کرده‌اند، و از طرف دیگر به احدی اجازه نداده‌اند در آن مداخله‌ای نماید. ایشان این دو ویژگی متضاد را از طریق تأسیس مؤسسه میثاق، که در کمال استحکام در کتاب اقدس و کتاب عهدی، نازله به خطّ مبارک خودشان، تثبیت شده، حل نموده‌اند.

حضرت بهاءالله، به جای آنکه آثار مبارکه خود را آزادانه در اختیار مردمان قرار داده به آنها اجازه دهند به تفسیر و تعبیر آنها پردازند یا هر طور مایل‌اند با آنها رفتار کنند، در نفس مبارک حضرت عبدالبهاء، مجرای طاهر و پاکیزه جهت تبیین آثار نازله و هدایت جامعه ایجاد کرده‌اند. حضرت عبدالبهاء، به عنوان دریافت کننده اولیه آثار حضرت بهاءالله و کلام وحی، مبین منصوص آثار مبارکه هستند. نفس مبارک ایشان کلیه فضائل و قوایی را که آثار الهیه به ایشان تفویض نموده شامل می‌شوند؛



فضائل و قوایی که، در اثر فعالیت مؤسسه عهد و میثاق، باید تدریجاً در طی این دور به عالم انسانی اعطاء شود و تا ظهور مظهر الهی بعدی سبب گسترش و ارتقاء اجتماعی، فکری و روحانی انسان بر روی زمین شود.

حضرت عبدالبهاء در این تمثیل همچون ظرف عمل می‌کنند. پیش از آنکه ظرف مملو شود، ابتدا باید خالی باشد. نفس مبارک حضرت عبدالبهاء چنان اراده خود را در برابر اراده حضرت بهاءالله تسلیم و فانی کرده بودند که به معنای واقعی کلمه تهی از خویشتن بودند و چیزی برای عرضه در عالم شهود در وجود خویش نداشتند مگر نهایت درجه فروتنی و عبودیت محض. تمام وجود ایشان مظهر کلیه فضائل ربانی، مرآت صافی منعکس کننده نور جلالی بود که حضرت بهاءالله به ایشان تابانده بودند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که در این عالم وسیع خلقت سه مقام وجود دارد: مقام الوهیت، که لایدرک است؛ مقام مظاهر ظهور الهی، که به همان میزان خارج از دسترس است؛ و مقام بشر. تنها مقام مناسب انسان عبودیت است. مادام که فرد مؤمن در عالم عبودیت به سر می‌برد، به خداوند تقرّب می‌جوید و دریافت کننده قوه، فیض و الطاف الهی می‌شود. حضرت عبدالبهاء به ژرفنای عبودیت واصل شدند، از این روی تجسم کلیه صفات و اسماء الهی گشتند. اگرچه ایشان خود را به معنای واقعی بنده عباد حضرت بهاءالله می‌دانستند، اما جلال و عظمتی را به منصّه ظهور رساندند که احدی از افراد بشر نمی‌تواند امید حصول آن را داشته باشد. حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نبودند اما از آنجا که وجود

ایشان مخزنی از آثار حضرت بهاءالله بود، «خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.» (دور بهائی، ص ۶۱)

حضرت عبدالبهاء از عصمت کبری<sup>۳</sup> که حضرت بهاءالله بدان اشاره دارند که در مظهر ظهور الهی ذاتی است و احدی در آن سهیم و شریک نیست، بهره نداشتند اما حضرت بهاءالله عصمت موهوبی را به ایشان عنایت فرمودند. مظهر ظهور الهی مانند خورشیدی است که خود تولید حرارت و نور می‌کند؛ قمر از خود دارای نور نیست، اما آن را از خورشید دریافت کرده به زمین بازتاب می‌دهد. همین‌طور، حضرت بهاءالله مانند شمس حقیقت و حضرت عبدالبهاء مانند قمر در این دور عمل می‌کنند.

حضرت عبدالبهاء را نباید فرد عادی بشری ملاحظه نمود که در مجهودات خود استقامت ورزیدند تا خود را از امیال نفسانی تهی سازند و در نتیجه توسط حضرت بهاءالله به‌عنوان وصیّ و جانشین منصوب گشتند. بلکه، باید ایشان را مخلوق ذات الهی برای این مقصود که دریافت‌کننده الهامات الهی در این عصر باشند، مشاهده نمود. ما هرگز به مقام حقیقی ایشان پی نخواهیم برد زیرا ایشان «سرّالله» بودند؛ لقبی که حضرت بهاءالله به ایشان عنایت فرمودند. ایشان یکی از مواهب بی‌مثل حضرت بهاءالله به عالم انسانی بودند. در بسیاری از الواح، حضرت بهاءالله مقام حضرت

۳. نگاه کنید به نجات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۴، ص ۱۵۰ به بعد

عبدالبهاء را با عباراتی تحسین‌آمیز ستوده‌اند. مثلاً در سوره غصن، حضرت بهاء‌الله به این حقیقت شهادت می‌دهند:

إِنَّا قَدْ بَعَثْنَا عَلَىٰ هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ مُبَدِعَ مَا يَشَاءُ  
بِأَمْرِ الْمُبْرَمِ الْحَكِيمِ. إِنَّ الَّذِينَ مَنَعُوا أَنْفُسَهُمْ عَنِ ظِلِّ الْغَصَنِ  
أُولَئِكَ تَاهَوْا فِي الْعَرَاءِ وَ أَحْرَقَتْهُمْ حَرَارَةُ الْهَوَىٰ وَ كَانُوا مِنْ  
الْهَالِكِينَ. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۳۳)

هنگامی که حضرت عبدالبهاء در بغداد در عنفوان جوانی بودند، حضرت بهاء‌الله عنوان «سرکار آقا» را برای ایشان به کار بردند. دیگر القابی که در دوران جوانی به ایشان دادند تماماً نشان دهنده وجود اسرارآمیزی است که مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله است.

هر پیمانی دو طرف دارد، که هر کدام وظائف و تعهداتی را دارا است. حضرت بهاء‌الله با به جای گذاشتن دو میراث ارزشمند برای عالم انسانی، به عهد خود وفا کرده‌اند: یکی، نزول آثار مبارکه کثیره؛ و دیگر، عهد و پیمانی با مرکز عهد در نفس مبارک حضرت عبدالبهاء. به تمثیل خود برگردیم؛ مخزنی که در میثاق، در نفس مبارک حضرت عبدالبهاء، وجود دارد برای تأمین تدارکات دائمی آب پاک است، هر قدر هم که آدمیان سعی کنند آلودگی را وارد آب حیات بخش آثار مزبور نمایند. حال که دریافتیم آن بخش از این پیمان که مربوط به حضرت بهاء‌الله است تحقق یافته، متوجه می‌شویم که مؤمنان به حضرت بهاء‌الله، که طرف

دیگر این پیمان را تشکیل می‌دهند، موظف هستند از مخزن مزبور آب‌های حیات‌بخش آثار مبارکه ایشان را کسب نمایند، احیاء شوند، طبق تعالیم ایشان زندگی کرده خلق بدیع شوند.

در طی دوران حیات عنصری حضرت بهاء‌الله، آحاد مؤمنان از امتیاز گرانبها و بی‌مثیل توجه به نفس مبارک ایشان برخوردار بودند و بسیاری از این افتخار برخوردار شدند که به حضور مبارک مشرف شوند. این مؤمنین فیوضات الهیه را مستقیماً از حضرت بهاء‌الله دریافت کردند و در الواح بی‌شماری که برای آنها نازل شد هدایت شدند. در نتیجه توانستند ایام حیات خود را طبق رضای مبارک زندگی کنند. نفوسی که صفات روحانیه را در اثر تماس مستقیم با مظهر ظهور کلی الهی کسب کردند، مجذوب ایشان شده با غول‌های روحانی این دور مبارک متحول گشتند.

بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء بودند که، در نتیجه عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله، که در کتاب عهدی نازل شد، دارای مرجعیت و عصمت جهت هدایت احباء به استعدادهای روحانی مکنون در آثار حضرت بهاء‌الله شدند. به این ترتیب مؤمنین برای کسب هدایت به حضرت عبدالبهاء توجه کردند و ایشان حقایق شورانگیزی را که در تعالیم حضرت بهاء‌الله بود به آنها عنایت کردند و گوهرهای گرانبهای روح را که در ژرفنای دریای بی‌کران آثار مکنون بود مکشوف ساختند و در اختیار آنها نهادند.

همچنین در طی این دوران تعدادی از منسوبین بی‌ایمان حضرت عبدالبهاء دست به دست افرادی بی‌وجدان در شرق و غرب دادند و به حصن حصین میثاق که ید قدرت الهی حول حریم امرالله ایجاد کرده بود هجوم آوردند. این نفوس اظهار داشتند که اعتراضات آنها مبتنی بر آثار حضرت بهاءالله است اما، اگرچه به آثار مبارکه حضرت بهاءالله دسترسی داشتند، مفاهیم و معانی آنها را تحریف کرده به مقصود از نزول آنها خیانت نمودند. آنها از حضرت عبدالبهاء اعراض کردند و مرجعیتی را که حضرت بهاءالله به ایشان عنایت فرموده بودند منکر شدند و خود را از مرکز تبیین و هدایت مصون از خطا محروم نمودند و به این ترتیب روح ایمان را در قلوب خود خاموش کردند.

حضرت عبدالبهاء در لوح با تأکید بر اهمیت ثبوت بر عهد و میثاق، اظهار می‌دارند که در این یوم تأییدات حضرت بهاءالله تنها به نفوسی می‌رسد که ثابت بر پیمان باشند.<sup>۴</sup> حضرت مولیالوری تأکید دارند که حتی اگر نفسی تجسم روح القدس باشد و از توجه به مرکز میثاق باز ماند، «جسم معوق و جسد معطل گردد.» مدت ۲۹ سال حضرت عبدالبهاء بهائیان عالم را هدایت فرمودند که نقش خود را در عهد و میثاق الهی ایفا کنند و هنگام صعود، میراث ایشان برای نسل‌های آینده امر الهی متحد و یکپارچه، و آب پاک حیات بخش تعالیم مبارکه بود.

با صعود حضرت عبدالبهاء عصر رسولی امر مبارک به پایان رسید و امرالله وارد عصر تکوین شد. قوای ظهور حضرت بهاءالله، که از نفس مبارک حضرت عبدالبهاء در دوران قیادت ایشان نشات می‌گرفت، اکنون متوقف شده بود. اما حضرت عبدالبهاء برای احباء نقشه‌ای داشتند. ایشان آنها را به حال خود رها نکردند. در الواح مبارکه وصایا خطوط و رؤوس طرحی شگفت‌انگیز را ترسیم کردند تا احباء را قادر سازد تشکیلاتی را برپا کنند که به ید اقتدار حضرت بهاءالله برای حاکمیت جامعه در دور بهائی خلق شده بود. به این ترتیب به احباء در عصر تکوین فرصتی داده شد که، طبق هدایات و اوامر حضرت عبدالبهاء، در برپا کردن تشکیلات امریه که به صورت مجاری جهت انتقال قوای روحانی نشات گرفته از حضرت بهاءالله به جمیع اطراف و اکناف ارض، نقش خود را ایفا کنند. در کانون این تشکیلات، مؤسسه ولایت امرالله قرار داشت که وظیفه اساسی حفظ خلوص ماء آثار مبارکه بعد از حضرت عبدالبهاء را تداوم بخشید، مفاد آنها را تبیین فرمود و احباء را برای بنای نظم اداری امرالله هدایت کرد.

حضرت شوقی افندی از کل آثار حضرت عبدالبهاء الواح مبارکه وصایا را به‌عنوان اثری برگزیده‌اند که از اقتدار و مرجعیت الهیه برخوردار است که می‌تواند سرنوشت جامعه اسم اعظم را در طی دو عصر تکوین و ذهبی شکل دهد. ایشان می‌فرمایند:

الواح متقنه وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه اتصالی است که عصر گذشته را با عصر کنونی، که موسوم به عصر تکوین و موصوف به عصر انتقال است، الی الأبد مرتبط می‌سازد و ازهار و اثمار این عصر انتصارات و فتوحات باهره‌ای است که طلیعه عصر ذهبی دور جمال ابهی خواهد بود. (دور بهائی، ص ۴)

الواح مبارکه وصایا، که طبق توصیف حضرت ولی امرالله منشور نظم بدیع جهانی است، به خط مبارک حضرت عبدالبهاء تحریر شده و توسط هیکل مبارک امضاء و مهر شده است. اثر مزبور شامل سه بخش است که در اوقات متفاوت در طی مظلم‌ترین ایام حیات حضرت عبدالبهاء، که در بیت عبدالله پاشا سکونت داشتند، نوشته شده است. حضرت عبدالبهاء به علت دسائس و توطئه‌های میرزا محمدعلی، ناقض اکبر میثاق الهی، که از مساعدت برادران و دیگر ناقضین میثاق بهره‌مند بود، در مدینه محصنه عکا مسجون شدند. تاریخ دقیق تحریر هر قسمت مشخص نشده اما بخش اول الواح وصایا محتملاً حدود سال ۱۹۰۶ یا بعد از آن به رشته تحریر درآمده است.<sup>۵</sup>

---

۵. سرنخی که ما را تاریخ تکمیل الواح وصایا می‌رساند این نکته است که شعاع‌الله، پسر میرزا محمدعلی، نامه‌ای به تاریخ ۲۷ تشرین ثانی (۲۷ نوامبر) ۱۹۰۵، از ایالات متحده خطاب به مجدالدین، از دشمنان سرسخت حضرت عبدالبهاء، فرستاد. این نامه به نحوی به دست حضرت عبدالبهاء رسید. ایشان در بخش اول الواح مبارکه وصایا به این نامه اشاره دارند. با در نظر داشتن این مطلب که وصول نامه به ارض اقدس از طریق پست زمینی مدتی طول می‌کشید، و این که نمی‌دانیم این مکتوب چگونه و چه زمانی به دست حضرت عبدالبهاء افتاد، منطقی است که بپذیریم که بخش اول الواح مبارکه وصایا در زمانی حدود سال ۱۹۰۶ یا بعد از آن به رشته تحریر درآمده است.

حضرت عبدالبهاء در مخاطرات عظیمه قرار داشتند. هر روز مملو از خطرات و تضییقات بود و حضرت عبدالبهاء برای حفظ این سند تاریخی بسیار مراقبت می فرمودند و آن را در زیرزمین قرار دادند. بیانات ایشان حاکی از این مطلب است:

این ورقه مدتی در زیرزمین محفوظ بود. رطوبت در آن تأثیر نموده. چون بیرون آورده شد ملاحظه گردید که رطوبت بعضی مواقع آن را تأثیر نموده و چون بقعه مبارکه در اشد انقلاب بود ورقه به حال خود گذاشته شد. (ایام تسعه، ص ۴۷۲)

در رابطه با اهمیت الواح مبارکه وصایا، حضرت ولی امرالله مرقوم فرمودند:

ما هنوز از لحاظ زمانی به این سند عظیم، یعنی الواح وصایا، بسیار نزدیکیم و از ادراک کامل مضامینش و از اطلاع بر اسرار مکنونه اش عاجز و ناتوان. فقط نسل های آینده می توانند بر قدر و منزلت این شاهکار الهی که دست قدرت مهندس اعظم عالم برای وحدت و نصرت امر جهانگیرش آفریده است فی الجمله وقوف یابند. (نظم جهانی بهائی، ص ۱۲)

همچنین می فرمایند:

... معنای کامل الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و همچنین پی بردن به مفاهیم و تصرفات نظم جهانی که در آن سند



خطیر معرفی شده تنها به تدریج و پس از آنکه بیت‌العدل عمومی تأسیس شد در انظار ظاهر خواهد گشت. از یاران دعوت می‌شود عامل زمان را در نظر آورند و منتظر هدایت بیت‌العدل عمومی باشند که عند الإقتضاء قرارهای لازم صادر کرده مسائل و مطالب مبهم را با تصمیمات خویش حلّ و روشن خواهند ساخت.<sup>۶</sup>

در خصوص خلق این اثر، یعنی الواح مبارکه و صایا، حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

قوای خلّاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاءالله، که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت، در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی به وجود آورد که می‌توان آن را به منزله دستور نظم بدیع عالم، که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است، تلقی نمود. لذا الواح و صایای مبارکه را می‌توان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مؤلده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه به وجود آمده. چون الواح و صایا ولید عهد و میثاق است، یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت‌الله، لهذا نمی‌توان آن را نه از موجود قوه فاعله اولیه و نه از آن که آن را مالاً به بار آورده مجزی نمود. باید همواره به خاطر داشت که منویات منیعه حضرت بهاءالله به نحوی

۶. منقول در پیام ۹ مارس ۱۹۶۵ بیت‌العدل اعظم

در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و سریان یافته و مقاصد آنان به قسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی که مثل اعلاّی همان تعالیم وضع فرموده به منزله ردّ یکی از مقدّس‌ترین حقائق اساسیّه این آئین به شمار می‌رود. (دور بهائی، ص ۷۴)

الواح و صایای حضرت عبدالبهاء را حضرت شوقی افندی به عنوان سندی توصیف فرموده‌اند که نبوّت حضرت باب درباره تأسیس نظم جهانی حضرت بهاء‌الله را، که الواح و صایا منشوری برای آن است، تحقق بخشیده است. حضرت ولی امرالله الواح مبارکه و صایا را «منشور مدنیت آتیّه جهانی که از بعضی جهات و اصول متمّم کتاب مستطاب اقدس محسوب» توصیف فرموده‌اند. (قرن بدیع، ص ۶۶۵)

مطالعه دقیق رابطه بین الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء و کتاب مستطاب اقدس می‌تواند اثرات فرایند تکامل طبیعی در عالم ظهور الهی را نمایان سازد. به نظر می‌رسد که حضرت بهاء‌الله به جای آنکه جمیع وجوه احکام و تعالیم خود را نازل فرمایند، عمداً بعضی از جنبه‌های ظهور را واگذاشتند تا بلوغ حاصل شود و سپس در طی رسالت حضرت عبدالبهاء نازل گردد. به این ترتیب ایفای نقش حضرت عبدالبهاء در امر حضرت بهاء‌الله را می‌توان به عنوان اقدامات عالیّه غنی ساختن بحر

عظیم نفحات ظهور حضرت بهاءالله توصیف کرد. حضرت ولی امرالله این فرایند را این گونه وصف می فرمایند:

هر کسی کتاب اقدس را به دقت تلاوت نماید به آسانی ملاحظه می کند که بعضی از مؤسّساتی که حضرت عبدالبهاء در الواح وصایایش معین فرموده در نفس کتاب مستطاب اقدس نیز مذکور گردیده است و آنچه را هم که حضرت بهاءالله در کتاب احکامش ذکر فرموده و عمداً فواصلی را در بیان نظم کلی دور بهائی مرعی داشته مندرجات الواح وصایای حضرت عبدالبهاء آن فواصل را به یکدیگر متصل ساخته است. بنابراین اگر کسی این دو کتاب مقدّس را از هم تفکیک نماید و یا العیاذُ بالله حتی به اشاره چنین تلقین کند که بیانات حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا کاملاً با تعالیم حضرت بهاءالله موافق نیست گناهی نابخشودنی مرتکب شده و منکر وفا و امانتی گشته است که در سراسر حیات مولای بی همتایمان حضرت عبدالبهاء مجسم و مسلم بوده است. (نظم جهانی بهائی، ص ۸)

وقتی مفاد کتاب اقدس و الواح مبارکه و وصایای حضرت عبدالبهاء در زمان معلوم تحقق یابد، نظم جهانی حضرت بهاءالله متولّد می شود، و پرده از جلال و شکوه ظهور حضرت بهاءالله در مقابل عالم انسانی برداشته می شود. همانطور که قبلاً بیان شد، حضرت عبدالبهاء، با الواح مبارکه

وصایا، طرحی جامع برای بنای تشکیلات نظم اداری برای بهائیانِ عصر تکوین باقی گذاشتند و حضرت شوقی افندی بودند که حضرت عبدالبهاء به عنوان گوهری یکتا و بی‌مثیل، آیت‌الله، ولیّ امرالله و مبین و مفسّر کلام الهی تمجید نمودند، و در اجرای این نقشه اهل بهاء را هدایت فرمودند. حضرت شوقی افندی، در طیّ سی و شش سال، در مقام ولیّ امر الهی، علاوه بر تمامی دستاوردهای دیگر خود، رابطه‌ی بین دو مؤسسه‌ی الهی، یعنی ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم، را که تحت هدایت بی‌مثیل قرار دارند مورد تبیین و توصیف قرار دادند. هیکل مبارک در مکتوبی ۲۱ مارس ۱۹۳۰ خطاب به اعضاء محفل روحانی ملی ایالات متّحده و کانادا، در اشاره به ماهیت بی‌مثیل نظم اداری مخلوق حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، مرقوم فرمودند:

آن دو نفس مقدّس برای تحقق نوایای عالی‌ای که موعود انبیای سلف و کانون الهام صاحب‌دلان و شاعران قرون پیشین بوده تنها به تعیین جهت و مسیر کلیّ قناعت نورزیده بلکه با بیانی صریح و قاطع دو مؤسسه‌ی توامان بیت‌العدل و ولایت امرالله را به عنوان جانشینان خویش معین فرموده‌اند که وظائفشان عبارت است از اجراء اصول و ترویج حدود و محافظه‌ی مؤسّسات و تطابق حکیمانۀ امرالله با مقتضیات زمان و تحقق میراث مرغوب خلل‌ناپذیر بانی بنیان امر یزدان در عالم امکان. (نظم جهانی بهائی، ص ۲۵)

حال، از زمان صعود حضرت ولی امرالله، بیت‌العدل اعظم، دیگر جانشین منتخب حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، است که وظیفهٔ صیانت خلوص آثار مبارکهٔ امر مبارک را ایفا می‌کند. معهد اعلیٰ اطمینان حاصل می‌کند که احدی نتواند حق قانونی و انحصاری حضرت ولی امرالله را با تلاش جهت بیان تبیینات موثق آثار مبارکه، نقض کند و از آن تخطی نماید. در عین حال، وظائف گوناگونی که در آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به عهدهٔ معهد اعلیٰ گذاشته شده از طریق وضع احکام اجرا نماید، و عنصر انعطاف‌پذیری را تأمین نماید که امر مبارک را قادر می‌سازد با نیازهای دشوار جامعهٔ بشری سریعاً در حال تکامل روبرو شده آنها را رفع نماید.

قوای حیات‌بخش امر مبارک به عالم از این مؤسسهٔ الهی به شبکهٔ عظیم و گستردهٔ محافل جریان می‌یابد، حیات روحانی را به کثیری از نفوس در سراسر عالم اعطاء می‌کند. در ارتباط با اهمیت این مجاری تعیین شده به ارادهٔ الهی، حضرت ولی امرالله این بیان جالب و جاذب را عنایت فرموده‌اند:

قوة قدسیهٔ الهیه که در سنهٔ ستین در شیراز تولد یافت و در ارض طابوعان جدید حاصل نمود و شعله‌اش در مدینهٔ الله و ارض سرمرتفع گردید و نفحات مسکیه‌اش عالم را معطر و اقطار شاسعهٔ جهان را معنبر ساخت اکنون با طلوع عصر تکوین در مشروعات و مؤسسات بهیهٔ این آئین نازنین که به منزلهٔ مجاری و قنوات جهت

ایصال فیض نامتناهی الهی به جهان بشری است حلول نمود و بر قوّت و اتقان بیفزود. (قرن بدیع، ص ۶۵۹)

مطالعه عمیق‌تر آثار حضرت ولی امرالله این مطلب را کاملاً واضح و روشن می‌نماید که الواح مبارکه وصایای حضرت عبداله‌اء سند خطیری موهوب به قوای مکنونه غیر قابل تصویری است که اهمّیت آن فقط به ممرّ زمان ممکن است آشکار گردد. مفاد آن نه تنها برای هدایت احبای الهی برای برپا کردن مؤسّساتی است که خداوند اراده فرموده بلکه، همانند کتاب عهدی، آزمایش‌های سختی را برای ایمان هر یک از پیروان حضرت بهاءالله فراهم آورده است. موقعی که صفحات بعدی این کتاب را مطالعه می‌کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که بسیاری از آحاد مؤمنین، از جمله برخی از مبلغین برجسته اما بلندپرواز و نفس‌پرست و خودخواه امرالله، تحت شدیدترین امتحانات قرار گرفتند. آنها در اطاعت از مفاد مقدّس این اسناد حیاتی ناتوان ماندند و در نتیجه شعله ایمان آنها خاموش شد و آنها از لحاظ روحانی معدوم شدند.

## فصل اوّل

### شرایط مطالعه عهد و میثاق حضرت بهاءالله

درک صحیح میثاق حضرت بهاءالله که با تمرکز بر کتاب عهدی و الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء حاصل می شود منوط به ایمان کامل قلبی به ظهور حضرت بهاءالله است.

درک صحیح از میثاق حضرت بهاءالله که با تمرکز بر کتاب اقدس و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به دست آید منوط به ایمان کامل قلبی فرد به نفحات ظهور حضرت بهاءالله است. برای درک هر چند ناقص اسرار و رموز عدیده مندرج در این دو سند عظیم و پی بردن به مفاد مندمج در آنها، ابتدا و در وهله اولی باید به مقام حضرت بهاءالله به عنوان مظهر ظهور الهی، که آثار مبارکه متعالی و حیاتی ایشان از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است، عرفان یافت و آن را تصدیق کرد. نفس مبارک شارع این دین مبین، نهایت عظمت و جلالش، کثرت نزول آثار مقدسه اش، قوه وحدت بخش عهد و میثاقش، تأثیر دیگرگون کننده تعالیمش، جاری شدن قوای حیات بخش به عالمش، قدرت و نیروی حیاتی تشکیلاتش، «در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۰) استعدادها و قوایی که قبلاً تصوّرش هم به مخیله بنی نوع بشر خطور نمی کرد به انسان اعطا می فرماید و وسایلی را

برای شرایط درخشان آن فراهم می‌آورد. آثار حضرتش مملو از عباراتی مانند موارد زیر است:

«به راستی می‌گویم احدی از اصل این امر آگاه نه.» (توقیعات مبارکه به احبای شرق، ص ۱۰۱)

«تالله الحق انّ الأمر عظیم عظیم.» (نار و نور، ص ۲ / ظهور عدل الهی، ص ۱۶۰)

«مقصود از آفرینش ظهور این یوم امنع اقدس که در کتب و صحف و زبر الهی به یوم‌الله معروف است بوده.» «یومی که انبیاء و مرسلین و اصفیاء و اولیاء مقررین کلّ لقای آن را سائل و آمل.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۰)

«هذا یومٌ فيه يقول اللاهوت طوبی لک یا ناسوت بما جُعِلت موطئ قدم الله و مقرّ عرشه العظیم.» (ایام تسعه، ص ۲۵۶)

اعتقاد به وثوق و صحّت این بیانات و آثار خطیر و ثبوت و رسوخ بر میثاق حضرت بهاء‌الله نخستین شرط برای مطالعه و درک موفقیت‌آمیز الواح و صایای حضرت عبدالبهاء است. قدم بعدی تصدیق محدودیت‌های ذهن و عقل بشری در پرده برداشتن از اسرار الهی مکنون در کلام نازل و درک مقام حقیقی شارع آن است.

اگرچه خداوند عقل سالمی به هر فرد بشر عنایت فرموده که بتواند به عرفان مظهر ظهور الهی نائل شود، اما این قابلیت دارای محدودیت‌هایی است. ملاحظه می‌کنیم که در این عالم مادی خداوند به



مخلوقات خود در عوالم پست تر قابلیت درک صفات و قوای عوالم بالاتر را نداده است. در هر عالمی موانعی وجود دارد که مخلوقات نمی‌توانند از آن عبور کنند. به این ترتیب، حیوان، هر قدر هوشمند باشد، نمی‌تواند قوه متفکره و قوای روحانی انسان را درک کند. فقط می‌تواند مردمان را به صورت مخلوقات چون خود تصوّر نماید و اقدامات آنها را از چشمانداز محدود خود داوری نماید.

همین مطلب زمانی که ما رابطه بین مظهر ظهور الهی و افراد بشر را بررسی کنیم مصداق دارد. یکی از آنها در سطحی به مراتب فراتر و بالاتر از دیگری است. اگرچه مظهر ظهور الهی از لحاظ جسمانی مانند بشر است، اما تلقی او به عنوان فردی از افراد بشر غیر قابل قبول است. مشاهده انسان به صورتی برابر با مظهر ظهور مانند آن است که حیوان انسان را ببیند و او را برابر با خود محسوب نماید.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه (اقتدارات، ص ۸۵) می‌فرمایند که بسیاری از نفوسی که، بنا به تصوّر خود، قدری به عرفان الهی نائل شده‌اند، دچار نوعی بیماری گشته‌اند. این بیماری چنان است که این قبیل افراد خودشان را با مظهر ظهور الهی برابر و در یک سطح مشاهده می‌کنند. ایشان می‌فرمایند که تعداد کثیری از مردمان مبتلا به این بیماری هستند و در نتیجه خود را از مواهب ظهور الهی محجب و محروم کرده‌اند.

اگر دریابیم که مظهر ظهور الهی در عالمی به مراتب اعلی و ارفع از عالم انسان واقع است، برای ما واضح و مبرهن خواهد شد که عقل انسان، وقتی فارغ از نفس و خود خویشتن بشود، به ناتوانی خود برای درک کامل حقایق باطنی کلمة الله و عهد و میثاق الهی اذعان خواهد کرد. حضرت ولی امر الله در شرح و بسط این موضوع می فرمایند:

به عقیده راسخ این عبد اولین وظیفه هر یک از پیروان باوفای امر حضرت بهاء الله آن است که همواره سعی موفور و مستمر مبذول دارد تا مقصد و اهمّیت این امر اعظم را بهتر درک نماید. بدیهی است عقول محدود بشری هرگز به عظمت ظهور و جامعیت این امر و تقدّس این امانت الهی چنان که باید و شاید راه نیابد. (دور بهائی، ص ۸)

اگرچه عقل انسان، با محدودیت هایش، قادر به درک کامل اهمّیت بی مثل کلمة الله نیست، اما این قابلیت را دارد که به مدارج عالیّه ادراک واصل شود. در واقع، قوه عقل یکی از اعظم مواهبی است که خداوند به انسان عنایت فرموده است. آدمی با استفاده از آن می تواند بسیاری از اسرار خلقت را، اعم از روحانی و مادی، کشف کند. بنابراین، عالم انسانی مدیون مردان علم و دانش است؛ این نفوس موهوب به قوای عالیّه تفکر هستند و درهای دانش را به روی عالم انسانی می گشایند. وقتی این دانش از قوه متفکره بشری متولّد شود با ایمان به حضرت بهاء الله

به‌عنوان مظاهر ظهور کلی الهی ترکیب می‌گردد، و در این صورت فرد می‌تواند به اوج دانش و درک حقیقی نائل گردد. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۷۳) خطاب به این قبیل نفوس می‌فرماید:

طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهاء. تالله أنتم أمواج البحر  
الأعظم و أنجم سماء الفضل و الویه التّصر بین السّموات و  
الأرضین. أنتم مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان لمن فی  
الامکان. طوبی لمن أقبل إلیکم ویلٌ للمعرضین. ینبغی الیوم لمن  
شرب ریحقّ الحیوان من ید الطاف ربّه الرّحمن أن یکون نباضاً  
کالشّریان فی جسد الامکان لیتحرک به العالم و کلّ عظم رمیم.

اما، عقل بشر، اگر روح ایمانی مساعدت نفرماید، به‌عنوان ابزاری که توسط آن وجودی فانی بتواند قوای مکنونه میثاق حضرت بهاءالله را درک کند یا به بسیاری از اسرار الهی مکنون در کتاب عهدی و الواح وصایای حضرت عبداله‌بهاء پی ببرد، کفایت ننماید. حکایت امرالله مؤید این مقال است. بسیاری از احباء که ثابت شده دارای توانایی هستند، و از هوش و درایت و دانش عمیقی برخوردارند، وقتی تماماً بر تعبیر و تفاسیر خودشان درباره این دو سند خطیر و مهمّ تکیه کردند، از درک اهمّیت حقیقی مفاد آن عاجز ماندند؛ آنها گمراه شدند و مورد امتحان شدید واقع شده ایمان خود را بالمره از دست دادند.<sup>۱</sup>

۱. نگاه کنید به داستان‌های ناقضین میثاق در فصول بعدی.

اگرچه عقل انسان دارای محدودیت‌هایی است، اما با قوهٔ دعا، تأیید روح القدس و اتکاء به تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، کسب درکی عمیق از کتاب عهدی و الواح مبارکهٔ وصایا میسر است. کلام الهی نازل شده است که انسان آن را درک کند و از تأثیرات حیات بخش آن روح و نیروی جدیدی بیابد. پس، چگونه باید به مطالعهٔ آثار مبارکه پرداخت تا به واقعیت باطنی کلمهٔ الله پی برد و از قوهٔ متحوّل کنندهٔ آن مشعوف و مسرور گشت؟ حضرت بهاءالله با تعیین شرایط معین که فرد با رعایت آن می‌تواند در بحر بی‌کران کلمات ایشان مستغرق گردد و مرواریدهای حکمت و دانش مکنون در اعماق را کسب کند، راه را نشان داده‌اند.

معیارهایی که حضرت بهاءالله برای درک آثار و نیز عهد و میثاقشان تعیین و تصریح کرده‌اند با موازین معمولاً مورد حمایت اهل علم و دانش، که از نور امر الهی بهره‌ای نبرده‌اند، متفاوت است. موازین آنها عموماً مبتنی بر این فرض و مقدمه است که برای حصول تبخّر و تسلط عمیق بر موضوعی، فرد باید دانش آکادمیک کسب کند و محققى مبرز و ماهر گردد.

اگرچه حضرت بهاءالله بر آحاد مؤمنین به خود کسب معرفت را واجب کرده و مقام اهل علم را ستوده‌اند، اما عرفان به امر مبارک، درک واقعی کلماتشان و پی بردن به حقایق باطنی آثار مبارکه را منوط به کسب علم نفرموده‌اند. بند اول کتاب ایقان (ص ۱) گویای آن است:

إِنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصِلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعُرْفَانِ إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ  
الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

حضرت بهاء الله در ادامه، در صفحه ۱۳۹، می فرماید:

فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ  
دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه  
نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که  
حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرق علم جالسند و از سحاب  
فیض الهی ریاض قلوبشان به گل های حکمت و لاله های معرفت  
تزیین یافته. فَطُوبَى لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ أَنْوَارِ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

آثار حضرت بهاء الله مشحون از فقرات مشابهی است که در آنها  
می فرمایند که انسان فقط با خلوص قلب، انقطاع از جیفه دنیوی و تواضع  
و فروتنی در مقابل بندگان خدا، می تواند به کسب عرفان الهی نائل گردد و  
به درک اهمّیت کلام ایشان موفق شود. این صفات، همراه با ایمان قوی  
به ظهور آثار حضرت بهاء الله و هدایت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی  
امرالله، دو شرط اساسی برای درک عمیق تر مفاد الواح و صایای حضرت  
عبدالبهاء را تشکیل می دهد.

غیر از این دو شرط، مطالعه الواح و صایا و کتاب عهدی مستلزم  
قدری اطلاع کلی از تاریخ میثاق و عائله مبارکه است، بخصوص کسانی  
که عهد و پیمان ایشان را نقض کردند. بنابراین، تاریخچه مختصری از

حیات شخصی حضرت بهاء‌الله و برخی از نفوسی که علیه مرکز میثاق قیام کردند در اینجا ذکر می‌شود.

## فصل دوم

### عائلة حضرت بهاء الله

میثاقی که حضرت بهاء الله تأسیس فرمودند می توان گفت که دو ویژگی متضاد را در بر می گیرد. یکی از آنها الحاق و تحکیم فرد در جامعه اسم اعظم را تسهیل می سازد و به احباء توانایی می دهد که به اعلی مدارج دلاوری و ایثار و وفاداری و خلوص عروج نمایند. این فرایند حیات و قوت جدیدی به هیکل امرالله می بخشد و به این وسیله متدرجاً روح احیاء عالم را اعطاء می کند که حرکت امر الهی را به جلو و به سوی هدف غایی اش که یگانگی نوع بشر است میسر می سازد. ویژگی دیگر میثاق حافظ حصن امرالله از کلیه هجومها و حملات بی وفایان است و، با قوت ذاتی در مؤسسه میثاق، جمیع اقدامات شرّیه را شکست می دهد. نتیجه عبارت از اخراج آنها از ظلّ امر و نابودی روحانی آنها است.

این ویژگی دوم را از طریق مطالعه مخالفت شدید اکثر اعضاء عائلة حضرت بهاء الله با مرکز میثاق بهتر می توان مشاهده کرد. طوفانی بی سابقه ایجاد شد که چندین دهه درون جامعه به شدت جریان داشت و وحدت شمل احباء و تزلزل در ارکان تشکیلات جوان و آسیب پذیر را که بنا به اراده الهی ایجاد شده بود، به خطر انداخت. هجوم بی امان اعضاء خانواده و سایر ناقضین میثاق به امر الهی از یک طرف، و نابودی نهایی آنها از طرف دیگر، چشمگیرترین و بُهت آورترین رویدادها در دوران قیادت

حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را رقم می‌زند. اینها بعضی از تاریک‌ترین صفحات در تاریخ امر مبارک است و در عین حال بعضی از قوای مرموزی را که درون امر الهی فعالیت می‌کنند به وضوح نشان می‌دهد - قوایی که هرگونه مانعی بر سر راه حرکت امرالله به سوی مظفریت نهایی را خرد کرده متلاشی می‌سازد. آنها نیروی حیاتی و فناپذیری امرالله را به وضوح به نمایش می‌گذارند و در ترسیم الگوی بحران و پیروزی که رشد و توسعه جهانی آن را توصیف می‌کند نقش مهمی ایفا می‌نمایند.

عصیان علیه عهد و میثاق از خانواده بلافضل حضرت بهاءالله، ابناء، صبایا، حرم‌ها و منسوبین نزدیک - نشات گرفت. از آنجا که الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء به موارد متعدد خیانت و شرارت آنها اشاره دارد، لازم است درباره نسبت آنها با حضرت بهاءالله و نحوه رفتار هیکل مبارک در زندگی شخصی مطالبی بیان گردد.

تلاش برای مطالعه حیات حضرت بهاءالله صرفاً از نقطه نظر بشری اقدامی بی‌حاصل است. با توجه به این که بشر از روح انسانی برانگیخته می‌شود و زندگی را آنطور که قوانین طبیعت و محیط زندگی حکم می‌کند پیش می‌برد، حضرت بهاءالله، مظهر ظهور الهی، منطبق با موازین عوالم الهی زندگی می‌کردند و سلوک خود را منطبق با آنچه که روح اعظم، که به ایشان حیات می‌بخشید، تنظیم می‌فرمودند.

اگرچه مظاهر ظهور الهی جمعاً با جلال و شکوه ظهور الهی می‌درخشند، می‌توانند به دو صورت خویش را ظاهر سازند. اول ظهور در



جلال و شکوه بدون پرده و حجاب. اگر این اتفاق بیفتد، جمیع نوع بشر شاهد قدرت شگفت‌انگیز آنها خواهند بود، در مقابل عظمت آنها سر تعظیم فرود خواهند آورد و اراده خود را به‌طور کامل در برابر اراده نمایندۀ خداوند بوجه ارض فانی خواهند ساخت. به این ترتیب مردمان عروسک خیمه‌شب‌بازی و آلت دست خداوند خواهند شد و اختیار خود را از دست خواهند داد؛ جمیع، نه به اراده خویش بلکه با تسلیم شدن در مقابل قدرت مقاومت‌ناپذیر مظهر ظهور الهی، در سیل حقیقت حرکت خواهند کرد. به قوه فرمان الهی، همه از تعالیم اطاعت خواهند کرد و از زندگی صحیح و درست برخوردار می‌شوند؛ کسی دارای اختیار نیست که شیوه متفاوتی را انتخاب کند. میثاق الهی بی‌معنی می‌شود زیرا اگر اختیار وجود نداشته باشد، افراد بشر چگونه می‌توانند قوانین عهد و میثاق الهی را مراعات کنند؟ اگر مظهر ظهور الهی به این طریق ظاهر شود و صفات عظیم خود را در معرض دید جمیع نوع بشر بگذارد، مردم عاری از قوه خلاقیت خواهند شد، موجوداتی می‌شوند که اعمال آنها تحت سلطه عالم بالاتر و متعالی‌تری خواهد بود. اصول عدالت و مجازات و مکافات در این صورت در جامعه محلی از اعراب نخواهد داشت.

تنها طریق دیگری که مظاهر ظهور الهی می‌توانند چهره‌گشایند و ظاهر شوند، که حفظ اختیار و اراده آزاد بشر را تضمین نماید، پنهان نگه داشتن قوه الهی در ورای حجاب صفات و خصوصیات بشری است. اگرچه آنها حائز صفات و سجایای عظیم الهی هستند، اما، بنا به بیان

حضرت بهاء‌الله، ظاهر کردن این قوای الهی برای عموم نوع بشر خلاف قانون خداوند است.

مثلاً در کمال حیرت مشاهده می‌کنیم که حضرت بهاء‌الله، مظهر ظهور کلی الهی، که قدرت‌های ارض و سما را درید اختیار خود داشتند، و با بیان یک کلمه، که بنفسه در الواح خود بدان شهادت داده‌اند، می‌توانستند قلوب اعدا را تسخیر نمایند، از این قوای روحانی خداداده استفاده نکردند و در دست ستمگران و اعداء باقی ماندند. به این ترتیب حضرت بهاء‌الله به صورت فرد عادی بشری عاری از هر گونه قوای فوق بشری برای عموم نوع بشر ظاهر شدند؛ فقط کسانی که دارای عیون روحانی هستند می‌توانند بارقه‌ای از نور تابناک و فروزان ایشان را ببینند و به مقام ایشان عارف شوند، در حالی که اکثریت عظیمی از مردم از کشف حقیقت روحانی باطنی آن حضرت عاجز ماندند. به این روش، مردم می‌توانند از اختیار خود برای قبول یا رد کردن پیام الهی استفاده کنند و طبق تعالیم مظهر ظهور زندگی کنند یا از او امر او سرپیچی نمایند.

هر یک از مظاهر ظهور الهی دارای دو وجه هستند: بشری و الهی. وجه بشری نقش خاصی ایفا می‌کند و جلال نور الهی را که درون شخص او تابان و درخشان است می‌پوشاند. بنابراین، مظهر ظهور الهی ملزم است زندگی خود را برای ابراز کلیه خصیصه‌های بشری تنظیم نماید. او باید بخورد، بخوابد و زندگی خود را مانند هر شخص دیگری بگذراند. این محدودیت‌های طبیعت بشری موانعی شده که مردم نمی‌توانند مظهر ظهور

الهی را بشناسند. یکی از این موارد ازدواج مظهر ظهور است - مانعی بخصوص برای بسیاری از کسانی است که پیشینه مسیحی دارند؛ آنها با این اعتقاد پرورش یافته‌اند که تجرد برای شخص مقدس مناسب است و ازدواج برای مظهر ظهور الهی نامناسب. از طرف دیگر، مظاهر ظهور الهی از لحاظ جسمی و روحی کامل هستند و نسبت دادن فقدان سائقه جنسی به شخص مقدس به منزله نقصی جسمانی است و فضیلت به حساب نمی‌آید. شاید دیدگاه مسیحیان از این واقعیت نشات می‌گیرد که حضرت مسیح وقتی رسالت خود را اعلام فرمود ازدواج نکرده بود. اما، حضرت مسیح ابداً علیه ازدواج سخنی بر زبان نیاورد. این که خود آن حضرت ازدواج نکرد برای آن بود که دوران رسالتش بس کوتاه و اکثراً بی‌خانمان بود و از جایی به جایی نقل مکان می‌کرد تا سرانجام به صلیب کشیده شد.

از آنجا که مظاهر ظهور الهی در تمام خصوصیات طبیعت بشری با مردم سهیم هستند، در نتیجه آنها ممکن است دارای زندگی عادی باشند، به حرفه‌ای مشغول گردند، خانه‌ای داشته باشند، ازدواج کنند و خانواده‌ای تشکیل دهند. آنها دارای کلیه احساسات و عواطف بشری نیز هستند. آنها موجودات حسّاسی هستند که احساس مسرت و اندوه، رنج و آسودگی، دوست داشتن و نداشتن را تجربه می‌کنند. آنچه که آنها را از دیگر مردمان متمایز می‌سازد جنبه روحانی آنها است که کاملاً بر ماهیت عنصری آنها غلبه دارد و از دنیای مادی به کلی وارسته و منقطع هستند.

ویژگی دیگر زندگی مظهر ظهور که برای پنهان نگه داشتن جلال و عظمت او حائز اهمیت است آنکه او طبق احکام و آداب مرسوم جامعه‌ای که به آن تعلق دارد زندگی می‌کند. مانند دیگر مردمان فرهنگ و پیشینه خود، از همان نوع غذا میل می‌کند، همان نوع لباس را می‌پوشد و همان آداب را رعایت می‌کند. او طبق الگوی جامعه آینده، که قرن‌ها بعد در اثر تعالیم او ایجاد خواهد شد و کاملاً به آن وقوف دارد، زندگی نمی‌کند. مثلاً حضرت مسیح، در دوران رسالت حضرتش در دو هزار سال قبل، به شیوه‌ای مشابه بنی اسرائیل آن زمان می‌زیست. با تبعیت از آداب و عادات مردمان سرزمین خود، مظهر ظهور الهی آشکارا متفاوت با دیگر مردمان ظاهر نمی‌شود و به این صورت است که جلال و عظمت او در ورای صورت ظاهر بشری پنهان است. به این ترتیب معاصران وی به او به صورت انسانی عادی نگاه می‌کنند.

حضرت بهاءالله به خانواده‌ای از اشراف تعلق داشتند. پدرشان، جناب میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ، دارای منصب وزارتی بسیار مهمی در دربار شاه بود و زعمای قوم در این کشور به نظر احترام به او می‌نگریستند. شرایط زندگی خانوادگی در کشورهای اسلامی با شرایط جامعه غربی امروز به کلی متفاوت بود. قانون اسلام درباره چندهمسری رواج داشت و به مردان اجازه می‌داد که حداکثر چهار همسر در آن واحد داشته باشند. میرزا بزرگ دارای چهار همسر عقدی و سه همسر صیغه و پانزده فرزند بود - پنج دختر و ده پسر. حضرت بهاءالله در ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷

در طهران متولد شدند. مادرشان، خدیجه خانم، همسر دوم میرزا بزرگ، از ازدواج قبلی دارای یک پسر و دو دختر بود. در نتیجه، حضرت بهاء الله دارای ده برادر و هفت خواهر بودند. برخی از آنها از مؤمنین ثابت قدم شدند، بعضی در زمره پیروان میرزا یحیی درآمدند و دیگران بی تفاوت بودند یا پیش از اظهار حضرت بهاء الله در باغ رضوان درگذشتند.

حضرت بهاء الله در دوران طفولیت در طهران تحصیلات ابتدایی را گذراندند. اشراف آن زمان معمولاً از خدمات معلّمی در منزل برای تدریس به فرزندان شان استفاده می کردند. درس های اصلی عبارت از خوش نویسی، مطالعه قرآن و آثار شعرای ایرانی بود. این نوع تحصیل بعد از چند سال که کودک به اوائل نوجوانی می رسید خاتمه می یافت. تحصیل حضرت بهاء الله از این فراتر نرفت. خود ایشان در لوحی که خطاب به ناصرالدین شاه عزّ نزل یافت شهادت می دهند که در دوران حیات خود در هیچ مدرسه ای حضور نیافتند:

یا سُلطانُ، اِنِّی کُنْتُ کَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَ راقِدا عَلَی الْمِهادِ  
 مَرَّتْ عَلَیَّ نَسائِمُ السُّبْحانِ وَ عَلَّمَنی عِلْمَ ما کان. لیسَ هَذا مِنْ  
 عَندی بَلِ مِنْ لَدُنِ عَزيزِ عَلیمِ وَ اَمَرَنی بِاللّٰدا بَینَ الارضِ وَ السَّماءِ  
 بِذلِکَ وَرَدَّ عَلَیَّ ما تَدَرَّفَتْ بِهٖ عَیونُ العارِفینَ. ما قَرَأْتُ ما عَندَ  
 النّاسِ مِنَ العِلومِ وَ ما دَخَلْتُ المَدارسَ فَاسْئَلِ المَدینَةَ الَّتِی کُنْتُ  
 فیها لِتوقِنَ بانِّی لَسْتُ مِنَ الکاذِبینَ. هَذا وَرَقَةٌ حَرَکَتِها اَریاحُ مَشیةِ  
 رَبِّکَ العَزيزِ الحَمیدِ. هَلْ لَها اسْتِقْرارٌ عَندَ هُبُوبِ اَریاحِ عاصِفاتِ لا

و مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ. بَلْ تُحَرِّكُهَا كَيْفَ تُرِيدُ.» (الواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۴۸)

برای مطالعه عهد و میثاق باید از ازدواج‌های حضرت بهاء‌الله و فرزندان ایشان اطلاع یافت. حضرت بهاء‌الله قبل از اعلام رسالت خویش در سال ۱۸۶۳ سه مرتبه ازدواج کردند. همانطور که قبلاً اظهار شد، مظهر ظهور الهی زندگی شخصی خود را با آداب و رسوم زمان خویش منطبق می‌سازد. در آن زمان چندمسری رواج داشت؛ در واقع، برای مردی که در آن جامعه به طبقه اشراف تعلق داشت تک‌همسر بودن غیرعادی بود.

برای درک این موضوع، ضروری است با بعضی از وجوه عالم اسلام در سده نوزدهم آشنایی حاصل شود. در میان جوامع مسلمان خاور میانه، زنان کاملاً تحت سلطه مردان بودند و اجازه نداشتند در امور عمومی مشارکت داشته باشند. دختران در منزل والدین خود بزرگ می‌شدند، بیشتر اوقات خود را داخل منازل سپری می‌کردند و با عامه مردم ادا تماسی نداشتند. وقتی هنگام ازدواج به شوهرانشان سپرده می‌شدند (رویدادی که هیچ اختیاری درمورد آن نداشتند)، به خانه متفاوتی نقل مکان می‌کردند و بیشتر اوقات خود را در انزوای کامل تا هنگام مرگ می‌گذراندند. هیچ مردی، جز منسوبین بسیار نزدیک، هرگز اجازه نداشت چهره زنی را ببیند. او باید چادر به سر می‌کرد و چهره خود را با نقاب می‌پوشاند. اگر زنی چهره خود را به هر مردی نشان می‌داد، گناه محسوب می‌شد. وقتی مهمان مرد به خانه‌ای وارد می‌شد، کلیه زنان

به اندرونی می‌رفتند؛ یعنی مکان خصوصی آنها که هیچ مرد غریبه‌ای مجاز به ورود به آن نبود.

محدودیت دیگری برای زنان، بخصوص دختران مجرد، نهی از صحبت کردن با مردان بود. آنها برای خرید یا سایر کارها نیز اجازه نداشتند از خانه بیرون بروند؛ این موارد از امتیازات منحصر به فرد مردان بود. این قبیل اقدامات این ضرورت را ایجاد می‌کرد که زنان در امور عمومی مشارکت داشته باشند و در نتیجه با مردان در تماس قرار بگیرند. این محدودیت‌ها آنقدر قوی بود که اگر زنی در حال صحبت کردن با مرد غریبه‌ای مشاهده می‌شد، پدر و مادر یا شوهرش او را به شدت تنبیه می‌کردند. لکه ننگی که از این رفتار نتیجه می‌شد آنقدر نفرت‌انگیز بود که گاهی اوقات قربانی بیچاره دست به خودکشی می‌زد برخی از آخوندها در ایران معروف بودند که تنبیهات زجرآور برای مردی مقرر می‌کردند که به صحبت کردن با زنی متهم می‌شد. معمولاً مجازات‌های شدیدتر در انتظار مرد غیرمسلمانی بود که در حال صحبت کردن با زنی مسلمان دیده می‌شد.

در آن روزها، زن‌ها دارای هیچ مقام و موقعیتی در جامعه نبودند. با آنها مانند اشیاء رفتار می‌شد. بعضی از آخوندها آنقدر زیاده‌روی می‌کردند که مدعی می‌شدند زنان فاقد روح هستند، همانطور که علمای الهیات مسیحی هفتصد سال قبل چنین کرده بودند. در چنین جامعه‌ای زندگی زن تقریباً به کلی در چهاردیواری خانه سپری می‌شد؛ مراقبت از

خانواده و مردانی که در آنجا زندگی می‌کردند وظیفه او بود. به ندرت پیش می‌آمد که دختری از تحصیلات بهره‌مند شود. اکثریت عظیمی از زنان بی‌سواد بودند و بنابراین از جریان اصلی ترقی و تمدن بشری حذف می‌شدند. حتی معدودی که از تحصیلاتی برخوردار بودند در اقدامات خود محدود می‌شدند. والدین مسئول تأمین معاش پسر، فراهم آوردن خانه و کلیه نیازهای او - از جمله همسر - بودند که به عنوان یک چیز عادی و معمولی به او داده می‌شد. پدر و مادر ترتیب ازدواج فرزندان را می‌دادند و معمولاً دو طرفی که بیشتر از همه به موضوع مربوط بودند هیچ حرفی برای گفتن نداشتند.

در دنیای غرب امروز، زوجین با یکدیگر ملاقات می‌کنند و سعی دارند همدیگر را بشناسند، عاشق یکدیگر می‌شوند و ازدواج می‌کنند. اما در زمان حضرت بهاءالله قضیه در شرق به این ترتیب نبود، در غرب نیز غالباً این‌گونه نبود. در وظایف خانوادگی، پیوندهای مناسب اجتماعی و مسائل ارث، «عشق» در رتبه ثانی قرار داشت.

معمول چنان بود که پسر و دختر را اندکی بعد از آنکه متولد می‌شدند نامزد یکدیگر می‌کردند و وقتی پسر به اواخر دوران نوجوانی می‌رسید باید ازدواج می‌کرد؛ زوجین هیچ اختیاری در انتخاب نداشتند. اصلاً این موضوع مطرح نبود که طرفین قبل از ازدواج آیا یکدیگر را دوست دارند یا خیر؛ پسر حتی اجازه نداشت چهره عروس را تا بعد از ازدواج ببیند. اگر پسر و دختر در آن خردسالی با هم نامزده نمی‌شدند،



پدر و مادر موقعی که پسر به نوجوانی می‌رسید معمولاً در جستجوی عروس برای او بر می‌آمدند. این کار توسط یکی از زنان عضو خانواده، مادر یا خواهر، صورت می‌گرفت. وقتی انتخاب انجام می‌شد، ازدواج می‌توانست انجام شود. تنها موردی که مردان جوان از همسر آینده خود مشاهده می‌کردند پیکری درون چادر و دارای نقاب بود. اگر بخت با او یار بود، بانوان خانواده شاید برای او توصیف می‌کردند که عروسش چه شکلی است.

اگرچه زوجین در مقامی نبودند که شرکای زندگی خود برای ازدواج را تعیین کنند و هیچ امکانی برای شناختن و دوست داشتن یکدیگر نداشتند، اما همه ازدواج‌ها بی بهره از عشق و اتحاد نبود. تجسم قضیه زوجینی که در ابتدا با یکدیگر آشنایی ندارند و بعد از ازدواج پیوند دوستی، عشق و اتفاق برقرار کنند دشوار است. با این همه در چنین محیطی، موقعیت مسلط و غالب شوهر به نحوی قابل توجه حفظ می‌شد زیرا او اقتدار بدون قید و شرط بر همسرش را عملی می‌ساخت.

در این اوضاع و احوال کلی مسئولیت اداره خانه - که مستلزم کار سخت در آن روزها بود - به عهده زن واگذار می‌شد که اگر بخت با او یار بود دیگر زنان عضو خانواده در ایفای وظایفش به او کمک می‌کردند. استخدام مستخدم برای کمک در کارها نادرست تلقی می‌شد زیرا فقط به زنی که از منسوبین نزدیک بود می‌شد اجازه داد وارد خانواده شود. اما، از آنجا که چندهمسری عموماً معمول بود، مرد معمولاً می‌توانست تا

چهار زن اختیار کند و از آنها انتظار می‌رفت در اداره منزل خانوادگی به یکدیگر کمک کنند. وقتی مردی ثروتمند و صاحب نفوذ بود این جریان غالباً ضرورت می‌یافت زیرا او باید خانواده بزرگی می‌داشت و از سبک زندگی مناسب مقام و موقعیت خود در جامعه برخوردار بود. معمولاً همسر اول بود که در جستجوی همسر دوم برای او بر می‌آمد یا برای ازدواج دوم رضایت می‌داد.

بدیهی است که آداب ازدواج در ایران در سده نوزدهم با آدابی که اکنون در اکثر نقاط دنیا متداول است قابل مقایسه نیست. امروزه صرف ذکر چند همسری در اذهان مردم ارتباطی با مسائل جنسی، شهوت و فساد ایجاد می‌کند. اما در قضیه مردمانی که بیش از صد سال قبل طبق شریعت اسلام ازدواج می‌کردند این موضوع مصداق نداشت. مردان، نه به علت شهوت چند همسر داشتند، بلکه بدان علت بود که در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که دارای آداب و رسوم تثبیت شده بود که همه باید از آن تبعیت می‌کردند. به این ترتیب مردی جوان با رضایت تام اراده خود را تابع اراده والدین خویش قرار می‌داد و طبق میل آنها با کسی که آنها انتخاب می‌کردند ازدواج می‌کرد؛ پس از آن طبق یک رسم متداول با زنان دیگر ازدواج می‌کرد.

حضرت بهاءالله در سال ۱۲۵۱ هجری قمری (۱۸۳۵ میلادی)، وقتی که حدود هجده ساله بودند در طهران ازدواج کردند. آسیه خانم، که بعداً حضرت بهاءالله ایشان را «نواب» لقب دادند، دختر یکی از

نجیب‌زادگان و اشراف به نام میرزا اسمعیل وزیر بودند. تاریخ تولد ایشان مشخص نیست. ایشان بسیار متین و پیرو باوفای حضرت بهاء‌الله بودند و تا پایان حیات عنصری در سال ۱۸۸۶، به مولای خود خدمت کردند. از این ازدواج هفت فرزند حاصل شد، چهار تن از آنان در طفولیت درگذشتند. سه فرزند دیگر عبارت بودند از عباس، ملقب به «غصن اعظم»، عبدالبهاء؛ فاطمه، ملقب به «بهائیه خانم»، و رقه مبارکه علیا، و مهدی، ملقب به «غصن اطهر».

همسر دوم حضرت بهاء‌الله، که در سال ۱۸۴۹ در طهران با ایشان ازدواج کردند، فاطمه خانم بودند که معمولاً ایشان را «مهد علیا» خطاب می‌کردند. فاطمه خانم دختر عمه حضرت بهاء‌الله بودند و شش فرزند به دنیا آوردند که چهار تن از آنان در قید حیات باقی ماندند. یک دختر، به نام صمدیه، و سه پسر به نام محمدعلی، ضیاء‌الله، و بدیع‌الله. این چهار تن، با مادرشان، عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله را نقض کردند. مهد علیا در سال ۱۹۰۴ درگذشت.

همسر سوم، گوهر خانم، لقبی نداشت که با آن شناخته شود. تاریخ تولد، ازدواج و درگذشت او نامعلوم است. ازدواج او اندکی قبل از اعلام رسالت حضرت بهاء‌الله در بغداد صورت گرفت. در حالی که نواب و مهد علیا با حضرت بهاء‌الله در کلیه مراحل تبعید سفر کردند، گوهر خانم با برادرش، میرزا مهدی کاشانی<sup>۱</sup>، در بغداد باقی ماند. چند سالی گوهر

۱. نگاه کنید به تذکره الوفا، ص ۱۴۸ به بعد.

خانم در زمره پناهندگان بهائی در موصل بود<sup>۲</sup> و بعداً طبق هدایت حضرت بهاءالله به عکا رفت. او یک دختر به نام فروغیه به دنیا آورد؛ مادر و دختر هر دو بعد از صعود حضرت بهاءالله در زمره ناقضین میثاق درآمدند.

در این مقطع بی‌مناسبت نیست که نکته‌ای روشن شود که بسیاری را متحیر کرده است و آن فقدان اطلاعات تفصیلی درباره همسران حضرت بهاءالله است. در اینجا، دیگربار، باید اوضاع و احوال آن زمان را مدّ نظر قرار داد. همانطور که قبلاً اشاره شده، زنان در آن روزها هیچ نقشی در امور عمومی جامعه نداشتند؛ تمام زندگی آنها در زندگی خصوصی در منزل سپری می‌شد. کنجکاوی و سؤال از زندگی زنان امری غیراخلاقی و حتی اهانت‌آمیز تلقی می‌شد. حتی پرسیدن نام همسر کسی بی‌ادبی بود. معمولاً به او به‌عنوان «منزل» (کسی که در منزل است) اشاره می‌شد یا اگر پسری داشت به‌عنوان «والده فلان کس» از او یاد می‌شد. در چنین جامعه‌ای مورّخین (که همیشه مذکر بودند) معمولاً نمی‌توانستند با کند و کاو در زندگی زنان، به حریم خصوصی زندگی آنان هجوم ببرند. مبادرت به چنین کاری مردان خانواده را به شدت آزرده و ناراحت می‌ساخت.

اگرچه این قبیل رسوم را کسی در خانواده حضرت بهاءالله مشاهده نمی‌کرد و احبایی که بسیار به ایشان نزدیک بودند در تماس با بانوان

۲. نگاه کنید به نفاتح ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۵۲.

خانواده قرار می‌گرفتند، با این همه، به علت آداب و رسوم زمان و حریم خصوصی که زنان به طور کلی استحقاق آن را داشتند، مورّخین شرقی امر مبارک مطلب چندان زیادی راجع به آنها ثبت نکرده‌اند.

نواب، که حضرت بهاء الله ایشان را به «ورقه علیا» ملقب و مفتخر کرده بودند، تجسم اصالت و شرافت حقیقی بودند. ایشان به کلی وارسته و منقطع از اشیاء دنیوی و وفادار به امر الهی بودند. تمسک عمیق و شدید ایشان به امر حضرت بهاء الله یکی از ویژگی‌های بزرگ متمایزکننده ایشان بود. طبیعت ایشان همراه با شفقت و محبت، صبر و بردباری، تواضع و فروتنی بود و کاملاً تسلیم اراده حضرت بهاء الله بودند. نواب در دست افرادی از خانواده که بعداً نقض میثاق کردند، بسیار زجر کشیدند. ایمان ایشان به حضرت بهاء الله، که واقف بودند که مظهر ظهور کلی الهی هستند، قویم و تزلزل‌ناپذیر بود. ایشان با خلوص و تمسکی نمونه و فروتنی و تواضع به مولای خود خدمت کردند. دخترشان، حضرت ورقه مبارکه علیا، ایشان را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

ای کاش می‌توانستید ایشان را آن‌گونه که به خاطر دارم ببینید؛ قد بلند، پیکر متناسب، خوش اندام، با دیدگان آبی تیره - مرواریدی، گلی در میان زنان.

به من گفته شده که حتی وقتی خیلی جوان بودند، فرزاندگی و هوشیاری ایشان بسیار قابل توجه بود. همیشه به ایشان همانند ملکه‌ای در آن روزهای اولیه خاطره‌ام می‌اندیشم که

ازلحاظ متانت، جذّابیت و زیبایی، با ملاحظه نسبت به همه، با از خودگذشتگی حیرت‌آور؛ و هر حرکت ایشان امکان نداشت آن مهربانی و محبّت بی‌شائبه قلب پاکشان را نشان ندهد؛ هر مکانی که وارد می‌شدند، حضور ایشان جوّی از محبّت و مسرّت ایجاد می‌کرد، و جمیع کسانی که را که وارد می‌شدند در نفعه حرمت و محبّت و احترام مستغرق می‌ساختند. (لیدی بلامفیلد، شاهراه منتخب، ص ۳۹-۴۰ [متن انگلیسی])

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح خود تمایز بی‌مثیلی را به نواب عنایت می‌فرمایند که همسر ابدی ایشان در جمیع عوالم الهی خواهند بود. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند که باب ۵۴ کتاب اشعیا به نواب، ورقه مبارکه علیا، اشاره دارد که «ذریّت تو اّمّت‌ها را تصرّف خواهند نمود... آفریننده تو که اسمش یهوه صبایوت است شوهر تو است.» حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که آیه «پسران زن بی‌کس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند» به نواب اشاره دارد.

سه عضو خانواده نواب بالاترین مقام‌ها را در امر مبارک دارا هستند. البتّه حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله، مثل اعلی و تجسّم کلیه فضائل اعلی هستند. همشیره ایشان، حضرت ورقه مبارکه علیا، شریف‌ترین و عالی‌رتبه‌ترین بانوی این دور و زن قهرمان برجسته آن محسوب می‌شوند. زندگی ایشان مملو از رنج‌های طاقت‌فرسا در سبیل حضرت بهاء‌الله و وقف خدمت به امر مبارک ایشان بود.

سومین فرزند نواب پسر والاتبان ایشان، غصن اطهر، بود که مدت‌ها قرین درد و رنج بود. او نفسی بود که در اوان جوانی زندگی، هنگامی که از نورگیر سقف در سجن عکا سقوط کرده بر زمین فرود آمد، خود را فدای راه مولایش کرد. در مناجاتی که حضرت بهاء الله بعد از شهادت غصن اطهر نازل فرمودند، عبارت زیر را، که حضرت ولی امر الله حیرت‌آور توصیف می‌فرمایند، ذکر فرمودند: «أی ربّ، فدیتُ ما أعطیتنی لِحیوة العباد و اتّحاد من فی البلاد.» (قرن بدیع، ص ۳۷۹)

قبلاً ذکر شد که کلیه فرزندان مهد علیا و گوهر خانم در زمره ناقضین میثاق قرار گرفتند. در اینجا بی‌مناسبت نیست که اصطلاح ناقض میثاق تعریف شود. فرد مؤمنی که حضرت بهاء الله را به‌عنوان مظهر ظهور الهی برای این اصل بشناسد از صمیم قلب مطیع تعالیم و اوامر ایشان خواهد بود. یکی از این اوامر توجه به حضرت عبدالبهاء به‌عنوان مرکز میثاق، و تسلیم در مقابل ایشان و اطاعت از هدایت آن حضرت است. همین مورد در رابطه با حضرت شوقی افندی و بیت‌العدل اعظم نیز صادق است. بنابراین، مؤمن واقعی کسی است که به حضرت بهاء الله ایمان دارد و از آنهایی که خلعت اختیار و مرجعیت را از ایشان دریافت کرده‌اند پیروی می‌کند. ناقض میثاق کسی است که در عین اقرار و اعتراف به حقانیت حضرت بهاء الله و ایمان به ایشان، به مخالفت شدید و جدی علیه ایشان یا مرکز میثاق، حضرت عبدالبهاء، یا حضرت شوقی افندی یا امروزه علیه بیت‌العدل اعظم قیام می‌کند.

حضرت بهاءالله نفوسی را که عهد الهی را نقض می‌کنند «طیور لیل» (اقتدارات، ص ۲۷۱) نامیده‌اند که شعاع شمس را دوست ندارند و از نور گریزانند و ظلمت را ترجیح می‌دهند. ماهیت ناقض میثاق درک قوه روحانی و تفوق مرکز میثاق است اما خود را تحت اقتدار و مرجعت او قرار نمی‌دهد. در عوض علیه کسی که می‌داند قدرت و قوت الهامات حضرت بهاءالله در او به ودیعه گذاشته شده قیام به مخالفت می‌کند.

ناقص اکبر میثاق حضرت بهاءالله میرزا محمدعلی، پسر ارشد حضرت بهاءالله از همسر دوم، یعنی مهد علیا، بود. او در اولین سال ورود حضرت بهاءالله به بغداد در این شهر متولد شد. از همان اوائل دوران جوانی دریافت که نمی‌تواند خود را به سطح حضرت عبدالبهاء، که نه سال از وی بزرگ‌تر بودند، برساند. او فاقد صفات روحانیه‌ای بود که برادر بزرگتر او را، که بعدها، از اوایل دوران بغداد، به‌عنوان «آقا» یا «سرکار آقا» شناخته می‌شد، متمایز می‌ساخت.

اساسی‌ترین شرط برای بقای روحانی جمیع کسانی که به حضرت بهاءالله نزدیک بودند عبارت از فروتنی، تواضع و نیستی محض در حضور ایشان بود. اگر این صفات در فردی وجود نداشت، در خطر شدید سقوط روحانی و معدوم شدن نهایی قرار می‌گرفت. در حالی که حضرت عبدالبهاء، حضرت ورقه مبارکه علیا، حضرت غصن اطهر و مادر گرانقدر بلندمرتبه آنها همه تجسم عبودیت و نیستی محض بودند، محمدعلی، برادرانش، خواهرش و مادرشان نقطه مقابل آنها قرار داشتند. اگرچه این



گروه اخير جميعاً تحت حمايت و حراست حضرت بهاءالله قرار داشتند و در اثر فيوضات و الطاف حضرت بهاءالله شكوفا شدند، اما قربانی اميال خودخواهانه و جاه‌طلبی‌های دنیوی خویش گشتند. آنها در ایام حیات حضرت بهاءالله تحت سلطه اقتدار و مرجعیت حضرت بهاءالله بودند و با اندازات آن حضرت مقهور و مطیع ایشان می‌شدند. در همان زمان، میرزا محمدعلی و برادرانش مورد لطف و توجه بسیار احبائی بودند که، به علت محبت‌شان به حضرت بهاءالله، به آنها نیز احترام می‌گذاشتند. به این ترتیب این سه پسر موقعیت و حیثیتی را که لایق آن نبودند کسب کردند و در پرتو اشراق جلال و عظمت پدر خود آرمیدند.

محمدعلی، باطنا، بی‌ایمان و بی‌وفا بود و دو برادر جوان‌ترش را به همان سوی سوق داد، در حالی که ظاهراً، برای تقویت وجهه خود در چشم پیروان حضرت بهاءالله، از قدرت امرالله و منابع جامعه استفاده می‌کرد. او با تحریر و استنساخ برخی از الواح حضرت بهاءالله و با استفاده از خوش‌نویسی، که در آن استاد بود، در خدمت والد خود به صورت شخص مهمی ظاهر شد. از دوران جوانی این جاه‌طلبی را در خود پرورش می‌داد که جایگاه مهم و برجسته‌ای درون امر مبارک، مشابه مقام و موقف حضرت عبدالبهاء کسب کند، که، از اوایل ایام، در میان کلّ عائله مبارکه حائز مقامی متمایز شده بودند.

ناقص عهد دیگر دختر مهد علیا، به نام صمدیه، بود. او با همسرش، میرزا مجدالدین، دست به دست ناقص اکبر میثاق الهی داد و

رنج و عذاب بسیاری را بر حضرت عبدالبهاء تحمیل نمود. پسر دوم مهد علیا، میرزا ضیاءالله، شخصی متزلزل بود که در وفاداری و تبعیت از مرکز میثاق تردید و دودلی داشت. او به سادگی آلت دست قرار گرفت و ابزار راحتی در دست میرزا محمدعلی شد. او شش سال بعد از صعود حضرت بهاءالله درگذشت و بنابراین آنقدر زنده نماند که در مخالفت‌ها علیه حضرت عبدالبهاء مشارکت نماید.

جوان‌ترین پسر، یعنی بدیع‌الله، نزدیک‌ترین متفق و دستیار ناقص اکبر میثاق بود. او در سال ۱۹۵۰ در کهنسالی درگذشت، و خاطرات تلخی از اقدامات خیانتکارانه، فریب و تکبر و نخوت از خود به جای گذاشت. حملات زهرآگین او به حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی تاریخچه امر جلیلی را که پدرش تأسیس کرده بود لگه‌دار کرد.

خود مهد علیا، از سال‌های اولیه بغداد، خصومت شدیدی علیه حضرت بهاءالله در سر می‌پروراند و قوه محرکه میرزا محمدعلی بود که سبب شد رنج و درد بسیاری نصیب حضرت عبدالبهاء شود که بسیار مورد نفرت او بودند.

گوهر خانم، همسر سوم حضرت بهاءالله، فقط یک دختر به نام فروغیه داشت که با سید علی افنان<sup>۳</sup>، از دشمنان سرسخت حضرت عبدالبهاء، ازدواج کرد. مادر و دختر، هر دو، با هدایت میرزا محمدعلی، علیه مرکز میثاق عصیان کردند. فرزندان فروغیه، بخصوص پسر ارشدش

۳. در فصل سیزدهم راجع به او با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

نیر، که حضرت ولی امرالله او را «محور دسائس و توطئه‌ها»<sup>۴</sup> توصیف فرمودند، ویروس نقض میثاق را در عائله حضرت بهاء الله منتشر کردند و سبب شدند که کلیه اعضاء عائله به این بیماری مهلک مبتلا گردند.

از آنچه که بیان شد کاملاً بدیهی است که تاریخچه عائله حضرت بهاء الله دارای دو ویژگی متضاد است: یکی، جلال و وفاداری؛ دیگری رسوایی و خیانت. نواب، دو پسرش حضرت عبدالبهاء و غصن اطهر، و دخترشان حضرت ورقه مبارکه علیا، در کمال درخشش از افق ظهور حضرت بهاء الله می تابند و مقامی فوقالعاده متعالی در امر مبارک دارا هستند. بقیه اعضاء خانواده، از جمله مهد علیا، گوهر خانم و پسران و دختران آنها، همه از لحاظ روحانی به تیرگی گراییدند و نابود شدند و در کمال فلاکت در رسوایی و نسیان فرو رفتند. این تضاد نور و ظلمت، خیر و شر، در عائله نفس مبارک حضرت بهاء الله یکی از تفکربرانگیزترین و اسرارآمیزترین خصلت‌های رسالت آن حضرت است. پسر ارشد ایشان آینه تمام‌نمای کاملی که نور آن حضرت را منعکس می‌ساخت و مرکز عهد قویم ایشان بود، در حالی که پسر دیگری به «مرکز نقض» و ناقض اکبر همان عهد بدل شد.

بسیاری از نفوس از این واقعیت در شگفت‌اند که تقریباً تمامی عائله حضرت بهاء الله دچار این فساد شدند. چرا نفوسی که آنقدر به ایشان

۴. ترجمه - تلگرام ۵ آوریل ۱۹۵۲ مندرج در - Messages to the Baha'i World ۱۹۵۰-1957 (ص ۲۴ pivot of)

نزدیک بودند، اعضاء عائله ایشان بودند، پسران و دختران آن حضرت، باید در خطّ مقدّم کسانی باشند که عهد الهی را نقض کردند؟ در شرایط عادّی، وقتی شخصی به مقام و منصبی عالی در جامعه نائل می‌شود، غالباً اعضاء خانواده که دور او جمع می‌شوند از صمیم قلب از او حمایت می‌کنند. اما در مورد حضرت بهاءالله حالت عکس اتفاق افتاد و وضعیت مشابهی نیز درون عائله حضرت عبدالبهاء بعد از صعود ایشان واقع شد. برای درک علل این رویداد، یک بار دیگر باید ملاحظه نماییم که نگرش صحیح فرد مؤمن به مظهر ظهور الهی باید ظهور حقیقی عبودیت، فروتنی و اطاعت محض باشد. هر زمان که این صفات وجود نداشته باشند، بین انسان و خدا مانعی ایجاد می‌شود در چنین حالتی فرد مؤمن ممکن است شخصاً با مظهر ظهور الهی مرتبط باشد، با این همه به علت این مانع قادر نخواهد بود جلال او را درک نماید یا مجذوب آثار او شود.

به عنوان مثال، می‌توان چنین مؤمنانی را به نفوسی تشبیه کرد که بدون آگاهی از ریاضیات، بشنوند که ریاضیدانی برجسته مشغول توضیح نظریه‌های خود است. آنها او را فقط فردی عادّی مشاهده می‌کنند که سخنانی می‌گوید که برای آنها غیر قابل درک است. آنها دانشمند را با معیارهای خود می‌سنجند و در نتیجه از قوای فکری و عقلانی او تأثیر نمی‌پذیرند. هر قدر به او نزدیک‌تر باشند، بهتر می‌توانند ماهیت بشری او را مشاهده نمایند، که مانند مانعی عمل می‌کند و بزرگی او را از دید آنها پنهان می‌نماید. فقط کسانی که ریاضی را درک می‌کنند می‌توانند به نبوغ

واقعی دانشمند پی ببرند. در نظر آنها، دانش علمی او ویژگی های بشری او را تحت الشعاع قرار می دهد و بنابراین آنها توجه خود را بر ظاهر او و محدودیت های بشری متمرکز نمی سازند.

این تمثیل نشان دهنده نقض میثاق اکثر اعضاء عائله حضرت بهاء الله و دلائل بی وفایی آنها به حضرتش است. میرزا محمدعلی و منسوبینش که از او پیروی کردند دارای آن خصیصه روحانی نبودند که آنها را فروتن کرده قادر سازد جلال و عظمت ظهور الهی را در این یوم درک نمایند. به علت ماهیت جاه طلبی و فقدان روحانیت و فروتنی، دیده درون آنها قادر به مشاهده نبود و نمی توانست قوای روحانی حضرت بهاء الله را درک کند. آنها حضرتش را تنها با دیدگان ظاهری می نگریستند، و بدان علت که بسیاری از نفوس به ایشان نزدیک بودند آن حضرت را به صورت فردی عادی مشاهده می کردند. آنها، طبق برآورد خویش، حضرتش را فقط مردی بزرگ می دیدند و نه بیشتر. در واقع، آنها به عرفان حضرت بهاء الله به عنوان مظهر ظهور الهی نائل نشده بودند. مادام که حضرت بهاء الله در میان آنها بودند، مقهور مرجعیت و عظمت ایشان بودند و در پرتو الطاف آن حضرت آرمیدند و توسط پیروان حضرت بهاء الله مشمول افتخارات و امتیازات گشتند. اما بعد از صعود مبارک، همین اعضاء خانواده به ایشان پشت کردند و عهدش را شکستند.



## فصل سوم

### امتحان ایمان

یکی از ویژگی‌های مشترک رسالت حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء این است که در دوران حیات آنها هیچ یک جانشین خود را به عموم احباء معرفی نکردند. حضرت بهاء‌الله در بسیاری از الواح مبارک جایگاه حضرت عبدالبهاء را تمجید و صفات عالیه و برجسته ایشان را تحسین فرمودند. اما در هیچ زمانی در ایام رسالت خود منصب و مقام حضرت عبدالبهاء را به‌عنوان جانشین و مرکز میثاق خود به آحاد مؤمنین اعلام نفرمودند. ایشان آن را به‌صورت سرّ محفوظ نگه داشتند و برای پیروان خود به‌طور اعمّ مکشوف نساختند که حضرت عبدالبهاء اداره‌کننده امور امریه بعد از ایشان خواهند بود. همین مورد را حضرت عبدالبهاء نیز رعایت فرمودند؛ ایشان هویت حضرت شوقی افندی را برای احباء بیان نکردند. در مورد حضرت بهاء‌الله، تنها دو مورد در آثار مبارکه وجود دارد که به مسأله جانشینی در کتاب اقدس اشاره شده است. در این فقرات ایشان تلویحاً به زبانی هدفمند، عمیق و فصیح به کسی اشاره کردند که مرکز امر الهی بعد از ایشان خواهد بود اما صریحاً نام جانشین خود را ذکر نکردند، فقط مشخص کردند که او نشأت گرفته از ایشان است.

إِذَا غِيضَ بَحْرُ الْوَصَالِ وَ قُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدِءِ فِي الْمَالِ  
تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذِي أَنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ.  
(بند ۱۲۱)

إِذَا طَارَتِ الْوَرَقَاءُ عَنْ أَيْكِ الثَّنَاءِ وَ قَصَدَتِ الْمَقْصَدَ  
الْأَقْصَى الْأَخْفَى ارْجِعُوا مَا لَا عَرَفْتُمُوهُ مِنْ الْكِتَابِ إِلَى الْفَرْعِ  
الْمَنْشَعِبِ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَوِيمِ. (بند ۱۷۴)

مشهور است که جناب علی محمد ورقا، حواری شهیر حضرت بهاء الله، از ایشان راجع به هویت نفسی که حضرتشان در آیات فوق به او اشاره دارند، سؤال کرده است. در لوحی خطاب به جناب ورقا،<sup>۱</sup> حضرت بهاء الله تصریح فرمودند که شخص مورد نظر غصن اعظم و بعد از ایشان غصن اکبر خواهد بود. اما، این بیان مطلب در اختیار جامعه بهائی قرار نگرفت.

فقراتی که در بالا نقل شد ۱۹ سال قبل از صعود حضرت بهاء الله در کتاب اقدس نازل شد. در دوران فیما بین این دو تاریخ، احدی از کسانی که آنها را خواندند هیچ شکی راجع به هویت «مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذِي أَنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ» نداشتند. برای همه، بخصوص جمیع

۱. جناب فاضل یزدی در جلد دوم مناهج الاحکام، ص ۶۵۷ این بخش از لوح مبارک را نقل کرده است: «و همچنین از آیه مبارکه سؤال شده بود اذا غیض بحر الوصال الی قوله عز اعزازه الَّذی انشعب من هذا الأصل القدیم؛ مقصود الهی حضرت غصن الله الأعظم و بعد غصن الله الأكبر...» الی آخر.



اعضاء عائله حضرت بهاءالله، بدیهی بود که این بیان اشاره به حضرت عبدالبهاء است و لاغیر.

تنها سندی که به وضوح و بالصراحه حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرکز میثاق حضرت بهاءالله و نفس مقدسی اعلام کرده که جمیع بعد از صعود طلعت ابهی باید به ایشان رجوع کنند کتاب عهدی است، که بعد از صعود حضرت بهاءالله در میان احباء انتشار یافت. این سند تاریخی به احتمال قوی حداقل یک سال قبل از صعود ایشان نوشته شده، زیرا در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب به کتاب عهدی به عنوان «صحیفه حمراء» اشاره شده است. حضرت بهاءالله وصیت نامه خود را مستور نگه داشته در تملک خود نگه داشتند و محتوای آن را با احدی در ایام حیات خود در میان نگذاشتند. اما شواهدی وجود دارد گویای آنکه محتوای آن را به اطلاع حضرت عبدالبهاء رسانده بودند.

حضرت بهاءالله در طی آخرین بیماری خود پیش از صعود کتاب عهدی را به حضرت عبدالبهاء سپردند و چند روز پیش از آنکه به افق اعلی پرواز نمایند به اطلاع اعضاء عائله مبارکه رساندند که در سندی که به حضرت عبدالبهاء سپرده شده، مراقبت از جمیع را به ایشان توصیه کرده اند. نخستین باری که کتاب عهدی به صدای بلند در حضور تعدادی از احباء خوانده شد روز نهم بعد از صعود حضرت بهاءالله بود، و بعد از آن طولی نکشید که متن آن برای کلیه احباء منتشر شد. بلافاصله بعد از صعود

حضرت بهاءالله، عهد و میثاق نقض و مخالفت با حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق، آغاز شد.

نفوسی که با تاریخ و منشا امر حضرت بهاءالله ناآشنا بودند، یا درکی سطحی از امر مبارک داشتند، ممکن است تعجب کنند که وقتی حضرت بهاءالله جمیع مطالب و نکات را برای پیروان خود توضیح داده و هر مسئله‌مسئله‌ای را روشن کرده‌اند، چرا اسم جانشین خود را در ایام حیات خویش صریحاً ذکر نکرده‌اند. برای هر سلطانی این امر معمول و فی الحقیقه اساسی است که قبل از آنکه از این عالم برود وارث تاج و تخت خویش را معین کند. به این ترتیب زیردستان و رعایای او فرصت کافی دارند که با رئیس آتی حکومت خود آشنا شوند و خود را با او منطبق سازند. چه امری حضرت بهاءالله را مانع از اعلام اسم جانشین شد؟ آیا ایشان نمی‌توانستند در ایام حیات خود به کلّ جامعه بهائی اعلام کنند که حضرت عبدالبهاء به‌عنوان مرکز میثاق ایشان منصوب شده‌اند؟ اگر از نقطه نظر کاملاً بشری به این موضوع نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که اگر حضرت بهاءالله این انتصاب را در ایام حیات خود انجام داده بودند، این احتمال وجود داشت که از جمیع اختلافاتی که بعد از صعود ایشان رخ داد جلوگیری شود. ایشان، به‌عنوان مظهر ظهور الهی، از حکمت و اقتدار لازم برخوردار بودند که هرگونه سوء تفاهمی را برطرف کنند، هرگونه مخالفتی را مانع شوند، مقام حضرت عبدالبهاء را بر اساس و مبانی محکم در

اذهان و قلوب مؤمنین تثبیت نمایند، و حمایت وفادارانهٔ جمیع اعضاء عائله از جانشین خود را تضمین کنند.

اما حضرت بهاءالله هیچ یک از این کارها را انجام ندادند. ایشان هویت نفسی را که قرار بود جانشین ایشان شود افشا نکردند بلکه آن را چون رازی محفوظ و حراست شده نگه داشتند تا بعد از صعود ایشان اعلام گردد. حضرت عبدالبهاء نیز در رابطه با جانشین خود همین کار را کردند. ایشان هم در ایام حیات خود هویت حضرت شوقی افندی را به عنوان ولی امرالله مکشوف ساختند. این نیز رازی سر به مهر بود و فقط زمانی برملا شد که الواح مبارکهٔ وصایای ایشان قرائت شد. صحیح است که حضرت عبدالبهاء هویت جانشین خود را به یکی دو فرد تلویحاً مکشوف ساختند اما عموم جامعهٔ بهائی از آن بی خبر ماندند. کسی که از این انتصاب آگاهی داشت حضرت ورقهٔ مبارکهٔ علیا بودند. شخص دیگر، بانویی غیربهائی به نام دکتر ج فالشیر، طبیب آلمانی بود که در حیفا می زیست و در بخش بانوان بیت حضرت عبدالبهاء حضور می یافت. وقتی حضرت شوقی افندی طفل بودند، حضرت عبدالبهاء به وضوح اظهار داشتند که همان طفل در آینده جانشین ایشان خواهد شد. اما این اطلاعات به اطلاع احدی از نفوس دیگر نرسید. در جواب سؤالی از سوی

سه تن از احباء<sup>۲</sup> که آیا نفسی برای جانشینی ایشان وجود دارد یا خیر، حضرت عبدالبهاء جوابی کوتاه عنایت فرمودند:

مسئله‌ای که سؤال نموده بودید إِنَّ هَذَا لَسِرُّ مَصُونٍ فِي صَدَفِ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ وَ سَيْلُوحُ أَنْوَارِهِ وَ يَظْهَرُ أَسْرَارُهُ... (ایام تسعه، ص ۴۵۰ / گوهر یکتا، ص ۲)

یکی دیگر از احباء<sup>۳</sup> سؤالی درباره آیه‌ای از کتاب اشعیا نبی (باب ۱۱، آیه ۶) نمود که «طفل کوچک آنها را خواهد راند» و مایل بود بداند که آیا این حقیقت دارد و طفلی که باید جانشین حضرت عبدالبهاء شود در این عالم است. حضرت عبدالبهاء در پاسخ او این لوح را نازل فرمودند:

هو الله يا امة الله، إِنَّ ذَلِكَ الطِّفْلَ مَوْلُودٌ وَ مَوْجُودٌ سَيَكُونُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ عَجَبٌ تَسْمَعِينَ بِهِ فِي الْإِسْتِقْبَالِ وَ تُشَاهِدِينَهُ بِأَكْمَلِ صُورَةٍ وَ أَعْظَمِ مَوْهَبَةٍ وَ أَتَمِّ كِمَالٍ وَ أَعْظَمِ قُوَّةٍ وَ أَشَدِّ قَدْرَةٍ يَتَلَأَلُوْا وَجْهَهُ تَلَأَلُؤًا يَتَنَوَّرُ بِهِ الْآفَاقُ فَلَاتَنْسِيْ هَذِهِ الْكَيْفِيَّةَ مَا دُمْتَ حَيًّا لِأَنَّ لَهَا آثَارًا عَلَى مَمَرِّ الدَّهْوَرِ وَ الْأَعْصَارِ وَ عَلَيْكَ التَّحِيَّةُ وَ الشَّنَاءُ. ع (ایام تسعه، ص ۴۵۴ / گوهر یکتا، ص ۲)

۲. این سه نفر عبارت بودند از آقا میرزا حیدرعلی اسکویی، جناب میرعلی اصغر فریدی اسکویی و جناب حاجی عباس اسکویی. (ایام تسعه، ص ۴۵۰) - م.

۳. میس اف دریتون (Miss F. Drayton) بانویی از احبای نیویورک در سال ۱۹۰۲ این سؤال را مطرح کرد - م.

اما، در این لوح هویت حضرت شوقی افندی به عنوان طفلی که قرار بود جانشین ایشان بشود مکشوف نگردید.

این مطلب که دو جانشین، یعنی مرکز میثاق و حضرت شوقی افندی تنها بعد از صعود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مکشوف گشته یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عهد و میثاق است. مادام که شخصی پی به مقصود و اهمّیت چنین اقداماتی، اعم از انتصاب حضرت عبدالبهاء یا حضرت شوقی افندی، نبرد قادر نیست درکی صحیح از عهد و پیمان حضرت بهاءالله داشته باشد.

اگرچه چنین درکی عمدتاً از طریق تأملات فردی بر آثار مقدّسه، مطالعه تاریخ، پیدایش و اثرات میثاق الهی و تلاوت ادعیه برای دریافت معرفت الهیه در قلب حاصل می‌شود، اما توضیح زیر ممکن است این موضوع مهم را تا حدّی روشن سازد.

وظیفه اصلی مظهر ظهور الهی نزول تعالیم الهیه برای عصری است که او در آن ظاهر می‌شود. در ایفای این وظیفه، او مهبای آن است که معنا و مقصود از ظهور خویش را برای پیروان توضیح دهد و سوالات آنها را جواب بگوید. حضرت بهاءالله چه در ارتباط با احباء و چه در الواح مبارکه نازله از قلم مبارک، همیشه آماده بودند که اهمّیت آثار خود را توضیح دهند. بسیاری از الواح ایشان در جواب پرسش‌هایی نازل شد که احباء و سایر نفوس درباره موضوع عمده و مهمّ مذهبی و روحانی و نیز مسائل جزئی‌ای که بر زندگی و فعالیت‌های احباء تأثیر می‌گذاشت، مطرح

می‌کردند. حضرت بهاء‌الله به جمیع این پرسش‌ها پاسخ دادند. تعالیم خود را تبیین فرمودند؛ صحف مقدّسه ادوار ماضیه را تفسیر کردند و بسیاری از عبارات و فقرات غامض و مبهم آنها را بیان کردند؛ رموز حول برخی از بیانات عمیق خود را شرح و بسط دادند؛ و ویژگی‌های نظم بدیع جهانی خود را ترسیم کردند و جزئیات کاربرد و اجرای احکام و حدود خود را ذکر کردند و، با عباراتی ساده، حقایق امر مبارک را توضیح دادند.

اما، در یک مورد، حضرت بهاء‌الله سکوت اختیار کردند: تعیین نفسی که مقدّر بود پس از ایشان زمام امور امر مبارک را در دست داشته باشد. در این سکوت حکمت‌های بسیار وجود داشت. از مثال معلّم استفاده کنیم که وظیفه او انتقال دانش به شاگردانش و کمک به آنها در کارهایشان است. در مبادرت به چنین کاری، او همیشه آماده توضیح موضوعات گوناگونی برای شاگردانش و جواب دادن به پرسش‌های آنها است اما در یک مورد باید سکوت اختیار کند و از مساعدت به آنها یا جواب دادن به سؤالاتشان خودداری نماید. در روز امتحان شاگردان به حال خود گذاشته می‌شوند و باید پاسخ‌ها را به تنهایی بیابند. کسانی که در امتحان قبول شوند به کلاس بالاتر انتقال می‌یابند و کسانی که مردود شوند، از این ارتقاء محروم می‌شوند.

تاریخ امر مبارک نشان می‌دهد که عهد و میثاق همیشه امتحانات عظیمی را برای احباء رقم زده است. حضرت باب بشارت ظهور «من يُظهِرُهُ اللهُ» را دادند اما هویت او را صریحاً بیان نکردند. حضرت بهاء‌الله

انتصاب حضرت عبدالبهاء را مخفی نگاه داشتند، و به این ترتیب، با توجه به تمثیل معلّم، کتاب عهدی به برگه امتحانی احباء تبدیل شد. بلافاصله وقتی محتوای این سند تاریخی انتشار یافت، طوفان امتحانات وزیدن گرفت و جامعه اسم اعظم را طوفانی که از لحاظ شدت بی سابقه بود احاطه کرد. بسیاری از نفوس بی وفا و جاه طلب نقض عهد کردند و با تمام قوا برای بیرون آوردن زمام رهبری از دست حضرت عبدالبهاء قیام نمودند و سال‌های سال اقدامات ننگین و شرم‌آور خود را استمرار بخشیدند تا آنکه، در اثر اعمال خود آنها، نابودی خود را رقم زدند. اما کسانی که به میثاق الهی وفادار ماندند به مدارج متعالی تری از ایمان و اخلاق ارتقاء پیدا کردند.

امتحانات<sup>۴</sup> مرتبط با مؤسسه‌ای نیرومند مانند میثاق گریزناپذیر است و خصیصه لاینفک و مداوم امر حضرت بهاء‌الله را تشکیل می‌دهد. امتحانات مشابه زمانی رخ گشود که محتوای الواح وصایای حضرت عبدالبهاء اعلام شد. برخی از نفوس جاه طلب، از جمله اکثر اعضاء عائله خود حضرت عبدالبهاء که داعیه رهبری داشتند و ثابت کردند که در ایمان خود صادق نیستند، عهد و پیمان را نقض کردند و علیه حضرت شوقی افندی قیام کردند. در اینجا نیز، الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به برگه امتحانی برای احباء تبدیل شد. بعد از صعود حضرت ولی امرالله، نیز،

---

۴. برای مباحث افزون تری راجع به امتحانات در این زندگی نگاه کنید به طاهرزاده، *نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله*، ج ۳ و نیز طاهرزاده، *The Covenant of Bahá'í llah*، صفحات ۳۶۴-۳۶۵.

طوفان امتحانات به هبوب آمد و برخی نفوس گمراه و نفس پرست راه خود را جدا کردند و از جامعه اسم اعظم اخراج شدند. این دفعه فقدان وصیت نامه حضرت ولی امرالله برگه امتحانی شد.

میثاق حضرت بهاءالله همچنان مؤمنین به آن حضرت را در معرض امتحانات قرار خواهد داد. معدود نفوسی که تسلیم وسوسه های نفسانی و امیال خود شوند و قیام به مخالفت با تشکیلات الهی امری نمایند خود را از شجره امر الهی منفصل سازند و به مرور ایام پژمرده و نابود گردند. فی الحقیقه، یکی از ویژگی های متمایز امر حضرت بهاءالله این است که اگرچه بسیاری از پیروان برجسته آن علیه پیمان الهی عصیان نمودند و به تمام قوا سعی کردند اساس و مبانی آن را تضعیف نمایند، در ایجاد تفرقه در صفوف اهل بهاء و نقض وحدت جامعه ابداء توفیق نیافتند.

اگرچه اقلیت ناچیزی از عهده امتحانات ناشی از مؤسسه میثاق بر نیامدند، اما اکثریت مؤمنین به حضرت بهاءالله که به عهد و میثاق وفادار ماندند از کتاب عهدی، و در برهه بعدی از الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء کسب الهام کردند. آنها مشتاقانه حول مرکز امرالله گرد آمدند و در کمال خلوص تلاش کردند به موجب مفاد و شرایط مندرج در این دو سند عظیم عمل کنند. محتوای الواح وصایای حضرت عبدالبهاء آنقدر برای ایمان احباء اهمیت دارد که حضرت ولی امرالله یکی از ارکان ایمان هر



مؤمن حقیقی را «انقیاد صادقانه و راسخ نسبت به هریک از فقرات الواح مبارکه و صایای حضرت مولی الوری»<sup>۵</sup> تعیین و تصریح فرمودند.

میزان تمسک هر فردی از احباء به هریک از فقرات الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء تعیین کننده میزان ایمان آن فرد است. نفوسی هستند که با تمام وجود و از صمیم قلب از شرایط مدون در این سند مقدس اطاعت می‌کنند و سرمویی از آن انحراف نجویند حتی اگر مواردی باشد که مفهوم آن را به‌طور کامل درک نکنند. دیگران، اگرچه آماده‌اند از بعضی هدیایات حضرت عبدالبهاء تبعیت کنند، اما ممکن است درباره بعضی عبارات در الواح مبارکه و صایا، که نمی‌توانند بپذیرند، محافظه‌کاری و ملاحظاتی داشته باشند. این‌گونه افراد مؤمنین دچار شک و تردیدهایی در ایمان خود می‌شوند اما، اگر مخلص باشند، شاید بتوانند با مطالعه آثار مبارکه، بحث با احبای فاضل و آگاه، و دعا بر شک و تردید خود فائق آیند. دیگران در تردیدهای خود پافشاری می‌کنند و دیدگاه‌هایی مخالف تعالیم مبارکه امریه اتخاذ می‌کنند اما، به دلایل گوناگون، نمی‌توانند برداشت‌های نادرست خود را برطرف کرده ایمان خود را تقویت نمایند. این قبیل افراد ممکن است همچنان عضویت جامعه بهائی را داشته باشند مشروط بر آنکه عقاید خود را آکیداً برای خود نگه دارند و تردید و بدگمانی خود به دیگران انتقال ندهند.

---

۵. حضرت ولی امرالله، *Bahá i Administration*، ص ۹۰ (نقل ترجمه از صفحه ۵ نظامات بهائی، نشر لجنه ملی نشر آثار امری)

بالاخره، نفوسی هم هستند که، در عین حال که به حقانیت حضرت بهاءالله اعتراف می‌کنند، شرایط عهد و پیمان آن حضرت را نمی‌پذیرند و علیه حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و بیت‌العدل اعظم قیام می‌کنند. یا ممکن است مصدق حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء باشند اما با حضرت ولی امرالله یا بیت‌العدل اعظم مخالفت نمایند. اعمال این قبیل نفوس با عهد و میثاق الهی مباینت دارد و، بعد از نصایح و اندازات کافی، ممکن است به‌عنوان ناقض میثاق اعلام شوند.

یکی از عوامل اصلی که فرد مؤمن را به ناقض میثاق تبدیل می‌کند جاه‌طلبی و میل به برتری و برجستگی داشتن در جامعه، ارتقاء به مقامات عالیه درون جامعه امر است. این هدف مشترک اکثر ناقضین میثاق است. این قبیل افراد توجه نداشته‌اند که تنها مقامی که خداوند برای انسان مقدر فرموده عبودیت است؛ عبودیت نسبت به خداوند و هم‌نوعان خویش.

حضرت بهاءالله حرفه کشیشی و آخوندی و امثال ذلک را از میان برداشته‌اند و به احدی اختیار و اقتدار برای حکومت بر دیگران اعطا نفرموده‌اند. رهبری فردی در جامعه بهائی وجود ندارد و امر مبارک پذیرای شخصیت‌های خودخواه و خودستا نیست. البته، بهائیان فاضل، مبلغان برجسته، مهاجرین و مسئولین اداری وجود دارند، اما هیچ یک از این نفوس، هر قدر که برجسته و مهم باشند، نمی‌توانند بر جامعه سیطره یابند و دارای اختیارات باشند. عظمت آنها در خضوع و فروتنی، عبودیت و تواضع آنها است. نفوسی که علیه میثاق قیام و عصیان نمایند به این اصل

توجه نکرده یا آن را درک نکرده‌اند. این اصل حجر زاویه عهد و میثاق الهی با انسان است.

با نگاهی به یکی از قوانین طبیعت شاید بتوانیم واقعیت نقض میثاق را درک کنیم. در این حیات، قطب‌های مخالف، مانند قطب‌های آهن‌ریا، یکدیگر را جذب می‌کنند در حالی که قطب‌های مشابه یکدیگر را دفع می‌نمایند. خدا و انسان را می‌توان گفت که در دو قطب روبروی هم قرار دارند خداوند مولی و پروردگار حاکم جمیع عالم و انسان بنده حقیری است، از این رو نیروی جاذبه بین آنها وجود دارد. کلام الهی خطاب به بندگانش این است که، «اَحَبُّتُ خَلْقَكَ فَخَلَقْتُكَ»<sup>۶</sup> در حالی که خداوند، به دلیل حاکمیت خود، مالک جمیع صفات الهی است، نمی‌تواند حقیر و فروتن باشد. بنابراین، بهترین هدیه‌ای که انسان می‌تواند به خداوند تقدیم نماید تنها چیزی است که او دارای آن نیست، یعنی، فروتنی و بندگی. اینها مناسب‌ترین صفات برای انسان است. الوهیت خداوند و عبودیت انسان دو نقطهٔ مقابلی است که نیروی محبت آنها را به هم پیوند می‌دهد. از طرف دیگر، در تمثیل آهن‌ریا، قطب‌های مشابه یکدیگر را دفع می‌کنند. بنابراین، اگر فردی، که به مظهر ظهور ایمان آورده و حقانیت او را تصدیق کرده، میل داشته باشد به مقام آن حضرت برسد یا تلاش کند که با او برابر جلوه کند، چنین اقدامی خشم خداوند را تحریک کرده و قوهٔ دافعه بین دو طرف عمل خواهد کرد. این نقض میثاق است.

۶. کلمات مکنونه عربی، فقره شماره ۳

حضرت بهاء الله در لوح ملاح القدس<sup>۷</sup>، که زمينه اصلی آن عهد و میثاق است، تأیید می‌فرمایند که اگر فردی میل داشته باشد به سطحی که فراتر از او است و فقط برای اصفیاء الهی مقدر شده است، ارتقاء یابد از عوالم عالیه و ملأ اعلیٰ اخراج خواهد شد.

أرادوا أن يصعدوا إلى مقام الذي جعله الله فوق مراتبهم؛  
 إذا أطردهم شهابُ الدرّي من سكاّن ملكوت اللّقاء ... سمعوا لحن  
 الكبريا عن وراء سُرادق العيّب في مكمن السّناء ... يا ملائكة  
 الحفظ إرجعوا هؤلاء إلى مواقعهم في ناسوت الإنشاء.. لأنّهم  
 أرادوا أن يطيروا في هواء الّذي ما طارت فيه اجنحة الورقاء.<sup>۸</sup>

میرزا یحیی با اقدامات خود ثابت کرد که مظهر این کلمات است، زیرا مشتاق بود که در جایگاه حضرت بهاء الله قرار گیرد و، فی الحقیقه، وقتی رسماً مدّعی حضرت بهاء الله در ادرنه به او ابلاغ شد، ادعای مشابهی را مطرح کرده و اعلام کرد که حامل جدید وحی الهی است.

میرزا محمدعلی هم مشابه او عمل کرد. او از مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق آگاهی داشت، یعنی نفسی که جمیع احباء باید به او توجه می‌کردند. با این همه مایل بود در مقام ایشان شریک باشد. این واقعیت که میرزا محمدعلی با تمام قوّت به مخالفت با حضرت

۷. متن کامل این لوح مبارک در جلد اول نفحات ظهور حضرت بهاء الله، تألیف ادیب طاهرزاده، فصل ۱۴ درج شده است.

۸. آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۷۷-۱۷۸

عبدالبهاء قیام کرد نشانهٔ واضحی است که خود را هم سطح حضرت عبدالبهاء تلقی می‌کرد.

هیچ کودکی ادا صاحب هیکلی تنومند را به مبارزه فرا نمی‌خواند زیرا واقف است که قدرت مقابله با او را ندارد. اما مردی که با شخص دیگری به مبارزه می‌پردازد باید باور داشته باشد که حداقل دارای همان قدرتی است که هم‌اورد او دارد؛ اقدام به مخالفت با طرف مقابل گویای آن است که خود را معادل و برابر با او می‌داند. جمیع نفوسی که نقض میثاق می‌کنند، با همین عمل مخالفت خود، سعی می‌کنند خویش را در سطح مرکز میثاق قرار دهند و اختیار و اقتدار او را زیر سؤال ببرند. در نتیجه، مانند مثال قطب‌های آهن‌ریا، دفع شده از جامعهٔ اسم اعظم اخراج می‌شوند.

حضرت بهاء‌الله در الواح مبارکه اظهار داشته‌اند از آنجا که ظهور ایشان بسیار جلیل و عظیم است و قوای روحانی که تولید نموده بی‌اندازه نیرومند است، بنابراین شدت امتحانات آن برای پیروانش نیز به همان اندازه عظیم خواهد بود. در لوح فتنه، که هیکل مبارک به افتخار شاهزاده خانم شمس جهان نازل فرمودند، می‌فرمایند که با ظهور ایشان کلّ عالم خلقت در معرض امتحان واقع خواهد شد. ایشان تأیید می‌کنند که هر ذره‌ای، هر مخلوقی، هر عالم و فاضلی، بندگان خدا و عاشقان جمالش، فرشتگانی که از تقرب به حضرتش برخوردارند، ملأ اعلیٰ، هر عارف

حقیقی، هر تجسّم واقعی عقل و خرد، هر پیامبری که خداوند فرستاده، جمیع در معرض امتحان واقع خواهند شد.

تاریخ امر مبارک مشحون از این قبیل موارد است. چه بسیار از حواریون حضرت بهاءالله که ایمان و خلوص آنها ایشان را به اعلیٰ مدارج ارتقاء بخشید. آنها به شخص هیکل مبارک بسیار نزدیک بودند و در میان احباء شهرت داشتند. با این همه به علت غرور و جاه‌طلبی، وقتی ارباب امتحان وزید، شعله ایمان در قلوب آنها خاموش شد. در نتیجه، از فضل الهی محروم شدند و از لحاظ روحانی مرگ بر آنها چیره شد.

عهد و میثاق حضرت بهاءالله، از طریق کتاب عهدی و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، وسایلی را فراهم می‌آورد که هر فردی از احباء در معرض امتحان قرار می‌گیرد. در اسلام حدیثی وجود دارد که حضرت ولی امرالله در آثار فارسی خود نقل فرموده‌اند. این حدیث گویای مشکلات و خطراتی است که انسان در سفر به سوی خدا با آنها مواجه می‌گردد. این حدیث حاکی از آن است که چگونه کلیه نفوس انسانی به هلاک و دمار دچار می‌شوند مگر کسانی که تحت امتحان قرار گیرند؛ کلیه کسانی که مورد امتحان واقع شوند هلاک می‌شوند مگر کسانی که مخلص باشند؛ و نفوسی که مخلص باشند در خطر عظیم قرار دارند.<sup>۹</sup>

۹. مقصود نویسنده این حدیث است: «الناس هلكاء آلا المؤمنون و المؤمنون هلكاء آلا الممتحنون و الممتحنون هلكاء آلا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم.» (منتخبات توقیعات حضرت ولی امرالله، ص ۳۵۳). حضرت عبدالبهاء نیز آن را در یکی از مکاتیب خود به کار برده‌اند. نگاه کنید به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۳۰-م.

امتحاناتی که احباء در معرض آن قرار دارند همه به نقض میثاق مربوط نمی‌شود. در واقع امتحانات بخش جدا نشدنی از زندگی هستند. حتی در عالم عنصری امتحانات وجود دارند: مثلاً، در جایی که حرکت وجود داشته باشد، مقاومت در برابر آن وجود دارد، و هر قدر کسی سریع‌تر حرکت کند، میزان مقاومت بیشتر خواهد بود. بنابراین، شیئی که سریع حرکت کند صرفاً به علت سرعتش با مقاومت شدید هوا مواجه خواهد شد. این در عالم انسانی نیز مصداق دارد. بسته به فرد و محیط و شرایط او، امتحانات به شکل‌های گوناگون خود را نشان می‌دهند. کسانی که دیدگاه آنها عمدتاً مادی است با امتحاناتی مواجه می‌شوند که زندگی آنها را دچار آشفتگی کرده ایجاد درد و رنج می‌نمایند. این شکل از امتحانات در قرآن این‌گونه توصیف شده است:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...» (سوره بقره، آیه ۱۵۵ / مضمون: همواره شما را به نوعی از ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود محصول می‌آزمائیم).

اما وقتی فردی پی به حقانیت مظهر ظهور برده به او اقبال می‌کند و در ظلّ امر او در می‌آید، امتحانات بسیار هدفمندتر می‌شوند. باز هم در قرآن می‌خوانیم:

«أَحْسِبَ الْنَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»  
 (سوره عنكبوت، آیه ۲ / مضمون: آیا مردم گمان می‌برند که  
 رهایشان کنند که بگویند ایمان آورده‌ایم و مورد آزمایش واقع  
 نمی‌شوند؟)

در این یوم، به علت عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله، وقتی شخصی  
 به امر مبارک اقبال می‌کند، امتحاناتی که با آن مواجه می‌شود بزرگ‌تر و  
 شدیدتر از ادوار ماضیه است و او، غالباً بدون آنکه متوجه بشود، به طرق  
 بسیاری مورد آزمایش واقع می‌شود. هر دفعه که او در عبور از امتحان موفق  
 و سربلند می‌شود، از بینش روحانی بیشتری برخوردار شده ایمانش تقویت  
 می‌گردد. سپس می‌تواند به خداوند نزدیک‌تر شده به سطوح بالاتری از  
 خدمت ارتقاء یابد؛ دفعه بعد امتحاناتش مشکل‌تر خواهد بود. ما همیشه  
 قادر به کسب توفیق در امتحان نیستیم اما خداوند به صرف رحمت خود  
 فرصت‌های دیگری در اختیار ما می‌گذارد که بر موانع فائق آئیم. اما، اگر  
 تمسک به این دنیا سبب شود که نفس اماره بر ما چیره شود، امتحانات  
 سبب تضعیف ایمان ما می‌شود حتی سبب می‌گردد به کلی ایمان خود را  
 از دست بدهیم.

مثالی می‌زنیم. جلسه محفل روحانی ممکن است به صورت  
 بزرگترین زمینه امتحان برای اعضاء آن تلقی شود. معیارها، که بنا به بیان  
 حضرت عبدالبهاء اعضاء باید در طی مشورت رعایت نمایند، مسلماً در  
 سطح بالایی است. حضرت عبدالبهاء (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳،



ص ۵۰۴) آنها را به «خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ماسوی الله... و خضوع و خشوع بین احباء، و صبر و تحمل بر بلا...» فرا می خوانند. همچنین آنها را به خلوص و وقار و سکون و آداب و نهایت ادب و ملایمت کلام در بحث و مشاوره و اعتدال در امور توصیه می فرمایند. اینها برخی از شرایط اولیه مشورت بهائی است.

کاربرد این معیارها و موازین روحانی سبب می شود مشورت بهائی زمینه امتحان برای هر یک از اعضاء محفل بشود. زمانی که اعضاء سر میز می نشینند که مشورت کنند، کلیه فضائل فرد - ایمان، شهامت و ثبوت بر عهد و میثاق - در معرض امتحان شدید قرار می گیرند. در اینجا نبرد روحانی درون نفس انسان شروع می شود و مادام که نفس اماره حاکم است ادامه خواهد یافت. در واقع، در بسیاری از موارد این نبرد تا پایان عمر طول می کشد. در این میدان نبرد قوای نور و ظلمت در مقابل یکدیگر صف آرائی می کنند. از یک طرف، هویت روحانی ایستاده، یعنی روح فرد مؤمن؛ از طرف دیگر دشمنی بزرگ که نفس نامیده می شود. هر زمان که روح به موازین عالیّه تعیین شده توسط حضرت عبدالبهاء توجه می کند و آنها را در موقع مشورت به کار می گیرد، نفس اماره، که مقهور و مغلوب شده، عقب نشینی می کند. روح مظفر و فیروز در این نبرد ظاهر می شود و با نور ایمان و انقطاع نورانی می گردد. اما، کاربرد این اصول روحانیّه باید اصیل و واقعی باشد نه صرفاً سطحی. احساس عشق، وحدت، انقطاع و اتفاق باید از قلب آدمی نشأت بگیرد. تواضع و عبودیت، نورانیت،

خلوص، ادب و بردباری، همراه با دیگر فضائل، صفات روح هستند. اینها را نمی‌توان به توجه زبانی و صرفاً سخن گفتن درباره آنها آشکار ساخت. اگر چنین باشد، در این صورت نفس اماره پیروز در این میدان است.

بهترین نحو صیانت برای مؤمنین عبارت از استقامت و ثبوت بر عهد و میثاق الهی است، که، به زبانی ساده، به معنای اطاعت از حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و، امروز، بیت‌العدل اعظم است. این عبارت از ایمان است و هر فرد بهائی که به حقانیت حضرت بهاءالله به‌عنوان مظهر ظهور کلی الهی اذعان داشته باشد این اصل اساسی و مهمّ امرالله را پذیرفته است.

تعالیم یا اصول زیادی در امر مبارک وجود دارد که شخص ممکن است با آن موافق باشد. اما، ایمان فرد زمانی سنجیده می‌شود که در تلاقی با عباراتی قرار می‌گیرد که با نحوه تفکر او در تضادّ است. در این موقع، میزان ثبوت فرد بر عهد و میثاق الهی این‌گونه تعیین می‌شود که تا چه حدّ آمادگی دارد تصدیق نماید حضرت بهاءالله و نفوس مقدّسه‌ای که هیکل مبارک عصمت موهوبی را به آنها عنایت کرده‌اند تحت هدایت الهی قرار دارند، کلام آنها، تعالیم آنها و هدایات آنها مصون از خطا است و ذهن انسان محدود و قضاوت او غالباً در معرض خطا و اشتباه است.

## فصل چهارم

### میثاق، سپری برای صیانت امرالله

حَمْدًا لِمَنْ صَانَ هَيْكَلَ أَمْرِهِ بِدِرْعِ الْمِيثَاقِ عَنِ سِهَامِ الشُّبُهَاتِ وَ  
حَمَى حِمَى شَرِيعَتِهِ السَّمْحَاءِ وَوَقَى مَحَجَّتَهُ الْبَيْضَاءَ بِجُنُودِ عَهْدِهِ مِنْ  
مُهْجُومِ عُصْبَةِ نَاقِضَةٍ وَثَلَّةٍ هَادِمَةٍ لِلْبُنْيَانِ وَحَرَسَ الْحِصْنَ الْحَصِينَ وَدِينَهُ  
الْمُبِينِ بِرِجَالٍ لَا تَأْخُذُهُمْ كَوْمَةٌ لَا تَمُومُ وَلَا تُلْهِيُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا عِزَّةٌ وَلَا سُلْطَةٌ  
عَنْ عَهْدِ اللَّهِ وَمِيثَاقِهِ الثَّابِتِ بآيَاتِ بَيِّنَاتٍ مِنْ أَثَرِ الْقَلَمِ الْأَعْلَى فِي لَوْحِ  
حَفِيفٍ. (الواح مبارکه وصایا / ایام تسعه، ص ۴۵۶)

بند آغازین الواح مبارک وصایای حضرت عبدالبهاء عبارت از تمجید و تحمید و تجلیل حضرت بهاءالله، بانی عهد و میثاق الهی است؛ همچنین تکریم احبائی است که با شهادت و شجاعت عظیم از عهد حضرت بهاءالله دفاع کردند.

در این بند عهد و میثاق را همانند سپری برای حفظ هیكل امرالله از هجوم ناقضین میثاق توصیف می فرمایند. مؤسسۀ میثاق وفاداری احباء را می آزماید و خیر را از شر تفکیک می کند. همچنین وسیله حفظ وحدت را فراهم آورده توسعه سالم و طبیعی جامعه را تضمین می نماید. در طی دوران رسالت و قیادت جمال مبارک، نفس مبارک ایشان حافظ امر مبارک خویش بودند. استمرار عهد و میثاق، که حیاتی ترین وسیله صیانت

و تقویت مبانی امر حضرت بهاءالله بعد از صعود آن طلعت اطهر است، از طریق نزول کتاب عهدی تأسیس گشت. آنچه که در کتاب اقدس فقط تلویحاً ذکر شده بود اکنون در کتاب عهدی تصریحاً بیان شد، یعنی اعلام مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق حضرت بهاءالله به آحاد احباء. عبارت «توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم» که در کتاب اقدس [بند ۱۲۱] نازل شده بود، اکنون به وضوح بیان شد که مقصود از آن حضرت عبدالبهاء هستند. جمال مبارک در کمال صراحت و بدون هیچ ابهامی تأیید فرمودند که، «مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده.» (کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۲)

انتصاب صریح و روشن حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق حافظ وحدت جامعه بهائی است و آن را از تفرقه و هرگونه تشتت حفظ می کند همچنین، انتصاب حضرت شوقی افندی و بیت العدل اعظم توسط حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا سبب استمرار فرایند صیانت تا انتهای دور بهائی خواهد شد. هیچ دیانت دیگری، از جمله دیانت حضرت باب، سندی را خلق نکرده که وحدت جامعه اش را تضمین نماید. حصن حصین امرالله، علیرغم حملات نیرومندی که در طول مدتی مدید توسط ناقضین میثاق صورت گرفت، با مؤسسه میثاق، شکست ناپذیر باقی ماند. مثلاً، میرزا محمدعلی و حامیانش شیرانه با چنان سبُعیت و بی رحمی به امر الهی حمله کردند که مخالفت و قیام علیه مؤمنین باوفا در ادوار پیشین در مقایسه با آن اهمیت خود را از دست

می دهد. علیرغم آن، ناقضین میثاق به نحو رقت باری عاجز و قاصر ماندند و میثاق حضرت بهاءالله مظفر و فیروز شد.

در ادیان ماضیه چنین نبود. اگر به تاریخ اسلام بنگریم متوجه می شویم که بعد از صعود حضرت رسول، پیروانش تقریباً بلافاصله به دو فرقه عمده سنتی و شیعه منقسم شدند. همانطور که قبلاً بیان شد، حضرت محمد، پیامبر اسلام، در کلامی شفاهی علی ابن ابیطالب را، که به امام علی شهرت دارد، به عنوان جانشین خود منصوب فرمود. اما بدان علت که هیچ سند کتبی در تأیید آن به جای نماند، این انتصاب مورد مناقشه واقع شد.

واقعه‌ای است درباره آخرین ایام حیات حضرت محمد که، بخصوص در میان شیعیان، در گستره وسیعی از آن صحبت می شود. ادعا می شود هنگامی که ایشان در بستر در حال احتضار بودند، چهار تن از پیروان برجسته حضور داشتند. آنها عبارت بودند از ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی. ابوبکر پدر همسر حضرت محمد و علی پسر عم و داماد ایشان بودند. گزارش می شود که حضرت محمد امر فرمودند که وسائل نگارش برایشان بیاورند تا هدایاتی را برای پیروان خود بیان کنند. اما عمر دسیسه‌گر، که مدبر و باهوش بود، اجازه نداد این میل حضرت محمد جامعه عمل به خود بپوشد. او گفت که پیامبر، که اینقدر به زمان مرگ نزدیک شده، از عقل سلیم برخوردار نیست و بنابراین وسائل تحریر نباید در اختیار ایشان قرار گیرد. شیعیان که پیرو امام علی هستند، مدعی اند که

اگر به پیامبر اجازه داده شده بود که وصیت‌نامه خود را مرقوم فرماید، ایشان در تأیید کلام شفاهی خود در غدیر خم در رابطه با انتصاب حضرت علی به عنوان جانشین، مطلبی مرقوم می‌فرمودند.

هنگامی که حضرت محمد درگذشتند، عمر اکثریت پیروان را گرد ابوبکر که سالمند و بیمار و در میان مردمان از حیثیت و احترام والایی برخوردار بود، مجتمع ساخت. او اولین خلیفه اسلام شد. دو سال بعد ابوبکر درگذشت. عمر دومین خلیفه شد و طولی نکشید که فتوحات مسلمانان تحت حمایت او آغاز شد. در اثر نفوذ عمر اکثریت عظیمی از پیروان حضرت محمد، یعنی سنی‌ها، ادعاهای امام علی برای جانشینی را رد کردند.

این اعتقاد بنیادی بهائیان است که امام علی جانشین قانونی و به حق پیامبر اسلام بود. بعد از ایشان، نسل ذکور آن حضرت، که به «ائمه اطهار» شهرت دارند، جامعه شیعه را تا سال ۲۶۰ هجری قمری هدایت کردند. حضرت بهاءالله ائمه را جانشینان قانونی و به حق حضرت رسول می‌دانند که ارزش کار آنها در تبیین قرآن تصدیق شده و بسیاری از بیانات آنها که در کتب احادیث نقل شده توسط هیکل مبارک تأیید و بعضی از آن احادیث در آثار مبارک ایشان نقل گشته، کلامشان تفسیر شده، مقامشان (بخصوص مقام حضرت امام حسین، سومین امام) با عباراتی متعالی تمجید شده و از آنها با عباراتی چون «انوار لایطفی» (ایقان، ص ۱۱۲) و «سراج‌های یقین» (ایقان، ص ۱۱۹) یاد می‌کنند.

عمر، با مخالفت ناموجه و نادرست خود با حضرت علی، نیت حضرت محمد در رابطه با جانشینی خود و هدایت امور اسلام را عقیم گذارد. وقتی امام علی سعی کرد مقام خود را که حضرت محمد شفاهماً به عنوان وصی منصوب و مبین کلام الهی، که در قرآن نازل شده، صراحتاً بیان فرماید، جواب عمر عبارتی شوم و مهلک بود: «حسبنا کتاب الله»<sup>۱</sup> این عبارت کوتاه در طول قرون و اعصار طنین انداخت. حضرت عبدالبهاء، در لوح معروف خود به نام «لوح هزاربیتی» به عواقب هولناک آن اشاره کرده می‌فرمایند که این عبارت سبب شد مبنای دیانت الهی در دور اسلام متزلزل گردد و خودپرستان فرومایه و بندگان نفس و هوا بر نفوس مؤمنه موقنه حاکم شوند. این عبارت به سلاحی مرگبار تبدیل شد که خود امام علی را به شهادت رساند، تفرقه عظیم در امت اسلام افکند و روح محبت امت مزبور را به روحیه جنگجویان مسلح تبدیل سازد. حضرت عبدالبهاء در لوح مزبور توضیح می‌دهند که در نتیجه این عبارت بود که امام حسین، برجسته‌ترین و درخشان‌ترین امام، را در دشت کربلا سراز تن جدا سازند، سایر ائمه اطهار مبتلا به رنج و بلای عظیم گردند، مبتلا به حبس و مرگ شوند، و خون‌های نفوس بی‌گناه بی‌شماری مدت تقریباً هزار و دویست سال بر خاک ریخته شود.

۱. در لوح هزاربیتی به صورت «یکفنا کتاب‌الله و حسبنا القرآن» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۵) نیز ثبت شده است

حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که عبارتی که عمر بر زبان راند قرن‌ها بعد در تبریز «صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۵) و در موارد پیاپی تبعید هیکل مبارک سبب رنج‌ها و آلام بسیار و غیر قابل بیان شد.

حضرت عبدالبهاء جمیع اینها و بسیاری از فجایع بیشتری را که در دور اسلام صورت گرفت در اثر و نتیجه همین عبارت ساده «حسبنا کتاب الله» می‌دانند. این عبارت بخش اعظم امت اسلامی را نه تنها از هدایت الهی و غنای معرفت روحانی، که ائمه اطهار با تبیینات و تفسیرهای خود بر فقرات غامض مندرج در قرآن عنایت می‌کردند، محروم ساخت بلکه آنها را از نبوت و پیش‌گویی‌های آنها در رابطه با ظهور قائم، آن موعود اسلام، نیز بی‌بهره و نصیب نمود.

خود سیر تاریخ هم در نتیجه مخالفت عمر با امام علی تغییر کرد. نقض موفقیت‌آمیز عهد و میثاق حضرت محمد توسط عمر که با خودداری از تسلیم در مقام امام علی به عنوان جانشین به حق حضرت محمد و مبین کلام او صورت گرفت، به بیان حضرت عبدالبهاء، نتایج و عواقب وخیمی برای بسیاری از ملل و امم به بار آورد. کسی چه می‌داند امر اسلام به چه طریقی انتشار می‌یافت و جامعه اسلامی به چه وسیله جمیع پیروان را به آمال و خواسته‌های حضرت محمد وفادار می‌نمود و به پیروی از امام علی، وصی قانونی آن حضرت، راغب می‌ساخت. حضرت عبدالبهاء در لوح



هزاربیتی اشاره دارند که اگر امت اسلام به حضرت علی وفادار می ماند، از بسیاری از فجایع و مظالم ارتكابی از زمان درگذشت حضرت محمد جلوگیری یا از میزان آن کاسته می شد.

عواقب وخیم نقض میثاق توسط بشر چنین است. برخلاف ادوار ماضیه که ادیان به فرقه‌ها و دسته‌های بسیار تقسیم شدند، در دور بهائی میثاق حضرت بهاءالله، موهوب به قوه اسرارآمیز نشات گرفته از مشیت الهیه، در جلوگیری از وقوع تفرق و تشتت در امر مبارک بسیار مؤثر بوده است. مؤسسه میثاق به نهادهای اصلی امر الهی اختیار داده که هر نفسی را که علناً قیام به مخالفت به مرکز امر - حضرت عبدالبهاء، حضرت شوقی افندی و بیت‌العدل اعظم - نماید از جامعه اخراج کنند. میثاق همانند دریای مواجی عمل می‌کند که اجساد مرده را به ساحل انداخته خود را از اثرات زیانبار آنها طاهر می‌نماید. به افراد جاه طلب و عالم که، در لباس اصلاح طلبان، ممکن است، با ظرافت و حیل‌گری، تلاش کنند که آموزه‌های خود را جایگزین تعالیم حضرت بهاءالله کنند یا با ایجاد شک و شبهه نسبت به حقایق مقدسه امرالله وضع شده توسط قلم حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء یا حضرت شوقی افندی سعی در تضعیف مبانی امر مبارک نمایند، ابدای پناه نمی‌دهد. در واقع، عهد و میثاق حضرت بهاءالله ضامن تخطی ناپذیر شکست ناپذیری امرالله و مؤسسات

الهی آن و وسیله تحقق کلام حضرت بهاءالله بوده و خواهد بود که این است «هذا یومٌ لن یعقبه اللیل.» (قرن بدیع، ص ۴۸۴)<sup>۲</sup>

در بند اول الواح مبارک وصایا به «هُجُومٌ عُصْبَةٍ نَاقِصَةٍ وَثُلَّةٌ هَادِمَةٌ لِلْبُنَّيَانِ» اشاره شده است. در صفحات بعد گزارش‌هایی از برخی حملات شریرانه علیه امر حضرت بهاءالله و مرکز میثاقش را مشاهده خواهیم کرد. در همان بند، حراست و صیانت امرالله «بِرِجَالٍ لَا تَأْخُذْهُمْ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا عِزَّةٌ وَلَا سُلْطَةٌ عَنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ مِثَاقِهِ الثَّابِتِ بآیَاتِ بَیِّنَاتٍ مِنْ اِثْرِ الْقَلَمِ الْأَعْلَى فِي لَوْحٍ حَفِیْظٍ» تصریح شده است.

برای درک نقش احباء در صیانت امرالله، که در بند مذکور آمده است، مشاهده می‌کنیم که در هر عصری خداوند از طریق ظهور مظاهر ظهور الهی که به تدوین احکام و تعالیم دیانت مبادرت می‌کنند، موهبت ارزشمند آثار الهی را به عالم انسانی عنایت می‌فرماید. نقشی که نوع بشر باید ایفا کند عبارت از اشاعه، ترویج و تحکیم دین است. این وظیفه مؤمنین است نه مظهر ظهور الهی. حضرت بهاءالله بنفسه المبارک مستقیماً به ترویج مصالح و منافع امر خود در میان مردم نمی‌پردازد بلکه نفوسی را که قیام به خدمت امرالله می‌نمایند تأیید کرده مدد می‌رسانند. اگر مؤمنین قیام نکنند، به بیان حضرت ولی امرالله، «تَصَرَّفَ وَ تَأْیِیدَ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ، شارح دیانت الهیه نیز از افرادی که بالاخره در این سبیل قیام ننموده و سهم

۲. عبارت مشابه در سورة الهیکل مندرج است: «یوم الله هو نفسه اذا ظهر بالحق و لن یعقبه اللیل» (آثار قلم اعلی، ج ۱، خط جناب زین المقرئین، ص ۲۴ / آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۸۸) - م.

خود را ادا نمایند سلب خواهد گردید.» (حصن حصین شریعت الله، ص ۱۷۱) حضرت بهاءالله در لوح طبّ و دیگر الواح مبارکه اظهار می‌دارند که اگر احباء طبق اوامر و وصایای ایشان رفتار کرده بودند، اکثر اهل عالم در ایام حیات ایشان به امر الهی اقبال کرده بودند.

این بیانات به وضوح حاکی از آن است که ترقّی و صیانت امرالله به مجهودات احباء منوط است که جاذب تأییدات حضرت بهاءالله نیز خواهد بود. در فقره فوق، حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند که حضرت بهاءالله «وَحَرَسَ الْحِصْنَ الْحَصِينَ وَ دِينَهُ الْمُبِينِ بِرِجَالٍ لَا تَأْخُذُهُمْ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا تُثْلِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا عِزَّةٌ وَلَا سُلْطَةٌ عَنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ.» در این بیانات از خلوص و شخصیت والای این نفوس با عبارتی تمجید کرده که حضرت عبدالبهاء از آیه قرآنی (سوره نور، آیه ۳۷) نقل کرده و کلام خود را به آن افزوده‌اند.

ایمان بهائیان شرق و غرب با مجهودات مستمر و خستگی‌ناپذیر این اشخاص که حضرت عبدالبهاء ذکر فرمودند تقویت شد. آنها برخی از وفادارترین و فاضل‌ترین مبلغین امرالله بودند که نه تنها اطلاعات احباء در امر میثاق را تزاید و عمقی جدید بخشیدند بلکه حول مرکز میثاق اجتماع کردند و، مانند شیران، از عهد و پیمان در مقابل هجوم ناقضین دفاع کردند. این نفوس مقدّسه، «معشر العلماء فی البهاء»، که حضرت بهاءالله آنها را به‌عنوان «امواج البحر الأعظم و انجم سماء الفضل» (اقدس، بند ۱۷۳) توصیف کرده‌اند، چهار ایادی امرالله و نیز مبلغین برجسته و ممتازی

چون حاج ابوالحسن امین، حاجی میرزا حیدرعلی، میرزا ابوالفضائل<sup>۳</sup> و چند تن دیگر بودند. میرزا ابوالفضائل به ایالات متّحده سفر کرد و موفق شد معارف احبای جدید را در عهد و میثاق الهی تقویت کند و به آنها مساعدت نماید که در برابر تحریف و قلب حقایق توسط ناقض میثاق، ابراهیم خیرالله، و چند تن دیگر بایستند و مقابله نمایند. طولی نکشید که بعد از صعود حضرت بهاءالله این مبلغین امرالله مسافرت‌های گسترده خود در سراسر ایران و ملاقات با کلّ جامعه را شروع کردند. این نفوس ثابت و راسخ، به علّت فقدان وسائل نوین حمل و نقل، با چهارپا به کلیه شهرها و روستاها سفر کرده با کلیه احبا، به‌طور انفرادی و اجتماعی، ملاقات کردند. آنها حقایق امرالله را به تفصیل توضیح دادند، به احباء کمک کردند که الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را مطالعه کنند، مفاهیم و معانی مندمج در کتاب اقدس و کتاب عهدی را مورد بحث قرار دادند، و سؤالاتی را که مطرح می‌شد به نحوی قانع‌کننده پاسخ دادند. این مروّجین مخلص و مؤمن امرالله چنان مشحون از محبّت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بودند که هر جایی که رفتند همان محبّت را به احباء منتقل و القاء کردند. آنها به کلی از اشیاء دنیوی منقطع بودند؛ آنها واقعاً «کوثر البقاء»<sup>۴</sup> برای احبای الهی بودند و در تقویت ایمان احباء و تثبیت آنها در عهد و پیمان حضرت بهاءالله نقشی اساسی ایفا کردند.

۳. برای شرح احوال این محقق بزرگ بهائی نگاه کنید به مجلّات ۲ و ۳ نفعات ظهور حضرت بهاءالله تألیف ادیب طاهرزاده.

۴. لوح احمد عربی

در تاریخ امرالله به ندرت می‌توان رویدادی را یافت که قوه میثاق با شدت و اثربخشی و حدّتی ظهور و بروز یافته باشد که در ایران بعد از طرد و اخراج نفوس متمرد از اوامر مرکز میثاق و طاغی علیه ایشان ظاهر و آشکار شد. سرعتی که کثافت نقض میثاق از جامعه اسم اعظم در مهد امرالله زدوده شد چشمگیر و خارق العاده بود. عکس العمل احباء در کشور مزبور به خبر سقوط و انحطاط بعضی از مبلغین بزرگ امر آن بود که تقریباً بلافاصله از آنها فاصله گرفته از هر گونه معاشرتی اجتناب کردند. این واقعیت که کلّ جامعه بهائی ایران، به استثنای معدودی از افراد، نسبت به مرکز میثاق حضرت بهاءالله وفادار باقی ماندند از اهمّیتی به همان درجه برخوردار است. تلاش‌های ناقضین میثاق برای گمراه کردن احباء آنقدر بدون تأثیر بود که تا اواخر دوران قیادت حضرت عبدالبهاء تنها چند نفر را در بعضی نقاط آن کشور پهناور می‌شد برچسب ناقض میثاق زد. در غرب، نیز، احباء بر عهد و میثاق ثابت و راسخ باقی مانده در عشق به امر مبارک و خدمت به آن متحد ماندند.

مجهوداتی که مبلغین ممتاز امرالله مبذول می‌نمودند تنها به‌سوی اعضاء ساده جامعه متوجه نبود. در واقع، مواردی بود که برخی از احبای مخلص نیز از حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند که به خود ناقض اکبر راهنمایی و نصیحت کنند که متوجه تخطّی و تجاوز خود از اصول امرالله شده از نقض میثاق پدرش توبه و انابه نماید. مثلاً، در ایام اولیه مخالفت

پنهانی میرزا محمدعلی، مذاکراتی بین او و حاجی میرزا حیدرعلی<sup>۵</sup>، مبلغ شهیر امرالله، صورت گرفت. حاجی میرزا حیدرعلی در صدد ترک عگا بود و حضرت عبدالبهاء به او توصیه فرمودند، برای ادای احترام، به قصر بهجی برود و با عائله حضرت بهاءالله خداحافظی نماید. حضرت عبدالبهاء به اشاره به او فرمودند که ممکن است میرزا محمدعلی از او بخواهد که در خلوت با هم دیداری داشته باشند. اگر چنین اتفاقی افتاد، به حاجی توصیه شد که این دعوت را بپذیرد و، با روحیه صداقت و فروتنی، هر آنچه را که قلب و وجدانش به او می‌گوید بیان نماید. حاجی حکایت این مذاکرات را چنین ثبت کرده است:

و واقع شد آخر شب احضار نموده و پسرش شعاع را اخراج نمود که با فلان صحبت محرمانه دارم و بعد از خصوصیات لانهایات اظهار نمود که: «محرمانه از تو سؤالی دارم. آیا احتمال نمی‌دهی آنچه حضرت اخوی از جمال مبارک دارند من هم داشته باشم؟»

ذکر شد، «اذن عرض جواب دارم؟» گفت، «بلی.» ذکر شد، «می‌دانم و موقنم که همه جا همه اسماء حسنی و صفات علیا را به آن حضرت راجع فرموده‌اند و خضوع و محبت آن حضرت را تعظیماً لأمرالله بر کلّ واجب و لازم فرموده‌اند و در آخر کتاب عهد امر صریح واضح (وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و

۵. در مورد شرح احوال ایشان و دستاوردهایشان نگاه کنید به نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، تألیف ادیب طاهرزاده.

منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند) نازل شد. حال هر قدر عبودیت و فنا و محویت آن حضرت در این مقام مقدّس بیشتر ظاهر شود، آن بیانات مبارک بیشتر ثابت می‌شود و هر قدر نستغفرالله کاسته شود، کاسته می‌شود. زیرا جمیع ستایش و محامد و نعوتی که از آن حضرت و آخرین فرموده‌اند مقید و معلق به شرط است و آیات مبارکات اقدس و توضیح و تشریح کتاب عهد مطلق است و مانند آفتاب فی وسط النهار روشن است که نعوذ بالله و نستغفرالله از تخطّر به قلبی که مثل آن بیان (وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اکبر ناظر باشند) آن حضرت داشته باشید، حق سبحانه و تعالی مداهنه و تملق نمی‌فرماید و نتوب الی الله القای نفاق نمی‌نماید. پس آن حضرت ندارید آنچه سرکار آقا دارند و کذلک محال است و ممتنع [که] حق واحد لا شریک له ولی امرش را در یک زمان دو نفر فرماید... و علاوه از همه اینها کیست در مُلک و ملکوت که بتواند در یک شأن از شئون لانهایه سرکار آقا ادعای مقابلی نماید...» فانی صحبت می‌نمود که برخاست و گفت: «وقت خواب است» و فانی را مرخص نمود. (بهجت‌الصدور، طبع آلمان، ص ۲۸۷-۲۸۸ / طبع بمبئی، ص ۳۳۷-۳۳۸)

میثاق حضرت بهاءالله را می‌توان به‌عنوان دیوار حائل و حفاظت‌کننده‌ای تلقی کرد که حول بحر اعظم ظهور حضرت بهاءالله قرار

دارد. تلاش‌های غیراخلاقی و غیراصولی بسیاری برای نفوذ در دیوار مزبور و حملات جدی توسط چند تن از پیروان برجسته و ممتاز امرالله صورت گرفت؛ آنها علیه مرکز میثاق طغیان و عصیان نمودند تا امیال خودخواهانه خود را ترویج دهند، نظریه‌های خود را وارد تعالیم مبارکه نمایند، تا امر الهی را منقسم ساخته نتیجتاً نهر زلال آسمانی کلمه‌الله را آلوده نمایند؛ اما آنها در ایجاد شقاق و شکاف در جامعه بهائی توفیق نیافتند. میثاق حضرت بهاءالله که بر اساس و پایه محکم قرار گرفته، به مثابه دیوار غیرقابل نفوذی حول بحر ظهور آن حضرت بود. این بحر عظیم مدت ۲۹ سال درون حضرت عبدالبهاء موج می‌زد و هیکل مبارک آب حیات بخش آن را به هزاران تن از رجال و نساء در سراسر شرق و غرب عنایت کردند. ایشان کلام ناب و خالص خداوند را، بدون ادنی اثری از تحریف و آلاشی برای آیندگان به جای گذاشتند.

حضرت عبدالبهاء جمیع این دستاوردها را به تأییدات غالبه لاریبیه حضرت بهاءالله نسبت دادند که نفوسی را که به حمایت از امر مبارک قیام کردند و بدون ادنی تزلزلی در کمال استقامت بر «عَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ الثَّابِتِ بآيَاتِ بَيْنَاتٍ مِنْ اَثْرِ الْقَلَمِ الْأَعْلَى فِي لَوْحِ حَفِيظٍ» ثابت و راسخ ماندند، تأیید و امداد فرمودند.



## فصل پنجم

### اعظم امور

ای احبای الهی اعظم امور محافظهٔ دین الله است و صیانت شریعة الله و حمایت امرالله و خدمت کلمة الله و در این سبیل هزاران نفس خون مطهر را سبیل نمودند و جان عزیز را فدا کردند رقص کنان به قربانگاه عشق شتافتند و عکم دین الله افراشتند و به خون خویش آیات توحید نگاشتند. (ایام تسعه، ص ۴۵۷)

حضرت عبدالبهاء صیانت امرالله را به دلاوری و ایثار نفوس بسیاری مرتبط می‌سازند که زندگی خود را وقف ترویج امرالله نمودند. تاریخ امرالله گویای آن است که شهدای امرالله هنگام مواجهه با حق انتخاب بین تبری از ایمان و عقیده خود یا استقامت بر امر الهی و تمسک تام به آن، مورد دوم را برگزیدند. آنها منشا الهی امرالله را اعلام کرده از تمامیت تعالیم آن دفاع نموده، در برابر اذیت و آزار شکنجه غیر قابل تحمّل ایستادگی کرده ثابت ماندند و سرانجام حیات خود را در سبیل محبوب خویش فدا کردند.

اما صیانت امرالله فقط از طریق شهادت جسمانی حاصل نمی‌شود. آحاد مؤمنین، با برخورداری از زندگی با روح وفاداری به تعالیم حضرت بهاءالله، امرالله را نصرت نموده سبب فیروزی آن می‌شوند. بالعکس، وقتی

فردی به طریقی خلاف اوامر الهی در این یوم زندگی و رفتار می‌کند آسیب جدی و شدید بر شهرت و حیثیت امرالله وارد کرده نام نیک آن را لگه‌دار می‌نماید. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح به این مطلب شهادت داده‌اند. هیکل مبارک می‌فرمایند:

حق شاهد و گواه است که ضرری از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثم الفوا بین القلوب باسمه المؤلف العلیم الحکیم. (اقتدارات، ص ۲۲۲)<sup>۱</sup>

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارک (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲۲) می‌فرمایند که اگر کسی در حضور حضرت بهاءالله ذکر می‌کرد که در جایی اندک اختلافی در میان احباء وجود دارد، هیکل مبارک چنان غرق دریای احزان می‌شدند که چهره مبارک علائم درد و رنج و ناخشنودی شدیدی را نمایان می‌ساخت. اگرچه افراد بشر عموماً هنگام روبرو شدن با مصائب و مشکلات مربوط به دنیای مادی محزون و ناراحت می‌شوند و مظاهر ظهور هم از رنج و محنت جسمانی احساس درد و ناراحتی می‌کنند، اما بزرگ‌ترین رنجی که آنها تحمل می‌کنند مربوط به زمانی است که حیثیت امر مبارک در اثر رفتار نکوهیده و سزاوار سرزنش

۱. در منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره شماره ۵، نیز درج است.

نفوسی که مؤمن به آن هستند لطمه می‌بیند. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح این واقعیت را تأیید می‌فرمایند:

لیس حزنی سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء  
لعمری أنّها عزُّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين ... بل  
حزنی من الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبون انفسهم الی الله العزیز  
الحمید ... انّ الذین ضیعوا الأمر بما اتبعوا اهوائهم انهم فی ضلالٍ  
مبین. (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۷۳ / منتخباتی از آثار حضرت  
بهاء‌الله، فقره ۴۶)

طلعت ابھی در لوح دیگری می‌فرمایند:

لیس ضرّی سجنی بل عمل الذین ینسبون انفسهم الیّ و  
یرتکبون ما ناح به قلبی و قلمی.

لیس ذلّتی سجنی لعمری انه عزّلی بل الذلّة عمل احبائی  
الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم  
من الخاسرین. (قرن بدیع، ص ۳۸۲)<sup>۲</sup>

جمال مبارک در لوح دیگری<sup>۳</sup> می‌فرمایند که وقتی از فردی از  
مؤمنین عمل زشتی و شنیعی ظاهر شود مردمان جاهل و غافل آن را به  
شارع امرالله نسبت می‌دهند.

---

۲. بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۴۰۴ [بیان دوم در آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۵۲ درج است -م.]

به این ترتیب هر یک از آحاد مؤمنین دارای مسئولیت حفظ و صیانت امرالله است. او ممکن است با رفتار نادرست خود به امر الهی لطمه بزند و سبب تزییع آن شود یا آنکه با اعمال پسندیده و شایسته و شخصیت پاک و مقدّس خود سبب اعتلاء امرالله و حفظ آن گردد. در فقرات بی‌شماری از آثار مبارکه، حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء احبای الهی را به حفظ و حراست امرالله با رفتار و اعمال پسندیده توصیه و تشویق فرموده‌اند. آنها احباء را به نثار جان برای امرالله، آنگونه که شهدای اولیه عمل کردند، فرا نمی‌خوانند اما از آنها می‌خواهند که با نحوه زندگی و خدمت به امرالله یاری رسانند. حضرت بهاءالله احباء را توصیه می‌فرماید:

یا حزب الله التّقدیس التّقوی، التّقوی التّقوی...

بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر و الواح به مثابه آفتاب ظاهر و لائح. آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست. هر نفسی الیوم به جنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشیاطار ظاهر و هویدا گردد. (اشراقات، ص ۲۸۰ / منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره ۱۳۱)

و نیز در فقره‌ای دیگر از آثار مبارکه تصریح می‌فرماید:

۳. مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، ص ۴۱ [این بخش از لوح که به آن اشاره شده در مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۳ درج است -م.]

ای دوستان به اخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جلّ جلاله را نصرت نمائید. الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید بما له ناظر نباشد بل بما عند الله. لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة. قلب باید از شؤنات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصرت تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می کند و حزب الله را نصرت می نماید. لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب. (مجموعه اشراقات، ص ۱۳۹ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، فقره شماره ۱۲۶)

هیچ فردی از احباء نمی تواند آنطور که باید و شاید مسئولیت خود برای حفظ و صیانت امرالله را ایفا کند مگر آنکه بر عهد و میثاق ثابت باشد. کفایت نمی کند که فرد بهائی فقط به حضرت بهاء الله ایمان داشته باشد و به موجب تعالیم آن حضرت رفتار و عمل کند و از عهد و میثاق دوری گزیند و نسبت به هدایات صادره از مرکز امرالله که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء خلعت اقتدار و اختیار را به آنها عنایت کرده اند بی اعتنایی کند. فردی با چنین رفتار غیرمسئولانه و نادرستی نمی تواند به امر الهی کمک کند؛ در واقع مانع از ترقی و تقدّم آن نیز خواهد شد. در حالی که ثبوت بر عهد و پیمان اصطلاحی نسبی است و از شخصی تا شخص دیگر تفاوت دارد، تا آنجا که فردی به مرکز امرالله توجه داشته باشد و تکالیفی را که از طریق مؤسسه میثاق متوجه او است انجام دهد، به

همان درجه قادر است نقش خود را در صیانت امرالله ایفا کند که حضرت عبدالبهاء آن را «اعظم امور» می نامند.

یک وجه از صیانت امرالله عبارت از دفاع از آن در مقابل هجوم اعداء داخلی و خارجی است. امروز، این وظیفه عمدتاً توسط تشکیلات امریه صورت می گیرد، گو این که گستره وسیعی از آن نیز برای آحاد احباء است که نقش مهم خود را ایفا کنند. مثلاً، ردّ اتهامات یا جلوه نادرست به امر الهی دادن توسط کسانی که با امرالله مخالفند اقدامی است که بعضی احبای فاضل می توانند انجام دهند. حضرت بهاءالله مواهب عظیمه را شامل این گونه افراد می دانند و در لوح سلمان بر آن تأکید و تصریح دارند:

ای سلمان بر احبای حق القا کن که در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه ننمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم دررد الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بررد من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قُدّر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حق به ذکر و بیان است نه به سیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حینئذ ان أنتم تعرفون فوالذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بانّه لا إله إلا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه ای مرقوم دارد مقامی به او عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام

برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و ألسن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کل مَنْ فی السَّموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۵۳ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، فقره ۱۵۴)

بالاخره، ویژگی مهمّ صیانت امرالله عبارت از حفظ آن از نفوذ ناقضین میثاق است. این موضوع با تفصیل بیشتر در فصل ۲۴ مورد بحث واقع خواهد شد.





## فصل ششم

### آلام ورنج‌های حضرت اعلی و حضرت بهاء‌الله

سینه مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء هدف هزار تیر بلا شد... (ایام  
تسعه، ص ۴۵۷)

عبارت «حضرت اعلی» یکی از القاب حضرت باب است. ایشان حیات خود را فدا کردند و با این ایثار عظیم، که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به آن شهادت داده‌اند، قوای عظیمه روحانیه برای پیشرفت امرالله در عالم ایجاد شد. در سال اول بعد از اظهار امر، حضرت ربّ اعلی اظهار اشتیاق نمودند که جان خود را فدای راه حضرت بهاء‌الله نمایند، که در عبارت معروفی از قیوم الاسماء که ذیلاً نقل می‌شود، به عنوان «بقیة الله» از ایشان یاد می‌کنند:

یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السّب فی  
سیلک و ما تمّیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی  
معتصماً قدیماً و کفی بالله شاهداً و وکیلاً. (منتخبات آیات حضرت  
نقطه اولی، ص ۳۹)

حدود شش سال بعد طلعت اعلی به آرزوی قلبی خود رسیدند و در  
۹ ژوئیه ۱۸۵۰ در تبریز در ملاً عام به شهادت رسیدند. اوضاع و شرایط

زمان شهادت ایشان در کتب تاریخ ثبت شده، با این همه شرحی کوتاه از این شهادت عظمی و فداکاری عظیم قطعاً به هر فردی از احباء که قصد دارد الواح مبارکه و صایا را عمیق‌تر مطالعه کند، دید روشن و جدیدی می‌بخشد و قلب را تقویت و ذهن را تشحیذ می‌کند. ذیلاً شرحی کوتاه از این رویداد عظیم و تکان‌دهنده ذکر می‌شود.

بعد از صدور حکم اعدام توسط مجتهدین بنام در تبریز، میرزا حسن خان، طبیب اوامر برادرش، صدراعظم، مسئول اجرای حکم شد. به نشانه تحقیر، عمامه و شال سبز حضرت باب را، که دو علامت سیادت و تبار شریف ایشان از نسل پیامبر اسلام بود، از ایشان گرفتند. فرّاش باشی هیکل مبارک را به حجره‌ای در سربازخانه شهر برد که چند تن از پیروان هیکل مبارک، از جمله کاتب وحی، نیز در آنجا مسجون بودند. حضرت ولی امرالله شرایط منتهی به اعدام حضرت باب را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

هنگامی که هیکل انور در یکی از حجرات سربازخانه که محل توقیف ایشان بود با آقا سید حسین راقم آیات آهسته و محرمانه به بیان آخرین وصایا و تعالیم خویش مشغول بودند، فرّاشباشی به مجرد ورود آقا سید حسین را به کنار کشیده وی را شدیداً ملامت و سرزنش می‌نماید که حال موقع مذاکره و نجوی نیست. در آن وقت حضرت اعلیٰ به فرّاشباشی می‌فرمایند «تا صحبتی را که با وی داشتم به اتمام نرسانم و تا آخرین کلمه بیان

نکنم هیچ قدرت و سطوتی مرا از این منظور باز نخواهد داشت ولو اهل ارض بتمامه با سیف و سنان بر منع من قیام نمایند». (ترجمه)

سامخان مسیحی سرتیپ فوج ارامنه که اجرای حکم شهادت به وی محوّل گردیده بود، چون بیم داشت که عمل او مغایر رضای الهی و جالب قهر و غضب منتقم حقیقی باشد از حضور مبارک درخواست نمود ترتیبی فراهم شود که به اراده سبحانی از مبادرت به این امر که خلاف رأی و منافی فکر و وجدان او است معاف گردد. حضرت در جواب فرمودند «تو به آنچه ماموری قیام نما اگر در نیت خویش صادق باشی خداوند تعالی تو را مطمئناً از ورطه تحیر و اضطراب نجات خواهد داد». (ترجمه)

بدین ترتیب سامخان به انجام ماموریت خویش اقدام نمود و امر داد در پایه‌ای که بین دو حجره سربازخانه مشرف بر میدان قرار داشت میخ آهنی کوبیدند و دو ریسمان بدان آویختند به یک ریسمان حضرت باب و به ریسمان دیگر عاشق دلداده، میرزا محمدعلی زنوزی ملقب به انیس را، جوانی که خود را از قبل بر اقدام مبارک افکنده و استدعا نموده بود تا آخرین لحظه حیات در ملازمت مولای خویش باقی ماند، معلق ساختند.

فوج مامور شلیک در سه صف، هر صف مرکب از دویست و پنجاه سرباز قرار گرفتند. صف اول شلیک کرد سپس صف ثانی

آتش داد و بلافاصله صفّ ثالث مبادرت کرد و از شلیک هفتصد و پنجاه تیر دخان عظیمی برخاست که فضا را به کَلّی تیره و تار نمود و چون دود متلاشی گشت تماشاچیان که عددشان به ده هزار نفوس بالغ می‌گردید و در بام سرباز خانه و منازل مجاور مجتمع شده بودند با نهایت حیرت ملاحظه نمودند که حضرت باب از انظار پنهان و آن جوان بدون ادنی آسیب در پای همان ستونی که به آن آویخته شده بود ایستاده و ریسمان‌ها از اصابت گلوله قطع شده است. مردم از مشاهده این منظره سخت به وحشت افتادند و فریاد برآوردند که سید باب غائب شد و چون تفحص نمودند حضرت را که به اراده قاطعه الهیه مصون و محفوظ باقی مانده در همان حجره که شب قبل توقف نموده بودند یافتند که به کمال سکون و آرامش به تکمیل بیانات و ادامه مکالمات قبلی خویش با کاتب وحی مالوفند. در این حین فرّاشبازی وارد شد و طلعت اعلی رو به وی کرده فرمودند «حال گفتگوی من با آقا سید حسین تمام شد و می‌توانید اکنون در اجرای مقصود خود اقدام نمائید». (ترجمه)

در این هنگام فرّاشبازی بیان مبارک را که از قبل به کمال صراحت و صرامت راجع به عدم قطع کلامشان ادا فرموده بودند به خاطر آورد و چون مصداق آن را به چنین وضع تحیرآمیزی مشاهده نمود بر خود بلرزید و بی‌درنگ محل را ترک و از شغل خویش کناره‌جوئی نمود.

سامخان نیز از وقوع این حادثه متذکر گردید و بیانات اطمینان بخش حضرت را که به او القاء فرموده بودند به خاطر آورد و با نهایت اعجاب و دهشت به سپاهیان خود دستور داد بلا تأمل از سربازخانه خارج شوند و در حین خروج از میدان قسم یاد نمود که دیگر به هیچ وجه دست به این عمل شوم نیالاید و در این جنایت عظیم ولو به قیمت جان وی تمام شود شرکت ننماید. آنگاه آقا جان بیک خمسه‌ای سرتیپ فوج خاصه قدم پیش نهاد و داوطلب انجام این ماموریت گردید و دستور داد حضرت باب و جناب انیس را دوباره به ترتیب سابق به همان پایه معلق نمایند و به سربازان خود امر به شلیک داد. در این وهله سینه مبارک و سینه میرزا محمد علی هر دو به ضرب رصاص مشبک و اعضاء کلّ تشریح گردید مگر صورت که اندکی آزرده شده بود. در حینی که فوج اخیر مشغول تهیه مقدمات امر بودند حضرت اعلی رو به جمعیت نموده آخرین بیانات خود را بدین مضمون ادا فرمودند «ای مردم گمراه اگر به عرفان من نائل می‌شدید هر آینه به این جوان که مقامش اعظم و اجلّ از اکثر شما است تأسی می‌جستید و به نهایت اشتیاق خود را در سبیل الهی فدا می‌کردید. بلی روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهور من پی خواهید برد لکن در آن هنگام دیگر من در بین شما نخواهم بود». (ترجمه)

باری به مجرد اختتام شلیک طوفانی عظیم برخاست و تمام شهر را احاطه نمود و از ظهر تا شب ادامه داشت به طوری که از شدت گرد و غبار قرص آفتاب مخفی شد و ظلمت ارض و سماء را فراگرفت و احدی قادر بر رؤیت نبود. در شیراز نیز به فاصله دو سال زلزله مهیبی رخ گشود و به طوری که در مکاشفات یوحنا اخبار شده در سال ۱۲۶۸ هجری قمری انقلاب و اضطراب شدید در بین ناس حکمفرما گردید. شیوع وبا و ظهور قحط و غلا و مصائب و بلاهای اخری بر شدت و هیبت آن بیفزود. (قرن بدیع، ص ۱۳۳-۱۳۶)

علاوه بر حضرت باب، حضرت بهاءالله نیز به دست اعدای خود به شدت لطمه و اذیت و آزار دیدند. حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا به آن گواهی داده اند:

«... و قدوم مبارک جمال ابهی روحی لأحبائه الفدا از ضرب

چوب در مازندران زخم و مجروح گردید.» (ایام تسعه، ص ۴۵۸)

داستان مسجونیت حضرت بهاءالله در آمل در کتب متعدد تاریخی ثبت شده اما در اینجا مناسب است که شرحی کوتاه از ابتلائات آن حضرت در سرزمین پدری خود، یعنی مازندران، داده شود. در زمستان سال ۱۸۴۸ حضرت بهاءالله، همراه با تعدادی از آحاد مؤمنین، از جمله برادر پدری شان میرزا یحیی، عازم نور شدند که به قلعه شیخ طبرسی بروند. قوای حکومتی قلعه را به محاصره خود در آورده و مدافعان درون قلعه در

آلام ورنج‌های حضرت اعلی و حضرت بهاء‌الله | ۱۰۱

خطر عظیم بودند. نیت حضرت بهاء‌الله کمک به آنها بود. نبیل اعظم، در تاریخ معروف خود، مطالع الانوار، رویداد را این‌گونه شرح داده است:

... در نظر داشتیم عبدالوهاب را، که از همراهان بود، پیش از خود بفرستیم که به احبای تحت محاصره اعلام کند عنقریب به مقصد خواهیم رسید. اگرچه محاط به اعدا بودیم، تصمیم گرفته بودیم سرنوشت خود را به اصحاب ثابت قدم گره بزنیم و در مخاطراتی که آنها با آن مواجه بودند سهیم شویم. اما، مقدر نبود که چنین بشود. ید اقتدار الهی ما را از تقدیر مزبور حفظ کرد و برای کاری که مقدر بود انجام دهیم محفوظ و مصون نگه داشت. بنا به حکمت غالبه الهیه، نیتی را که در نظر داشتیم، قبل از ورود ما به قلعه، توسط بعضی از اهالی به سمع میرزا تقی، حاکم آمل، در نور رسید و او قوای خود را فرستاد تا ما را متوقف سازند. موقعی که مشغول استراحت و صرف چای بودیم، بغتاً در محاصره تعدادی سوار قرار گرفتیم که آنچه را داشتیم گرفتند و اسب‌های ما را نیز توقیف کردند. به جای اسب خودمان، چارپایی با زین نامناسب دادند که سوار شدن بر آن بسیار رنج‌آور بود. بقیه همراهان، در حالی که دست‌هایشان را بسته بودند، به آمل بردند. علیرغم شور و آشوبی که در اثر ورود ما به آمل ایجاد شده بود، میرزا تقی در مقابله با مخالفت علما، موفق شد ما را از چنگ آنها آزاد سازد و به منزل خود ببرد. او با محبت بسیار از ما پذیرایی کرد. گاهی

تسلیم فشارهای مداوم و مستمر علما می‌شد، و احساس می‌کرد برای خنثی کردن مساعی آنها برای اذیت و آزار ما ناتوان است.<sup>۱</sup>

مصائب حضرت بهاء‌الله که در دست علما متحمل شدند واقعاً دلخراش و دردناک است. جناب نبیل توضیح می‌دهد که چگونه پاهای مبارک در ملأ عام با خشونت در فلک قرار گرفت و آنقدر چوب خورد که خون از آن جاری شد. شرحی که نبیل راجع به اوضاع و احوال منتج به این مصیبت نوشته ذیلاً نقل می‌گردد:

حضرت بهاء‌الله میل داشتند که هرچه زودتر خود را به قلعه برسانند و در بین راه هیچ جا توقف نکنند و استراحت نمایند تا زودتر به قلعه برسند. تصمیم گرفته بودند که هنگام شب خود را به قلعه برسانند زیرا بر حسب فرمان ... دشمنان در اطراف قلعه مراقب بودند و نمی‌گذاشتند که کسی به مدد اصحاب وارد قلعه بشود و یا مساعدتی بکند. بر سر راه‌های مختلف که به قلعه منتهی می‌شد اشخاصی را به مراقبت گماشته بودند به این جهت حضرت بهاء‌الله می‌خواستند شب به قلعه نزدیک شوند تا از مراقبت محفوظ باشند. اشخاصی که با حضرت بهاء‌الله بودند اصرار کردند که چند ساعتی استراحت کنند. اصرار آنها به درجه‌ای رسید که ناچار مطابق میل آنها رفتار فرمودند. هرچند یقین داشتند که تأخیر در طی طریق

۱. مضمون بیانات حضرت بهاء‌الله در نسخه انگلیسی کتاب مطالع‌الانوار، ص ۵۸۳-۵۸۴ (در ترجمه فارسی کتاب مطالع‌الانوار عین این عبارات مشاهده نشد. لذا برای رعایت امانت در ترجمه عیناً از متن انگلیسی ترجمه شد -م).



آلام ورنج‌های حضرت اعلی و حضرت بهاء‌الله | ۱۰۳

نتیجه خوبی ندارد؛ ممکن است اعداء آنها را ببینند و از نیتشان آگاه شوند و ممانعت نمایند. به هر حال، برای استراحت در منزلی که از جاده دور بود وارد شدند. همراهان حضرت بهاء‌الله شام خوردند و خوابیدند. فقط حضرت بهاء‌الله بیدار بودند و یقین داشتند که تأخیر همراهان مشکلاتی در راه وصول به مقصود ایجاد خواهد کرد.

در بین این که همراهان حضرت بهاء‌الله خوابیده بودند و ایشان هم پهلوی آنها بیدار نشسته بودند، جاسوس‌ها از این قضیه مطلع شدند و خبر بردند. ماموری چند آمدند همه را گرفتند. هرچه داشتند ضبط کردند و چون حضرت بهاء‌الله را رئیس آن دسته تشخیص داده بودند به ایشان گفتند دستور شدید و اکید به ما داده شده که هر کس را اینجاها ببینیم دستگیر کنیم و به آمل بفرستیم و به دست حاکم بسپاریم...

صبح نزدیک شهر آمل رسیدند. یکی از مامورین جلوتر رفت و به حاکم آمل خبر داد که جمعی را در راه قلعه طبرسی دیدیم و آنها را گرفته آوردیم... نایب الحکومه به محض این که خبر گرفتاری این جمع را از مامور شنید فوراً به مسجد رفت؛ علما و سادات و مشاهیر را در مسجد جمع کرد. حضرت بهاء‌الله و همراهانشان را هم احضار کرد که در مسجد در محضر علما حاضر شوند. اما نمی‌دانست اشخاصی که دستگیر شده‌اند کیستند. وقتی

که حضرت بهاءالله و همراهان وارد مسجد شدند، چشم نایب الحکومه که به حضرت بهاءالله افتاد خیلی ترسید و وحشت کرد و پشیمان شد که چرا به چنین کاری اقدام کرده. بعد، با لحن تویخ آمیزی کلماتی به حضرت بهاءالله گفت و مقصودش از گفتن این کلمات این بود که جلوگیری از فساد علما و پیشوایان دین را که در مسجد جمع شده بودند بگیرد و نگذارد فتنه و آشوبی به راه بیندازند. از این جهت بیانات تویخ آمیزی بر زبان راند. حضرت بهاءالله فرمودند: «ما از این گونه تهمت‌هایی که نسبت داده می‌شود کاملاً برکنار هستیم. این تهمت‌ها به هیچ وجه به ما نمی‌چسبد. به زودی براءت ما از این گونه تهمت‌ها در مقابل چشم شما ثابت و آشکار می‌گردد. من به حاکم نصیحت می‌کنم کاری نکنند که موجب پشیمانی باشد.» حاکم رو به علما کرده گفت هرچه می‌خواهید از ایشان بپرسید. علماء سؤالات می‌کردند؛ حضرت بهاءالله در نهایت صراحت و وضوح جواب آنها را بیان می‌فرمودند...

چون حضرت بهاءالله مجتهد را به اشتباه و جهلش آگاه فرمودند کاملاً بی‌جواب ماند و ساکت شد. دیگر چیزی نگفت. یکی از اشراف که جنبه سیادت هم داشت برآشفته و گفت این عبارت به صراحت دلالت می‌کند که از قلم باب صادر شده و مفسرین مذهب باب آن را به کار برده‌اند. آنگاه از حاکم

درخواست کرد که اصحاب را به قتل برساند و گفت این‌گونه نفوس دشمن حکومتند. دشمن اسلامند. در هر صورت بر ما لازم است جلو این بدعت را بگیریم و اینها را محو و نابود کنیم. سایر سادات و اشراف نیز با این شخص همراهی کردند و بنای بدگویی و ستم را گذاشتند و از حاکم درخواست کردند که فوراً مطابق میل آنها رفتار کند.

حاکم متحیر شد که چکار کند. دید اگر خواسته باشد به حرف علما گوش ندهد ناچار به خطر خواهد افتاد و آبرویش خواهد رفت. تصمیم گرفت که به هر قسم شده جلو شورش و فساد علما را بگیرد و آتشی که در قلب آنها افروخته است خاموش کند. از این جهت به مامورین و فرّاش‌های خود دستور داد که حضرات را به چوب ببندند و گفت بعد از چوبکاری اینها را حبس می‌کنم تا وقتی که خود حاکم بیاید و اینها را به طهران بفرستد و در آنجا مجازاتی را که سزاوار هستند به امر شاه درباره آنها مُجرئی خواهند کرد.

نخستین کسی که مقرر شد به چوب بسته شود ملا باقر بود. او فریاد می‌زد که من مهتر اسب‌های حضرت بهاء‌الله هستم و عازم مشهد بودم. غفله مامورین مرا گرفتند و به اینجا آوردند. حضرت بهاء‌الله وساطت فرمودند و بالاخره موفق شدند که ملا باقر را خلاص کنند. وقتی که خواستند حاجی میرزا جانی را به چوب

ببندند، حضرت بهاءالله فرمودند او شخص تاجری است که میهمان من است و بنابراین من مسئول هر اتهامی هستم که علیه او مطرح می‌شود. بعد خواستند میرزا یحیی را به چوب ببندند. به محض این که حضرت بهاءالله اعلام کردند که او مستخدم من است، او نیز خلاص شد. حضرت بهاءالله به نایب الحکومت فرمودند هیچکدام از اینها مرتکب هیچ عمل خلافی نشده‌اند. اگر اصرار دارید مجازاتی اعمال کنید، خودم حاضرم قربانی اذیت و آزار شما بشوم و هرگونه عذابی را تحمل کنم. نایب الحکومه با اکراه مجبور شد امر کند که فقط حضرت بهاءالله برای هرگونه بی‌حرمتی که برای اصحاب آن حضرت در نظر گرفته شده بود، انتخاب شوند...

حضرت بهاءالله و اصحاب مدتی در یکی از اطاق‌هایی که بخشی از مسجد را تشکیل می‌داد زندانی باقی ماندند. نایب الحکومه، که هنوز مصمم بود مانع از هجوم دشمن قهار به زندانی‌اش شود، مخفیانه به مامورانش امر کرد، به نحوی غیرمنتظره، سوراخی در دیوار اطاقی که محبوسین در آن بودند ایجاد کنند و رهبر آنها را از آنجا بیرون برده به منزل او برسانند. نایب الحکومه شخصاً حضرت بهاءالله را تا محل اقامتش همراهی می‌کرد که ناگهان سیدی جلو آمد و به حضرت بهاءالله شدیدترین و زشت‌ترین دشنام‌ها را داد و چماقی را که در دست داشت بلند کرد

که به ایشان ضربه بزند. نایب‌الحکومه بلافاصله خود را سپر بلا کرد و سید را «به رسول‌الله قسم داد» که دست از اذیت و آزار بردارد. سید خشمگین فریاد زد، «چه گفتی؟ چطور جرأت می‌کنی مردی را که دشمن قسم‌خورده دین آباء و اجداد تو است خلاص کنی؟» در این میان، گروهی از او‌باش و اراذل دور او جمع شدند و با فریاد و استهزاء‌های وهوی به راه انداختند و به هیاهویی که سید راه انداخته بود بدرفتاری را افزودند. علیرغم افزایش ناآرامی و آشوب، فرّاشان نایب‌الحکومه توانستند حضرت بهاء‌الله را به مکان امنی در محل اقامت ارباب خود ببرند؛ و شهادت و حضور ذهنی از خود نشان دادند که حقیقتاً حیرت‌آور بود.

علیرغم تظاهراتی که عوام‌الناس به راه انداختند، بقیه اسرا نیز به مقرّ حکومت انتقال داده شدند و به این ترتیب از مخاطراتی که به آن تهدید شده بودند رهایی یافتند. نایب‌الحکومه برای رفتاری که اهالی آمل نسبت به ایشان روا داشته بودند بسیار عذرخواهی کرد. او اظهار داشت، «اگر خواست خدا نبود هیچ کس نمی‌توانست شما را از چنگال این ستمکاران خلاص کند. من قسم خورده بودم که جان خودم را برای خلاصی شما فدا کنم. از این جهت برای مراعات قسم استقامت کردم و گرنه من هم از شرّ آنها ایمن نمی‌ماندم و حتماً به چنگال آنها گرفتار و در زیر پای آنها پایمال می‌شدم.»

آنگاه از رفتار سادات آمل شکایت مفصّلی به حضور مبارک کرد. عرض کرد اینها خیلی مردمان گردنکش زشت رفتاری هستند. همیشه مرا اذیت می کنند. نایب الحکومه با کمال اخلاص و شفقت از حضرت بهاءالله پذیرایی می کرد و کراراً به حضور مبارک عرض کرد خدا نکند که شما محبوس باشید. من یقین دارم که بنای این منزل از روز اوّل برای این بوده است که شما در اینجا از شرّ دشمنان خود محفوظ و در پناه باشید.

نبیل می گوید من از خود حضرت بهاءالله شنیدم که می فرمودند، «هیچ مسجونى به جز من رفتار ملاطفت آمیزی را که من از نایب الحکومه آمل دیدم مشاهده نکرده است. این شخص در نهایت مهربانی و احترام با من رفتار می کرد. سخاوتمندانه پذیرایی می کرد و نهایت توجه را به آنچه سبب امنیت و راحتی من می شد ملحوظ می داشت.» (مطالع الانوار، ص ۳۸۴-۳۸۶)

چند روز بعد ترتیبی داده شد که حضرت بهاءالله و اصحاب در کمال امنیت و دور از هر خطری به سوی طهران عزیمت نمایند. به این ترتیب نیت حضرت بهاءالله برای پیوستن به مدافعان قلعه شیخ طبرسی تحقق نیافت. ید اقتدار و حافظ حیّ قدیر هیکل مبارک را برای ایفای رسالت آتیه خود و اظهار امر به عنوان مظهر ظهور کَلّی الهی جمیع اعصار حفظ کرد.

آلام و رنج‌های حضرت اعلی و حضرت بهاء‌الله | ۱۰۹

حضرت عبدالبهاء در اشاره به مشقاتی که طلعت ابهی تحمل فرمودند در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

گردن مقدّس و پای مبارک در زندان طهران اسیر گُند و  
زنجیر گشت و مدت پنجاه سال در هر ساعتی بلا و آفتی رسید و  
ابتلا و مصیبتی رخ داد.

این بیان مبارک به مسجونیت حضرت بهاء‌الله در سیاه‌چال طهران اشاره دارد. چون این حکایت بسیار معروف است، لهذا اشارت مختصری به رویدادها کفایت می‌کند.

در تابستان ۱۸۵۲ (۱۲۶۸ قمری)، چند تن از بابیان بی‌مسئولیت که از مصیبت شهادت حضرت باب و بسیاری از مؤمنین برجسته آن حضرت سخت متحسّر و محزون بودند، برای گرفتن انتقام خون‌هایی که به امر ناصرالدین‌شاه ریخته شده بود، در اقدامی نافرجام، به جان او سوء قصد کردند. بلافاصله بعد از آن علیه هر کسی که گمان می‌رفت بابی است هجومی ددمنشانه شروع شد و کارزاری بی‌رحمانه در قتل بابیان آغاز گردید که به شهادت بسیاری از نفوس برجسته منجر شد. مقام و جایگاه حضرت بهاء‌الله به‌عنوان شخصیتی برجسته در جامعه بابی برای شاه و حکومتش شناخته شده بود. حمایت علنی ایشان از حضرت باب، فصاحت مقاومت ناپذیر ایشان در تبلیغ و اشاعه امر جدیدالولاده برای گروه‌هایی از روحانیان و علما و عامّه ناس، همراه با درایت و توانایی

ایشان، قضاوت نافذ آن حضرت و رهبری بی سرو صدا و در عین حال مؤثر جامعه بابی در هنگام مسجونیت حضرت باب و پس از شهادت ایشان، برای همگان معلوم و مشهود بود. به این علت ایشان به عنوان عامل اصلی سوء قصد به جان شاه، نزد او و بخصوص مادرش، در مظان اتهام قرار گرفتند. مادر شاه علناً حضرت بهاءالله را به اقدام به قتل پسر جوانش متهم و تقبیح می کرد. اما دیگر بار ید قدرت الهی حضرت بهاءالله و جان ایشان را به نحوی معجزه آسا حفظ کرد. هیکل مبارک دستگیر شدند و ایشان را مجبور کردند فاصله ۱۵ مایلی نیاوران تا طهران را، در هوای گرم طاقت فرسای آن روز تابستانی، پای برهنه و زیر زنجیر، پیاده در کنار سواران سلطنتی طی کنند. برای آنکه ایشان را بیشتر تحقیر نمایند، کلاه از سر مبارک برداشتند؛ کلاه در آن زمان نمادی از مقام و منزلت مردان بود. ایشان را به سیاه چال بردند.

سیاه چال زندانی معمولی نبود بلکه منجلا ب زیرزمینی عظیمی برای یکی از حمام های مجاور شهر بود. فقط یک ورودی داشت. این زندان در قلب طهران چسبیده به قصر شاه و مجاور سبزه میدان، محل شهادت شهدای سبعة طهران، قرار داشت. در این سیاه چاله زیرزمینی زندانیان زیادی را جای داده بودند که بعضی از آنها بدون لباس و بستر بودند. محیط تاریک و مرطوب، با هوای متعفن و آکنده از بوی نفرت انگیز و زمینی مرطوب و پوشیده از کثافت بود. این شرایط با شقاوت و ستمگری نگهبانان و فرّاشان حکومتی نسبت به قربانیان بابی که در آن



مکان مخوف به هم زنجیر شده بودند همراه و منطبق بود. زنجیرهای بدنام و مشهور قره‌گهر و سلاسل، که یکی از آنها همیشه روی شانه و گردن حضرت بهاء‌الله سنگینی می‌کرد، در گوشت تن مبارک فرورفته و آثارش بر آن هیكل منیر تا پایان حیات آشکار بود. آنها آنقدر سنگین بودند که دوشاخهٔ چوبی مخصوصی زیرا آن قرار می‌دادند تا قدری از سنگینی آن بکاهد.<sup>۲</sup>

به علت محبت و مهربانی یکی از فرّاشان مسئول زندان که محبتی به حضرت بهاء‌الله داشت، فرزند ارشد ایشان، حضرت عبدالبهاء، که در آن موقع نه ساله بودند<sup>۳</sup>، فقط تا چند پله وارد شده بودند که حضرت بهاء‌الله متوجه ایشان شدند و امر کردند که طفل بلافاصله برگردانده شود. به حضرت عبدالبهاء اجازه دادند که برون، در حیاط زندان تا ظهر منتظر بمانند؛ در آن هنگام زندانیان را مدت یک ساعت به هوای آزاد می‌آوردند. حضرت عبدالبهاء پدرشان را زیر زنجیر مشاهده کردند که به برادرزاده خود، میرزا محمود<sup>۴</sup>، زنجیر شده بودند. هیكل مبارک به زحمت راه می‌رفتند. محاسن و موی ایشان آشفته و به هم ریخته، گردنشان در اثر فشار حلقه زنجیر کبود و متورّم، پشت ایشان زیر سنگینی زنجیر خمیده بود.

---

۲. قره گهر از سلاسل سنگین‌تر و به وزن تقریبی هفده من (۵۱ کیلوگرم) بود.

۳. طبق تقویم قمری، حضرت عبدالبهاء شب ۲۳ مه ۱۸۴۴ متولّد شدند و در آن موقع در سال نهم زندگی خود بودند.

۴. حضرت بهاء‌الله از طرف مادر دارای دو برادر و دو خواهر بودند. یکی از برادران ایشان میرزا محمدعلی نمدساب دارای پسری به نام محمود بود که در سجن سیاه‌چال هم‌زنجیر حضرت بهاء‌الله بود و بسیار زخم زبان به هیكل مبارک می‌زد و بعد از آزادی از زندان به ازل پیوست و خود را از موهبت ایمان به حضرت بهاء‌الله محروم نمود -م.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء این وضعیت را مشاهده کردند بیهوش شدند و در همان حالت بیهوشی ایشان را به منزل بردند.

در آن حال که در هوای متعفن سیاه‌چال امکان نفس کشیدن به راحتی میسر نبود، و پاهای هیکل مبارک در گُند و رأس مبارک زیر ثقل عظیم زنجیر سنگین خمیده گشته، همانطور که در رساله خطاب به ابن ذئب تصریح فرموده‌اند، نخستین نفحات وحی و اعلام مقام ایشان به‌عنوان مظهر ظهور کَلّی الهی، که ظهورش را انبیاء گذشته با اصطلاحاتی از قبیل «رجعت کریشنا»، «بودای پنجم»، «شاه بهرام»، «ربّ الجنود»، رجوع مسیح «در جلال پدر»، «روح الهی»، بشارت داده بودند و «من يُظهِرُ الله» که توسط حضرت باب مژده داده شده بود، دریافت گردید. کلام حضرت بهاء‌الله در توصیف این تجربهٔ اولیه روح اعظم در نفس مبارک ایشان چنین است:

در ایام توقّف در سجن ارض طا اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابه رودخانهٔ عظیمی که از قلّهٔ جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه. (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۷)

زمانی که حضرت بهاء‌الله در سجن طهران بودند، ناصرالدین‌شاه به صدراعظم خود، میرزا آقاخان، دستور داد سربازان را به ایالت نور گسیل دارد و پیروان حضرت باب در آن دیار را دستگیر نماید. صدر اعظم، خودش از ایالت نور و به علت ازدواج دختر برادرش<sup>۵</sup> با میرزا محمد حسن، برادر حضرت بهاء‌الله، نسبت خانوادگی با ایشان داشت، تلاش کرد منسویین حضرت بهاء‌الله را حفظ کند اما نتوانست.

املاک و اموال حضرت بهاء‌الله را شاه مصادره کرد و بیت مبارک ایشان در نور با خاک یکسان شد. حتی صدر اعظم اوضاع را مغتنم شمرده، بعضی از اسناد مالکیت املاک حضرت بهاء‌الله را بدون پرداخت دیناری به نام خود انتقال داد. بیت مجلل حضرت بهاء‌الله در طهران غارت شد و اثاثیه گرانبهای آن به یغما رفت. بعضی از اشیاء بی‌مثیل، همراه با بسیاری از اشیاء ارزشمند دیگر به دست صدراعظم افتاد. لوحی به خط حضرت علی بن ابیطالب که روی چرم نوشته شده بود، و قدمت هزارساله داشت و نظیر و مانند نداشت، و دست‌نویس‌های نادر اشعار حافظ که توسط یکی از خوش‌نویسان به نگارش درآمده بود، در زمره آنها بود.<sup>۶</sup> با آنکه اکثر بابیان، یک به یک، از زندان بیرون برده شدند و در میدان سبزه‌میدان که در محل بازار مجاور قرار داشت به شهادت رسیدند،

---

۵. جناب محمدعلی ملک‌خسروی نوری در کتاب اقلیم نور، ص ۱۴۷، توضیح داده‌اند که جناب میرزا محمدحسن با دخترعموی میرزا آقاخان ازدواج کرده است -م.

۶. زمانی محمدشاه مشتاق بود این دستخط را مالک شود اما وقتی فهمید برای هر یک از دوازده هزار بیت شعر باید سگه‌ای طلا بپردازد، از این نیت منصرف شد.

به عنایت و اراده الهی حضرت بهاءالله محفوظ ماندند. بعد از چهار ماه رهایی یافتند و به ایشان امر شد که در طی یک ماه ایران را ترک کنند. هنگامی که حضرت بهاءالله از سجن خارج شدند، تمامی املاک و اموالشان از بین رفته بود، پشت هیکل مبارک در اثر سنگینی قیود خمیده شده، گردن ایشان متورم و مجروح و سلامت تن به کلی از بین رفته بود. ایشان راجع به تجربه نزول وحی با احدی صحبت نکردند. اما نفوسی که به ایشان نزدیک بودند به تحوّل روحانی که در ایشان ایجاد شده بود پی بردند؛ قوّت و نوری از ایشان ساطع بود که قبلاً هرگز دیده نشده بود. شرح ذیل گزیده‌ای از کلام حضرت ورقه مبارکه علیا است که راجع به تأثیری که حضرت بهاءالله در حین رهایی از سیاه‌چال بر ایشان گذاشتند بیان کرده‌اند:

جمال مبارک تجربه معنوی شگفت‌انگیزی در سجن داشتند. ما تشعشعی جدید می‌دیدیم که به نظر می‌رسید همانند جامه‌ای نورانی و درخشان ایشان را در بر گرفته بود؛ سال‌ها بعد بود که به اهمّیت آن پی بردیم. در آن زمان فقط به شگفتی آن آگاهی داشتیم، بی آنکه آن را درک کنیم یا کسی از جزئیات آن رویداد مقدّس کلامی به ما بگوید.

حضرت بهاءالله یک ماه قبل از تبعید را در بیت برادرپدری خود، میرزا رضاقلی حکیم، سپری کردند. میرزا رضاقلی در زمره مؤمنین نبود، گو

این که همسرش مریم، دخترعمّه حضرت بهاء‌الله، اوایل ظهور امرالله توسط هیکل مبارک به امر مبارک هدایت شده و یکی از صادق‌ترین و باوفاترین پیروان حضرتش در خانواده بود. مریم، همراه با آسیه خانم، با مراقبت و شفقت تمام، از حضرت بهاء‌الله پرستاری کردند تا شرایط جسمانی ایشان بهبود یافت و، اگرچه کاملاً سلامت خود را به دست نیاورده بودند، آنقدر قوای از دست رفته بازگشت که بتوانند طهران را به مقصد عراق ترک کنند. نفوسی که در این سفر عظیم ایشان را همراهی کردند، عبارت بودند از اعضاء عائله، از جمله حضرت عبدالبهاء، حضرت ورقه مبارکه علیا، نواب و دو برادر حضرت بهاء‌الله جناب کلیم و میرزا محمدقلی.

سفر به بغداد، در بحبوحه زمستان سخت و شدید از طریق کوه‌های به برف نشسته غرب ایران بود، سختی و شدت بسیاری را بر گروه تبعیدی تحمیل کرد. ذیلاً بخشی از یکی از مناجات‌های حضرت بهاء‌الله که در آن زمان نازل شده است نقل می‌شود؛ این مناجات شدائد و سختی‌هایی را که در آن روزهای اولیه رسالت‌شان تحمل کردند به تصویر می‌کشد:

یا الهی و سیدی و رجائی ... خلق فرمودی این ذرهٔ دکا را به قدرت کاملهٔ خود و پپروریدی به ایادی باسطهٔ خود ... مقرر داشتی بر او بلایا و محن را به حیثیتی که وصف آن به بیان نیاید و در صفحات الواح نگنجد. گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غل‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلّدتنی

قضائک قلائد لاتحلّ و طوقتی اطواقا لاتفکّ. چند سینه می‌گذرد که ابتلا به مثل باران رحمت تو در جریان است ... بسا شب‌ها که از گرانی غلّ و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها از صدمات ایدی و اَلْسُن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بر این بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جایز نبود بر این عبد جایز داشتند تا این که عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت بروود امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست.»<sup>۷</sup>

---

۷. نویسنده از کتاب قرن بدیع (ترجمه فارسی، ص ۲۳۲) نقل کرده است. اما کلّ لوح مبارک در حدیقه عرفان، ص ۵۹ الی ۶۳ درج شده است. بیان منقول در صفحه ۶۲ است -م.

## فصل هفتم

### عزت گزیدن حضرت بهاءالله در جبال کردستان

در عراق نیرآفاق معرض کسوف از اهل نفاق بود (ایام تسعه، ص ۴۵۸)

این فقره به عزت گزیدن حضرت بهاءالله در جبال کردستان اشاره دارد. روز هشتم آوریل ۱۸۵۳، حضرت بهاءالله و عائله به بغداد وارد شدند. از این مرکز، انوار ظهور جدید تدریجاً به سراسر جامعه بابی تابید. بعد از ورود حضرت بهاءالله، طولی نکشید که با فوران هدایات مبارک، شهامتی جدید و اعتمادی بدیع در اذهان و قلوب پیروان حضرت باب در عراق ایجاد شد. قوه مرجعیت الهیه که از حضرت بهاءالله ساطع بود چنان نافذ و با صلابت بود که نجم امر الهی که به نظر می رسید رو به افول است، جان و قوتی تازه گرفت.

در سال اول اقامت حضرت بهاءالله در بغداد، بابیان چه در محل های خود و چه کسانی که تدریجاً از ایران به بغداد وارد شدند، احترام و تکریمی عمیق و فزاینده برای جمال قدم قائل می شدند. قلوب آنها مملو از روحی جدید از خلوص و عبودیت نسبت به ایشان بود. بسیاری از سکنه شهر نیز، در این مدت، مجذوب حضرت بهاءالله شدند و تعداد آنها روز به روز افزایش می یافت. در زمره آنها شخصیت های برجسته و

اولیاء امور دولتی، از جمله والی شهر بود. به این ترتیب حلقه ستاینندگان ایشان به طور مستمر گسترش می‌یافت و شهرت ایشان در سراسر آن سرزمین منتشر شد.

در حالی که این تحولات بسیار دلگرم‌کننده رخ می‌داد بحرانی مهیب، کاملاً داخلی و با نتایج و عواقب گسترده، در جامعه رخ داد. میرزا یحیی، برادر ناتنی حضرت بهاء‌الله، به تحریک سید محمد اصفهانی بدنام<sup>۱</sup>، تجسم شرارت و دجال در ظهور حضرت بهاء‌الله، مخالفتی مخفیانه را علیه ایشان شروع کرد. یحیی شخصی بزدل و در عین حال جاه‌طلب بود که، بنا به پیشنهاد حضرت بهاء‌الله، به‌عنوان رئیس اسمی جامعه بهائی منصوب شده بود. در بغداد، در حالی که خود را از اعضاء جامعه پنهان می‌کرد و لباس مبدل عربی می‌پوشید، به تحریک سید محمد ادعای مهمل و احمقانه خود را به‌عنوان وصی حضرت باب انتشار داد و مخفیانه اقدامات حضرت بهاء‌الله را وجهه نادرستی می‌داد و در نتیجه در میان جامعه ایجاد نفاق و نارضایتی می‌نمود. حضرت ولی امرالله رفتار شرم‌آور میرزا یحیی و سید محمد را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

مخالفین در سرّ سرّ به منظور خنثی نمودن مساعی و مجهودات حضرت بهاء‌الله و جلوگیری از تحقق نوایای مبارک در تهذیب نفوس و تحسین اخلاق و اصلاح جامعه متفرّق و متشتّت اتفاق نمودند و در اغفال نفوس و القاء شبهات و افشاندن بذر تردید و

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به او نگاه کنید به طاهرزاده، *نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله*، ج ۲.



نفاق همّت موفور مبذول داشتند و آن وجود اقدس را غاصب مقام و هادم بنیان و مخرب امر حضرت رحمن قلمداد کردند و رسائل و الواح و ادعیه و تفاسیر صادره از مخزن قلم اعلی را در لُفّافه و تلویح مورد تنقید قرار دادند و معاذالله مخدوش و خالی از اعتبار شمردند تا کار به درجه‌ای رسید که بر اضرار و ایذاء آن طلعت احدیّت کمر بستند و در قطع سدرهٔ رحمانیه قیام نمودند ولی به ارادهٔ الهی و مشیت نافذۀ سبحانی مقصدشان جامهٔ عمل نپوشید و به خیبت آمال و خسران مآل گرفتار شدند. (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۴۶-۲۴۷)

جام احزان حضرت بهاء‌الله اکنون لبریز گشت. کلیه وصایای ایشان، جمیع مجهوداتشان برای اصلاح اوضاعی که به سرعت رو به وخامت می‌رفت، بی‌ثمر و بی‌اثر شد. سرعت افزایش مصائب متعدّد ایشان هر دم و به نحوی مشهود ازدیاد می‌یافت. آثار مبارک که در این دوران تیره و تلخ نازل می‌شد گویای حزن و اندوهی که روح و روان ایشان را فرا گرفته بود و وخامت وضعیتی بود که پیش روی مبارک قرار داشت. در برخی از مناجات‌های نازله از قلم اطهر ایشان به لحنی تأثرانگیز بیان می‌فرمایند که، «إِنَّ الشَّدَائِدَ بَكَلِّهَا أَحَاطَتْنِي» و «إِنَّ الْأَعْدَاءَ بِاجْمَعِهَا أَرَادَتْنِي»؛ «إِنَّ الدَّلَّةَ بِأَكْمَلِهَا مَسَّتْنِي وَإِنَّ الِهِمُومَ بِأَعْظَمِهَا أَخَذَتْنِي». (قرن بدیع، ص ۲۴۷)

قلم اعلی در کتاب مستطاب ایقان در بیان حسد و بغضائی که در آن اوان از دشمنان امر مالک منان ظاهر شده می‌فرماید «در این

ایام رائحهٔ حسدی وزیده که قسم به مرّی وجود از غیب و شهود که از اوّل بنای وجود عالم... تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد» و نیز در مقام دیگر نازل «دوسنه او اقلّ از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضاء ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد.»

میرزا آقا جان شخصاً شهادت می‌دهد که در آن ایام چنان آثار حزنی از وجه مبارک مشهود بود که ارکان وجودم به لرزه می‌آمد» و باز طبق آنچه در تاریخ نبیل مذکور است میرزا آقا جان نقل می‌کند، «قبل از ایام هجرت یومی جمال مبارک را بین فجر و طلوع آفتاب مشاهده نمودم که با شب کلاه که هنوز بر رأس مبارک بود به طور بغتی از بیت خارج می‌شدند. در این حین چنان آثار اضطراب و تشویش در هیکل اقدس مشهود بود که قدرت مواجهه با وجه مبارک از من سلب گردید. هیکل قیوم در حین مشی به کمال غضب و شدّت به این بیانات قهریه ناطق «این نفوس همان نفوسی هستند که مدت سه هزار سال به پرستش اصنام مالوف و معبودی جز عجل زرین نداشتند. الحال نیز به همان اوهام معتکف چه نسبتی بین این نفوس واهیهٔ سافله و طلعت احدیه موجود و چه ارتباطی بین این عبدهٔ اوثان و مقصد اعلی و غایت قصوای حبّ و شوق مشهود.» (ترجمه) میرزا آقا جان می‌گوید «من از هیمنهٔ این بیانات بر جای خشک شده و گوئی روح از بدنم خارج گردید» تا

آنکه بالأخره فرمودند «به این عباد بگو این ذکر را بخوانند هل من مفرّج غیرالله قل سبحان الله هو الله کلّ عباد له و کلّ بامرہ قائمون. بگو این اذکار منیعہ را پانصد بار بل هزار بار شب و روز در حال نوم و یقظہ تلاوت نمایند شاید جمال الہی کشف نقاب کند و انوار سبحانی از مشرق ارادہ رحمانی بر عالم و عالمیان اشراق نماید.» بعد دریافتم کہ آن وجود اقدس نیز بہ لسانہ الاطہر ہمین آیہ را تلاوت می فرمود در حالی کہ آثار حزن شدید بر وجہ انورش محسوس و مشہود بود. در آن ایام ہیکل مبارک غالباً ذکر فراق و جدائی می فرمودند کہ از جمیع کنارہ خواهند جست ولی احدی از احباء مقصود و منظور مبارک را درک نمی کرد. ہنگامی می فرمودند «چندی در بین این قوم مکث نمودیم ولی ادنی توجہ و اقبال و کمترین تذکرو انتباہی از آنان مشاہدہ نگردید.»

بالمآل چون جمال مبارک اوضاع را بدین قرار مشاہدہ فرمودند قبل از وقوع حوادث شدیدتری مصمّم بر ترک عراق گشتند چنان کہ در کتاب ایقان بنفسہ المہیمنۃ علی الامکان می فرماید «چون فی الجملہ بر امورات محدثہ بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانہای فراق نهادم... و مقصود جز این نبود کہ محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. قسم بہ

خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید  
مواصلت نه.»

این بود که یوم دوازدهم رجب سنه ۱۲۷۰ هجری «مطابق با ۱۰  
آوریل ۱۸۵۴ میلادی» جمال قدم منقطعاً عن العالم بدون اطلاع  
احدی حتی اهل حرم و متعلقان مبارک از بغداد به همراهی یکی  
از ملازمان که شخصی مسلمان و به ابوالقاسم همدانی موسوم بود  
بغتنماً عزیمت و مبلغی وجه به ملازم مذکور عنایت فرمودند تا  
به عنوان یکنفر سوداگر به کسب و کار مشغول شود و امور خویش را  
اداره نماید. چیزی نگذشت که آن خادم با وفا مورد حمله سارقین  
پر جفا قرار گرفت و به هلاکت رسید و آن وجود اقدس در  
بیغوله‌های کردستان به کلی فرید و وحید باقی ماندند. این سرزمین  
مرکز اقامت مردمی شجاع و سلحشور قرار داشت که از لحاظ زبان و  
نژاد و آثار و احوال ظاهر با اعجاز متفاوت و از ازمینه ماضیه به  
معاندت با این قوم مشهور و معروف بودند و آنان را در زمره روافض  
می‌شمردند. باری جمال اقدس ابهی به هیأت شخص مسافر در  
نهایت سادگی و بساطت در حالی که جز کشکول و یک دست  
لباس تعویض چیز دیگر همراه نداشتند به نام درویش محمد سر به  
صحاری گذاشتند و چندی در جلی بنام سرگلو که از آبادی دور و  
رفت و آمد نفوس بدانجا منحصر به دو بار در سال، یعنی هنگام  
افشاندن بذر و موقع برداشت محصول توسط دهاقین، بود معتکف

عزالت گزیدن حضرت بهاءالله در جبال کردستان | ۱۲۳

گشتند. هیکل مبارک دور از هیاهوی اغیار قسمتی از ایام غیبت و هجرت را در رأس جبل مذکور در مغاره‌ای که دهاقین از سنگ برای حفظ خویش از تصرفات شدیده هوا تهیه نموده بودند به سر می‌بردند. (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۴۸-۲۵۱)

با عزالت گرفتن حضرت بهاءالله در جبال کردستان، فصلی جدید در تاریخ ظهور مبارک گشوده شد. در اینجا ایشان در انزوای تامّ دور از جهان به سر می‌بردند؛ هیکل مبارک عزیزان و محبان خود، و نیز نفوسی را که به ایشان خیانت کرده، با نقشه‌های شریرانه خویش امر حضرت باب را تقریباً به ورطه نابودی کشاندند، پشت سر گذاشتند و ترک کردند.

بعد از آنکه حضرت بهاءالله مدتی را در آن نواحی به سر بردند، شیخ اسمعیل نامی، رهبر فرقه خالدیه، که از اهل تسنّن محسوب می‌شدند، در تماس با ایشان قرار گرفتند و سخت مجذوب شخصیت ایشان شدند. نهایتاً شیخ مزبور توانست حضرت بهاءالله را ترغیب نماید که مکان خود را ترک کرده در سلیمانیه رحل اقامت افکنند. آنجا، ظرف مدت زمان کوتاهی، عظمت ایشان نه تنها برای رهبران دین و نفوس دانا و فرهیخته بلکه برای کلیه ساکنان منطقه واضح و آشکار گشت.

هنگامی که خطّ زیبا و ظریف ایشان محل توجه واقع شد و نیز انشاء استادانه و متبحّرانه آن حضرت و زیبایی سبک نگارش ایشان نیز در مکاتیبی که در جواب رهبران مذهبی مرقوم می‌فرمودند مورد تحسین قرار گرفت و در نتیجه صفات برجسته و دانش بی‌کران ایشان را تصدیق

نمودند. برخی از این مکاتیب که توسط حضرت بهاءالله خطاب به شخصیت‌های برجسته‌ای چون شیخ عبدالرحمن، رهبر فرقه قادریه، ملا حمید، روحانی مشهور سلیمانیّه، و چند تن دیگر نوشته شده بود برای آیندگان باقی مانده و حاکی از حزن و اندوه هیکل مبارک در آن ایام است. در مکتوبی که ایشان به شیخ عبدالرحمن مرقوم فرمودند تأسّف عمیق خود را از فقدان خادم و ملازم مسلمان مورد اعتماد خود، ابوالقاسم همدانی، ابراز داشتند که از بغداد ایشان را همراهی کرد و توسط راهزنان به قتل رسید.

شهرت حضرت بهاءالله در سلیمانیه و شهرهای مجاور منتشر شد. طولی نکشید که کانون توجه برای بسیاری از تشنگان معرفت حقیقی و تنویر فکر قرار گرفتند. هیکل مبارک، بی آنکه هویت خود را فاش نمایند، هر روز در میان آنها حضور می‌یافتند و با سادگی و شیوایی به سؤالات آنها درباره ویژگی‌های غامض و گیج‌کننده تعالیم دینی جواب می‌دادند. طولی نکشید که اهالی کردستان، به شهادت حضرت عبدالبهاء، مجذوب محبت ایشان شدند. برخی از محبان ایشان حتی معتقد بودند که مقام ایشان همان نبوت است. حضرت بهاءالله در طی این مدت چند لوح و قصیده مبارک به خطّ خویش نوشتند که از آن دوران به یادگار مانده است. از جمله آنها قصیده عزّ و رقتیه، است که نزول آن تأثیری شدید بر رهبران جامعه کرد داشت.<sup>۲</sup>

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به طاهرزاده، نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱.

شهرت «درویش محمد»، نامی که حضرت بهاءالله در غیبت دو ساله خود از بغداد اختیار فرمودند، اکنون به وراثت کردستان رسیده بود. وقتی گزارش‌های عظمت ذاتی و علم فطری ایشان به بغداد رسید، عائله و احبای ایشان دریافتند که این شخصیت کسی جز نفس مبارک حضرت بهاءالله نمی‌تواند باشد. این حدس زمانی تأیید شد که اولیاء حکومت وصیت‌نامه ابوالقاسم همدانی، ملازم مقتول حضرت بهاءالله، را کشف کردند که تمام اموال خود را به درویش محمد ساکن جبال کردستان واگذاشته بود. عائله بلافاصله شخص محترمی به نام شیخ سلطان را، که پدر همسر میرزا موسی، برادر باوفای حضرت بهاءالله بود، به کردستان فرستادند که به جستجو برای یافتن حضرت بهاءالله پردازد. او در ملازمت شخصی دیگر مدت دو ماه سفر کردند تا در مجاورت سلیمانیه به حضور ایشان رسیدند. بعد از مدتی، حضرت بهاءالله به استدعای مستمر شیخ سلطان جواب مساعد دادند که به عزالت دو ساله خود پایان دهند. هیکل مبارک به بغداد مراجعت کردند و گروهی از محبان و حامیان خویش را که از عزیمت ایشان سخت متأسف و متحسر بودند، پشت سر گذاشتند.

شدائد جسمانی که حضرت بهاءالله در نتیجه کمبود غذا و لباس، و زندگی به تنهایی در کوه و بیابان و نقاط بدون سکنه و غیر قابل سکونت در شرایط آب و هوای بسیار نامساعد متحمل شدند، غیر قابل تصور است. اما، این شدائد تحت الشعاع شدت رنج و دردی قرار گرفت که در اثر تفکر و تأمل بر لطمات وارده از سوی بی‌وفایان بر امر مبارکی که ایشان تنها بانی

و شارع الهی منتخَب آن بودند، احساس می‌کردند. با این همه، علیرغم مشکلات عظیمه و محرومیت‌های زندگی در تنهایی در چنین محیط نامساعدی، هیکل مبارک با روح اعظم الهی راز و نیاز می‌کردند و بسیاری از ادعیه و قصاید را در مدح و ثنای صفات و تجلیل خصوصیات ظهور خود به صدای بلند تلاوت می‌فرمودند. اگرچه این فیوضات الهیه می‌توانست نفوس بشری را حیات بخشد و عالم انسانی را نورانی نماید، اما در آن سرزمین دوردست محصور و محدود باقی ماند و متأسفانه برای همیشه از دست رفت.

حضرت بهاءالله دربارهٔ اموری از قبیل امر الهی که اظهار خواهند کرد، مخالفت شدیدی که اعدا از خود بروز خواهند داد، خصومت‌هایی که قبلاً نسبت به ایشان معمول شده بود و عداوت‌هایی که هنوز عملی خواهد گشت، و شقاوت و بی‌وفایی رهبران جامعه بابی که آوازه امر حضرت باب را لگه‌دار کرده و حیثیت و شهرت نیکوی آن را از بین برده بودند، تأمل و تفکر می‌کردند.

حضرت ولی امرالله، با نقل بیانات حضرت بهاءالله، درد و الم روحی ایشان را به خوبی نشان می‌دهند:

چندی دیگر اقامتگاه مبارک کهفی بود که درالواح منزله به اعزاز شیخ عبدالرحمن مشهور و جناب مریم یکی از ورقات منسوب به حضرتش بدان اشاره می‌فرماید. در لوح مریم جمال احدیت در وصف آن غربت پرکرت به این کلمات درّیات ناطق «فرداً واحداً



هجرت اختیار نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم. به قسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کرتم خون دل ببایدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم.» و نیز در کتاب ایقان شرح آن ایام پراحزان را بدین بیان توصیف می فرمایند «از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت... به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل.» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۵۱)

نیر آفاق معرض کسوف ... بود. (ایام تسعه، ص ۴۵۸)



## فصل هشتم

### مراحل سرگونی بهاءالله

عاقبت سرگون به مدینه کبیره گشت و از آن شهر به ارض سرنفی گردید و از خطه بلغار در نهایت مظلومیت به سجن اعظم ارسال گشت. آن مظلوم آفاق، روحی لأحبائه الفدا، چهار مرتبه از شهری به شهری سرگون گردید تا در این زندان به حبس مؤبد استقرار یافت و در سجن قاتلان و سارقان و قُطاع طریق مسجون و مظلوم گردید. این یک بلا از بلاهای وارده بر جمال مبارک بود. (ایام تسعه، ص ۴۵۸)

### حضرت بهاءالله در بغداد

با مراجعت حضرت بهاءالله از کردستان به بغداد در مارس ۱۸۵۶، یومی جدید برای گروه تبعیدیان به عراق رخ بنمود. در طی مدت غیبت ایشان برای دوست و دشمن به طور یکسان آشکار گشته بود که جامعه بابی، که مدتی طولانی به رهبری اشخاص بی وفا از قبیل میرزا یحیی و سید محمد اصفهانی سپرده شد، دچار انحطاط کلی شده و اکثر بابیان روحیه خود را از دست داده بودند؛ برخلاف شهدا و قهرمانان اولیه که تنها یک دهه قبل با استقامت در ایمان خود و تقدیم خون خویش شخصیت متعالی، عمق عشق و محبت خود را به نمایش گذاشته بودند، بابیان این دوره فاقد چنان فضیلت‌ها و از لحاظ روحانی مرده بودند. در ضمن دچار

تفرّق و تشّت در میان خود گشته بودند. انحطاطی که بسیاری از به اصطلاح پیروان حضرت باب در عراق در آن منہمک گشته بودند در نظر عامّه مردم واضح و بدیہی می نمود. آنها به کارهای خلاف شرم آوری مبادرت می کردند. کردها و ایرانیان در کوچه و خیابان با آنها بدرفتاری کرده به بدترین و شنیع ترین زبان آنها را تقییح می کردند.

وقتی سرنوشت جامعه بابی به پایین ترین حدّ خود رسیده بود، حضرت بهاء الله مراجعت کرده زمام امور را در ید اقتدار خود گرفتند. ابرهای بلا تکلیفی و سردرگمی و مصیبت که بر اعضاء این جامعه در مدت غیبت آن حضرت سایه افکنده بود، اکنون تدریجاً متلاشی می شد. در اثر توصیه ها و تشویق های ایشان، چه در بیانات شفاهی و چه در الواح نازل از قلم مبارک، حیاتی جدید به جامعه در حال موت اعطاء کردند و در مدتی کوتاه، موفّق شدند بعضی از اعضاء این جامعه را به غول های روحانی دوران ظهور خود متحوّل سازند. حضرت بهاء الله بنفسه المبارک شهادت می دهند:

بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات به مثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را، مخصوص این حزب را، به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آن که از فضل الهی غفلت و نادانی به بر و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح.» (لوح ابن ذئب، ص ۱۷)

گیری و تأثیر نفوذی که حضرت بهاءالله بر عامه مردم عراق داشتند کمتر نیست. مدت هشت سال مظهر ظهور کلی الهی آزادانه در میان سکنه بغداد زندگی کرد. در میان آنها راه رفت، با آنها نشست و برخاست نمود، محبت و شفقت و فضل خود را نثار آنها نمود. اگرچه مقام خود را برای آنها مکشوف نساخت، اما بسیاری از نفوس از کلیه طبقات جامعه مجذوب شخص ایشان شدند، مشتاق حضور در محضرشان گشتند، مایل به شنیدن کلماتشان بودند، یا حتی موقعی که در کوچه و خیابان یا در کنار دجله غرق در حالت دعا و مناجات بود، مردم مشتاق مشاهده آن حضرت بودند. همچنین، در طی همین اوقات بود که بسیاری از بابیان از ایران می آمدند که تماسی با حضرت بهاءالله داشته باشند و بعضی از آنها دلاوران بزرگی برای امر الهی شدند.

تحوّلی که در زندگی اصحاب حضرت بهاءالله صورت پذیرفت، فیوضات ناشی از آثار مبارکه ایشان که جان تازه ای در بسیاری از احبای پژمرده در ایران دمید و ایمان ایشان را احیا نمود، گستره و عظمت قوه فزاینده حضرت بهاءالله و احترام عظیمی که بسیاری از اولیاء بلندپایه حکومت برای ایشان قائل می شدند زنگ خطر را برای مقامات دولت ایران به صدا در آورد. در نتیجه حکومت ناصرالدین شاه از حکومت عثمانی خواست حضرت بهاءالله را به مقامات حکومت ایران تسلیم نماید. این تقاضا به طور مطلق مردود شمرده شد زیرا اولیاء حکومت در بغداد بسیار تحت تأثیر شخصیت ایشان قرار گرفته بودند. حکومت ایران

که در اجرای نیت خود با شکست مواجه شده بود، به عالی پاشا، صدراعظم عثمانی فشار آورد که حضرت بهاءالله را از بغداد، که در مجاورت مرزهای ایران بود، دور کند. نمایندگان حکومت شاکی بودند که نفوذ حضرت بهاءالله در منطقه برای زائران ایرانی شهرهای مقدّس اسلامی ایجاد مشکل جدّی می‌کند. سرانجام صدراعظم فرمانی برای نامق پاشا، والی بغداد، صادر کرده از حضرت بهاءالله دعوت کرد به استانبول سفر کرده مهمان حکومت باشند. نامق پاشا از محبان پرشور حضرت بهاءالله بود و ایشان را یکی از مصابیح نورانی عصر به حساب می‌آورد. میزان احترام او آنقدر عمیق بود که نتوانست خودش شخصاً تصمیم حکومت را به حضرت بهاءالله ابلاغ کند. پس نایب الحکومه را فرستاد تا حضرت بهاءالله را از دعوت سلطان آگاه کند که ایشان محل اقامت خود را به پایتخت امپراتوری عثمانی تغییر دهند. حضرت ولی امرالله این گفتگورا این‌گونه بیان می‌فرمایند:

روز بعد نایب الحکومه در مسجدی مجاور مقرّ حکومت نامه عالی پاشا، صدراعظم عثمانی، خطاب به نامق پاشا را که با لحنی ملایم و مؤدّبانه صادر شده بود به حضور حضرت بهاءالله تقدیم نمود. در نامه مذکور از آن حضرت تقاضا شده بود به‌عنوان میهمان دولت عثمانی به اسلامبول عزیمت فرمایند. ضمناً مقداری نقود در اختیار هیکل اقدس گذاشته و مقرّر داشته بودند عده‌ای سوار برای محافظت آن حضرت همراه بگمارند. جمال اقدس ابهی با

درخواست حکومت نسبت به حرکت به اسلامبول موافقت و رضایت خاطر مبارک را اعلام فرمودند لیکن از پذیرفتن مبلغ تقدیمی امتناع ورزیدند. بعداً در اثر اصرار و الحاح نایب الحکومه و اظهارات وی که عدم قبول وجه ممکن است موجب کدورت و دلتنگی اولیای امور گردد با کمال اکراه مصاریفی را که برای وجود مبارک اختصاص داده شده بود پذیرفتند و همان روز آن را بین فقرا و مساکین توزیع فرمودند.

وقوع این حادثه و اطلاع اصحاب بر جریان امر طائفین حول را گرفتار احزان شدید نمود. یکی از نفوس که خود در آن ایام شاهد و ناظر حالات و روایات احبا بوده می‌نویسد «آن روز هیجان و اضطراب عظیمی مشهود گردید که گوئی قیامت برپا شده بود. در دیوار از تصوّر هجرت جمال مختار می‌گریست و از تجسم فرقت محبوب امکان ناله و فغان می‌کرد. شب اول که اراده مبارک نسبت به ترک بغداد اعلام گردید قرار و سکون از حاضرین سلب شد و احدی دست به طعام نگشود و خواب از دیده‌ها متواری گردید.» جمعی بر آن شدند که اگر در این مهاجرت از فیض مصاحبت طلعت معبود محروم مانند بلا تردید به حیات خویش خاتمه دهند. جمال اقدس ابهی همه را نصیحت و اظهار عنایت و مرحمت فرمودند تا کم‌کم قلوب از تلطّفات حضرت محبوب آرام

گرفت و ارواح به اراده الهی و تقدیرات آسمانی تسلیم شد. (قرن  
بدیع، طبع کانادا، ص ۳۰۲-۳۰۳)

اظهار محبت و خلوص نسبت به حضرت بهاءالله محدود به جامعه  
بابی در عراق نبود. محبت و تحسین مردم نسبت به حضرت بهاءالله در روز  
عزیمت ایشان از «بیت اعظم» در بغداد به طور کامل مشهود گشت. خبر  
عزیمت قریب الوقوع ایشان به سوی استانبول به سرعت در میان سکنه بغداد  
و شهرهای مجاور پخش شد و تعداد زیادی از نفوس مایل بودند به حضور  
ایشان بیایند و برای آخرین بار ادای احترام کنند. اما طولی نکشید که  
معلوم شد بیت ایشان برای این مقصود بسیار کوچک است. ترتیباتی داده  
شد که حضرت بهاءالله به باغ نجیبیه تشریف ببرند. این باغ زیبا، که توسط  
مؤمنین به آن حضرت به باغ رضوان تسمیه شده<sup>۱</sup>، در حومه بغداد، آن  
سوی رود، نقطه مقابل بیت مبارک، واقع شده بود.

سی و یک روز بعد از نوروز، روز ۲۲ آوریل ۱۸۶۳<sup>۲</sup>، هنگام بعد از  
ظهر، حضرت بهاءالله به این باغ نقل مکان کردند و مدت دوازده روز در  
آن اقامت فرمودند. روز اول ایشان رسالت خود را به اصحاب اعلام  
کردند.<sup>۳</sup> این دوازده روز را بهائیان به عنوان عید رضوان جشن می گیرند.

۱. جمال قدم می فرمایند، «آن بستان به اسم دربان مذکور شده که رضوان باشد.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۶) در فرهنگ  
دهخدا آمده است، «رضوان نام دربان بهشت است چنان که مالک نام دربان دوزخ است.» - م.

۲. سی و یک روز بعد از نوروز معمولاً با ۲۱ آوریل منطبق است. گاهی اوقات، مانند سال ۱۸۶۳، که نقطه اعتدال ربیعی  
بعد از غروب آفتاب رخ می دهد، نوروز روز ۲۲ مارس جشن گرفته می شود.

۳. این موضوع در خطابه ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ که حضرت عبدالبهاء در بهجی ایراد فرمودند بیان شده است.



عزیمت حضرت بهاءالله از بیت مبارک شاهد هیجانی عظیم بود که مشابه آن به ندرت دیده شده بود. مردم از کلیه طبقات اجتماع، اعم از زن و مرد، غنی و فقیر، جوان و پیر، اهل علم و فرهنگ، امرا و شاهزادگان، مقامات حکومتی، بازرگانان و کارگران، و مهم‌تر از همه اصحاب ایشان، قرب بیت مبارک جمع شده و در خیابان‌ها و پشت بام‌ها در طول مسیر ایشان در دجله ازدحام کرده بودند. آنها از عزیمت کسی می‌گریستند و می‌نالیدند که مدت یک دهه گرمای محبت و نورانیت روح خود را نثار آنها کرده بود که به او پناه می‌بردند و او راهنمای جمیع آنها بود.

هنگامی که حضرت بهاءالله در حیاط بیت مبارک عرض جمال نمودند، اصحاب ایشان، محزون و دلشکسته، در مقابل اقدام ایشان به خاک می‌افتادند. در میان گریه و ناله احببای خود، مدتی آنجا ایستادند و با کلام تسلی بخش خود آنها را دلگرمی دادند و وعده دادند که بعداً در باغ آنها را به حضور خواهند پذیرفت. حضرت بهاءالله در الواح خود ذکر کرده‌اند که وقتی قدری به سوی در بیت پیش رفتند، در میان جمعیت، کودکی چند ساله<sup>۴</sup> به سوی ایشان دوید و دامن ردای مبارک را چسبید و به صدای بلند می‌گریست و با صدای لطیف خود التماس می‌کرد آنها را ترک نکنند. در چنین حال و هوایی، که عواطف و احساسات عمیقاً در

---

۴. او آقا علی، پسر حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی بود.

غلیان و جوشش بود، این عمل از سوی کودکی خردسال قلوب را تحت تأثیر قرار داد و حزن بیشتری را برای همگان به ارمغان آورد.

بیرون از بیت، تأثیر ناله و فغان و ریزش اشک کسانی که در زمره مؤمنین به ایشان نبودند، کمتر از بقیه نبود. همه در خیابان پراز جمعیت سعی می‌کردند به ایشان نزدیک شوند. برخی خودشان را به پای مبارک می‌انداختند، دیگران صبر می‌کردند تا کلامی چند از ایشان بشنوند و بعضی دیگر به لمس دستشان یا زیارت چهره ایشان راضی بودند. بانویی از اشراف ایرانی، که در زمره مؤمنین نبود، راهش را از میان جمعیت باز کرد و با حرکتی به نشانه فداکاری و ایثار کودکش را به پای حضرت بهاء‌الله انداخت. این ظهور محبت در تمامی طول مسیر کنار رودخانه ادامه یافت.

حضرت بهاء‌الله پیش از عبور از رودخانه خطاب به اصحابی که گرد ایشان جمع شده بودند فرمودند:

ای دوستان من این مدینه بغداد را که در این حالت مشاهده می‌نمائید به شما می‌سپارم و می‌روم. ملاحظه نمائید چگونه یار و اغیار بر فراز مسکن و در اسواق و معابر مجتمع گشته چون ابر بهاری از دیدگان‌شان سرشک حسرت جاری است. حال بر شماست که با اعمال و

افعال خود مگذارید نار محبتی که در صدور نفوس مشتعل است  
افسرده و مخمود گردد.» (ترجمه - قرن بدیع، طبع کانادا،  
ص ۳۰۵)

سپس حضرت بهاء‌الله، با سه تن از پسرانشان، حضرت عبدالبهاء،  
میرزا مهدی (غصن اطهر) و محمدعلی، که به ترتیب ۱۸، ۱۴ و ۱۰ ساله  
بودند، با قایق از عرض رودخانه عبور کردند. کاتب ایشان، میرزا آقاجان،  
نیز آنها را همراهی می‌کرد. هویت سایر کسانی که ممکن است ایشان را  
همراهی کرده باشند، کسانی که در باغ خیمه ایشان را برپا کردند و  
مقدمات ورود ایشان را فراهم نمودند، یا کسانی که ممکن است آن روز در  
پی ایشان رفته باشند، مشخص نیست.

صدای اذان بعد از ظهر از مسجد بلند شد و کلمات «الله اکبر» که  
توسط مؤذن تلاوت گشت هنگام ورود سلطان جلال در باغ طنین  
انداخت. آنجا، حضرت بهاء‌الله در کمال مسرت بودند و در کمال عظمت  
و جلال در خیابان‌هایی که دو طرف آن درختان و گل‌ها بودند مشی  
می‌کردند. بوی عطرگل‌های سرخ و صدای چهچه بلبلان جوی از زیبایی  
و انجذاب را پدید آورده بود.

مدتی بود که اصحاب حضرت بهاء‌الله پی برده بودند اعلام مقام  
ایشان قریب الوقوع است. این وقوف نه تنها در اثر نشانه‌ها و اشارات  
بسیاری که توسط طلعت ابهی در چند ماهه آخر اقامتشان در بغداد بلکه  
در پی تغییرات چشمگیر در سلوک و رفتار هیکل مبارک حاصل شده بود.

نشانه دیگری که به نحوی اشتباه‌ناپذیر حاکی از نزدیک شدن ساعت معهود بود آنکه در روز ترک بیت مبارک در بغداد، نوع متفاوتی از پوشش سر موسوم به تاج را اختیار کردند که بعد از آن در تمام طول دوران رسالت خود استفاده می‌کردند. حضرت عبدالبهاء توصیف فرموده‌اند که چگونه موقع ورود حضرت بهاء‌الله به باغ، مقام خویش را برای اصحابی که حضور داشتند بیان کردند و با مسرت تمام آغاز جشن رضوان را اعلام فرمودند.<sup>۵</sup> حزن و اندوه رخت بریست و احباء را مسرت تمام فرا گرفت. اگرچه حضرت بهاء‌الله به سرزمین‌های دوردست تبعید می‌شدند و می‌دانستند که رنج‌ها و مشقات بیشتری در آینده منتظر ایشان و احبایشان خواهد بود، اما با این اعلام تاریخی هیکل مبارک تمامی احزان را به مسرت تام تبدیل کردند و مسرت‌بخش‌ترین ایام رسالت خود را در باغ رضوان سپری فرمودند. در واقع، در یکی از الواح خود به یوم اول رضوان به عنوان «الفرح الأعظم» یاد کرده از احبای خود خواستند که در تکریم یوم مزبور در کمال فرح و سرور باشند.<sup>۶</sup>

### عزیمت به استانبول

حضرت بهاء‌الله روز سوم مه ۱۸۶۳ اولین مرحله سفر خود را با عزیمت به استانبول شروع کردند. حضرت ولی امرالله این سفر تاریخی را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

۵. رساله ایام تسعه، ص ۳۳۰

۶. ایام تسعه، ص ۲۶۰: «أن افرحوا یا أهل الله بذكر ایام فیها ظهر الفرح الأعظم.»

حرکت حضرت بهاءالله از باغ رضوان یوم ۱۴ ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری (مطابق سوم مه ۱۸۶۳ میلادی) مقارن زوال شمس واقع گردید. اصحاب مانند موقع عزیمت مبارک از بیت اعظم در نهایت هیجان و انقلاب بودند بلکه از بعضی جهات تعلقاتشان شدیدتر و تاثراتشان عمیقتر مشاهده می‌شد. یکی از نفوس که شاهد آن منظره پرشور و انجذاب و ناظر مراتب شوق و اشتیاق احباب بوده می‌نویسد رستاخیز عظیمی را که درباره یوم حشر و روز قیامت تصوّر می‌نمودیم در آن یوم رهیب مشاهده کردیم. یار و اغیار هر دو گریان و نالان و رؤسا و اکابر قوم که افتخار حضور داشتند از این حالت حیران و سرگردان. غلیان احساسات به درجه‌ای بود که زبان از وصفش عاجز و بیان از تقریرش قاصر است.

جمال اقدس ابهی بر اسبی قزل از بهترین جنس اصیل که تابعان و محبان حضرتش مخصوص این سفر تهیه نموده بودند سوار و در حالی که گروهی از عشاق روی مبین و منجذبان خُلق و خوی نازینش را ترک می‌فرمود عازم نخستین مرحله سفر مبارکش به مدینه کبیره گردید. نبیل که خود ناظر آن صحنه پر جلال و منظره پر عظمت بوده می‌نویسد «چه سرها که از هر سو به تکریم و تعظیم خم می‌شد و به پای مرکوب که چنین راکب عظیمی را در برداشت بوسه می‌زد و چه دست‌ها که از هر جانب برای اخذ رکاب مبارک

به حرکت می‌آمد و برای حصول افتخار بر یکدیگر سبقت می‌جست». یکی دیگر از اصحاب که در سفر به ملازمت هیکل اطهر مفتخر بوده می‌نویسد «چه بسا جواهر حبّ و ایقان و هیاکل ودّ و ایمان که خود را به پای حصان افکنده موت را بر فراق دلبر آفاق ترجیح می‌دادند و گوئی اسب بر روی آن نفوس مخلصه حرکت می‌کرد». حضرت بهاءالله بنفسه المهیمنه علی الکائنات می‌فرماید «او است خداوندی که مرا به خروج از مدینه موفق ساخت و به طراز قدرت و خلعت عظمتی مطرّز و مخّلع فرمود که احدی را مجال انکار نه الاّ المغلّین و المبغضین»<sup>۷</sup>. (ترجمه - قرن بدیع، ص ۳۱۵)

سفر به استانبول پرمشقت و خسته‌کننده بود. ۱۱۰ روز طول کشید تا به بندر سامسون در ساحل دریای سیاه رسیدند. این مسیر مسافران را از ارتفاعات، جنگل‌ها، درّه‌ها گردنه‌های کوهستانی عبور داد که مستلزم گذشتن در کمال دقت از جاده‌های کم‌عرض مُشرف بر پرتگاه‌های عمیق بود. اعضاء عائله مبارکه، از جمله دو برادر باوفای ایشان، جناب کلیم و میرزا محمدقلی، و ۲۶ نفر از جمله اصحاب و سید محمد اصفهانی و نیز میرزا یحیی در طول راه به آن گروه پیوستند.

۷. اصل بیان جمال ابهی چنین است، «إنه ... أخرجنی عن المدینة بسطان الذی لاینکره إلاّ کلّ منکر مکار». (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۵)

گروهی متشکل از ده سرباز سواره کاروانی را که ۵۰ چارپا و هفت کجاوه (هودج) آن را تشکیل می‌داد همراهی می‌کردند. اکثر اوقات حضرت بهاء‌الله در یک طرف هودج و حرم مبارکشان، نواب، در طرف دیگر نشسته بودند. اگرچه هودج وسیله حمل و نقل راحتی در آن روزها تصور می‌شد، اما در سفرهای طولانی فوق العاده خسته‌کننده بود، زیرا فرد ملزم بود ساعت‌ها چهارزانو بنشیند در حالی که با حرکت چارپا، هودج به‌طور مداوم بالا و پایین می‌شد. حضرت عبدالبهاء توصیف می‌فرمایند که چه شب‌ها که ایشان و جناب منیب، از عشاق مخلص حضرت بهاء‌الله، در دو طرف هودج پیاده می‌رفتند. هر زمان که گروه مزبور به روستایی نزدیک می‌شدند، یا قصد ترک روستایی را داشتند، حضرت بهاء‌الله سوار اسب خود می‌شدند - حالتی که مناسب مقام ایشان هنگام حضور در جمع مردمان بود. در چنین موقعیت‌هایی حضرت عبدالبهاء جای ایشان را روی هودج می‌گرفتند. بنا به فرمان کتبی نامق پاشا، والی بغداد، در کلیه روستاها و شهرها، هنگامی که حضرت بهاء‌الله به‌سوی شمال در حرکت بودند، اولیاء بلندپایه حکومت محلی با شور و شوق از ایشان استقبال می‌کردند. حضرت ولی امرالله مرقوم فرموده‌اند:

در کرکوک و اربیل و موصل که هیکل اطهر سه روز توقف فرموده و در نصیبین و ماردین و دیاربکر که اقامت مبارک ده روز به طول

انجامید و همچنین در خارپوط و سیواس و سایر قراء و قصبات هیأتی از جانب اهالی تعیین گردید که هنگام ورود مبارک پیشباز آمده و در حین ترک محل نیز آن کاروان الهی را بدرقه نمایند. در پاره‌ای از نقاط به افتخار هیکل اقدس ضیافت برپا کردند و ساکنین بسیاری از قراء برای تأمین آسایش مهاجرین تمهید وسائل نمودند و اطعمه و اشربه تهیه و به محضر مبارک آوردند. این احساسات و عواطف خاطرۀ ایام بغداد و احتراماتی که مردم آن مدینه در موارد شتی نسبت به وجود اقدس ابراز می‌داشتند در صفحه ضمیر مرتسم می‌ساخت.» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۱۷-۳۱۸)

کسانی که در صحراها یا درّه‌ها و ارتفاعات خاورمیانه سوار بر اسب و قاطر سفر کرده باشند می‌دانند که چقدر حرکت آنها کند و یک‌نواخت است. فرسنگ‌ها هیچ نشانی از زندگی دیده نمی‌شود و کسانی که در گروه سفر می‌کنند همیشه قادر نیستند به راحتی و آسانی با یکدیگر صحبت کرده ارتباط برقرار کنند. در این شرایط هیچ چیز نمی‌تواند دلپذیرتر از شنیدن صدایی باشد که آوازهای زیبا را ترنم می‌کند. جناب منیب یکی از کسانی بود که دارای صدای زیبا و گوشنوازی داشت؛ اشعار و قصاید گوناگونی را می‌خواند که در صحراهای باز و کوه‌های



ترکیه طنین می‌انداخت و برای کسانی که با حضرت بهاءالله سفر می‌کردند مسرت و راحتی به ارمغان می‌آورد. قصایدی که می‌خواند همه نشانی از عشقش به حضرت بهاءالله را داشت و دعاهایی که در دل شب تلاوت می‌کرد گواهی بر اشتیاق قلبی او به مولایش بود.

در این سفر، جدا از تأمین غذا و سرپناه برای گروهی عظیم از مردان، زنان و کودکان، و تغذیه روزانه اسبان و قاطرها، بسیاری از مسائل نامطلوب و نامطبوع وجود داشت که باید به آنها رسیدگی می‌شد. سازماندهی این قبیل امور را حضرت عبدالبهاء انجام می‌دادند، که تعدادی از نفوس را تعیین کرده بودند که در اجرای وظایف گوناگون به ایشان مساعدت می‌نمودند. آقا میرزا محمود کاشانی، همراه با آقا رضا شیرازی، تمام راه تا سامسون را پیشاپیش کجاوه حضرت بهاءالله می‌رفتند. آنها ساعت‌ها پیش از گروه به محل توقف می‌رسیدند و دست به کار تدارکات و تهیه غذا برای همه می‌شدند. این دو نفر چنان خود را وقف این خدمت می‌کردند که، علیرغم خستگی و مشقات سفر، به‌طور مداوم به این کار اشتغال داشتند و تا نیمه شب با خلوص تمام به خدمت احباء می‌پرداختند. آنها نه تنها به طبخ غذا و شستن ظروف مبادرت می‌کردند بلکه اطمینان حاصل می‌کردند که جمیع افراد راحت باشند و از استراحت کافی برخوردار گردند. آنها آخرین نفراتی بودند که شبانه‌گام

به استراحت می‌پرداختند و نخستین کسانی بودند که بامدادان برمی‌خاستند و این خدمت مهم را با خلوص و تعلق خاطری مثال‌زدنی هر روز سفر از بغداد تا استانبول انجام می‌دادند.

شخص دیگری که به وظیفه‌ای دشوار در این سفر اشتغال داشت از علمای دانشمند به نام میرزا جعفر یزدی بود. علیرغم فضل و علم بسیاری که داشت بسیار خاضع و فروتن بود و مدتی به خدمت عائله حضرت بهاء‌الله در بغداد اشتغال داشت. در طول راه تا استانبول به هر شیوه ممکن به خدمت احباء می‌پرداخت. موقعی که در محل توقف همه در حال استراحت یا خواب بودند، میرزا جعفر و حضرت عبدالبهاء به روستاهای مجاور می‌رفتند تا به خرید گاه و دیگر تدارکات برای اسب‌ها و قاطرها پردازند. گاهی اوقات این کار ساعت‌ها طول می‌کشید زیرا در منطقه قحطی و خشکسالی رخ داده و تهیه غذا را بسیار مشکل ساخته بود.

شخص دیگری که شیفته و مفتون حضرت بهاء‌الله بود، درویش صدقعلی بود. او از حضرت بهاء‌الله استدعا کرد اجازه دهند به گروه مسافران استانبول ملحق شود و وقتی به او اجازه داده شد وظیفه مهتری چارپایان را در طول سفر به عهده گرفت. در تمام طول راه همراه با گروه

محافظان پیاده طیّ طریق می‌کرد، اشعاری را می‌خواند که سبب مسرت و بهجت احباء می‌شد و شباهنگام به تیمار اسب‌ها می‌پرداخت.

نفوس دیگری هم بودند که وظایف گوناگونی را در نهایت خلوص و فداکاری انجام می‌دادند.<sup>۸</sup> غیر از سید محمد اصفهانی که شهرت نامطلوبی داشت و با حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی [که بین راه به ایشان ملحق شد] سفر می‌کرد، اصحاب حضرت بهاء‌الله، مثل همیشه، نهایت درجه محبت، خلوص و تواضع را نسبت به ایشان نشان می‌دادند که هیچ قلمی قادر به وصف آن کما هو حقّه نیست. افتخار فوق العاده‌ای که برای همراهی با ایشان تا استانبول به آنها اعطاء شده بود آنها را مستغرق در شور و شغف می‌ساخت. آنها چنان مسرور و راضی بودند که مشقات سفر، چه پیاده و چه سواره، تأثیر چندانی بر صحت جسمانی آنها نداشت.

نشانه‌های تکریم و احترامی که مردم در طول راه به حضرت بهاء‌الله نشان می‌دادند ادامه داشت تا آنکه به بندر سامسون رسیدند. از آنجا با کشتی به استانبول سفر کردند؛ سفری که حضرت ولی امرالله در قرن بدیع چنین توصیف فرمودند:

---

۸. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۱.

در سامسون بازرس کلّ ایالت که حوزه ماموریتش از بغداد تا اسلامبول بسط داشت به معیت چند تن از پاشاها به حضور حضرت بهاءالله تشرّف حاصل کرده و نهایت تکریم و احترام مبذول داشت و ناهار را در خدمت مبارک صرف نمود. هیکل انور پس از هفت روز توقّف در محل، به طوری که در لوح ملاح القدس اخبار شده بود، به وسیله یک سفینه ترک به جانب اسلامبول رهسپار شدند و پس از سه روز حرکت هنگام ظهر با سایر مهاجرین به بندر ورود فرمودند و آن تاریخ مقارن غره ربيع الاول ۱۲۸۰ هجری (مطابق با اوت ۱۸۶۳ میلادی) بود. به مجرد خروج از کشتی، جمال اقدس ابهی با اهل بیت به وسیله دو دستگاه عرابه مخصوص که در کنار اسکله انتظار موکب مبارک را می کشید به خانه شمسی بیک مهماندار دولت قرب مسجد خرقة شریف نزول اجلال فرمودند و پس از مدت مختصری اقامت در آن محل به بیت ویسی پاشا که در جوار مسجد سلطان محمد واقع و بالنسبه وسیع تر و راحت تر بود منتقل گردیدند. (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۱۹)

حضرت بهاءالله در استانبول

ورود حضرت بهاءالله به استانبول، پایتخت امپراطوری عثمانی، مرحله مهمی از ظهور و بروز رسالت آن حضرت را رقم می‌زند. در طی این اقامت در پایتخت بود که رفتار آشتی‌جویانه اولیاء حکومت به رفتاری خصمانه تبدیل شد که مستقیماً ناشی از دسائس و تصویر نامطلوبی از ایشان بود که توسط حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، سفیر ایران در اذهان آنها ترسیم شد. همچنین در طی همین دوران پرماجرا بود که طلیعه مرحله اول اعلام پیام حضرت بهاءالله به سلاطین و رؤسای جهان با نزول لوحی خطاب به عبدالعزیز و وکلاء آشکار شد؛ هیکل مبارک در این لوح اقدامات آنها علیه دیانت جدیدالولاده الهی و رهبر آن را شدیداً مورد نکوهش قرار دادند.

بیت ویسی‌پاشا، مانند اکثر خانه‌های آن زمان، شامل دو بخش اندرونی و بیرونی بود. هر یک از این بخش‌ها از سه طبقه تشکیل می‌شد. حضرت بهاءالله در بخش اندرونی طبقه اول سکونت داشتند و بقیه آن به عائله ایشان اختصاص یافته بود. در بخش بیرونی، حضرت عبدالبهاء در طبقه اول ساکن بودند و احباء در طبقه هم‌کف؛ و طبقه بالا به انبار و آشپزخانه تخصیص یافت.

شمسی بیگ، از طرف حکومت، هر صبح با آنها ملاقات می‌کرد و به هر موضوعی در رابطه با نیازها و رفاه حضرت بهاءالله و اصحاب

رسیدگی می‌کرد. در حیات منزل خیمه‌ای برپا شده بود که در آن دو مستخدم مسیحی که حکومت برای انجام دادن امور مربوط به خرید مایحتاج و سایر وظایف اعزام کرده بود، سکونت داشتند.

چند تن از شخصیت‌های برجسته، از قبیل بعضی از وزرای دولت، با حضرت بهاء‌الله ملاقات کردند تا مراتب احترام را به جا آورند. از جمله آنها کمال پاشا، صدراعظم سابق، بود که در آن موقع در زمره وزرای سلطان محسوب می‌شد. او به چندین زبان تسلط داشت و به این دستاورد خود افتخار می‌کرد.

حال که حضرت بهاء‌الله در استانبول بودند، سفیر ایران شدیداً فعالیت می‌کرد تا سیمای نامطلوبی از ایشان برای اولیاء حکومت ترکیه ترسیم کند و به این وسیله حمایت آنها را برای تبعید حضرت بهاء‌الله به نقطه‌ای دورتر کسب کند. روز بعد از ورود حضرت بهاء‌الله به استانبول، سفیر شاهزاد شجاع‌الدوله و حاجی میرزا حسن صفا، دو تن از برجسته‌ترین افراد نزدیک به خود، را فرستاد که از طرف وی با ایشان ملاقات کنند. او انتظار داشت که حضرت بهاء‌الله به بازدید این ملاقات اقدام کرده شخصاً به دیدن او بروند، اما طولی نکشید که دریافت که چنین اتفاقی نخواهد افتاد. در آن ایام معمول بود که مهمانان طراز اول حکومت، اندکی بعد از ورود به پایتخت، به حضور صدراعظم و دیگر مقامات بلندپایه می‌رفتند.

در طی این قبیل ملاقات‌ها بود که افراد طالب انواع الطاف و عنایات می‌شدند، موافقت‌هایی به عمل می‌آمد و حمایت مسئولین حکومتی را برای خود کسب می‌کردند. حضرت بهاءالله از مبادرت به چنین کاری امتناع کردند و حتی به بازدید وزرای سلطان که قبلاً برای ادای احترام به حضور ایشان رفته بودند، اقدام نکردند.

کمال پاشا و معدودی از سایر افراد برای یادآوری این رسم نزد ایشان رفتند. ولی حضرت بهاءالله جواب دادند که از این رسم آگاهند اما نه تقاضایی دارند که مطرح کنند و نه انتظار بذل الطاف از آنها را خواهند داشت؛ بنابراین دلیلی نداشت که نزد کسی بروند.

این سلوک و رفتار که ناشی از انقطاع و وارستگی بود دستاویزی برای سفیر ایران شد که حضرت بهاءالله را در باب عالی به صورت شخصی متکبر و مغرور جلوه دهد که خودش را مشمول هیچ قانونی نمی‌داند. سفیر این کار را عمدتاً از طریق نفوذ حاجی میرزا حسن صفا انجام داد. سرانجام کید و نیرنگ سفیر ایران نتیجه مطلوب او را حاصل کرد. عالی پاشا، صدر اعظم، در گزارشی به سلطان تقاضای حکومت ایران را به آگاهی او رساند که حضرت بهاءالله به بورسای ادرنه مجدداً سرگون شوند. او از سلطان تقاضا کرد با تبعید به ادرنه موافقت کند و پیشنهاد نمود که برای امرار معاش ماهانه ۵۰۰۰ قروش به حضرت بهاءالله مقرر شود پرداخت

شود و افزود که در طی دوران اقامت در استانبول، حضرت بهاء‌الله مهمان حکومت بودند. فهرستی از جمیع کسانی که از بغداد تا استانبول همراه حضرت بهاء‌الله بودند به آن ضمیمه کرد.

سلطان بلافاصله پس از دریافت این گزارش، این اقدامات را تنفیذ کرد و روز بعد حکم صادر شد. حضرت ولی امرالله رویدادهای منجر به مرحله بعدی سرگونی حضرت بهاء‌الله را در این کلمات به اختصار بیان فرموده‌اند:

برای ابلاغ فرمان مذکور، که در حقیقت به منزله عقد اتقان و وحدت نظر بین دولتین عثمانی و ایران جهت محو و اضمحلال امر حضرت بهاء‌الله محسوب می‌شد و صدور آن موجب انهدام سلطنت و خلافت آل عثمان و انقراض سلسله قاجار گردید، برادرزن صدر اعظم را که محل اعتماد و صاحب نفوذ و احترام بود در نظر گرفتند و تسلیم فرمان را به عهده وی محول نمودند. ولی حضرت بهاء‌الله از قبول فرستاده مخصوص دولت خودداری و از جانب خود حضرت عبدالبهاء و جناب کلیم را برای ملاقات وی تعیین فرمودند. مشارالیه ضمن اعلام حکم سلطانی پاره‌ای استدلالات واهی بیان نمود و مطالب بی‌اساس بر زبان راند و سه



روز وقت معین کرد تا مجدد برای کسب اطلاع و اخذ جواب نسبت به فرمان صادره حضور مبارک مشرف گردد.

پس از ابلاغ حکم تبعید در همان یوم از قلم اعلیٰ لوحی متضمن بیانات خطیره قهریه و اندازات شدیدة نزول یافت و حضرت بهاءالله آن را در پاکت ممهور نهاده و روز بعد به شمسی بیک عنایت و سفارش فرمودند آن را به عالی پاشا برساند و به او ابلاغ نماید که این خطابات از جانب خداوند نازل گردیده. شمسی بیک امر مبارک را انجام داد و در ملاقات‌های بعدی به جناب کلیم اظهار داشت نمی‌دانم مندرجات آن صحیفه چه بود که وزیر اعظم به مجرد اطلاع بر مضامین آن رنگش چون میت تغییر کرد و عنوان نمود لحن این نامه به مثابه آن است که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد. به هر حال وضع وزیر اعظم را به قدری آشفته و منقلب یافتم که فی الفور از محضروی خارج شدم. حضرت بهاءالله بعداً در بیان کیفیت و اثر لوح ذکر فرمودند، «آنچه را که وزراء سلطان پس از استحضار بر مضامین این لوح در حقّ ما مجری داشتند نمی‌توان آن را به کلی عاری از سبب و جهت دانست. ولی اعمالی را که قبل از صدور

لوح مذکور مرتکب شده‌اند مجوزی نداشته و بالمره خالی از علت و دلیل بوده است». (ترجمه)

به طوری که نبیل می‌نویسد لوح مبارک بالنسبه مفصل بوده و با خطباتی به شخص سلطان آغاز می‌گردد. در آن لوح جمال اقدس ابهی اعمال وزراء سلطان را مورد انتقاد و ملامت شدید قرار داده عدم بلوغ و لیاقت آنان را تصریح می‌فرمایند. قسمتی از بیانات مبارکه مستقیماً خطاب به خود وزراء است و آنان را دلالت و انذار می‌نمایند که به شئون دنیا و ما فیها مغرور نشوند و به عزت و شوکت ظاهره، که تطورات و تقلبات زمان آن را از کف آنها خارج خواهد ساخت، متکی نگردند.

جمال اقدس ابهی قبل از عزیمت از اسلامبول که تقریباً بلافاصله پس از صدور و ابلاغ فرمان تبعید آن وجود مقدس صورت گرفت در ملاقات مهمی که با حاجی میرزا حسن صفای سابق الذکر به عمل آمد و مشارالیه برای آخرین بار به محضر مبارک تشرّف حاصل نمود پیامی بدین مضمون برای سفیر کبیر ارسال فرمودند: «در هر سنه جمع کثیری از مظلومان شهید و به آتش مظالم لا اِثْحَاصِیْ مبتلا می‌گردند. آیا از این عناد و اضطهاد چه ثمر و اثری برای تو و امثال تو حاصل خواهد شد و حال آنکه

امر الهی رو به اعتلا و عدد مقبلین روز به روز در ترقی و تزیید است عنقریب خود را در حسرت و خسران عظیم مشاهده خواهید نمود و راه مفری نخواهید داشت. امرالله ما فوق تدبیرات و تسویلات شماست و به یقین مبین بدانید اگر جمیع پادشاهان عالم به تمام سُلطه و اقتدار در قلع و قمع این مظلوم و نفوسی که به این عبد منسوبند قیام نمایند هرگز به اطفاء نار موقده الهی و قطع سدره یزدانی توفیق نخواهند یافت. بلکه در اثر این مظالم سراج امرالله سطوعش بیشتر و انوارش باهرتر خواهد گردید و جمیع ملوک و مملوک را فرا خواهد گرفت آنچه بر ما وارد شود اجرش عندالله عظیم است و وبال و عذاب ستمکاران بس شدید و الیم». (ترجمه - قرن بدیع، ص ۳۲۴-۳۲۶)

در یکی از سردترین دسامبرهایی که ترکیه مدت‌ها تجربه نکرده بود، حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه، از جمله دو برادر باوفا، جناب کلیم و میرزا محمدقلی، همراه با میرزا یحیی<sup>۹</sup>، به سوی شهر ادرنه عزیمت کردند. افسری که مامور و مسئول این سفر بود علی‌بیک یوزباشی نام داشت. طبق اظهارات میرزا آقاجان، به نظر می‌رسید که دوازده تن از اصحاب حضرت بهاء‌الله را همراهی می‌کردند. از جمله آنها سید محمد اصفهانی با شهرتی

---

۹. هنگام ترک بغداد او گذرنامه‌ای به نام میرزا علی برای خود تهیه کرد و این اسم جدیدی بود که بر خویش گذاشت. در دوران اقامت در ادرنه و بعدها در قبرس، مقامات حکومتی با همین نام به او اشاره داشتند.

نامطلوب، بود که روح شیرش به میزان فزاینده‌ای سایه بر گروه مهاجران می‌افکند. در اثر نفوذ شیطانی‌اش درد و رنج زیادی در قلوب ایجاد کرد و آنها را در معرض امتحانات و افتانات شدید قرار داد.

حضرت بهاء‌الله در سوره ملوک سلطان عبدالعزیز را مخاطب قرار داده و رودشان به استانبول را با جلال و شکوه آشکار و عزیمتشان از آن را «بذَلَّةِ الَّتِي لَنْ تُقَاسَ بِهِ ذِلَّةٌ فِي الْاَرْضِ»<sup>۱۰</sup> توصیف می‌فرمایند. هیکل مبارک همچنین وضعیت تبعید خود و اصحابشان به ادرنه و رنج‌هایی را که مجبور بودند در طول راه و در هنگام ورود به آن شهر تحمل کنند توصیف فرمودند. بعضی کلمات مبارکه چنین است، «لَمْ يَكُنْ لِأَهْلِي وَ لِذَيْنِهِمْ كَأَنوَا مَعِي مِنْ كِسْوَةٍ لِيَتَّقِيَهُمْ عَنِ الْبَرْدِ فِي هَذَا الزَّمْرِيرِ.» «بَكَتْ عَلَيْنَا عَيونُ أَعْدَائِنَا وَمِنْ ورائِهِمْ كُلُّ ذِي بَصَرٍ بِصِيرِ.» (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۴۵ و ۴۸)

شرایطی که بر تبعید حضرت بهاء‌الله حاکم بود از طرفی مصیبت‌بار و از طرفی تحقیرکننده بود. اولیاء حکومت به ایشان و گروه همراهان فرصت کافی برای آماده کردن خود برای این سفر طولانی خطرناک ندادند. هوا به نحوی غیرعادی سرد بود، بسیاری از رودخانه‌ها یخ زده بودند و تنها راه تهیه آب در سفر روشن کردن آتش و ذوب کردن یخ بود.

۱۰. الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۴۴.

اعضاء گروه، که شامل زنان و کودکان هم می‌شدند، لباس کافی نداشتند، با این همه برخی از آنها را مجبور کردند سوارگاری‌هایی شوند که معمولاً برای حمل کالا استفاده می‌شد و دیگران سوار بر چارپایان بودند. حضرت ولی امرالله راجع به این سفر مرقوم فرموده‌اند:

در چنین سرما و طوفان و برف و بوران که قافله گاهی هنگام شب هم در سیر و حرکت بود مهاجرین خسته و فرسوده پس از توقّف مختصر در نقاط کوچک چکمچه (Küçükçekmece)، بیوک چکمچه (Büyükçekmece)، سلوری (Salvari)، برکاس (Birkas) و بابا اسکی (Baba-Iski) در غرّه رجب ۱۲۸۰ هجری (مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی) به مقصد وارد شدند. بدو آنان را در خان عرب که کاروانسرائی دو طبقه مجاور بیت عزّت آقا بود مأوی دادند. سه روز بعد هیکل اقدس و عائله مبارکه را به منزلی که صرفاً برای اقامت ایام تابستان مناسب و در محل مرادیه نزدیک تکیه مولوی واقع بود منتقل ساختند و مجدداً پس از یک هفته به بیت دیگر که در همان حوالی قرب مسجدی قرار داشت منزل دادند و پس از شش ماه توقّف در منزل اخیر بیت امرالله که بالنسبه راحت‌تر و وسیع‌تر و در جهت شمالی مسجد سلطان سلیم

واقع بود محل استقرار وجود اقدس قرار گرفت. (قرن بدیع،  
ص ۳۲۷-۳۲۸)

بعد از ورود، طولی نکشید که اصحاب حضرت بهاء‌الله، بنا به  
هدایت هیکل مبارک، برای خود در شهر خانه یافتند و به شغل و حرفه‌ای  
مشغول شدند.

### حضرت بهاء‌الله در ادرنه

طولی نکشید که سکنه ادرنه به عظمت حضرت بهاء‌الله پی بردند و  
عمیقاً تحت تأثیر محبت واقعی و شخصیت متعالی ایشان قرار گرفتند.  
رهبران آنها، از جمله والی شهر و دیگر مقامات بلند پایه، و نیز اهل علم و  
فرهنگ، مجذوب ایشان شدند و به زودی کشف کردند که ایشان منبع علم  
و معرفت و تجسم فضائل هستند. برخی از مردم مشتاقانه به حضورشان  
می‌شتافتند و پایین پای ایشان می‌نشستند و از ایشان کسب فضائل روحانی  
می‌کردند. علائم تکریم و احترامی که به حضرت بهاء‌الله نشان می‌دادند  
چنان بارز بود که گاهی اوقات وقتی ایشان در خیابان و بازارها قدم  
می‌زدند، مردم خود به خود می‌ایستادند و در مقابل آن حضرت تعظیم  
می‌کردند. احترامی که برای ایشان قائل بودند بسیار عمیق و از ژرفنای دل

و جان بود. در میان مردم از ایشان به‌عنوان «شیخ افندی» یاد می‌کردند که عنوانی با اهمیت عظیم بود.

حضرت بهاء‌الله در ادرنه به اندازه بغداد در انظار ظاهر نمی‌شدند. در عوض به حضرت عبدالبهاء اجازه دادند که این کار را برای ایشان انجام دهند. اما، گاهی اوقات به دو مسجد مرادیّه و سلطان سلیم تشریف می‌بردند و در آنجا بعضی از علما و شیفتگان حضرتش در تماس با ایشان قرار گرفته عظمت آن حضرت را تصدیق می‌کردند و در زمره هواخواهان و دلبستگان ایشان در می‌آمدند. این یکی از ویژگی‌های قابل توجه حیات حضرت بهاء‌الله بود - که اگرچه دستگاه نیرومند حکومت مستبد ستمگر علیه ایشان حرکت می‌کرد، و رنج و عذاب و تزییقات شدید ناگفتنی برای شخص ایشان به وجود می‌آورد، اما چنان جلال و شکوه و محبتی از ایشان ساطع می‌شد که بسیاری از نفوس مجذوب ایشان شدند و عمیقاً تحت تأثیر شخصیت بی‌نظیر و متعالی آن حضرت قرار گرفتند. این که شخصی زندانی و تبعیدی بتواند چنین نفوذ و تأثیری دائمی بر وضع و شریف بگذارد یکی از شواهد قوه الهیه و نشانی از مرجعیت و اقتدار ایشان به‌عنوان مظهر ظهور کلی الهی است.

علیرغم شدائد و سختی‌های مرحله دیگری از تبعید، فیوضات قلم وحی حضرت بهاء‌الله بدون آنکه نقصانی پذیرد در ادرنه همچنان ادامه

یافت. هیکل مبارک در اثری به تاریخ هفدهم جمادی الاول ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۹ اکتبر ۱۸۶۴ میلادی / ۲۸ مهر ۱۲۴۳ خورشیدی)، میرزا آقاجان گواهی داد که از زمان حضور حضرت بهاءالله در عراق تا آن روز، الواح به طور مرتب و بدون وقفه از سماء اراده الهیه نازل شده است. این فرایند قوه محرکه باز هم بیشتری در ادرنه ایجاد نمود. از لحن این الواح مشخص می شود که نزول الواح حضرت بهاءالله وارد مرحله جدیدی شده بود و این که هیکل مبارک، که در سال های قبل فقط تلویحاً به مقام خود اشاره می کردند، اکنون آشکارا احباء را به سوی خود به عنوان مظهر ظهور کلی الهی فرا می خواندند.

پنج سالی را که حضرت بهاءالله در استانبول و ادرنه سپری کردند می توان یکی از پرماجرترین و خطیرترین اوقات رسالت آن حضرت تلقی کرد. در این دوران کوتاه شمس ظهور آن حضرت به اعلی نقطه احتراق خود رسید و، در شدت تابش خود انوار تابانش بر کلّ اهل عالم تابید. این دوران بسیار پرتلاطمی نیز بود که هیکل مبارک با تسلیم و رضا، آلام، خیانت ها و مصائبی را که نابرداری بی وفایشان، میرزا یحیی، ناقض عهد حضرت باب، مسبب آن بود و علیه نفس مقدسی قیام کرد که دنیا به او ظلم روا داشته بود، تحمل می کردند. حضرت ولی امرالله فیوضات قلمیه حضرت بهاءالله را چنین توصیف می فرمایند:



از آن پس قلم اعلیٰ به حرکت آمد و به تسخیر مدائن قلوب پرداخت و آثار و انوار بهیه‌اش بیش از پیش متلاً و نمایان گردید. یکی از ناظرین که خود شاهد احوال و اوضاع آن ایام بوده می‌نویسد، «شب و روز آیات چون غیث هاطل از سماء مشیت الهی نازل می‌گردید به درجه‌ای که تسوید آنها ممکن نبود. میرزا آقاجان حین نزول به تحریر مشغول و حضرت غصن الله الاعظم پیوسته به تسوید مالوف بودند و آنی فرصت نبود». نبیل در تاریخ خویش می‌گوید «با آنکه عدّه کثیری از کاتبین آثار لیلأ و نهارأ به ترقیم الواح مشغول بودند معذلک از عهدۀ انجام این امر کما هو حقّه بر نمی‌آمدند. از جمله کتّاب میرزا باقر شیرازی بوده که وحده معادل دو هزار بیت در روز کتابت می‌کرد و مدت شش یا هفت ماه به این امر مشغول بود و هر ماه چند مجلد از خطوط وی به ایران ارسال می‌شد و در حدود بیست مجموعه با خطّ خوش مرغوب به‌عنوان یادگار برای میرزا آقاجان باقی گذاشت.»

جمال اقدس ابهی در این مقام بنفسه المهیمنه علی الابداع شهادت داده قوله عزّ کبریائه، «به شانی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل» و همچنین می‌فرماید «الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم

و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل می‌شود... این ایام... معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل» و در مقام دیگر نسبت به کثرت آیات مُنَزَّلَه در ارض سرّ لسان قدم به این بیان مبرم ناطق «آنچه در این ارض موجود کُتّاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثر بی سواد مانده». (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۴۶-۳۴۷)

در طیّ دوران اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه، امر مبارک و پیام الهی به سلاطین و امرا ابلاغ شد. هیکل مبارک در سورة الملوک کلّ فرمانروایان جهان را مخاطب قرار دادند. لوح سلطان را برای ناصرالدین شاه نازل کردند؛ لوحی که از عکّا برای او ارسال شد. همچنین نخستین لوح مبارک خطاب به ناپلئون سوم عزّ نزول یافت. نخستین لوح خطاب به عالی پاشا، صدراعظم سلطان عثمانی، به نام سورة رئیس در راه بندر گالیپولی نازل شد. و سرانجام، اعلام پیام ایشان زمانی به اوج خود رسید که هیکل مبارک در عکّا الواحی را منفرداً برای بعضی از سلاطین و رهبران مذهبی نازل کردند.<sup>۱۱</sup>

در حالی که اساس امرالله با نزول آثار و الواح الهی در ادرنه تقویت می‌شد، بحرانی با شدتی بی سابقه، یعنی قیام میرزا یحیی، امر الهی را فرا

۱۱. برای اطلاع بیشتر درباره اظهار امر حضرت بهاءالله به سلاطین و فرمانروایان جهان نگاه کنید به مجلّات دوم، سوم، و چهارم نفعات ظهور حضرت بهاءالله اثر ادیب طاهرزاده.

گرفت و تا ریشه‌های آن را تکان داد. این اقدام خیانت‌آمیز آشوب داخلی عمده‌ای را در امرالله پدید آورد و رنجی عظیم و غیر قابل بیان برای حضرت بهاء‌الله به ارمغان آورد که آثار آن بر شخص ایشان تا پایان عمر باقی ماند.

اعلام امر الهی و نیز انشقاق داخلی که امرالله دستخوش آن بود، هیچ یک از چشم دشمنان حضرت بهاء‌الله در پایتخت پنهان نماند. نزول آن همه الواح مهم و اعلام پیام حضرت بهاء‌الله به فرمانروایان عالم چنان اعتلایی برای امرالله به همراه داشت که تا تابستان ۱۸۶۸ اولیاء حکومت در استانبول از ازدیاد شهرت و قدرت آن به وحشت افتادند. گزارش‌ها و افتراهای مبالغه‌آمیز میرزا یحیی، سید محمد و دستیارش آقاخان<sup>۱۲</sup>، با دستیاری بیشتر از سوی سفیر ایران در باب عالی، حکومت عثمانی را ترغیب کرد که شارع این امر پرتکاپو و فعال را از سرزمین اصلی تبعید کرده او را محکوم به حبس ابد در زندانی دوردست نماید.

خبرهای حاکی از آنکه چند تن از شخصیت‌های برجسته، از قبیل خورشید پاشا، والی ادرنه، از جمله هواداران پرشور حضرت بهاء‌الله هستند و مرتباً به بیت ایشان تردد دارند و احترامی در خور پادشاه برای ایشان قائلند، اولیاء حکومت در استانبول را به هراس انداخت. آنها می‌دانستند

---

۱۲. او که به کج‌کلاه شهرت داشت، افسر بازنشسته ارتش ترکیه بود.

که قنسول‌های دولت‌های خارجی نیز مجذوب ایشان شده و غالباً دربارهٔ عظمت ایشان سخن می‌گویند. رفت و آمد زائران بسیار به ادرنه وضعیت را به وخامت بیشتری کشاند. فؤاد پاشا، وزیر خارجه ترکیه، از ادرنه گذر کرد، به بررسی اوضاع پرداخت و گزارش‌های اغراق‌آمیز دربارهٔ جایگاه اجتماعی و فعالیت‌های جامعه ارسال داشت. به علاوه، چند تن از اولیاء حکومت به بعضی از آثار حضرت بهاء‌الله دست یافته و از ادعاهای عظیم و شگرف ایشان آگاه شده بودند. جمیع اینها عواملی مهم در اتخاذ تصمیم برای سرنوشت حضرت بهاء‌الله و اصحاب ایشان بود.

کسانی که عمدتاً مسبب تبعید نهایی حضرت بهاء‌الله بودند عبارتند از عالی پاشا صدراعظم، فؤاد پاشا وزیر امور خارجه، و حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر ایران. این سه تن با همکاری نزدیک با یکدیگر توانستند حضرت بهاء‌الله را به عکا سرگون کرده حبس ابد را برای ایشان رقم بزنند. عالی پاشا فرمان سلطانی به تاریخ پنجم ربیع‌الآخر ۱۲۸۵ هجری قمری (۲۶ ژوئیه ۱۸۶۸) را توانست از سلطان عبدالعزیز بگیرد. در طی این فرمان حضرت بهاء‌الله به قلعه عکا سرگون و به حبس ابد درون محدودهٔ مدینة السّجن مزبور محکوم گشتند. در همان فرمان، پنج نفر دیگر، که اسم برده شده بودند، با ایشان تبعید می‌شدند. آنها عبارت بودند از دو برابر وفادار حضرت بهاء‌الله، جناب کلیم و میرزا محمدقلی؛ خادم

باوفایشان درویش صدقعلی، دجال امر بهائی سید محمد اصفهانی؛ و هم‌دستش آقاجان کج‌کلاه. میرزا یحیی محکوم به حبس ابد در فاماگوستا (ماغوسا) شد و چهار تن از مؤمنین به حضرت بهاء‌الله، میرزا حسین ملقب به مشکین قلم، علی سیاح، محمدباقر قهوه‌چی و عبدالغفار نیز همراه او به جزیره مزبور فرستاده شدند.

دستور آکید در این فرمان به مقامات حکومتی در عکا صادر شد که زندانیان را درون خانه‌ای در قلعه سُکنی دهند، به نحوی دقیق و مؤثر نگهبانی دهند و اطمینان حاصل کنند که تبعیدی‌ها ابداً با احدی تماس نداشته باشند.

هنگامی که خورشید پاشا، والی ادرنه، از این فرمان و سرگونی فوری حضرت بهاء‌الله آگاه شد دانست که نمی‌تواند خود را راضی کند که مفاد فرمان سلطان را به استحضار ایشان برساند. آنقدر شرمنده بود که خود را در دفتر کارش پنهان ساخت و این وظیفه را به قائم‌مقامش واگذار کرد. حضرت ولی امرالله عزیمت حضرت بهاء‌الله از ادرنه را به اختصار چنین توصیف فرموده‌اند:

پس از ابلاغ فرمان در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۱۲ اوت ۱۸۶۸ میلادی) جمال اقدس ابهی و عائله مبارکه به همراه افسری ترک به نام حسن افندی با عده‌ای عسکر که از طرف

حکومت تعیین شده بود با ارابه به جانب گالیپولی (Gallipoli) عزیمت فرمودند. این سفر چهار روز به طول انجامید و در بین راه در نقاط اوزون کوپرو و کاشانه توقّف به عمل آمد و لوح مبارک رئیس در محل اخیر نازل گردید. یکی از نفوسی که شاهد و ناظر وقایع یوم حرکت بوده می نویسد «سکنه ناحیه ای که حضرت بهاءالله در آنجا اقامت داشتند با اهالی محال مجاور یکی بعد از دیگری برای عرض تودیع مجتمع شدند و با حزن و الم بسیار دست و دامان مبارک را می بوسیدند و از عزیمت هیکل اطهر اظهار حسرت و اسف می نمودند. آن روز هنگامه غریبی بود گوئی در و دیوار از فرقت جمال مختار در نوحه و زاری و ندبه و بی قراری بود». دیگری می نویسد «در آن یوم جمّ غفیری از مسلمین و نصاری در اطراف بیت مبارک مجتمع شده بودند. ساعت جدائی ساعت پر هیجانی بود، اکثر حاضرین با ناله و حنین همدم و قرین بودند مخصوصاً ملت روح در نهایت تکثر و تحسّر مشاهده می شدند. حضرت بهاءالله بنفسه المقدّس در لوح رئیس می فرماید: «قل قد خرج الغلام من هذه الدّيار و اودع تحت كلّ شجر و حجر و ديرة سوف يخرجّه الله بالحقّ».

چند تن از اصحاب نیز که از اسلامبول گسیل شده بودند در گالیپولی انتظار رکاب مبارک را داشتند. طلعت عظمت به مجرد ورود خطاب به حسن افندی که پس از انجام ماموریت از حضور مبارک اجازه مرخصی طلب نمود فرمودند: «سوف تبدل الارض و ما دونها و تخرج من ید الملک و یظهر الزلزال و یرتفع العویل و یظهر الفساد فی الاقطار» و به او امر فرمودند این پیام را به شخص سلطان ابلاغ نماید. آقا رضا که حوادث سفر را ضبط نموده می‌نویسد بعد از اتمام کلمات منیعه هیکل قدم مخاطباً ایه فرمودند «آنچه می‌گویم خدا می‌گوید». در آن لحظات از لسان قدرت آیات به شأنی نازل که صوت مبارک در حجره پایین استماع می‌گردید و با چنان هیمنه و عظمتی ادا می‌شد که گوئی ارکان بیت به لرزه در می‌آمد.»

جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم سه شب در گالیپولی توقّف فرمودند ولی احدی از منفای طلعت احدیه خبر نداشت بعضی فکر می‌کردند که آن وجود اقدس و اخوان مبارک را به یک نقطه و دیگران را متفرّق و به نقاط اخری تبعید نمایند بعضی دیگر را عقیده بر آن بود که اصحاب و احباب را به ایران معاودت خواهند داد و جمعی را تصوّر چنان که در امحاء و قلع و قمع آنان مبادرت

خواهند نمود. اما قرار اولیة حکومت آن بود که جمال مبارک و جناب کلیم و جناب میرزا محمدقلی را با یک نفر ملازم به عکا اعزام و بقیه را به اسلامبول روانه نمایند. این حکم که موجب جزع و فزع اصحاب و تأثرات لانهایة مهاجرین گردید در اثر مقاومت و پافشاری حضرت بهاءالله و وساطت عمر افندی میرآلای که مامور اعزام مهاجرین بود لغو گردید و بالمآل قرار بر این شد که جمیع مهاجرین که عددشان قریب هفتاد نفر بود به معیت هیکل مبارک به عکا تبعید شوند. ولی دستوری مجدد از باب عالی واصل گردید مبنی بر این که بعضی از اتباع میرزا یحیی از جمله سید محمد و آقا جان بیک به عکا روانه شده و چهار نفر از اصحاب حضرت بهاءالله با ازلیها به قبرس فرستاده شوند. هنگام عزیمت از گالیپولی وجود اقدس را به نحوی مخاطرات و مصائب احاطه نموده بود که خطاب به اصحاب فرمودند «این سفر به جز سفرهای سابق است. هر کس خود را مستعدّ مواجهه با بلایای آتیه و خطرات محتومۀ مقدره نمی یابد بهتر آن است که از هم اکنون به هر طرف که مایل است حرکت کند و از امتحانات و بلیات محفوظ ماند زیرا بعداً رهائی متصور نیست». (ترجمه) ولی دوستان و طائفین حول جمال رحمن کلاً به آنچه مشیت الهی و اراده مطلقه



سبحانی بدان تعلق گرفته بود تفویض شدند و هر بلائی را بر ابتلای به حرقت و فرقت آن طلعت احدیت ترجیح دادند.

صبح دوّم جمادی الاولی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۱۲ اوت ۱۸۶۸ میلادی) سفینه حامل هیکل ابهی و همراهان که به یک شرکت اطریشی تعلق داشت به جانب اسکندریه حرکت نمود و در مادلی (Madelli) مختصراً متوقف گردید و دو روز در ازمیر (Smyrna) لنگر انداخت. در این محل جناب منیر ملقب به اسم الله المنیب به مرضی شدید مبتلا و به کمال اندوه و حسرت در نوانخانه‌ای بستری شد و پس از چندی روح پاکش به افق اعلی صعود نمود و در محفل تجلی غرق انوار گردید. در اسکندریه مهاجرین به جهاز دیگری که متعلق به همان شرکت بود منتقل گردیدند و آن جهاز پس از توقف قلیل در پرت سعید و یافا به جانب حیفا رهسپار شد و در این مدینه مهاجرین از کشتی پیاده شدند و چند ساعت بعد به وسیله یک کشتی شرعی به جانب عکا حرکت نمودند و بعد از ظهر یوم ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۱۳ اوت ۱۸۶۸ میلادی) به شهر اخیر ورود نمودند و در همان لحظه‌ای که حضرت بهاءالله به قصد توجه به جانب اسکله حیفا قدم در قایق گذاشتند جناب آقا عبدالغفار از نفوس اربعه‌ای

که در عداد همراهان میرزا یحیی معین شده بود و لسان مکرمت و عنایت در حقّ او به بیان «فیا روحا من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته» ناطق از کثرت نومیدی و حرمان از ساحت اقدس ملیک منان یا بهاءالابهی گویان خود را از عرشه کشتی به بحر انداخت ولی فوراً آن مستغرق دریای محبت را اخذ نمودند و پس از آنکه به زحمت زیاد به حال آمد مامورین قسی القلب او را به ادامه سفر با قطب شقاق و اتباعش ملزم ساختند و به عنف و جبر به مقرّ معلوم یعنی قبرس روانه نمودند. (قرن بدیع، ص ۳۶۴-۳۶۷)

### حضرت بهاءالله در عکا

سفر حضرت بهاءالله از ادرنه تا عکا با شدائد و سختی‌ها و رنج‌های بسیار همراه بود. یک بار دیگر ذلتی را که حضرت بهاءالله و اصحاب در معرض آن قرار گرفتند و تحقیر و توهینی که اعداء با اقدامات خود متوجه آن حضرت نمودند، به نحوی برجسته مشهود گردید. هنگامی که ایشان به سجن عکا رسیدند، این رنج‌ها تا بدان حدّ تشدید شد که هیکل مبارک مدینه مزبور را به «سجن اعظم» تسمیه فرمودند. قلم اعلی در اشاره به نه سال نخست سرگونی در عکا این کلمات مؤثر و تکان دهنده را در یکی از الواح ثبت فرمودند:

ثُمَّ إِعْلَمَ أَنَّ فِي وِرُودِنَا هَذَا الْمَقَامِ سَمِينَاهُ بِالسَّجْنِ الْأَعْظَمِ وَمِنْ قَبْلِ كُنَّا فِي أَرْضٍ أُخْرَى تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَا سَمِيَ بِذَلِكَ. قُلْ تَفَكَّرُوا فِيهِ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ. (نقل در توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۱۶۶)

در حیفا، حضرت بهاءالله و اصحاب ایشان، که جمعاً ۷۰ نفر می شدند، از کشتی پیاده شده سوار بر قایق های بادبانی شدند.<sup>۱۳</sup> تمامی مایملک آنها نیز با قایق همراه آنها حمل شد. در آنجا، زندانیان شمارش شده به مقامات حکومت محلی تحویل داده شدند. چند ساعت بعد جمیع آنها سوار کشتی شدند و بعد از ظهر همان روز به عکا رسیدند. از آنجا که در عکا امکانات پیاده شدن از کشتی وجود نداشت، مردان مجبور بودند پای پیاده درون آب از کشتی به ساحل بروند و زنان را نیز بر پشت خود حمل کرده ببرند. اما حضرت عبدالبهاء اصرار کردند که زنان روی صندلی که خود فراهم آوردند نشانده شده به این طریق یک به یک به ساحل برده شوند.

هنگامی که حضرت بهاءالله به عکا وارد شدند، شهر مزبور مستعمره کیفری و جزائی بود. جمعیت آن در دهه ۱۸۸۰ بالغ بر نه هزار نفر تخمین

---

۱۳. طبق سوابق ثبت شده در شرکت کشتیرانی، کشتی بخار اتریشی للوید (Lloyd) قرار بود ساعت ۱۱ صبح جمعه از اسکندریه حرکت کرده ساعت ۵ بعد از ظهر شنبه به پُرت سعید، ساعت ۶ بعد از ظهر به یافا، و ساعت ۸ صبح دوشنبه به حیفا و دو روز بعد هنگام ظهر به قبرس برسد.

زده می‌شد. حکومت ترکیه از سراسر امپراطوری وسیع خود تعداد زیادی از جانیان، قاتلان، اسرای سیاسی و هر نوع دردسرافزینی را به آنجا فرستاده بود. سکنه، که حضرت بهاء‌الله با لقب «اولاد افاعی»<sup>۱۴</sup> از آنها یاد کردند، در سطح بسیار نازلی سقوط کرده بودند. درست پیش از ورود حضرت بهاء‌الله و اصحاب شایعات و اتهامات کذب علیه آنها به جریان افتاد. گروه تبعیدیان، آن قهرمانان مفتون خداوند که به این اخب مُدُن دنیا مولای خود را همراهی کرده بودند، در نظر آنها مردمانی شرور، جانانی از بدترین نوع بودند که سزاوار چنین رفتار بسیار ستمگرانه‌ای بودند. تعداد زیادی از سکنه عکا در محل پیاده شدن جمع شده بودند که آنها را استهزاء کنند و حضرت بهاء‌الله را «خدای اعجام»<sup>۱۵</sup> بخوانند.

با این همه در میان جمعیت بعضی نفوس در میان جمعیت از ادراکی روحانی برخوردار بودند. اینها، موقعی که به سیمای حضرت بهاء‌الله می‌نگریستند، تحت تأثیر شکوه و عظمت ایشان قرار گرفته جلالی را مشاهده کردند که قبل از آن ندیده بودند. از جمله این نفوس خیل احمد عبده، پیرمردی محترم بود که به سکنه عکا می‌گفت که نشانه‌های بزرگی و جلال و صداقت را می‌تواند در چهره حضرت بهاء‌الله مشاهده نماید. غالباً می‌گفت که مردم عکا باید مسرور و از خداوند شاکر باشند که

۱۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، فقره شماره ۱۶۴.

۱۵. قرن بدیع، ص ۳۷۵.

وطن آنها به قدوم چنین شخصیت عظیمی مفتخر شده است. او پیش بینی کرد که سکنه عکا در اثر حضور ایشان مورد عنایت حق واقع شده ترقی خواهند کرد، و این، البته، عملاً تحقق یافت.

چقدر تفاوت بین دیدگاه کسانی که در باب بحری عکا جمع شده بودند تا گروه تبعید شدگان و رهبر آنها را استهزا کنند و دیدگاه حضرت بهاءالله غیر قابل قیاس است. چند سال قبل از آن، حضرت بهاءالله در لوح سیاح ورودشان به عکا را پیش بینی کرده چشم اندازی فوق العاده متفاوت را برای کسانی که دارای بصیرت روحانی بودند مکشوف ساخته بودند:

«وجدنا قوماً استقبلونا بوجوه عزّ دريّا... و كان بايدهم اعلام  
التّصر... اذن نادى المناد فسوف يبعث الله من يدخل الناس فى  
ظلّ هذه الاعلام». (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۷۲)

واکنش این تماشاچیان، که نسبت به عالم روح و بینش جامع و فراگیر حضرت بهاءالله دیده بینا نداشتند، خصیصه طرز تلقی بشر در هر عصری نسبت به پیام الهی است. بیش از صد سال از زمانی که حضرت بهاءالله این بیان را نازل فرموده اند گذشته است. اکثریت نوع بشر، حکمروایان عالم و نفوس خردمند، تاکنون از تصدیق حقیقت این کلام باز مانده اند؛ یا به کلی از ظهور نماینده پروردگار بی خبر مانده اند یا به ندای او اعتنا نکرده اند. اما نفوسی که به امر ایشان اقبال کرده اند به دیدگاه

پروردگارشان باور دارند که طولی نخواهد کشید که جمیع نفوس ساکن کره زمین در ظلّ این پرچم‌ها در خواهند آمد.

حضرت بهاء‌الله و گروه همراهان از طریق دروازه بحری وارد عکا شده از طریق کوچه‌های کم‌عرض و خیابان‌های پرپیچ و خم به سربازخانه هدایت شدند. سختی‌های سفر طولانی و پر مشقت از ادرنه تا عکا در گرمای سوزان وسط فصل تابستان با امکانات ابتدایی و ناکافی روی عرشه پُر ازدحام کشتی همه را خسته کرده بود. حال، شرایط وحشتناک مسجونیت آنها در سربازخانه، به خصوص آنچه در شب اول بعد از ورود بر آنها گذشت، به تمام شدائد مزبور افزوده شد. حضرت بهاء‌الله را در اتاقی کثیف، که هیچ وسیله و کف‌پوشی نداشت، جای دادند. بعداً، ایشان را به اتاقی در طبقه فوقانی سربازخانه منتقل کردند؛ این اتاق، که داخل آن امروزه در شرایط مطلوبی نگهداری می‌شود و زائران بهائی به زیارت آن می‌شتابند، در زمان حضرت بهاء‌الله ابداً برای سکونت مناسب نبود. خود ایشان در لوحی تشریح کرده‌اند که کف اتاق پوشیده از خاک بود و بقایای گچ سقف فرو می‌ریخت.

اصحاب حضرت بهاء‌الله را در اتاق دیگری، که کف آن را گل فرا گرفته بود، گذاشتند. ده سرباز را دم در گذاشته مامور نگهبانی از زندانیان نمودند. هوای نامطبوع و بوی آزار دهنده در زندان، همراه با گرمای توأم با

رطوبت تابستان چنان عذاب‌آور بود که بهائیه خانم، صبیبه حضرت بهاء‌الله ملقّب به ورقه مبارکه علیا، هنگام ورود توان تحمل را از دست داده بی‌هوش شدند.

جز آبی در حوض کوچکی که قبلاً برای شستشو استفاده می‌شد و آنقدر کثیف بود که تصوّر نوشیدن آن نیز انسان را بیمار می‌کرد، آب آشامیدنی وجود نداشت. آن شب اوّل، در آن محیط گرم و داغ که همه آنقدر تشنه بودند که برخی زنان و کودکان از پای درآمدند، آب را هم از زندانیان دریغ داشتند. مادرهایی که کودکان خردسال داشتند نمی‌توانستند به آنها چیزی برای خوردن و نوشیدن بدهند و ساعت‌ها اطفال از گرسنگی و تشنگی می‌گریستند. حضرت عبدالبهاء چند بار از نگهبانان تقاضا کردند که به کودکان رحم کنند و حتی پیامی برای والی عکا فرستادند اما سودی نداشت. سرانجام صبح روز بعد قدری آب به زندانیان داده شد و هریک سه قرص نان جیره روزانه دریافت داشتند. نان برای خوردن بسیار نامناسب بود و بعد از چندی به آنها اجازه داده شد که نان‌ها را به بازار برده و در ازاء هر سه قرص نان دو قرص نان با کیفیت بهتر دریافت کنند.

بعد از ورود زندانیان، طولی نکشید که والی برای بازرسی به سربازخانه آمد. حضرت عبدالبهاء، در معیت تعدادی از اصحاب، به دیدن او رفتند. اما والی بی‌ادب بود و به لحنی ناراحت‌کننده با آنها سخن

گفت. او تهدید کرد که اگر کسی از زندانیان ناپدید شود جیره نان آنها را قطع خواهد کرد و سپس به آنها دستور داد به اتاقشان برگردند. حسین آشچی، یکی از همراهان حضرت عبدالبهاء، بعد از چنین رفتار توهین آمیزی نتوانست ساکت بماند. با خشم و عصبانیت به والی جواب داد و به او ناسزا گفت.

حضرت عبدالبهاء بلافاصله، پیش روی والی، حسین را مجازات کرده سیلی محکمی به گونه او زدند و فرمودند به اتاقش برگردد. این اقدام حضرت عبدالبهاء نه تنها از وقوع وضعیتی خطرناک جلوگیری کرد بلکه چشم والی را به وجود رهبری واقعی در میان زندانیان، که با اقتدار و عدالت رفتار می کند، باز کرد.

حسین آشچی، که این واقعه را در خاطراتش ثبت کرده، و مباحثات نموده که در این رویداد توسط حضرت عبدالبهاء تنبیه شده، به خاطر می آورد که به دلیل این اقدام، رفتار والی نسبت به حضرت عبدالبهاء تغییر کرد. او متوجه شد که، برخلاف شایعات بی اساسی که در عکا در آن زمان جریان داشت، حضرت عبدالبهاء و عائله ایشان دارای تبار شریف و بزرگی هستند و آنطور که به او منتقل شده جانی و خلافتکار نیستند. بنابراین رفتار والی نسبت به زندانیان انسانی تر شد. سرانجام موافقت کرد که به جای جیره نان اختصاص یافته وجه آن پرداخت شود و اجازه داد گروه کوچکی



از زندانیان، همراه با نگهبانان، هر روزه برای خرید مایحتاج خود به بازار بروند.

سه روز بعد از ورود حضرت بهاء‌الله و اصحاب، فرمان سلطان که ایشان را به حبس ابد محکوم کرده بود در مسجد خوانده شد. زندانیان به‌عنوان جانمایی که اخلاق مردم را به فساد کشیده‌اند معرفی شدند. اظهار شد که آنها باید در زندان محبوس باشند و اجازه ندارند با احدی معاشرت کنند.

حضرت عبدالبهاء، سال‌ها بعد، در طیّ نطقی خطاب به احباء در حیفا<sup>۱۶</sup> بیان فرمودند که توسط والی عکا احضار شدند تا محتوای فرمان را به اطلاع ایشان برسانند. وقتی متن فرمان برای ایشان خوانده شد که به حبس ابد محکوم شده‌اند، حضرت عبدالبهاء پاسخ دادند که محتوای این حکم بی‌معنی و بی‌اساس است. والی با شنیدن این اظهارات در خشم شد و به تندی گفت که فرمان از سوی سلطان است و مقصود ایشان از این که بی‌معنی است چیست. حضرت عبدالبهاء جواب دادند که امکان ندارد که بتوان کسی را برای ابد حبس کرد، زیرا انسان در این دنیای خاکی فقط مدت کوتاهی زندگی می‌کند و دیر یا زود اسرا زندان را، زنده یا مرده، ترک خواهند کرد. والی و همراهانش تحت تأثیر دید و

بینش حضرت عبدالبهاء واقع شده در حضور ایشان احساس راحتی نمودند.

در این ضمن، زندگی در زندان عگا در روزهای اولیه فوق العاده دشوار بود. شرایط به نحوی هولناک غیربهداشتی بود. گرما در طول روز بس شدید و آب برای شستشو بسیار اندک بود. مدت سه ماه اولیاء حکومت به حضرت بهاء الله اجازه نمی دادند که به حمام عمومی بروند؛ در آن روزگار تنها جایی بود که امکان استحکام وجود داشت. به نگهبانان دستور اکید داده شده بود که به احدی اجازه ندهند با ایشان ملاقات کند. حتی وقتی سلمانی برای مرتب کردن شعرات مبارک آمد، نگهبانی او را همراهی می کرد و اجازه نیافت با ایشان صحبت کند. حضرت عبدالبهاء مجبور بودند در اتاقی در طبقه هم کف اقامت کنند که قبلاً به عنوان غسل خانه استفاده می شد. رطوبت آن بر صحت ایشان تأثیر نامطلوبی گذاشت که در بقیه ایام حیات ایشان ادامه یافت. و اما سایر زندانیان؛ شرایط غیربهداشتی که آنها در آن زندگی می کردند، نبود غذا و بهداشت مناسب و شدت تضيیقات و محدودیت ها قربانی گرفت. اندکی بعد از ورود آنها به قشله، غیر از دو نفر، همه مریض شدند و از ده نگهبان نه نفرشان نیز بیمار شدند. مالاریا و اسهال خونی به مشقات آنها افزوده شد. تنها دو نفری که در آن مرحله مبتلا نشدند حضرت عبدالبهاء و آقا رضا قناد

بودند، گو این که هر دو نفرشان بعداً بیمار شدند. حضرت عبدالبهاء، با کمک آقا رضا، شب و روز به نیازهای بیماران رسیدگی و از آنها پرستاری می‌کردند. اولیاء حکومت طبیب احضار نکردند که به تجویز دارو پردازد و حضرت عبدالبهاء با اندک وسائلی که در اختیار داشتند تنها کاری که می‌توانستند انجام دهند پختن هر روزه آش ساده و اندکی برنج بود.

در این شرایط سه نفر درگذشتند. نخستین قربانی ابوالقاسم سلطان آبادی بود. بعد، دو برادر، استاد محمدباقر و استاد محمداسمعیل، که هر دو حرفه خیاطی داشتند، یک شب به فاصله چند ساعت از یکدیگر، در آغوش هم که روی زمین دراز کشیده بودند، درگذشتند. حضرت بهاء الله برای این وفات‌های مصیبت‌بار و غم‌انگیز بسیار محزون شدند و فرمودند که قبلاً هرگز دو برادر این عالم ظلمانی را با چنین اتحادی به قصد عوالم پرشکوه ترک نکرده بودند. آنطور که در لوحی عزّ نزل یافته، هیکل مبارک آنها را تحسین کرده مشمول الطاف لانهایه خود فرموده والدین آنها را نیز مورد عنایت خویش قرار دادند.

دفن این سه تن از مسائل دشوار برای گروه تبعیدی بود. حکومت به احدی از زندانیان اجازه نمی‌داد آنها را دفن کنند و وجهی هم برای کفن و دفن اختصاص نمی‌داد. نگهبانان قبل از برداشتن اجساد، هزینه‌های لازم را مطالبه کردند و چون مال و منال زیادی برای فروش موجود نبود،

حضرت بهاء‌الله تنها شیء ارزشمندی را که داشتند به نگهبانان دادند و آن سجّاده کوچکی بود. وقتی کار فروش انجام شد وجه به نگهبانان تسلیم شد اما آنها وجه را تصاحب کرده اجساد را با لباس‌هایی که به تن داشتند بدون تابوت و بدون مراسم اسلامی، یعنی غسل و کفن کردن، به خاک سپردند. از آنجا که اجازه نمی‌دادند آنها را در قبرستان مسلمین به خاک بسپارند، اجساد را بیرون از قبرستان دفن کردند. چند سال بعد حضرت عبدالبهاء ترتیبی دادند که یکی از احباء قبور آنها را بسازد که اکنون کنار یکدیگرند.

بعد از درگذشت این سه نفر، حضرت بهاء‌الله دعای شفای مختصری مخصوص احبای ساکن قشله نازل کردند و از آنها خواستند که مکرراً با خلوص تام تلاوت کنند. احباء به تلاوت دعای مزبور پرداختند و طولی نکشید که جمیع بیماران بهبود یافتند.

در این ضمن، سفیر ایران در باب عالی تمام قدرت خود را برای تنفیذ مسجونیت حضرت بهاء‌الله در عکا به کار می‌برد. ذیلاً مکتوبی که او یک سال بعد از ورود حضرت بهاء‌الله به عکا به دولت متبوع خود نگاشت نقل می‌گردد:

«تعلیمات کتبی و تلغرافی صادر و او را (حضرت بهاء‌الله) از خلطه و آمیزش با کافّة نفوس جز اهل و عیال خود منع اکید نموده و نیز

غدغن کرده‌ام که به هیچ وجه و تحت هیچ عنوان از محلی که جایگاه توقیف اوست خارج نشود... سه روز قبل عباسقلی خان کارپرداز دمشق را مامور این امر نموده و دستور دادم مستقیماً به عکا رفته با متصرف محل راجع به اتخاذ تمهیدات لازمه جهت اجرای شدید حبس زندانیان مذاکره نماید... و نیز مقرر داشتم قبل از مراجعت به دمشق مامور مخصوص در محل بگمارد تا مراقب باشد تعلیمات باب عالی قطعاً به مورد اجرا گذاشته شود و به هیچ وجه خلاف آن رفتار نگردد همچنین سفارش دادم کارپرداز مذکور در رأس هر سه ماه از دمشق به عکا رفته و شخصاً در جریان امور نظارت نماید و نتیجه را به سفارت گزارش دهد.» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۷۵)

مدت‌ها پیش از عزیمت از ادرنه، حضرت بهاءالله مصائب قریب الوقوعی را که قرار بود هیکل مبارک در معرض آن قرار بگیرند و همچنین تبعید آتی خود به عکا را پیش‌بینی کرده بودند. هیکل مبارک در بعضی از الواحی که در ادرنه عزّ نزول یافت به شهر مزبور اشاره فرموده بودند و در سایر الواح عکا را به اسم ذکر کرده و فرموده بودند که محل بعدی سرگونی آنجا است. مثلاً در لوح سلطان، که خطاب به ناصرالدین شاه پادشاه ایران نازل شد، به وضوح پیش‌بینی فرمودند که محل بعدی سرگونی ایشان

عکّ است. در رابطه با شهر مزبور مرقوم فرمودند، «مما یَحْكُونُ أَنهَا أَخْرَبُ مُدُنِ الدُّنْيَا وَاقْبَحُهَا صُورَةً وَ أَرْدَتْهَا هَوَاءٌ وَ انْتَنَبَهَا مَاءً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۹۳)

حضرت بهاء الله در لوح دیگری که هنوز انتشار عام نیافته و اندکی پیش از عزیمت از ادرنه نازل شد، موجی جدید از مصائب را پیش بینی کردند که به زودی در قلعه عکا به آن مبتلا خواهند شد. ایشان شرایط شهر را با عبارات شبیه آنچه که در لوح سلطان آمده است توصیف فرمودند اما اعلام کردند که طولی نخواهد کشید که آب و هوای آن بهتر خواهد شد زیرا صانع آن وارد این شهر خواهد شد و آن را به زیور اسم اعظم مزین خواهد ساخت.

تعفن هوای عکا در ضرب المثلی خلاصه می شد که اگر پرنده ای بر فراز شهر پرواز می کرد فرو می افتاد. اما بعد از ورود حضرت بهاء الله، طولی نکشید که آب و هوا تغییر یافت. سکنه عکا بر آن گواهی داده بسیاری آن را به حضور حضرت بهاء الله نسبت دادند. فرمان سلطان در محکومیت حضرت بهاء الله به حبس ابد انفرادی و ممنوعیت ملاقات ایشان با هر کسی، از جمله اصحاب، در ابتدا شدیداً اجرا می شد. اما طولی نکشید که مسئولین امور زندان از عظمت و جلال حضرت بهاء الله، موازین عالی و معیارهای متعالیه و شخصیت بلندمرتبه ایشان آگاه شدند.

همچنین عمیقاً تحت تأثیر منش و خصلت دوست داشتنی و محبت‌آمیز حضرت عبدالبهاء، فضائل و صفات ربانی ایشان قرار گرفته به نحوی فزاینده برای کسب هدایت و راهنمایی به ایشان مراجعه می‌کردند. در نتیجه، مقامات مربوطه نرمش نشان داده بعضی از تزییقات و محدودیت‌ها را برداشتند.

با گذشت زمان به اصحاب حضرت بهاء‌الله در بخش‌های گوناگون قشله اتاق‌هایی اختصاص دادند. برخی از آنها وظایف اساسی از قبیل پخت و پز، نظافت، انتقال آب و خرید را به عهده گرفتند و بعضی نیز توانستند از وقت آزاد خود برای کارهای سودمند استفاده کنند. با برداشته شدن بیش از پیش محدودیت‌ها اصحاب توانستند به مکاتبه با حضرت بهاء‌الله پرداخته حتی به حضور مبارک مشرف شوند.

اگرچه قشله مکانی ناراحت برای زندگی بود، اما طولی نکشید که اصحاب حضرت بهاء‌الله، عمدتاً با رهبری حضرت عبدالبهاء و هدایت ایشان، زندگی روزانه خود را طوری سازماندهی کردند که بهترین شرایط را برای کلّ جامعه تأمین نمایند. بزرگترین منشأ سرور آنها قریت به مولایشان بود و گاهی اوقات حضرت بهاء‌الله به دیدار آنها در محل سکونتشان می‌رفتند و آنها با اندک خوردنی یا وسایل دیگری که داشتند از ایشان پذیرایی می‌کردند.

رنج‌ها و آلام حضرت بهاء‌الله در عکا آنقدر شدید و گسترده بود که بیان آنها مستلزم چندین جلد کتاب است. این ابتلائات ناراحت‌کننده که صرفاً به آنچه که در قشله تحمّل می‌کردند محدود نمی‌شد و با شهادت حضرت غصن اطهر به اوج خود رسید، در سراسر دوران رسالت ایشان در ارض اقدس ادامه یافت. حضرت بهاء‌الله درباره آن می‌فرمایند:

قدری تفکر در رزایا و بلا یای این مسجون نمائید که تمام عمر در  
 ید اعدا بوده و هر یوم در سیل محبت الهی به بلائی مبتلا تا آنکه  
 امرالله مابین عباد مرتفع شد. (اقتدارات، ص ۲۹۳)

و نیز می‌فرمایند:

أَنْ يَا عَبْدَ الْمُؤْمِنِ بِاللَّهِ تَاللَّهِ لَوْ أُرِيدَ أَنْ أُذَكَّرَ لَكَ مَا وَرَدَ عَلَيَّ  
 لَنْ تَحْمِلَهُ النَّفْسُ وَلَا الْعَقُولُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ شَهِيدًا.  
 (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، فقره شماره ۷۶)

بلا یا و رزایای حضرت بهاء‌الله به آنچه که از سوی دشمنان آن  
 حضرت اعمال می‌شد محدود نگشت. ایشان به میزان زیادی از اعمال و  
 رفتار زشت و شنیع کسانی که در زمره پیروان ایشان محسوب می‌شدند،  
 اذیت شدند و محزون گشتند. حضرت بهاء‌الله در الواح مبارکه به این  
 حقیقت شهادت داده‌اند.



## فصل نهم

### میرزا یحیی

از جمله بلا یای جمال قدم ظلم و عدوان و ستم و طغیان میرزا یحیی بود که آن مظلوم مسجون با وجود آنکه او را از صغرسن در آغوش عنایت پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش مبذول فرمود و ذکرش را بلند کرد و از هر آفات محافظه نمود و عزیز دو جهان فرمود و با وجود وصایا و نصایح شدید حضرت اعلی و تصریح به نص قاطع ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد الاول و ما نزل فی البیان ... باز میرزا یحیی انکار نمود و تکذیب کرد. (ایام تسعه، ص ۴۵۸)

میرزا یحیی، صبح ازل<sup>۱</sup>، برادر آبی حضرت بهاء الله بود. او چهارده سال جوان تر بود و در زمان درگذشت پدرشان فقط هشت سال داشت. به این ترتیب تحت مراقبت و حمایت حضرت بهاء الله رشد کرد. هیکل مبارک توجه خاص به تعلیم و تربیت و پرورش او مبذول داشتند. وقتی حضرت باب در سال ۱۸۴۴ اظهار امر کردند، میرزا یحیی سیزده

---

۱. لقب میرزا یحیی «ازل» بود نه «صبح ازل». با این همه چون ازلیان او را به این لقب شهرت دادند، به نوشته‌های احبابی الهی نیز راه یافت و این اشتباه تکرر ذکر یافت -م.

ساله بود. وقتی پیام حضرت باب به حضرت بهاءالله رسید، ایشان به میرزا یحیی کمک کردند که به عرفان حضرت باب نائل گردد و به امر جدیدالولاده اقبال کند و او را تشویق کردند که آثار حضرت باب را بخواند و با سبک نوشتاری آنها آشنا گردد.

چند ماهی پیش از آنکه حضرت باب در سال ۱۸۵۰ به شهادت برسند، سیاح، یکی از اصحاب ممتاز و متشخص، در طهران به حضور حضرت بهاءالله رسید. در این موقعیت حضرت بهاءالله مکتوبی توسط سیاح برای حضرت اعلی فرستادند که جناب نبیل اعظم درباره آن می نویسد:

وقتی که سیاح می خواست از طهران برود حضرت بهاءالله به اسم میرزا یحیی مراسله ای مرقوم فرمودند و به سیاح دادند. پس از چندی ورقه ای به خط حضرت باب واصل شد. در آن ورقه حضرت باب میرزا یحیی را امر کرده بودند که در ظل حفظ و صیانت حضرت بهاءالله درآید و در سایه تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد. (مطالع الانوار، طبع ۱۲۳ بدیع، ص ۴۵۷)

به این ترتیب میرزا یحیی تحت هدایت حضرت بهاءالله رشد کرد و با آثار حضرت باب آشنا شد.

در آن ایام احبائی که تحصیل کرده بودند نسخه‌هایی از کلمات مبارکه را استنساخ می‌کردند. حضرت بهاء‌الله برای آنکه درک و فهم نابرداری خود از آثار حضرت باب را عمق بیشتری بخشند، او را مامور استنساخ آثار ایشان کردند. در نتیجه میرزا یحیی نه تنها از سبک انشاء آثار حضرت باب آگاه شد بلکه توانست به همان سبک بنویسد و از آثار حضرت باب تقلید کند - هنری که سال‌ها بعد وقتی علیه حضرت بهاء‌الله عصیان کرد او را به کار آمد و، با جعل دستخط حضرت باب، کلمات خود را با آثار حضرت باب در هم آمیخت تا متونی به نفع خود پدید آورد.

انتصاب میرزا یحیی توسط حضرت باب به عنوان رهبر جامعه بابی بنا به توصیه حضرت بهاء‌الله صورت گرفت. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که بعد از فوت محمدشاه معلوم شد که شهرت حضرت بهاء‌الله در جمیع اطراف و اکناف ایران انتشار یافته و ضرورت یافته که توجه عامه از ایشان منحرف شود. برای حصول این مقصود حضرت بهاء‌الله به حضرت باب توصیه فرمودند که میرزا یحیی را به عنوان جانشین اسمی خود منصوب کنند. این توصیه توسط واسطه‌ای که از احبای مورد اعتماد بود، یعنی ملا عبدالکریم قزوینی، معروف به میرزا احمد، که توانست با حضرت باب تماس بگیرد، ارسال شد. انتصاب میرزا یحیی، که در آن زمان در اواخر

دوران نوجوانی اش بود، مزیتی آشکار داشت که حضرت بهاءالله را قادر می ساخت از پشت صحنه امور جامعه را با دستیاری میرزا یحیی اداره کنند؛ میرزا یحیی، در واقع، صرفاً ریاست ظاهری را تا ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» به عهده داشت.

جامعه بابی از دلایل نهانی این انتصاب آگاهی نداشت. برای بسیاری از نفوس باید حیرت آور بوده باشد که حضرت باب جوانی را که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود به این مقام منصوب کرده اند و کسانی که شخصیت او را می شناختند از بی مایگی، نخوت و خودپسندی او آگاه بودند. غیر از ملا عبدالکریم، تنها شخص دیگری که از این ترتیب سری آگاهی داشت برادر باوفای حضرت بهاءالله، میرزا موسی، ملقب به آقای کلیم، بود. در اینجا باید به این نکته نیز اشاره نمود که حضرت باب در کلیه آثار خود به مؤمنین توصیه کردند که برای ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» آماده باشند و نه کس دیگر. ظهور او آنقدر قریب الوقوع بود که حضرت باب هرگز در اندیشه انتصاب جانشینی برای خود نبودند. در واقع، ایشان بر این نکته در کتاب بیان مٌهر تأیید می گذارند که در دور ایشان ذکری از «وصایت» نخواهد بود. با این همه میرزا یحیی، همانطور که بعداً خواهیم دید، عهد و میثاق حضرت باب را نقض کرد و ادعا کرد وصی ایشان است.

میرزا یحیی عاری از هرگونه صفت و کیفیت برجسته‌ای بود. او جاه‌طلب بود؛ به آسانی تحت تأثیر دیگران قرار می‌گرفت؛ و مهم‌تر از همه ذاتاً بسیار ترسو و بزدل بود. در نوزده سالگی با دخترعموی خود ازدواج کرد. آنها مدتی را در قریهٔ تاکر در ولایت نور سکونت داشتند. در جامعه بابی تاکریکی از موفق‌ترین جوامع در ایران در آن زمان بود زیرا به محض آنکه خبر اظهار امر حضرت باب به حضرت بهاء‌الله رسید، قیام به تبلیغ امرالله و ابلاغ آن به اعضاء عائلهٔ خود و سایر نفوس در نور نمودند. بسیاری از منسوبین و دوستان در آن منطقه به امر مبارک اقبال کردند و در اثر نفوذ حضرت بهاء‌الله در زمره مؤمنین پر شور و ثابت قدم درآمدند.

وقتی خبر شهادت حضرت باب به میرزا یحیی رسید، چنان خوف و هراس وجودش را فرا گرفت و نسبت به جان خود بیمناک شد که با لباس مبدل و در کسوت درویش درآمد و همسر و فرزندش را رها کرده به کوه‌های مازندران گریخت. دو سال بعد، وقتی حضرت بهاء‌الله از ایران به عراق سرگون شدند، میرزا یحیی دیگر نمی‌توانست تحت حمایت و هدایت ایشان باشد. به این ترتیب در خوف و هراس در حومه شهرها سرگردان شد. این رفتار، به خصوص در زمانی که حضرت بهاء‌الله در ایران نبودند، تأثیری مرگبار بر مؤمنین در ایالت نور گذاشت. بسیاری از مؤمنین، به علت رفتار بزدلانه میرزا یحیی و بی‌ایمانی او به دیانت حضرت باب،

نسبت به او به‌عنوان رهبر نومید شدند، انجذاب خود را از دست دادند و به کلی از امر الهی رویگردان شدند.

این وضعیت مصیبت‌بار سبب حزن شدید حضرت بهاء‌الله شد. چند سال بعد در عکا، دربارهٔ این موضوع بیاناتی فرمودند که جناب نبیل این‌گونه نقل کرده است:

خدا داناست که خودمان را هیچ وقت مخفی و مستور نداشتیم و در خدمت امر تهاون ننمودیم. با آنکه در لباس اهل علم نبودیم، کراراً با علما در نور و مازندران مذاکرات کردیم و حقانیت امر را به آنها ثابت نمودیم. در عزم خود وهن و سستی روا نداشتیم. هر جا طالبی یافت شد به‌سوی او شتافتیم و با هر کس مذاکره کردیم ندای الهی را پذیرفت و در جمع اهل ایمان داخل شد. اگر اعمال ناقضین نبود نور و مازندران امروز از مراکز مهم امری شمرده می‌شد و اهل آن عموماً مؤمن بودند. (مطالع الانوار، طبع ۱۲۳ بدیع، ص ۶۲۹-۶۳۰)

وقتی چند نفر بابی نادان در سال ۱۸۵۲ نسبت به جان ناصرالدین شاه سوء قصد نمودند، جامعهٔ بابی دستخوش موجی عظیم از تضییقات و اذیت و آزار شد. بسیاری از مؤمنین به حضرت باب به فجیع‌ترین و سنگدلانه‌ترین صورت به شهادت رسیدند و حضرت بهاء‌الله، همراه با

دیگران، در سیاه‌چال مسجون گشتند. شاه به صدراعظم خود، میرزا آقاخان<sup>۲</sup>، که خودش اهل نور بود، دستور داد لشکر به نور بفرستد و کلّیه پیروان حضرت باب در آن ناحیه را دستگیر کند. سربازان اعزامی دستورها را اجرا کردند؛ برخی از مؤمنین به قتل رسیدند و بعضی به سیاه‌چال انتقال داده شدند؛ خانه‌های آنها منهدم شد و املاک و اموال آنها مصادره گشت. بیت حضرت بهاء‌الله، که دارای اثاثیه مجلل شاهانه بود، به ویرانه‌ای تبدیل گشت. سقف آن تخریب و کلّیه اثاثیه زیبا و ظریف آن مصادره گشت. در اثر این تهاجم و اذیت و آزار، میرزا یحیی چنان به خوف و هراس افتاد که دیگر بار فرار را بر قرار ترجیح داد؛ این دفعه در لباس مبدل به گیلان و سپس به کرمانشاه در غرب ایران گریخت. در آنجا تصمیم گرفت به شغلی مشغول شود که کسی نتواند او را شناسایی کند. به استخدام شخصی به نام عبدالله قزوینی که تولیدکننده کفن بود درآمد و به فروش محصولات او مشغول شد.

چند ماه بعد حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه در راه رسیدن به بغداد از کرمانشاه عبور فرمودند. در کرمانشاه چند نفر از افراد صاحب مقام و منصب به دیدار حضرت بهاء‌الله آمدند تا ادای احترام نمایند اما میرزا یحیی ترسید که با ایشان تماس بگیرد. ذهنیت او چنان بود که وقتی آقای

---

۲. او بر اثر ازدواج دختر عمویش با میرزا محمدحسن، برادر بزرگتر حضرت بهاء‌الله، با ایشان نسبت خانوادگی داشت.

کلیم، برادر باوفای حضرت بهاء‌الله، با او تماس گرفت بسیار هراسان شد که مبادا کسی به هویت واقعی او پی ببرد. بعد از آنکه آقای کلیم او را تشویق و ترغیب نمود، به حضور حضرت بهاء‌الله رفت زیرا می‌دانست که حضرت بهاء‌الله او را تحت حمایت و هدایت خود قرار خواهند داد. چون در حضور مبارک احساس امنیت می‌کرد، اظهار تمایل نمود که به بغداد برود و تنها، با هویت جعلی، در خانه‌ای نزدیک بیت حضرت بهاء‌الله زندگی کند و به شغلی مشغول شود. حضرت بهاء‌الله مبلغ اندکی پول به او دادند و او مقداری پنبه خرید و در لباس مبدل شخصی عرب به تجارت پرداخت و اندکی بعد از ورود حضرت بهاء‌الله به بغداد، او نیز به این شهر وارد شد.

او که در فن استفاده از لباس مبدل استاد بود، به لباس درویشان، کوشول به دست، به آستانه بیت حضرت بهاء‌الله در بغداد وارد شد. او چنان ظاهر خود را تغییر داده بود که آقای کلیم، که به دقّ الباب جواب داد، ابتدا او را نشاخت. چند روزی در منزل حضرت بهاء‌الله سکونت نمود اما تقاضا کرد نه هویتش برای احبا در عراق افشا شود و نه ورودش به شهر برملا گردد. به او کمک شد که در محله عرب‌های شهر که هیچ ایرانی در آنجا سکونت نداشت، محلی برای اسکان فراهم آورد. در طول روز خودش را پنهان می‌کرد و فقط شب‌ها برای ملاقات با آقای کلیم به بیت



حضرت بهاء‌الله می‌رفت و دیروقت شب به منزل خود باز می‌گشت. او حتی تهدید کرده بود که اگر کسی اصرار در ملاقات با او داشته باشد و هویت او را افشا کند، او را از جامعهٔ بابی بغداد طرد خواهد کرد.

جلال و عظمت حضرت بهاء‌الله برای اعضاء عائله مشهود و مبرهن بود. در پرتو این نکته، دو برادر باوفا، آقای کلیم و میرزا محمدقلی، که در تبعید ایشان را همراهی می‌کردند، نهایت درجهٔ تواضع و خضوع را نسبت به آن حضرت نشان می‌دادند. حتی میرزا یحیی بسیار به ایشان احترام می‌گذاشت تا آنکه تحت تأثیر سید محمد اصفهانی قرار گرفت که او را فریب داده گمراه ساخت. بعضی از افرادی که به میرزا یحیی نزدیک بودند شهادت داده‌اند که او در ملاقات با حضرت بهاء‌الله آنقدر احساس عدم کفایت می‌کرد که هر زمان به حضور ایشان می‌رسید و رو در روی جلال و عظمت ایشان قرار می‌گرفت، نمی‌توانست افکارش را بیان کند و به کلی سکوت اختیار می‌کرد. میرزا آقاجان، کاتب وحی حضرت بهاء‌الله، ابتدا از این که می‌دید میرزا یحیی در حضور مبارک اینقدر بیچاره و مفلوک و ساکت است حیرت می‌کرد تا آنکه متوجه شد که میرزا یحیی مانند هر شخص دیگری است و تفاوتی با دیگران ندارد.

از زمان شهادت حضرت اعلی، حضرت بهاء‌الله بودند که جامعهٔ بابی را هدایت کرده بودند. در طی روزهای قبل از عصیان و سرکشی میرزا

یحیی، در اوقاتی که او در دسترس هیکل مبارک بود، حضرت بهاءالله او را به حضور خود فرا می خواندند و بیانات خود را به او تقریر می کردند. پیام ایشان به این ترتیب به جامعه بابی به اسم میرزا یحیی منتقل می شد. سال ها بعد از عصیان میرزا یحیی، حضرت بهاءالله، در فقره ای از کتاب اقدس که ذیلاً نقل می شود، ایامی را به او یادآور می شوند که در حضور مبارک بود و کلمات ایشان را یادداشت می کرد:

هَبْنِي اَشْتَبِهَ عَلَي النَّاسِ اَمْرُكَ هَلْ يَشْتَبِهُ عَلَي نَفْسِكَ خَفَّ عَنِ اللّٰهِ  
 ثُمَّ اَذْكُرْ اِذْ كُنْتَ قَائِمًا لَدَى الْعَرْشِ وَ كَتَبْتَ مَا الْقَيْنَاكُ مِنْ آيَاتِ  
 اللّٰهِ الْمَهِيْمِنِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. (اقدس، بند ۱۸۴)

دلیل اصلی که حضرت باب، بنا به پیشنهاد حضرت بهاءالله، میرزا یحیی را به رهبری جامعه بابی منصوب فرمودند حفظ حضرت بهاءالله از هجوم های دشمن سرسخت و سازش ناپذیر بود. به این ترتیب حضرت باب توجه عموم را از حضرت بهاءالله منحرف ساخته در عین حال وسائلی برای ایشان فراهم آوردند که بدون جلب توجه به هدایت امور جامعه بابی پردازند تا زمانی که مقام خود ایشان مکشوف گردد. این واقعیت که مکاتبات گوناگون با بابیان به نام میرزا یحیی صادر می شد سبب شد بعضی از بابیان ناآگاه تصوّر کنند او نویسنده آن نامه ها است.

حول و حوش زمانی که پیروان میرزا یحیی از جامعه اسم اعظم رانده شدند، حضرت بهاءالله لوح زیبایی را در ادرنه نازل کردند که به «لوح زاغ و بلبل»<sup>۳</sup> شهرت یافت. تصویرپردازی این لوح نمایشی مسرت بخش را بیان می کند که در آن چند شخصیت به گفتگویی دوطرفه می پردازند. در زمره آنها گل سرخ است و بلبل، هر دو نمادی از حضرت بهاءالله. همچنین پرندگان در لباس مبدل بلبل، نمادی از افراد بی وفا. زاغ نمادی از میرزا یحیی و جغد یکی پیروانش است. ذیلاً خلاصه ای از این لوح، که نویسنده مضمون آن را فراهم آورده، نقل می گردد:

جغد استدلال می کند که آواز زاغ به مراتب بهتر و گوش نوازتر از آواز بلبل است. بلبل، اظهارات او را زیر سؤال می برد و از او می خواهد شواهدی ارائه نماید و از جغد دعوت می کند که با گوش دادن به نغمه هریک از پرندگان به تحرّی حقیقت بپردازد، به طوری که موسیقی ملیح پرنده ملکوتی را بتوان از آوای ناهنجار زاغ تشخیص داد. اما جغد آن را مردود می شمارد و می گوید، «من وقتی از رضوانی نغمه خوشی استماع نمودم. بعد، از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده

---

۳. برای آگاهی بیشتر از این لوح نگاه کنید به نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۵۶. [متن کامل این لوح مبارک در جلد چهارم آثار قلم اعلی، ص ۳۳۶ به بعد درج است -م.]

شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد. یقین نمودم که قائل صادق است.»

بلبل به جغد گفت، «صوت من بود و حال به همان صوت که شنیدی بلکه احسن و ابداع از آن تغنی می‌نمایم.»

جغد جواب داد، «میلی ندارم آواز تو را بشنوم. چه که زاغ را دیدم و دیگران نیز مرا اطمینان دادند که آوازی که از درون باغ شنیده شد صوت او بود. اگر این صوت ملکوتی از آن تو است چگونه است که تو از چشم همه پنهان ماندی و شهرت او به همه رسید؟»

بلبل جواب داد، «به علتِ جمالِ بود که دشمنانم مرا خوار شمردند. آنها تصمیم گرفتند به زندگی من خاتمه دهند و به این دلیل نغمات من به اسم زاغ شهرت یافت. اما آنها که قلوب صافیه و گوش شنوا و پاک داشته باشند توانسته‌اند صوت بلبل حقیقی را از آوای ناهنجار زاغ تشخیص دهند.»

باید به خاطر داشت که از ایام حیات حضرت بهاء‌الله در بغداد اکثریت عظیمی از احباء در ایران به ایشان به عنوان نقطهٔ تمرکز در جامعهٔ بابی اقبال کردند. آنها برای کسب کمک و روشنگری به ایشان مراجعه کرده کسب هدایت می‌کردند. تفوق و نفوذ روحانی ایشان به نحو بارزی مشهود بود به نحوی که حتی اعداء امرالله آن را احساس می‌کردند. میرزا

یحیی در نظر بسیاری از آحاد مؤمنین فقط یک نام بود. اما، برخی دیگر هم بودند که به علت غفلت از واقعیت‌ها، یا در اثر ایمان و اخلاصشان نسبت به حضرت باب که او را به عنوان جانشین اسمی خود منصوب کرده بودند، مشتاق ملاقات با میرزا یحیی بودند.

یکی از این اشخاص سید عبدالرحیم اصفهانی، یکی از احبای شناخته شده بود که بعضی موارد را از کتاب بیان و سایر آثار حضرت باب استخراج کرده بود برای اثبات این نکته که حضرت بهاءالله همان شخص موعود بیان هستند و این که ازل فقط اسمی است بلا رسم و جسمی است بلا روح. در نتیجه چنین اظهاراتی بعضی از نفوس آقا سید عبدالرحیم را تقبیح و محکوم کردند. او چنین شرح می‌داد:

بعد از حضرت اعلی و اشتهار حضرت ازل از اصفهان به طهران محض زیارتش رفتم و در بازار به حضور مبارک نیر ظهور حضرت مکلم طور که ... کتب و الواح حضرت اعلی به ذکرش مزین، حضرت بهاءالله، مشرف شدم در وقتی که خلف سبعین الف حجاب من النور بود. فرمودند آمده‌ای برای ملاقات ازل. عرض کردم بلی و پیش هم در بدشت به حضور مبارک مشرف شده بودم و جلالت و عظمت و وحدانیت و فردانیت و بزرگواریشان را از تعظیم حضرت قدّوس و حضرت طاهره علیهما بهاءالله می‌دانستم و

اعمال و افعال ازل را هم می دانستم. معذک چون به وصایت حضرت اعلی مشهور بود زیارتش را راه تقرّب الی الله می دانستم و در خدمت حضرتش به خانه مبارک رفتیم. چای خواستند. ازل سماور و اسباب چای را آورد و چای می داد و در حضور مبارک ایستاده بود و سلسبیل حکمت و عرفان از لسان مبارک جاری؛ و بعد از صرف چای برخاستند و به ازل فرمودند برای دیدن تو آمده‌اند و داخل اندرون شدند و ازل نشست و تعظیم نمودیم و اظهار ارادت نمودیم و جز سکوت چیزی از او ندیدیم.

(بهجت‌الصدور، طبع آلمان، ص ۲۵)

شخص مشهور دیگری که اشتیاق ملاقات با میرزا یحیی را داشت شیخ سلمان بود؛ که از قلم حضرت بهاء‌الله به لقب «پیک رحمن» مفتخر شد. او یکی از احباء ممتاز بود که تقریباً مدت چهل سال الواح و پیام‌های حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء را برای احبای الهی حمل می‌کرد. این مواجهه در روزهای اولیه اقامت حضرت بهاء‌الله در بغداد صورت گرفت. بعد از تقاضای زیادی که شیخ سلمان نمود، میرزا یحیی موافقت کرد خارج از شهر روی تپه‌ای با او ملاقات کند. وقتی این مذاکره صورت گرفت، میرزا یحیی جز امور جزئی و بی‌اهمیت حرفی نداشت که بزند. او

۴. نگاه کنید به طاهرزاده، نجات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۱.

به تیرهای تلگراف (که آن روزها تازه باب شده بود) علاقه داشت و از شیخ سلمان خواست فاصله بین دو تیر را حدس بزند! چند نفر دیگر نیز که توانستند در بغداد با میرزا یحیی ملاقات کنند بلافاصله به بی‌خردی و کوتاه‌فکری او پی بردند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا توصیه‌های حضرت باب را درج کرده‌اند:

ایک ایاک آن تحتجب بالواحد الأول و ما نُزِّلَ فی البیان. (ایام

تسعه، ص ۴۵۸)

وقتی دوران رسالت حضرت باب را، که اندکی پیش از شش سال طول کشید، بررسی کنیم متوجه می‌شویم که مهم‌ترین بخش از آثار مبارکه به تأسیس عهد و میثاق قویم با مؤمنین درباره ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» - یعنی حضرت بهاء‌الله - بود. در واقع، هیچ مظهر ظهور الهی پیش از ایشان اینقدر از آثار خود را به موضوع عهد و میثاق اختصاص نداده است. وقتی به دقت کتاب بیان، امّ الکتاب دور بابی، را مطالعه کنیم درمی‌یابیم که عملاً در هر صفحه از این کتاب ذکری از من یظهره الله وجود دارد که به ذکر وجهی از ظهورش مبادرت شده است، اما همیشه تمجید مقام ایشان و ذکر اسم ایشان با احترامی است که سبب حیرت و شگفتی می‌شود. حضرت باب در کتاب بیان فارسی بیش از سیصد مرتبه و در بیان عربی

بیش از هفتاد مرتبه «مَنْ يظهره الله» را ذکر کرده‌اند. همچنین بدون این عنوان نیز به ایشان اشاره دارند. در موارد عدیده حضرت باب «مَنْ يظهره الله» را با عنوان بهاءالله یکی می‌دانند.

اعلام ظهور من يظهره الله محدود به کتاب بیان نیست. در اکثریت عظیمی از آثار مبارکه، حضرت باب توجه بایمان را به آن ظهور عظیم که قرار بود پس از ایشان واقع شود جلب کرده میثاقی قویم با آنها تأسیس کردند و جمیع قوای ظهور خود را به سوی پر بار ساختن روحانی جامعه باب معطوف داشتند تا نسل جدیدی از نفوس انسانی را پرورش دهند که شایسته تشرّف به حضور من يظهره الله باشد، مقام حضرتش را بشناسد و به امر مبارکش اقبال نماید.

احکامی که وضع کردند، که برخی از آنها بسیار شدید و غلیظ بود، برای بیدار کردن مردم سست و خواب‌آلود ایران و مشتعل کردن پیروان خودشان با شور و شوق دیانتی جدید و پویا بود. در ادوار دینی گذشته، حدود هزار سال طول می‌کشید تا قوای مکنون در ظهور الهی کاملاً ظاهر و مکشوف شده تدریجاً در سراسر جامعه بشری انتشار یابد. اما، در دور حضرت باب قوای ظهوری قویم باید در مدت زمانی کوتاه آزاد می‌شد. بنابراین، هر آنچه که در رابطه با امر مبارک ایشان بود، اعم از احکام، تعالیم، حضور خودشان در ملاء عام، رسالتشان، حیات شخصی و



شهادتشان، همه از پویایی و قوتی برخوردار بود که در تواریخ ادیان گذشته مشاهده نمی‌شد و بر دوست و دشمن، به‌طور یکسان، تأثیری نیرومند و تکان دهنده گذاشت.

احکام بیان به خاطر «من یُظهره الله» وضع شد. هدف حضرت باب از نزول احکام دور بابی آماده ساختن نفوس پیروان و پرورش رفتار آنها بود به نحوی که قابلیت و لیاقت اقبال به امر حضرت بهاء‌الله را داشته باشند. در کتاب الاسماء، یکی از آثار مشهورشان، این کلمات تفکربرانگیز را نازل کردند:

لولا ه فی ذلک الخلق ما امرنا با مرو لا نهینا بنهی و لکننا لارتفاع  
ذکره و امتناع امره قد امرناکم باو امر من لدنا انا کنا آمرین و نهینا  
عن نواهی من لدنا انا کنا مکرهین لتستدرکن رضاء الله من عنده  
حین ظهوره ثم کلّ ما یکرهه تتقون. (کتاب الاسماء، واحد  
شانزدهم باب ۱۴ / منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی،  
ص ۱۰۶)

پیمانی که حضرت باب با پیروان خود برای «من یظهره الله» بستند محکم و تغییرناپذیر بود. از آنجا که ظهور ایشان مسلّم و انکارناپذیر، و قطعی چون شمس وسط آسمان، بود، حضرت باب جانشینی برای خود تعیین نفرمودند. در عوض، میرزا یحیی را به‌عنوان رهبر جامعه تا ظهور «من

یظهره الله» منصوب فرمودند. ظهور حضرت بهاء الله آنقدر بدیهی و حقیقی بود که حضرت باب در اوایل ظهورشان در شیراز ملاً حسین، اول من آمن به حضرتشان، را صرفاً برای جستجو و یافتن من یظهره الله، یعنی نفسی که منشأ و منبع آثار حضرت باب، مورد ستایش و پرستش ایشان بود و نفسی که مشتاق بودند جان خود را فدای او کنند، به طهران اعزام فرمودند.

فقراتی که در آثار حضرت باب به تمجید مقام «من یظهره الله» می پردازند، شخص ایشان را جلیل، مهیمن، بی مثل و بسیار عظیم به تصویر می کشند، عظمت غیر قابل درک ظهورشان را توصیف می کند و نفس مبارک خودشان را بنده کمترین آستانش بیان می کند و آن حضرت را منشأ آثار خود و مقصود و معبود خویش بیان کرده اظهار تمایل می کنند که جان خود را در سبیل حضرتش فدا کنند. در واقع، هیچ مظهر ظهوری هرگز عهدی چنین قویم و محکم با پیروانش در رابطه با مظهر ظهور بعد از خود نبسته است. فقرات ذیل از آثار حضرت باب در زمره مواردی است که عظمت آثار نازل از کلک حضرت بهاء الله و عظمت مقام شارع اعظم را آشکار می سازد. ایشان می نویسند:

قد کتبتُ جوهرهً فی ذکره و هوَ اَنَّهُ لایستشار باشارتی و لا بما ذکرَ  
فی البیان. (توقیع ملاً باقر حرف حی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۰-

حضرت باب به وضوح تامّ خطاب به پیروان خود اظهار داشته‌اند که آثار ایشان تماماً مبتنی بر «من ینظره الله» است و ایشان فقط عبدی در آستان حضرتش هستند. حضرت باب، در قیوم الأسماء، اولین صادر از قلم حضرتش، با حضرت بهاء الله اینچنین گفتگو می‌کنند:

یا سیّد الاکبر ما أنا شیءٌ إلاّ و قد أقامتنی قدرتک علی الأمر ما  
اتکلتُ فی شیءٍ إلاّ علیک و ما اعتصمتُ فی أمرٍ إلاّ إلیک...  
(منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳۹)

و در همان کتاب ایشان اظهار اشتیاق می‌فرمایند که در راه حضرت بهاء الله، که به عنوان «بقیة الله» ایشان را خطاب می‌کنند، به شهادت برسند:

یا بقیة الله قد فدیْتُ بکلی لک و رضیتُ السبَّ فی سبیلک و ما  
تمنیتُ إلاّ القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً.  
(همان)

حضرت باب در توقیعی خطاب به «من ینظره الله» چنین مرقوم می‌دارند:

إِنَّ هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَبْدِ الدَّلِيلِ إِلَى رَبِّ الْجَلِيلِ وَهُوَ مَنْ يُظْهَرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَإِنَّهُ لَهُوَ الظَّهَارُ القِيدُورِ. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱)

در آثار حضرت باب فقرات بسیاری است که در آنها هیکل مبارک اظهار می‌دارند که ایشان اول مؤمن به امر من یظهره الله خواهند بود و به عنوان عبدی ذلیل در مقابل حضرتش سر تعظیم فرود خواهند آورد. چند نمونه ذکر می‌شود:

اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدین و اول ساجدینم. (لوح ابن ذئب، ص ۱۲۷ / به نقل از توفیق ملا باقر حرف حی)  
 اِنِّی مُؤْمِنٌ بِهِ وَ بَدِینِهِ وَ بکتابِهِ وَ بادِلَّائِهِ وَ بَمناهِجِهِ وَ بِمَا یُظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ فِی کُلِّ ذلکِ مُفْتَخِرًا بِنَسْبَتِیَ اِلیهِ وَ مُتَعَزِّزًا بِاِیْمَانِیَ بِهِ.  
 (همان، ص ۱۱۴ به نقل از پنج شأن فصل «بسم الله الأقرب الأقرب»)

أَنْ یَا کُلَّ شَیْءٍ فِی البِیَانِ فَلَتَعْرِفُنَّ حَدَّ أَنْفُسِکُمْ فَإِنَّ مِثْلَ نَقْطَةِ البِیَانِ یُؤْمِنُ بِمَنْ یُظْهَرُهُ اللهُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ اِنِّی اَنَا بِذَٰلِکَ اِفْتَخِرْتُ عَلَی مَنْ فِی مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ. (همان، ص ۱۱۴/منتخبات آیات، ص ۱۱۹)

جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او. (نقل در لوح ابن ذئب،  
ص ۱۱۲ و ۱۱۷)

من اوّل عابدینم و افتخار می‌کنم به نسبتی الیه. (همان، ص ۱۱۷)  
ذیلاً بیانات حضرت باب که از آثار گوناگون ایشان استخراج شده  
و در ستایش و تمجید من یظهره الله است نقل می‌شود. در بیان فارسی،  
حضرت باب اظهار می‌دارند که من یظهره الله به عنوان مظهر ظهور الهی  
اعلام خواهد کرد:

انّنی انا الله لا اله الاّ انا و انّ مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایّای  
فانتقون. (بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱)

و نیز می‌فرماید:

إنّهُ هو الَّذی یَنْطِقُ فی کلّ شأن انّنی انا الله. (لوح خطاب به شیخ  
نجفی، ص ۱۰۵ به نقل از بیان فارسی، واحد ۱، باب ۱)

و انّ بهاء من یظهره الله فوق کلّ بهاء و انّ جلاله فوق کلّ جلال و  
انّ جماله فوق کلّ جمال و انّ عظمته فوق کلّ عظمة و انّ نوره  
فوق کلّ نور و انّ رحمته فوق کلّ رحمة و انّ کماله فوق کلّ کمال و  
انّ عزّته فوق کلّ عزّة و انّ اسمائه فوق کلّ اسماء و انّ رضائه فوق  
کلّ رضاء و انّ علوّه فوق کلّ علوّ و انّ ظهوره فوق کلّ ظهور و انّ

بطونه فوق کلّ بطون و انّ علائنه فوق کلّ علاء و انّ منّه فوق کلّ منّ و انّ قوّته فوق کلّ قوّة و انّ سلطنته فوق کلّ سلطنة و انّ ملکه فوق کلّ ملک و انّ علمه نافذ فی کلّ شیء و انّ قدرته مستطیلة علی کلّ شیء. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۱۰-۱۱۱)

ان تریدون الله فلتريدنّ من يظهره الله. (منتخباتی از آثار حضرت اعلی، ص ۹۳)

همچنین می فرمایند:

قل کلّ من اوّل الذی لا اوّل له الی آخر الذی لا آخر له بمن يظهره الله یسجدون و کیف انتم یوم ظهوره تسجدون باللیل و النهار بما قد امرکم نقطة البیان و انتم لمن يظهره الله لا تسجدون. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۰۹-۱۱۰)

حضرت باب در بیان فارسی (واحد ۳، باب ۷) اظهار می دارند که حضور در محضر خداوند، که در کتب مقدّسه وعده داده شده، جز حضور در محضر من يظهره الله نیست، زیرا احدی به ذات الوهیت دسترسی ندارد. در فقره دیگر (همان، باب ۱۵ از واحد ۳) ایشان بهاء الله را به اسم ذکر کرده بیان قطعی می فرمایند که ایشان «مشیت اولیه» خداوند هستند. در موارد متعدّد دیگر حضرت باب به حضرت بهاء الله به اسم اشاره

می‌فرمایند. در فقره مشهوری در بیان فارسی (واحد ۳، باب ۱۶)  
می‌فرمایند:

طولی لمن ينظر إلى نظم بهاء الله ويشكر ربه فإنه يظهر ولا مرد له  
من عند الله في البيان.

حضرت باب آثار خود را هدیه‌ای به من يظهره الله می‌دانند. ذیلاً  
برخی بیانات آن حضرت در ارتباط با بیان، امّ الكتاب دور بابی، نقل  
می‌گردد:

لا تحتجبني عن الله بعد ظهوره فانّ كلّ ما رفع البيان كخاتم في  
يدي وائي انا خاتم في يدي من يظهره الله جلّ ذكره يقلّب كيف يشاء لما  
يشاء بما يشاء انه لهو المهيمن المتعال. (منقول در لوح مبارک خطاب به  
ابن ذئب، ص ۱۱۴ / بخشی از آن در منتخبات آیات، ص ۱۱۹ درج  
است.)

جميع بيان ورقى است از اوراق جنّت او. (نقل در لوح ابن ذئب،  
ص ۱۱۲ و ۱۱۷)

بيان از اوّل تا آخر مكمّن جميع صفات او است و خزانه نار و نور  
او. (بيان فارسی، واحد ۳، باب ۱۳)

قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یُظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند. (بیان فارسی، واحد ۵، باب ۸)

قسم به ذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الأرض. بلکه استغفار می‌کنم از این ذکر افعال التفضیل. کجا می‌تواند آثار شمس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد. (بیان فارسی، واحد ۳، باب ۱۲)

نطفه یک ساله ظهور او اقوی است از کلّ بیان. (منقول در لوح خطاب به ابن ذئب، ص ۱۱۲)

در توفیق مبارک خطاب به ملاً باقی حرف حی، حضرت باب با این کلمات به شخصیت عظیم و متعالی من یظهره الله شهادت می‌دهند:

وقد کتبتُ جوهرهً فی ذکره و هو ائّه لا یستشار باشارتی ولا بما ذکر فی البیان ... فائّه اجلّ و اعلی من ان یكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشارة خلقه و ائنی انا اول عبد قد آمنت به و بآیاته و اخذتُ من ابکار حدائق حبّه و عرفانه حدائق کلماته بلی و عزّته هو الحق لا اله الا هو کل بامرّه قائمون.» (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، س ۱۰۳-۱۰۴ / ظهور الحق، ج ۳، طبع آلمان، ص ۲۰-۲۱)



حضرت باب مکرراً سنه تسع را به عنوان تاریخ ظهور «من ینظره الله» ذکر کردند. اظهار امر حضرت باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) رخ داد. سنه تسع ۱۲۶۹ هجری قمری است که اوائل اکتبر ۱۸۵۲ آغاز شد و آن زمانی بود که حضرت بهاء الله حدود دو ماه قبل از آن در طهران، محل ولادت ظهور خویش، به زندان افتاده بودند. ذیلاً فقراتی در رابطه با سنه تسع نقل می‌گردد:

«و فی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرون» و در مقام دیگر می‌فرماید،  
«و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون.» (نقل در لوح مبارک  
خطاب به ابن ذئب، ص ۱۰۴)

من أول ذلك الأمر الى قبل أن يكمل تسعة كينونات الخلق لم  
تظهر وان كل ما قد رأيت من النطفة الى ما كسوناها لحماً ثم اصبر  
حتى تشهد خلق الآخر قل فتبارك الله أحسن الخالقين. (نقل در لوح  
مبارک خطاب به ابن ذئب، ص ۱۱۲-۱۱۳)

حضرت باب سنه نوزده را نیز در رابطه با ظهور «من ینظره الله» مطرح می‌فرمایند. این اشارتی به اظهار امر علنی حضرت بهاء الله در باغ رضوان در بغداد است که نوزده سال بعد از انعقاد نطفه امر بهائی در ۱۸۴۴ صورت گرفت.

«مالک یوم الدین در انتهای واحد و ابتدای ثمانین» ظاهر خواهد شد. (قرن بدیع، ص ۹۱)

اگرچه حضرت باب اشارات متعددی به سنه نه و نوزده دارند، اما به وضوح خاطر نشان می‌سازند که زمان ظهور «من یظهره الله» تماماً در دست خود آن حضرت است. هر زمان که ظاهر شود همه باید اطاعت و تبعیت کنند.

در آثار حضرت باب فقرات بسیاری وجود دارد که به مؤمنین به خود توصیه می‌فرمایند که مراقب باشند به محض آنکه مظهر ظهور کلی الهی ظاهر شد، بلافاصله او را تصدیق نموده از حضرتش تبعیت نمایند. ایشان به آنها می‌فرمایند که وقتی از ظهور «من یظهره الله» آگاه شدند ابداً اجازه ندهند شک و تردید به ذهن آنها راه یابد. ایشان مکرراً به آنها هشدار می‌دهند که مبادا چیزی در عالم، از جمله بیان یا هر یک از دیگر آثار حضرت باب، مانعی بین آنها و «من یظهره الله» ایجاد کند. بیانی که ذیلاً نقل می‌شود، و در طی آن حضرت باب پیروان خود را امر می‌فرمایند که به «من یظهره الله» وفادار باشند، یکی از بسیاری از بیانات مبارکه در این زمینه است:

در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مرّی به تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان به او خارج نگردد و اگر گردد

حکم او حکم من لم یؤمن بالله می‌گردد. (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۸ / بیان فارسی، باب ۵ از واحد ۵)

حضرت باب به پیروان خود فرمودند که هر نوزده روز یک بار باب هشتم از واحد ششم بیان را بخوانند تا خود را برای ظهور «من ینظره الله» آماده سازند:

إيّاك إيّاك أيّام ظهوره أن تحتجبَ بالواحد البيانيّة فإنّ ذلك الواحد خلق عنده و إيّاك إيّاك أن تحتجبَ بكلمات ما نزل في البيان. (نقل در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص ۱۱۳)



## فصل دهم

### ناقض میثاق حضرت باب

باز میرزا یحیی انکار نمود و تکذیب کرد و القای شبهات نمود و از آیات بینات چشم پوشید و اغماض کرد. (ایام تسعه، ص ۴۵۸-۴۵۹)

اندکی بعد از آنکه میرزا در بغداد رحل اقامت افکند تصمیم گرفت برای پنهان نگه داشتن هویتش به حرفه‌ای مشغول شود. ابتدا پوشش سر خود را تغییر داده عمامه بزرگی بر سر گذاشت و اسم حاجی علی لاص فروش<sup>۱</sup> را برای خود برگزید. سپس در بازار، در یکی از محلات پست بغداد، مغازه‌ای گرفته مشغول کار شد. در این ضمن، مردی که در شرارت مانند نداشت، و حضرت بهاء‌الله او را با عباراتی چون «خبیث کاذب مفسد» (کتاب بدیع، ص ۴۴)، «مطلع فحشا» (همان، ص ۱۳۶)، «ملعون حق»<sup>۲</sup> توصیف فرموده‌اند وارد صحنه شد تا در میرزا یحیی نفوذ کند. او سید محمد اصفهانی بدنام بود که به‌عنوان «دجال امر بهائی»<sup>۳</sup>

---

۱. لاص فروش به معنی فروشنده ابریشم است. جالب است که میرزا یحیی تا پایان عمر در محافل غیررسمی به‌عنوان حاجی شهرت داشت.

۲. عیناً از صفحه ۳۹۶ جلد دوم نجات ظهور حضرت بهاء‌الله نقل شد. در آنجا آمده که این عبارت در کتاب بدیع است. ولی مشاهده نشد -م.

۳. ملحقات کتاب اقدس، یادداشت شماره ۱۹۲.

شناخته شده است. در ایام اولیه امر الهی این مرد در مکتب الهیات در اصفهان طلبه بود اما به دلیل رفتار ناپسند و نکوهیده‌اش اخراج شد. در اوائل دوران رسالت حضرت باب به امر مبارک اقبال کرد و بعدها به کربلا رفته به سلک احباء پیوست. در کتاب ایقان (ص ۱۹۲)، حضرت بهاء‌الله با عبارت «شخصی اعور ... در نهایت معارضه برخیزد» به او اشاره دارند. حضرت ولی امرالله درباره‌ی او می‌نویسند:

نفس خبیث و تیره‌قلبی که این فتنه را برانگیخت و به کمال خدعه و دهاء یحیای نادان و بی‌اراده را اغوا نمود و به این امر منکر تشویق کرد سیدی بود از اهل اصفهان به نام سید محمد که در جاه طلبی و عناد و حقد و لجاج نظیر و مثل نداشت. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در کتاب مستطاب اقدس در بیان مقدّس خویش خطاب به میرزا یحیی به وجود این سید غافل که علّت اعراض و عصیان آن مشرک بالله شده اشاره می‌فرمایند قوله العزیز «قد اخذالله من اغواک» و همچنین در یکی از الواح مبارکه آن سید عنود را «منبع حسد و جوهر فساد» می‌خوانند و حضرت عبدالبهاء رابطه‌ی وی و میرزا یحیی را به این بیان موجز که «این طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت» توصیف می‌نمایند. (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۳۸)

زمانی که حضرت بهاءالله در سال ۱۸۵۱ به کربلا تشریف بردند، سید محمد آنجا بود. به محض ملاقات با حضرت بهاءالله، که ایشان را صرفاً فردی بابی مانند دیگران تلقی می‌کرد، تحت تأثیر اقتدار و عظمت ایشان قرار گرفت، و هنگامی که به احترام و تکریم سایر نفوس بابیه و شیخیه نسبت به ایشان توجه کرد، دچار چنان حسادتی غیر قابل توصیف شد که نتوانست بر آن چیره شود و این احساس تا پایان زندگی مصیبت بارش با او همراه بود.

همانطور که قبلاً ذکر شد، هنگامی که حضرت بهاءالله در سال ۱۸۵۳ به عراق تبعید شدند، بابیان بسیار آشفته و نامنظم بودند. از زمان شهادت حضرت باب آنها هراسان و درمانده گشته و در واقع به جامعه‌ای زیرزمینی تبدیل شده بودند. از ترس اذیت و آزار، ابداً جرأت نداشتند در ملاء عام با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. وقتی حضرت بهاءالله به عراق وارد شدند، آنها را الهام بخشیدند که از خفا خارج شوند و تدریجاً در اثر رهبری خردمندان و محبت‌آمیز ایشان جامعه بابی زندگی دوباره یافت. تفوق و برتری حضرت بهاءالله در میان عامه مردم و افزایش شأن و حیثیت ایشان سبب شد آتش حسد شدت گرفته در قلب سید محمد اصفهانی شعله‌ور گردد:

شهرت و معروفیت حضرت بهاءالله و تجلیل و تکریم و تعلق و ارادتی که از طرف طبقات مختلف نسبت به آن حضرت ابراز می شد علت اشتعال نار حقد و حسد در قلوب بدخواهان و دشمنان گردید. مخصوصاً اتساع روزافزون دایره محبین و ستاینندگان حضرتش و مصاحبت و معاشرت آن وجود اقدس با اولیای امور من جمله والی مدینه و ابراز احترام و اخلاص قلبی در موارد شتی از طرف کبار اصحاب و اجله دوستان سید کاظم رشتی و سلب توجه و اعتماد نفوس از میرزا یحیی نظر به اختفایش از انظار و شیوع اخبار نامطلوب در بین بابیان نسبت به حرکات و سکنتات و مقدار قابلیت و استعداد وی و همچنین ظهور علائم استقلال و بروز کمالات فطریه و تقدّم و اولویت ذاتیه جمال اقدس ابهی در تمشیت امور و هدایت جمهور کلاً موجب گردید که شکاف عظیمی را که سید محمد خبیث و مکار به کمال عناد و لجاج در ایجاد آن اقدام نموده بود روز به روز وسیع تر و عمیق تر گردد. (قرن بدیع، ص ۲۴۶)

این سید محمد دسیسه چین و توطئه گر که از نقاط ضعف میرزا یحیی آگاه بود و بر جاه طلبی های او کاملاً وقوف داشت، خود را کاملاً به او نزدیک کرده دست اتحاد به او داد. نفوذ او بر میرزا یحیی بسیار مؤثر و



به همان اندازه شیطانی بود. در نتیجه این ارتباط نزدیک، میرزا یحیی شروع به پاشیدن بذره‌های شک و تردید در اذهان نفوسی نمود که در زمره هواداران و تحسین کنندگان پرشور حضرت بهاء‌الله درآمده و مجذوب شخص ایشان شده بودند. به وسائل گوناگون، گاهی اوقات علناً و گاهی خفياً، سعی می‌کرد اعتبار حضرت بهاء‌الله را دچار خدشه کند و انگیزه‌های ایشان در احیاء سرنوشت رو به انحطاط جامعه بابی را دیگرگون جلوه دهد.

میرزا یحیی، هنگامی که در خفا و نهانی می‌زیست، تاجری ایرانی به نام ابوالقاسم را استخدام کرد که بین او و مؤمنین واسطه و رابط باشد. میرزا یحیی، به عنوان رهبر اسمی جامعه، با کمک سید محمد و از طریق ابوالقاسم، شروع به انتشار هدایات گمراه‌کننده خود بین کلیه بابیان بغداد نمود. با قوت گرفتن این کارزار دیگرگون جلوه دادن، جامعه بابی رو به انحطاط گذاشت و بسیاری از بابیان دچار سردرگمی و دلسردی شدند.

در طی همین اوقات بود که سید محمد و میرزا یحیی راهی برای مشروع جلوه دادن رفتار ناپسند و نادرست خود در جامعه یافتند. آنها شروع به سوء استفاده از اعلامیه‌ای نمودند که در اجتماع بدشت درباره منسوخ شدن احکام اسلام صادر شد.<sup>۴</sup> آنها مدعی شدند که دور بابی محدودیتی

---

۴. نگاه کنید به قرن بدیع، ص ۸۰۳-۸۰۴ / مطالع الانوار، ص ۲۹۹.

را که احکام الهی بر مؤمنین باوفا تحمیل کرده بود برداشته و کسر حدود نموده است. این به منسوخ شدن احکام اسلام مربوط است که در واقع در اثر ظهور دور حضرت باب نسخ شد نه آنکه محدودیت مربوط به اخلاق و رفتار انسانی را از میان بردارد. میرزا یحیی این «کسر حدود» را اشتباه تعبیر نموده اعلام نمود که اصول اخلاقی نیز منسوخ شده است. به این ترتیب دست به بسیاری اقدامات نکوهیده و شرم‌آور زد. مثلاً، همانطور که خواهیم دید، به خادم خود دستور داد چند تن از افراد برجسته در جامعه بابی را به قتل برساند.

حضرت بهاء‌الله، در آیه دوم از کتاب اقدس که طی آن به احباء توصیه‌هایی می‌فرمایند، به این مفهوم گمراه‌کننده اشاره دارند: «إِنَّا أَمْرًا كُمْ بِكسر حدودات النفس والهوی لا ما رُقِمَ مِنَ القلمِ الأعلی.»

سپس، میرزا یحیی به تشویق سید محمد، ادعای مضحک و نامعقولش را مطرح کرده مدّعی وصایت حضرت باب شد؛ مقامی که ابداً حضرت باب در نظر نداشتند که مطرح کنند. در واقع، حضرت باب قاطعانه در بیان فارسی تصریح فرموده‌اند که برای خود هیچ وصی و جانشینی منصوب نفرموده‌اند. در نتیجه چنین تبلیغات زیانباری و اقدامات خیانت‌کارانه و فریبکارانه‌ای، که در میان مؤمنین ایجاد اختلاف و نفاق

نمود، بنا به تصریح نبیل، در جمیع نقاط «سراج امر خاموش» شده بود.  
(نقل در توقیعات مبارکه ۱۹۵۲-۱۹۵۷، ص ۶۰)

حضرت بهاءالله، در برخی الواح که در آن اوقات عزّ نزول یافت،  
پیش‌بینی فرمودند که در اثر دسایس میرزا یحیی و سید محمد، امتحانات  
و افتتانات شدید رخ خواهد گشود. در لوح مبارکی چنین هشدار  
می‌دهند:

ایّام امتحان و افتتان رخ گشوده و بحور اختلاف و آلام به موج  
آمده و رایات شبّهات در هر گوشه و کنار مرتفع و به ایجاد فتنه و  
شقاق و ضلال و نفاق مألوف است. (منقول در قرن بدیع،  
ص ۲۴۲-۲۴۳)

در لوح مبارک کلّ الطّعام<sup>۵</sup>، حضرت بهاءالله به نیت خود برای  
ترک بغداد اشاره دارند؛ زمانی که امتحانات و افتتانات به اوج خود  
رسید، حضرت بهاءالله اقدام به ترک بغداد فرمودند. وقتی حضرت بهاءالله  
بغداد را ترک کردند و در کوه‌های کردستان عزلت گزیدند، میرزا یحیی،  
در لباس مبدّل مغازه‌دار و گاهی پنهان در خانه‌ای، از غیبت حضرت  
بهاءالله جرأت و جسارت یافت. با راهنمایی سید محمد، به بعضی از  
اقدامات بزدلانه‌اش، در داخل و نیز خارج از جامعه بابی، مبادرت نمود.

---

۵. برای مطالعه تفصیلی این لوح مبارک نگاه کنید به کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱، ص ۶۵ به بعد.

همانطور که بعداً خواهیم دید، ستمگری‌هایی که به نام او و به فرمان او انجام شد در برگیرنده شرم‌آورترین رویدادها در تاریخ امر مبارک است؛ رویدادهایی که نزدیک بود دیانت بابتی را به کلی مضمحل و نابود سازد. باید توجه داشت که برای حفظ حیثیت و تمامیت امرالله، حضرت بهاءالله چندین سال نه اعتبار انتصاب میرزا یحیی به عنوان رهبر جامعه بابی را زیر سؤال بردند نه فسخ رهبری او را اعلام کردند. جدایی بین حضرت بهاءالله و میرزا یحیی در ادرنه زمانی رخ داد که انفصال کامل بین دو امر بابی و بهائی واقع شد.

شرح زیر از حضرت ورقه مبارکه علیا است که شذائذ و سختی‌هایی را که عائله مبارکه در غیاب حضرت بهاءالله و اقامت ایشان در جبال کردستان تحمّل کردند بیان می‌کند و ارتباط آنها با برادر بی‌وفای حضرت بهاءالله را روشن می‌کند و برخی از رفتارهای نکوهیده و زشت او را برملا می‌سازد:

سرانجام پدرم تصمیم گرفتند برای مدتی بغداد را ترک کنند. در مدت زمان غیبت ایشان، صبح ازل<sup>۶</sup> [میرزا یحیی] می‌توانست خود را متقاعد کند که آیا بابیان مایل هستند به او به عنوان رهبر خود توجه کنند یا خیر، زیرا با مغز کوچک و ذهن خودپسند و پراز

۶. لقب میرزا یحیی «ازل» بود نه «صبح ازل». عبارت «صبح ازل» را ازلیان به او منسوب نمودند و متأسفانه به نوشته‌های احباب الهی نیز راه یافته است - م.

نخوت و آن طبیعت فاقد انضباطش، اظهار داشت اگر فرصتی می‌یافت می‌توانست ثابت کند که او رهبر است. پیش از آنکه پدرم به نقطه‌ای نامسکون پناه ببرند، به احباء امر فرمودند که با صبح ازل با ملاحظه رفتار کنند. هیکل مبارک در منزل ما به او و خانواده‌اش سرپناه عنایت کرده مهمان‌نوازی فرمودند.

طلعت ابهی از میرزا موسی، مادرم و من خواستند که از آنها مراقبت کنیم و هر آنچه که در قوه داریم برای راحتی آنها انجام دهیم.

وقتی پدرم ما را ترک کردند حزن و اندوه ما اندازه نداشت. ایشان به احدی از ما نفرمودند که به کجا می‌روند و چه زمانی مراجعت خواهند کرد. هیچ توشه‌ای با خود نبردند؛ فقط اندکی برنج و قدری نان نامرغوب با خود برداشتند.

بنابراین، مادرم، برادرم عباس، و من، در حزن و اندوه و نگرانی خود به یکدیگر متوسل بودیم.

حال که جمال مبارک حضور نداشتند، صبح ازل در کمال مسرت و امیدواری بود که به اهداف خود نائل شود.

در این ضمن، او در منزل ما مهمان بود. برای ما در دسر زیادی درست می‌کرد و بابت غذا شاکمی بود، با آنکه بهترین و لذیذترین چیزها همواره به او داده می‌شد.

در این اوقات او بیشتر از همیشه هراسان بود که مبادا روزی دستگیر شود. خود را پنهان می‌کرد و در منزل همیشه قفل بود و نسبت به هر کسی که در را می‌گشود با خشم و خشونت رفتار می‌کرد.

من در تنهایی به سر می‌بردم و همدمی نداشتم. دوست داشتم با سایر کودکان دوست باشم. اما صبح ازل اجازه نمی‌داد هیچ یک از دوستان خردسال وارد منزل شوند و به من هم اجازه نمی‌داد از خانه خارج شوم.

دو دختر کوچک هم سنّ و سال من در خانه مجاور زندگی می‌کردند. دزدکی به آنها نگاه می‌کردم؛ اما مهمان ما همیشه می‌آمد و سر من فریاد می‌زد که چرا در را باز کرده‌ام و بلافاصله آن را قفل می‌نمود. همیشه هراسان بود که بازداشت شود و جز امنیت خویش به هیچ چیز دیگر اهمیت نمی‌داد.

در آن اوقات در تنهایی و بی‌کسی زندگی سختی را می‌گذرانیدیم. او حتی اجازه نمی‌داد برای استحمام از خانه خارج

شویم. هیچ کسی اجازه نداشت برای کمک به منزل ما بیاید و لذا کار در منزل بسیار سخت بود.

هر روز مجبور بودم ساعت‌ها در خانه بایستم و از چاهی عمیق آب بکشم؛ ریسمان‌ها زیر و خشن بودند و دلو هم سنگین بود. مادر عزیزم کمک می‌کرد اما خیلی قوی نبود و بازوهای من هم نسبتاً ضعیف بودند. مهمان ما هرگز کمک نمی‌کرد.

پدرم به ما گفته بودند که به این شخص ستمگر و خودخواه احترام بگذاریم و از او اطاعت کنیم؛ سعی می‌کردیم چنین کنیم، اما این احترام گذاشتن کار ساده‌ای نبود، زیرا او زندگی ما را از سرور و شادی تهی ساخته بود.

در همین اوقات بود که برادر نوزاد عزیزم، که بعد از ورود ما به بغداد متولد شده بود، به شدت بیمار شد. مهمان ما اجازه نداد طیب بیاید، یا حتی همسایگان به ما کمک کنند.

وقتی نوزاد درگذشت قلب مادرم شکست؛ حتی آن موقع هم اجازه نداد که شخصی را بیاوریم تا ترتیب کفن و دفن را بدهد.

جسم لطیف نوزاد عزیزمان را به مردی داد که آن را به جایی برد و ما هرگز ندانستیم که محل دفن او کجاست. حزن و اندوه آن ایام را به خوبی و روشنی به خاطر دارم.

اندکی بعد از آن، ما به خانه بزرگ‌تری نقل مکان کردیم؛ صبح ازل که هراس داشت اگر با ما بیاید دیده شود، ترجیح داد در خانه کوچکی پشت منزل ما سکونت اختیار کند. در همان موقع هم برایش غذا می‌فرستادیم؛ غذایی که برای خانواده او هم، که اکنون افزایش یافته بودند، فرستاده می‌شد؛ زیرا تجدید فراش کرده و با دختری از روستای مجاور تازه ازدواج کرده بود.

به این ترتیب خوشبختانه از زندگی روزانه ما بیرون رفت؛ نفس راحتی کشیدیم و مسرتی یافتیم. (ترجمه - نقل در کتاب *Chosen Highway*، اثر لیدی بلا میلد، ص ۵۰-۵۲)

در غیاب حضرت بهاء‌الله، خبر شهادت یکی از احبای نجف‌آباد، نزدیک اصفهان، به بغداد رسید. میرزا یحیی سخت متوحش شد و خوف از آن داشت که تضییقات ناشی از اعمال اعداء امرالله آنها را به‌سوی او، که رهبری اسمی منصوب شده توسط حضرت باب بود، هدایت کند و جانش به خطر افتد. با این افکار، تصمیم گرفت محل اقامت خود را تغییر دهد. با کمک میرزا علی تبریزی نامی، محموله‌ای از کفش‌ها خرید، به لباس مبدل شخصی کلیمی درآمد و به بصره عزیمت کرد و مدتی در آنجا ماند و به‌عنوان تاجر کفش شغلی جدید برای خود فراهم آورد. بعداً، وقتی متوجه شد دلیلی برای خوف و هراس وجود ندارد، به بغداد برگشت.



در طی این اوقات با رهبری میرزا یحیی و تحت تأثیر مشاور بدنهادش سید محمد بود که برخی از شنیع‌ترین شرارت‌ها و سنگدلی‌ها رخ داد. میرزا اسدالله خوبی، که حضرت باب او را به «دیان» ملقب فرموده و یکی از مؤمنین برجسته بابی بود، به فرمان میرزا یحیی به قتل رسید.<sup>۷</sup> قربانی دیگر میرزا علی اکبر، پسرعموی پدر حضرت اعلی بود. این اقدامات جنایتکارانه میرزا یحیی منطبق با بعضی اعمال شرم‌آوری بود که او مرتکب شد و سبب هتک حیثیت امر حضرت اعلی شد. هنگامی که حضرت بهاء‌الله در کردستان بودند، با ازدواج با فاطمه خانم، حرم ثانی حضرت باب، به آن حضرت خیانت کرد و سبب رسوایی و بی‌آبرویی امرالله شد.<sup>۸</sup> بعد از چند روز او را به سید محمد بخشید. وقتی حضرت بهاء‌الله از این عمل شرم‌آور آگاه شدند، احزان ایشان از حدّ و اندازه برون شد. هیکل مبارک در چندین لوح این خیانت هولناک و تکان دهنده را، که شخصی معترف و مدّعی وصایت حضرت باب مرتکب شده بود، شدیداً محکوم کردند. در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب (ص ۱۳۱) می‌فرمایند:

۷. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به جناب دیان و دیگر شرارت‌هایی که میرزا یحیی مرتکب شد نگاه کنید به نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۱ و ج ۲؛ و نیز کتاب Covenant of Baha'u'llah اثر طاهرزاده.

۸. نگاه کنید به نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۲، ص ۲۷۵.

قدری در عصمت نقطهٔ اولی تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته  
 وقتی که این مظلوم از هجرت دو ساله که در صحاری و جبال  
 سالک بود و به سبب بعضی از نفوس که مدت‌ها در بیابان‌ها  
 دویدند رجوع به دارالسلام نمود میرزا محمد علی نامی رشتی به  
 حضور آمد و امام جمعی به کلمه‌ای نطق نمود دربارهٔ عصمت آن  
 حضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود سبحان الله  
 چگونه راضی شدند که به این خیانت اعظم تمسک جستند باری  
 از حق می‌طلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه آنه هو  
 المؤید الحکیم.

کسانی که در تماس نزدیک با یحیی بودند از شهوات نفسانی  
 افراطی او کاملاً آگاهی داشتند. حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به  
 ابن ذئب، وقتی هادی دولت‌آبادی<sup>۹</sup> را با کلمات زیر مخاطب قرار  
 می‌دهند، به موضوع مزبور اشارتی دارند:

نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و همیشه پنج نفس از اماء الله  
 نزدش بوده او را مظلوم می‌گویی و حق که از اوّل عمر تا به حال  
 دست اعدا بوده و به بدترین عذاب‌های عالم معذب گشته به او  
 نسبت داده‌ای آنچه را که یهود در حق مسیح نگفته. اسمع نداء

۹. وصی میرزا یحیی. برای اطلاع از تفصیل موضوع نگاه کنید به جلد چهار نجات ظهور حضرت بهاء الله تألیف ادیب طاهرزاده.

المظلوم و لاتکن مِنَ الْأَخْسَرِينَ. (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۲۸-۱۲۹)

حضرت عبدالبهاء تصریح دارند که یکی از اشتغالات ذهنی یحیی ازدواج پیاپی با زنان متعدّد بود. هیکل مبارک یازده همسر را برای او بر می‌شمارند اما بعضی از مورّخین این رقم را به چهارده بالغ می‌دانند. هنگامی که حضرت بهاءالله در جبال کردستان تشریف داشتند، میرزا یحیی تحت تأثیر شهوت سیری‌ناپذیرش برای ارضاء امیال پست و شهوانی خود بود. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه رویدادی را نقل می‌فرمایند که رسوایی بیشتری بر کارهای شرم‌آور پیشین او افزود. میرزا یحیی پیامی برای یکی از مؤمنین به نام آقا محمد کریم فرستاد و دخترش را از او خواستگاری کرد. والدین دختر از اجابت این درخواست امتناع کرده و در عوض دخترشان را به عقد ابوالقاسم، تاجر ایرانی در آوردند که چند سالی در خدمت میرزا یحیی بود. بعد از این واقعه طولی نکشید که دستور میرزا یحیی به نابود کردن ابوالقاسم صادر شد و او دیگر هرگز در جایی مشاهده نشد.

در نتیجه این قبیل فجایع که به نام دین ارتکاب می‌شد، جامعه بابتی در انظار عموم مردم به کلی تنزل و انحطاط یافت. هنگامی که حضرت بهاءالله از جبال کردستان مراجعت کردند بابتیان فاقد روحیه و

ازلحاظ روحانی مرده بودند. یک بار دیگر حضرت بهاءالله زمام امور امرالله را در دست گرفتند؛ جانی تازه در جامعهٔ رو به موت حضرت باب دمیدند، و در اثر توصیه‌های محبت‌آمیز و تشویقات فراوان، اعم از شفاهی و کتبی، روحیه احباء در بغداد و بلاد مجاور ارتقاء پیدا کرد. همانطور که قبلاً ذکر شد، حضرت بهاءالله بنفسه المقدّس به تغییرات مزبور این‌گونه گواهی می‌دهند:

بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات به مثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را، مخصوص این حزب را، به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برّ و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح. (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۷)

حضرت عبدالبهاء نیز می‌فرمایند:

بعد از رجوع بهاءالله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه جهد بلیغ نمود به قسمی که در مدت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد. (مقاله شخصی سیاح، ص ۳۹ / قرن بدیع، ص ۲۷۷)

تحولی که در روحیه و ارتقاء روحانی جامعه در عراق و ایران، علیرغم حضور میرزا یحیی، ایجاد شد تا پایان مدت اقامت حضرت بهاءالله در مملکت مزبور ادامه یافت.

سیل آثار حضرت بهاءالله در بغداد جامعه حضرت باب را، نه تنها در عراق بلکه در ایران نیز، که هزاران بابی بدون رهبر رها شده بودند، تدریجاً احیا کرد. الواح و آثار بسیاری از قلم اعلی عزّ نزول یافت، بخصوص کتاب مستطاب ایقان و کلمات مبارکه مکنونه، که احباء را الهام بخشید و روحی جدید در نفوس آنها دمید. در عین حال، شواهد اعتلاء و عظمتی که به نحوی فزاینده توسط حضرت بهاءالله ظاهر شد، نار حسدی را که در قلب یحیی پنهان بود، مشتعل ساخت. از آنجا که هرگز شهادت نداشت وقتی به حضور هیکل مبارک می رفت کلامی در مخالفت با ایشان بیان کند، بذرهای شک و تردید را در اذهان مؤمنین کاشت و شایعات کذب را راجع به حضرت بهاءالله در سراسر جامعه در ایران منتشر ساخت.

شخصی که این نقشه‌های نادرست و ابلهانه را برای بی اعتبار کردن حضرت بهاءالله طرح و اجرا می کرد کسی جز سید محمد نبود. یک نمونه نقل می شود: اندکی بعد از نزول کتاب مستطاب ایقان به اعزاز حاجی سید محمد، خال حضرت باب، چندین نسخه از آن تکثیر و در میان مؤمنین

انتشار یافت. این کتاب ضربه‌ای خردکننده برای یحیی بود که نمی‌توانست تأثیر فوق‌العاده آن بر احباء را مشاهده کند. سید محمد شایعاتی را منتشر ساخت که کتاب ایقان اثر میرزا یحیی است که به اسم حضرت بهاء‌الله منتشر شده است.<sup>۱۰</sup> چنین ادعای مهمل و نامعقولی و اکاذیب مشابه در احبای عادی، که تا آن موقع به فساد و پیمان‌شکنی میرزا یحیی در مقابل حقانیت و فضائل الهی حضرت بهاء‌الله، پی برده بودند، ادنی تأثیری نداشت. علیرغم اقدامات شیرانه و جابرا نه میرزا یحیی، اعم از آنکه مخفیانه یا آشکارا صورت می‌گرفت، حضرت بهاء‌الله همواره او را نصیحت می‌فرمودند که در کمال صداقت و طهارت باشد. این وضعیت امور ادامه داشت تا آنکه از حضرت بهاء‌الله دعوت شد به استانبول نقل مکان فرمایند.

خبر عزیمت قریب الوقوع حضرت بهاء‌الله از بغداد به استانبول میرزا یحیی را آشفته و هراسان نمود. او که در طول سال‌ها در بغداد خود را از انظار مردمان پنهان نگه داشته بود و علیرغم اعمال ستمگرانه و اقدامات شیرانه، بسیار به حمایت حضرت بهاء‌الله و محبت و عنایت ایشان متکی و وابسته بود، ناگهان خود را در وضعیت دشوار و پریشان‌کننده‌ای یافت. اندیشه تنها ماندن در بغداد عمیقاً او را مضطرب می‌ساخت. حضرت

۱۰. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این موضوع نگاه کنید به نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ج ۲، ص ۷۶ به بعد.

بهاء‌الله به او توصیه فرمودند از آنجا که او برای مسافرت آزادی دارد، باید به ایران برود و به انتشار آثار حضرت اعلی در میان احباء پردازد.<sup>۱۱</sup> اما میرزا یحیی هیچ علاقه‌ای به تبلیغ امر حضرت باب یا انتشار آثار مبارکه ایشان نداشت. از اجرای توصیه حضرت بهاء‌الله با این بهانه سر باز زد که اولیاء حکومت در ایران بی‌رحمانه به آزار و اذیت بابیان مشغولند و بنابراین اگر به ایران برود زندگی او در خطر شدید افتد.

در مقطعی میرزا یحیی تصمیم گرفت به هندوستان یا حبشه (اتیوپی) فرار کند. تصوّر می‌کرد در آنجا از اذیت و آزار در امان خواهد بود. اما طولی نکشید که تصمیم خود را تغییر داد و پذیرفت که در بغداد بماند و از حضرت بهاء‌الله خواست منزلی را که دارای مکانی جهت پنهان شدن داشته باشد برای او فراهم آورند. او کلبه‌ای را در هویدر (Huvaydar)، نزدیک بغداد، در باغی متعلق به شیخ سلطان، مدّ نظر داشت. حضرت بهاء‌الله با این درخواست او موافقت کردند و از شیخ سلطان، که یکی از احبای باوفای عرب بود، تقاضا نمودند کلبه‌ای برای او در باغش بسازد. اما موقعی که کار ساخت کلبه در جریان بود، میرزا یحیی به نحوی فزاینده احساس عدم امنیت کرد و نهایتاً نقشه خود را تغییر داد و مصمّم شد با اسم مستعار و جعلی به استانبول برود. اما، او این نکته

---

۱۱. چند سال قبل از آن، با هدایت حضرت بهاء‌الله، این آثار مبارکه توسط میرزا یحیی استنساخ شده و آماده ارسال با بردن به ایران بود.

را روشن ساخت که قصد ندارد با حضرت بهاء‌الله سفر کند، زیرا نسبت به قصد اولیاء حکومت عثمانی از دعوت حضرت بهاء‌الله به استانبول ظنین و بسیار بدبین بود. او بیمناک بود که شاید حضرت بهاء‌الله و اصحاب ایشان یا به مقامات حکومت ایران تسلیم شوند یا در طول راه به نحوی به قتل برسند.

میرزا یحیی برای این که دست به این سفر طولانی بزند نیاز به گذرنامه داشت. از آنجا که میل نداشت خود را به اولیاء حکومت معرفی کند، فردی به نام حاجی محمدکاظم را، که شبیه او بود، به دایره دولتی فرستاد تا به اسمی که تازه اختیار کرده بود، یعنی میرزاعلی کرمانشاهی، برایش گذرنامه بگیرد. سپس در لباس مبدل به‌طور ناشناس، با خادمی عرب، به موصل سفر کرد و پیش از آنکه کاروان حضرت بهاء‌الله وارد شود، به موصل رسید.

حضرت بهاء‌الله اجازه دادند سید محمد اصفهانی به گروهی که ایشان را تا استانبول همراهی می‌کردند ملحق شود. هر زمان که میسر بود، حضرت بهاء‌الله اطمینان حاصل می‌کردند نفوس دردرساز و کسانی که باطناً به ایشان وفادار نبودند آزادانه در میان احباء رها نباشند و غالباً این قبیل نفوس را نزدیک خود نگه می‌داشتند که بتوانند مراقب سوء رفتار آنها باشند. اگرچه سید محمد فرد خیانت‌پیشه‌ای بود که مشکلات بسیاری



برای حضرت بهاء‌الله و اصحاب وفادار ایشان ایجاد کرد، اما هنگامی که در بغداد بود هرگز از حضور در محضر مبارک یا شرکت در جمع احباء منع نشد. حضرت بهاء‌الله، اجازه دادند سید محمد در تبعید ایشان را همراهی کند و به این وسیله احبای عراق و نقاط دیگر را از نفوذ شیطانی او حفظ فرمودند. البتّه، اصحاب وفادار حضرت بهاء‌الله، هم کسانی که با ایشان سفر کردند و هم نفوسی که باقی ماندند، کاملاً از اعمال شیرانه این فرد شرور و ریاکار که در زمان حضور در جمع احباء وانمود می‌کرد که فرد مؤمن باوفایی است، آگاهی داشتند.

میرزا یحیی در موصل منتظر ماند تا کاروان حضرت بهاء‌الله وارد شد. سپس خادمش را فرستاد که به اطلاع جناب کلیم (برادر بسیار باوفای حضرت بهاء‌الله که به میرزا موسی نیز معروف بود) برساند که او در کدامین نقطه شهر مستقر است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود حکایت را این‌گونه بیان می‌فرمایند:

چون به موصل رسیدیم در کنار دجله سراپرده بلند شد و بزرگان موصل از مامورین و غیره دسته دسته به حضور مبارک مشرف می‌شدند. نیمه شب، ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بیرون منزل مأوی دارد و با یکی ملاقات خواهد. جناب آقا میرزا موسای عمو نیم شب رفتند و او را ملاقات کردند. سؤال از

اهل و عیال خویش کرد. گفتند که همراهند و خیمه‌ای مخصوص آنها گردیده؛ اگر میل دارید بیایید. گفت من ابداً مصلحت خویش را در این نمی‌بینم. ولی قافله‌ای موجود که با شما حرکت خواهند کرد من در میان آن قافله هستم تا آنکه به دیار بکر رسید و بر همین منوال رشته سیاهی در سر و کشکولی در دست و در میان قافله معاشر و مجالس تُرک و عرب بود. چون به دیار بکر رسیدیم خبر فرستاد که من شب‌ها نزد متعلّقین خویش خواهم آمد و صبح باز مراجعت به قافله نمایم. آن نیز مُجری شد و چون حاجی سیّد محمد او را می‌شناخت دیده و دریافت و به‌عنوانی که این درویشی است ایرانی و آشنای من است ملاقات نمود ولی سایر احباب چون او را ندیده بودند اول نشناختند.» (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء شماره ۵۲، ص ۴۱۰-۴۱۱ / مجموعه مکاتیب شماره ۸۷، ص ۳۹۹)

میرزا یحیی، که اکنون خود را حاجی علی معرفی می‌نمود، وانمود می‌کرد که کسی در آن گروه، از جمله حضرت بهاء‌الله، را نمی‌شناسد و مدّعی بود که از مگّه برگشته است. اکثر اصحاب او را تشخیص ندادند زیرا در لباس مبدّل زندگی کرده بود و زمانی که در عراق بود خود را از احباء پنهان می‌کرد. سیّد محمد حیلہ‌گر جسورانه میرزا یحیی را به اصحاب

حضرت بهاء‌الله درویشی که دوست او است معرفی می‌کرد اما آنها با نزدیک شدن به مقصد هویت واقعی او را کشف کردند. به این طریق میرزا یحیی، که همسرانش در زمره بانوان گروه هم‌سفر حضرت بهاء‌الله بودند تا زمان رسیدن به حدود و ثغور استانبول آنها را همراهی کرد. در آنجا هویت او آشکار شد و همه دانستند که او کیست. اما میرزا یحیی در هنگام اقامتش در استانبول جرئت نمی‌کرد هویت واقعی خود را برای اولیاء حکومت افشا کند. او خود را به شمسی بیگ، که حکومت او را به‌عنوان میزبان حضرت بهاء‌الله گماشته بود، خادم عائله حضرت بهاء‌الله معرفی کرد و برای اثبات این مدعا گاهی در بخش خادمین می‌خواست.

هنگامی که حضرت بهاء‌الله به ادرنه تبعید شدند، میرزا یحیی و سید محمد با ایشان رفتند. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی ملقب به ابن ذئب می‌فرمایند که میرزا یحیی هر جا که ایشان رفتند دنبال ایشان برفت:

هر جا این مظلوم می‌رفت میرزا یحیی از عقب آمد... ولکن در سرّ، سید اصفهانی او را اغوا نمود و عمل نمودند آنچه را که سبب فزع اکبر شد. (ص ۱۲۴-۱۲۴)



## فصل یازدهم

### عصیان علنی میرزا یحیی

ای کاش به این اکتفا می نمود بلکه دم اطهر را هدر کرد و فریاد واویلا بلند نمود و نسبت ظلم و

ستم

داد در ارض سرچه فساد و فتنه برپا کرد تا آنکه سبب شد که نیر اشراق به این سجن اعظم

سرگون شد

و در مغرب این زندان مظلوماً افول فرمود. (ایام تسعه، ص ۴۵۹)

هدر دادن دم اطهر، که در بیان فوق آمده است، به تلاش میرزا

یحیی برای گشتن حضرت بهاءالله اشاره دارد.

بعد از ورود به ادرنه، طولی نکشید که میرزا یحیی متوجه شد که

دیگر خطری جاننش را تهدید نمی کند زیرا حضرت بهاءالله در مدتی کوتاه

احترام و تحسین نفوس برجسته، از جمله والی ادرنه، را جلب کرده اند.

سکنه شهر چنان روحیه دوستی و همکاری نسبت به جامعه مهاجران نشان

می دادند که حضرت بهاءالله احباء را هدایت فرمودند که به کار یا حرفه ای

مشغول شوند و با جامعه بزرگتر در آمیزند. چون هیچ دلیل آشکاری برای

اذیت و آزار بهائیان وجود نداشت، میرزا یحیی به تشویق و تشجیع سید

محمد، تصمیم گرفت از انزوایی که خود به خویشتن تحمیل کرده بود خارج شود.

در اثر معاشرت مداوم با سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشانی، که اعمالی شرارت‌آمیز داشت و به علت رفتار ناهنجار و زبان بدگفتارش بدنام بود، میرزا یحیی علناً ندای مخالفتش و عصیان‌ش علیه حضرت بهاء‌الله را بلند کرد. او که همیشه در مواجهه رو در رو با حضرت بهاء‌الله احساس حقارت و ناچیزی می‌کرد و در حضور ایشان زبان نمی‌توانست بگشاید و سخنی بگوید، اکنون، به تحریک دستیار و نابیش، قصد داشت علیه حضرت بهاء‌الله قیام کند و رهبری جامعه را به جبر و زور از ید ایشان بگیرد.

میرزا یحیی، برای حصول این مقصود دیرینه و این مأمول همیشگی خود، نقشه‌ای کشید که او را به اعمال جنایتکارانه بیشتر سوق می‌داد. او به این نتیجه رسید که تنها راه برای وصول به مقصود و تحقق هدفش گرفتن جان حضرت بهاء‌الله است، زیرا می‌دانست که نه شهادت مواجهه با ایشان را دارد و نه دارای آن شخصیت است که رو در روی ایشان بایستد. در واقع، برای شخصی که قبلاً طرح قتل چند تن از احواء، از جمله پسرعموی نفس مبارک حضرت اعلی، را کشیده بود، دور از تصوّر

نمود که به شیوه‌ها و وسائلی برای سوء قصد به جان حضرت بهاء‌الله  
بیندیشد.

نخستین تلاشی که میرزا یحیی به دست خود انجام داد زمانی بود  
که حضرت بهاء‌الله را با ماده‌ای مرگبار مسموم ساخت. حضرت ولی امرالله  
این رویداد شرم‌آور را این‌گونه توضیح می‌فرمایند:

یک سالی بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود که میرزا یحیی  
برای احیاء خلافت مجعول و تثبیت ریاست موهوم و از دست رفته  
خویش به دست و پا افتاد و در مخیله خود خیالات شیطانی  
بپرورانید تا جمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نماید و  
چون می‌دانست جناب کلیم به مسائل طبّی وقوف و آشنائی دارند  
از ایشان به عناوین مختلف راجع به خواصّ و اثرات پاره‌ای از  
ادویه و نباتات پرسش نمود. سپس بر خلاف معمول و عادت  
معهود به دعوت حضرت بهاء‌الله به منزل خویش پرداخت و روزی  
در فنجان چای مبارک بعضی از مواد سمّی ریخت و هیکل اعزّ  
ابهی را مسموم ساخت به نحوی که در اثر آن سمّ نقیع وجود  
مبارک را کسالت و آلام شدید عارض گردید و مدت یک ماه  
ملازم بستر بودند. درجه حرارت بدن بالا رفت و در نتیجه هیکل  
اقدس تا آخر حیات به ارتعاش دست مبتلا شدند و حال مبارک

به قدری سخت و مخاطره‌آمیز گردید که یک نفر پزشک خارجی به نام شیشمان را به بالین حضرت بهاء‌الله آوردند لیکن طیب از ملاحظهٔ بشرهٔ مبارک که به شدت کبود شده بود معالجه را بی‌اثر دانست. این بود که خود را به اقدام آن طلعت احدیت انداخت و بدون صدور دستور و تجویز درمانی از حضور مرخص گردید. چند روزی از این مقدمه نگذشت که طیب مذکور خود دچار مرض شدید شد و از عالم ادنی رخت بریست. ولی قبل از فوتش حضرت بهاء‌الله ضمن بیانات اشاره فرمودند که دکتر شیشمان خود را فدای حق نمود و میرزا آقاخان را برای عیادت و احوال‌پرسی وی فرستادند. دکتر اظهار داشت دعای او در ساحت الهی اجابت و مسئولش به حسن قبول تلقی گردیده است. ضمناً پزشک دیگری را به نام دکتر چوپان، که مورد ثقه و اطمینان او بود، معرفی نمود تا لدی الاقتضاء برای معالجهٔ هیکل مبارک به او مراجعه نمایند.

(قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۳۳۶-۳۳۷)

علیرغم این جنایت فجیع و شنیع، حضرت بهاء‌الله به آحاد مؤمنین توصیه فرمودند خبر این اقدام به مسموم کردن ایشان را منتشر نکنند. اما میرزا یحیی قافیه را باخت و به نحوی شرم‌آور حضرت بهاء‌الله را متهم کرد که قصد داشته‌اند او را مسموم سازند و در نتیجه اجباراً حکایت اقدام او



انتشار یافت. سپس احباء و کسانی که در تماس نزدیک با آنها بودند آگاه شدند که سمّ تهیه شده و به کار رفته توسط میرزا یحیی سبب بیماری وخیم و شدید حضرت بهاءالله شده است. تضادّ بین نور و ظلمت، بین حقیقت و کذب، دیده خطاپوش حضرت بهاءالله و فساد و تباهی و دنائت میرزا یحیی برای همه آشکار و مبرهن گشت.

این رویداد ناآرامی و اضطراب عمیقی در درون جامعه ایجاد کرد. مدتی گذشت و اوضاع تدریجاً رو به آرامش می گذاشت که تلاش دیگری از سوی یحیی برای به قتل رساندن حضرت بهاءالله طوفانی بی سابقه درون جامعه ایجاد کرد و به فصل نهایی و جدایی بین حضرت بهاءالله و نابرداری بی وفا منجر شد.

این دفعه میرزا یحیی طرحی کشید که نقشه های پلید و شیطانی خود را در حمامی که حضرت بهاءالله معمولاً به آن می رفتند اجرا نماید. مدتی صرف وقت کرد تا نظر مثبت استاد محمدعلی سلمانی را به خود جلب کند. ایشان سلمانی و آرایشگر مردانه ای بود که به عائله حضرت بهاءالله خدمت می کرد و در حمام<sup>۱</sup> نیز وظیفه شستشوی بدن مبارک را به

---

۱. حمام های عمومی، که در غرب به حمام ترکی معروف است، تنها نوع موجود در آن ایام بود زیرا خانه ها دارای حمامی نبود که داخل آنها ساخته شده باشد. این حمام ها، با جوّ گرم و بخارآلوده، توسط مردمان به صورت مکانی جهت شستشو و ضمناً ساعت ها آسودگی و استراحت استفاده می شد. این بدان معنی بود که حمام عمومی مکانی برای رویدادهای اجتماعی بود که مردمان گرد آمده به مبادله اخبار و بحث درباره موضوعات گوناگون می پرداختند. در این حمام ها مردمان کاملاً برهنه بودند و تنها به بستن لُنگ اکتفا می کردند. غالباً، احباء در یک روز به حمام می رفتند که مدتی را با هم بگذرانند. حمام ها کسانی را می گماشتند که مراجعان را بشوید و سایر خدمات مانند حنا گذاشتن،

عده داشت. سرانجام میرزا یحیی محرمانه به جناب سلمانی<sup>۲</sup> به شیوه‌ای ظریف و تلویحی گفت که می‌تواند خدمت عظیمی به امرالله بکند در صورتی که هنگام استحمام حضرت بهاءالله ایشان را به قتل برساند. ذیلاً شرحی که جناب سلمانی در خاطرات خود از این رویداد شرم‌آور بیان کرده نقل می‌شود:

فردای آن روز، روز حمام طلعت مبارک بود. من به حمام رفتم. اول ازل آمد و تا حالا مدتی بود که زحمت می‌کشید که مرا پیرو خود کند، ولی به‌طور خیلی سری. من حنای او را گذاشتم و او شروع کرد به صحبت و گفت من دیشب خوابی دیدم که کسی جاروب در دست دارد و دور مرا جاروب می‌کند و به‌طوری صحبتش را رساند یعنی این جمال مبارک بود که دور مرا جاروب می‌کرد. من فهمیدم که این مرد که کاری با من دارد؛ ولی چیزی نگفت و رفت...

من از حرف ازل خیلی متفکر بودم که مقصود این مرد از این حرف‌ها چیست چه که به‌طور رمز و کنایه می‌گفت که طلعت

تراشیدن موی و ماساژ دادن [مُشْتِومال دادن] را نیز انجام دهند. مردمان مهم معمولاً دارای دَلّاک‌های مخصوص به خود بودند.

۲. برای آگاهی از شرح زندگی و خدمات او نگاه کنید به نفعات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، ص ۱۶۶. جناب سلمانی را نباید با شیخ سلمان اشتباه گرفت.

مُبَارک دور مرا جاروب می‌کند.<sup>۳</sup> از طرف دیگر هم معلوم بود که کاری مخصوص با من دارد و نیز از طرف دیگر حاجی میرزا احمد مرا تبلیغ به ازل می‌کرد و او مخصوصاً چند روزی دیدم که به اصرار زیاد مرا می‌خواست بکشاند...

روزی که موقع حمام شد اول ازل آمد سر و تن شست و حنائی هم گذاشت من نشستم خدمتش بکنم. این شروع کرد به صحبت کردن و نصیحت کردن گفت میرزا نعیمی بود که در نیریز حاکم بود احبا را کُشت اذیت کرد و بسیار صدمه به امر رسانید. بعد تعریف زیادی از شجاعت و تهوّر کرد که بعضی‌ها فطرتاً شجاعند هر وقت باشد، صفت شجاعت از آنها ظاهر خواهد شد. بعد حکایت میرزا نعیم را گفت که از اولاد احبا طفلی باقی مانده بود به سنّ ده یا یازده ساله. روزی میرزا نعیم می‌رفته بود حمام. این طفل هم رفته بود حمام و چاقوئی دسته‌شاخی با خود برده بود. همین که مرد که از توی آن خواسته بود بیرون بیاید، این طفل چاقورا بر شکمش فرو نمود و شکمش درید. فریاد میرزا نعیم بلند شد. نوکرهای او از سر حمام داخل شدند و دیدند چاقو دست این پسره. لذا پسر را آنچه توانستند زدند و بعد رفتند سر اربابشان میرزا نعیم ببینند حالش

---

۳. اشاره تلویحی در این کلمات آن است که حضرت بهاءالله خادم حقیر میرزا یحیی هستند.

چطور است. این پسر با آنکه زخم خورده بود از جا حرکت کرد مُجَدِّداً چاقوئی به میرزا نعیم زد. بعد مُجَدِّداً تعریف از شجاعت کرد که چقدر خوش است انسان شجاع باشد. حالا در امرالله ببینید چه کرده‌اند. هر کس صدمه می‌زند؛ هر کس بر من برخاسته حتی اخوی من و من از هیچ جهت راحت نیستم و نوعی شده است که رفاه رفع شده (لحن همچو می‌پرورانید که من وصی و مظلوم و اخوی غاصب و استغفرالله مُتَعَدِّی)؛ صفت شجاعت ممدوح معاونت امرالله لازم. (در مجموع لحن سخن و حکایت میرزا نعیم و مراتب شجاعت و تشویق من این که اخوی را بکش یعنی جمال مُبارک را).

این حرف را که زد به حدیّی حالم به هم خورد که هیچ وقت در حیاتم آنقدر مُنْقَلَب ندیده بودم به طوری که احساس می‌کردم که حمام را به سرم کوبیدند. مُتَوَحَّش شدم و هیچ حرفی نزد. رفتم سر حمام روی سکو نشستم و با خود فکر می‌کردم. در نهایت انقلاب با خود فکر کردم که می‌روم توی حمام و سرش را می‌برم هر طور بشود بشود بعد فکر کردم که گُشتن این کار آسانی است اما شاید در حُضور جمال مُبارک مُقَصَّر بشوم و مخصوصاً در آن حال با خود چنین می‌اندیشیدم که پس از کُشتن این مرد که اگر حُضور

جمال مبارک برم و به من بفرماید چرا این را گُشتی چه جواب بدهم و این خیال مرا متوقف داشت.

مختصر توی حمام آمدم و با کمال اوقات تلخی شدید گفتم پاشو بروگم شو؛ پاشو برو بیرون. به زاری آمد: آب به سرم بریز. من یک آبی ریختم شُسته یا نشسته با کمال ترس خارج شد رفت.

و هنوز تا به حال او را ندیده‌ام. اما من حالی داشتم و به هیچ قسم آرام نمی‌شدم. از قضا آن روز جمال مبارک حمام نبودند. آقا میرزا موسی کلیم آمدند به حمام. من به او گفتم امروز ازل مرا آتش زد و همچو حرفی گفت. آقا میرزا موسی گفت او سال‌هاست در این خیال است به او اعتنا مکن این مردکه همیشه در این فکرها بوده و مرا نصیحت کرد و رفت.

خلاصه حمام تمام شد رفتم بیرون خدمت سرکار آقا و عرض کردم امروز میرزا یحیی گفت من هم خیلی متغیر شدم و می‌خواستم بکشمش... فرمودند این مطلبی بود که تو خود فهمیدی ذکری مکن بهتر است مکتوم باشد. بعد آمدم به میرزا آقا جان گفتم تفصیل این است برو حضور عرض کن. او رفت و آمد فرموده بودند برو اُستاد مُحَمَّدعلی را نصیحت کن که جائی این حرف را نزنند...

من رفتم توقیعات و خطوط ازل را جمع کردم و شب بُردم در قهوه‌خانهٔ مبارکه<sup>۴</sup> روی منقل آتش سوزانیدم و قبلاً به همه نشان دادم و دیدند که خطوط ازل است و هفت هشت نفر از احبا حاضر بودند. همه به من تعرّض کردند که چرا چنین کردی. گفتم من تا امروز این ازل را سجده می‌کردم. امروز از سگ پیش من پست‌تر است.»<sup>۵</sup> (غزلیات استاد محمد سلمانی، چاپ کلمات پرس، ص ۱۸-۲۰)

به علّت دیده خطاپوش حضرت بهاء‌الله و ابراز عنایت ایشان نسبت به میرزا یحیی و بدان علّت که یحیی نابرداری حضرت بهاء‌الله بود، احبای باوفا با احترام و ملاحظه با او رفتار می‌کردند. اما بعد از این حملات شیرانه به حضرت بهاء‌الله، طبیعی بود که به او پشت کنند. بعد از آنکه جناب سلمانی نتوانست جزئیات این رویداد را مکتوم نگه دارد، خبر پخش و ناآرامی و آشوب عظیمی در جامعه ایجاد شد.

در این مقطع حضرت بهاء‌الله تصمیم گرفتند رسماً ادعای خود را که مظهر ظهور جدید الهی و مؤسس دور بدیع، و مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ مَوْعُودِ حضرت باب هستند، به میرزا یحیی، که توسط حضرت باب اسماً به رهبری جامعه بابی منصوب شده بود، اعلام فرمایند. البتّه میرزا یحیی بر

۴. اتاق پذیرش حضرت بهاء‌الله که معمولاً احباء جمع می‌شدند.

۵. در زبان فارسی، این عبارت بیش از هر زبان دیگر توهین‌آمیز است.

اظهار امر حضرت بهاءالله در باغ رضوان و لوحی که متعاقباً توسط آن حضرت نازل شد، کاملاً واقف بود. اما اکنون زمانی فرا رسیده بود که مظهر ظهور کَلّی الهی رسماً مقام خود را به کسی اعلام کند که حضرت باب او را به عنوان رهبر اسمی پیروان خود تا ظهور «مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» تعیین کرده بودند.

برای ارسال این پیام به میرزا یحیی، حضرت بهاءالله سوره امر را به خطّ خود نازل فرمودند و میرزا آقاخان کاتب وحی را مامور کردند که لوح مبارک را نزد میرزا یحیی برد و به صدای بلند برایش بخواند و جواب قاطع و قطعی از او بطلبد. میرزا یحیی با وقوف بر محتوای لوح مبارک و ادعای حضرت بهاءالله، اظهار داشت که نیاز به فرصتی دارد که درباره آن بیندیشد. روز بعد او پیامی به حضرت بهاءالله فرستاد که خود او دریافت کنند وحی الهی است و بر جمیع لازم است که از او اطاعت کرده پیروی نمایند.

چنین ادعایی از سوی شخصی چنین عهدشکن و بی وفا سبب برانگیخته شدن خشم الهی شد و جدایی و فصل نهایی بین حضرت بهاءالله و میرزا یحیی را رقم زد. باید به خاطر داشت که اکثریت احباء در ادرنه به حضرت بهاءالله وفادار بودند و تا آن زمان آزادانه با میرزا یحیی و

تعداد اندکی از مریدانش معاشرت داشتند؛ اما حالا وضعیت تغییر کرده بود.

پاسخ میرزا یحیی به سوره امر نشانه واضحی برای فصل و جدایی بود. حضرت بهاءالله، که آن موقع در بیت امرالله سکونت داشتند، محل اقامت خود را در دهم مارس ۱۸۶۶ به بیت رضا بیک تغییر دادند. فقط اعضاء عائله مبارکه و یکی از خادمین به این بیت نقل مکان کردند و هیکل مبارک به هیچ فرد دیگری اجازه تشرّف به حضور ندادند. در نتیجه، ارتباط جامعه مهاجران با طلعت ابهی به کلی قطع شد و آنها تماماً به حال خود رها شدند. این انزوا، که شبیه پناه بردن به جبال کردستان در چند سال قبل بود، جامعه را در وضعیت بسیار اندوهناکی قرار داد و احباء دچار امتحانات و افتتانات متعددی شدند. از طرف دیگر، این قطع رابطه سبب شد که هر یک از اعضاء گروه مهاجران فرصتی داشته باشد که بین حضرت بهاءالله و برادری وفایی را انتخاب کند.

پیروان باوفای حضرت بهاءالله، عاشقان جمالش، دلسرد و نومید شدند. نور از میان آنها رخت بر بسته و برفته بود و آنها را در ظلمتی رها ساخته که دیده آنها را مسدود نموده و بی یار و یاور و دلشکسته و تسلی ناپذیر بودند. جناب کلیم، برادر باوفای حضرت بهاءالله، که بار



مسئولیت را در دوران انزوای حضرت بهاء‌الله در بیت رضا بیک بردوش داشت، به جناب نبیل اظهار داشت:

در آن روز هیجان و اضطراب شدیدی برپا گردید. تمام دوستان از فرقت جمال اقدس ابهی و محرومیت از محضر مبارکش به جزع و فزع درآمدند. (قرن بدیع، ص ۳۴۰)

شاهد دیگری درباره آن روزهای غم‌انگیز و دردناک چنین گفته است:

آن ایام ایام پر انقلاب و پرتلاطمی بود. همگی مضطرب و پریشان بودیم که مبادا این محرومیت از فیض دیدار مبارک ادامه یابد و برای همیشه از شرف لقا و درک محضر ابهی دور و مهجور مانیم. (همان)

حتی کسانی که نسبت به حضرت بهاء‌الله بی‌وفا بودند از این انزوای آن حضرت دچار آشفتگی و پریشانی شدند زیرا کاملاً واقف بودند که در اثر نفوذ و هدایت ایشان بود که آنها در امنیت و راحتی نسبی زندگی می‌کردند. این نفوس اکنون به تدبیر خود رها شده بودند و طولی نکشید که در سخت‌ترین و بغرنج‌ترین وضعیتی که به دست خود ایجاد کرده بودند گرفتار شدند.

انزوای حضرت بهاءالله در بیت رضا بیک و امتناع ایشان از ملاقات با احدی از مهاجران وضعیتی را پدید آورد که همه به حال خود رها شدند که سرنوشت روحانی خود را تعیین کنند. اندک نفوسی که به میرزا یحیی تمایل داشتند دور هم جمع شدند و حملات خود علیه احبای باوفا را شروع کردند، در حالی که بقیه افراد اوقات خود را عمدتاً به دعا و مناجات اختصاص دادند و از خداوند مسألت داشتند که آنها را از این فراق دردناک از مولایشان نجات دهد.

حضرت بهاءالله، پیش از اقامت در بیت رضا بیک، به برادرشان جناب کلیم امر کردند که نیمی از اثاثیه و وسائل دیگر را به منزل میرزا یحیی بفرستند. همچنین اشیاء گرانبهای تاریخی به جای مانده از قبیل خاتم‌های حضرت باب، مٌهرها و دستخط‌های ایشان را نیز برای او فرستادند. اینها اقلامی بود که حضرت باب پیش از شهادت برای حضرت بهاءالله فرستاده بودند و میرزا یحیی چشم طمع به آنها داشت. حضرت بهاءالله از درویش صدقعلی نیز، که از احبای باوفا بود، خواستند که به انجام دادن خدماتی در منزل میرزا یحیی مشغول شود. اگرچه درویش از خدمت کردن به کسی که در نظرش مجسمه فریب و کذب بود، سخت بیزار بود اما این فرد مخلص با تمام دل و جان از حضرت بهاءالله اطاعت کرد و به خدمت میرزا یحیی پرداخت. طولی نکشید که شرایط و اوضاع

دیگر او را از این وظیفه ناخوشایند رهایی بخشید. همانطور که قبلاً ذکر شد، معدود افرادی که ضعیف و در ایمان خود متزلزل بودند به میرزا یحیی پیوستند و از غیبت حضرت بهاءالله جرأت و جسارتی یافتند و علیه امر الهی اقدامات ناشایستی را شروع کردند.

میرزا یحیی و سید محمد کارزاری جدی و پرحرارت را برای نوشتن نامه جهت بی اعتبار کردن حضرت بهاءالله در انظار احباء و اولیاء حکومت شروع کردند. آنها نامه‌های مملو از دروغ و افتراهای شرم‌آور می نوشتند و حضرت بهاءالله را به انواع جرائم و جنایاتی که خودشان مرتکب شده بودند متهم می کردند و نامه‌ها را در میان احباء در ایران و عراق منتشر می ساختند. این نامه‌های افتراآمیز جامعه بابی را دچار آشفتگی کرده بسیاری را دچار اشتباه و حیرت نمود. بعضی احبای ضعیف‌تر ایمانشان را به کلی از دست دادند؛ تعداد اندکی به میرزا یحیی متمایل شدند. معدودی هم با نوشتن عریضه‌ها از حضرت بهاءالله تقاضا کردند توضیحی عنایت نمایند. در نتیجه چندین لوح در این دوران از قلم اعلی عزّ نزول یافت که وضعیت حقیقت امور را توصیف می کرد. اما، اکثریت مؤمنین به امر حضرت بهاءالله وفادار باقی ماندند. این نفوس با عزم جزم و با خلوص نیت برای دفاع و حمایت از حقیقت امر الهی قیام کردند. بسیاری از آنها،

از قبیل نبیل اعظم، جناب منیب، و جناب احمد یزدی<sup>۶</sup>، به سراسر ایران سفر کردند و از امر حضرت بهاءالله حمایت کرده در کمال شهامت علیه حملات بی وفایان به دفاع پرداختند.

در اثر اقدامات خود میرزا یحیی بود که خبر بی وفایی او نسبت به امر الهی به نحوی مؤثر به کلّ جامعه در ایران رسید و فصل و جدایی دائمی بین او و برادر والاگهر بزرگوارش را رقم زد. هنگامی که حضرت بهاءالله در ادرنه عزلت گزیدند، سید محمد و میرزا یحیی به نحوی فعال به تخریب شهرت حضرت بهاءالله در محافل دولتی مشغول شدند. میرزا یحیی عریضه‌ای به والی، خورشید پاشا، و دستیارش، عزیز پاشا، ارسال نمود. محتوای آن که به زبانی چاپلوسانه آمیخته بود، عبارت از اظهاراتی کذب درباره حضرت بهاءالله و هدف از آن بی اعتبار ساختن هیکل مبارک در نظر والی بود؛ والی از حامیان و طرفداران پرشور حضرت بهاءالله بود. بعداً، والی این نامه را در اختیار حضرت بهاءالله گذاشت و محتوای آن به اطلاع احباء رسید. حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی<sup>۷</sup>، که چند ماه بعد از این رویداد شرم‌آور به ادرنه وارد شد راجع به عریضه میرزا یحیی به اولیاء حکومت این‌گونه نوشته است:

۶. برای شرحی درباره این دو نفر نگاه کنید به نفعات ظهور حضرت بهاءالله، جلد دوم، تألیف ادیب طاهرزاده.

۷. برای اطلاع از حکایت او به جلد دوم نفعات ظهور حضرت بهاءالله مراجعه کنید.

چون ازل بر اعراض و اعتراض و عناد و تهمت و افترای به جمال مقصود به تمام قوای ابلیسی قیام نمود، به والی ادرنه عریضه‌ای نوشت و «روحی و جسمی لک الفدا» عنوان عریضه‌اش بود که والی تقدیم حضور مبارک نموده و همه دیدیم و دیدند. و بعد «یا ایّها العزیز قد جنناک ببضاعة مُزجاة اوف لنا الکیل» و از جمال قدم، جلّ جلال اسمہ الاعظم، شکایت نموده که معاش به ما نمی‌دهند. این عنوان عریضه و مقدمه ذکر مقصدش و شکایتش. در هیچ شأنی حقّ بدونہ مشتبه نشده و مشابه نبوده و نیست. و جمال قدم و اسم اعظم به حضرت سلطان عبدالعزیز خان مرحوم نازل فرموده‌اند: «أَنْ يَا رَئِيسُ أَسْمَعُ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَهِيْمِنِ الْقَيُّومِ إِنَّهُ يُنَادِي بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَيَدْعُو الْكُلَّ إِلَى الْمَنْظَرِ الْإِبْهِيِّ» و در همین سوره مبارکه و صحیفه مقدّسه خبر می‌فرمایند او را به خلعتش از تاج سلطنت و رفتن مملکت ... مقصود این نبود، مقصود عریضه ازل بود که به حضور مبارک والی تقدیم نمود و به دفتر و واسطه، کذب و افترایش را واضح و مبرهن و ثابت فرمودند و پیغام فرمودند به والی: (که) مقصودش اذیت و هتک حرمت [ایشان] است. (بهجت‌الصدور، طبع آلمان،

حضرت ولی امرالله درباره این رویداد ناگوار می‌فرمایند:

در همین اوان آن مُعرض بالله یکی از زوجات خویش را به سرایه فرستاد. مشاراً الیها نزد اولیای امور رفت و استدعای اعانت و عطوفت نمود و اظهار داشت شهریه همسرش قطع گردیده و اطفالش از بی‌نانی در شُرُف هلاکتند. چون این اخبار انتشار یافت و شهرتش به اسلامبول رسید مایه حزن و تأثر شدید خاطر مبارک گردید و موجب آن شد که در دوایر و محافل مربوطه، که پیوسته تحت تأثیر علو رفتار و سمو کردار حضرت بهاءالله بودند، پاره‌ای مذاکرات و تفسیرات زننده پیشامد نماید که مضر و موهن به عالم امر بود. (قرن بدیع، ص ۳۴۰)

چندی بعد حضرت بهاءالله در لوحی<sup>۸</sup> به شیخ سلمان احزان قلبیه خود در این دوران را بیان فرموده و افتراهای میرزا یحیی درباره سهمش از شهریه دولتی را، که همیشه به‌طور منصفانه بین مهاجران تقسیم می‌شد، ذکر می‌فرمایند. در این لوح مبارک، حضرت بهاءالله توضیح می‌دهند که اگر به علّت وجود اصحاب و همراهان مهاجر و تبعیدی نبود، هرگز شهریه‌ای را از اولیاء حکومت قبول نمی‌فرمودند. در واقع، بعد از این وقایع دلخراش طولی نکشید که حضرت بهاءالله از پذیرفتن این شهریه امتناع

۸. این لوح مبارک در واقع خطاب به عالی پاشا، صدر اعظم سلطان عثمانی بود.

فرموده گاهی اوقات برای تأمین مایحتاج یومیه مجبور به فروش بعضی اموال خود می‌شدند.

در نتیجه بسیاری از افتراها که در ادرنه شیوع یافت و در نظر هیکل مبارک و احبایش فوق‌العاده رنج‌آور و آزار دهنده بود، حضرت بهاء‌الله از عزلت که دو ماه طول کشیده بود خارج شدند و در انظار ظاهر شدند تا به اعمال ناروای مخالفان شرور و بدطینت خود رسیدگی نمایند. در این موقع بود که سرانجام سید محمد اصفهانی به نحوی قاطع از جامعه اخراج شد و جدایی حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی، که به «فصل اکبر» موسوم است، رسماً تحقق یافت. عزلت دو ماهه حضرت بهاء‌الله اقدامی مآل‌اندیشانه بود که بی‌وفایان را شناسایی کرد. هنگامی که حضرت بهاء‌الله از انزوا خارج شدند همه نفوس مهاجر و تبعیدی می‌دانستند که به کدام سوی تعلق دارند. معدودی حول میرزا یحیی گرد آمده به اقدامات شریانه خود شدت بخشیدند و افتراهای شرم‌آور خود را بیش از پیش در قلب امپراطوری عثمانی انتشار دادند و اذهان صدراعظم و سلطان را علیه حضرت بهاء‌الله مسموم ساختند.

اعلام فصل اکبر توسط حضرت بهاء‌الله تأثیری بُهت‌آور و هیجان‌انگیز در جامعه احباء در ایران داشت. اکثریت عظیمی از پیروان حضرت باب، که جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب

جاودانی خود بهجت‌الصدور بالغ بر ۹۹ درصد برآورد کرده، به امر حضرت بهاء‌الله اقبال کردند. از آن زمان به بعد کسانی که پیرو میرزا یحیی شدند به‌عنوان ناقض عهد حضرت باب شناخته شده، به علت انتساب به‌عنوان «صبح ازل» که لقب میرزا یحیی بود، به ازلی معروف شدند. در عین حال، مؤمنین به حضرت بهاء‌الله به‌عنوان اهل بهاء، یا بهائیان، تسمیه شدند.

جدایی بین حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی نشانه‌ای روشن برای مؤمنین به حضرت بهاء‌الله برای قطع معاشرت با میرزا یحیی و نفوسی بود که حول او گرد آمده بودند. میرزا یحیی اکنون با خانواده خود در منزلی جدا زندگی می‌کرد و سید محمد در میان مسلمانان بود. مدت حدود هجده ماه این دو به تمهید راه‌ها و وسایلی برای بی‌اعتبار کردن حضرت بهاء‌الله و اصحاب با وفای ایشان مشغول بودند. افتراها و اکاذیب را در میان اهالی ادرنه و اولیاء حکومت در استانبول منتشر کردند و تنها هدفشان تضعیف مبانی امرالله و لکه‌دار کردن حسن شهرت و عزت شارع آن بود. در ایران نیز میرزا یحیی در میان مؤمنین نامه‌هایی مملو از حکایت‌های نادرست و غیر واقعی منتشر ساخت. آشفتگی و پریشانی ناشی از این اظهارات زهرآگین به اختلافات و اضطرابات در جامعه مزبور دامن زد.



حدود یک سال و نیم گذشت و دسیسه‌ها و توطئه‌های میرزا یحیی به اوج خود رسیده بود که ناگهان ید قدرت الهی او را بر زمین کوبید و زوال او را رقم زد و حیثیت او را در میان حامیانش و اولیاء حکومت در ادرنه زائل ساخت. این رویداد که سبب این سقوط شد تماماً به دست خود او صورت گرفت.

سید محمد به شدت مشغول فعالیت‌هایی برای بی‌اعتبار ساختن علنی حضرت بهاء‌الله بود. در طی این دسیسه‌ها به فکرش رسید که مواجهه علنی بین حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی ترتیب دهد. سید محمد، در حمایت از این مواجهه، اطمینان داشت که حضرت بهاء‌الله هرگز چنین مبارزه‌ای را نخواهند پذیرفت زیرا در طول سال‌ها مشاهده کرده بود که حضرت بهاء‌الله معمولاً در صدد نبودند در انظار ظاهر شوند. همچنین، از تحمّل و بردباری و خطاپوشی آن حضرت، در زمان رو به روشن شدن ایشان با مخالفان خود آگاهی داشت. به این دلایل معاشران مسلمان خود را از این نقشه آگاه کرد.

سابقه این نوع رویداد که در میان مسلمین به «مباهله» معروف است به زمان حضرت محمد بر می‌گردد که نمایندگان کفار نجران در مدینه حضرت رسول را به مواجهه فرا خواندند. این مبارزه‌ای بین حقیقت و کذب است. دو گروه در مقابل هم قرار می‌گیرند و اعتقاد بر این است که

در چنین مواجهه‌ای قدرت حقیقت سبب نابودی کفر خواهد شد. سید محمد با کمال اطمینان به جامعه اسلامی اظهار داشت که اگرچه میرزا یحیی آمادگی و تمایل دارد که در این مواجهه عمومی شرکت کند، حضرت بهاءالله تمایلی به آن ندارند.

وقتی این اظهارات خشن و ناخوشایند در ادرنه در حال گردش بود، احبا در ایران به علت تبلیغات دروغین میرزا یحیی در تشویش و اضطراب بودند. یکی از احبای شیراز، میر محمد مکاری نامی (که چهارپایان باربر را می‌راند) به ادرنه وارد شد. این فرد به‌عنوان راهنمای کاروان از بغداد تا مکه حضرت اعلی را همراهی کرده بود و بعداً از بغداد تا اسلامبول در رکاب حضرت بهاءالله طی طریق کرد.

میرمحمد را عقیده بر آن بود که مواجهه علنی و عمومی به روشن شدن اوضاع کمک خواهد کرد. او سید محمد را تشویق و تشجیع کرد که میرزا یحیی را وادار نماید که در مکانی عمومی که همه بتوانند شاهد باشند با حضرت بهاءالله ملاقات کند و خود او وعده داد که از حضرت بهاءالله بخواهد که این مواجهه را بپذیرند. او این کار را کرد و حضرت بهاءالله به این تقاضا جواب مثبت دادند. حضرت ولی امرالله این رویداد را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

میرزا یحیی به فکر سفیهانه خویش تصوّر نمود که جمال اقدس ابهی هرگز به چنین امری رضایت نخواهند داد این بود که مقابله و مباحله با آن حضرت را قبول نمود و مسجد سلطان سلیم را محل ملاقات تعیین کرد. همین که این امر در ساحت اقدس معروض گردید و هیکل اطهر بر نیت وی استحضار یافتند در یوم موعود پیاده در شدت گرمای روز در حالی که میر محمد در التزام مبارک بود به جانب مسجد مذکور که در نقطه دور دست شهر قرار داشت حرکت فرمودند و در حین عبور از کوچه و اسواق لسان قدم به آیاتی ناطق گردید که از هیمنه آن نفوسی که جمال مبین را زیارت و یا بیانات مبارکه را استماع می نمودند غرق دریای تحیر و شگفتی گشتند و این است بعضی از بیانات مقدسه‌ای که در آن یوم خطیر از فم مالک قدیر نازل و در یکی از الواح مدون و مسطور قوله عز کبریائه، «یا محمد خرج الروح عن مقرّه و خرجت معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین انک اذا فاشهد اهل منظر الاعلی فوق رأسی ثم فی قبضتی حجج النبیین. قل لو یجتمع کلّ من علی الارض من العلماء و العرفاء ثم الملوک و السلاطین انّنی لأحضر تلقاء وجوههم و انطق بآیات الله الملك العزیز الحکیم. انا الذی لا اخاف من احد ولو یجتمع علیّ کلّ من فی السموات و

الارضین ... هذا كفى قد جعله الله بيضاء للعالمين و هي عصای لو  
نلقیها لتبلع كل الخلائق اجمعین.»

میر محمد که برای اعلام تشریف فرمائی حضرت بهاء الله پیشاپیش مبارک حرکت می‌کرد پس از وصول به مقرّ معهود به سرعت مراجعت نمود و به محضر انور معروض داشت نفسی که به مبارزه با مظهر الهی قیام نموده بود از حضور متعذر شده و به عذر پیشامد غیر مترقبه‌ای تقاضا دارد این مواجهه یکی دو روز به عهده تأخیر افتد. هیکل قدم پس از استماع این بیان به بیت مبارک معاودت و به مجرد ورود لوحی نازل و شرح ما وقع را مذکور و موعدی را برای ملاقات مجدد تعیین فرمودند و لوح را مهوراً به نبیل سپردند و امر فرمودند آن را به ملا محمد تبریزی یکی از دوستان جدید الاقبال تسلیم نماید تا مشارائیه به وسیله سید محمد اصفهانی که در دگان او آمد و شد داشت به میرزا یحیی برساند و نیز مقرّر فرمودند قبل از تسلیم لوح نوشته‌ای مهور به خطّ و امضای میرزا یحیی اخذ شود مبنی بر این که در صورت استنکاف از حضور در محل منظور کتباً کذب دعاوی خویش را اقرار و اعتراف نماید. سید محمد به همین قرار ملاقات گردید و وعده داد روز بعد ورقه معهود را از میرزا یحیی گرفته بیاورد. تا سه روز نبیل در

دگان ملا محمد در حال انتظار باقی ماند ولی در این مدت نه از سید خبری رسید و نه از تعهد مذکور اثری پدیدار گردید. بیست و سه سنه بعد نبیل این قضیه را در تاریخ خویش نقل می‌کند و متذکر می‌شود که هنوز آن لوح مبارک، که دلیل لامع و شاهد ناطقی نسبت به غلبه و تفوق هیکل مبارک نسبت به خصم عنود و منهزم آن وجود مقدس محسوب می‌گردید، به همان وضع و حال نزد وی باقی است؛ بعینه مانند روزی که حضرت غضن الله الاعظم آن را به خط خویش مرقوم و جمال اقدس ابهی به خاتم عزّ مزین و مختوم فرموده بودند. (قرن بدیع، ص ۴-۳۴۲)

حاجی میرزا حیدرعلی، مبلغ نامدار و شهیر بهائی، در آن زمان در ادرنه بود و رویدادهایی را که در آن روز شاهد بوده به رشته تحریر در آورده است. ذیلاً خلاصه‌ای از خاطرات او نقل می‌شود:

روز جمعه وقت نماز جمعه و اجتماع جمهور مسلمین در مسجد سلطان سلیم میقات ملاقات... مرحوم میرمحمد مکاری شیرازی که مؤمن به حضرت اعلی بود... تصور نقض عهد ازل را نمی‌نمود. از حضور مبارک رحمه للعالمین تمنای اطمینان نمود. فرمودند: «اگر ازل در مجلسی که تشریف دارند آمد صادق است

در آنچه می‌گوید» و میرمحمد همین را میزان صدق و کذب قرار داد و به این عزم استقامت نمود.

یوم میقات مابین مسلمین و نصاری و یهود آن مدینه بزرگ مشهور شد و کلهم یوم الزینة حضرت کلیم الله و سحره و فرعون را شنیده‌اند و حال حضرت شیخ افندی چه که به این اسم اجلالاً و تعظیماً ذکر می‌نمودند با میرزا علی که مکذب و منکر است و ازل از خوف اسم خود را میرزا علی گذاشته بود در مسجد مجتمع می‌شوند. لذا روز جمعه از صبح تا قبل از ظهر این سه ملت از خانه امرالله ... تا مسجد ازدحام عام نمودند به قسمی که عبور و مرور صعب و مشکل بود. و نیز جمال ذوالجلال از خانه امرالله وحده بیرون تشریف بردند و خلق من حیث لایعلمون به سلام و صلوات و تعظیم و افتادن و بوسیدن پای مبارک مسرور و راه باز می‌کردند و طلعت ذی العظمة و الجبروت چنان که آداب عثمانیین است دست مبارک را حرکت می‌دادند و مرحباگم و بارک الله لکم می‌فرمودند تا داخل مسجد شدند. خطیب بالای منبر خطبه می‌خواند، ساکت شد و یا فراموش نمود. تشریف بردند و جالس شدند و اذن فرمودند خطبه بخواند و از خطبه و نماز فارغ شدند و ازل نیامد و شنیده تمارض نموده و عذرخواسته است...

فرمودند: «مولوی باز دیدی از ما طلبکار است؛ برویم به تکیه مولوی.» و برخاستند و والی و اعیان و امرا و علمای این شهر عظیم مشرف بودند حضور مبارک را غنیمت دانستند و در خدمت مبارک مشرف بودند. والی و شیخ الاسلام و علما و حکما و امرا ادباً و خضوعاً و خشوعاً چهار پنج قدم خلف جمال قیوم راه می‌رفتند و سلسبیل بیان مبارک جاری و گاهی تفضلاً و تلطفاً جمال مبارک می‌ایستادند و تقدّم و تقرّب حضرات را امر می‌فرمودند و حضرات هم همان مکانی که بودند می‌ایستادند و تمنا می‌نمودند و نزدیک نمی‌شدند. به این جلال و عظمت الهیه وارد تکیه شیخ مولوی شدند.» (بہجت الصدور، طبع آلمان، ص ۷۲-۷۳ / طبع بمبئی، ص ۷۷-۷۸)

حال، میرزا یحیی در انظار بسیاری از مردمان در ادرنه بی اعتبار شده و حیثیتش به باد رفته بود. در ایران خبر این رویداد در میان مؤمنین انتشار یافت. لوحی معروف به لوح مباهله، که خطاب به ملا صادق خراسانی در توصیف این رویداد عزّ نزل یافته بود به جامعه بهائی در آن سرزمین رسید و سبب شد نفوس متزلزلی که در میان احباء بودند به قدرت و عظمت و جلال حضرت بهاء الله در فروشکستن این «بت» بزرگ جامعه بابی، یک بار و برای همیشه، پی ببرند.

این سقوط چشمگیر میرزا یحیی، آنطور که حضرت ولی امرالله شهادت داده‌اند<sup>۹</sup>، به‌وضوح توسط پولس قدّیس در فقره ذیل پیش‌بینی شده بود:

زنها کسی به هیچ وجه شما را نفریبد. زیرا که تا آن ارتداد اوّل واقع نشود و آن مرد شریر، یعنی فرزند هلاکت، ظاهر نگردد آن روز نخواهد آمد. که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمّی شود به حدّی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته خود می‌نماید که خداست... آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلّی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت. (رساله دوم پولس به تسالونیکیان، باب دوم، آیات ۳، ۴ و ۸)

سقوط این شخص عهدشکن جفاکار که به مولای خود خیانت کرده علیه او قیام کرد با فیوضات بی‌سابقه از قلم اعلی هم‌زمان شد. آیات الهی به وفور و فراوانی عظیم به اطراف ارسال شد و، طولی نکشید که، به اعلام پیام ایشان به سلاطین و امرای عالم منجر گردید.

طرد میرزا یحیی و پیروانش از جامعه اسم اعظم سبب سقوط تدریجی او و نابودی نهایی‌اش در سال‌های بعد گردید. در تابستان ۱۸۶۸

۹. نگاه کنید به ریحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۷-م.



فرمان سلطان عبدالعزیز صادر شد که حضرت بهاءالله را به حبس ابد در مدینه محصنه عکا در ارض اقدس محکوم می‌کرد و میرزا یحیی را به جزیره قبرس فرستاد. میرزا یحیی در شهر ماغوسا (فاماگوستا) تا سال ۱۸۷۸ در حصر برد تا این که جزیره از حاکمیت ترکیه خارج شده تحت حکومت بریتانیا قرار گرفت. در آن هنگام او تصمیم گرفت در قبرس بماند و از حکومت بریتانیا مقرری دریافت دارد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۲ در جزیره به آزادی به سر برد. در طی این اوقات او دستاورد چشمگیری نداشت.

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های خود توصیف می‌فرمایند که در تمامی این سال‌ها، میرزا یحیی موفق به تبلیغ حتی یک نفر در این جزیره به آیین خود نشد. در عوض او زندگی خود را با همسران بسیاری که داشت سپری کرد و پدر چندین فرزند شد که درست تربیت نشدند و از هوش و استعداد ناچیزی برخوردار بودند.

تا آنکه سبب شد که نیر اشراق به این سجن اعظم سرگون شد و در مغرب این زندان مظلوماً افول فرمود.

شرایطی که سبب شد حضرت بهاءالله به سجن اعظم در عکا تبعید شوند به اختصار در فصل هشتم تشریح شد.

یکی از عوامل مؤثری که عالی پاشا، صدر اعظم، را تحریک کرد که به سلطان توصیه کند حضرت بهاءالله را تبعید کند، گزارش‌های اغراق‌آمیز و سراسر کذبی بود که از میرزا یحیی و سید محمد دریافت می‌داشت. کارزار آنها برای وارونه جلوه دادن امر مبارک که مدت هجده ماه طول کشید، شامل نامه‌هایی از میرزا یحیی به مقامات حکومتی بود. این نامه‌ها مملو از افتراهایی بود که جریان مداوم نامه‌های بدون امضاء سید محمد و هم‌دستش، آقا جان بیک، معروف به کج‌کلاه، آنها را تأیید می‌کرد و هدف همه آنها بی‌اعتبار کردن حضرت بهاءالله بود. آنها الواح و مکاتیب حضرت بهاءالله را دستکاری و تحریف کرده ایشان را، در کنار سایر اتهامات، متهم می‌کردند که با کمک پیروان ایرانی خود، رهبران بلغاری و مقامات بلندپایه بعضی قدرت‌های اروپایی، مشغول توطئه برای تسخیر استانبول و سرنگونی حکومت هستند. این قبیل ادعاهای نامعقول و مهمل زنگ خطر را در گوش اولیاء حکومت به صدا در آورد و تصمیم آنها را برای سرگونی حضرت بهاءالله به مدینه محصنه عکا سرعت بخشید؛ آنها تصور می‌کردند که امر مبارک در اینجا افول خواهد کرد و برای همیشه به فراموشی سپرده خواهد شد!

## فصل دوازدهم

### ناقض اکبر میثاق حضرت بهاء‌الله

ای ثابتان بر پیمان، مرکز نقض و قطب شقاق، میرزا محمدعلی، چون منحرف از ظل امرشد و  
نقض میثاق نمود ... (ایام تسعه، ص ۴۵۹)

حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح نازله از یراعه مبارک و در  
الواح مبارکه وصایا، به نابرداری خود، میرزا محمدعلی، به عنوان مرکز  
نقض، قطب شقاق، و ناقض اکبر میثاق حضرت بهاء‌الله اشاره کرده‌اند.  
این صفات نشان می‌دهد که او بلافاصله بعد از صعود حضرت بهاء‌الله،  
اقدام به نقض عهد و پیمان نمود و محرک قوایی بود که گمراه‌کننده  
بسیاری از احباء بودند و او همان کسی بود که مدتی بیش از نیم قرن  
ناقضین میثاق را علیه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله  
برمی‌انگیخت.

جاه‌طلبی برای در دست گرفتن رهبری جامعه بهائی معمول‌ترین  
ویژگی کسانی است که نقض عهد و میثاق الهی نموده‌اند. در قضیه میرزا  
محمدعلی، شهوت مفرط برای رهبری چنان او را در بر گرفت که در  
تقلای خود برای در دست گرفتن زمام امرالله و بیرون کشیدن آن از دست

حضرت عبدالبهاء به ارتکاب جنایت و رسوایی برانگیخته شد. عامل دیگری که تأثیر عظیمی در سقوط او داشت حسادت شدید و مهارنشدنی بود که نسبت به حضرت عبدالبهاء در دل می‌پروراند. احساسی از حقارت در رابطه با ایشان از دوران طفولیت در ذهن او ایجاد شده بود که ناشی از نگرش نفرت‌آلوده‌ای بود که مادرش، مهد علیا، نسبت به حضرت عبدالبهاء نشان می‌داد. آتش حقد و حسد که در قلبش فروزان بود در نتیجه فوران فیوضات و عنایات لانه‌ایه حضرت بهاء‌الله نسبت به نفس مقدّسی بود که از دوران نوجوانی حضرت عبدالبهاء در بغداد ایشان را «آقا» نامیدند، تشدید شد. ظهور تمجید و تجلیل جاری از قلم حضرت بهاء‌الله در توصیف فضائل و سجایای ابریشری حضرت عبدالبهاء، که به‌عنوان مرکز میثاق و مبین آیات خود منصوب فرمودند، احساس عداوت نسبت به حضرت عبدالبهاء را که میرزا محمدعلی در دل خود نهان ساخته بود، از شدت و وخامت بیشتری برخوردار کرد.

در واقع، یکی از دلایلی که حضرت عبدالبهاء هنگام تغییر مکان حضرت بهاء‌الله از عکا به قصر مزرعه و سپس به بهجی ایشان را همراهی نکردند این بود که می‌خواستند اطمینان یابند که با دور بودن آن حضرت از جمال مبارک آتش حسادت در قلب میرزا محمدعلی تا حدّی فروکش کند. حضرت بهاء‌الله همیشه از نزدیک بودن حضرت عبدالبهاء مسرور

بودند و هر زمان که سرکار آقا برای تشرّف به حضور ایشان می‌آمدند، حضرت بهاء‌الله هیجان عظیم نشان می‌دادند و، با عباراتی پرشور و حرارت، مقام ایشان را می‌ستودند. در این مواقع که سیمای تابناک مبارک میزان تحسین و محبّت ایشان به سرکار آقا را چنان مشهود می‌ساخت که احبای مخلص مسرور می‌شدند و معدودی از بی‌وفایان دلسرد شده سخت احساس حسادت می‌کردند.

در طول ایام حیات حضرت بهاء‌الله، میرزا محمدعلی و مادرش، برادران و خواهرانش همه مقهور اقتدار و عظمت آن حضرت بودند و با تمجیدهای محبّت‌آمیز آن حضرت تحت سلطه قرار داشتند. در آن ایام، میرزا محمدعلی، به‌عنوان فرزند حضرت بهاء‌الله، بسیار مورد احترام احباء بود و از اشعه شمس جلال و عظمت والد خود بهره می‌برد. اما، در نظر بعضی از احبایی که از بصیرت و خلوص قلب برخوردار بودند، عدم خلوص و فقدان روحانیت در او مشهود بود. چنین نمونه‌ای از کتاب خاطرات مال‌میری، که یادداشت‌های حاجی محمدطاهر مال‌میری<sup>۱</sup> است، در آنجا که ورود خود در حدود سال ۱۸۷۸ به عکا و نخستین ملاقاتش با میرزا محمدعلی را توصیف می‌کند، استخراج و نقل می‌شود:

---

۱. پدر مؤلف. برای ملاحظه شرح مختصر حیات او نگاه کنید به جلد اول نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله اثر ادیب طاهرزاده.

چون به حیفا وارد شدیم... ما را بردند منزل آقا محمّد ابراهیم صفّارکاشانی. مشارّالیه مقیم حیفا و از طرف جمال مبارک مامور ارسال مراسلات و پذیرائی و راهنمایی مسافرین بودند و چون ورود ما سه نفر را به حضور مبارک عرض کرده بودند، هیکل مبارک به خادم الله فرموده بودند... آقا طاهر<sup>۲</sup> به منزل اخوی اش حاجی علی [در کروسه حضرت عبدالبهاء از حیفا به عگا برده شدیم. به منزل اخوی] واقع در خان سوق ابیض در عگا رفتیم و بیت شریف آقا میرزا موسی کلیم، اخوی جمال مبارک هم در آنجا واقع بود و نیز عده‌ای از احبا از قبیل جناب نبیل اعظم... آن روز بنده به قدری خوشحال و مسرور بودم که روح در بدنم نمی‌گنجید.

فردای آن روز میرزا محمّدعلی، غصن اکبر و میرزا ضیاءالله و میرزا بدیع الله برای ملاقات با بنده به اطاق جناب نبیل اعظم آمدند و بنده به اتفاق اخوی به اطاق جناب نبیل رفتیم. به محض ملاقات با میرزا محمّدعلی و بدیع الله قلبم تاریک و آن همه سرور و فرح به غم و اندوه مبدّل شد. حال به قدری پریشان هستم که ... به کلی از خود مایوس شدم.، با خود می‌گفتم، چطور شد با این همه

شور و شوق، قلبم اینطور مکدر و تاریک شد و یقیناً مردود درگاه الهی هستم...

از شدت پریشانی می‌خواستم برخیزم بروم ولی جرأت نکردم و قلباً با خداوند در راز و نیاز بودم و... منتظر بودم که حضرات بروند تا خود را بیرون انداخته چاره‌ای برای حال زار خود بجویم، چون می‌دیدم اخوی و جناب نبیل با آنها در نهایت سرور و خوشحالی صحبت می‌کنند و بنده چون زر مغشوش به خود می‌پیچم... باری حضرات قریب یک ساعت نشستند و هنگام رفتن، اخوی از تشریف آوردن آقایان اظهار تشکر و مسرت کرد.

خلاصه چون شب فرا رسید، اخوی گفتند می‌خواهیم برویم در بیرونی خدمت سرکار آقا مشرف شویم. بنده هم با آن حال خراب همراه اخوی رفتم و چون به حضور جمال بی‌مثال حضرت غصن اعظم مشرف شدم چنان حیاتی جدید و حالت سرور و جبوری دست داد که جمیع آلام و پریشانی و اندوه سابق را در یک لحظه نابود ساخت.

چند روز بعد اخوی گفتند می‌خواهیم برویم خدمت غصن اکبر. بنده قبول نکردم. آنچه اصرار کردند ابداً حاضر نشدم... چند مرتبه دیگر هم غصن اکبر به منزل جناب نبیل آمد، ولی بنده ابداً

نزد او نرفتم و هر دفعه به یک عذری متعذر می‌شدم. (خاطرات  
مالمیری، ص ۷۸-۷۹)

نقض میثاق توسط میرزا محمدعلی بلافاصله بعد از صعود  
حضرت بهاءالله شروع شد. در واقع، ۲۸ مه ۱۸۹۲ شروع پراشوب‌ترین و  
متلاطم‌ترین دوران درون جامعه بهائی را رقم می‌زند که شاهد هجوم  
بی‌وفایان علیه امرالله در مقایسه به مراتب وسیع‌تر از هر مواجهه دیگری در  
طول تاریخ پرماجرای امر بود که شامل طغیان میرزا یحیی می‌شد. رمس  
مطهر حضرت بهاءالله هنوز در مقام مقدس آن استقرار نیافته بود که میرزا  
محمدعلی واقعیت وجود خود را برملا ساخت. تا آن زمان وفاداری ظاهری  
خود نسبت به والدش و حضرت عبدالبهاء را حفظ کرده بود اما اکنون  
نقشه‌های ننگین و شرم‌آور خود برای تضعیف اساس میثاق و ساقط کردن  
مرکز آن، یعنی حضرت عبدالبهاء، را شروع کرد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی مشهور، که به هزاربیتی معروف  
است<sup>۳</sup>، رویدادهای ناگواری را که بلافاصله قبل و بعد از صعود حضرت  
بهاءالله رخ داد توصیف می‌فرمایند. ایشان بیان می‌کنند که در ایام بیماری  
حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء روز و شب در ملازمت طلعت ابهی

۳. توضیح مترجم: دو لوح هزار بیتی صادره از قلم میثاق وجود دارد: یکی خطاب به جلیل خویی، از پیروان جمال  
بروجردی، است که طبق هدایت حضرت عبدالبهاء جناب میرزا محمود زرقانی بردند و برایش خواندند ولی به او تسلیم  
نکردند. دیگری خطاب به جناب ابوالفضائل است. هر دو لوح مزبور در جلد چهارم منتخباتی از مکاتیب حضرت  
عبدالبهاء، طبع آلمان، درج است.



بودند و اکثر اوقات حزن و افسردگی عمیق داشتند. یک روز، حضرت بهاء الله، موقعی که ملازم بستر بودند، به حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که کلیه اوراق ایشان را که در اتاق وجود داشت جمع کنند و در چانته‌های مخصوص بگذارند. معمول بود که وقتی حضرت بهاء الله قصر را به قصد عکا یا جای دیگر ترک می‌کردند، جمیع اوراق خود را در این چانته‌های بزرگ می‌گذاشتند. حضرت عبدالبهاء، با وقوف بر مفاهیم ضمنی این امر مبارک، تا اعماق وجودشان متأثر شد. ابتدا قدری درنگ کردند، اما حضرت بهاء الله اوامر خود را تکرار فرمودند. حضرت عبدالبهاء با دست‌های لرزان و دیدگان اشک‌آلود شروع به جمع‌آوری اوراق فرمودند و همان موقع مجدالدین وارد اتاق شد.

مجدالدین پسر برادر باوفای حضرت بهاء الله، جناب کلیم، بود اما با پدرش تفاوت کلی داشت. او که در میان عائله از همه خائن‌تر بود، عداوت شدیدی نسبت به حضرت عبدالبهاء داشت. در واقع، همانطور که بعداً خواهیم دید او، اگر محرک اصلی نبوده باشد، حامی اصلی میرزا محمد علی، ناقص اکبر میثاق حضرت بهاء الله بود.

حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی رنج و غصه عمیق قلبی خود هنگام جمع‌آوری اوراق حضرت بهاء الله را بیان می‌فرمایند. هنگامی که میرزا مجدالدین را دیدند، از او تقاضا کردند مساعدت کند تا این کار، که

برایشان بسیار دردناک بود، سریع تر انجام شود. وقتی کلیه اوراق، مهرها و سایر اقلام جمع آوری و در چانته‌ها نهاده شد، حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء فرمودند، «این دو چانته حال متعلق به شما است.» این کلمات، که گویای قرب واپسین ساعات حیات عنصری حضرت بهاء‌الله بود، همانند تیری در قلب حضرت عبدالبهاء فرورفت.

وقتی صعود واقع شد، اندوه حضرت عبدالبهاء حدّ و حصری نداشت. لطمه‌ای که ایشان در اثر این رویداد مصیبت‌بار متحمل شدند چنان شدید بود که توصیف آن برایشان دشوار بود. هیکل مبارک می‌فرمایند که بامداد، همراه اخوی خود، مشغول آماده کردن رمس اطهر برای غسل بودند. هنگامی که قصد شستشوی رمس مبارک نمودند، میرزا محمدعلی به حضرت عبدالبهاء پیشنهاد کرد که چون کف اتاق مرطوب خواهد شد، بهتر است چانته‌ها به اتاق میرزا بدیع‌الله منتقل شود. حضرت عبدالبهاء چنان در حالت بُهت و حزن بودند که از اطراف و محیط خود بی‌خبر بودند. ابدا تصوّر نمی‌کردند که در پَس این پیشنهاد دسیسه‌ای خیانتکارانه نهفته است که این امانت‌گرانها را از ایشان برابیند.

طلعت میثاق موافقت کردند و دو چانته بیرن برده شد. این آخرین مرتبه‌ای بود که ایشان آن دو چانته را مشاهده فرمودند.

رمس اطهر در همان روز در مقرّ دائمی خود استقرار یافت. حضرت عبدالبهاء دلشکسته و تسلّی ناپذیر بودند. می فرمایند که مدت سه روز و سه شب متوالی نتوانستند یک لحظه استراحت کنند. ساعت‌ها می‌گریستند و در اندوهی غیر قابل تحمّل بودند. نور عالم از دیده‌ها نهان شده و اطراف ایشان را تماماً ظلمت فرا گرفته بود. شب چهارم بعد از صعود، حدود نیمه شب هیکل مبارک از بستر خود برخاستند و چند قدمی مشی فرمودند به این امید که اندکی آرامش به قلب حزین ایشان راه یابد. موقعی شروع به قدم زدن در اتاق نمودند، از پنجره شاهد منظره‌ای بودند که به زحمت می‌توانستند باور کنند. برادران بی‌وفای ایشان چانته‌ها را باز کرده و در میان اوراق حضرت بهاء الله مشغول جستجو بودند - یعنی اوراقی که به حضرت عبدالبهاء اعطاء شده بود.

حضرت عبدالبهاء از این خیانت برادران که بلافاصله بعد از صعود پدرشان صورت گرفت عمیقاً آشفته شدند. این اقدام ناشی از بی‌وفایی، که به نحوی چنین بی‌شرمانه علیه مقدّس‌ترین امانت الهی صورت گرفت، بر درد و رنج قلب محزون حضرتش افزود. ایشان بلافاصله بعد از این رویداد به بستر برگشتند، زیرا مایل نبودند برادران بدانند که ایشان آنها را هنگام بررسی اوراق درون چانته‌ها مشاهده کرده‌اند. در این مقطع حضرت عبدالبهاء تصوّر می‌کردند وقتی برادران کتاب عهدی را که در اختیار

حضرت عبدالبهاء بود مشاهده نکرده‌اند، سعی می‌کردند در میان اوراق و آثار ایشان مدرک و سندی بیابند که با آن بتوانند اقدام خود برای تضعیف اساس و بنیاد امرالله و ایجاد تفرقه در میان صفوف حامیان باوفای امر مبارک را توجیه کنند. اما، حضرت عبدالبهاء امیدوار بودند که وقتی آنها کتاب عهدی را مشاهده کنند، مجهودات آنها ناکام خواهد ماند و سپس امانتی را که متعلق به آن حضرت بود به ایشان مسترد خواهند داشت.

اما افسوس که چنین اتفاقی نیفتاد! کتاب عهد روز نهم بعد از صعود حضرت بهاءالله در حضور نُه تن از شهودی که از میان اصحاب و عائله مبارکه حضرت بهاءالله، از جمله میرزا محمدعلی، انتخاب شده بودند توسط آقا رضا قناد قرائت شد. بعد از ظهر همان روز در حضور تعداد عظیمی از احباء، از جمله اغصان، افنان، زائرین و مجاورین، در روضه مبارکه، توسط میرزا مجدالدین خوانده شد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند بعد از آنکه کتاب عهدی خوانده و مفاد آن معلوم شد، بعضی از مسرت فوق العاده بهره‌مند شدند و بعضی در نهایت احزان قرار گرفتند. سیمای احبای باوفا از نور سرور می‌درخشید و چهره افراد بی‌وفا و فریبکار در زیر غباری از ملال و افسردگی نهان شد. در آن روز، بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، اساس نقض عهد گذاشته شد، دریای اوهام به موج آمد، و آتش اختلاف و نفاق روشن شد، شعله‌اش به مرور زمان با شدت هر چه

بیشتر افروخته گشت و دل و جان احبای باوفا را در حرارت عذاب آورش محترق ساخت.

بعد از قرائت کتاب عهدی، طولی نکشید که یکی از حضرات افنان از حضرت عبدالبهاء تقاضا کرد لوح مبارکی را که حضرت بهاء‌الله به افتخارش نازل کرده بودند به مهری از خاتم‌های جمال مبارک ممهور سازند. وقتی حضرت عبدالبهاء از برادران خواستند که مهرها را که درون چانته‌ها قرار داشت به ایشان تسلیم کنند، آنها اظهار بی‌اطلاعی کرده گفتند چیزی درباره چانته‌ها نمی‌دانند! حضرت عبدالبهاء، مات و مبهوت از چنین اظهار نظری، بیش از پیش در حزن و اندوه مستغرق شدند. هیکل مبارک توصیف می‌فرمایند که وقتی چنین جوابی را از برادرانشان دریافت کردند تمام وجودشان به لرزه درآمد و متوجه شدند که امتحانات و افتتانات عظیمه در پیش است.

تردیدی نیست کتاب عهدی همان تأثیری را بر احباء داشت که برگه امتحانی بر محصلین دارد. آنها به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی که در امتحان قبول شدند و گروهی که مردود گشتند. کسانی که بر مفاد مقدّس آن وفادار ماندند به اعلیٰ مدارج ایقان ارتقاء یافته به سفینه نجات وارد شدند. کسانی که نقض مفاد کتاب عهد را نموده از لحاظ روحانی از جامعه طرد شدند و به وادی‌های مرگبار نفس و هوی بازگشتند.

اگرچه نقض میثاق حضرت بهاءالله بلافاصله بعد از صعود مجددانه شروع شد، اما حضرت عبدالبهاء بسیار سعی کردند رایحه منتنه نقض عهد را از انتشار در میان احبای شرق و غرب باز دارند. هیکل مبارک با مجهودات بسیار موفق شدند؛ خبر فساد ناقضین مدت چهار سال پخش نشد.

این وقفه چهارساله به آن علت حاصل شد که طغیان و سرکشی ابتدا نهفته بود و فقط کسانی که به عائله مبارکه بسیار نزدیک بودند آگاهی داشتند. با سپری شدن سال‌ها میرزا محمدعلی مخالفت خود را با هیاهو و جنجال اعلام کرد و خبر مخالفت او تدریجاً به بیرون درز کرد. در طی این چهار سال حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که کلیه مکاتیبی که احباء در ارض اقدس می‌نوشتند و خطاب به احبای ایران بود باید به رؤیت و تصویب ایشان می‌رسید. ایشان اگر با محتوای نامه‌ها موافق بودند، معمولاً مهر خود را بر آنها می‌زدند. حتی اکثر مخالفان اطاعت می‌کردند. به این طریق حضرت عبدالبهاء سعی کردند بیماری مهلک نقض را در ارض اقدس محصور و محدود نگه دارند. در طی این دوران ایشان همچنین تلاش کردند این نفوس گمراه را به صراط مستقیم حقیقت هدایت فرمایند. هیکل مبارک حتی به میرزا محمدعلی تلویحاً فهماندند که چون حضرت بهاءالله او را منصوب فرموده‌اند که بعد از حضرت

عبدالبهاء جانشین شود می‌تواند بعدها به آرزوی قلبی خود برسد.<sup>۴</sup> اما گزارش شده که محمدعلی جواب داده بود، «چطور می‌توانم مطمئن باشم که بعد از شما زنده خواهم بود؟»

متأسفانه، هر چه حضرت عبدالبهاء بیشتر به نصائح مشفقانه محبت‌آمیز به ناقضین پرداختند، آنها مغرورتر و سرکش‌تر شدند. سرانجام خود آنها با انتشار پیام‌های افتراآمیز و سراسر کذب بین احبای شرق طغیان و سرکشی خود را علنی ساختند. آنها در نامه‌های خود به ایران که به قصد تضعیف ایمان احباء به شخص حضرت عبدالبهاء تنظیم می‌شد نکات دقیق و زیرکانه می‌گنجاندند. ذیلاً گزارشی که جناب میرزا حیدرعلی، مبلغ نامدار امر حضرت بهاء‌الله درباره نامه‌ای که در ایران از محمدجواد قزوینی<sup>۵</sup>، از جمله ناقضین، دریافت داشته نقل می‌شود:

از اوّل اشراق نیر آفاق از ارض سرّ فانی خصوصیت مخصوصی با خود قزوینی، علیه ما علیه، داشت و واسطه عرائض فانی به ساحت اقدس او بود. او هم نوشت: «محرمانه به تو می‌نویسم اوّلاً عنوان مکاتیب و مراسلات با احباب را فدایت شوم و روحی فداک ننویس. عرض می‌شود و به عرض می‌رساند باشد. ثانیاً مناجات در اوّل مکاتیب مرقوم منما. ثالثاً غصن و فرع ننویس،

۴. برای اطلاع از اهمیت و پیامدهای گسترده این انتصاب توسط حضرت بهاء‌الله، نگاه کنید به فصل ۲۶ همین کتاب.

۵. نگاه کنید به فصل سیزدهم.

اغصان و فروع بنویس.» مکتوب جواد زیادت‌تر فهمانید که خبری و حادثه‌ای و مخالفت سّری در ساحت اقدس موجود است...

[فانی] احتمالاً داد این مکتوب را خودسرانه نوشته است و ردّ هر سه دستورالعملش را نوشت و در آخر نوشت: «اگر اذن مبارک بود دستورالعمل مرقوم فرمایند به خط مبارکشان که مامور بود و الاّ از بعد برای فانی مکتوب ننویس.» چون جواب این مکتوب هم نیامد یقین قطعی نمود که طیور لیلی در خیال حرکت است و نعیق نزدیک است بلند شود و جواد و جمال هم از طیور لیل و ناعقین سّری هستند و در قلب و فؤاد به تضرّع و ابتهال منعشان را سائل و توبه و رجوع و توجه و توسّلشان را آمل بود و مستور از کل می نمود و ابدأ بر قلب خطور نمی نمود که رأس این فتنه و اصل این حرکت میرزا محمّدعلی و داخلهٔ جمال قدم جلّ جلاله باشند؛ چه که این نفوس را به این قدر نادان و خودپرست تصوّر نمی نمود. (بهجت‌الصّدور، طبع آلمان، ص ۲۷۶-۲۷۷ / طبع بمبئی، ص ۳۲۳-۳۲۵)

پس از این تحولات، طولی نکشید که حاجی میرزا حیدرعلی، با اجازه حضرت عبدالبهاء، راهی ارض اقدس شد. در طول راه، در بسیاری از شهرها و روستاها، از جمله عشق‌آباد، بادکوبه، نخجوان، گنجه و



تفلیس، با احباء ملاقات کرد. همه جا احباء را ثابت بر عهد و میثاق یافت؛ جمیع مجذوب بیانات حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه ایشان و با شور و اشتیاق و خلوص قائم به خدمت بودند. حاجی که قلباً اطمینان داشت امتحانات و افتتانات شدید به زودی جامعه را در بر خواهد گرفت، احباء را تشویق و تشجیع می‌کرد که به دل و جان به حضرت عبدالبهاء توجه داشته باشند و کلام و بیان آن حضرت را همانند بیانات نفس مبارک حضرت بهاء الله موثق و معتبر بدانند و از هرگونه اقدامی که با رضای آن حضرت مباینت داشته باشد اکیداً خودداری نمایند. توصیه‌های محبت‌آمیز حاجی همه جا با استقبال روبرو شد و احباء هم پیمان شدند که بر عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم بمانند.

وقتی حاجی به بیروت رسید نزد یکی از احبای مخلص و مؤمن، آقا محمد مصطفی بغدادی سکونت اختیار کرد. آقا محمد مصطفی سرّاً مخالفت و طغیان میرزا محمد علی و بعضی افراد دیگر را به او خبر داد؛ خبر این طغیان را حضرت عبدالبهاء درون عائله و حلقه محدود و کوچکی از احباء محصور نگه داشته بودند. حاجی، به محض ورود به مسافرخانه زائرین در عگا، عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد. حاجی در خاطراتش راجع به این نامه صحبت می‌کند و حکایت تشرف به حضور

حضرت عبدالبهاء و سایر رویدادهای مرتبط با دوران زیارت در آن ماه‌های پرتلاطم را ذکر می‌نماید. گزیده‌ای از خاطراتش ذیلاً نقل می‌گردد:

عریضه به حضور مبارک عرض نمود ... و قبل از ملاقاتش با عموم طائفین تقدیم نمود که فانی جز سرکار آقا احدی را نمی‌شناسد و ملاقات احدی را هم نمی‌خواهد الا این که به صرافت طبع مبارک هر کس را اذن و امر فرمایند. حتی زیارت و طواف مطاف ملاً اعلیٰ، بقعه مبارکه نورا، روحی و روح العالمین لذرات عتبه تراب تربته الفدا منوط به اراده مبارک است. و الحمد لله و له المنه و الشکر همان روز در خدمت مبارک به زیارت و طواف مشرف شدیم و حضرت وحید فریدش به لحن مبارک زیارت‌نامه را تلاوت فرمودند. چه حالی حاصل شد و به چه نورانیت و روحانیتی مؤید شد و چه قسم ملکوت رحمانی را دید و جمال قدم جلّ جلال اسمه الاعظم و عمّ نوال فضله الأقدم و لا اله غیره را بر عرش جلال و اجلال لاهوتی لایزالی بی‌مثالی حیّ ذوالجلالی متعالی اقدس انزهش زیارت نمود و امر اقدس و کلمه مطاعه مقدسه‌اش را نافذ در قلوب و شریان عالم ایجاد دید...

... تملّقات و شکم‌پرستی بعضی میرزا محمدعلی ناقص اکبر را در ابتدای جوانیش به خیال سرکشی و بغی علی الله و

بلندپروازی و ادعای بزرگواری انداخت... این نهال سرکشی را خود او و بعضی آبیاری نمودند و همیشه، ولو مخفی و مستور می‌داشتند، به اسباب‌چینی و خیالات شیطانی مشغول بودند و بعضی هم ملتفت می‌شدند و حُبّاً لله مستور می‌داشتند. تا سنین اواخر اشراق نیر آفاق جواد و جمال<sup>۶</sup> با او در نفاق و خلاف و شقاق اتحاد و اتفاق نمودند و بعضی دیگر را هم متفق نمودند و به ناقص اکبر فهمانیدند که جمیع احباب ایران ناظر به جواد و جمالند و تو مرجع امر و اول شخص می‌شوی و امر برایت مسلم می‌شود. و این تدلیس ابلیسی از اقوال و اعمال و افعال، بعد از غروب آفتاب جهانتاب ذوالجلال از هر یک مشهود شد...

مجاورین و طائفین ... خرده خرده از این که دیدند حضرت من اراده الله میرزا محمدعلی و من معه را به مراتب شتی بیشتر از ایام اشراق تعظیم و احترام و تکریم می‌فرمایند و ناقص اکبر و من معه هم از تعظیم و خضوعی که در ایام مبارک می‌نمودند به مراتب بسیار کاسته‌اند و علاوه به کنایه و افعال و گفتار هم توهین و تحقیر می‌نمایند، دانستند مقصودشان توهین مرکز میثاق است. چون این را دانستند فی الجمله دوری نمودند، یعنی در خلوت

۶. از مبلغین امرالله که علیه عهد و میثاق طغیان کرد. نگاه کنید به طاهرزاده، *Covenant of Bahá'í Illah*. صفحات

ملاقاتشان را نمی خواستند. ملتفت و متذکر نشد و اصرارش در این صحبت بیشتر شد.

مثل حضرتین آقا محمدرضای شیرازی و آقا میرزا محمود کاشی هم گاهی با کمال ادب و خضوع و نهایت محبت و خشوع به کنایه ... نصیحت و موعظه نمودند و به قصص و حکایات، سوء عاقبت مخالفت و سرکشی و طغیان را نشان دادند و علاوه بر این که متنبه و متذکر و راجع و نادم نشد، می رنجید که مرا می خواهند به کنایه موعظه و نصیحت کنند.

حضرت من اراده الله ماسواه فداه ستر و اغماض می فرمودند و به نهایت رأفت و شفقت مخالفتشان را مقابلی می فرمودند. در حالی که در ایام مبارک، حضور حضرت من اراده الله بدون اذنشان نمی نشستند، حال چون وارد می شوند حضرت من اراده الله برای تواضعشان بر پا می ایستادند، حتی در ولاءم و ضیافات آنها را می نشانند و خود خدمت می فرمودند و در خلوت اول به کنایه و اشاره نصیحت و دلالت و به عزت ابدیه هدایتشان می فرمودند و کم کم عصیان و طغیانشان حجاب و ستر را پاره نمود. جهرتاً می فرمودند که سبب تزییع امرالله و خود نشوید و مایه اخماد نارالله و نورالله و خودتان نگردید و علّت توهین و تحقیر کلمه مطاعه

نشوید. اعدا و غافلین را مسرور و امیدوار نکنید؛ احباب و متذکرین را خجل و محزون ننمایید و از اسوء و اخسر عاقبت اعمال و افعالشان در نهایت رأفت و عطوفت خبرشان می فرمودند و لکن لایزیدهم الا کبراً و غروراً و طغیاناً و نفوراً.

و فانی نزدیک سه ماه مشرف بود و مامور مسافرت به مصر شد و چون در ساحت اقدس ممنوع بود از لم و بم اقوال و افعال و احوال ناقص اکبر، از مصر مکتوب صادقانه مخلصانه به او نوشت که: «جمیع اهل بهاء منتظر و متوقع بودند که بعد از غروب آفتاب جهانتاب جمال ذوالجلال همان خضوع و خشوع و اطاعت و انقیادی که در ساحت اقدس داشتید بعینها در مقام مقدّس مرجع امر و مرکز عهد قدیمش داشته باشید و همه دیدیم (که) ایام مبارک بی اذن، حضور حضرت سرالله جالس نمی شدید و هر وقت برای طواف و مشرف شدن تشریف فرمای بهجی می شدند کلاً و طراً به امر مبارک اقدس تا باغ جمال استقبال و مشایعت می نمودید و حال هم دیدیم چون هر یک از شماها وارد می شوید سرکار آقا برای تواضع قیام می فرمایند و بعد از جلوس شما جلوس می فرمایند و همچنین دیدیم که از عگا پیاده به بهجی تعظیماً و اجلالاً لبقعه مبارکه حیّ قیوم تشریف می آورند استقبال نمی نمایند سهل است

بعد از آن که داخل روضه مبارکه می شوند یک نفر یک نفر از فوق قصر پائین می آید و شما بعد از همه و بعد از طواف و زیارت هم که مراجعت به عگا می فرمایند همان مقابل روضه مقدّسه مرخص نفرموده وداع می کنید و تشریف دارند که بالای قصر می روید و کاش چون ناس اقلّاً اذن مرخصی می خواستید فضلاً از این که تا باغ جمال مشایعت نمی کنید و یا اقلّاً صبر می نمودید تا تشریف ببرند آن وقت می رفتید.

و همچنین قبل دیدیم سرکار آقا ذکر می نمودند و حال جناب اخوی. تحیر داریم و نمی دانیم سبب تحقیر و توهین مبارک در این ایام چه شده است. سبب خدماتی است که در ایام مبارک به امرالله و جمال قدم فرمودند و شماها را عزیز و محترم و مستغرق راحت و نعمت و عیش و عشرت فرمودند به شانی که شماها هر روز در گردش و شکار و خوش گذرانی بودید و حضرتشان یک ساعت و دقیقه راحت و آسایش نداشتند و یا سبب و علت این است که از اوّل اشراق نیر آفاق از افق طهران و عراق همه اوقات سیّد و مولی و مقتدا و پیشوای تمام اهل بهاء بدون استثنای بوده اند و یا مایه و حقیقتش زحمات و مشقاتی است که از امم عالم بر وجود مبارک وارد شده و می شود و به سلطنت و

قیومیت و استقامت کبری به قوّت شدید القوی مقابل ایستاده‌اند و اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله وحیداً فریداً می‌فرمایند و شماها به بهجت و سلطنت و عزّت و جلال به سواری و گردش مشغولید و یا علّت نصّ کتاب اقدس و تأکید کتاب عهد مقدّس است که اغصان باید طرّاً توجه به حضرتش و بر اطاعت و انقیاد و بندگی‌ش کمر را محکم بندند.

و علاوه بر همه اینها فانی و امثالش که از خارج داخل می‌شویم و آن رأفت و خضوع و عطوفت و خشوع فوق العاده مرکز میثاق الله ماسواه فداه را نسبت به شماها مشاهده می‌نماییم و از شماها نسبت به حضرت وحید فریدش این حال کبر و غرور را، چه کنیم و چه تصوّر نماییم و کدام یک را مؤمن و موقن به جمال قدم و خاضع و مطمئن به عهد قدیمش دانیم؟

احباب حضرت ربّ الارباب تحمل حبس و اسیری و در به دری و غارت و زحمات و مشقات لاتحصی نموده‌اند؛ حاشا و کلاً (که) از صراط مستقیم و نبأ عظیم و تمسک و تشبّث به ذیل فرع منشعب از اصل قدیم منحرف شوند و دست بردارند. «میراث موعوب لاعدل له» که برای وراثت گذاشتند که وارث فردوس و ملکوت ارض و سموات شوند، این وجود مبارک است که در

وجودشان قوّت عظیمه و قدرت کامله مشهود و موجود است.»

(بهجت الصدور، ص ۲۷۹-۲۸۳)

با گذشت سال‌ها، مخالفت پنهانی با حضرت عبدالبهاء قوّت بیشتر گرفت. محمّدعلی، مدتی بعد از نقض عهد و پیمان، پیوندهای سرّی با جمال بروجردی و چند تن دیگر در ایران برقرار کرد. آنها با هم تدبیری اندیشیدند که مخفی نگه داشته شود تا، در موقع مقتضی و مساعد، طغیان خود را علنی سازند و جامعه را دچار تفرقه نمایند. در حالی که افراد عادی احباء در ایران آگاهی نداشتند که در این چهار سال در ارض اقدس چه اتفاقی افتاده است، تعدادی از بهائیان برجسته احساس می‌کردند مسئله‌مسئله‌ای خطیر و مهمّ در مرکز جهانی امرالله وجود دارد. برخی تصمیم گرفتند درباره این اوضاع هیچ اظهار نظری نکنند مگر آنکه بر عهد و میثاق الهی ثابت و به مفاد کتاب عهدی متمسک و وفادار بمانند. از جمله آنها محقق شهیر امرالله جناب میرزا ابوالفضائل بود. ایشان، که در دفاع از امر مبارک و تفسیر تعالیم برای احباء و سایرین مطالب مفصّله مرقوم می‌داشتند، چند سالی از اظهار نظر درباره امور امریه امتناع کردند. بعدها دلیل سکوت خود در این مورد را توضیح دادند که منتظر بودند حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق امر مبارک، اظهار نظر کنند و ترس داشتند



که کلامی که از زبان ایشان جاری شود نادرست باشد و به امر مبارک لطمه بزند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

جميع اعداء حق در كل نقاط عالم افول شمس حقیقت را  
غنیمت شمردند؛ دفعهٔ به کمال قوت هجوم کردند. در چنین حالتی  
و مصیبتی ناقضان به منتهای اعتساف بر اذیت و بغضاء قیام  
نمودند و در هر دمی صد هزار جفا روا داشتند و به فساد عظیم و  
هدم بنیان پیمان قیام نمودند و این مظلوم مسجون به کمال همت  
به ستر و کتمان می‌پرداخت که شاید ندامت نمایند، پشیمان  
گردند. ولی صبر و تحمل این جفا سبب ازدیاد جرئت و جسارت  
اهل طغیان گشت تا آنکه به خط خویش اوراق شبّهات مرقوم  
نمودند و در جمیع آفاق مطبوعاً انتشار دادند و گمان کردند که  
این‌گونه همدیان سبب انعدام عهد و پیمان گردد. (ایام تسعه،  
ص ۴۸۱)

اَشْتَدَّ بِذَلِكَ السَّاقُ بِالسَّاقِ وَ قَامُوا عَلٰی قَصْمِ ظَهْرِي وَ كَسَرِ  
اَنْزِي بِظَلَمٍ لَا يُطَاقُ وَ نَشَرُوا اَوْرَاقَ الشُّبّهَاتِ وَ افْتَرَوْا عَلَيَّ بِكُلِّ  
كَيْدٍ وَ اعْتِسَافٍ. (همان، ص ۴۷۳)

همانطور که قبلاً ذکر شد، مدت چهار سال حضرت عبدالبهاء هر آنچه که در قوه داشتند برای هدایت این نفوس به صراط مستقیم به کار بردند و نقض عهد و پیمان توسط آنها را برای بهائیان خارج از ارض اقدس برملا نساختند. اما بعد از چهار سال تقویت موضع خود، میرزا محمدعلی و گروهش احساس کردند که زمان مقتضی فرا رسیده که نقاب از چهره بردارند. آنها با تکثیر نامه‌های مملو از اکاذیب، عبارات گمراه‌کننده و افتراها علیه مرکز میثاق، به این کار مبادرت کردند و خود را به‌عنوان ندای حقیقت مطرح ساختند که سعی دارند امرالله را که به نحوی بی‌شرمانه مدعی شدند توسط احبای وفادار به حضرت عبدالبهاء آلوده شده، تطهیر سازند. میرزا محمدعلی، در این تبلیغات، اعتبار و ثقه کتاب عهدی را محل تردید قرار نداد، بلکه شکایت و گلاویه نمود که از شراکت با حضرت عبدالبهاء در اداره امور امرالله باز داشته شده است. او مایل بود در مقام مرکز میثاق با حضرت عبدالبهاء سهیم باشد.

در نتیجه این نامه‌های میرزا محمدعلی، حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه علناً به نقض میثاق توسط برادر بی‌وفای خود اشاره کردند؛ از آن پس، تا پایان حیات عنصری مبارک، طلعت میثاق در الواح بی‌شمار به اهمیت عهد و پیمان تأکید کرده ناقضین عهد را از جامعه اسم اعظم

اخراج نمودند و به یاران توصیه کردند که در امر الهی ثابت و مستقیم بمانند.

در رابطه با نخستین ارسال نامه‌های میرزا محمدعلی به ایران، دکتر یونس خان افروخته، یکی از منشی‌های باوفای حضرت عبدالبهاء، این داستان را نقل کرده است:

یک روز میرزا ضیاءالله پیش من آمد، دیدم به انگشت‌های رنگین خود نگاه می‌کند و منتظر است من بپرسم چه شده است؟ من هیچ نگفتم تا خود اظهار کرد که دیشب تا نزدیک صبح مشغول نوشتن و طبع ژلاتین بودیم و انگشت‌هایم سیاه شده است، اخوی اوراقی نوشته بودند ما طبع کردیم و صبح فرستادیم. فرمودند: «گفتم نوشتید فرستادید؟» گفت «بلی». فرمودند: گفتم «والله الذی لا اله الا هو عنقریب روزی می‌آید که میرزا محمدعلی خواهد گفت ای کاش انگشت‌های من قلم می‌شد (یعنی مثل قلم که قط می‌زنند) و قلم برنمی‌داشتم و نقض خود را اعلان نمی‌کردم؛ من مدت چهار سال کتمان کردم و ستر نمودم که احبای الهی از نقض شما آگاه نشوند دیگر کار از عهده من خارج شد، دیگر از عهده ستر و کتمان برنمی‌آیم شما خود خود را معرفی نمودید.» (خاطرات نه‌ساله عگا، ص ۵۲)

زمان بندی اعلام عمومی طغیان ناقضان میثاق بلا تردید تحت تأثیر موفقیت آشکار آنها در جلب تعداد قابل توجهی از نفوس به سمت خود و نیز تشویقی بود که از سوی جمال بروجردی و سایر نفوس در ایران دریافت کردند؛ این نفوس مشتاقانه منتظر و امیدوار بودند که رهبران جامعه در آنجا شوند؛ امیدهایی که، در اثر سطوت میثاق، به نومییدی بدل شد.

اما، مدت زمانی چند، میرزا محمدعلی نامه‌های تبلیغاتی خود را که احبا عنوان شرم‌آور و ننگین «اوراق نارینه» را به آن دادند، ارسال می‌داشت. بعد از ارسال‌های اولیه، طولی نکشید که احباء با هدایت حضرات ایادی امرالله، نامه‌ها را باز نمی‌کردند و عیناً برای میرزا محمدعلی برمی‌گرداندند؛ کاری هوشمندانه برای منصرف کردن او از ارسال نامه‌های بیشتر.

## فصل سیزدهم

### حملات به مرکز میثاق

میرزا محمد علی ... خلل عظیم در دین الله انداخت و تشیت حزب الله نمود و به بغضاء عظیم قیام بر اذیت عبدالبهاء کرد و به عداوت بی نهایت بر این عبد آستان مقدس هجوم کرد تیری نماند که بر سینه این مظلوم نینداخت زخمی نماند که روا نداشت زهری نماند که در کام این ناکام نریخت قسم به جمال اقدس ابهی و نور مشرق از حضرت اعلی روحی لاقائهما الفداء که از این ظلم اهل سُرَادِقِ ملکوت ابهی گریستند و ملاً اعلی نوحه و ندبه نمایند و حوریات فردوس به جزع و فزع آمدند و طلعات مقدسه ناله و افغان کنند. (ایام تسعه، ص ۴۵۹)

مظالمی که میرزا محمد علی نسبت به حضرت عبدالبهاء روا داشت و اکثر اعضاء عائله حضرت بهاء الله از آن حمایت نمودند، بی رحمانه و بی امان بود. این که حضرت عبدالبهاء نوحه و ندبه ملاً اعلی را توصیه می فرمایند گویای ماهیت وخیم و شدیدی حملاتی است که گروه ناقضان میثاق و بی وفایان مرتکب شدند. آنچه که حضرت عبدالبهاء از آنها متحمل شدند، و در فقره ای از الواح وصایا که در بالا نقل شده ذکر شد، با مطالعه صفحات آینده این کتاب برای خوانندگان کاملاً روشن خواهد شد.

مضافاً، حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می فرمایند:

ظلم و اعتساف این بی انصاف به درجه‌ای رسید که تیشه بر ریشه شجره مبارکه زد و ضربت شدید برهیکل امرالله وارد آورد؛ دوستان جمال مبارک را سرشک خونین از دیده جاری کرد و دشمنان حق را خوشنود و شادمان نمود. بسا طالبان حقیقت را به نقض عهد از امرالله بیزار کرد و آمت مایوس یحیی را امیدوار نمود؛ خویشان را منفور کرد و دشمنان اسم اعظم را جری و جسور نمود؛ آیات محکّمات را بگذاشت و القای شبهات کرد.

همانطور که در فصل پیشین ذکر شد، طغیان میرزا محمدعلی مدت چهار سال توسط حضرت عبدالبهاء به صورت سری مستور حفظ شد. در طی این مدت و پس از آن، تقریباً تمامی اعضاء عائله حضرت بهاءالله، از جمله سه پسر و دو دخترشان، همراه با خانواده‌هایشان، و نیز دو حرم حضرت بهاءالله که در قید حیات بودند و منسوبینشان علیه حضرت عبدالبهاء قیام کردند. آنها در هر موردی که به قیادت امرالله توسط حضرت عبدالبهاء و مرکزیت میثاق ایشان ارتباط داشت، به شدت و حدّت با آن حضرت مخالفت و مبارزه کردند. بدیهی است در میان نفوسی که میثاق الهی را نقض کردند، اعضاء عائله حضرت بهاءالله از همه شاخص تر بودند.

بعد از صعود حضرت بهاءالله تنها کسانی از اعضاء عائله که ثابت بر عهد و میثاق باقی ماندند عبارت بودند میرزا محمدقلی و خانواده اش، حضرت عبدالبهاء و خانواده و حضرت ورقه مبارکه علیا. میرزا محمدقلی برادر اَبی و جوان تر حضرت بهاءالله، حدود هفت سال از حضرت عبدالبهاء بزرگتر بود. او بسیار خردسال بود که پدرش صعود کرد و تحت حمایت و پرورش حضرت بهاءالله قرار گرفت. او در تمام سرگونی ها حضرت بهاءالله را همراهی کرد و در کمال تسلیم و رضا و استقامت، در رنج و عذابی که در طیّ چهار مرحله تبعید متوالی بر حضرت بهاءالله تحمیل شد، شریک و سهیم بود. او خُلق و خوبی آرام و دوست داشتنی داشت و از این که می تواند در امور داخلی به حضرت بهاءالله خدمت کند مباحثات می کرد.

برای آنکه، اگرچه به اختصار، فعالیت های زشت و شنیع ناقضین میثاق در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء بررسی شود، لازم است به چند فرد که حامی و تکیه گاه میرزا محمدعلی در اقداماتش بودند اشاره شود. از همه مهم تر در ارض اقدس میرزا مجدالدین، پسر جناب کلیم، برادر والامرتبه حضرت بهاءالله بود. مجدالدین ستون فقرات، قوه محرکه میرزا محمدعلی بود. او با صمدیه، خواهر میرزا محمدعلی ازدواج کرد و دشمنی عمیقی با حضرت عبدالبهاء داشت. حضرت عبدالبهاء پیش بینی

فرمودند که مجدالدین آنقدر زنده خواهد بود که مظفریت امرالله و شکست دسیسه‌های شرورانه‌اش را مشاهده کند. این پیش‌بینی تحقق یافت و او متجاوز از صد سال عمر کرد و ولادت نظم اداری، ولید میثاق، و تقویت مبانی آن به وسیله حضرت ولی امرالله را مشاهده کرد. مجدالدین در سال ۱۹۵۵، دو سال بعد از شروع جهاد کبیر اکبر روحانی ده ساله توسط حضرت ولی امرالله، وفات یافت؛ او تفوق بلامنازع عهد و میثاق و نابودی امیدها و توطئه‌های شرورانه‌اش را به چشم خود مشاهده کرد.

هم‌دست دیگر و انیس نزدیک میرزا محمدعلی برادر کوچک‌ترش میرزا بدیع‌الله بود. در صفحات بعد به اقدامات شرم‌آور او علیه مرکز میثاق و بعدها مخالفت او با حضرت ولی امرالله اشاره خواهد شد. میرزا بدیع‌الله نیز زندگی طولانی داشت و در کهنسالی درگذشت.

پسر دیگر حضرت بهاء‌الله، میرزا ضیاء‌الله، شخصی متزلزل بود که در بیعت با مرکز میثاق و تبعیت از آن حضرت تردید داشت؛ او به سهولت مورد استفاده قرار می‌گرفت و ابزاری مناسب در دست میرزا محمدعلی بود. او همراه با بقیه خانواده در قصر بهجی سکونت داشت؛ جمیع آنها تحت تأثیر روح نقض میثاق بودند. میرزا ضیاء‌الله در سال ۱۸۹۸، تنها شش سال بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، درگذشت. او آنقدر زندگی نکرد



که در اقدامات خصمانه‌ای که برادرش علیه حضرت عبدالبهاء انجام می‌داد، نقشی مؤثر ایفا کند.

یکی دیگر از ناقضین کهنه‌کار عهد علی حاجی سید علی افنان، فرزند جناب حاجی میرزا سید حسن، از محترمین احباء، ملقب به افنان کبیر، برادر حرم حضرت باب، بود. سید علی به ناقض اکبر پیوست و یکی از بزرگ‌ترین دشمنان حضرت عبدالبهاء بود. او در اثر مساعی حرم حضرت باب، مقامی والا یافت. حرم مبارک حضرت باب توسط منیره خانم، حرم حضرت عبدالبهاء، که به شیراز سفر کرده بودند، پیامی خاص حضور حضرت بهاء‌الله فرستادند. منیره خانم مرقوم داشته‌اند:

حرم نقطه اولی ... فرمودند دو رجا از حضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله دارم. اول آنکه ورقه‌ای از ورقات مبارکه به طائفه نقطه اولی، حضرت اعلی، عنایت شود و این دو شجره مبارکه در ظاهر نیز مرتبط و پیوسته گردد و ثانی اذن تشرف. چنانچه فائیه هر دو مطلب را حین تشرف به حضور عرض نمود و فی الفور اجابت شد. (مختصری از تاریخ حیات و تشرف به ارض مقدّس، به قلم منیره خانم، چاپ مطبعه اومانوت حیفا، ۱۹۳۴، ص ۲۲)

شخصی را که حرم حضرت اعلی در نظر داشتند حاجی سید علی بود. حضرت بهاء‌الله با تقاضای حضرت حرم موافقت کردند و سید علی با

فروغیّه، دختر حضرت بهاءالله، ازدواج کرد. سید علی، به عنوان نشانی از امتنان خود، به عمّه خود، حرم حضرت باب، وعده داد که اگر حضرت بهاءالله با تقاضای ازدواج او موافقت کنند، حضرت حرم را به ارض اقدس ببرد. اما، وقتی زمان عزیمت به عکا فرا رسید، او به تنهایی رهسپار شد. به این ترتیب قول خود را زیر پا گذاشت و قلب آن بانوی بزرگوار را شکست. حضرت حرم که نمی توانستند به تنهایی سفر کنند، از این رفتار ظالمانه به شدت محزون و دلشکسته شدند. طولی نکشید که سلامت خود را از دست دادند و چند ماه بعد صعود کردند.

پس از صعود حضرت بهاءالله، سیدعلی و همسرش فروغیّه به میرزا محمدعلی ملحق شدند و علم مخالفت با حضرت عبدالبهاء را برافراشتند. بعد از چند سال ایجاد دردسر زیاد و درد و رنج برای مرکز میثاق، سید علی از اعمال رذیلانه خود توبه کرد و حضرت عبدالبهاء او را عفو فرمودند. اما توبه او زیاد طول نکشید و او دیگر بار به گُنام خود بازگشت و اقدامات نفرت انگیز خود علیه حضرت عبدالبهاء را مجدداً شروع کرد. اعضاء خانواده او بودند که عمدتاً مسئول وارد آوردن دردناک ترین ضربات به شخص حضرت ولی امرالله در دوران قیادت ایشان بودند. آنها صدمه زیادی به عائله حضرت عبدالبهاء وارد آورده آن را به کلی متلاشی نمودند.

غیر از این اعضاء عائله حضرت بهاء الله که علیه حضرت عبدالبهاء قیام کردند، نفوس دیگری هم بودند که در ارض اقدس با آنها هم دست شدند. یکی از بدنام‌ترین آنها میرزا آقاخان، کاتب وحی حضرت بهاء الله، بود که در آخرین سال‌های حیات عنصری حضرت بهاء الله از فیض الهی محروم شده بود.<sup>۱</sup> طغیان او علیه مرکز میثاق سابقه چهل ساله خدماتش به حضرت بهاء الله را از بین برد و تاریخ امر مبارک را لگه‌دار کرد.

شخص دیگری که با میثاق الهی مخالفت نمود محمدجواد قزوینی بود. او ابتدا در بغداد به حضور حضرت بهاء الله رسید؛ چند سال بعد به ادرنه رفت و در آنجا در خدمت حضرت بهاء الله بود. از جمله کسانی بود که هیکل مبارک را تا عگا همراهی کرد، از فضل و موهبت لانهایه الهی برخوردار گشت، به استنساخ آثار حضرت بهاء الله پرداخت و از قلم جمال قدم به «اسم الله الجواد» ملقب گردید. محمدجواد فردی متکبر بود که بعد از صعود حضرت بهاء الله به مولای خود خیانت کرد و علیرغم تلاش‌های حضرت عبدالبهاء برای حفظ او از نقشه‌های شرورانه میرزا محمدعلی، در زمره مخالفان مرکز میثاق درآمد. اما حضرت عبدالبهاء در تلاش‌های خود برای حفظ جواد موفق نبودند، زیرا جواد را میرزا محمدعلی به نحوی غیر قابل درمان آلوده ساخته بود، به خصوص که او با ازدواج با خواهر یکی از

---

۱. نگاه کنید به کتاب *Covenant of Bahá'í Illah*، تألیف ادیب طاهرزاده، فصل ۱۵.

همسران میرزا محمدعلی با او نسبت خویشاوندی برقرار کرده بود. اگرچه او علم و معرفتی نداشت، اما با آثار زهراگین خود، که حاوی اکاذیب، مطالب نادرست و افتراءات بود، به مرکز میثاق حمله کرد. پروفسور ادوارد براون، از کمبریج، که برخی از نوشته‌های جواد را ترجمه و در یکی از آثار خود منتشر ساخت، توسط او گمراه شد.

در همان موقع که احباء در ارض اقدس به وسیله بیماری نقض میثاق در معرض امتحان بودند، تعدادی از مبلغین نامدار و برجسته امر در ایران نیز که جاه طلبانه آرزوی رهبری جامعه مزبور را در سر می‌پروراندند مبتلا شده قیام به مخالفت با مرکز میثاق نمودند. منشأ اصلی طغیان فردی مغرور و خودخواه به نام جمال بروجردی بود.<sup>۲</sup> سال‌های زیادی در دوران حضرت بهاء‌الله این نفس جاه طلب و فریبکار در میان مبلغان امرالله نقش برجسته‌ای داشت و شهرت او در سراسر جامعه پیچیده بود. حضرت بهاء‌الله بر خطاهای او سرپوش می‌گذاشتند، الواح بسیاری خطاب به او نازل کردند و او را به اسم الله جمال ملقب فرمودند، او را به وفاداری و خلوص نیت تشویق و توصیه می‌فرمودند، گاهی اوقات او را به علت اعمالش که مضر به امرالله بود ملامت کردند، و با صبر و بردباری و بزرگواری نقائص و کوتاهی‌های او را ندیده گرفتند. اما، ریاکاری او برای کسانی که به او

۲. برای اطلاع از اقدامات غیراخلاقی او نگاه کنید به کتاب *Covenant of Baha u llah*. تألیف ادیب طاهرزاده.

نزدیک بودند مشهود بود. جمال، پیش از اقبال به امر حضرت بهاءالله، مجتهد عالمی از شهر بروجرد بود. بسیاری از بهائیان در ایران که نمی‌توانستند ماهیت فریبکارانه و خودخواهانه او را مشاهده کنند او را مرد خدا می‌دانستند و با نهایت احترام با او رفتار می‌کردند. بعد از صعود حضرت بهاءالله بود که جمال رنگ حقیقی خود را نشان داد، نقض میثاق کرد و علیه مرکز عهد و پیمان قیام و طغیان نمود.

مبلغان دیگری نیز در ایران بودند که همان غرور و جاه‌طلبی را داشتند. از جمله نفوس بدنام سید مهدی دهجی بود که حضرت بهاءالله به او لقب اسم الله المهدی عنایت کرده بودند.<sup>۳</sup> با او نیز جمال مبارک با نهایت محبت و مهربانی و شکیبایی رفتار می‌کردند. او مبلغ فصیح و متبحر امرالله و بسیار مورد احترام احباء بود. جلیل‌خویی<sup>۴</sup> یکی دیگر از احبای مشهور بود که حضرت بهاءالله لوح مبارک اشراقات را خطاب به وی نازل فرمودند. این نفوس و چندین نفر دیگر که در ایام حیات عنصری حضرت بهاءالله به خدمات امریه اشتغال داشتند، در دل آرزوی جلال و رهبری جامعه را می‌پروراندند و با مؤسسه عهد و میثاق مورد امتحان واقع شدند.

---

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به جلد دوم نفعات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده و ترجمه باهر فرقانی.

۴. برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به جلد چهارم نفعات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده و ترجمه باهر فرقانی.

وقتی نتوانستند با شرایط کتاب عهدی خود را وفق دهند و عهد و پیمان را نقض کردند، از جامعه اخراج شدند.

کارزار مخالفت میرزا محمدعلی علیه حضرت عبدالبهاء به مرور زمان از قوّت بیشتر برخوردار شد. بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، طولی نکشید که میرزا محمدعلی که قبلاً مورد حمایت اکثر اعضاء عائله حضرت بهاء‌الله قرار گرفته بود، مخفیانه شروع به نابود کردن ایمان احباء در عکا، تضعیف محبّت و وفاداری آنها نسبت به حضرت عبدالبهاء نمود و نهایتاً آنها را به اردوی خود جذب می‌کرد.

نخستین کاری که انجام داد کارزار پنهانی افترا علیه حضرت عبدالبهاء را در میان احباء به راه انداخت. زمانی که حضرت عبدالبهاء، به نشانه تواضع و فروتنی در میان احباء، عنوان «عبدالبهاء» را برای خود انتخاب کردند و از احبای الهی تقاضا کردند که به جای عناوین متعالیه‌ای از قبیل «سرکار آقا»، «غصن اعظم» و دیگر مواردی که حضرت بهاء‌الله در اشاره به ایشان به کار می‌بردند، از این عنوان جدید استفاده کنند، میرزا محمدعلی به انتشار شایعاتی پرداخت که حضرت عبدالبهاء مدّعی شده‌اند که مظهر ظهور مستقل الهی هستند. او بی‌شرمانه حضرت عبدالبهاء را متّهم کرد که هدفشان نابود کردن امر حضرت بهاء‌الله، منسوخ کردن احکام آن و از بین بردن کامل هرگونه اثری از ظهور مبارک است. او آنقدر

پیش رفت که حضرت عبدالبهاء را متهم کرد که ادعای الوهیت کرده‌اند. برای تقویت این اتهامات کذب، ناقضین میثاق شروع به وعظ و خطابه راجع به وحدانیت الهیه برای همه نمودند و تأکید کردند که احدی نمی‌تواند ادعای شراکت با خداوند را داشته باشد. برای آنکه انظار را به این نکته جلب کنند، خودشان را «موحدین» نامیدند. حضرت عبدالبهاء در فقره‌ای که ذیلاً از الواح مبارکه وصایا نقل می‌شود به همین موضوع اشاره دارند:

مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را مشوش و مسموم نمود. (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

این تبلیغات آنقدر گسترده بود که حتی در ایام اولیّه وقتی احبای ایران این مطلب را شنیدند از تأکیدی که بر وحدانیت الهیه گذاشته می‌شد حیرت کردند. حاجی میرزا حیدرعلی در این باره نوشته است. ذیلاً مطلب مزبور به اختصار نقل می‌شود:

چون نیر جمال بی‌مثال متواری و از افق لاهوت تقدیس جلال و تنزیه اجلالش پرتو بر عالمیان انداخت و مؤید مرکز عهد کریم قویم و میثاق عظیم قدیمش گردید، مقدمه‌ای پیش رفت مفسد مقاصد خود را دیدند که هر وقت هر یک از مجاورین و طائفین را ملاقات نمایند و فرصت صحبت کنند بگویند مراقب

باشید مشرک نشوید، حقّ یکی است وحده لا شریک له است و عصمت کبری طائف او تبارک و تقدّس است و این شیوه غیرمرضیه موهومه را پیشنهاد خود نمودند. مجاورین مبهوت و متحیر و متعجبّ که یعنی چه و مقصودشان چیست و اشاره‌شان به کیست. نفسی نگفته است نعوذ بالله خدا دوتاست و نفسی نفسی را شریک حق ندانسته و کسی مدّعی عصمت نشده. (بهجت‌الصدور، چاپ بمبئی، ص ۳۲۸ / چاپ آلمان، ص ۲۸۱)

میرزا محمّدعلی و هم‌دستانش به روش‌های گوناگون سعی می‌کردند ایمان بعضی از احباء را تضعیف کرده آنها را به سمت خود جذب کنند. مثلاً، آنها نفوسی را که ثابت بر عهد و میثاق بودند و کسانی را که ضعیف، ساده‌دل یا مغرور و جاه‌طلب بودند می‌شناختند. گروه نخست را نادیده می‌گرفتند و تمرکز خود را بر کاشتن بذرهای شکّ و تردید در دل‌های گروه دوم قرار می‌دادند و از روش‌های گوناگون برای حصول مقصود استفاده می‌کردند. در تمامی این تمهیدات آنها خود را زیر پوشش ریاکاری پنهان کرده نهایت تلاش را به کار می‌بردند که مانند بهائیان بسیار مخلص، متقی و متواضع در آن سرزمین به نظر برسند. برای مثال، یک از راه‌های گمراه کردن احبای ساده‌دل توسط برخی از عوامل میرزا محمّدعلی نزدیک شدن به شخص مزبور و ایجاد پیوندهای دوستی با او



بود. ناقضین میثاق به صورت متواضع ترین پیروان حضرت عبدالبهاء جلوه می کردند و در طی مکالمات با اغراق و مبالغه به تمجید از مرکز میثاق می پرداختند و می گفتند که ایشان مظهر ظهور الهی هستند و مقامشان معادل مقام حضرت بهاء الله هستند و تجسم ذات الوهیتند و آنها در دعا و نماز به جای خداوند به ایشان توجه می کنند. یکی بعد از دیگری چنین افکار مهمل و نامعقولی را به فرد منتقل کرده او را به دروغ اطمینان می دادند که حضرت عبدالبهاء چنین مقامی را برای خود ادعا کرده اند. وقتی اطمینان می یافتند که بهائیان باوفا تدریجاً نسبت به مقام حضرت عبدالبهاء تردید به خود راه می دهند، بعد سایر افراد را به سوی او می فرستادند که ادعاهای جعلی افتراها را که آنها به حضرت عبدالبهاء نسبت می دادند مورد انتقاد قرار داده رد نمایند. به این طریق، با فریب و دروغ، ایمان فرد مؤمن را تا به آنجا تضعیف می کردند که از او دعوت می شد به گروه ناراضیان ملحق شود.

حیله دیگری که میرزا محمدعلی به کار می برد این بود که مبلغ برجسته ای را که در عهد و میثاق ثابت و راسخ بود مورد مدح و تمجید قرار می داد. در نتیجه، بعضی از احباء نتیجه می گرفتند که مبلغ شهیر بهائی باید به صفوف ناقضین میثاق پیوسته باشد. این تمهید ممکن بود به ارتداد بعضی از احبای ضعیف و ناآگاه منجر شود. یک بار، هم‌دستان میرزا

محمدعلی رساله‌ای را منتشر کردند که در طی آن محقق نامی بهائی جناب میرزا ابوالفضائل را بسیار مورد مدح و ثنا قرار داده و با عباراتی عالی و متعالی او را تمجید کرده بودند. به محض این که جناب میرزا ابوالفضائل از این موضوع آگاه شد مکتوب سرگشاده‌ای نوشت و در طی آن اظهار داشت که احدی حق ندارد او را مورد تمجید قرار دهد و این که چنین اقدامی به تنهایی نشانه ریاکاری آنها است زیرا در نظر آنها ایشان فرد منفوری بودند. اگر قرار باشد او محل تمجید قرار گیرد باید از سوی یاران حضرت عبدالبهاء باشد. او این مکتوب را به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد و ایشان هدایت فرمودند که نامه در جلسه‌ای از احباء به صدای بلند قرائت شود.

چند سالی ناقضین میثاق، به خصوص معدودی که خود را ثابت بر عهد و میثاق جلوه می‌دادند و در حقیقت جاسوس و مخبر بودند، آزادانه با احباء معاشرت می‌کردند. در جمع احباء، این نفوس با فصاحت و با خلوص جعلی و صمیمیت ساختگی درباره اهمیت ثبوت بر عهد و میثاق صحبت می‌کردند. در هر جلسه‌ای احباء را تشویق می‌کردند که به حضرت عبدالبهاء وفادار بمانند. بعد از آنکه اطمینان جامعه را به خود جلب می‌کردند، تلویحاً به احباء می‌گفتند که فردی از احباء مستقیم و ثابت که آنها می‌دانستند ساده‌دل و زودباور است پنهانی به ناقضین پیوسته است.

چنین اتهامی، که تماماً کذب بود، احبای ثابت و راسخ را دچار پریشانی می‌کرد اما این نفوس نادرست و بی‌وجدان انواع دلائل را در حمایت از ادعای خود مطرح می‌کردند. مثلاً، یکی می‌گفت این شخص را در خیابان دیدم که به میرزا محمدعلی تعظیم می‌کرد. دیگری می‌گفت بسیاری از نوشته‌های میرزا محمدعلی را دیدم که در اختیار داشت. دیگری اظهار می‌داشت، او را در خیابان دیدم که از حضرت عبدالبهاء روی برگرداند.

طبیعتاً، احبای باوفا که این قبیل اتهامات را درباره آن فرد بیچاره می‌شنیدند از معاشرت با او پرهیز می‌کردند. این شخص وقتی در جامعه در انزوا قرار می‌گرفت، میرزا محمدعلی نفرات خود را می‌فرستاد تا با اراجیف و داستان‌های هنرمندانه درباره حضرت عبدالبهاء و احبای ثابت قدم او را به سوی خود جذب کند. اقدامات فریبکارانه دیگری هم بود که از طریق آنها ناقضین توانستند تعدادی از نفوس را دور خود جمع کنند. به این وسیله تفرقه‌ای موقت در صفوف احباء ایجاد شد اما ناقضین اقدامات خود را به جامعه بهائی محدود نکردند. بعد از صعود حضرت بهاء‌الله طولی نکشید که کارزاری را در میان نفوس برجسته عگا و سایر بلاد شام برای بدنام کردن حضرت عبدالبهاء شروع کردند.<sup>۵</sup> نقض

---

۵. برای ملاحظه شرحی تفصیلی از اقدامات آنها برای بی‌اعتبار کردن حضرت عبدالبهاء به فصل هفدهم مراجعه نمایید.

میثاق و قیام علیه مرکز آن سبب هجوم احزان به قلوب احباء شد. دکتر یونس خان، منشی مورد اعتماد حضرت عبدالبهاء و از مدافعان شهیر عهد و میثاق، شرحی از شرایط احباء و ناقضان در عکا نوشته است. ذیلاً خلاصه‌ای از ملاحظاته‌ش در طی دورانی که ناقضان میثاق علناً به امرالله حمله می‌کردند نقل می‌شود:

هر یک از ایشان [اغصان] مسلک و رویه مخصوصی پیش گرفتند. ناقض اکبر شخصاً در گوشه خمول خزید و مانند یحیی ازل در کنج قصر عزلت گزید و میرزا بدیع‌الله را در میدان مبارزه به جولان انداخت و مرحوم میرزا ضیاءالله که بوالهوس و متلون بود فاصله و واسطه بین حق و باطل گردید. تکلیف این سه نفر واضح و معلوم بود همه روزه صبح تا شام میرزا بدیع‌الله در اطراف می‌دوید و وسائل تحریک، تفتین و افساد را فراهم می‌نمود و چون بازیگر طرار این صحنه تماشا بود نقاب‌های مختلف اختیار می‌کرد و با هر فرقه سرو سری داشت و با هر مسلکی منسلک می‌شد و در مجامع عدیده راه یافت و می‌گفتند که در بزمگاه عشرت و طرب و در خلوتگاه لهو و لعب اغلب حاضر می‌شد و بعبارة آخری متشکل به اشکال المختلفة حتی الکل و الخنزیر؛ و اما مرحوم میرزا ضیاءالله، این بیچاره متلون رأی مستقیم نداشت. گاهی محب

گاهی مغرض گاهی ثابت گاهی ناقض و همیشه متزلزل بود و غالباً پیغام‌های ناقضین را به حضور مبارک می‌رسانید. (خاطرات نه ساله عکا، ص ۵۹-۶۰)

دکتر یونس‌خان اظهار داشته که ناقضین میثاق را می‌شد به سه طبقه تقسیم کرد:

طبقه اول به کلی مجزاً و منفصل و اگر هم گاهی مشرف می‌شدند اغراض خود را بی‌ادبانه ظاهر می‌نمودند.

طبقه ثانی ناقضینی بودند که به کلی منفصل و تفکیک شده بودند و در گوشه و کنار عکا و حیفا سرگردان؛

و اما طبقه ثالث مُدبذبینی بودند که با ثابتین مانوس و همه فتنه‌ها در زیر سر آنها بود، اخبار و وقایع را به ناقضین می‌رسانیدند که آنها در جلسات سرّی خود مطرح نموده حيله و تزویر تازه طرح نموده داخل در عملیات خصمانه می‌شدند. (همان، ص ۶۰)

دکتر یونس‌خان وضعیت احباء در آن ایام را توصیف کرده است.

ذیلاً خلاصه‌ای از کلام ایشان نقل می‌شود:

در آن ایام شدائد و بلیات، احبای الهی افکار و روحیات مخصوص داشتند که تصوّر آن در این ایام ممکن نیست مگر آنکه آن ایام را مشاهده نموده باشند. مثلاً احبای ثابتین طائفین،

خصوصاً معمرین که سال‌های متوالی از اوّل مهاجرت و اسارت از بغداد و ادرنه و اسلامبول تا زمان سجن اعظم و قشله عکا الی زمان توقّف جمال مبارک در قصر بهجی همواره مرکز میثاق را در نهایت عزّت و محبوبیّت و مقبولیت در ساحت اقدس جمال ابهی ملاحظه نموده و جمیع اغصان و افنان ساجد و مطیع و منقاد بودند و اینک آن هیکل نورانی و محبوب رحمانی را در شدت مظلومیّت مشاهده می‌کنند معلوم است تا چه اندازه محزون و مغموم و دلشکسته خواهند بود.

روزی نمی‌گذرد مگر آنکه فتنه تازه و آتش فسادی روشن کرده باشند، تهمت‌ها و افتراهای ناقضین نسبت به وجود مبارک به اندازه‌ای شایع است که اغیار در تمام سوریه به اشتباه افتاده‌اند و حتی آن کسانی که قوت یومیه‌شان از ید با فتوّت وجود مبارک تدارک می‌شد و هنوز هم سلب احتیاج یومیه نشده است؛ اینگونه اشخاص هم به فساد قیام کرده‌اند. اشخاص معتبر و مهم عکا و حیفا... که به قول خودشان معجزات و کشف کرامات عدیده مشاهده نموده بودند آنها هم اظهار انزجار در غیاب می‌نمایند و در مزاحمت حضرت عبدالبهاء با ناقضین در باطن شرکت می‌کنند...

روز به روز از عده مخلصین و ارادتمندان اغیار می‌کاهد و بر عده مفسدین می‌افزاید.

غرض این است که احبای ثابتین از مشاهده این احوال به قدری محزون و دلخون هستند که حدّ و وصف ندارد. اما همین که به حضور مبارک مشرف می‌شوند کلمات جذیبه و بیانات شوقیه را می‌شنوند نور امید بر قلوبشان می‌تابد و روح تازه بر کالبد افسرده و پژمرده می‌دمد.

آن ایّام تازه آفتاب امر از افق غرب طلوع نموده بود، همه هفته دسته دسته عرایض اعترافیه و عرایضی که حاوی بعضی سوالات امری و تحقیقات حکمتی و فلسفه بود از علمای غرب می‌رسید و ترجمه بعضی از آنها در بیرونی مبارک برای احباب خوانده می‌شد؛ احبائی که ذلت و اسارت و زهر حقارت را چشیده بودند و امر مبارک را دیانت شرقی ملاحظه نموده بودند تصور نمی‌کردند که به این زودی و به این سرعت دیانت شرقی به این روحانیت از طرف شرق در ممالک غرب منتشر گردد و علمای مادی کمالات روحانی از این منبع رحمانی اکتساب نمایند.. اینگونه بشارت‌ها که حاکی از ایمان و اقبال ممالک غرب بود دل‌ها را زنده می‌کرد و روح و ریحان می‌بخشید... در آن ایّام هم

همیشه یک عده متزلزل و مذذب مانند گرگ به لباس میش در بین احباب بود که اخبار را به قصر می‌رسانید و آنها را تحریک می‌نمود که مفتريات شديدتر در اوراق ناربه خود انتشار دهند. (همان، ص ۴۱-۴۴)

ناقضين میثاق، با کمک جمال بروجردی بدنام و چند تن دیگر، سخت تلاش می‌کردند که ایمان احباء در ایران را تضعیف نمایند اما به نحوی فلاکت‌بار شکست خوردند. تنها تعداد بسیار اندکی از افراد جاه‌طلب کارزاری را در مخالفت با عهد و پیمان اجرا می‌کردند که جامعه مخلصين و ثابتان بر عهد که اعضاء آن اطلاعات عمیقی در عهد و میثاق یافته و محبتی عظیم نسبت به حضرت عبدالبهاء را در دل و جان جای داده بودند، آنها را به نحوی مؤثر و ادار به سکوت نمودند.

جمال، که در میان مبلغان امرالله در ایران مقام والایی داشت، بعد از صعود حضرت بهاءالله بسیار عصبی و مضطرب شد. وقتی نخستین پیام حضرت عبدالبهاء به احبای شرق را مشاهده کرد، آن را کنار گذاشت و اظهار داشت که «اغصان جوان و بی تجربه‌اند.» این اظهار نظر اشاره به حضرت عبدالبهاء بود. او بدون اجازه حضرت عبدالبهاء به ارض اقدس رفت و با میرزا محمدعلی ملاقات نمود و چند ماهی در آنجا مقیم شد و سپس به ایران بازگشت. از آن زمان به بعد، طرز برخورد و احساسات او



سبب رنجش قلوب نفوسی شد که با او تماس نزدیک داشتند. کلمات و نصایح حضرت عبدالبهاء را که او را به عبودیت و انقطاع تشویق می‌کردند نشنیده گرفت. سمّ نقض میثاق توسط میرزا محمدعلی تا عمق وجودش تأثیر گذاشته بود و اگرچه ظاهراً وفاداری به حضرت عبدالبهاء را عنوان می‌کرد، اما در باطن خود را برای روزی آماده می‌ساخت که سرپرستی امرالله را در ایران به عهده بگیرد. برای حصول این هدف، او در هر ایالتی بر بعضی افراد نفوذ یافت تا به عنوان نماینده او عمل کنند. رسیدن به چنین هدفی برای او دشوار نبود، زیرا چندین مبلغ امرالله در نقاط گوناگون کشور او را حمایت می‌کردند. از آنجا که طغیان میرزا محمدعلی چند سالی مخفی نگه داشته شد، جمال چاره‌ای نداشت جز این که به فعالیت‌هایش در داخل جامعه بهائی ادامه دهد.

در طی چندین دهه، جمال حامیان و هواداران زیادی کسب کرده بود. مثلاً، بسیاری از احناء در شهر قزوین از حامیان پر شور و حرارت او بودند و او شهر مزبور را حصن حصین و ملجأ خود می‌دانست. در میان احناء در ایالت مازندران نیز محبوبیتی داشت.

در این دوران، حضرت عبدالبهاء مرتباً جمال را نصیحت می‌فرمودند که بر عهد و میثاق ثابت باشد و نیت خود را خالص کند و در الواح مبارکه به توجه محبت‌آمیز خود به بقای روحانی جمال تأکید

داشتند. اما، متأسفانه جمال سرانجام در این نبرد بازنده شد. وقتی طغیان و سرکشی میرزا محمدعلی علنی شد و همه به آن آگاهی یافتند و سلسله نامه‌های او برای نادرست جلوه دادن مقام حضرت عبدالبهاء به احبای ایران رسید، جمال مصمم شد دست اتحاد به ناقض اکبر میثاق بدهد. جمال، با اعلام وفاداری به میرزا محمدعلی و اعراض از حضرت عبدالبهاء، انتظار داشت ریاست بلامنازع امرالله در ایران را به دست آورد، مقامی که میرزا محمدعلی شخصاً به او وعده داده بود، اما بعد از آنکه جمال در اقدامات علیه عهد و میثاق درگیر شد، حضرت عبدالبهاء او را از امرالله طرد فرمودند. به محض این که احباء از این موضوع اطلاع یافتند کلّ جامعه بهائی در ایران، به استثنای معدودی از نفوس، از معاشرت با او اجتناب کردند. آن عده معدودی هم که در فعالیت‌های شنیع به او پیوستند از جامعه طرد شده در انزوا قرار گرفتند.

روشی که احباء در قطع سریع معاشرت با جمال در پیش گرفتند برای بسیاری از ناظران حیرت‌آور بود. مثلاً، تقریباً تمامی جامعه در قزوین، که اکثر هواداران پر شور وی در آنجا بودند، او را مردود شمردند. همین اتفاق در مازندران افتاد. در حالی که احباء قبلاً برای او احترام و تکریم زیادی قائل بودند، بعد از آلوده شدنش به نقض چنان به نحوی مؤثر از او اعراض کردند که حتی یک خانواده در ایالت مزبور نتوانست پیدا کند که

او را پذیرا باشد. در بعضی نقاط، مثلاً در آذربایجان، چند نفری را یافت که به او پناه بدهند اما طولی نکشید که او و هم‌دستان مترزانش به فراموشی سپرده شدند.

وقتی جمال در اوج موفقیت و محبوبیت بود، حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به او نازل کردند<sup>۶</sup> و در طی آن بر اهمیت ثبوت بر عهد و میثاق تأکید فرمودند و اظهار داشتند در این یوم تأییدات حضرت بهاء‌الله تنها نصیب کسانی است که در عهد و پیمان ثابت و راسخ باشند. هیکل مبارک تأکید فرمودند که حتی اگر نفسی روح القدس مجسم گردد و از مرکز میثاق اعراض نماید، جسم مرده است و اگر طفلی به ثبات و رسوخ تام قیام کند جنود ملاً اعلیٰ او را اعانت کنند. عجیب آنکه، این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در مورد جمال و معدودی هم‌دستانش تحقق تام یافت و آنها از لحاظ روحانی تحلیل رفته نابود شدند.

معدودی دیگر از مبلغین در ایران بودند که آنها نیز علیه میثاق طغیان کردند. سید مهدی دهجی یکی از آنها بود. او نیز مانند جمال فردی عالم و مبلغی قابل برای امرالله بود. همانطور که قبلاً ذکر شد، حضرت بهاء‌الله به او لقب اسم الله المهدی عنایت کرده و الواح بسیاری خطاب به او عزّ نزول یافته بود. سید مهدی اهل دهج در ایالت یزد بود. در بغداد،

۶. مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مائده آسمانی، ج ۵، ص ۹۸ / مجموعه مکاتیب شماره ۵۹، ص ۲۳۵

ادرنه و عگا به حضور حضرت بهاءالله رسید و مورد مواهب و عنایات لانهایه واقع شد. او نیز، مانند جمال، در سراسر ایران سفرهای زیادی نمود و احباء به او بسیار احترام می‌گذاشتند. اما نفوس با فراست و بصیرت او را فاقد صداقت و عمیقاً خودپرست و وابسته به جیفه دنیوی یافتند. از جمله نفوس برجسته‌ای که برداشت‌های خود را درباره او نوشته‌اند حاجی میرزا حیدرعلی است که درباره جمال بروجردی هم نوشته است. مطالعه دقیق خاطرات او کاملاً روشن می‌سازد که این دو نفر حدّ اقل یک وجه مشترک داشتند، یعنی میل سیری ناپذیری به ریاست و رهبری در آنها وجود داشت. مثلاً، سید مهدی همیشه با حال و هوای برتری و تفوق وارد جمع احباء می‌شد. او دوست داشت که گروهی پشت سر او قدم بردارند و شباهنگام، در فقدان روشنایی در خیابان‌ها، تعدادی از احباء چراغ به دست او را همراهی می‌کردند. در آن روزها این منظره‌ای تماشایی به وجود می‌آورد، زیرا معمولاً فقط یک خادم یا دوست با چراغی در دست شب‌ها افراد برجسته و مهم را همراهی می‌کرد. در قضیه سید مهدی بعضی از احباء حتی برای انجام دادن این خدمت بریکدیگر پیشی می‌گرفتند و حاجی میرزا حیدرعلی شبی را به خاطر می‌آورد که چهارده نفر، چراغ در دست، او را تا جلسه‌ای همراهی نمودند.

اشخاصی با این روحیات و صفات همواره محکوم به سقوط هستند. امر حضرت بهاءالله برای نفوس خودپرستی که طالب جلال و بزرگی برای خود هستند جایی ندارد. صفت بارز و وجه مشخصه آن عبارت از بندگی و محویت و معیاری را که طلب می‌کند خلوص نیت و صداقت تامّ است. بنابراین، حیرت‌آور نیست که سید مهدی، همانند جمال، موقعی که اریاح امتحان به هبوب آمد هبوط کرد و به خاک افتاد. او سرانجام میثاق حضرت بهاءالله را نقض کرد و، به امید آنکه یکی از رهبران بلامنازع امرالله در ایران شود، به میرزا محمدعلی پیوست و علیه مرکز منصوص امرالله طغیان نمود. وقتی این موضوع برملا شد، احباء او را به حال خود رها کردند و طولی نکشید که جلال و شکوهش به ذلت و خواری تبدیل شد و سطوت میثاق او را به ورطه رسوایی و تباهی فرو افکند. سقوط سریع ناقضین میثاق در ایران و شکست کامل نقشه‌های شرورانه آن به اوج گرفتن فعالیت‌های جامعه بهائی، که خود را از این آلودگی و ابتلا تطهیر نموده بود، منجر شد. احباء، علیرغم این قبیل دستاوردها، از اقدامات خیانت‌آمیز و فریبکارانه‌ای که میرزا محمدعلی و هم‌دستانش مرتکب می‌شدند عمیقاً متأثر بودند. حزن و اندوه آنها حدّ و حصری نداشت زیرا در اندیشه مظالمی بودند که بر مرکز میثاق وارد می‌شد.

خبر قیام اعضاء عائله حضرت بهاء الله عليه حضرت عبدالبهاء، که عموماً به عنوان ریاست امرالله شناخته می شدند، با شور و شوق مورد استقبال اعداء امرالله در ایران واقع شد؛ آنها به مرور زمان، حملات خود را علیه جامعه بهائی ازدیاد بخشیده بودند. اینها در تابستان ۱۹۰۳ با قتل عام تعداد زیادی از احباء در شهر یزد و روستاهای مجاور، که بعد از حمام خون در ۱۸۵۲ در طهران بزرگ ترین آشوب و ناآرامی محسوب می شد، به اوج خود رسید. نتیجه دیگر افترااتی که ناقضین میثاق در گستره وسیعی علیه حضرت عبدالبهاء منتشر می کردند سوء برداشتی بود که بسیاری از نفوس برجسته که هوادار و تحسین کننده حضرت عبدالبهاء بودند به آن دچار شدند. پیروان رو به کاهش میرزا یحیی نیز که در محافل سیاسی در ایران نفوذی داشتند از تبلیات علیه حضرت عبدالبهاء استفاده کردند و، با تأکید بر بحران رهبری در جامعه بهائی، امیدوار بودند نهضت متزلزل خود را احیاء نمایند.

## فصل چهاردهم

### تأییدات حضرت بهاءالله منشا انتصارات

و اگر تأییدات موعوده جمالقدم پی در پی به این لاشیء  
نمی‌رسید به کلی امرالله را محو و نابود می‌نمود و بنیان رحمانی را از اساس بر  
می‌انداخت ولی الحمد لله نصرت ملکوت ابهی رسید و جنود ملاً اعلیٰ هجوم نمود

و

امرالله مرتفع گردید و صیت حق جهانگیر شد کلمه الله مسموع آفاق گشت عکلم  
حق مرتفع شد و آیات تقدیس به اوج اثیر رسید و آیات توحید ترتیل گردید  
(ایام تسعه، ص ۴۶۰)

حضرت عبدالبهاء در اینجا با عبارت «این لاشیء» به خود اشاره دارند. هیکل مبارک در تمامی طول حیات، کلیه دستاوردهای خود را به تأییدات حضرت بهاءالله نسبت دادند. در اینجا تأکید دارند که دریافت‌کننده «تأییدات موعوده جمال قدم» هستند. هر کسی می‌تواند این استنتاج بدیهی را داشته باشد که حضرت بهاءالله در جمیع اوقات، بدون هیچ قید و شرطی، حضرت عبدالبهاء را، که مرکز منصوص میثاق آن حضرت بودند، اعانت می‌فرمودند، اما حضرت بهاءالله به احباء وعده

داده‌اند که آنها نیز با تحقق بعضی شرایط دریافت‌کننده تأییدات آن حضرت خواهند بود.

مطالعه آثار مبارکه این نکته را روشن می‌سازد که رشد و پیشرفت امرالله و توسعه تشکیلات و مؤسّسات آن منوط به تعامل دو قوه است. منشا یکی از آنها عوالم بالا است در حالی که دیگری از مجهودات احبائی که با خلوص و ایقان به خدمت امرالله پرداخته‌اند نشات می‌گیرد. وقتی این دو قوه ترکیب شوند، امر الهی ترویج می‌یابد. خداوند، به صرف فضل خویش، مقدر فرموده که احباء تنها زمانی مشمول تأییدات الهیه گردند که در خدمت به حضرتش بکوشند.

ترقی و تقدّم امر حضرت بهاءالله منوط به اقدامات احباء است. هر عمل پاکی جاذب تأییدات حضرت بهاءالله است که فی نفسه سبب مظفّریّت امر الهی می‌شود. اما قدم اوّل را باید فرد بردارد؛ بدون آن، اعانت الهی به جامعه بهائی نمی‌رسد. این یکی از قوانین قطعی و تغییرناپذیر میثاق الهی است که دو وجه دارد: جنبه الهی و جنبه بشری. وجه الهی میثاق را نمی‌توان با وجه بشری آن اشتباه گرفت. خداوند فیوضات و مواهب خود را به انسان عنایت می‌فرماید اما انسان باید برای وصول به آن اقدام لازم به عمل آورد. اگر ابواب قلب را نگشاید و در کمال تسلیم نباشد، مواهب الهی نمی‌توانند به او واصل شوند. حضرت



بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه حکم این عهد و پیمان را اینگونه وضع فرموده‌اند:

أَحِبِّبْنِي لِأَحِبِّكَ. إِنْ لَمْ تُحِبِّبْنِي لَنْ أَحِبِّكَ أَبَدًا. فَاعْرِفْ يَا عَبْد. (کلمات مکنونه عربی، فقره ۵)

در واقع، بزرگ‌ترین منشأ قدرت برای فرد بهائی برخوردار از قوه حضرت بهاءالله است. این تنها طریقی است که به واسطه آن فرد بهائی می‌تواند به نحوی مؤثر به ترویج امر حضرتش پردازد. شرط اساسی برای دسترسی یافتن به منبع لایزال و نامحدود قوای روحانی ایمان داشتن به حضرت بهاءالله و اعتقاد قلبی به وجود این قوه است. بدون باور صادقانه به این که حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای این عصر و زمان هستند و این که ایشان، و فقط ایشان، منشأ قوای خلاقه‌ای هستند که مقدر است نفوس انسانی را حیات جدید ببخشد، فرد بهائی نمی‌تواند از منبع ذخار و قویم قوای آسمانی بهره‌برد. در طبیعت هم چنین است. شخص چگونه بدون وقوف بر منبع و منشأ می‌تواند از شکلی از انرژی بهره‌مند شود؟ یقین داشتن به امر الهی شرط اول برای حصول توفیق در بهره‌برداری از قوه حضرت بهاءالله است.

شرط دوم تواضع و فروتنی و در مقابل خداوند و مظهر ظهورش در کمال محویت و عبودیت بودن است. برای پی بردن به این مطلب، به

قوانین طبیعت توجه کنیم که مشابه عالم روحانی است. این بدان علت است که خلقت خدا، جسمانی و روحانی، یکسان است. قوانین عالم سفلی در عالم علیا نیز وجود دارد ولی در سطحی بالاتر به کار برده می‌شود.

در عالم جسمانی، انرژی را می‌توان بین دو نقطه که تفاوت سطح وجود دارد تولید کرد. آب را می‌توان از سطحی بالاتر به سطحی پایین‌تر فرو ریخت. انرژی برقی را زمانی می‌توان تولید کرد که پتانسیل بین دو نقطه در مدار وجود داشته باشد. همچنین، برای بهره گرفتن از قوه حضرت بهاءالله، فرد مؤمن باید در رابطه با مقام والا و متعالی حضرت بهاءالله موقفی پایین‌تر اتخاذ نماید. حضرت بهاءالله را می‌توان به قلّه کوهی و مؤمنان را به درّه‌ای پایین آن تشبیه کرد. همان‌طور که آب از قلّه کوه به درون درّه سرازیر می‌شود، قوای ظهور حضرت بهاءالله و مظهر قدرت و قوت ایشان می‌تواند به فرد بهائی که در کمال تواضع و عبودیت حقیقی به ایشان توجه کرده برسد. آثار طلعات مقدّسه امر مبارک حاوی شواهد بسیاری برای این اصل اساسی است که حاکم بر رابطه انسان با خالق خویش است. در کلمات مکنونه (شماره ۴۲ عربی) حضرت بهاءالله توصیه می‌فرمایند، «کن لی خاضعاً لأکون لک متواضعاً». وقتی فردی در برابر خداوند موضع فروتنی و محویت تام اتخاذ می‌کند، مشتاق راز و نیاز با

روح تضرّع و ابتهالی می شود که فاقد خواسته و آرزو و «المنزّهة عن هممة الحروف و الكلمات المقدسة عن دمدمة الالفاظ و الاصوات» (مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء طبع آلمان، ص ۱۱۹) است - مناجاتی در تمجید و مدح و ثنای خداوند است.

ایمان داشتن، فروتن بودن و بلند کردن صدا در حمد و ثنای الهی از جمله شروط کافی برای کسب قدرت حضرت بهاءالله نیست. یک شرط مهم دیگر هم وجود دارد که فرد باید تأمین نماید یعنی قیام به خدمت امرالله. اگر عمل نکند، مجاری فیض الهی بسته خواهد ماند و هیچ میزانی از خلوص و ایمان به حضرت بهاءالله یا تواضع در مقابل ایشان نمی تواند قوای نازله از عالم بالا را آزاد کند. نفس اقدام به قیام، فی نفسه، سبب جذب تأییدات حضرت بهاءالله است. در بسیاری از الواح مبارکه، حضرت بهاءالله به آحاد مؤمنین اطمینان داده اند که اگر با ایمان و اخلاص قیام به ترویج امرالله نمایند، جنود لایرایی تأییدات ایشان بر آنها نازل خواهند شد و سبب مظفریت آنها خواهند گشت. فقره ای از کتاب مستطاب اقدس (بند ۵۳) که ذیلاً نقل می شود یکی از جمله بیانات کثیره ای است که در این زمینه عزّ نزول یافته است:

نَرَاكُمْ مِنْ اَفْقَى الْاَبْهَى وَ نَنْصُرُ مَنْ قَامَ عَلٰى نَصْرَةِ اَمْرِ  
بِجَنُودٍ مِنَ الْمَلَا الْاَعْلٰى وَ قَبِيْلِ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ.

این باور که قوه حضرت بهاءالله، بنفسه، بدون آنکه احباء به وظائف و تکالیف خود در تبلیغ و توسعه مؤسّسات اداری امرالله عمل کنند، می تواند به ترویج و تثبیت امرالله در سراسر عالم شود، عقیده ای بی اساس و کاملاً مخالف احکام میثاق الهی است. در واقع، اگر افراد قیام به خدمت به امر مبارک نمایند، دست حضرت بهاءالله بسته است. حضرت بهاءالله در برخی از آثار مبارکه که در ایام اقامت در عگا نازل شده، اظهار داشته اند که اگر احبا به طور کامل در ایام زندگانی خود طبق تعالیم الهی عمل کرده بودند، اکثریت عظیمی از اهل عالم موفق به عرفان ایشان شده و در ایام حیات عنصری مبارک به امر الهی اقبال می کردند.<sup>۱</sup>

از ابتدای این ظهور تا به حال، هر فتح و ظفری که امر حضرت بهاءالله کسب کرده در اثر تأییدات و اعانت الهی بودند؛ و در آینده نیز چنین خواهد بود. قوه ای که منشأ عالم بالا است سبب پیشرفت امرالله و ایجاد تشکیلات جنینی آن بوده است. هزاران زن و مرد، بدون منابع قابل توجه، با فقدان تسهیلات و نیروی انسانی، و غالباً بدون اطلاعات و معارف زیاد، در سراسر عالم پراکنده شده به نامساعدترین نقاط ارض مهاجرت کردند. و با این همه، علیرغم ناتوانی و عدم کفایت امکانات،

۱. لوح طبّ، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۶ (همچنین نگاه کنید به محاضرات، ج ۳، ص ۲۷۷؛ حدیقه عرفان، ص ۷۵؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۲۹۶؛ مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۵؛ آیات الهی، ج ۲، ص ۲۲۹؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، ص ۴۳۸؛ اقتدارات، ص ۲۵۰؛ توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۵۴؛ امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۸-م).

این نفوس انتصارات باهره و فتوحات حیرت‌آور برای امر حضرت بهاءالله کسب کرده‌اند. جمیع کسانی که با خلوص و ایقان قیام کرده‌اند تأییدات لاریبیه حضرت بهاءالله را که به شیوه‌های معجزه‌آسا به آنها رسیده تجربه کرده‌اند. این تأییدات آنها را قادر ساخته که، علیرغم موانع عظیمه که گاهی اوقات رفع نشدنی به نظر می‌رسید، امر الهی را تبلیغ نمایند و تشکیلات آن را پدید آورند.

فوران تأییداتی که در کتاب اقدس وعده داده شده به وضوح مشروط به فعالیت آحاد مؤمنین است. این تأییدات منوط به یک اقدام است که می‌توان در جمع بندی با یک کلمه آن را بیان کرد: «قیام کنید». تأییدات الهی در واقع جوابی به شور و شوق درونی فرد برای تبلیغ امرالله و اقدام به «قیام» است؛ خداوند قوای خود در عالم بالا را برای حفظ و تقویت فرد در مجهوداتش برای انتشار و ترویج کلمه الله رها می‌سازد. صرفاً در اثر اقدام به خدمت امرالله است که مواهب عظیمه سیل آسا فرو می‌بارد و ضعف فرد را به قوت و جهل او را به حکمت و معرفت تبدیل می‌نماید. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح خود وعود مشابهی را داده‌اند. مثلاً، این کلمات اطمینان بخش از قلم مبارک عزّ نزل یافته است:

تالله الحقّ من یفتح الیوم شفتاه فی ذکر اسم ربّه لینزل علیه  
جنود الوحی عن مشرق اسمی الحکیم العلیم وینزلنّ علیه اهل ملاً

الأعلى بصحائف من التور وكذلك قدّر في جبروت الأمر من لدن  
عزیز قدیر. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۰۸)

قلم حضرت عبدالبهاء نیز، در بسیاری از الواح، اطمینان مشابهی  
را عنایت فرموده‌اند؛ مثلاً در لوحی می‌فرمایند:

قسم به ربّ الملکوت اگر نفسی با قلبی پاک، مشحون از  
محبت الله منقطعاً عن العالم، قیام به ترویج کلمة الله نماید، ربّ  
الجنود با چنان قدرتی او را اعانت فرماید که در قلب جمیع  
موجودات نفوذ و رسوخ کند. (ترجمه ۲ - *Tablets of 'Abdu'l-*  
*Baha*، ج ۲، ص ۳۴۸)

و حضرت ولی امرالله نیز این وعود قاطع و روح‌بخش را مورد تأیید  
مجدّد قرار داده در توقیعی به قلم منشی چنین می‌فرمایند:

الیوم، ازید از قبل، مغناطیسی که جاذب مواهب و عنایات  
از عوالم الهیه است عبارت از تبلیغ امرالله است. جنود سماوی بین  
ارض و سماء صف بسته به کمال صبر مترصدند نفسی از احباء، با  
خلوص و تقدیس قیام به تبلیغ امرالله نماید تا برای امداد و اعانت  
او هجوم نمایند. نفسی که مشتاق حیات ابدی و زندگی سرمدی  
هستند قدم پیش گذارند و صلاهی الهی را بلند کنند. آنها از

انتصارات روحانیه و فتوحات معنویه‌ای که حاصل خواهد شد  
متحیر خواهند گشت. (ترجمه<sup>۳</sup> - *Compilation of*  
*Compilations*، ج ۲، ص ۳۱۸)

در بخشی از الواح مبارکه وصایا که در بالا نقل شد، حضرت  
عبدالبهاء ترقی و تقدّم امرالله را به تأییدات حضرت بهاء‌الله نسبت  
می‌دهند. هنگامی که ایشان الواح مبارکه وصایا را مرقوم می‌فرمودند  
ناقضین میثاق در اوج اقدامات خود علیه حضرت عبدالبهاء بودند اما  
نفوسی ثابت بر میثاق حول حضرت عبدالبهاء تجدید قوا کردند و با قوّت و  
خلوص در دفاع از عهد و میثاق قیام نمودند و به این ترتیب تأییدات  
لاریبیه موفور حضرت بهاء‌الله را به سوی خود جذب نمودند. این نفوس  
توانستند تمهیدات و حیل‌های ناقضین میثاق را به فتوحات برای امرالله  
تبدیل نمایند.

به این علّت است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که «امرالله  
مرتفع گردید...» مطالعه تاریخ امرالله در طیّ این دوران نشان می‌دهد که  
علیرغم مخالف شدید از سوی میرزا محمدعلی و پیروانش، که آشفتگی  
زیادی در میان بهائیان ایجاد کردند، احباء در ترویج امرالله و ازدیاد تعداد  
حامیان و مؤمنین ثابت قدم و وفادار در شرق و غرب موفق بودند.

---

۳. ترجمه متفاوتی در صفحه ۴۱۶ جلد سوم نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله از این بیان مبارک درج است - م.

در ایران توسعه امرالله در طول سال‌ها استمرار یافت و شهادت بسیاری از یاران قوه و توان جدیدی را در جامعه بهائی ایجاد کرد. همانطور که قبلاً اشاره شد، طولی نکشید که تلاش‌های ناقضین در ایران به شکست منجر شد، که نفس این نتیجه سبب اشتعال نار اشتیاق و تحکیم ایمان و خلوص قلبی احباء گشت. ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان معضل اصلی آن روزگار بود و جمیع بهائیان دل و جان خود را متوجه و متمرکز بر حضرت عبدالبهاء نمودند. بسیاری از خانواده‌های بهائی نام خانوادگی جدید انتخاب کردند که شامل اشتقاق‌هایی از کلمات «میثاق»، «پیمان»، «مستقیم»، «محکم» و غیره بود. هرچه میرزا محمدعلی بیشتر در انتشار اکاذیب علیه حضرت عبدالبهاء کوشید، شور و اشتیاق احباء در تکریم و تمجید مقام آن حضرت فزونی بیشتر یافت.

پیام حضرت بهاءالله در ایام اولیه قیادت حضرت عبدالبهاء به غرب ابلاغ شد. نخستین فردی که در شیکاگو در سال ۱۸۹۴ اقدام به ابلاغ امرالله نمود طیبی اهل سوریه به نام ابراهیم خیرالله بود. حضرت ولی امرالله در آنچه که ذیلاً نقل می‌شود اقبال احبای اولیه در آمریکای شمالی را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

(دکتر خیرالله) محل اقامت خویش را به شیکاگو منتقل

ساخت و با نهایت جدیت به تبلیغ و نشر مبادی این امر اعظم



مشغول گردید و پس از انقضاء دو سنه شرح خدمات و موفقیتهائی را که در ابلاغ کلمه‌الله و ایقاز نفوس نصیب او گشته بود به حضور مرکز میثاق معروض داشت و از لسان مبارک به القاب «پطرس بهاء» و «کلمبوس ثانی» و «فاتح امریک» ملقب و مفتخر شد. سپس در نتیجه مساعی وی نداء امرالله در سال ۱۸۹۵ از شیکاگو به کنوشا کشیده شد و خیرالله هفته‌ای یک بار برای تبشیر دین الله بدان شهر می‌رفت و یک سال بعد عدد مؤمنین در دو نقطه مذکور به صدها نفس بالغ گردید. ضمناً خیرالله کتابی بنام «باب الدین» در باره ظهور بدیع تألیف و در سال ۱۸۹۷ به طبع و نشر آن مبادرت نمود. آنگاه به شهرهای کانساس و نیویورک و ایتاکا و فیلادلفیا حرکت کرد و جمع کثیری از طالبان حقیقت را در دایره محبین و طرفداران آئین نازنین وارد ساخت. از جمله نفوس مبارکه که در سنوات اولیّه اعلام امرالله در آن اقلیم دعوت الهی را اجابت و حیات پر انوارشان را در سبیل اعلاء کلمه‌الله و نشر نفحات الله و خدمت عهد و میثاق الله صرف نمودند عبارتند از: ثرنتون چیس، عنصر شجیع و بزرگوار که در سال ۱۸۹۴ به تصدیق امر مبارک فائز و از قلم میثاق به لقب «ثابت» ملقب و از لسان اطهر به «اول مؤمن امریک» موسوم و منعوت گردید؛ دیگر لویی‌زا

مورام المبلغات غرب که ذکرش الی الابد مخلد و جاودان و از فم مبارک بلقب «لوا» یعنی پرچم ملقب شد؛ دیگر دکتر ادوارد گتسینگر که خانم لوا بعدا به همسری وی درآمد؛ همچنین هوارد مک نات؛، آرتور داج؛ ایزابلا برتینگهام؛ لیلیان کاپس؛ پاول دیلی؛ چستر ساچر؛ و هلن گودال. این ذوات مقدسه مانند نجوم بازغه از افق عزت ابدیه طلوع نمودند و نامشان پیوسته در صفحات تاریخ با تأسیس و استقرار شریعة الله در خطه امریک توام و همعنان خواهد بود.

در سال ۱۸۹۸ خانم فیبی هرست (زوجه سناتور جورج هرست) که به احساسات و عواطف نوع خواهی و بشر دوستی معروف و در اوقات مسافرت خانم گتسینگر به کالیفرنیا به وسیله مشارالیهها به امر مبارک اقبال نموده بود مشتاق زیارت روضه مبارکه علیا و تشرّف به ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء گردید و نیت خویش را با جمعی از دوستان از جمله دکتر گتسینگر و همسر وی دکتر خیرالله و قرینه اش در بین نهاد و آنان را دعوت نمود که در این ضیافت تاریخی با وی هم قدم شوند و به هیأت اجتماع به کوی محبوب شتابند. بنابراین شخصاً و سائل سفر را مهیا ساخت و نفوس مذکوره به کمال حبّ و شوق به صوب اروپ رهسپار گردیدند. در

پاریس چند تن از دوستان رحمانی امریک مقیم آن مدینه از جمله امة الله المنجذبه «می الیس بولز» که به وسیله خانم گتسینگر به امر مبارک مشرف شده بود و میس پیرسون و آن اپرسون خواهرزاده‌های خانم هرست نیز آرزومند طواف کعبه معبود شدند و به معیت میسیس ثورنبورگ و دخترش به آن کاروان الهی پیوستند. در مصر نیز صبا یای دکتر خیرالله و جدّه آنها که اخیراً به وسیله مشارالیه در ظلّ امر مقدّس وارد شده بودند به هیئت زائرین منضمّ گشتند و کلّ خاضعاً خاشعاً آهنگ ارض مقصود و عزم مقام محمود نمودند.

این هیئت مجلله اولین زوّار بقعه احدیه که عددشان به پانزده نفس بالغ به سه دسته تقسیم شدند دسته اول که دکتر و میسیس گتسینگر در عداد آنها بودند در تاریخ دهم دسامبر ۱۸۹۸ به مدینه محصّنه عکا ورود نمودند و به محضر انور طلعت من طاف حوله الاسماء مشرف گشتند و از کأس لقای میثاق سرمست شدند. این تماس که بین مرکز عهد و پیمان حضرت بهاءالله و رافعین و محبّین جدید امر مقدّسش در غرب حاصل گردید و هیجان و احساسات لطیفه روحانیّه‌ای که هنگام تقییل عتبه مقدّسه علیا برای آن عشاق جمال ابهی دست داد و افتخار عظیمی که به وفود در ضریح مقدّس و مضجع انور اقدس در ملازمت هیکل

میثاق نصیب آنان گردید و شور و ولهی که در اثر عنایات و الطاف مبارک در مدت کوتاه تشرف در قلوبشان ایجاد شد و شعله محبت و انجذابی که نصایح و تعالیم الهیه در زجاجه وجودشان بر افروخت کلاً بر افتتاح فصل جدید و دور بدیعی در ترقی و توسعه امرالله و تبشیر و تأسیس ملکوت الله در اقالیم باختر دلالت می نمود که مساعی و مجهودات جلیله بعضی از همین زائرین و قیام و انقطاع سایر دوستان الهی در غرب عظمت و اهمیت آن را در سنین مؤخر واضح و آشکار گردانید. (قرن بدیع، ص ۵۰۸-۵۱۱)

زائران شادمان و مشعوف و مشحون از لوح محبت و تعلق خاطر به امر مبارک مراجعت کردند. اما طولی نکشید که احباء در غرب با بحرانی ویرانگر مواجه شدند. خیرالله<sup>۴</sup>، که امر مبارک را به بسیاری از آنها ابلاغ کرده بود، دست به دست محمدعلی داد و به مخالفت با حضرت عبدالبهاء قیام کرد و ناآرامی و آشوبی عظیم پدید آورد. میرزا محمدعلی در حمایت از فعالیت های او، پسرش شعاع الله را، همراه با غلام الله، پسر جواد قزوینی<sup>۵</sup>، به ایالات متحده فرستاد. این دو نفر، همراه با خیرالله، سعی کردند ایمان احباء را تضعیف نمایند. اما قوه میثاق بر آنها غالب آمد و آنها از اجرای نقشه های خود به کلی باز ماندند. تعدادی از نفوس

۴. برای اطلاعات بیشتر درباره او نگاه کنید به فصل هجدهم این کتاب.

۵. نگاه کنید به فصل ۱۳.

مخلص، که برخی از آنها به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند، با روحی دلاورانه قیام کرده از عهد و میثاق دفاع کردند. یاران از خیرالله روی برگردانده ادعاهای ضالّه او را نشنیده گرفتند. طولی نکشید که به‌عنوان ناقض میثاق از جامعه طرد شد؛ نفوذ او فروکش کرد و سرانجام در ورطه رسوایی و تباهی سقوط کرد.

جامعه بهائی آمریکای شمالی که از آلودگی نقض میثاق تطهیر شده بود، قوی‌تر شد. امر تبلیغ از قوه و روحی جدید برخوردار گردید و نفوس بیشتری به امر الهی اقبال کردند. در نتیجه مراکزی در واشینگتن، سان‌فرانسیسکو، لوس آنجلس، بوستون، بالتیمور، کیولند، مینیاپولیس، بوفالو، پیتسبورگ، سیاتل، سنت پل و دیگر نقاط مفتوح گشت.

در اروپا، نخستین مرکز، زمانی تأسیس شد که می بولز، بعد از تشرّف به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء، به شهر مزبور مراجعت کرد. در آنجا امر الهی را به توماس بریکول انگلیسی و هیپولیت دریفوس فرانسوی ابلاغ کرد. در انگلستان، در اثر مجهودات بانو تورنبرگ کراپر و دوشیزه اتل روزنبرگ، که هر دو در عکا به حضور حضرت عبدالبهاء رسیده بودند، هسته جامعه بهائی ایجاد شد.

تحول مهم دیگر انتشار نشریات بهائی در ایالات متّحده بود.

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

در سال ۱۹۰۲ جمعیت دیگری به نام «مؤسسه مطبوعات بهائی» به منظور اشاعه کتب و الواح در مدینه شیکاگو تأسیس و نشریه امری جهت تبلیغ و نشر نفحات الهیه در شهر نیویورک منتشر شد. سپس ورقه‌ای به نام اخبار امری که در فواصل معین انتشار می‌یافت در شیکاگو تنظیم گردید و پس از چندی به صورت مجله‌ای به نام نجم باختر درآمد. آنگاه برخی از الواح و آثار مهمه حضرت بهاءالله مانند کلمات مبارکه مکنونه و کتاب مستطاب ایقان و الواح ملوک و هفت وادی مع توقیعات مبارکه حضرت عبدالبهاء و چند فقره خطابات و رسالات اثر قلم جناب ابوالفضائل مبلّغ و نویسنده شهیر امرالله و بعضی از مبلّغین و ناشرین نفحات الله به کمال همت ترجمه و نشر گردید و باب مکاتبه با مراکز مختلفه بهائی در سراسر شرق مفتوح شد و روز به روز بر وسعت و اهمّیت این مخابرات بیفزود و بالاخره تاریخ مختصر امر و کتب و رسائل نفیسه در اثبات حقانیت این ظهور ابدع اعظم به رشته تحریر درآمد و مقالات متعدّده جهت درج در جراید و شرح مسافرت‌های مبلّغین و یادداشت‌های زائرین و پاره‌ای اشعار و سرودهای امریه تدوین و بین یاران و متحرّیان حقیقت منتشر گردید.

(قرن بدیع، ص ۵۱۷)

بسیاری از تحولات دیگر در غرب صورت گرفت که تماماً نشانه ترقی و تقدّم امرالله بود. اگرچه جامعه بهائی در ایران نیز به سرعت در حال پیشرفت بود، اما خبر پیشرفت امرالله در ایالات متّحده در ارض اقدس با هیجان بیشتری مورد استقبال واقع می‌شد. این بدان علّت بود که احبای ایرانی، از اوائل ظهور امر مبارک، مشتاق بودند روزی را ببینند که اهل غرب در ظلّ امرالله وارد شوند و در ترویج امر مبارک همکاری نمایند.

این که، در زمانی که به نظر می‌رسید ناقضین میثاق در حملات خود به امرالله موفّقند، جامعه بهائی در شرق و غرب به‌طور مداوم در حال رشد و توسعه بود در اثر فوران محبّت و وسیل تشویق‌های حضرت عبدالبهاء به سوی احباء بود. در طیّ دورانی که هیکل مبارک از همه سوی توسط ناقضین در معرض حمله واقع بودند و احباء محزون و تسلی‌ناپذیر می‌نمودند، هیکل مبارک احباء را مسرور می‌فرمودند، ایمانشان را تقویت می‌کردند، به آنها درباره شکست‌ناپذیری عهد و میثاق اطمینان می‌بخشیدند و دید آنها را برای مشاهده عظمت امرالله و مظفّریت نهایی آن وسعت می‌بخشیدند.

منشی مورد اعتماد و محرم حضرت عبدالبهاء دکتر یونس خان خاطرات خود از حضرت عبدالبهاء در طیّ این دوران پرآشوب قیادت آن

حضرت را برای آیندگان به یادگار گذاشته است. ذیلاً بخشی از خاطرات معروفش نقل می‌شود:

در آن زمان که سنگ فتنه از آسمان امر می‌بارید و اریاح امتحان و افتتان به شدت تمام می‌وزید و طوفان عظیم سفینه امرالله را احاطه نموده بود قوت بازوی مرکز میثاق سُگان سفینه را محکم گرفته به قدرت فرمان بیان و تبیان یعنی به آثار قلم و لسان فُلك الهی را به ساحل نجات و ناس را به شاهراه سعادت و نجات دلالت می‌فرمود. اگر آثار قلم بر صفحات کاغذ منقوش و تا ابد موجود است آثار فرمایشات هم بر صفحات قلوب مؤمنین مستمعین محکوک و ممهور و از صدی به صدر دیگر الی الابد انتقال خواهد یافت. فرمایشات مبارک در آن ایام مانند آثار قلمی دارای شئون و مراتب مختلفه بود که هر دم به مناسبتی نازل می‌شد.

اولاً بشارت‌های لاتحصی برای آینده امر می‌دادند و زمان حال را که ایام کدورت و ملال بود به زمان حضرت رسول و حضرت مسیح تشبیه نموده و مستقبل را به ازمنه قدرت و سلطنت و استیلای این مظاهر الهی تعبیر می‌فرمودند و زمان فتح و فیروزی را مسلم و ارتفاع رایت نصرت بهائی را فی اعلی قُلل الآفاق در نظر



احباب مجسم می نمودند ... و بعد در خصوص آتیه درخشان این امر مبارک فرمایشات مؤثر و غرائی می فرمودند و درجات کمال عزت و سعادت ابدیه را که مخصوص به امر بهائی است کاملاً جلوه می دادند. این بیانات را که با قوت و قدرت ملکوتی ادا می نمودند به درجه ای در قلوب و ارواح سرایت و نفوذ می نمود و روح اطمینان مبذول می داشت که مستمعین این مراتب را فقط به آینده موکول ننموده بلکه وجود خود را در بحبوحه آن مواهب مشاهده می نمودند. عزت و سعادت ابدیه طوری مسلم در نظر مجسم می شد که طول مدت زمان و بُعد مکان حکمی نداشت حال و ماضی و مستقبل در آن واحد مشهود بود چه که این وعده های مبارک به اندازه ای واضح و صریح و حتمی الوقوع و مقبول و مطلوب و مصداق «هذا وعد غیر مکذوب» بود... بسیاری از آن وعده های مبارک مصداقش ظاهر شده و به تأخیر نیفتاده بلکه سریع تر از آنچه که تصور فرمایید تحقق جسته است. مثلاً در وقتی که این تصور در مُخیله احدی گنجایش نداشت که قریه مطموره حیفا مدینه معموره دنیا گردد و چنین اسکله عظیمی در آنجا برپا شود. (خاطرات نه ساله عکا، ص ۶۴-۶۶)

به این ترتیب در اثر قوای روحانیه‌ای که حضرت بهاء‌الله به طلعت میثاق عنایت کرده بودند، حضرت عبدالبهاء ایمان احبائی را که به حضور مبارک مشرف می‌شدند تقویت نموده آنها را قادر می‌ساختند که در مقابل هجوم ناقضان میثاق مقاومت و استقامت نمایند. این امتیاز عبارت از تجربه آن دسته از احبائی بود که مقیم ارض اقدس بودند و زائرانی که هر از گاهی به آنجا وارد می‌شدند. اما اکثریت عظیمی از یاران که در سایر نقاط دنیا می‌زیستند مائده روحانی خود را از طریق الواح بی‌شماری که از قلم مبارک جریان داشت دریافت می‌کردند.

دیگر بار برای آنکه بارقه‌ای از نحوه تحریر الواح یا تقریر آنها در حضور احباء به دست آوریم به خاطرات دکتر یونس خان روی می‌آوریم:

ترتیب نزول آیات را زائرین و مسافرین ساحت قدس به اشکال مختلف ذکر کرده‌اند. یکی گوید که حین نزول آیات ارکانم مرتعش می‌شد؛ دیگری گوید که روح پرواز می‌کرد یا خود را در عالم دیگر مشاهده می‌نمودم؛ یکی گوید به چشم خود دیدم که سرکار آقا در آن واحد پذیرایی یار و اغیار نموده در حالی که به ترکی فرمایش می‌فرمودند آیات عربی نازل می‌شد و کاتب حضور می‌نوشت؛ دیگری گوید دیدم که با دست مبارک آیات عربی می‌نوشتند و با لسان ترکی فرمایش می‌فرمودند دیگری گوید دیدم

که با دست، فارسی می نوشتند و آیات عربی را به کاتب القاء می نمودند. خلاصه آنکه یکی در سرعت قلم دم می زند و یکی از هیمنه تقریر حکایت می کند و جمیع این شئون اگر چه در ظاهر مبالغه آمیز به نظر می رسد اما در حقیقت بیان واقع است. منتهی آنکه مطلب را هر کس به اندازه فهم خود بیان نموده و راه اغراق و مبالغه هم نیموده است...

و اما نزول آیات که تأثیرش در وجود مستمعین بیش از تأثیرات ملاقات بود از این قرار است. همین که از مشاغل متعدده مختلفه یومیه فراغت حاصل می شد جناب آقا میرزا نورالدین را احضار فرموده مشغول القاء آیات می شدند و در این ضمن گاهی هم اتفاق می افتاد که الواح پاکنویس شده سابق همان دم تقدیم حضور می شد؛ با نظر اجمالی به تصحیح و امضای آنها می پرداختند. اینجا بود که با دست می نوشتند و با لسان القاء می فرمودند. زیرا حقیقت «لایشغله شأنٌ عن شأنٍ» بودند و تشتت حواس در آن ساحت راه نداشت.

اما در این ساعت مسافری غریب بیچاره که در مسافرخانه یا در اطاق پایین یا در کوچه و بازار عکا پراکنده و پریشان و در اشتیاق لقاء آه می کشیدند لازم بود مشرف شوند هم به لقای

محبوب فائز و هم از اصغاء کلمات که در جواب مسائل معضله نازل می شد مستفیض کردند. بلی آنها هم احضار شده می آمدند می نشستند و بعد از اظهار ملاحظت نسبت به ایشان باز نزول آیات شروع می شد. گاهی با تلفظ ساده و صدای غرا و شمرده و گاهی با همان لحن ملیح روح پروری که زیارتنامه جمال ابهی را تلاوت می فرمودند نازل می شد. حاضرین در بحر حیرت مستغرق بودند و ضمناً و تلویحاً بعضی جواب مسائل باطنی خود را می شنیدند و برخی درس عبرت می گرفتند. مجلس گرم می شد، ارواح به ملکوت ابهی متوجه می گشت.

اما افسوس که این مجلس انس و خلوتگاه محبت خالی از اغیار نمی ماند. در خانه مبارک بر وجه کل مفتوح بود؛ حاجب و دربان در این درگاه نیست. ناگاه یک یا دو یا چندین نفر وارد می شدند. اگر اینها بسیار مبغض نبودند و لیاقت اصغاء این بیانات را داشتند به کلمات مرحبا اهلاً و سهلاً پذیرایی می شدند و بعد از چند کلمه اظهار ملاحظت نسبت به فرد فرد، دوره نزول آیات شروع می شد و مجلس رونق می گرفت و اگر لایق این مقام نبودند یا عدّه آنها زیاده برگنجایش اطاق بود به یک کلمه فی امان الله احباء را

مرخص نموده به انجام کار خود به مقتضای وقت می پرداختند. این بود ترتیب نزول در وقتی که به یک نفر کاتب القاء می شد.

اما بیشتر اوقات نوشتجات به قلم مبارک نازل و به همین ترتیب و با همان پیشامد انجام می گرفت. یعنی در هنگام فراغت و به تنهایی قلم را دست گرفته مشغول می شدند اما سزاوار نمی دانستند که مسافرین خمیازه بکشند و منتظر و محتضر بمانند. لهذا وقتی که دسته های عرایض از جیب مبارک بیرون آورده ملاحظه می نمودند و اراده صدور جواب می فرمودند و قلم دست گرفته مشغول تحریر می شدند، به یاد مسافرین هم بودند... بر حسب احضار همگی مشرف می شدند و مرحبا مرحبا، خوش آمدید، می شنیدند. اما قلم در گردش بود و لسان به اظهار شفقت و رأفت در حرکت. گاهی کلمات منزله را تلفظ می فرمودند؛ گاهی مجلس به سکوت می گذشت و گاهی سکوت را خود می شکستند و می فرمودند: صحبت کنید من می شنوم. البته آنها که محو و مات جمال بی مثال بودند، زبان به تکلم نمی گشودند.

ولکن غالباً ورود مهمان های ناخوانده سدّ سکوت را می شکست یا از مشایخ عرب یا از محترمین عثمانی کسی یا کسانی وارد می شدند. در این هنگام قعود و قیام به مقتضای رتبه و

مقام ایشان به عمل می‌آمد. بعد از تعارفات رسمی باز قلم به جولان می‌افتاد و لسان در حرکت. اگر کسی صحبت نمی‌کرد... می‌فرمودند ... فتح باب سخن کن تا این که یک نفر به صحبت مبادرت نماید و سایرین بشنوند و هیکل مبارک در آن صحبت شرکت کنند... گاهی قیل و قال و گهی گفتگو و جنجال بود و در این هنگامه‌ها قلم مبارک از حرکت باز نمی‌ماند...

مقصود از این طول کلام این است بدانیم این همه آثار و الواح و مناجات‌های روح‌پرور که تلاوتش انسان را به ملکوت ابهی نزدیک می‌کند بیشتر در چه مواقعی نازل شده و با چه موانعی مواجه گردیده است. عجب‌تر آنکه تأثیر استماع نزول آیات نه تنها مؤمنین موقنین را مهتر می‌نمود بلکه منکرین و مفسدین را خاضع و متواضع می‌ساخت. (خاطرات نه ساله عگا، ص ۲۵۴-۲۶۰)

در طیّ این دوران پر آشوب که ناقضین میثاق مشغول شرارت در ارض اقدس بودند، تنها پناه احباء حضور حضرت عبدالبهاء بود. ایشان را می‌توان به دریایی گسترده تشبیه کرد که احبای ایشان در سواحل آن جمع می‌شدند تا بخشی از آبهای حیات‌بخش آن را دریافت کنند. هر یک از احباء مطابق ظرفیت و استعدادش سهم خود را دریافت می‌کرد. برخی که دست خالی می‌آمدند صرفاً از مشاهده آن دریای گسترده که عمقش ناپیدا

بود مسرور می‌شدند. دیگران که دارای ظرفیت بیشتر بودند با ظروفی در دست می‌آمدند و هر یک جرعه‌ای از آب حیات دریافت می‌کردند. دیگرانی هم بودند که به این قانع نمی‌شدند و در آن بحر مستغرق شده مرواریدهای گرانبهای خرد و معرفت را که در اعماق آن نهفته بود می‌یافتند.

بحر مزبور، یعنی شخص حضرت عبدالبهاء، در مواقع متفاوت به شکل‌های متفاوت ظاهر می‌شدند. گاهی اوقات آرام، در دیگر مواقع چون امواج نیرومند دریا موج بودند. هنگامی که آرام بودند، هر شاهد و ناظری خود را در حالتی از مسرت و آرامش مشاهده می‌کرد. وقتی موج‌های خروشان بلند می‌شد، جواهراتی با ارزشی غیر قابل سنجش به ساحل می‌ریخت. در این قبیل اوقات، بیانات حضرت عبدالبهاء قلوب احباء را تسخیر می‌کرد؛ در آن حال آنها خویشتن را فراموش می‌کردند و با خلوص و تعلق خاطری به ایشان به عوالم روحانی پرواز می‌نمودند. تأثیر حضور حضرت عبدالبهاء بر احباء را نمی‌توان آنچنان که شاید و باید با تمثیل فوق توضیح داد. کافی است گفته شود که نفوس دارای قلب پاک که به حضور مبارک مشرف شدند خلقتی جدید یافتند و از آفرینشی بدیع برخوردار گشتند؛ آنها غول‌های روحانی شدند که به حمایت از امر میثاق پرداختند و در کمال دلاوری و ایثار از آن دفاع کردند.

دکتر یونس خان در خاطرات خود تصریح می‌کند که صرف نگاهی از حضرت عبدالبهاء به فردی از احباء قوای مرموزی را رها می‌ساخت که گاهی اوقات قادر بود زندگی او را متحوّل سازد. این خلاصه‌ای از ملاحظاتی است که او راجع به تأثیرات گوناگون نگاه‌های حضرت عبدالبهاء توصیف می‌کند:

نگاه خشم و غضب که نعوذُ بالله من غضب الله؛ ولی الحمد لله این نگاه نادرالوقوع است.

ثانیا، نگاه محبت و شفقت است؛ این نگاه نگاه دائمی عمومی است؛ بسیار فرح‌بخش و روح‌افزا است.

ثالثاً نگاه دلفریب و تسخیرکننده و جذّاب است. بسیار دیده‌ام در کوچه‌های تنگ و تاریک عکا اغیار با نگاهی مجذوب و در دنبال ما راه افتاده‌اند تا آنها را مرخص فرموده‌اند. این نگاه خصوصیتی دارد که از ذکر آن معذورم...

رابعاً نگاه رضامندی است، یعنی از تو راضی هستم. این نظر برای عاصی و مطیع یکسان است.

خامساً نگاهی است که منظور نظر آن با قوه ملکوتی ادراک می‌نماید که در این حال اگر سلطنت آسمان و زمین را بخواهم به من عطا خواهند فرمود. اما در این حال کجاست آن



منظور نظری که جز رضای مبارک آرزویی داشته باشد. این نگاه را مکرر دیده‌ام. در تحت تأثیر این نگاه انسان رجا و تمنای بلا می‌نماید و ورقای شهید<sup>۶</sup> و بعضی دیگر در تحت تأثیر این نظر به قربانگاه عشق شتافتند.

سادساً نگاهی است کشف که منظور نظر آن نگاه ادراک می‌نماید که جمیع مکنونات خاطرش از گذشته و آینده واضحاً مشهود و نمایان شد.

سابعاً از همه بالاتر نگاهی است که با یک نظر در یک آن علم و عرفان مبذول می‌دارد. مثلاً ما دو نفر را به چشم خود دیدیم سرمست این نگاه گشتند و کسب عرفان نمودند. یکی مرحوم فاضل شیرازی<sup>۷</sup> یکی شیخ علی اکبر شهید قوچانی<sup>۸</sup>...

---

۶. برای اطلاع از شرح حیات ایشان نگاه کنید به جلد چهارم نفحات ظهور حضرت بهاءالله تألیف ادیب طاهرزاده ترجمه باهر فرقانی.

۷. از مبلغین نامدار و برجسته امرالله.

۸. ایشان در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء به شهادت رسیدند.



## فصل پانزدهم

### ادعای میرزا محمدعلی درباره شریک بودن با حضرت بهاء الله

حال محض حفظ و صیانت دین الله و وقایه و حمایت شریعت الله و مصونیت امر الله  
به نص آیه

مبارکه ثابتة در حق او تشبث باید نمود زیرا انحرافی اعظم از این تصور نگردد قَوْلُهُ  
تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَلَكِنَّ أَحِبَّائِي الْجُهَلَاءَ اتَّخَذُوهُ شَرِيكًا لِنَفْسِي وَفَسَدُوا فِي الْبِلَادِ وَ  
كَأَنَّهُمْ مِنَ الْمُنْفَسِدِينَ

ملاحظه نما که چه قدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند مع ذلك  
رفته اند و چنین سخن ها اشتهاار داده اند الى ان قَالَ جَلَّتْ صِرَاحَتُهُ اَكْرَانِي از ظلّ امر  
منحرف شود معدوم صرف خواهد بود ملاحظه فرمائید چه قدر تاکید است که آنی  
انحراف تصریح فرموده زیرا به مقدار رأس شعر اگر به یمین و یسار میل حاصل شود  
انحراف تحقق یابد و می فرماید معدوم صرف خواهد بود.

(ایام تسعه، حضرت بهاء الله ص ۴۶۰)

مبنای طرد میرزا محمدعلی از جامعه امر مبارک و سلب صلاحیت  
او برای جانشینی حضرت عبدالبهاء آنچنان که در کتاب عهدی پیش بینی  
شده بود در فقره فوق از الواح مبارکه و صایا مشهود است. واژه مهم در این  
موضوع «انحراف» است. در پنج بند بعدی الواح مبارکه و صایا، حضرت  
عبدالبهاء این موضوع را بیشتر تشریح می فرمایند و، عدم صلاحیت میرزا

محمدعلی را، بدون ادنی شائبه تردید، اثبات می‌کنند. برای درک بهتر تأکید طلعت میثاق در عبارات فوق، لازم است رویداد شرم‌آوری که در حیات میرزا محمدعلی هنگام نوجوانی او در ادرنه رخ داده است بررسی شود.

میرزا محمدعلی در هنگام همراهی حضرت عبدالبهاء در سفر به ادرنه تقریباً ده ساله بود. هنگام ترک این شهر پانزده سال از عمر او می‌گذشت. حضرت بهاء‌الله در حین طفولیت او توانایی خاصی را که عبارت از قوه بیان بود به او عنایت فرمودند و این امتیاز برای هر نفسی که با او در تماس قرار می‌گرفت کاملاً مشهود بود. اما او به‌جای آنکه از این موهبت برای ترویج امرالله استفاده کند، به اموری مبادرت کرد که سقوط او را تسریع نمود. وقتی در ادرنه در اوایل نوجوانی بود، فقراتی را به زبان عربی تدوین کرد و، بدون اجازه حضرت بهاء‌الله، آن را در میان احبای ایرانی منتشر ساخته آنها را آیات الهی قلمداد نمود و، ادعا کرد، بر او نازل شده است. او تلویحاً به آحاد مؤمنین فهماند که در نزول وحی با حضرت بهاء‌الله شریک است. در قزوین چند تن از احباء تحت تأثیر او قرار گرفته به طرف او جذب شدند و مناقشه‌ای عظیم ایجاد نمودند که به تفرقه در میان احبا منجر شد این شهر قبلاً به علت وجود فرقه‌های گوناگون بابت شهرت

ادعای میرزا محمدعلی درباره شریک بودن با حضرت بهاءالله | ۳۴۷

مطلوبی نداشت و پیروان میرزا یحیی به طور فعال مشغول انتشار تبلیغات کذب علیه پیروان حضرت بهاءالله بودند.

حال، در میان این گروه‌های متنازع، ادعای میرزا محمدعلی که نازل‌کننده آیات الهی است آشفتگی جدیدی را در میان پیروان حضرت بهاءالله پدید آورد. محمدعلی نوجوان، در نوشته‌های خود، که طول و تفصیل قابل توجهی هم دارند، به خودش به‌عنوان «سلطان روح» اشاره کرده به احباء گوید، «اسمعوا نداء هذا الذی ظهر بین السموات و الأرض» و کسانی را که منکر آیاتی می‌شوند که در دوران صباوت بر او نازل شده ملامت می‌کند و ظهور خود را «ظهورالله الاکبر» می‌داند و تصریح می‌کند که «کلّ خَلِقْتُمْ بقولی» و خود را «کشمس لائح انور» می‌داند که «مِن کَلِّ الشَّموس و الأقمار و التّجوم انور و اکبر»، «بل انه لسلطان السموات و الأرض» است.<sup>۱</sup>

این قبیل ادعاهای مهمل و ابلهانه و این نوع نمایش جاه‌طلبی شخصی سبب خشم حضرت بهاءالله شد که او را شدیداً سرزنش فرمودند و به دست خود او را تنبیه کردند. در این ضمن، مناقشه در قزوین مدتی ادامه یافت. سه تن از احباء به‌طور اخص تحت تأثیر شدید محمدعلی قرار گرفتند: میرزا عبدالله، حاجی حسن و برادرش آقا علی. آنها و چند تن

۱. نگاه کنید به رحیق مختوم، ج ۲، طبع ۱۳۱ بدیع، ص ۲۶۷-۲۷۱.

دیگر، که نامزد جوان خود را شریک حضرت بهاء‌الله و دارای مقامی مشابه آن حضرت می‌دانستند، با چندین نفر از ابناء که این ادعاها را رد می‌کردند وارد بحث و مجادله شدند. شیخ کاظم سمندر<sup>۲</sup>، ستون استقامت برای بهائیان قزوین، به‌طور مؤکد ادعاهای محمدعلی را رد کرد و اعلام نمود که نوشته‌های او صرفاً رشته‌ای از عبارات عربی است که به هیچ عنوان نمی‌توان در زمره کلمات منزله الهیه محسوب گردد.

این مناقشه سبب شد که حاجی محمدابراهیم، ملقب به خلیل، عریضه‌ای حضور حضرت بهاء‌الله مرقوم دارد و مقام خود و جایگاه ابناء خویش را روشن فرمایند. حاجی خلیل قبلاً درباره ادعاهای میرزا یحیی دچار اشتباه شده و مایل بود در این خصوص روشن شده حقیقت را دریابد. او در عریضه خود سؤالات دیگری هم مطرح کرد. حضرت بهاء‌الله لوحی به اعزاز او نازل فرمودند که به لوح خلیل معروف است.<sup>۳</sup>

در این لوح مبارک حضرت بهاء‌الله مقام خود را اعلام فرموده اظهار می‌دارند که مادام که ابناء ایشان مجری اوامر الهیه باشند، در تهذیب نفوس خود مداومت نمایند، به آنچه که خداوند نازل فرموده شهادت دهند، به «من یظهره الله» ایمان داشته باشند، در امر الهی ایجاد

۲. نگاه کنید به نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، تألیف ادیب طاهرزاده، ج ۳، ص ۱۰۴.

۳. حضرت ولی امرالله قسمت‌هایی از لوح مزبور را ترجمه فرموده‌اند که در منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (Gleanings from the Writings of Baha u llah) تحت شماره‌های ۳۳، ۳۸، ۷۷ و ۱۲۷ درج شده است.

تفرقه نمایند و از احکام منزله ادنی انحرافی نجویند، می‌توان آنها را اوراق و اغصان شجره مقدّسه حضرتش و اعضاء عائله ایشان محسوب داشت. نور الهی از طریق آنها انتشار یابد و نشانه‌های فضل و عنایت حضرتش ظاهر و باهر گردد. میرزا محمدعلی طبق این معیارها و موازین زندگی نکرد. جدا از ادعای شرم‌آورش درباره شراکت با حضرت بهاءالله، منشأ فتنه و فساد در جامعه شد، لطمات شدیده بر امر الهی وارد کرد و، بعد از صعود حضرت بهاءالله، میثاق ایشان را نقض نمود و برای خاموش کردن نور امر الهی قیام نمود.

حضرت بهاءالله در لوح خلیل با اصطلاحات و عباراتی به حضرت عبدالبهاء اشاره می‌کنند که مقام ایشان را به مراتب بالاتر و برتر از سایر اغصان قرار می‌دهند. هیکل مبارک به ایشان با عبارت «یجری الله من لسانه آیات قدرته» و نفسی که «اختصّه الله علی امره» (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۶۷-۶۸) اشاره می‌فرمایند.

در لوح دیگری که در این اوقات، که معدودی از احباء تحت تأثیر ادعای میرزا محمدعلی قرار گرفته بودند، نازل شده است حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که وقتی محمدعلی در صغر سن بود، به او قوه بیان اعطا فرمودند تا مردم شاهد قدرت و سلطنت ایشان باشند. طلعت ابهی در این لوح اظهار تأسّف و تحسّر می‌فرمایند که برخی از احبای جاهل او را

شریکی برای نفس ایشان قرار داده و در بلاد ایجاد فساد کرده‌اند. هیکل مبارک از رفتار برخی از احبایی که در حضور ایشان بوده‌اند و شاهد فیوضات ربانیّه و نزول وحی الهی بوده‌اند معهداً رفته‌اند و چنین شایعات شرم‌آوری را در میان احباء نشر داده‌اند. مضافاً، هیکل مبارک در این لوح در اشاره به محمدعلی می‌فرمایند، «إِنَّهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي ... أَكْرَأَنِي أَوْ ظَلَّ أَمْرٌ مَنحَرَفٌ شَوْد مَعْدُومٌ صِرْفٌ خَوَاهِدٌ بُوَد.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۴۰ / ج ۴، ص ۳۶۱)

علاوه بر آن، حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تأیید می‌فرمایند که «ما سِوَانِي خُلِقَ بِقَوْلِي» و احدی را یارای آن نیست که ادعای برابری، مشابهت یا شراکت با ایشان را بنماید. ایشان، فقط ایشان، هستند که دارای عصمت کبری هستند که حق و امتیاز انحصاری کلیه مظاهر ظهور الهی است.

و اما سه نفری که در قزوین توسط میرزا محمدعلی و ادعای سخیفش گمراه شده بودند، حضرت بهاءالله حاجی حسن و برادرش را دعوت کردند که به ادرنه سفر کنند. در آنجا آنها به حضور مبارک مشرف شدند و کاملاً به اشتباه خود پی بردند.

آنچه که با ادعای میرزا محمدعلی تمایز بارز دارد تواضع و فروتنی کامل حضرت عبدالبهاء بود. بسیاری از احباء در طی دوران قیادت



ادعای میرزا محمدعلی درباره شریک بودن با حضرت بهاءالله | ۳۵۱

حضرت بهاءالله عرایضی به حضرت عبدالبهاء مرقوم می داشتند اما ایشان ابداً جواب نمی دادند. مثلاً، میرزا علی محمد ورقا، که بعدها به شهادت رسید، عرایض بسیار زیادی به حضرت عبدالبهاء نوشت. حضرت عبدالبهاء به هیچ کدام از آنها جوابی ندادند. سرانجام، جناب ورقا به میرزا آقاخان، کاتب وحی حضرت بهاءالله، نوشت و شکایت کرد. وقتی این موضوع به استحضار حضرت بهاءالله رسید، حضرت عبدالبهاء را به حضور احضار کردند و ایشان را هدایت فرمودند که به جناب ورقا جواب بدهند. حضرت عبدالبهاء مکتوب کوتاهی به ایشان نوشتند و اظهار داشتند که وقتی قلم اعلی بر صفحات الواح در جولان است، از عبدالبهاء چگونه می توان انتظار داشت که مطلبی بنویسد. به راستی، هر آنچه که حضرت عبدالبهاء در ایام حیات عنصری حضرت بهاءالله مرقوم داشتند بنا به امر طلعت ابهی بود و تأیید ایشان را به همراه داشت. همین رویداد به تنهایی نشان می دهد که چه تفاوت عظیمی بین این دو وجود داشت: حضرت عبدالبهاء، بنده واقعی، متواضع و فروتن در مقابل مولای خود؛ میرزا محمدعلی، جاه طلب، مغرور و متکبر، و بی ایمان.

ادعای میرزا محمدعلی تنها نشانه ای نبود که به طبیعت جاه طلب و اشتیاق پایان نیافتنی او به رهبری از سنین اولیه زندگی دلالت می کرد. رفتار

روزانه وی، حتی در ایام حیات حضرت بهاءالله، به روشنی فقدان روحانیت و عدم خلوص نیت وی و حسادتش به حضرت عبدالبهاء را در انظار کسانی که به او نزدیک بودند مشهود می‌ساخت. با بالا رفتن سن میرزا محمدعلی، در میان احباء از حیثیت و احترامی برخوردار شد. در اثر توجه خاصی که مؤمنین، به علت احترام و تکریم جمال مبارک، به او نشان می‌دادند رشد کرد. اما بسیاری از احبای حضرت بهاءالله که دارای بصیرت معنوی بودند طولی نکشید که ماهیت واقعی را کشف کردند و او را فاقد فضیلت‌های معنوی و صفات روحانی که خصیصه هر مؤمن واقعی است مشاهده کردند. مدتی قبل از آنکه عهد و پیمان الهی را زیر پا بگذارد آنها توانستند میل به برتری و خودپسندی و شهوت قدرت و رهبری را در او تشخیص دهند.<sup>۵</sup>

---

۵. برای مثال نگاه کنید به فصل ۱۲ و نخستین ملاقات جناب محمدطاهر المامیری با میرزا محمدعلی.

## فصل شانزدهم

### انحرافات میرزا محمدعلی (۱)

چه انحرافی اعظم از نقض میثاق الله است چه انحرافی اعظم از تحریف آیات و اسقاط آیات و کلمات است در اعلان میرزا بدیع الله دقت ننمائید. **وَ لَمْ يَكْتُمُوا بِذَلِكَ بَلْ زَعَمْتُهُمْ تَجَاسَرًا بِالْهَيْبَةِ بِتَحْرِيفِ الْكِتَابِ وَ تَبْدِيلِ فَضْلِ الْخِطَابِ وَ تَبْعِيضِ آثَارِ قَلَمِكِ الْأَعْلَى وَ تَأْصِيقِ مَا كَتَبْتَهُ بِحَقِّ أَوْلِ ظَالِمِ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَّرَ بآيَاتِكَ الْكُبْرَى بِمَا أَنْزَلْتَهُ بِحَقِّ عَبْدِكَ الْمَظْلُومِ فِي الْآفَاقِ حَتَّى يَخْدَعَ النَّاسَ وَ يُؤَسِّسَ فِي صُدُورِ أَهْلِ الْأَخْلَاصِ كَمَا أَقْرَأَ وَ اعْتَرَفَ بِهِ زَعِيمُهُمُ الثَّانِي بِخَطِّهِ وَ حَتْمِهِ وَ نَشْرِهِ فِي الْآفَاقِ فَهَلْ يَا إِلَهِي ظُلْمٌ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا** و شما میدانید که مرکز نقض میرزا محمد علی و اعوانش چه کردند یک کار این شخص تحریف کتاب است که الحمد لله کل می دانید و مثبت و واضح و به شهادت برادرش میرزا بدیع الله که به خط و مهرش موجود و مطبوع مثبت است و این یک سیئه از سیئات اوست دیگر آیا انحرافی اعظم از این انحراف منصوص تصور می شود لا والله و سیئات او در ورقه مخصوص مرقوم ان شاء الله ملاحظه خواهید نمود.

(ایام تسعه، ص ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۷۸)

این فقرات به یکی از ننگین‌ترین اعمالی که محمدعلی مرتکب شد اشاره دارد، یعنی تحریف آثار مقدّسه حضرت بهاء‌الله، که بعد از صعود جمال مبارک رخ داد. این نخستین باری نبود که ناقض اکبر این خلاف را مرتکب شده بود. در طیّ آخرین سال‌های حیات عنصری حضرت بهاء‌الله او برخی از فقرات کلمات منزله را تغییر داد. در این فصل بیشتر درباره این رویداد اشاره خواهد شد. اما، تحریف و دست بردن در آثار مبارکه که در الواح مبارکه وصایا به آن اشاره شده مربوط به بعد از صعود جمال مبارک است.

میرزا محمدعلی که شاهد انتصاب حضرت عبدالبهاء و جلوس ایشان بر مسند میثاق و وفاداری آحاد احباء به عهد و میثاق بود، در سال‌های نخستین طغیان خود، برای تضعیف نفوذ حضرت عبدالبهاء در جامعه، به طرح‌ها و نقشه‌های گوناگون ناشایسته و رذیلانه‌ای مبادرت نمود. شرحی از سرقت دو چانته حاوی الواحی که حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء سپرده بودند در فصل ۱۲ ذکر شد. او این الواح اصل را مورد تفحص قرار داد و بعضی مواردی را که در آنها لحن ملامت‌کننده و عتاب‌آمیزی راجع به میرزا یحیی داشت پیدا کرد. او به راحتی اسم میرزا یحیی را برداشت و اسم حضرت عبدالبهاء را جایگزین ساخت. از آنجا که جوهر مورد استفاده در آن ایام در آب یا با آب دهان حلّ می‌شد،

اقدام معمول کلیه نویسندگان بود که با لیسیدن کلمه‌ای یا بخشی از نوشته آن را حذف می‌کردند و، وقتی که خشک می‌شد دوباره می‌نوشتند. میرزا محمدعلی که خودش نویسنده بود به این کار عادت داشت.

یکی از کسانی که تحریف و دستکاری الواح توسط میرزا محمدعلی را به استحضار حضرت عبدالبهاء رساند، میرزا بدیع‌الله بود که با انتشار سندی که به «توبه نامه» شهرت دارد این اطلاعات را به حضرت عبدالبهاء انتقال داد. ما به اقدامات شوروانه و ستمگرانه میرزا بدیع‌الله علیه عهد و میثاق، که در هماهنگی با برادر بزرگترش، مرکز نقض، انجام می‌داد در فصل ۱۳ اشاره کردیم. چندین سال او به این روش ادامه داد تا آنکه در سال ۱۹۰۳ شایع شد که او قصد دارد توبه کرده و به جامعه مراجعت کند. اگرچه احبای ثابت بر عهد و میثاق نگران بودند که اگر شایعات صحیح باشد ممکن است نقشه جدیدی توسط ناقضین برای فریب دادن احبای طراح شده باشد، اما طولی نکشید که این خبر تأیید شد و میرزا بدیع‌الله برای تمامی اقداماتی که علیه عهد و پیمان نموده بود اظهار توبه و ندامت نمود.

این حرکت ثابت شد که دارای منافع مادی عظیم برای او بوده زیرا او با اسراف زندگی کرده بود و تمامی آنچه را که در اختیار داشت برای ترویج نقض میثاق صرف کرده بود. وقتی دچار احتیاج مالی شد و دریافت

که در اثر اختلاف بین او و میرزا محمدعلی هیچگونه مساعدتی از سوی میرزا محمدعلی دریافت نخواهد شد، میرزا بدیع‌الله با اعلام تصمیمش برای ترک گروه ناقضین میثاق از وی انتقام گرفت. او برای اقدامات گذشته خود توبه کرد و به‌سوی حضرت عبدالبهاء روی آورده تقاضای بخشش نمود. البته حضرت عبدالبهاء واقف بودند که او در این اقدام خود صداقت و خلوص ندارد و این توبه و انابه اقدامی چاره‌جویانه برای تأمین نیازهایش است. اما با مهربانی محبت‌آمیز که خصیصه حضرت عبدالبهاء بود، او مورد عفو واقع شد.

ترتیبی برای او داده شد که درباره این موضوع اظهارات علنی و عمومی داشته باشد. در روز معین، میرزا بدیع‌الله به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء، که عموم احباء جمع شده بودند، وارد شد. نهایت احترام را به همه نشان داد، خود را به پای حضرت عبدالبهاء انداخت و تقاضای عفو کرد و «توبه‌نامه» اش را خواند. دکتر یونس‌خان در خاطراتش آن روز را به‌عنوان واقعه‌ای تاریخی توصیف کرده اظهار می‌دارد که برخی از دوستانی که دارای بینش روحانی بودند در آن جلسه به سهولت به عدم خلوص و صداقت میرزا بدیع‌الله پی بردند. آنها می‌دانستند که ارتباط او با احباء موجب مشکلات عظیمی برای جامعه خواهد بود که از قبل برخی از

افراد بی وفا در آن نفوذ کرده بودند. طولی نکشید که صحت نگرانی و هراس آنها آشکار شد.

مدتی بعد از این رویداد میرزا بدیع الله در اجتماعی از احباء که به او احترام می گذاشتند حضور یافت. حضرت عبدالبهاء مسکن مناسبی در عگا برای او و خانواده اش ترتیب دادند و نیازهای او را تأمین کردند. او غالباً در بیت حضرت عبدالبهاء به حضور مبارک می رفت. در طی این دوران بانو لوا گتسینگر، یکی از احبای ممتاز غربی، که حضرت ولی امرالله او را در زمره حواریون حضرت عبدالبهاء ذکر کرده اند، در ارض اقدس حضور داشت. میرزا بدیع الله از ایشان خواست که به او انگلیسی تعلیم دهد. لوا با مسرت پذیرفت و تصور می کرد با این معاشرت و مجالست، لوا از وی عرفان، روحانیت و فضائل الهی کسب خواهد کرد. اما، بعد از یکی دو درس، طولی نکشید که متوجه شد در این تعهد چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است. لوا او را فاقد صفات روحانی و عرفان امر الهی یافت و تأثیر عدم صداقت و ماهیت خیانت پیشه او را احساس کرد. با وقوف بر این که اگر او انگلیسی فرا بگیرد ممکن است اذهان احبای غربی را مسموم نماید، از ادامه تدریس به او امتناع کرده به لحنی صریح و قاطع به او گفت که از این نقشه به کلی منصرف شود.

«توبه‌نامه» که خطاب به اهل بهاء نوشته شده بود، از فارسی به انگلیسی ترجمه و به هر دو زبان چاپ و منتشر شد. نسخه خطی اصلی دارای مهر و امضاء میرزا بدیع الله است. در این سند او، به موارد بسیاری، از جمله برخی از کارهای شنیع و بی‌شرمانه میرزا محمدعلی، مانند دستکاری و تحریف آثار مبارکه که بلافاصله بعد از صعود حضرت بهاء‌الله صورت گرفت، اشاره دارد. ذیلاً خلاصه‌ای از شرحی که بر این رویداد نوشته نقل می‌گردد:

در ایام نقاهت مبارک حضرت عبدالبهاء را احضار فرمودند و امر کردند که آثار و آیات و خطوط مبارک را جمع نمایند... جمیع در دو جانتَه بزرگی گذاشته شد... و امانت حضرت عبدالبهاء بود زیرا به ایشان عنایت فرموده بودند... چون به وثاق مبارک به تغسیل جسد مطهر حاضر شدند و آب آوردند آمیرزا محمدعلی گفت که چون حال در این اطاق آب زیاد ریخته می‌شود محض آنکه این جانتَه‌ها رطوبت نگیرد بدهید در اطاق دیگر بگذاریم. آن دو جانتَه‌ها را دادند به میرزا محمد علی و او به واسطه میرزا مجدالدین در خزانه اطاق این عبد گذاشت. بعد از سه یوم آمیرزا محمدعلی به این عبد اظهار داشتند که جمال مبارک جل شأنه فرمودند چیزی نوشته‌ایم و در خزانه گذاشته‌ایم لازم است که



ملاحظه شود به این جهت کلیدها را از این عبد گرفته بردند. بعد این عبد ملاحظه نمود که به واسطه میرزا مجدالدین و علیرضا<sup>۱</sup> و همشیره او و والده میرزا شعاع الله امانت‌های مبارکه مذکوره را از پنجره به طرف غلام گردش قصر به محل خود برده‌اند و آنچه آثار قلم اعلی و الواح مخصوصه که جهت احبای الهی نازل شده برداشته‌اند. این عبد بازخواست نمود. مطالبی اظهار داشتند که اگر بخواهد شرح دهد مثنوی هفتاد من کاغذ شود. از جمله ذکر نمودند که حفظ آثار مبارکه به امر مبارک محول به من است و به اثر قلم اعلی لوحی در این خصوص دارم. حتی این عبد را هم نگذاشتند آثار مبارکه را زیارت نماید... به دسائس گوشزد این عبد نمودند که حضرت غصن اعظم مخالف شریعت جمال مبارک هستند اگر آثار مبارکه به دست ایشان افتد محو می‌نمایند و اسمی از جمال مبارک در عالم باقی نمی‌گذارند.

و دیگر مسئله تحریف است ... مدتی مدید به کنایه و اشاره و تلویح و تصریح ذکر نمودند که در حق حضرت عبدالبهاء لوحی به اثر قلم اعلی نزد من هست که اگر اظهار دارم به کلی اسمشان محو می‌شود و این مطلب را به بعضی از عائله به کرات ذکر

---

۱. پسر دیگر جناب کلیم، یعنی برادر میرزا مجدالدین.

کرده‌اند. پس از انقضای مدت مدیدی بعضی از نفوس از این عبد استفسار نمودند. این عبد بنا بر خواهش آنان چند مرتبه اظهار آن لوح را طالب شد و هر یوم عذری آوردند و بهانه‌ای جستند تا آنکه قبل از مسجونی در سجن اعظم یومی لوح مبارکی به اثر قلم اعلی از جعبه بیرون آوردند که در آن ذکر اعمال و ظلم و تعدی میرزا یحیی را مرقوم نموده‌اند و در ذکر او انّ احی از قلم اعلی نازل. بعد از آنکه این عبد تلاوت نمود اظهار داشت که این لوح به هیچ وجه دخلی به این ایام ندارد. گفتند من از جمال قدم جهت حفظ امر اذن دارم که در خط مبارک قلم ببرم و حال چون غلّو نموده‌اند و آقا دعوی الوهیت دارند انّ احی را محو می‌نمایم و انّ غصنی الاعظم می‌نویسم و به بعضی نشان می‌دهم که جلوگیری نمایم.

... بعد از چند دقیقه لوح مبارک را برداشتند انّ احی را محو نمودند و انّ غصنی الاعظم نوشتند. این عبد بعد از این مشاهده ذکر کرد که این عمل خطائی است عظیم و خیانتی است بزرگ اگر این لوح را نشان بدهید این عبد تفصیل را به کلّ اعلان می‌نماید و تحریف را آشکار می‌سازد ... بعد از استماع این کلمات مضطرب شدند و عهد نمودند و قول دادند که به احدی نشان

ندهند و از این عبد خواهش نمودند که اظهار آن ننمایم. (نقل از  
رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱-۴۴)

میرزا بدیع الله در «توبه نامه» خود تحریفات دیگری را که در الواح  
مبارکه صورت گرفته برملا می سازد. او اظهار می دارد که میرزا محمدعلی  
تمامی الواح دیگری را که راجع به بایبانی بود که علیه حضرت بهاء الله  
طغیان نموده بودند، تحریف نموده اسم میرزا یحیی را حذف و اسم  
مبارک غصن اعظم را جایگزین نموده بود.

توبه میرزا بدیع الله چندان به درازا نکشید. زیاد طول نکشید که، به  
خصوص در آن ایام که حضرت عبدالبهاء راجع به آینده درخشان امر  
مبارک تحت هدایت بیت العدل اعظم به تفصیل سخن می گفتند،  
دریافت برای رهبری در جامعه بهائی جایی برای او نیست. میرزا بدیع الله  
مدتی در جلسات احباء حضور نیافت و ارتباط مخفیانه با میرزا محمدعلی  
برقرار کرد و سرانجام مجدداً به او پیوست و فعالیت های شنیع و غیراخلاقی  
خود علیه مرکز میثاق را دیگر بار شروع کرد. در طی اوقاتی که با احبای  
ثابت قدم بود تنش عظیمی درون جامعه ایجاد کرد و زمانی که آنها را  
ترک کرد و به گروه پست و فرومایه ناقضین میثاق پیوست، آنها احساس  
آسایش و راحتی نمودند. حضرت عبدالبهاء در بخشی از الواح مبارکه  
وصایا که ذیلاً نقل می شود به آن اشاره فرموده اند:

سبحان الله میرزا بدیع الله بعد از آنکه به خط خویش نقض این شخص را اعلان نمود و تحریف کتاب او را اعلان کرد چون ایمان و پیمان و متابعت عهد و میثاق را موافق اجرای هوای نفسانی خویش نیافت پشیمان شد و اظهار ندامت کرد و در سِرّ خواست که اوراق مطبوع خویش را جمع نماید و با مرکز نقض سِرّ مؤانست جست و حوادث در خانه و اندرون را یومیاً به او می‌رساند و در این فسادهای اخیر مدخل کلی دارد. الحمدلله امور منتظم شده بود و یاران قدری راحت شده بودند. از روزی که دوباره داخل ما شد فساد دوباره از سرگرفت و بعضی اطوار و تحریکات فسادیه او در ورق مخصوص مرقوم می‌گردد. (ایام تسعه، ص ۴۷۸-۴۷۹)

توجه به این نکته جالب است که حضرت بهاء الله لوحی مخصوص خطاب به پسرشان، بدیع الله، نازل فرمودند. اگر او توصیه‌های والد خود را در این لوح مشهور اطاعت می‌کرد، می‌توانست نوری درخشان در آسمان امرالله بشود اما ارتباط نزدیک او با ناقض اکبر عهد و میثاق الهی نور ایمان را در دل او خاموش کرد. ذیلاً عین لوح مبارک حضرت بهاء الله خطاب به او نقل می‌گردد:

کن فی النعمة منفقاً \* و فی فقدها شاکراً \* و فی الحقوق  
امیناً \* و فی الوجه طلقاً \* و للفقراء کنزاً \* و للاغنیاء ناصحاً \* و

للمنادی مجیباً \* و فی الوعد وفياً \* و فی الامور منصفاً \* و فی الجمع صامتاً \* و فی القضاء عادلاً \* و للإنسان خاضعاً \* و فی الظلمة سراجاً \* و للمهموم فرجاً \* و للظمان بحراً \* و للمكروب ملجأً \* و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً \* و فی الاعمال متقیاً و للغریب وطناً \* و للمریض شفءاً \* و للمستجیر حصناً \* و للضّیر بصرأً \* و لمن ضلّ صراطاً \* و لوجه الصدق جمالاً \* و لهیكل الامانة طرازاً \* و لبيت الاخلاق عرشاً \* و لجسد العالم روحاً \* و لجنود العدل رایةً \* و لافق الخیر نوراً \* و للارض الطیبة رذاذاً \* و لبحر العلم فلکاً \* و لسماء الکرّم نجماً \* و لرأس الحکمة اکیلاً \* و لجبین الدّهر بیاضاً \* و لشجر الخشوع ثمرأً. (آثار قلم اعلى، ج ۲، طبع بمبئی، ص ۱۶-۱۷)

این لوح مبارک با عبارت «یا بدیع» شروع و با عبارتی به پایان می‌رسد که حضرت بهاء‌الله از خداوند می‌خواهند میرزا بدیع‌الله را از نار سوزاننده حسد و حقد محفوظ نگه دارد.<sup>۲</sup> اما، به علت نقض میثاق، دعای حضرت بهاء‌الله در مورد او تحقق نیافت.

به اقدامات میرزا محمدعلی بازگردیم. معلوم و مشهود بود که او در زمان حیات عنصری حضرت بهاء‌الله نیز به تحریف آثار مبارکه اقدام کرده

۲. طبق تصریح مؤلف این عبارت به انگلیسی ترجمه نشده است. عبارت عربی این‌گونه است: «فاسئل الله ان یحفظک من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قریب مجیب.» (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۱۸) - م.

بود. این را موفق‌ترین اقدام او در دست بردن در آثار مبارکه می‌توان تلقی کرد زیرا فقراتی را که تغییر داد در کتابی چاپ و منتشر شد در حالی که سایر تحریفات او در الواحی بود که منتشر نشده باقی ماند. حکایت این اقدام خائنانه او از این قرار است. چون میرزا محمدعلی در هنر خوش‌نویسی بسیار مهارت داشت، حضرت بهاء‌الله او را از عکّا به ماموریتی در هندوستان اعزام فرمودند که به چاپ چند کتاب، از جمله کتاب اقدس، و منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله کمک کند. این مجموعه که به کتاب مبین شهرت دارد، حاوی برخی از مهم‌ترین آثار مبارکه، از جمله سوره‌الهیکل، است.<sup>۳</sup> این کتاب به خط میرزا محمدعلی توسط بنگاه چاپ نصیری منتشر شد. این بنگاه بخشی از سازمان تجاری بود که توسط معدودی از افراد خاندان افنان در بمبئی تأسیس شده بود. میرزا محمدعلی از این فرصت استفاده کرده با تغییر فقره مهمی در این کتاب به حضرت بهاء‌الله خیانت کرد. این فقره مربوط به نفسی است که بعد از حضرت بهاء‌الله زمام امور را در دست خواهد گرفت. میرزا محمدعلی مشاهده کرد که این عبارت به حضرت عبدالبهاء تلویحاً اشاره دارد و بنابراین تمامی اشاره به ایشان را حذف کرد و معدودی از عبارات خود را

---

۳. نگاه کنید به جلد سوم نجات ظهور حضرت بهاء‌الله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی.

انحرافات میرزا محمدعلی (۱) | ۳۶۵

جایگزین ساخت. البتّه طولی نکشید که این اقدام خائنانه به تحریف آثار،  
در مقایسه با آثار موثق حضرت بهاءالله، آشکار شد.





## فصل هفدهم

### انحرافات میرزا محمدعلی (۲)

چه انحرافی اعظم از افترای بر مرکز پیمان است؟

(ایام تسعه، ص ۴۶۱)

در مطالعه این موضوع، بررسی شرایط زندگی عائله حضرت بهاء‌الله و نگرش آنها به حضرت عبدالبهاء می‌تواند سودمند باشد. همانطور که در فصل‌های پیشین ذکر شد، حضرت عبدالبهاء و عائله ایشان در عکا زندگی می‌کردند اما بقیه عائله مبارکه در قصر بهجی سکونت داشتند. تنها چند اتاقی در طبقه هم‌کف برای حضرت عبدالبهاء هنگام عزیمت به بهجی اختصاص یافته بود که حتی این اتاق‌ها نیز بعد از تشدید و علنی شدن مخالفت ناقضین عهد و پیمان الهی با آن حضرت، به تصرف آنها درآمد. در آن زمان حضرت عبدالبهاء اتاق‌هایی را که به مسافرخانه مشهور بود و در مجاورت روضه مبارکه قرار داشت، برای استفاده خودشان در اختیار گرفتند. برای استراحت بعد از خستگی سفر از عکا و پذیرفتن احباء از اینجا استفاده می‌فرمودند.

اعضاء عائله مبارکه حضرت بهاء‌الله که به ناقضین پیوستند زندگی راحتی را در قصر بهجی داشتند. در طی ایام حیات حضرت بهاء‌الله سه

پسرشان و کاتب وحی، میرزا آقاخان، بسیاری از هدایای ارزشمندی را که احباء به حضرت بهاءالله تقدیم کرده و ایشان نپذیرفته بودند در جایی پنهان کرده برای خود اندوختند. هیکل مبارک وارسته از جمیع تعلقات دنیوی بودند، همانطور که حضرت عبدالبهاء، والده ارجمندشان و خواهر والاتبارشان، حضرت ورقه مبارکه علیا، منقطع صرف بودند. برعکس آنها، میرزا آقاخان و میرزا محمدعلی چشم طمع به این هدایا داشتند. در نتیجه آنها ثروت قابل توجهی انباشته کردند. در واقع، میرزا محمدعلی و برادرانش در یک زمان توطئه قتل میرزا آقاخان را نیز طراحی کردند تا اموال او را نیز به غنیمت ببرند.<sup>۱</sup>

بعد از صعود حضرت بهاءالله، خانواده دارای زندگی مناسب و راحتی بودند. حضرت عبدالبهاء سالهای زیادی به ارسال پول و مقدار معتناهی مواد غذایی، هر آنچه که برای زندگی راحت برای ساکنان قصر لازم بود، ادامه دادند. سه برادر، خانوادههای آنها و نیز منسویین نزدیکشان همگی از زندگی مجلل و راحت و فراغت برخوردار بودند. ذیلاً اظهارات حاجی میرزا حیدرعلی در این خصوص به اختصار نقل می شود:

هدایا و تحف و تقدیمی ها و حقوق الله از هر جایی می آید سرکار آقا بدون ملاحظه و ادنی تصرفی جمیع را به قصر

۱. نگاه کنید به *Covenant of Bahá'í* تألیف ادیب طاهرزاده، فصل ۱۵.

می فرستادند و کذلک در اصطبل قصر اسب‌ها و مادیان‌های بسیار خوب عربی تدارک و تهیه فرموده بودند برای سواری و گردش و شکار و آسایش قصری‌ها و بعد از صعود هر وقت قصری‌ها به اسم زیارت سرکار آقا به عکّا می آمدند ده دوازده سوار مسلّح جلو و طرفین و عقب آنان بودند و به جلال و شوکت امیری وارد عکّا می شدند و سرکار آقا اکثر اوقات پیاده گاهی به ندرت سوار الاغ می شدند و وحده به زیارت و طواف مشرف می شدند. آن سواری با حشمت خود را و این وحدت سرکار آقا را هم شاهد بر غلبه خود و مغلوبیت مرکز میثاق الله توهّم می نمودند...

سرکار آقا سپرده اند به مرحوم متصاعد الی الله آقا فرج علیه بهاء الله که ناظر بود که هرچه قصری‌ها می خواهند و هر قدر، فوری حاضر کند و به شأنی تبذیر و اسراف می نمودند که پیدا بود حضرت مولی الوری را می خواهند مقروض و مدیون کنند. پنج و شش مقابل مصروف آن زیادتر از ایام مبارک بود و علاوه چای و قند و برنج و روغن صندوق صندوق و بار بار به قصر می فرستادند و علاوه ملبوس از هر قبیل توپ توپ بلکه عدل عدل و کذلک هرچه هدایا می رسید قبض رسید عنایت می فرمودند و همان قسم بسته امر می فرمودند به قصر ببرند و همچنین از حقوق بدون تصرف

برای ایشان می فرستادند و خود قبض وصول مرحمت می فرمودند. این عنایات و عطوفات را هم خوف و احتیاج تصوّر می نمودند و بر عصیان می افزودند. (بهجت الصدور، طبع بمبئی، ص ۳۳۴-۳۳۶ / طبع آلمان، ص ۲۸۶)

در طیّ سال‌های نخستین عصیان ناقضین میثاق، آنها که از یک طرف راحتی و موفقیت ظاهری خویش را در جذب تعداد قابل توجهی از نفوس به سوی خود و از طرف دیگر فروتنی و خضوع حضرت عبدالبهاء و سخاوتمندی محبّت‌آمیز ایشان را مشاهده می کردند، شگّی نداشتند که فتح و ظفر نهایی از آن آنها خواهد بود. دکتر یونس خان چنین شرح می دهد:

مکرّر از لسان مبارک شنیدم که می فرمودند وقتی که مجدالدین را نصیحت می کردم و به لسان شفقت دلالت می نمودم اینطور نکنید پشیمان می شوید؛ به قدری با حرارت صحبت کردم که اشک از چشمم جاری شد. یکمرتبه دیدم مجدالدین می خندد و در دل می گوید خوب مغلوبش کردم. یکمرتبه پرخاش کردم ای بدبخت من به حال تو گریه می کردم؛ تو تصوّر کردی من زبون و ناتوان شده‌ام؟» (خاطرات نه‌ساله عکا، ص ۲۱۳)

به این ترتیب شکیبایی و مهربانی حضرت عبدالبهاء را، که در این حکایت بیان شده است، ناقضین نشانه ضعف تعبیر کردند. این سوء تعبیر، همراه با این پندار که زندگی آنها موفقیت و عزت و احترام است، در حالی که حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه ایشان زندگی ساده و بی‌پیرایه داشتند و تأمین مخارج گزاف ناقضین هم بار سنگینی بر شانه‌های ایشان بود، به ناقضین جسارت بخشید که در کارزاری که برای ایجاد تصویر نادرستی از حضرت عبدالبهاء شروع کرده بودند قدم بعدی را بردارند. اعداء امرالله، و نیز هم‌دستان و نمایندگان میرزا محمدعلی در ایران نیز آنها را تشویق و تشجیع می‌نمودند.

با قوت گرفتن کارزار میرزا محمدعلی برای سلب اعتبار حضرت عبدالبهاء در انظار احباء، توجه خود را به مردمان غیربھائی معطوف داشت که زمینه مساعدی برای انتشار اتهامات کذب وی علیه حضرت عبدالبهاء بود. مسموم کردن اذهان کسانی که، علیرغم شناختی که نسبت به حضرت عبدالبهاء داشتند، از لحاظ روحانی به ایشان نزدیک نبودند، به مراتب آسان‌تر بود. ناقضین داستان‌های متعدّد و گوناگونی جعل کردند و شروع به انتشار افتراهایی علیه حضرت عبدالبهاء در میان مردمان متنفّذی نمودند که دارای مناصب مهمّ در عکا و بلاد مجاور بودند. به این ترتیب آنها به کلی مصالح امر مبارکی را که مدعی ایمان به آن بودند ندیده گرفتند و به

شیوهایی عمل کردند که به وضوح عدم ایمان خود به حضرت بهاء الله را به نمایش گذاشته و هن شدید به امر الهی وارد آوردند.

یکی از ننگین ترین تبلیغاتی که انجام دادند متهم کردن حضرت عبدالبهاء به قطع معاش آنها با جلوگیری از ارسال وجوه و تدارکاتی بود که آنها استحقاق دریافتش را داشتند. دکتر یونس خان اظهار داشته که هیچ چیز نمی توانست بیش از این دور از واقعیت باشد. حضرت عبدالبهاء بخش عظیمی از وجهی را که از احبای ایران دریافت می شد برای میرزا محمدعلی می فرستادند. هیکل مبارک ترتیبی اتخاذ فرموده بودند که کلیه اعضاء خانواده حضرت بهاء الله مواد غذایی و سایر تدارکات را دریافت نمایند که به مراتب بیش از نیازهای آنها بود. اگرچه حضرت عبدالبهاء و عائله ایشان در کمال ریاضت زندگی می کردند، اما برادران بی وفای ایشان و بقیه عائله حضرت بهاء الله در قصر بهجی زندگی مجللی داشتند. علیرغم نگرانی حضرت عبدالبهاء برای آنها، میرزا محمدعلی و برادران جوان ترش به مردم شکایت می کردند که آنها در مشقت زندگی می کنند و خانواده هایشان در آستانه مرگ در اثر گرسنگی هستند.

باید به خاطر داشت که در تمامی آن سال ها که حضرت عبدالبهاء در عکا زندگی می کردند کسی جز چند تن از اعداء در شخصیت متعالی، بزرگواری، مهربانی و سخاوت ایشان نسبت به سکنه ارض اقدس به طور

اعم و عگا به طور اخصّ، شکّ و تردید به خود راه نمی داد. ایشان پدر مهربان و مشفق جمیع، ملجأ و پناه فقرا، راهنمای حقیقی ثروتمندان و مشاور خردمند حکام سرزمین بودند. اما حالا در اثر آکاذیبی که ناقضین جعل کرده بودند، کسانی که تا این زمان از بزرگترین هواداران و تحسین کنندگان حضرت عبدالبهاء بودند دچار گیجی و پریشانی شدند و، به مرور زمان که اتهامات مشابه تکرار می شد، دچار توهم شده و ایمان و اطمینان خود به آن حضرت را به کلی از دست دادند.

میرزا محمدعلی، برای آنکه مردم را فریب داده به آنها بقبولاند که واقعاً در مشقّت به سر می برند، پسرانش را با لباس مندرس به خانه نفوس مهمّه می فرستد تا تقاضای پول کنند. آنها وانمود می کردند که حتی یک قرص نان در منزل ندارند و این که کلّ خانواده از گرسنگی در حال مرگ اند. علیرغم این واقعیت که آنها در اثر مراقبت و حمایت حضرت عبدالبهاء زندگی مجلّل و راحتی داشتند، اما آن حضرت را متّهم می کردند که آنها را از وسائل معیشت محروم کرده اند. دکتر یونس خان حکایت جالبی را بیان می کند که ذیلاً به اختصار نقل می گردد:

یکی از تدابیر ناقضین بعد از صعود جمال مبارک این بود که از یک طرف تحمّل مخارج گزاف بر وجود مبارک حضرت عبدالبهاء وارد آوردند و از یک طرف دیگر دعوی فقر و فلاکت و

گرسنگی و تنگدستی و پریشانی نمایند و ضمناً شهرت می دادند که حقوق الله آنچه وارد می شود اطرافیان به سرقت می برند و مهر مبارک را دیده قبوض را ممهور می سازند و به قراری که خود هیکل میثاق مکرر می فرمودند مقصودشان از این شایعات این بود که احبای الهی دیگر حقوق الله نفرستند تا امور معیشت درب خانه مختل ماند.

اما موضوع دعوی فقر و فلاکت ... به قدری اهمیت پیدا کرد که کار به گریه و زاری رسید و بالاخره شیوه تکدی پیش آمد و تا مدتی دست حاجت پیش هر مرد و نامردی دراز کردند تا به این وسیله وهن شدیدی به امرالله وارد آورند... هرچه از [مرکز میثاق] بخشش بیشتر می دیدند بیشتر اظهار فقر و فلاکت در نزد اغیار می نمودند و اسباب انزجار خاطر مبارک را فراهم می ساختند و از این قبیل اخبار غالباً به سمع مبارک می رسید و بر هموم و غموم می افزود.

من جمله یک روز عصر که در بیرونی مبارک مسافرین و مجاورین همگی مشرف بودند که یکی از شیوخ محترم، که اسمش را فراموش کرده ام، وارد شد. این شخص مورد توجه و عنایت مبارک بود و مقام ارجمندی در جامعه سوریه و فلسطین داشت.



یکی از تجّار معتبر این صفحات بود و چون به تقدیس و تقوی معروف بود چند سالی از طرف دولت عثمانی مفتی عکا و طرف توجه خاصّ و عام بود. این شخص وارد شده در صدر مجلس زیر دست مبارک جلوس نمود و بعد از چند کلمه تعارفات رسمی به طور نجوا عرایضی به سمع مبارک رسانید.

در این مدت مجلس به صمت و سکوت می گذشت اما جمیع انظار متوجه هیکل مبارک بود. زیرا قیافه مبارک در آن وقت گاهی متغیّر و گاهی متحیّر و گاهی متبسّم به نظر می رسید. وقتی که عرایض تمام شد ... به خود شیخ فرمودند این قصّه را برای دوستان ما نقل کنید تا ... حضرات هم بشنوند. عرض کرد... امروز صبح در حجره نشسته مشغول تحریر و محاسبه بودم. فلان شخص (یکی از محترمین) آمد در حجره نشست. دیدم خیلی پریشان حال و افسرده خاطر است و قیافه عبوس بر خلاف همیشه نشان می دهد. پرسیدم چرا خاطر گرفته و عبوس کرده اید. گفت چه عرض کنم. تصوّر کردم از من کدورتی دارد. گفتم شما مثل همیشه شاداب نیستید. موضوع دلتنگی چیست. گفت نمی دانم چه بگویم. گفتم به چه قصد و نیتی اینجا تشریف آورده اید. گفت پس کجا بروم. انسان از دست این مردم چه کند، کجا برود... یک نفر را که من

امام می دانستم، ولیّ مطلق و خلیفه بر حق بلکه با پیغمبر برابر می شمردم امروز فهمیدم که...

[سخن خود را قطع کرد] من هم بیشتر سرجویی و کنجکاوای کردم. دیدم درد دل خود را اظهار نمی کند. گفتم به هر چیزی که تو قسم خورده ای من هم قسم یاد می کنم به کسی نگویم. گفت بگویی یا نگویی این مربوط به ایمان تو است. امروز نزد محمدعلی افندی بودم. از برای خود عباس افندی شکایت ها کرد. حکایت ها گفت که من مات و مبهوت شدم. گریه وزاری کرد. بعد مرا به کلام الله قسم داد به کسی نگویم. این بیچاره ها به فلاکت افتاده به خاک مذلت نشسته. اما عباس افندی... کار به جایی رسیده است که گفت دیگر از شما چه پنهان کنم. احتیاج نان یومیه داریم، فراهم نمی شود. امروز صبح بچه ها گریه می کردند، نان می خواستند؛ فراهم نبود. نان؛ نان. تا این درجه ما از دست رفته ایم... خلاصه من به قدری پریشان شدم خواستم مبلغی تبرعاً بدهم خجالت کشیدم. حال نمی دانم به چه وسیله مقداری گندم برای آنها بفرستم که ناگوار نباشد...

بعد جناب شیخ اضافه نمود که من همه صحبت را به صبر و حوصله تمام گوش می دادم به کلمه «نان نان» که رسید خواستم

صحبتش را قطع کنم دیدم به قدری در هیجان است که ملتفت نمی‌شود. باز هم صبر کردم تا صحبت به انتها رسید. گفتم پس لازم نیست شما گندم بفرستید. السّاعه بروید به او بگویید که شیخ می‌گوید شما از یک لیره الی هزار لیره هر وقت پول لازم دارید حواله بدهید من حاضرم. دیگر نخواستم بر خلاف مراسم صرافانی بگویم با من حساب جاری دارد و پولش در صندوق من است. همینقدر گفتم حواله بدهید من پول می‌دهم.

دیدم این شخص ملتفت حرف من نشد. گفتم یا شیخ این مرد آبرو دارد و نمی‌تواند بدون محل پول قرش کند. گفتم ببخشید آبرو ندارد، پول دارد. دیدم سری تکان داد، گفتم خوب است صحبت دیگر بکنیم. گفتم پس شما یک کار دیگر بکنید السّاعه بروید به او بگویید که شیخ می‌گوید از آن شصت لیره که دو روز قبل، از من حواله داده گرفته‌اید یک لیره‌اش را خُرد کنید نان برای اطفال بخرید. گفتم اینها چه صحبتی است؛ اگر این شخص قوت لایموت داشت به این ذلّت و انکسار با من صحبت نمی‌کرد. دیدم چاره ندارم جز آنکه پرده از روی کار بردارم. فوراً صندوق را باز کرده ورقه چک را که روز قبل حواله داده پول گرفته بود در آورده نشان دادم. گفتم این خطّ و امضاء را ببین برو به محمدعلی

بگو خجالت بکش دست تکدی دراز مکن که کسی به تو اعتنا نمی‌کند.

این شخص از دیدن ورقه چک مندک شده آه از نهادش برخاست؛ رنگش تغییر کرد. چند دقیقه سکوت نمود. گفت سبحان الله عجب خطایی کردم گول این شیطان را خوردم و نسبت به مولای خود ناسزا گفتم. حالا چه خاکی به سر بریزم. این را گفت و اشک ندامتش سرازیر شد. به من گفت شما بروید اول از طرف من به یک زبانی عذرخواهی بکنید تا من موقع دیگر بروم دامنش را ببوسم.<sup>۲</sup>

پس از آن شیخ اضافه نمود من آمدم عذر آن شخص را بخوام تا خود او بعدها شرفیاب شود. اما شما هم بدانید که، یا مولائی، شما در عالم هیچ دشمنی غیر از برادر خود ندارید. خلاصه شیخ قهوه و شیرینی نوش جان نموده مرخص شد. حضرت مولی الوری در خصوص این که ناقضین تا چه اندازه کمر همّت بر اضمحلال امر بسته‌اند بیاناتی فرمودند و بعد همین که مشاهده فرمودند احبای الهی محزون و مغموم شدند بیاناتی دیگر و بشارتی جان‌پرور برای آینده امر فرمودند. چنانچه فرمودند عنقریب

۲. این عمل نشانه نهایت درجه خضوع و فروتنی نسبت به شخص دیگر است.

این غیوم مرتفع و بساط ناقضین برچیده خواهد شد؛ مطمئن باشید. امرالله ملعبه صبیان نخواهد شد. بعد فرمودند این بدبخت‌ها برای دشمنی با من تا چه اندازه باید تحمل ذلت وانکسار نمایند. این همه می‌کوشند و جامه تکدی می‌پوشند و کشکول‌گدائی پیش هر کس دراز می‌کنند. تا کنون چه نتیجه برده‌اند جز آنکه فضریت علیهم الذلّة و المسکنة. (خاطرات نه‌ساله عگا، ص ۲۴۵-۲۵۱ با تلخیص)

حکایات بسیاری توسط احبای حضرت عبدالبهاء بیان شده که اقدامات مشابهی توسط ناقضین را توصیف می‌کند. حاجی علی یزدی<sup>۳</sup>، که در زمان حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء از بهائیان ساکن عگا بود و تا زمان قیادت حضرت ولی امرالله حیات داشت که به خدمت امرالله بپردازد، حکایت مشابهی را بیان می‌کند. او می‌نویسد:

یک روز حضرت عبدالبهاء مقدار معتنابی گندم، که درآمد سالانه از ملکی [متعلق به امر] بود، دریافت فرمودند. هیکل مبارک تمام آن را به قصر بهجی فرستادند، ولی میرزا محمدعلی آن را به ایشان برگرداند. به‌طور هم‌زمان عریضه‌ای به حکومت محلی فرستاد که حضرت عبدالبهاء سهم او از درآمد سالانه همان

---

۳. عمومی مؤلف. برای اطلاع از شرح حال وی نگاه کنید به عالم بهائی، ج ۹، ص ۶۲۵.

ملک را که قبلاً از دریافت آن امتناع کرده به او مدیون هستند و تقاضا کرد که اولیاء حکومت مداخله نمایند تا او بتواند کمبود جدی و شدید مواد غذایی در خانواده‌اش را برطرف کند.

این اقدام ناشایسته چنان آشکارا تحریک‌کننده بود که حتی بعضی از حامیان او به او هشدار دادند که مداخله حکومت وهن بر امرالله و به ضرر آن است. گفته می‌شود که در جواب گفته بود، «کدام ضرر بیشتر است؛ این یکی یا ادعای عبدالبهاء که مظهر ظهور الهی است و این که حضرت بهاءالله و حضرت باب مبشرین او هستند و این که او قصد دارد امر حضرت بهاءالله را محو و نابود کند و به جای آن امر خود و تعالیم جدیدی را جایگزین نماید؟»

این عریضه صرفاً برای تحقیر و توهین به حضرت عبدالبهاء فرستاده شد. مسئول مربوطه حضرت عبدالبهاء را احضار کرده ادعای برادرشان را به اطلاع ایشان رساند. حضرت عبدالبهاء آقا رضا قناد را که مسئول امور داخلی ایشان بود احضار فرمودند و او در حضور مسئول مربوطه دفاتر را عرضه و درآمد کامل سالانه را تعیین کرد که بالغ بر ۵۲۰ لیره می‌شد. این نکته را نیز اثبات نمود که سهم میرزا محمدعلی فقط ۸۰ لیره است. اما حضرت عبدالبهاء به مسئول مربوطه اعلام فرمودند که با دریافت رسید میرزا

محمدعلی، ایشان با رضایت کامل تمامی ۵۲۰ لیره را تسلیم می‌فرمایند که از طریق مسئول حکومتی برای وی ارسال شود. قاصدی توسط مسئول حکومتی برای ابلاغ پیشنهاد برای میرزا محمدعلی اعزام و از وی خواسته شد سند را امضاء کند.

یک روز بعد، حضرت عبدالبهاء مجدداً به دایره حکومتی دعوت شدند و رسید مزبور تسلیم ایشان گردید که اگرچه توسط میرزا محمدعلی صادر شده بود اما امضائی داشت که هیچ شباهتی به امضاء میرزا محمدعلی نداشت. حضرت عبدالبهاء از پذیرفتن رسید امتناع کردند و مسئول حکومتی قاصد را مؤاخذه نمود و به او امر کرد که نزد میرزا محمدعلی برگردد و این دفعه امضاء صحیح را از او مطالبه کند. وقتی سند مجدداً به دایره حکومتی رسید حضرت عبدالبهاء دیگر بار احضار شدند. همان حکایت تکرار شد. امضاء درست نبود. این مرتبه مسئول حکومتی از اقدام فریبکارانه میرزا محمدعلی خشمگین شد. از حضرت عبدالبهاء عذرخواهی کرد و پیشنهاد کرد خود او رسید را امضاء کند و پول را برای دریافت‌کننده بفرستد - پیشنهاد مزبور مورد قبول حضرت عبدالبهاء واقع شد. (ترجمه - خاطرات حاجی علی یزدی)

تمامی این اقدامات انجام می‌شد که تا آنجا که امکان دارد حضرت عبدالبهاء تحقیر و آزرده خاطر شوند. سال‌های زیادی ناقضین میثاق این نوع کارزار را برای سلب اعتبار حضرت عبدالبهاء به کار بردند و نمی‌دانستند که دروغ هرگز بقایی ندارد و قوه حقیقت نهایتاً پیروز خواهد شد. البته، امر الهی در اثر سطوت میثاق سرانجام مظفر و غالب است و ناقضین میثاق در اثر اقدامات خود صرفاً حیات روحانی خود را نابود کردند. اما در این ضمن، تا زمانی که نهایتاً ناتوان و عاجز گشتند، آسفتگی و ناآرامی عظیم درون جامعه ایجاد کردند.

اتهامات علیه حضرت عبدالبهاء بسیار بود و خارج از گنجایش این کتاب است. میرزا محمدعلی چندین دسیسه در وارد کردن اتهام علیه حضرت عبدالبهاء در مواضع گوناگون طرح کرد. این اتهامات به مرور زمان معلوم شد به مراتب شدیدتر بوده است؛ در فصل ۲۲ این موضوع شرح و بسط بیشتر خواهد یافت.



## فصل هجدهم

### انحرافات میرزا محمدعلی (۳)

چه انحرافی اکبر از نشر اراجیف در حق هیکل عهد است؟  
(ایام تسعه، ص ۴۶۱)

اگرچه میرزا محمدعلی غالباً در قصر بهجی منزوی بود، اما در اقدام به شرارت علیه حضرت عبدالبهاء به نحوی مؤثر از خدمات دستیارانش سود می برد. هر زمان که ملاقاتی با بهائیان داشت، مانند مؤمنی بسیار وفادار به حضرت بهاء الله عمل می کرد، فروتنی و تواضع نشان می داد و وانمود می کرد که بعد از صعود حضرت بهاء الله مورد ستم واقع شده است. در عین حال، مشغول کارزاری برای تضعیف اساس امرالله بود. بیانات حضرت عبدالبهاء در بند اول الواح مبارکه وصایا را به خاطر داریم که فرمودند، «هُجُومٌ عُصْبَةٍ نَاقِضَةٍ وَ تُلَّةٌ هَادِمَةٌ لِلْبُنْيَانِ.»

در «اوراق ناریه» که میرزا محمدعلی در میان احباء انتشار می داد، به نظر می رسید از امر حضرت بهاء الله دفاع می کند. اما هنگامی که عامه را مخاطب قرار می داد که از اوضاع واقعی ناآگاه بودند، از حمله به مرکز میثاق و نادرست جلوه دادن کلیه حقایق مندرج در تعالیم حضرت بهاء الله ابا نمی کرد. او حتی آنقدر در این کار پیش رفت که بگوید پدرش مرد

مقدس انزواطلبی بود که به فرقه تسنن معتقد بود. ذیلاً فقط یکی از مثال‌های متعدد حملات او به امرالله ذکر می‌شود.

بعد از انحراف میرزا آقاخان، کاتب وحی حضرت بهاءالله،<sup>۱</sup> میرزا محمدعلی دادخواستی رسمی علیه حضرت عبدالبهاء مملو از اتهامات مهمل و نامعقول تنظیم کرد. او این کار را با کمک طابور آقاسی، رئیس نظمی، که رشوه زیادی از میرزا محمدعلی دریافت کرده بود، انجام داد. این قضیه به دادگاهی در عکا ارجاع شد؛ در آنجا پنج شکایت اصلی توسط پسران حضرت بهاءالله علیه حضرت عبدالبهاء مطرح شده بود. آنها مدعی شده بودند که:

- حضرت بهاءالله فقط مرد مقدسی بود و ادعای پیامبری نداشت. او اوقاتش را در انزوا، دعا و مراقبه می‌گذراند در حالی که حضرت عبدالبهاء جهت مقاصد سیاسی مقام پدرش را تا حدّ مظهر ظهور کلی الهی و ذات الوهیت بالا برده است.
- حضرت عبدالبهاء طبق مفاد کتاب عهدی، وصیت‌نامه حضرت بهاءالله، با آنها رفتار نکرده است.
- آنها از حقّ ارث از میراث عظیمی که پدرشان، حضرت بهاءالله، به جای گذاشته محروم شده‌اند.

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر نگاه کنید به *Covenant of Bahá'í llah*، اثر ادیب طاهرزاده، فصل ۱۵.

- هیچ یک از هدایا و وجوهی که به نام حضرت بهاءالله واصل می‌شود به آنها داده نمی‌شود.
- حضرت عبدالبهاء سبب شده‌اند که هزاران تن از احباء در ایران و هندوستان از آنها روی برگردانند و از معاشرت با آنها گریزان باشند.

چنین اقدام جسورانه و شتاب‌زده‌ای توسط اعضاء عائله حضرت بهاءالله علیه امر مبارک که به‌طور خصوصی مدعی حمایت از آن بودند، و می‌دانستند که شارع آن نه فقط «مرد مقدّس» بلکه رسالت خود را به‌عنوان موعود جمیع اعصار به سلاطین و حکام ارض اعلام کرده است، ریاکاری ناقضین میثاق را برملا می‌کند و خیانت و بی‌وفایی مطلق ایشان را آشکار می‌سازد. این خصیصه‌ها درباره کلیه ناقضین عهد و میثاق در گذشته، حال و آینده مصداق دارد. آنها که از شجره امرالله منفصل شدند، ایمان و حیات روحانی خود را از دست دادند. آنها هرگز در استفاده از هر گونه وسیله‌ای، هر قدر که خفت‌بار و غیراخلاقی باشد، برای سست کردن مبانی و اساس امرالله و زائل کردن ایمان احباء، به خود تردید راه ندادند.

میرزا محمدعلی، در ارجاع قضیه به دادگاه، ابدأ تصوّر نمی‌کرد که حضرت عبدالبهاء در دفاع از امرالله تا آنجا پیش بروند که محتوای کتاب عهدی، وصیت‌نامه حضرت بهاءالله، را در جلسه دادگاه به صدای

بلند بخوانند. حضرت عبدالبهاء با قرائت بخش‌هایی از این سند مهم، کاملاً روشن ساختند که مقام حضرت بهاء‌الله صرفاً «مردی مقدّس» که اوقاتش را به دعا و مراقبه بگذرانند، نبوده است. بلکه، ایشان مولای جمیع نفوس انسانی بودند که امم عالم را به اجرا تعالیم خود فرا خوانده آنها را به اتحاد و دوستی تشویق و تحریض نموده‌اند.

گزارش شده که، حضرت عبدالبهاء در حضور مقامات رسمی، مقام خود را به‌عنوان مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله، مروج امر ایشان و میبّین آیات و تعالیم آن حضرت، نفسی که اغصان، افنان، منسوبین حضرت بهاء‌الله و کلیه احباء باید به ایشان توجه نمایند، علناً اعلام فرمودند. ایشان توضیح دادند که چون ناقضین میثاق علیه ایشان قیام کرده‌اند مفاد وصیت‌نامه حضرت بهاء‌الله را نقض کرده‌اند و در نتیجه احباء رابطه خود را با ایشان قطع نموده‌اند. گفته شده که هیکل مبارک به مقامات رسمی فرموده‌اند که مدت چهار سال عصیان و طغیان آنان را به احباء اعلام نکرده‌اند اما خود ناقضین مخالفت خود با آن حضرت را به عالم بهائی اعلام کردند و به این وسیله خود را از جامعه بهائی منفصل نمودند.

حضرت عبدالبهاء با همان قوّت و قدرت دیگر ادعاهای برادران خود را مردود شمردند. هیکل مبارک با نقل از کتاب عهدی ثابت کردند که آنها مستحق دریافت فلسی از صندوق امر مبارک که آحاد احباء به آن

تبرّع می‌کنند ندارند، زیرا حضرت بهاء‌الله در سند مزبور تصریح دارند که، «ما قَدَّرَ اللهُ لَهُمْ حَقًّا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ»<sup>۲</sup> و اما درباره موضوع ارث، حضرت عبدالبهاء فرمودند که حضرت بهاء‌الله زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشتند و هیچ ملک و املاکی به ارث برای احدی به جای نگذاشتند. گزارش شده که هیکل مبارک فقره‌ای از کتاب عهدی را در اثبات این موضوع قرائت فرمودند که می‌فرمایند، «گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ای‌الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون»<sup>۳</sup>

اما، حضرت عبدالبهاء تأیید فرمودند که حضرت بهاء‌الله دوشیء گرانبها در تملک داشتند، یکی نسخه کمیابی از قرآن و دیگری تسیحی ارزشمند و هر دوشیء مزبور را که از ارزش زیادی برخوردار بود بعضی از نفوس برجسته در عکا دیده بودند. این اشیاء گرانبهای حضرت بهاء‌الله را میرزا محمدعلی برداشته و نزد خود نگه داشته است. اینها و دیگر اشیاء شخصی حضرت بهاء‌الله، از قبیل جامه‌ها، توسط او بین مقامات رسمی حکومتی توزیع شده تا به‌عنوان رشوه عمل کنند و وسائلی برای تحقیر حضرت عبدالبهاء فراهم آورند. زیرا میرزا محمدعلی می‌دانست که حضرت عبدالبهاء آنچه را که به شخص حضرت بهاء‌الله تعلق داشت مقدّس می‌دانستند و آنها باید با احترام حفظ شوند. بنابراین، برای آزار

۲. مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۲

۳. همان، ص ۳۹۹

دادن حضرت عبدالبهاء او تسبیح حضرت بهاءالله را به یکی از اعداء امرالله داد و او را ترغیب نمود که آنها را به نوعی به حضرت عبدالبهاء نشان دهد. گزارش شده که یک روز این مرد تسبیح را به حضرت عبدالبهاء نشان داد و از ایشان پرسید که آیا برای آن قیمتی می‌توانند تعیین نمایند، که حضرت عبدالبهاء در پاسخ فرمودند ارزش آن بستگی به شخصی دارد که از آن استفاده می‌کند.

خبر رویداد پرونده دادگاه در گستره وسیعی منتشر شد. یک بار دیگر ناقضین در اقدامات خود شکست خوردند و نتوانستند سبب تحقیر حضرت عبدالبهاء شوند. در موقعیت دیگری میرزا محمدعلی بالاپوش و عینک حضرت بهاءالله را به نایب والی به‌عنوان رشوه داد و به او توصیه کرد هر زمان که با حضرت عبدالبهاء ملاقات می‌کند در بر نماید. او این کار را کرد و بی‌شرمانه با عینک و بالاپوش حضرت بهاءالله در مقابل حضرت عبدالبهاء ظاهر شد. اما، بعد از آن طولی نکشید که فرد مزبور مقامش را از دست داد و دچار فلاکت شد. سپس نزد حضرت عبدالبهاء رفته برای این رفتار شرم‌آورش عذرخواهی کرد و اعتراف نمود که بنا به توصیه میرزا محمدعلی مرتکب آن عمل شده است. حضرت عبدالبهاء او را مورد محبت و سخاوت خود قرار داده برای حل مشکلاتش به او کمک کردند. این همیشه روش و شیء حضرت عبدالبهاء بود که به دشمنانی که

در حق ایشان ستم ورزیده و سبب رنج و آزار ایشان شده بودند، مساعدت کرده مورد الطاف خود قرار می‌دادند. مضافاً، طلعت میثاق در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

چه انحرافی اشنع از ظلم و طغیان است؛ چه انحرافی

ارذل از تشیت شملِ فرقهٔ ناجیه است. (ایام تسعه، ص ۴۶۱)

این اشاره‌ای به ایجاد شکاف در میان صفوف احباء توسط میرزا محمدعلی است. در فصل ۱۳ توضیح داده شد که میرزا محمدعلی به چه شیوه‌ای سعی کرد در میان احباء در شرق پیروانی برای خویش دست و پا کند. از طریق عوامل اصلی خود، از قبیل جمال بروجردی، سید مهدی دهجی و جلیل خویی، هر تلاشی را به کار برد تا در جامعه اسم اعظم ایجاد تفرقه و تشیت نماید. اگرچه برای مدتی کوتاه مناقشاتی در میان بعضی از احباء ایجاد کرد که قبلاً بیان شد، اما به نحوی فلاکت‌بار در مساعی خود شکست خورده خائب و خاسر گردید. جامعه، که از آلودگی نقض میثاق تطهیر شده بود، به مراتب قوی‌تر از قبل ظاهر شد.

میرزا محمدعلی بال‌های خود را به شیوه زیر بر امریکای شمالی نیز گسترده: حدود اوائل قرن ناقضین سرخورده شدند زیرا خود را از جلوگیری از پیشرفت امرالله عاجز و ناتوان یافتند. خبر توسعه امرالله، به خصوص اقبال تعدادی از نفوس در غرب، سبب شد نارحسد با شدت بیشتر در سینه آنها

شعله‌ور گردد. در دسامبر ۱۸۹۸ اولین گروه زائران غربی وارد ارض اقدس شده به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند. برای نخستین بار این احبای تازه تصدیق با شخصیت جذّاب حضرت مولی الوری در تماس قرار گرفتند. آنها حرارت محبّت و شفقت واقعی ایشان را احساس کرده نور روح ربانی را که از سیمای ایشان ساطع بود مشاهده کردند.

در طیّ اقامت کوتاه این زائران با کلام روح‌بخش حضرت عبدالبهاء برانگیخته شدند. آنها کاملاً مجذوب آن حضرت شده با وفاداری تزلزل‌ناپذیر مشتاق خدمت به ایشان و امری گشتند که هیکل مبارک مظهر و نماینده آن بودند. این نفوس در نتیجه این ملاقات با حضرت عبدالبهاء چنان درخشش و مسرّتی آسمانی نشان دادند که ناقضین میثاق از شدّت خشم و حسد آتش گرفتند؛ غم و نومیدی آنها حدّ و مرزی نمی‌شناخت. لازم آمد که با این تحولات مقابله کنند و نقشه‌ای برای جلوگیری از پیشرفت امرالله در غرب طرح کنند. سرانجام میرزا محمدعلی وسیله‌ای کشف کرد که بدان واسطه بتواند برای ایجاد انشقاق در صفوف متّحد احباء در امریکا تلاش کند.

در میان گروهی که از غرب برای تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء آمدند ابراهیم خیرالله، مسیحی لبنانی نیز حضور داشت که در ایام حیات حضرت بهاءالله در مصر به امر مبارک اقبال کرده و در سال



۱۸۹۲ به امریکا عزیمت نموده بود. دو سال بعد او موفق شد تورنتون چیس، اولین مسیحی غربی، را به ظلّ امر حضرت بهاءالله هدایت کند. حضرت عبدالبهاء به خیرالله لقب «پطرس بهاء» را عنایت کردند. در طیّ چند سال بعد خیرالله امر مبارک را در نقاط گوناگون ایالات متّحده ابلاغ کرد و تنها مبلغی بود که احباء برای کسب معارف و معلومات بیشتر در آن کشور وسیع به او مراجعه می‌کردند.

در طیّ زمانی که خیرالله به حضرت عبدالبهاء وفادار بود توانست تعدادی از نفوس را به امر مبارک هدایت کند. در یکی از عرایض خود به حضرت عبدالبهاء ابراز وفاداری عمیق به آن حضرت نموده خبر اقبال این نفوس را ذکر نمود. ذیلاً ترجمه مکتوبی که در سال ۱۸۹۷ مرقوم داشت نقل می‌شود:

ساحت مقدّس مولای من و مولای جمیع عالم ... روحی  
لتراب اقدامه الفدا؛ بعد از عرض اطاعت و عبودیت به ساحت  
قدس مولایم، مایلم اظهار کنم که من و احباء در این مناطق در  
اسحار با استغراق در بحر الطاف شما دیدار می‌کنیم و شامگاهان  
برخوردار از فیض رحمت شما که شرق و غرب عالم را احاطه کرده  
ملاقات داریم، چه که نظر لطف شما به من و آنها متوجه شده  
است. شما سه لوح از آثار الهی نازل فرموده‌اید: یکی برای احبای

امریکا، یکی برای آنتون افندی حداد، و آخرین آنها برای بنده خودتان که الی الأبد در کمال خضوع و فقر و فنا، منتظر عنایات کریمانه مولای بزرگوار خود است ... به ضمیمه این عریضه هفتاد و چهار عریضه از نفوسی که اخیراً در ظلّ امرالله وارد شده‌اند تقدیم می‌شود و عنقریب عرایض دیگر نیز تقدیم حضور می‌گردد. تعداد متحرّیانی که مایل‌اند کلام الهی را استماع نمایند و به عرفان حقیقت نائل شوند بسیار زیاد است...»<sup>۴</sup>

اما در اینجا مثال و نمونه‌ای وجود دارد که چگونه غرور و جاه‌طلبی می‌توانند شعله ایمان را که در قلب فرد مؤمن فروزان است خاموش کند. هیچ امری برای مؤمن به حضرت بهاءالله که در تبلیغ امرالله موفق می‌شود مهم‌تر و حیاتی‌تر از فروتنی واقعی، خضوع و بندگی کامل نسبت به احبای الهی نیست. اما اسفا که خیرالله مغرور و خودپرست بود. با گذشت زمان و مشاهده فزونی یافتن ثمره کارهای تبلیغی اش، مغرور شد و این تفکر در او راه یافت که عالم بهائی را به دو قسمت تقسیم کند، خودش رهبر بهائیان غرب شود و حضرت عبدالبهاء رهبر احبای شرق باشند!

در حالی که این جاه‌طلبی خودخواهانه را در دل می‌پروراند، وارد عکا شد و برای نخستین بار به حضور حضرت عبدالبهاء رسید. جلال و

۴. این نامه در کتاب *Abdu'l-Baha*؛ اثر ایادی امرالله جناب حسن البایوزی، ص ۲۷۱-۲۸۲ درج است.

عظمت و اقتدار ایشان و نیز محبت و شفقت آن حضرت را احساس کرد. مدتی کوتاه خیرالله انقیاد و فرمانبرداری خود نسبت به حضرت عبدالبهاء را نشان داد و این در روزی بود که هیکل مبارک او را به جبل کرمل بردند و در آنجا سنگ زیربنای مرقد مطهر حضرت باب را در مکانی که توسط حضرت بهاءالله تعیین و توسط حضرت عبدالبهاء خریداری شده بود، نهادند.

در این ضمن، میرزا محمدعلی در خیرالله آثار جاه طلبی و خودپرستی را کشف کرده بود و به طور کامل از آن استفاده کرد. طولی نکشید که روابط پنهانی بین آن دو برقرار شد و خیرالله به صورت بازیچه و ابزاری در دست میرزا محمدعلی قرار گرفت. او به گروه بدنام ناقضین میثاق پیوست و به مخالفت با حضرت عبدالبهاء قیام کرد، بدگمانی و بی اعتمادی را در میان احباء اشاعه داد و برخی از نظریه های خود را در گستره وسیعی منتشر کرد. فساد او سبب امتحانات عظیمه برای احباء در غرب شد اما اکثریت وسیعی از احبای امریکایی به امر الهی وفادار باقی ماندند. میرزا محمدعلی برای آنکه هدف خود برای ایجاد شکاف و انشقاق در جامعه را شدت بخشد، پسرش شعاع الله را به ایالات متحده فرستاد تا خیرالله را تقویت نماید.

خبر فساد و انحراف خیرالله سبب حزن قلب حضرت عبدالبهاء شد؛ هیکل مبارک سعی کردند او را که دچار هبوط روحانی شده بود نجات دهند. در سال ۱۹۰۱ حضرت عبدالبهاء از عبدالکریم طهرانی، که در قاهره به تجارت اشتغال داشت و امر مبارک را به خیرالله ابلاغ کرده و سبب ایمان او شده بود، خواستند که به امریکا برود که به طور اخص به این نفس متزلزل بفهماند که طریق خطا را در پیش گرفته است. وقتی این مأموریت با شکست مواجه شد، همان سال حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا حسن خراسانی را با همان هدف اعزام فرمودند. او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. وقتی حاجی میرزا حسن مراجعت کرد، میرزا اسدالله اصفهانی به ایالات متّحده اعزام شد. او قبلاً توسط حضرت عبدالبهاء مأموریت حمل رمس اطهر حضرت اعلیٰ به ارض اقدس را یافته و به نحو احسن با موفقیت آن را انجام داده بود. او ارتباط خانوادگی با عائله مبارکه داشت زیرا با خواهر منیره خانم، حرم حضرت عبدالبهاء، ازدواج کرده بود. اگرچه او سعی کرد به خیرالله کمک کند که ثابت بر عهد و میثاق بماند، اما متأسّفانه، چند سال بعد، خود او و پسرش دکتر فرید هم در زمره ناقضین میثاق درآمدند.

علیرغم تمامی مساعی خیرالله برای گمراه کردن کسانی که قبلاً با مساعدت او به امر مبارک اقبال کرده بودند، نتوانست در این مورد موفق

شود. تنها تعداد اندکی از نفوس دور او جمع شدند. به این ترتیب او تفرقه موقتی ایجاد کرد اما وضعیت به سرعت تغییر نمود. مانند ایران، احباء نسبت به میثاق حضرت بهاءالله وفادار ماندند و از آن پس از معاشرت با مبلغ خود امتناع نمودند. این تحوّل را تا حدّی زیادی می‌توان ناشی از ورود میرزا ابوالفضائل، مبلغ نامدار بهائی، در سال ۱۹۰۱ به ایالات متّحده دانست. سفر این مبلغ برجسته، که به امر حضرت عبداله‌بهاء صورت گرفت، مدت دو سال طول کشید. در طیّ این مدت، میرزا ابوالفضائل خود را کاملاً وقف تزئید معارف احباء در حقایق امر حضرت بهاءالله نمود. او ساعات زیادی را، روز و شب، به بحث درباره وجوه گوناگون ظهور حضرت بهاءالله، تاریخ و تعالیم و احکام و میثاق آن می‌نمود؛ او خاطرنشان می‌کرد که عهد و میثاق ضامن وحدت جامعه است. در جریان این بحث او توانست موضوعاتی را که تا آن زمان برای احبای آمریکایی مبهم مانده بود روشن سازد. در ایفای این وظیفه او از مساعدت علی‌قلی خان، که مترجم او بود، بهره می‌برد. به این ترتیب، در اثر کار تبلیغی و آموزشی میرزا ابوالفضائل، احباء در آمریکا مشحون از روح ایمان و سرشار از شور و نشاط شدند و بسیاری از آنها به غول‌های روحانی در این دور صمدانی متحوّل گشتند.

خیرالله، که تشنه قدرت بود و به تقلایش ادامه می‌داد که رهبر جامعهٔ بهائی در غرب بشود، به‌طور مداوم توسط ناقض اکبر ترغیب و توصیه می‌شد که در میان احباء ایجاد اختلاف و نارضایتی نماید و مجهودات مبلغان برجسته بهائی برای تطهیر قلب و ذهن او از سمّ نقض میثاق منتج به نتیجه نشد. حضرت عبدالبهاء او را از جامعه طرد کردند و فرمودند که در نتیجهٔ نقض میثاق توسط او در زمره اموات محسوب است و طولی نخواهد کشید که بوی تعفن اعمال او سبب انزجار مردم از او خواهد شد. در سال ۱۹۱۷ خیرالله نامه‌ای به پروفیسور ادوارد براون استاد دانشگاه کمبریج نوشت که گویای نومییدی و سرخوردگی او بود:

نهضت بهائی در آمریکا از زمان اختلاف تأسّف‌آوری که نوزده سال قبل به غرب رسید کند و ملال آور شده است. در آن زمان تصوّر می‌کردم دعوت کردن مردم به این حقیقت اعظم معادل فرا خواندن آنها به مشاجره و مجادله است. اما سفر عباس افندی، عبدالبهاء، به این کشور، تعالیم نادرست او، اشتباه جلوه دادن بهائیت توسط او، کتمان و ظاهرسازی او، و وقوف بر این که پایان کار او نزدیک است، مرا بر آن داشت که به مساعدت کار خدا قیام کنم، حقیقت را بیان نمایم، و حملات نادرست الهیون و مبلغان مذهبی را رد کنم. حال سخت در تلاشم که امر الهی را،

که در اثر سفر عباس افندی ضربه مرگباری دیده، حیات جدید  
بخشم.<sup>۵</sup>

در فصل‌های گذشته به طغیان و بی‌انصافی میرزا محمدعلی اشاره  
شد؛ طغیان و عصیان که در تاریخ ادیان بی‌سابقه است زیرا عظمت  
امرالله سبب عظمت مخالفت هم شده است. دکتر یونس خان در خاطرات  
خود اظهار می‌دارد که در یک مورد، اواخر سال ۱۹۰۴، وقتی چند تن از  
زائران در حضور مبارک جالس بودند، حضرت عبدالبهاء رنج و آلام خود  
در اثر فعالیت‌های ناقضین را تشریح می‌فرمودند. حکایاتی که بیان  
می‌فرمودند آنقدر دلخراش بود که هر کس کلام مبارک را شنید عمیقاً  
محزون و مغموم شد. در این موقع بود که دکتر یونس خان از حضرت  
عبدالبهاء پرسید چه مدتی ناقضین به مخالفت خود با ایشان ادامه خواهند  
داد. گفته شده که حضرت عبدالبهاء فرمودند در طی چهار سال آنها به  
حدی ناتوان خواهند شد که قادر به انجام دادن کاری علیه ایشان نخواهند  
بود. این پیش‌بینی ایشان در سال ۱۹۰۹ تحقق یافت؛ در آن زمان در اثر  
انقلاب «ترک‌های جوان» حضرت عبدالبهاء از حبس چهل ساله رهایی  
یافتند، امر الهی ترقی‌شایانی در شرق و غرب نمود و ناقضین به کنام  
رسوایی و شکست خود عقب نشستند. در همان اجتماع در سال ۱۹۰۴

حضرت عبدالبهاء فرمودند که اگرچه در آینده تعدادی از پیروان میرزا یحیی در عالم باقی خواهند ماند، اما هیچ اثری از ناقضین در ارض اقدس باقی نخواهد ماند و امروزه چنین شده است.

گفته شده است که حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات خود فرموده‌اند که خداوند در طول دوران قیادت ایشان همیشه به ناقضین مساعدت کرده و آنها را قادر ساخته است که هرگونه شکافی را که میسر بوده در حصن حصین امرالله ایجاد کنند به طوری که حضرت عبدالبهاء بتوانند مانع جمیع آنها بشوند و اطمینان داده شود که در آینده احدی در ایجاد انشقاق موفق نخواهد بود.

با گذشت زمان، پیام حضرت بهاءالله در سراسر ایالات متّحده و کانادا انتشار یافت. این پیام به قاره اروپا رسید و در آنجا هسته‌ای از جوامع بهائی در چندین کشور، از جمله بریتانیا، فرانسه و آلمان ایجاد شد. هنگامی که حضرت عبدالبهاء از حبس چهل ساله آزاد شدند به غرب سفر کرده علناً به اعلام پیام حضرت بهاءالله به مردمان اروپا و امریکا پرداختند. تأثیری را که هیکل مبارک بر قلوب مردم گذاشتند آنقدر عظیم و شدید بود که تعداد زیادی از نفوس در کلیساها و تالارهای عمومی اجتماع می‌کردند که ایشان را ببینند و کلام مبارک را بشنوند. احباء در غرب که با هیکل مبارک دیدار کردند از لحاظ روحانی متحوّل شده تحت تأثیر



محبت جامع و فراگیر ایشان قرار گرفتند. ایشان چنان مبنای محکمی، بخصوص در آمریکای شمالی، پدید آوردند که چند سال بعد میزانی از تفوق و اولویت را برای اجرای الواح فرامین تبلیغی به این جامعه قائل شدند؛ این فرامین عبارت از چهارده لوح خطاب به احبای آمریکای شمالی بود که منشور فعالیت تبلیغی در سراسر عالم را تشکیل می دهد.



## فصل نوزدهم

### انحرافات میرزا محمدعلی (۴)

چه انحرافی افطع از تأویلات رکیکه اهل اربتیاب است؟

(ایام تسعه، ص ۴۶۱)

می‌توان استنباط نمود که مقصود از «اهل اربتیاب» ناقضین میثاق در ارض اقدس و کسانی است که توسط آنها گمراه شده بودند. میرزا محمدعلی که سال‌ها، با مساعدت همراهان شرور با افکار اهریمنی، به مخالفت با عهد و پیمان مشغول بود، به‌طور مداوم داستان‌های کذب جعل می‌کرد تا نقشه‌های خود برای ایجاد اختلاف و نارضایتی در جامعه بهائی را اجرا کند و در میان محبان و طرفداران حضرت عبدالبهاء ایجاد عدم اعتماد کرده ذهن آنها را مشوب نماید. ممکن است کسی از خلاقیت ناقضین تعجب کند چون هر روز اکاذیب جدیدی جعل کرده منتشر می‌ساختند. اگرچه توصیف تفصیلی تبلیغات آنها فراتر از گنجایش این کتاب است، اما بعضی عبارات گمراه‌کننده آنها ذکر خواهد شد.

میرزا محمدعلی در «اوراق ناریه» که در میان احباء توزیع می‌کرد تأکید داشت که طبق کتاب عهدی حضرت عبدالبهاء نباید تنها مرکز اقتدار در جامعه باشند. او ادعا می‌کرد که اغصان، یعنی سه نابرداری حضرت

عبدالبهاء، باید در جریان تصمیم‌گیری در کلیه امور امرالله سهیم باشند. دلیلی که می‌آورد این بود که حضرت عبدالبهاء قابل اعتماد نیستند زیرا مدّعی بود که ایشان مقام الهی برای خود قائل هستند؛ که اتهامی نامعقول و مهممل بود. در سایر اوقات حضرت عبدالبهاء متّهم می‌شدند که ادعای مقام مظهریت الهیه نموده‌اند. ناقضین میثاق کلیه این اتهامات، و بسیاری دیگر، را علیه حضرت عبدالبهاء مطرح کرده در گسترده وسیعی منتشر می‌کردند.

در سال ۱۹۰۳ اغتشاشی خونین در شهر یزد و روستاهای اطراف رخ داد. ظرف چند روز، تعداد عظیمی از احباء به شهادت رسیدند و شدت ایمانشان را به نمایش عمومی گذاشتند و با خون خود حقیقت امر حضرت بهاءالله را اعلام کردند. صحنه‌های دلاوری و ایثار تماماً به تفصیل در تاریخ امرالله ثبت شده است. خبر شهادت آن همه احبای مخلص سبب حزن عظیم در قلب حضرت عبدالبهاء شد. میرزا محمدعلی و هم‌دستانش، به خوبی می‌دانستند که این نفوس جان خود را در راه حضرت بهاءالله فدا کرده‌اند، با این همه خبر را در میان سکنه ارض اقدس به‌طور اعم، و بین شهروندان برجسته و نامی به‌طور اخصّ، شهرت دادند که پیروان حضرت عبدالبهاء در یزد تماماً مجرم بودند و به این علّت کشته شده‌اند.

دکتر یونس خان داستان جالبی را بیان می‌کند که نبوغ میرزا محمدعلی در فنّ تحریف حقیقت را نشان می‌دهد. ذیلاً خلاصه‌ای از کلام او نقل می‌گردد:

شهرت مظلومیت مبارک همه را به جنبش در آورد؛ عواطف رحمانی به هیجان آمد. بعضی به خیال استخلاص مبارک افتادند؛ عریضه‌ها عرض کردند؛ دعاها و مناجات‌ها نمودند رقعہ‌های دعوت هزار نفر امضاء فرستادند که ما جاناً و مالاً فدائیان طالب استخلاص وجود مبارکیم. من جمله مادام جاکسن به اتفاق مرحوم هپولیت دریفوس و دو نفر دیگر مبالغ هنگفتی فراهم نموده قصد عزیمت به اسلامبول نمودند که اقدامات لازمه برای برانداختن سجن اعظم بنمایند و از این اقدام و فداکاری مبالغ گزافی نصیب کاظم پاشا والی بیروت می‌شد که در این عمل مساعدت لازمه بنماید. این خبر به سمع مبارک رسید تلگرافاً ایشان را منع شدید نمودند. این هم یک بهانه دیگر به دست ناقضین افتاد که تحریک بغض و عدوان مامورین عثمانی بنمایند. کما این که یک روز به خود این عبد می‌فرمودند: آزادی من درید قدرت الهی است؛ هیچگونه اقدامی جائز نه. اما همین که به پاریس تلگراف کردم که اقدامی برای استخلاص من ننمایند و آنها

را شدیداً منع کردم ناقضین بهانه دیگر به دست آوردند به کاظم پاشا نوشتند اگر افندی این قسم ممانعت از اقدام آنها ننموده بود اقلّاً سی هزار لیره عاید شما می شد این عمل را محض دشمنی با شما نمودند. کاظم پاشا به ضدّیت و مخالفت قیام کرد. (خاطرات نه ساله عکّا، ص ۳۰۲)

دکتر یونس خان تمهیدات و خیانت‌های ناقضین در ایجاد شک و بدگمانی در قلوب مردم درباره فعالیت‌های احباء را توصیف می‌کند که ذیلاً به اختصار نقل می‌گردد:

وقتی که میرزا بدیع الله پیمان الهی را با توبه خود در هم شکست مدتی در خانه بیکار نشست، سپس با برادر باجان برابرش به هم پیوست و ضمناً عقد اتحاد با جمیع معرضین و مغرضین محکم بست. جملگی دست به دست دادند تا کاری از پیش ببرند. میرزا شعاع الله به مساعدت ابراهیم خیرالله در مقابل ابوالفضائل به امریکا رفت؛ میرزا غلام الله مامور اروپا شد، لوازم فتنه و فساد از هر طرف فراهم کرد. همین که موجبات القاء شبّهات از هر جهت مهیا شد یکمرتبه همه ناقضین از داخل و خارج مشغول عملیات شدند. رفته رفته منکر بدیهیات شدند و در چنین ایّامی که تضییقات شدید عواطف مؤمنین شرق و غرب را به جوش آورده

بود و احساسات یاران الهی به اعلی درجه رسیده بود هر چه بود زیرش زدند به غربی‌ها گفتند در شرق خبری نیست به شرقی‌ها گفتند در غرب از امر اثری نیست. یک روز گفتند مشرق الاذکار عشق‌آباد موهوم است، صدق و کذب این خبر از کجا معلوم است ... آخرالامر از هر طرف مجاب شدند کم‌کم دامنه تبلیغات و القاء شبهات خود را کوتاه کردند... اما ناقضین عکا بعضی تائب و برخی خاسر و خائب سرگشته و پریشان شدند. مذبذبین معروف که طائفین حول و ساکنین حیفا و عکا بودند متشتت و سرگردان ماندند. مقارن یکهزار و نهصد و چهار (۱۹۰۴) مرکز نقض با دوسه نفر از اعوانش ناچار مانند عنکبوت در حفره خمول خزیدند و تار اوهام و خرافات و متشابهات در گرد خود تنیدند و در انتظار طعمه عمری به سر بردند شاید وقتی آشفته و گمراهی به دام افکنند و شبهاتی تلقین کنند... در خلال ۱۹۰۶ میلادی به ورود هیئت تفتیشیه و لجنه مفسدت‌انگیز منتهی گشت. در آن زمان یک بار دیگر از حفره انزوا بیرون جسته عرض اندام نمودند. (خاطرات نه ساله عکا، ص ۳۰۵-۳۰۷)

همانطور که در صفحات آینده خواهیم دید، طولی نکشید که آنها قوت و قدرت خود را از دست دادند و قافیه را به کلی باختند.

چه انحرافی اخبث از اتفاق با اعدای الهی و بیگانگان است.  
(ایام تسعه، ص ۴۶۱-۴۶۲)

همانطور که قبلاً خاطرنشان شد، ناقضین، در تلاش خود برای تفوق بر حضرت عبدالبهاء، از هیچ کوششی فروگذار نکردند و آنچه که در توان داشتند برای تضعیف مبانی عهد و پیمان حضرت بهاءالله به کار بردند. شالوده اقدامات همیشگی آنها دروغ بود؛ ابزاری عمومی که با آن هر وضعیتی را دیگرگون جلوه دادند. آنها در میان اعدای امرالله که مشتاق لطمه زدن به امر مبارک بودند، همدلانی یافتند. آنها که به پاشیدن بذر تفرقه و تشتب در میان بهائیان قناعت نکردند، با انتشار اکاذیب در میان سکنه عکا و اراضی مجاور قانع نشدند، افسانه‌های بدبختی و گرفتاری خود را نزد اتباع بیگانه که نسبت به امر مبارک خصومت داشتند بردند. در لباس مبدل گدایی، ادعا می‌کردند که حضرت عبدالبهاء با آنها رفتاری ستمگرانه دارند.

یکی از این قبیل اشخاص که ناقضین مطالب خود را برای او بیان کردند روزاموند دیل اوون (Rosamond Dale Owen) همسر لارنس اولیفانت (Laurence Oliphant)، سیاح ویکتوریایی (Victorian) و نویسنده بود که چند سال در ارض اقدس سکونت داشت. بانو اولیفانت، مسیحی پر شور و شوق و متعصب در دفاع از دیانت خود، از پیشرفت



امرالله احساس خطر کرد؛ این را می‌توان در کتابش *My Perilous Life in Palestine* مشاهده کرد. میرزا بدیع‌الله فریبکارانه نزد او شکایت کرد که حضرت عبدالبهاء حق و حقوق او و برادرانش را غصب کرده‌اند و در نتیجه او در نیاز مبرم مالی قرار دارد. او و میرزا محمدعلی ادعاهای واهی و پوچ خود را که تماماً برای سلب اعتبار از حضرت عبدالبهاء طرح شده بود، مطرح می‌کردند. این برادران به خوبی می‌دانستند که خانم اولیفانت از رشد و گسترش امرالله و انتشار آن در میان مسیحیان غرب سخت ناراضی است. آنها امیدوار بودند که اظهارات افتراآمیز آنها درباره حضرت عبدالبهاء بتواند به شعله مخالفت او با امرالله و حضرت عبدالبهاء به‌عنوان ریاست آن دامن بزند. و این دقیقاً اتفاق افتاد.

چند صفحه از کتاب خانم اولیفانت (صفحات ۲۳۰-۲۳۵) میزان تأثیر اکاذیب و افتراءاتی را که میرزا بدیع‌الله به مؤلف آن اظهار داشته بود نشان می‌دهد؛ او از آنها برای بی‌اعتبار کردن امر حضرت بهاء‌الله استفاده کرد:

او [میرزا بدیع‌الله] چند سالی زندانی سیاسی در سن ژان داکر (St Jean d'Acres) بود و دریافتم که او و خانواده هفت نفری‌اش از گرسنگی نزدیک به مرگ هستند...

عباس افندی و خانواده‌اش در کمال راحتی زندگی می‌کنند در حالی که بدیع‌الله و خانواده‌اش اگر من به دادشان نرسیده بودم تقریباً از گرسنگی نزدیک به مرگ بودند...

متوجه هستم که محمد علی، پسر دوم، به همان اندازه در رنج و عذاب است؛ او فقط با تلاش بعضی از منسویین در امریکا از فقر مفرط نجات یافته است...

دریافتم که تقریباً سه میلیون مسیحی در زمره پیروان و حامیان عباس افندی هستند. این به زحمت می‌تواند امکان‌پذیر باشد، اما اگر درست باشد، در این صورت این افراد باید تعیین کنند که آیا مردی با شخصیت عباس افندی، که خودش در کمال راحتی و آسایش زندگی می‌کند و برادرش از گرسنگی نزدیک به مرگ است، برای تعلیم زندگی به شکل حضرت مسیح به مسیحیان مناسب و شایسته است یا خیر.

از زمانی که این اظهارات نادرست و خصمانه درباره حضرت عبدالبهاء نوشته شد اتفاقات زیادی افتاده است. امروز بدیهی است که ظلمت اکاذیب به واسطه نور حقیقت از بین رفته است. شخصیت مسیح‌گونه حضرت عبدالبهاء، مثل اعلائی تعالیم حضرت بهاء‌الله و آینه تمام‌نمای نور آن حضرت، مثال و نمونه‌ای عالی را برای نفوس انسانی

ایجاد کردند که در این دور صمدانی از آن پیروی کنند. این اظهارات تحقیرکننده درباره حضرت عبدالبهاء، که حیات پر فضیلت سراسر خدمت ایشان به عالم انسانی توسط دوست و دشمن یکسان تمجید شده، اگر تا زمان انتشار کتاب خانم اولیغانت ناقضین میثاق از قدرت ساقط نشده و در معرض انهدام و انقراض نبودند، می توانست سبب رضایت عظیم آنها بشود.



## فصل بیستم

### انحرافات میرزا محمدعلی (۵)

چه انحرافی اتم از کذب و بُهتان بر احباء الله است؛ چه انحرافی اسوء از سبب شدن حبس و سجن احبای ربانی است؛ چه انحرافی اصعب از تسلیم آیات و کلمات و مکاتیب به حکومت است که بر قتل این مظلوم قیام نمایند؛ چه انحرافی اشد از تزییع امرالله و تصنیع و تزویر مکاتیب و مراسلات افترائیه است که سبب وحشت و دهشت حکومت شود و نتیجه سفک دم این مظلوم گردد؛ و آن مکاتیب در نزد حکومت است.

(ایام تسعه، ص ۴۶۱)

در صفحات گذشته درباره دسائس و توطئه‌های میرزا محمدعلی و اتهامات شرم‌آوری که علیه حضرت مولی الوری و احبای آن حضرت مطرح می‌کرد مطالب زیادی نوشته شده است. او در تلاش برای بی اعتبار کردن حضرت عبدالبهاء انواع دسائس شیرانه را طراحی کرد که سبب کثرت احزان در قلوب احباء شد. شایعات نادرست در جامعه بهائی انتشار داد و امرالله را به مردمان محلی در ارض اقدس به نحوی نادرست جلوه داد. این اقدامات به شدت ادامه یافت تا آنکه در سال ۱۹۰۰ که حضرت عبدالبهاء شروع به بنای مقام حضرت اعلی در جبل کرمل نمودند. این اقدام بهانه دیگری به دست میرزا محمدعلی داد که از آن حداکثر بهره‌برداری را نمود و برای حضرت عبدالبهاء درد و رنج بسیاری ایجاد

کرد. در مقایسه با آلامی که ناقضین میثاق پس از شروع بنای مقام اعلیٰ برای مرکز میثاق موجب شدند، مشکلاتی که حضرت عبدالبهاء از زمان صعود حضرت بهاءالله تا شروع بنای مقام متحمل شده بودند رنگ باخت و ناچیز جلوه کرد.

برای درک گستره تمهیدات و دسائس میرزامحمدعلی، شرحی کوتاه از اوضاع حول بنای مقام حضرت اعلیٰ می‌تواند مفید باشد. در اوایل دهه ۱۹۰۰ حیفاً نقطه تمرکز مورد توجه حضرت عبدالبهاء شد. سه خانه در آنجا اجاره کردند: یکی برای خودشان و برای ملاقات گاهگاهی با اعضاء عائله؛ دیگری یک خانه چهاراتاقه برای زائران شرقی که یک اتاقش به نفس مبارک حضرت عبدالبهاء اختصاص داشت؛ و اتاقی برای دفتر کار حاجی سید تقی منشادی<sup>۱</sup> و دو اتاق دیگر برای زائران؛ و خانه سوم با چهار اتاق، که برای تعداد فزاینده زائران غربی که از سال ۱۸۹۸ سفرهای خود برای زیارت حضرت عبدالبهاء را شروع کرده بودند، کاملاً مفروش شده دارای اثاثیه بود. پیش از سال ۱۹۰۰ چند تن از زائران در این خانه‌ها سکونت کردند اما هنگامی که حضرت عبدالبهاء شروع به بنای مقام اعلیٰ روی جبل کرم‌ل نمودند، احباء را از سفرهای زیارتی منع فرمودند و بنابراین خانه‌ها عمدتاً خالی ماند.

۱. او یکی از مؤمنین بود که سال‌های زیادی در ارض اقدس به حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء خدمت کرد. نگاه کنید به تذکره الوفا، ص ۸۹-۹۳.

دکتر یونس خان وضعیت امور در حیفا درست بعد از آغاز قرن را توصیف می‌کند که ذیلاً از خاطرات جذّاب او [ذیل اوضاع حیفا در سنه ۱۹۰۰ مسیحی] به اختصار نقل می‌گردد:

بنای مفصلی در دامنه جبل کرمل دائر است و اساس بنای مقدّس مقام اعلی را می‌گذارند. هیکل میثاق به فاصله‌های مختلف برای رسیدگی به امور بنائی مقام اعلی به حیفا تشریف فرما شده چند روزی احباب و اغیار به شرف لقا فائز می‌شوند...

تغییراتی که در مدت سه چهار سال اخیر واقع شده به قرار ذیل است:

اولاً میرزا آقاجان ... ید غیبی الهی او را اخذ کرد.

ثانیاً میرزا ضیاءالله که همواره بوالهوس و متزلزل بود ... به دیار فنا راجع شد.

ثالثاً اطاق تحتانی قصر که محل آسایش مسافرین و زائرین بود آن را هم ناقضین به تصرف خود در آوردند...

رابعاً ناقضین از قبول مخارج معیشت خودداری نمودند. لهذا ضیق معیشت درب‌خانه مبارک مرتفع شد. ولکن گاهی به عناوین مختلفه وجوهی برای آنها می‌فرستادند.

خامساً اقدامات [رئیس قوای انتظامی عگا، یحیی] تابور آقاسی بر علیه امر نتیجه معکوس بخشید. عاقبت معزول و بعد به ذلت دچار گردید و به ذیل اطهر ملتجی شد و استغاثه نمود و کمک خرج دریافت داشت.

سادساً متجاوز از سه سال بود که احبای شرق و غرب مستمراً دسته دسته مشرف می شدند و مدینه حیفاً مرجع اهل بهاء بود و همواره اجتماعات جشن و سرور دائر بود. اما در این اواخر بر حسب اراده مبارک تخفیف حاصل شد.

... ناقضین ...<sup>۲</sup> بهانه تازه پیش گرفته بودند و موضوع تأسیس و بنای مقام اعلی را وسیله تحریک مفسدین قرار داده بودند. (خاطرات نه ساله عگا، ص ۱۴۵-۱۴۷)

ساختمان مقام حضرت اعلی بزرگترین اقدام در امر بهائی در طی سال های اولیه سده بیستم بود. این تکلیف مقدّسی بود که، حضرت بهاء الله در طی سال های آخر حیات عنصری مبارک، از حضرت عبدالبهاء به طور اخصّ خواسته بودند که انجام دهند. خرید زمین برای مقام مبارک مدت ها طول کشید، زیرا تحت تأثیر ناقضین میثاق، مالک زمین ابتدا از فروش آن امتناع می کرد. بعد از مشکلات بسیار، وقتی مذاکرات برای

۲. در متن انگلیسی ذکر شده «ناقضین با هشدار دادن نسبت به فزونی جمعیت در میان عناصر مفسده‌انگیز اعلام خطر کردند.» ولی در متن فارسی خاطرات نه ساله مشاهده نشد -م.



فروش ملک اتمام یافت و مالکیت آن به حضرت عبدالبهاء انتقال یافت، خرید قطعه زمین دیگری که در سمت جنوبی قرار داشت و امکان دسترسی به محل بنا را فراهم می‌آورد ضرورت یافت. به تحریک ناقضین، مالک مبلغ گزافی برای این قطعه زمین مطالبه می‌کرد حتی وقتی حضرت عبدالبهاء مبلغی عظیم برای آن پیشنهاد فرمودند مالک تصمیم گرفت آن را نفروشد. شنیده شد حضرت عبدالبهاء درباره این رویداد چنین فرمودند:

هر سنگی از سنگ‌های مقام و راهی که به آن بقعه مقدسه منتهی می‌گردید با اشک چشم و مصائب و مصارف لاتحصى برداشته شده و در جای خود برقرار گردیده است... یک شب چنان خود را در دریای احزان و آلام مستغرق و ابواب را از هر جهت مسدود و مستغلق یافتم که جز توسل به دعا و تشبث به ذیل کبریا چاره‌ای ندیدم این بود که تمام لیل را به تلاوت ذکری که از حضرت نقطه اولی داشتم پرداختم و از ترتیل آن آیات اطمینان قلب و راحت خاطر یافتم. فردای آن شب صاحب زمین بنفسه آمد و عذرخواهی کرد و شخصاً تقاضا و استدعا نمود که ملکش را خریداری نمایم. (قرن بدیع، ص ۵۵۳)

با پیش رفتن کارهای بنا روی کوه کرمل احباء از تجسم استقرار رمس مطهر حضرت اعلی در آن نقطه مقدس بسیار مسرور بودند. اما

ناقضین، که مکرراً مستمراً در اقدامات شرورانه خود دچار شکست و سرخوردگی می‌شدند و اجباراً تفوّق و برتری عهد و پیمان الهی، به خصوص با ورود زائران غربی، را شاهد بودند، برانگیخته شدند که لطمه دیگری به حضرت عبدالبهاء وارد آورند.

در سال ۱۹۰۱ حضرت عبدالبهاء در طیّ بیانات مبارکه خطاب به احباء، نزدیک شدن بلاای قریب الوقوعی را که ناشی از اعمال و اقدامات ناقضین بود پیش‌بینی فرمودند. گزارش شده که هیکل مبارک به احباء فرمودند که ناقضین در دسرزیادی برای ایشان ایجاد خواهند کرد اما خود آنها نخستین کسانی خواهند بود که در تار و پود دام تمهیداتی که می‌بافند گرفتار خواهند شد و بعداً هیکل مبارک هدف دسایس آنها خواهند شد. حضرت عبدالبهاء غالباً در آن ایام در این باره با اصحاب صحبت می‌کردند. طلعت میثاق به آنها می‌فرمودند که اگرچه ایشان از ابتلائات در سبیل الهی استقبال می‌کردند، اما برادرانشان در معرض رنج و عذاب واقع خواهند شد. احباء نگران این پیشگویی‌ها بودند و نمی‌دانستند چه قسم مسائلی برای حضرت مولی‌الوری ایجاد خواهد شد. تنها دعای آنها این بود که خداوند مداخله کرده و هر قضیه و بلیه‌ای را که برای ایشان مقدر بود رفع کند.

تا ماه اوت ۱۹۰۱ کار ساختمان روی جبل کرمیل به مرحله پیشرفته‌ای رسیده بود و حضرت عبدالبهاء مکرراً به حیفا تشریف می‌بردند تا آنکه ناگهان آشوبی عظیم در عکا رخ داد. روز ۲۰ اوت احباء سالگرد مبعث مبارک حضرت اعلی (طبق سال قمری) را در روضه مبارکه حضرت بهاء‌الله در بهجی جشن گرفته بودند. حضرت عبدالبهاء، در مراجعت به عکا، آگاه شدند که برادران ایشان همراه با سربازان از بهجی در کمال تحقیر و تخفیف به عکا آورده شده بودند. مجدالدین<sup>۳</sup> نیز از طبریه آورده شده بود. حضرت عبدالبهاء بلافاصله نزد اولیاء حکومت رفتند که درباره علت بازداشت آنها پرس‌وجو نمایند. در این موقع بود که والی حکم سلطان را به حضرت عبدالبهاء نشان داد که هیکل مبارک و برادران ایشان باید درون دیوارهای شهر عکا محبوس و مسجون شوند و همان محدودیت‌هایی که قبلاً بر حضرت بهاء‌الله و اصحاب در سجن اعظم تحمیل شده بود مجدداً برقرار گردد. مضافاً، هیچ یک از احباء اجازه نداشت شهر را ترک کند و تمامی اقدامات آنها تحت نظر اولیاء حکومت قرار داشت.

اگرچه در سال‌های اوّلیه و ورود حضرت بهاء‌الله به عکا این قبیل محدودیت‌ها قابل تنفیذ بود، اما، حال، بعد از این همه سال، که حضرت

---

۳. به فصل ۱۳ مراجعه کنید.

عبدالبهاء مورد محبت و تحسین و تمجید عموم مردم بودند، تنفیذ کامل این حکم سلطانی مستحیل می‌نمود. در واقع، خود والی، که از هواداران پر و پا قرص حضرت عبدالبهاء بود، از این حکم آنقدر خجل و شرمنده بود که اجرای آن را مدتی به تعویق انداخت.

این تجدید قلعه‌بندی نتیجه مستقیم نادرست جلوه‌دادن‌های میرزا محمدعلی به ناظم‌پاشا، والی شام بود. شرایط و اوضاع مربوط به این رویداد را میرزا بدیع‌الله در «توبه‌نامه» خود<sup>۴</sup>، که چند سالی بعد از این رویداد نوشته شده، شرح داده است. او اظهار می‌دارد که میرزا محمدعلی میرزا مجدالدین را به دمشق فرستاد تا عریضه‌ای به والی تقدیم کرده از اقدامات حضرت عبدالبهاء شکایت کند. مقصود اصلی از این عمل خائنه اعلام خطر کردن به اولیاء حکومت بود؛ او مقصود از بنای روی کوه کرمل را ایجاد قلعه‌ای برای طغیان و قیام جلوه داده به آنها اطلاع داد که اجتماعات عظیمی در عکا ایجاد شده و آنها را از رفت و آمد آمریکائیان را، که ادعا می‌کرد مشاوران نظامی هستند، آگاه ساخت.

معلوم شده است که مجدالدین هدایای گرانبهایی به‌عنوان رشوه به والی تقدیم کرد و از او تقاضای مساعدت برای اخراج حضرت عبدالبهاء نمود. در واقع، در سایر مواقع و در طی چندین درخواست از

---

۴. نگاه کنید به فصل ۱۶.

اولیاء حکومت در شام، ناقضین مجبور شده بودند مبالغ عظیمه جمع کنند که به عنوان رشوه به بعضی مقامات پرداخت کنند. آنها کلیه املاک میرزا آقاجان را در این راه صرف کرده سپس ثلث سهم قصر بهجی را به ۱۲۰۰ لیره به یحیی تابور آقاسی، رئیس نظمیه عکا و از اعداء قهار و دیرینه امرالله، فروختند و کل مبلغ را به عنوان رشوه به مقامات دولتی دادند.

مجدالدین از ماموریت خود در دمشق، شاد و خوشحال برگشت زیرا وعده مساعدت والی را دریافت کرده بود. اما رویدادها به نحوی دیگر رقم خورد. سلطان عبدالحمید بعد از دریافت گزارش والی احساس خطر کرده دستور داد حضرت عبدالبهاء، برادران ایشان و آحاد مؤمنین به آن حضرت مجدداً مسجون گردند. در نتیجه، مجدالدین در کمال حیرت مشاهده کرد که نقشه‌هایش شکست خورده و تلاشش بی نتیجه مانده و خود او، و نیز مراد و مرشدش میرزا محمدعلی، همراه با میرزا بدیع الله به امر سلطان در شهر عکا محبوس شدند. پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء تحقق یافت: ابتدا برادران ایشان در دامی که تنیده بودند گرفتار شدند.

حضرت عبدالبهاء، مانند همیشه، خود را تسلیم مظلومی کردند که توسط اعداء بر ایشان تحمیل گردید. هیکل مبارک محدودیت جدید را با رضایت تام و مسرت تمام پذیرفتند. بزرگ‌ترین محرومیت برای ایشان فراق آن حضرت از روضه مبارکه حضرت بهاء الله بود، که در این اوقات

نمی‌توانستند به زیارت آن بشتابند. همچنین ارتباط ایشان از کار ساختمانی روی جبل کرم‌ل قطع شد، اگرچه ترتیبی برای استمرار آن دادند. مدت هفت سال که این محدودیت به قوت خود باقی بود حضرت عبدالبهاء، با صدور کثیری از آثار مبارکه، به هدایت امور عالم بهائی در شرق و غرب ادامه دادند. با گذشت ایام، زائران و مسافران بیشتری در خانه استیجاری ایشان در مجاورت قشله، که به بیت عبدالله پاشا موسوم بود، پذیرفته شدند. در طبقه فوقانی این بیت، هیکل مبارک اتاقل چوبی کوچکی ساختند که در آن، رو به روضه مبارکه حضرت بهاء‌الله، به دعا و مناجات می‌پرداختند.

و اما در مورد برادرانشان، موقعی که به عکا آورده شدند به آنها امر شد در آنجا زندگی کنند، میرزا محمدعلی دو نامه به والی دمشق (که قبلاً به او رشوه داده بود) نوشت و در کمال استیصال برای آزادی خود تقاضای مساعدت کرد. اما هر دو نامه بلاجواب ماند. اما، حضرت عبدالبهاء با مقامات مدنی و نظامی ملاقات کرده برای آزادی برادرانشان واسطه شدند و فرمودند که آنها قادر به تحمل این قبیل محدودیت‌ها نیستند و در نتیجه آنها آزاد شدند. همچنین ترتیبی دادند که بقیه احباء هم آزاد شدند و اجازه یافتند مشاغلی را که از قبل به آن اشتغال داشتند

مجدداً شروع کنند اما هیکل مبارک به اولیاء حکومت اطمینان دادند که خود ایشان درون شهر باقی خواهند ماند.

مسبب اصلی این محدودیت‌ها، یعنی میرزا محمدعلی، ابتدا بالمره منکر هرگونه مکاتبه‌ای با والی دمشق شد؛ همان مکاتبه‌ای که مجدالدین مامور آن شده بود. هر دو نفر مدعی شدند که فرمان سلطان برای تجدید قلعه‌بندی در نتیجه انتشار کتابی به قلم میرزا ابوالفضائل، محقق نامدار بهائی، صادر شده است ولی طولی نکشید که حقیقت برملا شد. حاجی علی یزدی در خاطرات خود اوضاع و شرایطی را که سبب برملا شدن خیانت مجدالدین و میرزا محمدعلی شد شرح داده است. بنا به نوشته حاجی علی، مجدالدین دو عریضه را شخصاً، یکی به ناظم پاشا و دیگری به فریق پاشا، افسر عالی‌رتبه نظامی که روابط دوستانه با حضرت عبدالبهاء داشت، تسلیم کرده بود. عریضه دوم در جواب سؤالی که توسط فریق پاشا مطرح شده و مایل بود ماهیت اختلاف بین حضرت عبدالبهاء و برادرانشان را بداند، نوشته شده بود.

فریق پاشا حضرت عبدالبهاء را دارای قوای فوق بشری که منحصر و مخصوص انبیاء الهی است می‌دانست. موضوع ذیلاً به اختصار از خاطرات دکتریونس خان نقل می‌گردد:

در زمان جنگ عثمانی و یونان قبل از سنه ۱۹۰۰ میلادی رئیس قوای سرحدی فلسطین و شامات که ساکن عکا بود شخصی بود فریق پاشا (به اصطلاح امروز ما امیر لشکر) که یکی از ارادتمندان سرکار آقا بود وقتی که این فریق پاشا به میدان محاربه یونان مامور شد بنا بر خلوص عقیدت باطنی خود دعائی از حضور مبارک تمنا کرد که با خود داشته باشد تا محفوظ و مصون ماند. حضوراً چند کلمه مرقوم فرموده به او دادند فرمودند: به بازوی خود ببند و هیچوقت باز نکن. او هم اطاعت کرد دلخوش و خرم به میدان محاربه شتافت. وقتی که از این سفر فاتح و مظفر برگشت برای عرض تشکر به حضور مبارک مشرف شد مراتب عبودیت خود را معروض داشت فرمودند: آن دعا را باز نکرده و ندیده‌ای؟ عرض کرد خیر. فرمودند: موعده آن منقضی شده است حالا باز کن بخوان. وقتی که باز کرد دید شرح حال مسافرت و حوادث میدان جنگ را اجمالاً خبر داده‌اند. (خاطرات نه ساله عکا، ص ۱۷۳)

به حکایت عریضه میرزا محمدعلی به والی شام باز گردیم. حاجی علی یزدی توضیح می‌دهد که برای آنکه فریق پاشا را، که اهل تسنن بود، در این قضیه دچار اشتباه و سردرگمی نمایند، میرزا محمدعلی و مجدالدین سندی را جعل کردند که به حضرت بهاءالله نسبت داده و همراه



با عریضه خود ارسال داشتند. در این سندی که آنها به اسم حضرت بهاءالله تنظیم کردند فقراتی در تحسین عمر، خلیفه ثانی مسلمین، درج شده بود. با این کار آنها وانمود کردند که حضرت بهاءالله در زمره اهل تسنن بوده‌اند. در سند دیگری که آنها برای پاشای مزبور ارسال داشتند بخش‌هایی از لوح هزاربیتی را نقل کردند که حضرت عبدالبهاء با عبارت تند در مذمت عمر مرقوم فرموده بودند. آنها در عریضه خود مدعی شدند که حضرت عبدالبهاء پیروان خود را تحریک می‌کنند که به عداوت علیه سنی‌ها قیام کنند در حالی که بقیه عائله حضرت بهاءالله از هواداران و تحسین‌کنندگان عمر و جامعه‌ا‌هل تسنن هستند.

میرزا محمدعلی و مجدالدین همچنان ارسال عریضه به دمشق را انکار می‌کردند تا آنکه سرانجام فریق پاشا عریضه را برای حضرت عبدالبهاء ارسال داشت و ایشان آن را برای مادر میرزا محمدعلی فرستادند تا بتواند خیانت فرزند و دامادش را مشاهده کند.

این اقدامات ابلهانه و نامعقول دیدگان برخی از ناقضین را، که قبلاً فریب خورده و باور کرده بودند که میرزا محمدعلی از مؤمنین حقیقی به امر حضرت بهاءالله است، باز کرد. این نفوس ساده‌دل، که مدت‌های مدید فریب ناقض اکبر را خورده بودند نزد حضرت عبدالبهاء رفته ندامت

خود از حماقت خویش را معروض داشتند و طلعت میثاق در کمال فضل و بزرگواری آنها را مورد عفو قرار دادند.

هنگامی که با نگاهی به گذشته این رویدادها را بررسی می‌کنیم فقط می‌توانیم از حيله‌گری این ریاکار دورو حیرت‌کنیم که، از طرفی، نزد پیروان گمراهش از منشأ الهی ظهور والدش سخن می‌گوید و به این وسیله وانمود می‌کند شخصی صادق و مقدس و حائز قابلیت برای تبعیت همه از او است، و از طرف دیگر بی‌شرمانه اعلام می‌کند که حضرت بهاءالله و خود او پیرو فرقه سنی هستند. میرزا محمدعلی به خوبی واقف بود که حضرت بهاءالله به وضوح به پیروان خود تعلیم داده بودند که عمر، خلیفه ثانی اهل تسنن، میثاق نانوشته حضرت رسول اکرم را نقض کرده و به نحوی نامشروع وصایت و جانشینی حضرت محمد را که به حضرت علی اختصاص داشت غصب کرده است. او همچنین می‌دانست که ائمه اطهار از فرقه شیعه، که مقام آنها را حضرت بهاءالله در آثار مبارکه خود تمجید فرموده‌اند، جانشینان واقعی و به حق حضرت محمد بودند. علیرغم این واقعیت، میرزا محمدعلی برای نابود کردن حضرت عبدالبهاء هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناخت. او در هنر جعل اکاذیب تبخّر داشت و این شیوه رفتار را سال‌ها دنبال کرده به انتشار دروغ و افترا علیه مرکز میثاق ادامه داد.

وقتی برای همه معلوم شد که علت تحمیل این مسجونیت جدید حضرت عبدالبهاء عریضه مجدالدین بوده، ناقضین میثاق مدتی مقهور و تنبیه شدند. اما، وقتی از محبوسیت و محدودیت درون مدینه السّجن رهایی یافتند، میرزا محمدعلی و اعوان و انصارش از آزادی خود راضی و از ادامه مسجونیت حضرت عبدالبهاء، که آنقدر از حضرتشان نفرت داشتند، مسرور گشتند. آنها آن را پیروزی برای خود پنداشته احمقانه تصوّر کردند که طلّیعه پایان کار حضرت عبدالبهاء و رهبری ایشان مشهود گشته است. آنها نمی دانستند که نور را نتوان در ظلمت محبوس ساخت و با مخالفت نفوس پست و فرومایه نمی توان قوّه الهیه را از نفوذ و تأثیر باز داشت.

در طیّ سال های مسجونیت در مدینه عکّا، حضرت عبدالبهاء به صدور الواح بی شماری به خطّ مبارک خود یا با تقریر به منشی های خویش مشغول بودند. هیکل مبارک با این الواح به هدایت مؤمنین به حضرت بهاء الله در خدماتشان به امر مبارک ادامه دادند و آنها را تشویق می کردند که در عهد و پیمان الهی مستقیم بمانند و نفحات الهیه را با رعایت حکمت و استقامت منتشر سازند. اگرچه حضرت عبدالبهاء از لحاظ رفت و آمد محدودیت داشتند، اما در آرامش نسبی به سر می بردند و عملیات ساختمانی مقام حضرت اعلی روی جبل کرمل را هدایت می فرمودند و در عین حال فیوضات صادره از قلم مبارک همچنان به

جذب قلوب و نفوس احبای باوفا استمرار داشت و به این ترتیب آنها را قادر می‌ساخت خدمات خود به امر الهی را به مدارج عالی‌تری سوق دهند.

بسیاری از دستاوردهای مهم در تاریخ امر مبارک در طی همین زمان رخ داد. در سال ۱۹۰۲، در اثر راهنمایی و هدایت حضرت عبدالبهاء، حجر زاویه ساختمان مشرق الاذکار عشق‌آباد، نخستین معبد بهائی در عالم، نهاده شد.

تحول مهم دیگر در طی این مدت ایجاد روح جدیدی از خلوص و استقامت در جامعه بهائی شرق و غرب بود. در نتیجه ناآرامی و آشوب تابستان ۱۹۰۳ در یزد و روستاهای مجاور که در شرایط بسیار تکان دهنده‌ای تعداد زیادی از احباء به شهادت رسیدند و در اثر استقامت و دلاوری نمونه خود شکوه و جلالی جاودانی بر رویدادهای امر مبارک پدید آوردند، روح مزبور تشدید و تقویت یافت.

در ارض اقدس، در حالی که ناقضین عهد و پیمان ابراز شادمانی می‌کردند که حضرت عبدالبهاء مسجون شده‌اند، بسیاری از اعضاء جامعه عمومی برانگیخته شدند که با امر مبارک ابراز هم‌بستگی نمایند. والی عکا که احساسات دوستانه داشت چندین بار سعی کرد حضرت عبدالبهاء را ترغیب نماید که خود را درون دیوارهای شهر محبوس و محدود نسازند

بلکه به سایر اماکن خارج از مدینه عگا تشریف ببرند؛ اما، حضرت عبدالبهاء موافقت نفرمودند. سرانجام، والی از حضرت عبدالبهاء تقاضا کرد او را در زیارت از مقام مبارک حضرت بهاءالله همراهی فرمایند. حضرت عبدالبهاء موافقت کردند و با هم شهر را ترک کرده به بهجی رفتند. برای این که باز هم بیش از این، فرمان سلطان را نادیده بگیرند، والی ترتیب دیدار دیگری را داد و این دفعه او از مقامات بلندپایه دیگر، از جمله فریق پاشا، دعوت کرد او را همراهی کنند.

وقتی این گروه به بهجی رسیدند، ناقضین میثاق مشاهده کردند که طلعت میثاق در کمال شکوه و جلال پیشاپیش این گروه مشی می فرمایند و مقامات بلندپایه به عنوان احترام پشت سر ایشان در حرکتند. وقتی میرزا محمدعلی این احترام و تکریمی را که والی و دیگر مقامات نسبت به حضرت عبدالبهاء مرعی می داشتند مشاهده کرد، بسیار مأیوس شد و امیدهایش که مسجونیت حضرت عبدالبهاء آن تفوق و برتری ایشان را زائل سازد به کلی از بین رفت.

بعد از سال ۱۹۰۲، حضرت عبدالبهاء دیگر بار به زائران اجازه دادند از شرق و غرب بیایند. جمیع کسانی که به حضور مبارک حضرت مولی الوری مشرف می شدند مجذوب قوای روحانی نشات گرفته از ایشان می شدند و در مراجعت به اوطان خود قلوب احباء را با حرارت نار محبت

الهی که حضرت عبدالبهاء در قلوبشان روشن کرده بودند دلگرم می‌ساختند. مسجونیت حضرت عبدالبهاء در مدینه عکا در طی آن سال‌های پرمخاطره با کلیه شداید متعاقب آن، نه تنها مانع از پیشرفت امر مبارک نشد بلکه با اوج گرفتن فعالیت‌های احباء و توسعه جامعه در سراسر عالم مقارن شد.

شاهدان عینی شهادت داده‌اند که در طی این دوران پر اضطراب در حیات حضرت عبدالبهاء، هیكل مبارک روزانه بیش از نود لوح نازل می‌فرمودند. صدور این الواح به این میزان شگفت‌انگیز علت اصلی توسعه امر مبارک و مسرت و ارتقاء روحیه احباء در همه جا بود.

## فصل بیست و یکم

### صدور حکم مرگ برای حضرت عبدالبهاء

چه انحرافی اشد از فتوای برقتل محور میثاق است که مستدل بآیه من یدعی قبل الالف شده و حال آنکه خود حیا ننموده در ایام مبارک ادعا نموده و جمال مبارک رد ادعای او فرمودند به عنوانی که از پیش گذشت و الآن ادعای او به خط و ختم او موجود.

(ایام تسعه، ص ۴۶۱)

این فقره در الواح مبارکه وصایا به نقشه پنهانی ناقضین میثاق برای قتل حضرت عبدالبهاء مربوط می شود. چندین سال آنها هر وسیله ای را آزمایش کرده بودند که حضرت عبدالبهاء را بی اعتبار کنند اما هر چه بیشتر کارزار مخالفت خود علیه ایشان را شدت بخشیدند پیشرفت امرالله بیشتر و یأس و سرخوردگی آنها افزون تر گشت. مانند میرزا یحیی، که خودش را از مقاومت در مقابل قدرت حضرت بهاءالله ناتوان دید و به مسموم کردن آن حضرت روی آورد، میرزا محمدعلی وسایل گوناگون را به کار برد تا موجبات قتل حضرت عبدالبهاء را فراهم آورد. یکی از هواداران، دو مرتبه، سم در تئنگ آب آشامیدنی حضرت عبدالبهاء ریخت. البته به موقع این توطئه کشف شد. مرتبه دیگر یکی از ناقضین خنجری را زیر لباس

پنهان کرده بود که به طلعت میثاق سوء قصد نماید اما در این تلاش خود ناکام ماند. بعداً هر دو فرد مزبور از عمل خود اظهار تأسّف و ندامت کردند. حضرت عبدالبهاء یکی را بخشیدند و دیگری را نادیده گرفتند. این دو بعداً ارض اقدس را ترک کرده به طهران عزیمت نمودند.

حضرت عبدالبهاء، پیش از آنکه مسجونیت دوباره بر ایشان تحمیل گردد، برای نظارت بر کار ساختمان مقام اعلیٰ به حیفا تشریف می‌بردند. هیکل مبارک شامگاهان با احباء ملاقات می‌کردند و غالباً اواخر شب به محل اقامت خود مراجعت می‌کردند. همیشه، علیرغم خواسته ایشان، یکی از احباء نگران محض حمایت از آن حضرت به فاصله چند متر پشت سرشان حرکت می‌کرد. اواخر یک شب تیراندازی که توسط میرزا محمدعلی اجیر شده بود سه گلوله به طرف حضرت عبدالبهاء شلیک کرد که هیچ کدام به هدف اصابت نکرد. فرد بهائی که پشت سر هیکل مبارک حرکت می‌کرد شتابان پیش رفت و تیرانداز فرار کرد. حضرت عبدالبهاء کوچک‌ترین نشانه‌ای از آشفتگی ناشی از این رویداد از خود بروز ندادند و مثل همیشه در کمال متانت و جلال به مشی خود ادامه دادند. در این رابطه بیانات ذیل از قلم مبارک درباره رنج‌ها و آلامی که میرزا محمدعلی برای ایشان ایجاد کرده بود معنای دیگری می‌یابد:



صدر حکم مرگ برای حضرت عبدالبهاء | ۴۳۱

میرزا محمدعلی ... به بغضاء عظیم قیام بر اذیت عبد البهاء کرد و به عداوت بی نهایت بر این عبد آستان مقدس هجوم کرد تیری نماند که بر سینه این مظلوم نینداخت زخمی نماند که روا نداشت زهری نماند که در کام این ناکام نریخت. قسم به جمال اقدس ابهی و نور مُشرق از حضرت اعلی روحی لا رِقائِهِما الفداء که از این ظلم اهل سُرادقِ ملکوت ابهی گریستند و ملاً اعلی نوحه و ندبه نمایند و حوریات فردوس به جزع و فرغ آمدند و طلعات مقدسه ناله و افغان کنند. (ایام تسعه، ص ۴۵۹)

در فقره دیگری از الواح مبارکه وصایا، حضرت عبدالبهاء مرقوم داشته اند:

ای دوستانِ حقیقی صمیمی با وفای این مظلوم در نزد کل معلوم و مشهود است که این مظلوم مسجون بعد از صعود نیر آفاق با نهایت احتراق از فراق در چه مصائب و بلائی از دست ناقضین میثاق افتاد. (همان، ص ۴۸۱)

ناقضین میثاق برای آنکه به نقشه های خود برای قتل حضرت عبدالبهاء مشروعیت بدهند، نیاز به جعل دلیلی داشتند که موت آن حضرت را تضمین نماید و میرزا محمدعلی در این رابطه تبخّر تام داشت. همانطور که قبلاً تشریح شد، اتهامات کذب علیه حضرت عبدالبهاء مطرح

شده بود که ایشان مدعی مقام مظهریت الهی شده و حضرت اعلی و حضرت بهاءالله را مبشرین به ظهور خود می دانند. جمیع این افتراها در گستره وسیعی بین ناقضین میثاق انتشار یافته بود که قتل حضرت عبدالبهاء را بر مبنای آیه کتاب اقدس، که ذیلاً نقل می شود، توجیه می کرد. حضرت بهاءالله در این بیان مبارک هر نفسی را که مدعی ظهوری از سوی خداوند شود مفتری خوانده اند:

مَنْ يَدْعِي أَمْرًا قَبْلَ اِتْمَامِ الْفِ سَنَةِ كَامِلَةٍ إِنَّهُ كَذَّابٌ مَفْتَرٌ.  
 نَسئَلُ اللهَ بَانَ يُؤَيِّدُهُ عَلَى الرَّجُوعِ. إِنْ تَابَ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ وَإِنْ أَصْرَّ  
 عَلَى مَا قَالَ يَبْعَثُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ إِنَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (اقدس، بند  
 (۳۷)

عبارت «لایرحمه» را میرزا محمدعلی به منزله حکمی برای گرفتن جان مفتری تلقی کرد. افترا زدن به حضرت عبدالبهاء، که تجسم عبودیت و محویت بودند، و متهم کردن ایشان به ادعای مقام مظهریت الهی برای خویش، چقدر می توانست عملی شیرانه باشد. همه می دانستند که در ادرنه میرزا محمدعلی خود را در ظهور الهی شریک حضرت بهاءالله اعلام کرده و سبب واکنش خشم آلود حضرت بهاءالله<sup>۱</sup> نسبت به فقراتی از نوشته های میرزا محمدعلی شده بود که در طی آن خود را منشأ آیات الهی

صدر حکم مرگ برای حضرت عبدالبهاء | ۴۳۳

اعلام کرده بود. به این نکته است که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا اشاره دارند:

حال آنکه خود (میرزا محمدعلی) حیا ننموده در ایام مبارک ادعا نموده و جمال مبارک ردّ ادعای او فرمودند به عنوانی که از پیش گذشت و الآن ادعای او به خطّ و ختم او موجود. (ایام تسعه، ص ۴۶۱)

سوء قصد به جان حضرت عبدالبهاء مدتی ادامه یافت. اواخر سال ۱۹۰۵ شجاع الله، پسر ارشد میرزا محمدعلی دسیسه‌ای پنهانی را که توسط ناقضین میثاق جهت حصول مقصود طراحی شده بود برملا ساخت و حضرت عبدالبهاء در این فقره از الواح مبارکه وصایا به آن اشاره دارند:

مرکز بغضاء در فکر قتل عبد البهاء و این به خط میرزا شعاع که در طی این وصیت است ثابت و واضح و محقق که به کمال تدبیر در صدد قتل هستند و این نصّ عبارت میرزا شعاع در مکتوب است که مرقوم داشته «هر آن مُسَبِّبِ این اختلاف را نفرین می‌کنم وَ بَرِّبِّ لَا يَرْحَمُهُ نَاطِقُمْ و امیدوارم به زودی مظهرِ بَيْعَتُ ظاهر شود اگر چه ظاهر شده و به غیر لباس مشهود نمی‌توانم زیاده شرح دهم» مقصود از این عبارات آیه مبارکه مَنْ ادَّعى قَبْلَ الألف است ملاحظه شود که چگونه در صدد قتل عبدالبهاء هستند از کلمه

«زیاده نمی‌توانم شرح دهم» به فراست بفهمید که چه تمهید و تدبیر در این خصوص نموده‌اند که زیاده اگر بیان نمایند شاید ورقه به دست افتد و آن تمهید و تدبیر به هم خورد این عبارت مُجَرَّد تبشیر است که در این خصوص قرار و تدبیر لازم تحقق یافت. (ایام تسعه، ص ۴۶۳)

همانطور که قبلاً ذکر شد، شعاع‌الله به ایالات متّحده اعزام شد تا به خیرالله، ناقض میثاق مشهور مساعدت کرده با فعالیت‌های جامعه بهائی مقابله نماید؛ اما، در اجرای ماموریتی که پدرش به او محوّل کرده بود سخت احساس عجز و زبونی نمود. به نقاط مختلف ایالات متّحده سفر کرد و بیهوده سعی نمود در میان احباء بذر نفاق را بپاشد. یکی از اقداماتی که او در آن شراکت داشت شرکت در دسیسه نهانی برای قتل حضرت عبدالبهاء بود که در نامه‌ای به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۰۵ خطاب به مجدالدین به آن اشاره دارد. این نامه به نحوی به دست حضرت عبدالبهاء رسید که آنقدر برای آن اهمّیت قائل شدند که کلام شعاع‌الله را در الواح مبارکه وصایا نقل فرمودند:

هر آن مسبّب این اختلاف [حضرت عبدالبهاء] را نفرین می‌کنم و برتّ لایرَحْمَهُ ناطقم و امیدوارم به زودی مظهر یبعث

ظاهر شود اگرچه ظاهر شده و به غیر لباس مشهود نمی‌توانم زیاده شرح دهم.

عبارت «ربّ لایرحمه» اشارتی به آیه کتاب اقدس است که در بالا نقل شد: «مَنْ يَدْعِي امراً... يبعثُ عليه مَنْ لایرحمه.»

غیر از اشاره به حضرت عبدالبهاء و توطئه علیه جان هیکل اطهر، بقیه نامه عمدتاً به امور مادی مربوط می‌شود. شعاع‌الله به کمبود بودجه‌اش اشاره دارد و طرقي را که از زمان ورودش در تابستان ۱۹۰۴ در اماکن گوناگون زندگی کرده توصیف می‌کند. همچنین ذکر می‌کند که وقتی با احباء ملاقات می‌کند در بحث و مذاکره با آنها احساس عجز و ناتوانی می‌نماید. شعاع‌الله (در لغت به معنی نور خدا)، که حضرت عبدالبهاء به او با عبارت نفس مظلم اشاره فرموده‌اند، چندین سال در ایالات متّحده ماند. در آنجا با بعضی از احبای جدید ملاقات می‌کرد و خود را نوه حضرت بهاء‌الله معرفی می‌نمود اما وقتی احباء از نقض میثاق توسط او آگاهی می‌یافتند، او را با تدابیر و تمهیداتش تنها گذاشته از معاشرت او پرهیز می‌نمودند.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء به ایالات متّحده سفر کردند شعاع‌الله آنجا بود. او سعی کرد نفوذ و تأثیری را که حضرت عبدالبهاء بر قلوب داشتند تضعیف نماید. در یک مورد، که خودش را از تبار حضرت

بهاء الله اعلام کرد، توانست سردبیر روزنامه‌ای را گمراه کند؛ این سردبیر درباره او نوشت که او استحقاق آن را دارد که از مقام اصفیای الهی بهره‌ای ببرد. حضرت عبدالبهاء توجهی به آن نکردند اما وقتی روزنامه‌نگاری از ایشان خواست که درمورد اظهارات برادرزاده خود اظهار نظر کنند، گزارش شده که داستان حضرت مسیح را بیان فرمودند که وقتی دانستند برادرانشان به دیدارشان آمده‌اند فرمودند که آنها برادران من نیستند بلکه شما برادران من هستید. حضرت عبدالبهاء در ادامه کلام فرمودند همانطور که حضرت مسیح به برادران خود اعتنایی نفرمودند، درمورد ایشان نیز همان قضیه مصداق دارد. سپس فرمودند، «منزل من چنین است که هر که خواهی گویا و هر که گو برو.» (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱). روزنامه نویس مذکور هم این بیان مبارک را بعینه در روزنامه درج نمود و نشر داد.

در مقطعی در طی سفر حضرت عبدالبهاء در ایالات متّحده، شعاع الله به تشویق پدرش، نامه‌ای به حضرت عبدالبهاء نوشت و محتوای آن را در روزنامه‌ای درج نمود. در این نامه، که به زبان عربی نوشته شده، از حضرت عبدالبهاء دعوت کرد با او و خیرالله در شیکاگو یا هر جای دیگر ملاقات کنند تا اختلافاتی که در امر مبارک ایجاد شده حلّ و فصل شود. او آنقدر گستاخ بود که حضرت عبدالبهاء را متّهم به ایجاد انشقاق در امرالله

صدر حکم مرگ برای حضرت عبدالبهاء | ۴۳۷

نمود و پیشنهاد کرد که در این ملاقات ده موضوع مورد بحث قرار گیرد -  
که همه مبتنی بر ادعاهایی بود که حضرت عبدالبهاء را به آن متهم  
می نمود و از آن جمله ادعای مظهریت الهیه بود. حضرت عبدالبهاء آن را  
فاقد ارزش جواب دادن دانستند.

بعد از صعود حضرت عبدالبهاء، طولی نکشید که شعاع الله، از  
طرف پدرش، نامه دیگری خطاب به احبای ایالات متّحده نوشت. در  
آن، با نقل آیاتی از کتاب عهدی راجع به مقام میرزا محمدعلی، او را  
جانشین حضرت عبدالبهاء اعلام کرد. هیچ یک از احباء تحت تأثیر این  
تقاضا قرار نگرفت که به شخصی توجه نماید که ناقض اکبر عهد و پیمان  
حضرت بهاء الله بود.





## فصل بیست و دوم

### عریضه ناقضین میثاق به حکومت علیه حضرت عبدالبهاء

چند ماه پیش بالاتفاق ناقض میثاق با جمعی لائحه‌ای ترتیب دادند و از افتراء و بهتان چیزی باقی نگذاشتند و عبدالبهاء را نعوذ بالله عدو و صائل و بدخواه مرکز سلطنت عظمی گفتند و از این قبیل مفتريات عدیده شدیده بسیار و حکومت شهر یاری را سب تشویش افکار گشتند نهایت هیئت تفتیش از مرکز حکومت اعلی حضرت شهر یاری آمد و مخالف عدل و انصاف تاجداری بلکه در نهایت اعتساف تفتیش کردند یعنی بد خواهان حق هیأت را احاطه نمودند و مضمون لائحه را بلکه زیاده شرح و تفصیل دادند و آنان نیز من دون تحقیق تصدیق کردند که معاذ الله این عبد علممی در این مدینه برافراخت و ناس را به اجتماع در زیر علم دعوت نمود و تاسیس سلطنت جدید کرده و در کوه کرمل قلعه‌ای انشاء نموده و جمیع اهالی این صفحات را تابع و مطیع کرده و دین اسلام را تفریق نموده و با مسیحیان عقد پیوند نموده و معاذ الله قصد آن کرده که در سلطنت عظمی رخنه کبری اندازد و از این قبیل مفتريات اعدا نا الله من هذا الإفک العظیم.

(ایام تسعه، ص ۴۶۲)

حضرت عبدالبهاء در بخش دوم از الواح مبارکه و صایا به ناقضین

میثاق اشاره کرده می فرمایند:

لَمْ يَكْتُمُوا بِدَلِكِ بَلْ سَعَوْا بِكُلِّ فِسَادٍ وَعِنَادٍ وَكَيْدٍ وَبُهْتَانٍ  
وَافْتِرَاءٍ وَازْدِرَاءٍ عِنْدَ الْحُكُومَةِ بِهَذَا الْقَطْرِ وَ سَائِرِ الْجِهَاتِ وَ نَسَبُوا إِلَيَّ  
الْفِسَادَ وَ مَلَأُوا الْأَذَانَ بِمَا يَشْمُرُ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ فَخَشِيَتْ الْحُكُومَةُ وَ

خَافَ السُّلْطَانَ وَ تَوَهُمَ الْأَعْيَانَ فَضَاقَتِ الصُّدُورُ وَ تَشَوَّشَتِ الْأُمُورُ وَ  
 اضْطَرَبَتِ النُّفُوسُ وَ اضْطَرَمَّتْ نِيرَانُ الْحَسْرَةِ وَ الْأَحْزَانِ فِي الْقُلُوبِ وَ  
 تَزَلَزَلَتْ وَ تَفَرَّقَتْ أَرْكَانُ الْأَوْرَاقِ الْمُقَدَّسَةِ وَ سَأَلَتْ أَعْيُنُهُنَّ بِالْعِبْرَاتِ وَ  
 صَعَدَتْ مِنْ قُلُوبِهِنَّ الرَّفْرَافُ وَ احْتَرَقَتْ أَحْشَاءُهُنَّ بِنَارِ الْحَسْرَاتِ حُزْنَا  
 عَلَى عَبْدِكَ الْمَظْلُومِ بِأَيْدِي هَؤُلَاءِ الْأَقْرِبَاءِ الْأَعْدَاءِ. (ایام تسعه،  
 ص ۴۷۴)

این دو فقره از الواح مبارکه وصایا حکایت تهدیدآمیزترین و  
 خطرناک‌ترین واقعه در حیات حضرت عبدالبهاء را بیان می‌کند که در طی  
 آن ناقضین میثاق به تحقق هدف خود برای از میان برداشتن طلعت میثاق  
 بسیار نزدیک شدند. اما ید غیبی الهی عمل کرده سبب شکست آنها شد  
 چه که آزادی حضرت عبدالبهاء را رقم زد و سبب هبوط خفت‌بار میرزا  
 محمدعلی و مریدانش شد.

همانطور که قبلاً ذکر شد، تا سال ۱۹۰۲ زائران شرق و غرب برای  
 تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء وارد ارض اقدس شدند. در نتیجه  
 تماس با آن حضرت، آنها از روح بدیع الهی برخوردار شده با نورانیت  
 جدیدی به وطن مراجعت نمودند و به تبلیغ امرالله، الهام بخشیدن به احباء  
 و تحکیم اساس امرالله مشغول شدند. در ایران، تعدادی از مبلغین فاضل  
 امرالله در دفاع از عهد و میثاق به تحریر رساله‌هایی، با کلام مستدلّ و  
 مقنع، به ردّ اظهارات نادرست ناقضین درباره امر مبارک پرداختند.

نسخه‌هایی از این رساله‌ها معمولاً در اجتماع احباء در ارض اقدس به صدای بلند خوانده می‌شد. این اقدامات و نیز ترقی مستمر امرالله حسّ حسادت ناقضین را برانگیخت و آنها به اقدامات جدی و اساسی علیه حضرت عبدالبهاء مبادرت نمودند. در عباراتی از الواح مبارکه و صایا که ذیلاً نقل می‌شود دامنه اعمال شریرانه و ننگین آنها توصیف شده است:

احبای الهی در کمال ثبوت و وثوق مبعوث شدند و به قوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و تأییدی آسمانی و توفیقی صمدانی و موهبتی ربانی مقاومت اعدای میثاق نمودند و رساله شبّهات و اوراق ناریه را به براهین قاطعه و ادله واضحه و نصوص الهیه قریب به هفتاد رساله جواب دادند. فَرَجَعْ كَيْدَ مَرْكَزِ التَّقْضِ إِلَى نَحْرِهِ وَ بَاءَ بَغْضِ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِ الدَّلَّةَ وَ الْهَوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ فَتَبَا وَ سُحْقًا وَ دَلًّا لِقَوْمٍ سَوْءِ الْخَسْرِينَ.

و چون خائب و خاسر از احبای الهی گشتند و عَلم میثاق را در جمیع آفاق افراخته دیدند و قوّت پیمان حضرت رحمن را مشاهده نمودند نار حسد چنان غلیان نمود که بیان نتوان و به کمال همت و قوّت و بغض و عداوت ره دیگر گرفتند و سبیل دیگر پیمودند و رأیی دیگر زدند در فکر آن افتادند که نائره فساد در نزد حکومت افروزند و این مظلوم مسجون را مفسد و معاند دولت و

مُبغض و معاند سریر سلطنت قلم دهند که شاید عبدالبهاء معدوم و مقتول گردد و میدانی از برای دشمنان پیمان به دست آید؛ جولانی نمایند و سمندی بدوانند و جمیع را به خسران اندازند و بنیان امرالله را به کلی از بنیاد براندازند. زیرا روش و سلوک این حزب کذب به قسمی و رسمی که تیشه برشجره مبارکه است در اندک ایامی امرالله و کلمة الله و خویش را اگر فرصت یابند محو و نابود کنند.

(ایام تسعه، ص ۴۸۲)

این عبارات به خیانت ناقضین میثاق و رو آوردن آنها به اولیاء حکومت و نادرست جلوه دادن اقدامات حضرت عبدالبهاء اشاره دارد.

ناقضین میثاق به انتشار تبلیغات شرورانه خود علیه حضرت عبدالبهاء تا سال ۱۹۰۴ ادامه دادند؛ در این سال رقبای جدیدی در افق نمودار شدند. ناقضین میثاق مجدانه توطئه می کردند تا آنکه والی عکا که نظر موافق با طلعت میثاق داشت جای خود را به والی جدید داد که عداوت و خصومت خود را نشان داد. میرزا محمدعلی از این رویداد کاملاً استفاده کرد و در میان بعضی از عناصر جمعیت که مخالفت خود را با حضرت عبدالبهاء نشان داده بودند ایجاد آشوب و بلوا کرد. در نتیجه، جراید شام و مصر گزارش های نگران کننده درباره هیکل مبارک منتشر

کردند و هواداران میرزا محمدعلی به شعله کَلّیه اتّهامات بی اساس مندرج در مقالات مزبور دامن زدند.

این اقدامات زمانی به اوج خود رسید که ناقض اکبر سرانجام دادخواست رسمی علیه حضرت عبدالبهاء مطرح کرد. در این دادخواست او اتّهامات کذب و شرم‌آور علیه ایشان ذکر کرده با رشوه توانست از بعضی سکنه عگا در حمایت از این قضیه امضاء جمع‌آوری کند. این سند به مقامات حکومتی در استانبول، مقرر سلطان عبدالحمید، فرستاده شد، به این امید که سلطان، که مستبد بود، اقداماتی در جهت نابودی حضرت عبدالبهاء معمول دارد.

طولی نکشید که هیأت تفتیشیه به عگا رسید. خبر بلافاصله منتشر شد و آشوب سکنه شهر را فرا گرفت. جاسوسان در محله گماشته شدند و جمیع کسانی که به بیت حضرت عبدالبهاء نزدیک می شدند شب و روز تحت نظر بودند. حضرت عبدالبهاء برای حمایت از امرالله و جامعه، به اکثر احباء توصیه فرمودند عگا را ترک کرده در جای دیگر اقامت نمایند. به طور موقت، احباء از سفر زیارتی به ارض اقدس منع شدند.

هیأت تفتیشیه حضرت عبدالبهاء را برای رو به روشن شدن با اتّهاماتی که ناقضین میثاق علیه ایشان مطرح کرده بودند احضار کرد. هیکل مبارک چندین مرتبه با اعضاء کمیسیون ملاقات کرده با توانایی تام اتّهامات

کذب را رد کردند و هریک از آنها را به نحوی استادانه مردود شمردند که هیچ شکی درباره ماهیت بی‌اساس و کذب آنها باقی نماند. توضیحات ایشان، که در کمال فصاحت و جلال بیان گردید، چنان قانع‌کننده بود که اعضاء هیأت چاره نداشتند جز این که پرونده را مختومه اعلام کرده به وطن خود برگردند. میرزا محمدعلی و اعوان و انصار توطئه‌گرس یک بار دیگر سرخورده و منکوب شدند. مقابله ننگین علنی آنها با حضرت عبدالبهاء هیچ سودی برای آنها نداشت؛ بلکه مبالغه عظیمی بابت رشوه از دستشان رفت.

با نزدیک شدن سال ۱۹۰۴ به پایان خود، وضعیت حضرت عبدالبهاء تدریجاً به حالت عادی بازگشت و احباء به منازل خود در عکا مراجعت کردند. سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ بدون هیچ رویداد عمده‌ای سپری شد، گو این که حضرت عبدالبهاء به‌طور مداوم توسط اعداء امرالله اذیت و آزار می‌شدند و باید در صیانت امرالله از فعالیت‌های گوناگون آنها دست به اقدامات مناسب بزنند. در این ضمن اوضاع سیاسی در مرکز امپراطوری عثمانی به نحوی فزاینده ناپایدار و بی‌ثبات می‌شد و سلطان هم به همان میزان احساس خطر می‌کرد. معروف بود که از هر حرکت جمعی در کشور عصبی می‌شد و در مقابله با ناراضیان بی‌رحمانه عمل می‌کرد.

ناقضین میثاق که در اجرای دسائس شیرانه خود نومید شده بودند، از وضعیت سیاسی در استانبول دلگرم گشتند. اینک تصمیم گرفتند از ضعف سلطان استفاده کرده از ترس و بدگمانی او استفاده نمایند. تنها کاری که باید انجام می‌دادند گشودن دوباره قضیه دادخواست علیه حضرت عبدالبهاء و ارسال شکایات خود به دربار سلطان بود. این که آخرین حمله عمده آنها علیه حضرت عبدالبهاء بود، در عمل با شکست کامل مواجه شد.

میرزا محمدعلی و اعوان و انصارش در عریضه خود ادعای کذب خویش را مجدداً مطرح کردند که با آنکه حضرت بهاءالله صرفاً مردی مقدّس و هوادار فرقه سنی بوده‌اند، حضرت عبدالبهاء طریقه تسنّن را محکوم کرده مقام پیامبری برای خودشان مدّعی شده‌اند. همچنین حضرت عبدالبهاء را متهم کردند که نه تنها اراضی وسیعی را در عکا و روستاهای مجاور در اختیار گرفته و پیروان زیادی در ارض اقدس برای خود جمع کرده‌اند بلکه قلعه‌ای عظیم و محکم روی کوه کرمل ساخته<sup>۱</sup>، پرچم یابهاء‌الابهی در میان سکنه آن برافراشته، مشاوران نظامی آمریکایی و از سایر کشورهای غربی<sup>۲</sup> در منزل خود پذیرفته‌اند و عنقریب برای سرنگونی حکومت قیام خواهند کرد.

---

۱. اشاره به بنای مقام اعلی.

۲. اشاره به زائران غربی.

این‌گونه ادعاهای فتنه‌برانگیز، که در زمانی که حکومت از قیام و انقلاب فرقه‌های ترک در هراس بود، ذهن سلطان را آشفته ساخت و بلافاصله دستور داد هیأت تفتیشیه جدیدی به عکا اعزام شود. این هیأت، که از چهار مقام رسمی تشکیل شده بود در زمستان سال ۱۹۰۷ وارد شد. آنها جمیع اوراق مربوط به هیأت تفتیشیه قبلی را که، از قضا کلیه اتهامات علیه حضرت عبدالبهاء را بی‌اساس یافته بودند، در اختیار داشتند.

هیأت در اداره شهر اختیارات کامل داشت، والی را که روابط دوستانه با حضرت عبدالبهاء داشت از کار برکنار کرد، و حتی اوامر والی ایالت شام را که دارای اختیارات بر کلّ منطقه بود نادیده گرفت. سپس اعضاء هیأت با میرزا محمدعلی و هم‌دستانش تماس مستقیم گرفته برنامه‌ریزی کردند که سیر اقدامات را هماهنگ با آنها پیش ببرند. آنها بیت عبدالغنی بیدون، مرد ثروتمند و متنفّذی را که در مجاورت قصر بهجی ساکن بود و نسبت به ناقضین عهد و پیمان الهی روابط دوستانه داشت، برای اقامت در اختیار گرفتند.

نخستین اقدام آنها مجدداً گذاشتن تعدادی جاسوس در اطراف بیت حضرت عبدالبهاء بود. آنها دست به کار اخذ شهادت‌ها از اعدایی شدند که عریضه اولیه میرزا محمدعلی به اولیاء حکومت را امضاء کرده



بودند. با مساعدت ناقضین میثاق، اعضاء هیأت حتی در صدد برآمدند به مردم فشار بیاورند که علیه حضرت عبدالبهاء شهادت دهند. با ارباب مردم بعضی از نفوس مجبور به دادن گواهی کذب شدند در حالی که مغازه دار محلی را که از همکاری امتناع کرد به زندان انداختند. سکنه شهر از نزدیک شدن به بیت حضرت عبدالبهاء هراس داشتند که مبادا اولیاء حکومت آنها را متهم کرده مقصر بدانند. حتی فقرا عگّا، که همیشه به آنها کمک می کردند، جرأت نداشتند با ایشان تماس بگیرند.

در مقطعی اعضاء هیأت به کوه کرمل عزیمت کردند، بنای شش اتاقه مقام اعلی را بررسی کرده، دیوارهای قطور آن را ملاحظه نموده درباره استحکام خارق العاده آنها اظهار نظر نمودند. بعداً در گزارش خود، اتّهامات وارده توسط ناقضین را که حضرت عبدالبهاء به راستی قلعه ای در نقطه ای حسّاس روی کوه ساخته بودند مورد تأیید قرار دادند. همچنین سایر اتّهامات وارده علیه ایشان را نیز تصدیق نمودند. طولی نکشید که شایعات در دور و نزدیک پخش شد که هیأت در صدد تبعید حضرت عبدالبهاء به فیزان، واقع در طرابلس، در وسط بیابانی در آفریقای شمالی است.

در طی این مدت حضرت عبدالبهاء در کمال آرامش و اطمینان باقی ماندند. طلعت میثاق به نزول الواح خطاب به احبای شرق و غرب

ادامه داده، اوقات خود را به غرس درختان در باغچه کوچک خود مشغول بودند و افراد سرشناس عگا که تبعید ایشان را قریب الوقوع می‌دیدند، با کمال حیرت مشاهده می‌کردند که هیکل مبارک مشغول نظارت بر تعمیر بیت استیجاری خود هستند. وقتی آنها دریافتند که حضرت عبدالبهاء برای زمستان به تهیه و ذخیره سوخت پرداخته‌اند حیرت آنها بیشتر و شدیدتر شد.

اعضاء هیأت، که به‌طور فعال مشغول آماده کردن گزارش خود با همکاری ناقضین میثاق بودند، عوامل خود را حضور مبارک فرستاده طلعت میثاق را دعوت کردند که با اعضاء هیأت ملاقات کنند ولی ایشان دعوت را نپذیرفتند و فرمودند که کمیسیون علیه ایشان تبعیض قائل شده و لزومی به ملاقات ایشان با اعضاء هیأت نیست. در عین حال این نکته را نیز مانند رویدادهای پیشین روشن فرمودند که ایشان در مقابل هر تصمیمی که آنها اتخاذ نمایند تسلیم هستند و یادآوری فرمودند که مشتاقند بر اثر اقدام مولایشان حضرت باب حرکت کرده به شهادت نائل آیند.

حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک این رویداد را در نطقی که برای احباء ایراد کردند بیان نموده فرمودند:

همین که هیئت تفتیشیه به عگا آمده از من ملاقات خواستند نپذیرفتم و با آنکه حکمت بیک آمد و التماس کرد و

حتی از روی تزویر و حیلہ گریست و می گفت ولو مدت کمی باشد به ملاقات خود مشرف ساز. گفتم اینها محض تفتیش آمدند و احسن آنکه با آنها هیچ رو به رو نشوم و آنان لائحه در بارهٔ من فرستادند و من هم لائحه نوشته به واسطهٔ شیخ بدرالدین به سلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین به عکا آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم. چه، شنیدم لائحه‌ای به باب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند که اهم آنها چهار است اولاً آنکه من نفوذ دولت را شکستم و حکم من جریان دارد؛ دوم آنکه قلعهٔ محکمی ساختم؛ سوم آنکه علم یا بهاء‌الابهی با میرزا ذکراالله<sup>۳</sup> به پا کردم و دو سال است که به بالای سرهای عشائر می‌افرازد؛ چهارم آنکه دو ثلث عکا از املاک و اراضی من قرار گرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مرا مستحق هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند. چه، برای یک اسیر غریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوه‌ای، که نفوذ دولت عظیمه را بشکند، فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هرکه چنین امری انجام دهد باید به او تبریک و لله

---

۳. میرزا ذکراالله فرزند جناب میرزا محمدقلی، برادر حضرت بهاء‌الله بود. میرزا محمدقلی بعد از صعود حضرت بهاء‌الله بر عهد و میثاق آن حضرت ثابت و مستقیم ماند.

دُرک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است. چه، من محبوسم و در عین حال قدرت بر بناء قلعهٔ محکمی، که در آن به مقابل کشتی‌های بزرگ دریائی بایستم، ساختم و هر محبوس که چنین قوه‌ای از او ظاهر شود باید به او احسنت و لله دُرک گفت؛ و اما شکایت سوم عجبا آیا دولت با همهٔ جاسوس‌ها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دو سال به خواب بودند یا فرشتهٔ آسمانی دیدگان‌شان را کور کرد که غفلت کردند و آن علم مبین را که بر رؤس عشایر موج می‌زند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزار لیره فقط حاضرم.» (اسرارالآثار خصوصی، ج ۴، ص ۳۶۱-۳۶۳)

لحن آمیخته به طعنه این مکتوب نشانه فساد و تباهی مخاطبین آن بود. در این ضمن، وقایع به اوج خود می‌رسید که در طی آن تقریباً مسلم بود که حضرت عبدالبهاء تبعید یا محکوم به مرگ می‌شدند. جو حاکم با گذشته هر روز به شدت متشنج‌تر می‌شد.

گزارش جالبی از فردی ایتالیایی در دست است که در آن زمان به‌عنوان قائم‌مقام کنسول اسپانیا عمل می‌کرد. او از هواداران حضرت عبدالبهاء و همسرش دارای روابط دوستانه با عائله مبارک بود. این مرد و

منسوبینش نمایندگان اصلی شرکت کشتی رانی ایتالیایی بودند. وقتی به او گفتند که زندگی حضرت عبدالبهاء در خطر است، در دل شب نزد طلعت میثاق آمد و پیشنهاد کرد که ایشان را از ارض اقدس به نقطه امنی منتقل کند. حتی حرکت کشتی را چند روز به تعویق انداخت به این امید که ایشان را نجات دهد. حضرت عبدالبهاء در اقدامی غیرمعمول تعدادی از معمرین جامعهٔ بهائی در عگا، از جمله جناب میرزا حیدرعلی مشهور، را دعوت کردند که با آنها مشورت کنند و نظر آنها را درباره این پیشنهاد جویا شوند. توجه به این نکته جالب است که حضرت عبدالبهاء قصد داشتند این نفوس را بیازمایند و به آنها درسی بیاموزند. این گروه متفقاً به این نتیجه رسیدند که به حضرت عبدالبهاء توصیه کنند که پیشنهاد دوست ایتالیایی را بپذیرند و ارض اقدس را به قصد محلی امن ترک کنند. حضرت عبدالبهاء نگاهی حاکی از عدم توافق به آنها انداختند و به ایشان یادآور شدند که فرار هرگز از شیم اصفیای الهی نبوده است. مولای ایشان حضرت باب زندگی خویش را فدا کرد، پس حضرت عبدالبهاء چگونه می توانستند غیر آن عمل کنند؟ در نتیجهٔ این رویداد، هریک از اعضاء آن گروه متوجه کوتاه نظری خود شدند و دریافتند که پی به روح امر نبرده اند.

فقره ذیل که از الواح مبارکه وصایا نقل می‌شود بیش از پیش تسلیم حضرت عبدالبهاء در برابر اراده الهی و اشتیاق ایشان به فدا کردن جان در سبیل حضرت بهاء‌الله را نشان می‌دهد:

حال آنکه به نصوص الهیه ما ممنوع از فسادیم و مامور به صلح و صلاح و مجبور به راستی و درستی و آشتی به جمیع اقوام و امم آفاق و اطاعت و خیرخواهی حکومت خیانت به سلطنت عادلّه خیانت به حق است و بدخواهی حکومت تمرد از امرالله با وجود این نصوص قاطعه چگونه این مسجونان چنین تصوّر باطلی کنند و با وجود مسجونگی در این زندان چنین خیانتی توانند ولی چه فائده که هیئت تفتیش تصدیق این مفتریات آنحوی و بدخواهان نمود و تقدیم حضور پادشاهی کرد. حال این مسجون در طوفان اعظم گرفتار تا اراده حضرت سلطان آیده الله علی العدل صادر گردد اِما لَی و اِما عَلَیّی در هر حال عبدالبهاء در نهایت سکون و قرار به جانفشانی مهیا و در نهایت تسلیم و رضا. (ایام تسعه، ص ۴۶۲-۴۶۳)

این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که در روزهایی که حضرت عبدالبهاء با تفکر و تأمل بر مصائب و شدایدی که ایشان را احاطه کرده بود، منتظر صدور حکم سلطان بودند، چه افکاری ذهن آن حضرت را به

خود مشغول کرده بود. وقتی طلعت میثاق بر بی وفایی برادران و سایر  
اعضاء عائله می اندیشیدند که به تمام قدرت برای نابود کردن ایشان و امر  
مبارکی که آن طلعت مبارک مظهر آن بودند قیام کرده بودند، احزان  
محتماً آن وجود اطهر را در بر گرفته بود. بخشی از الواح مبارکه وصایا که  
ذیلاً نقل می شود رقت قلب هیکل مبارک در آن ایام پرماجرا را نشان  
می دهد:

تَری یا اِلهی یَبکِی عَلَی کُلِّ الْأَشْیَاءِ وَ یَفْرَحُ بِبَلَائِی ذَوَالْقُرْبَى  
فَوَعِزَّتْکَ یا اِلهی بَعْضُ الْأَعْدَاءِ رَثُوا عَلَی صُرْبِی وَ بَلَائِی وَ بَکُوا  
بَعْضُ الْحَسَادِ عَلَی کُرْبِی وَ عُزْبِی وَ ابْتِلَائِی لِأَنَّهُمْ لَمْ یَرَوْا مِنِّی إِلَّا  
کُلَّ مَوَدَّةٍ وَ اعْتِنَاءٍ وَ لَمْ یُشَاهِدُوا مِنْ عَبْدِکَ إِلَّا الرَّأْفَةَ وَ الْوَلَاءَ فَلَمَّا  
رَأَوْنی خَائِضاً فِی عُبابِ الْمَصَائِبِ وَ الْبَلَاءِ وَ هَدَافاً لِسِهَامِ الْقَضَاءِ  
رَفَعُوا لِی وَ تَدَمَّعَتْ أَعْیُنُهُمْ بِالْبِکَاءِ وَ قَالُوا نَشْهَدُ بِاللَّهِ بَأَنَّ مَا رَأَيْنَا مِنْهُ  
إِلَّا وِفَاءً وَ عَطَاءً وَ الرَّأْفَةَ الْکُبْرَى وَ لَکِنَّ النَّاqِضِیْنَ النَّاعِقِیْنَ زَادُوا فِی  
الْبَغْضَاءِ وَ اسْتَبْشَرُوا بِوُقُوعِی فِی الْمِحْنَةِ الْعُظْمَى وَ شَمَرُوا عَنِ السَّاقِ  
وَ اهْتَرُوا طَرِیاً مِنْ حُصُولِ حَوَادِثٍ مُحْزِنَةٍ لِلْقُلُوبِ وَ الْأَرْوَاحِ. (ایام  
تسعه، ص ۴۷۴-۴۷۵)

هنگامی که حضرت عبدالبهاء قسمت های دوم و سوم الواح مبارکه  
وصایا را مرقوم می فرمودند خطرات از هر سو ایشان را احاطه کرده بود. به

نظر می‌رسد هنگامی که ایشان مشغول تحریر و تدوین آن بودند با شکیبایی در انتظار تحقق اراده الهی نیز بودند. مؤانست ایشان با خداوند بود و در ادعیه نازله در این دوران، ایشان حزن قلبی خود را آشکار ساختند و دسیسه‌های شرورانه ناقضین میثاق را به تصویر کشیدند. در این ادعیه، هیکل مبارک اشتیاق خود را به شهید شدن در سبیل حضرت بهاء‌الله بیان فرمودند. نفوسی که در حضور طلعت میثاق بودند حکایات فراوانی از اشتیاق ایشان به شهادت از خود به جای گذاشته‌اند. هرگاه ایشان از این موضوع سخن می‌گفتند، کلّ وجودشان به اهتزاز و مسرت می‌آمد، سیمای مبارک می‌درخشید و قلب اطهر به هیجان عظیم دچار می‌شد.

دکتر یونس خان توصیف می‌کند که حضرت عبدالبهاء، در بحبوحه رنج و الم شدید به دست ناقضین میثاق، مشتاقانه دعا می‌کردند که آلام و شداید بیشتر بر ایشان نازل شود. با افزایش مشقات و تضییقات، میل ایشان به همان میزان برای تحمل این مصائب بیشتر می‌شد. غالباً درباره شهادی شهیر و پرآوازه از قبیل جناب ورقا صحبت می‌کردند و سپس، به لحنی مسرت‌آمیز و با هیجان، میل قلبی خود را به ایثار جان در سبیل جانان مطرح می‌کردند. کلام مبارک آنقدر هیجان‌انگیز بود که کلیه احباء که مستمع کلام اطهر بودند تحت تأثیر احساسات قرار می‌گرفتند، روح آنها به



اهتزاز می آمد و قلوب آنها، که آماده حرکت بر اثر اقدام مولای محبوبشان بودند، از روح جدید ایثار مشحون می گشت.

موقعی که بیشترین خطر زندگی ایشان را تهدید می کرد برخی از ادعیه مؤثر را نازل کردند مانند آنچه که ذیلاً نقل می شود:

رَبِّ وَرَجَائِي وَمُعِيشِي وَمُنَائِي وَمُجِيرِي وَمُعِينِي وَمَلَاذِي  
تَرَانِي غَرِيقًا فِي بَحَارِ الْمَصَائِبِ الْقَاصِمَةِ لِلظُّهُورِ وَالرَّزَايَا الْمُضَيِّقَةِ  
لِلصُّدُورِ وَالْبَلَايَا الْمُسْتَتَةِ لِلشَّمْلِ وَالْمِحْنِ وَالْآلَامِ الْمُنْفَرِقَةِ لِلجَمْعِ وَ  
أَحَاطَتْنِي الشَّدَائِدُ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَأَحَدَقْتُ بِي الْمَخَاطِرُ مِنْ  
كُلِّ الْأَطْرَافِ خَائِضًا فِي عِمَارِ الطَّامَةِ الْكُبْرَى وَقِعًا فِي بئرٍ لَا قَرَارَ  
لَهَا مُضْطَهَدًا مِنَ الْأَعْدَاءِ وَمُحْتَرِقًا فِي نِيرَانِ الْبَغْضَاءِ مِنْ ذَوِي  
الْقُرْبَى الَّذِينَ أَخَذَتْ مِنْهُمْ الْعَهْدَ الْوَثِيقَ وَالْمِيثَاقَ الْغَلِيظَ أَنْ  
يَتَوَجَّهُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى هَذَا الْمَظْلُومِ وَيَدْفَعُوا عَنِّي كُلَّ جَهْلٍ وَظُلْمٍ  
وَيَرْجِعُوا مَا اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ إِلَى هَذَا الْفَرِيدِ الْوَحِيدِ حَتَّى يُظَهَرَ  
لَهُمُ الصَّوَابُ وَيَنْدَفِعَ الشُّبُهَاتُ وَتُنشِرَ الْآيَاتُ الْبَيِّنَاتِ. (ایام تسعه،  
ص ۴۷۲-۴۷۳)

در مناجاتی که ذیلاً نقل می گردد، حضرت عبدالبهاء بر مصائبی که تحمّل فرمودند تأکید دارند و از خداوند می خواهند که ایشان را از این

مشقات رهایی بخشد و از حضرت احدیت تمنا می فرمایند که مقصود  
قلبشان را که وصول به شهادت است تحقق بخشد:

رَبِّ وَ مَحْبُوبِي وَ مَقْصُودِي اِنَّكَ لَتَعْلَمُ وَ تَرَى مَا وَرَدَ عَلَيَّ  
عَبْدِكَ الْمُتَدَلِّلِ بِبَابِ اَحَدِيَّتِكَ وَ مَا جَنَى عَلَيْهِ اَهْلُ الْجَفَاءِ  
النَّاقِضُونَ لِمِثَاقِ فِرْدَانِيَّتِكَ النَّاكَثُونَ لِعَهْدِ حَضْرَتِ رَحْمَانِيَّتِكَ اِنَّهُ  
مَا مِنْ يَوْمٍ اِلَّا رَمَوْنِي بِسِهَامِ الْبَغْضَاءِ وَ مَا مِنْ لَيْلٍ اِلَّا وَ بَيْتُوا يَشَاوِرُونَ  
فِي ضُرِّي فِي السَّرِّ وَ الْخَفَاءِ وَ مَا مِنْ صَبَاحٍ اِلَّا اُرْتَكَبُوا مَا نَاحَ بِهِ  
الْمَلَاءُ الْاَعْلَى وَ مَا مِنْ مَسَاءٍ اِلَّا اَنْ سَلُّوا عَلَيَّ سَيْفَ الْاَعْتِسَافِ وَ  
رَشُّونِي بِنِصَالِ الْاُفْتِرَاءِ عِنْدَ الْاَشْقِيَاءِ مَعَ ذَلِكَ صَبَرَ عَبْدُكَ  
الْمُتَدَلِّلُ الْيَكِّ وَ اِحْتَمَلَ مِنْهُمْ كُلَّ بَلَاءٍ وَ اَذِيٍّ مَعَ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ اِزْهَاقِ  
كَلِمَتِهِمْ وَ اِحْمَادِ جَمْرَتِهِمْ وَ اِطْفَاءِ نِيرَانِ طُغْيَانِهِمْ بِقُوَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ  
وَ تَرَى يَا اِلَهِي لَمْ يَزِدْهُمْ صَبْرِي وَ تَحْمُلِي وَ صَمْتِي اِلَّا ظُلْمًا وَ عُتُوًّا  
وَ اسْتِكْبَارًا فَوَعِزَّتْكَ يَا مَحْبُوبِي طَعُوا وَ بَغَوْا حَتَّى لَمْ يَدْعُونِي اَنَّا  
مُسْتَرِيحُ الْفُؤَادِ سَاكِنُ الْجَاشِ حَتَّى اُقُومَ عَلَيَّ اِعْلَاءِ كَلِمَتِكَ كَمَا  
يَنْبَغِي بَيْنَ الْوَرَى وَ اَخْدِمَ عَتَبَةَ قُدْسِكَ بِقَلْبِ طَافِحِ بَسْرُورِ اَهْلِ  
مَلَكُوتِ الْاَبْهَى رَبِّ قَدْ طَفَحَ عَلَيَّ كَأْسُ الْبَلَاءِ وَ اشْتَدَّتِ اللَّطْمَاتُ  
عَلَيَّ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَ تَتَابَعَتْ سِهَامُ الرِّزِيَّةِ وَ تَوَالَتْ اَسِنَّةُ  
الْمُصِيبَةِ فَعَجَزْتُ مِنَ الشَّدَائِدِ وَ وَهَنْتُ مَنِ الْقُوَى مِنْ هُجُومِ الشَّارِدِ

وَالْوَارِدِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَأَنَا فَرِيدٌ وَوَحِيدٌ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ رَبِّ أَرْحَمْنِي  
وَارْفَعْنِي إِلَيْكَ وَاسْقِنِي كَأْسَ الْفِدَاءِ فَقَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ  
بِرَحْبِهَا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْفَضَالُ الْكَرِيمُ.  
(ایام تسعه، ص ۴۸۰-۴۸۱)

و نیز در مناجاتی در الواح وصایا از قلم مبارک نازل:

إِلَهِي إِلَهِي تَرَى عَبْدَكَ الْمَظْلُومَ بَيْنَ مَخَالِبِ سِبَاعِ ضَارِيَةٍ وَ  
ذَنَابِ كَاسِرَةٍ وَوُحُوشِ خَاسِرَةٍ رَبِّ وَقِّفْنِي فِي حُبِّكَ عَلَى تَجَرُّعِ  
هَذِهِ الْكَأْسِ الطَّافِحَةِ بِصُهْبَاءِ الْوَفَاءِ الْمُتَمَلِّئَةِ بِفَيْضِ الْعَطَاءِ حَتَّى  
يَحْمَرَّ قَمِيصِي بِدَمِي طَرِيحًا عَلَى التُّرَابِ صَرِيحًا لَا حَرَكَ لِلْأَعْضَاءِ  
هَذَا مُنَائِي وَرَجَائِي وَأَمَلِي وَعِزِّي وَعَلَائِي وَلِيَكُنْ خَاتِمَةَ حَيَاتِي  
خِتَامَ مِسْكِ يَا رَبِّي وَمَلَاذِي وَهَلْ مِنْ مَوْهَبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ هَذَا لَا وَ  
حَضْرَةَ عِزِّكَ وَإِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّنِي أَذُوقُ هَذِهِ الْكَأْسَ فِي كُلِّ الْأَيَّامِ  
بِمَا اكْتَسَبْتُ أَيْدِي الَّذِينَ تَقَضُّوا الْمِيثَاقَ وَأَعْلَنُوا الشَّقَاقَ وَأَظْهَرُوا  
النَّفَاقَ وَأَظْهَرُوا فِي الْأَرْضِ الْفِسَادَ وَمَا رَاعُوا حُرْمَتَكَ بَيْنَ الْعِبَادِ.  
(ایام تسعه، ص ۴۶۳-۴۶۴)

به موضوع هیئت تفتیشیه برگردیم؛ رویدادها در حال اوج گرفتن بود و یک روز، نزدیک شامگاه، اعضاء هیئت در حیفا سوار بر کشتی شدند و به سوی عکا روانه گشتند. خورشید در حال غروب بود که کشتی به

نزدیکی مدینه محصنه رسید. همه در حيفا و عکا اطمینان داشتند که کشتی عزیمت کرده بود که حضرت عبدالبهاء را روی عرشه زندانی کنند. در این ضمن، حضرت عبدالبهاء در کمال آرامش در حیاط بیت مبارک مشی می فرمودند، و احبا، که فوق العاده پریشان و مضطرب بودند، در حالتی عصبی به کشتی که در حال نزدیک شدن بود نگاه می کردند. ناگهان، با کمال مسرت مشاهده کردند، که کشتی تغییر مسیر داد و به سوی دریا و به جانب استانبول ادامه حرکت داد.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارک می فرمایند که در آن لحظه توپ خدا به صدا درآمد، زنجیرها را از گردن عبدالبهاء برداشت و برگردن عبدالحمید، سلطان ترکیه، نهاد. این اشارتی به سرنوشت نهایی سلطان بود، که هنگام مراجعت از مسجد در جمعه‌ای سرنوشت ساز در همان سال از چنگال مرگ گریخت. بمبی که به قصد کشتن او کار گذاشته شده بود، دیگران را مقتول و مجروح ساخت، و همین رویداد بود که اولیاء حکومت را وادار کرد اعضاء هیأت تفتیشیه را احضار کنند. چند ماه بعد، انقلابیون که «ترکان جوان» نامیده می شدند از سلطان خواستند کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کند. این کار انجام شد و در تابستان سال ۱۹۰۸ حضرت عبدالبهاء آزاد شدند. ظرف چند ماه سلطان مستبد و ستمگر، عبدالحمید، از سلطنت عزل شد. آزادی حضرت عبدالبهاء بعد از

عریضهٔ ناقضین میثاق به حکومت علیه حضرت عبدالبهاء | ۴۵۹

چهل سال حبس، ایشان را قادر ساخت یکی از مهم‌ترین کارهای دوران قیادت خود را انجام دهند و آن استقرار رمس اطهر حضرت باب، پیامبر شهید امر مبارک، در مقام و مرقدی بود که حضرت عبدالبهاء روی جبل کرمل ساخته بودند.<sup>۴</sup>

آزادی چشمگیر و شگرف حضرت عبدالبهاء از حبس بزرگ‌ترین لطمه به ناقضین میثاق بود که در تمامی دوران مخالفتشان با طلعت میثاق متحمل شدند. این استخلاص طلعت میثاق نزدیک شدن نقطه پایان مساعی شیطانی آنها برای ضربه زدن به اساس امرالله را رقم زد. نبوت حضرت عبدالبهاء، که در سال ۱۹۰۴ بیان فرمودند (نگاه کنید به فصل ۱۸) که ظرف چهار سال آنها توان خود را از دست خواهند داد، تحقق یافت. حضرت عبدالبهاء هبوط میرزا محمدعلی را زمانی که این کلمات را در الواح مبارکه وصایا مرقوم می‌فرمودند پیش‌بینی کردند:

حال ملاحظه می‌فرمائید که غضب الهی چگونه احاطه نموده و یوماً فیوماً رو به انعدام است. فسوف ترونه و اعوانته سراً و جَهاراً فی حُسرانٍ مبین. (ایام تسعه، ص ۴۶۱)

---

۴. برای اطلاعات تفصیلی نگاه کنید به جلد سوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ضمیمه شماره ۱؛ همچنین جلد اول،



## فصل بیست و سوم

### عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان

حدود زمانی که حضرت عبدالبهاء فقراتی را درباره هیأت تفتیش مرقوم می‌فرمودند، لوح مفصلی خطاب به احبای ایران مرقوم فرمودند که آنها را با وضعیت اضطراری که در حین انتظار برای تصمیم سلطان درباره گزارش هیأت تفتیش، حیات ایشان را تهدید می‌نمود، آشنا نماید. ذیلاً بخشی از این لوح مبارک نقل می‌گردد:

ای یاران عزیز عبدالبهاء چندی است که از بعضی بلاد یک آهنگ دلربا به گوش جان نرسیده و جان و وجدان سرور و حبور نیافته با وجود آنکه در جمیع اوقات کلّ در خاطرند و در پیش نظر فی الحقیقه حاضر. زیرا ساغر دل از صهبای محبت یاران سرشار است و تعلق و آرزوی دیدارشان مانند روح ساری و جاری در عروق و شریان. با این حالت دیگر معلوم است که قلب چه قدر محزون و مغموم است. در این طوفان بلا که موجش به اوج اعلی رسیده و تیر جفا از جهات سته پی در پی آمده در هر دم در بقعه مبارکه خبر موحشی و در هر روز آثار مدهشی؛ مرکز نقض چنان فرض می‌نمود که به مجرد استکبار بنیاد عهد و میثاق ناپایدار گردد و ابرار

از وصایای الهی بری و بیزار گردند. این بود که اوراق شبهات به جمیع جهات منتشر نمود و به دسائس خفیه پرداخت. دمی فریاد بر آورد که بنیان الهی بر افتاد و شریعت الله منسوخ گشت بناء علیه عهد و پیمان مفسوخ شد و گهی ناله و فغان آغاز کرد که ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نهار روزی ولوله و عربده‌ای انداخت که وحدانیت الهیه محو شد و ظهوری پیش از الف سنه بروز نموده. چون این مفتریات را ترویج ندید به تدریج فکر فساد افتاد و فتنه برانگیخت و به هر دامنی درآویخت بنای سعایت در نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و همدم و همراز گشت بالاتفاق لائحه‌ای ترتیب دادند و تقدیم مرکز سلطنت کردند و اولیای امور را به تشویش انداختند. از جمله مفتریات اینکه این مظلوم علم استقلال بر افراخت و بر علم یا بهاء الأبهی بنگاشت و در جمیع این مدن و دیار و قری حتی در میان قبائل صحرا بگرداند و جمیع را دعوت به اجتماع در زیر علم نمود. ربّ انّی اعوذ بک من هذا العمل المخالف لوصایا البهاء بل هو ظلم عظیم لا یرتکبه الا کلّ معتدّ اثم لا تک فرضت علينا اطاعة الملوک و السلاطین؛ و از جمله مفتریات مقام کرمل را قلعه‌ای قرار داد و در نهایت متانت و رصانت بساخت و آنجا را مدینه منوره قرار نهاد و تربت مقدسه را مکه مکرمه نمود و حال آنکه آن عمارت عبارت از شش اطاق است و از جمله مفتریات تأسیس



عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان | ۴۶۳

سلطنت جدیده کرده و جمیع یاران را معاذ الله معاذ الله معاذ الله به چنین خطای عظیمی دعوت نموده سبحانک هذا بهتان عظیم و از جمله چون تربت مقدسه مطاف عالمیان گشته ضرر عظیم به دولت و ملت دارد و مرکز نقض از جمیع این امور بیزار بلکه سنی سنوی بکری و عمری است. اما جمال مبارک را همین قدر از صلحای امت می‌داند و اهل طریقت می‌شمرد و جمیع این امور را این مظلوم تأسیس نموده. باری هیئت تفتیشیه از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتها تعیین شدند و به این ارض آمدند رأساً در خانه یکی از مدعیان وارد جمعی که در تنظیم لائحہ شریک و سهم اخوی بودند آنان را احضار و از حقیقت لائحہ استفسار نمودند. مضامین لائحہ را تشریح کردند و تفصیل دادند و تصدیق نمودند و علاوه افزودند و کلّ مدّعی و هم شاهد و هم قاضی بودند. حال آن هیئت به مرکز خلافت راجع و هر روز خبر موحشی و مدهشی می‌رسد. اما عبدالبهاء الحمدلله در نهایت سکون و قرار و قار و از این افترا و بهتان حتی اغبرار حاصل ننموده بلکه امور را موکول به قدر مقدور نموده و در کمال فرح و سرور به جانفشانی حاضر و به هر بلائی منتظر الحمدلله یاران مهربان الهی نیز در مقام تسلیم و رضا قائم کلّ خوشنود و ممنون و مسرور و راضی ولی مرکز نقض چنین فرض نموده که بعد از ریختن خون این مظلوم و یا انداختن به صحرای کبیر و هامون و یا القای در دریای روم چون

گمنام و بی‌اثر و مقطوع‌الخبر گردد او میدانی خواهد یافت و جولانی خواهد کرد و به چوگان شبهات و ترهات گوی آمال و آرزوئی خواهد ربود. هیهات هیهات اگر مشک وفا را بقا نماند کسی به رائحه دفرآء جفا رغبت ننماید و اگر غزال الهی را کلاب و ذئاب بدرد هیچکس از پی گرگ خونخوار ندود و اگر بلبل معانی را ایام به سر آید کسی گوش به نعیق غراب و نعیب کلاغ ندهد. این چه تصوّر باطل است و این چه تهتک جاهل «اعمالهم کسراب بقیعةٍ یحسبه الظّمان ماءً حتی اذا جائه لم یجده شیئاً.»<sup>۱</sup>

باری ای یاران الهی قدم و قلب مستقیم و ثابت دارید و به قوه تأیید جمال مبارک عزمی کامل نمائید و به خدمت امرالله پردازید و در مقابل امم و ملل ثبوت و رسوخ و استقامت اهل بها بنمائید تا دیگران حیران گردند که این قلوب چگونه منابع اطمینان و معادن محبت حضرت رحمان تا از حوادث مؤلمه ارض مقدّس فتوری نیارید و از وقایع فاجعه ملالی حاصل نکنید اگر جمیع یاران معرض شمشیر گردند و یکی باقی آن منادی الهی شود و مبشر رحمانی گردد و در مقابل من علی الارض قیام کند. باری شما نظر به حوادث بقعه نورا نمائید. ارض مقدّس دائماً در خطر است و سیل بلا از هر طرف زیرا صیت جهانگیر گشته و آوازه شهره آفاق شده و اعدا چه بیگانه و چه آشنا در نهایت تزویر و حيله و خدعه بر

---

۱. قرآن کریم، سوره سوره نور، آیه ۳۹

افتراقیام نموده معلوم است که چنین موقعی در خطر است زیرا در مقابل هر بهتان مدافعی موجود نه بلکه نفوس آواره و مظلوم در قلعه‌ای مسجون و لیس لهم معین و نصیر و حرس من سهام الأفتراء و سنان البهتان الا الله...

باری ای یاران به جان و دل بکوشید که این جهان آئینه جهان ملکوت شود و عالم ناسوت مملو از فیض لاهوت گردد تا ندای ملا اعلی به تحسین بلند گردد و آثار فضل و موهبت جمال ابهی احاطه بر روی زمین نماید.

جناب امین نهایت ستایش از عباد مکرمین و اماء نورمیین نمودند و از هر یک فرداً فرداً تحسین کردند و بسیار از ثبوت و استقامت کلّ تعریف نمودند که الحمد لله احباً و اماء رحمان در جمیع ایران به کمال تمکین چون بنیان رزین و رصین ثابت و مستقیم و در نهایت وله و انجذاب مشغول به نشر نفحات ربّ الأرباب‌اند و از این خیر در این زمان پر خطر نهایت سرور حاصل گردید زیرا منتهی آمال و آرزوی این مظلوم روحانیت قلوب و نورانیت وجود یاران است چون این موهبت حاصل هر بلائی از برای من فیض و ابل و غیث هاطل است.

الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء و قابضاً علی نار الجفاء و فائض الدّموع فی اللیالی الظّلماء اتقلّب فی مهاد السّهاد و عینای منتظرتان لطلوع انوار الوفاء و کّلما اضطرب اضطراب

الحوت الملتهب الأحشاء على الغبراء اترصد ظهور مواهبك من  
كل الأرجاء. (من مكاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۳۵ / منتخباتی  
از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۶)

حضرت عبدالبهاء احساس می‌کردند مشقاتی که ناقضین میثاق بر  
ایشان وارد کردند به مراتب شدیدتر از آن بود که نفسی از آحاد بشر تحمل  
کرده باشد. این درمورد حضرت بهاءالله نیز مصداق داشت. هیکل مبارک  
در کثیری از الواح مبارکه متذکر شدند که احدی در عالم تا کنون در  
معرض چنین مصائب و مشکلاتی واقع نشده و نخواهد شد. قبول چنین  
نظری برای کسانی که با امر حضرت بهاءالله آشنائی کامل ندارند ممکن  
است دشوار باشد. آنها ممکن است استدلال کنند که بسیاری از نفوس  
بوده‌اند که در معرض شکنجه‌های تحمل‌ناپذیر و مشقات تمام عمر قرار  
گرفته‌اند. برای آنکه به مفهوم کلمات حضرت بهاءالله پی ببریم فرض کنیم  
جامعه‌ای در جهان وجود دارد که مردمانش، وحشی، ددمنش و بسیار  
ستمگر هستند. کسانی که در چنین جامعه‌ای متولد می‌شوند، و تمام عمر  
خود را در آنجا زیسته‌اند و هرگز با دنیای متمدن در تماس نبوده‌اند، این  
زندگی را عادی تلقی می‌کنند. اگرچه این نحوه زندگی ممکن است برای  
کسی که از بیرون نگاه می‌کند بسیار ظالمانه باشد، اما برای اعضاء آن  
جامعه هر رویدادی که در میان آنها رخ می‌دهد بسیار طبیعی است و به  
همان صورت پذیرفته می‌شود. درست مانند هر جامعه دیگری، برای  
اعضاء این جامعه نیز لحظاتی از شادمانی و آسایش و نیز اندوه و رنج

وجود دارد. اما، اگر شخصی فرهیخته و شریف که در جامعه‌ای بسیار متمدن زندگی کرده مجبور به پیوستن به این جامعه بی‌تمدن بشود، بیش از بقیه در رنج و عذاب خواهد بود. از آنجا که او با موازین بسیار عالی‌تری در زندگی خود عادت دارد، می‌توان گفت که او تحت مظالم و شداید، روانی و جسمی، قرار گرفته که احدی در آن جامعه تجربه نکرده است.

این موضوع درباره مظهر ظهور و اصفیای الهی که مبعوث شده‌اند در میان نفوس انسانی زندگی کنند نیز مصداق دارد. تضادی عظیم بین دنیای بشر و عالم اصفیای الهی وجود دارد. دنیای بشر محدود و مملو از نقایص است در حالی که جهان برگزیدگان خداوند عالم کمالاتی به مراتب متعالی‌تر از ادراک افراد بشر است. این نفوس متعالی، که از چنین عالمی برخاسته‌اند و دارای فضائل الهی و تجسم‌بخش صفات ربانی هستند، به این عالم نزول کرده در میان افراد بشر زندانی می‌شوند. غفلت بشر، ظلم و ستم و زندگی گناه‌آلودش، خودخواهی و عدم صداقت وی و جمیع معاصی و قصورهای او ابزار شکنجه‌ای است که بر روح برگزیدگان خداوند جراحات دردناکی وارد می‌کند که آنها هیچ چاره‌ای ندارند جز آنکه، مانند حضرت عبدالبهاء، در سکوت، تسلیم و رضا، آن را تحمل نمایند. یک عمل که ناشی از بی‌وفایی و بی‌ایمانی صورت گیرد، حتی نگاهی گذرا که عدم صداقت فرد یا اندیشه بی‌ارزش و نالایق صادره از ذهن او را برملا سازد، شکنجه‌ای دردناک برای آنها است. اما آنها به ندرت قصور و کوتاهی نفوس را افشا می‌کنند یا به بیان درد و رنج خود

می‌پردازند. مانند معلمین و مربیان که خود را تا سطح کودکی تنزل می‌دهند و طوری عمل می‌کنند که گویی نمی‌دانند، مظاهر ظهور الهی مانند افراد بشر مثل سایرین، ظاهر می‌شوند. آنها آنقدر دیده خطاپوش دارند که بعضی تصور می‌کنند آگاه نیستند.

مطالعه الواح مبارکه وصایا ممکن است این تصور اشتباه را در خواننده ایجاد کند که حضرت عبدالبهاء زیر فشار مصائب و بلاهایی که ناقضین به ایشان تحمیل کردند خرد می‌شدند و دیگر قدرت تحمل تهاجم آنها را نداشتند. مثلاً، وقتی مواردی را مانند آنچه ذیلاً نقل می‌شود می‌خوانیم، اگر در سطح بشری تلقی کنیم، ممکن است ما را به این نتیجه‌گیری رهنمون سازد که نفسی که با این مخالفت ددمنشانه مواجه می‌شود در هم می‌شکند و دیگر صدایی از او به گوش نخواهد رسید:

یا الهی تَرَاهُمْ بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ نَقُضُوا الْمِيثَاقَ وَنَكُصُوا  
عَلَى الْأَعْقَابِ وَنَكُثُوا الْعَهْدَ بِكُلِّ بَغْضٍ وَشِقَاقٍ وَقَامُوا عَلَى  
التَّفَاقُحِ وَاسْتَدَّ بِذَلِكَ السَّاقُ بِالسَّاقِ وَقَامُوا عَلَى قَصَمِ ظَهْرِي وَكَسَرِ  
أَزْرِي بَطْلَمَ لَا يُطَاقُ وَنَشُرُوا أَوْرَاقَ الشُّبُهَاتِ وَافْتَرَوْا عَلَيَّ بِكُلِّ  
كَيْدٍ وَاعْتَسَافٍ... ای یاران عزیز آلان من در خطری عظیمم و امید  
ساعتی از حیات مفقود. (ایام تسعه، ص ۴۷۳ و ۴۷۶)

مطالعه شرح حیات مظاهر ظهور الهی و اصفیای آنها نشان می‌دهد که اگرچه آنها از لحاظ عنصری متحمل درد و رنج می‌شوند، اما عالم روح

آنها تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. مثلاً، در حالی که حضرت عبدالبهاء با مخالفت شدید از سوی ناقضین مواجه بودند، با حیات نمونه خود، ظلمات ملال و حزن را که جامعه اسم اعظم را احاطه کرده بود زائل می‌ساختند. در آن زمان که خود ایشان هدف ابتلائات و مشقات شدید بودند، نور حقیقت، فضائل الهیه و تعالیم روحانیه را به جمیع کسانی که اطراف ایشان بودند می‌تاباندند.

اگرچه ما هرگز به حقیقت حضرت بهاء‌الله، مظهر ظهور الهی، یا حضرت عبدالبهاء، سرّالله الأعظم و مرکز میثاق خداوند، پی نمی‌بریم، اما می‌توانیم بعضی از ویژگی‌های فوق بشری آنها را ملاحظه نماییم. بر خلاف افراد بشر که ذهن آنها در آن واحد فقط می‌تواند به یک موضوع مشغول باشد، حضرت عبدالبهاء، که دارای جمیع قوایی بودند که حضرت بهاء‌الله به ایشان عنایت کرده بودند، این محدودیت را نداشتند. معمولاً شخصی که مبتلا به مصائب و مشکلات شود یا با موانع غلبه ناپذیر روبرو می‌شود، از پا در می‌آید و احساس ناتوانی می‌کند. تحت چنین شرایطی حتی افرادی که دارای توانایی بسیار هستند ضعف و ناتوانی خود را نشان داده شکنندگی بشری خویش را آشکار می‌سازند. آنها سعی می‌کنند در آن واحد فقط با یک مسئله‌مستله مقابله کنند و غالباً از متخصصین و مشاوران می‌خواهند که در اتخاذ تصمیم به آنها مساعدت نمایند.

ولی این وضعیت در مورد حضرت عبدالبهاء وجود نداشت. ایشان مستقلاً عمل می‌کردند، زیرا هیچ فردی حائز شرایط لازم نبود که در فعالیت‌های متنوع و متعدد ایشان مساعدت نماید یا نظر مشورتی بدهد. روح مقدّس ایشان محدود به حدود عالم بشری نبود و ذهن و روان ایشان زمانی که با مجموعه‌ای از مسائل به‌طور هم‌زمان مواجه می‌شود، آشفته و درمانده نمی‌شد. در بحبوحه مشقات و بلایا، هنگامی که تواناترین نفوس تسلیم فشارها می‌شد، هیکل مبارک مستقل و منقطع باقی می‌ماندند و در عین حال توجه خود را به آنچه که مطلوب و مقصود ایشان بود معطوف می‌داشتند. این یکی از خصوصیات برجسته و متمایز مظهر ظهور الهی و اصفیای او است. حضرت بهاءالله آن را در کتاب ایقان (ص ۵۲) با نقل این فقره اسلامی توضیح داده‌اند: «لا یشغله شأن عن شأن».

اگرچه مظاهر ظهور الهی و این نفوسی که به‌طور ویژه برگزیده، از قبیل حضرت عبدالبهاء، ظلمت رنج‌هایی را که اعداء بر آنها تحمیل می‌نمایند احساس می‌کنند، و طبیعت بشری آنها درد روحی و جسمی را تجربه می‌کند، اما روح آنها تحت تأثیر هیچ یک از ابتلائاتی که افراد بشر ایجاد می‌کنند قرار نمی‌گیرد. آنها در عالمی به مراتب فراتر از حدّ ادراک بشر میرا هستند و عصای روحانی اقتدار و توانایی را در اختیار دارند که با آن بر عالم انسانی حکمرانی می‌کنند. این قوای ابتدا از دیدگان اکثر نفوس نهان است اما با گذشت زمان عالم انسانی تأثیر کلام آنها و انتشار امر آنها را ملاحظه می‌کند.



برای آنکه، فقط تا حدی محدود، به قوای ابرانسانی و کمالات الهی که حضرت عبدالبهاء موهوب به آن بودند پی ببریم، هیچ راهی بهتر از توجه به آثار حضرت ولی امرالله نداریم. هیکل مبارک در اشاره به مقامی که حضرت عبدالبهاء در این دور صمدانی حائز هستند، می‌فرمایند:

فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویّه مغناطیس وجودش می‌باشیم که به آسانی نمی‌توانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی ببریم. حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوت است ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله به وسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدّس جمعاً هیکل اصلیّه ثلاثه آئینی را تشکیل می‌دهند که در تاریخ روحانی عالم بی‌سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدّسه از رُفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود...

... به هیچ وجه نباید این نتیجه را گرفت که حضرت عبدالبهاء فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مبین

منصوص تعالیم آب بزرگوارش می باشد. حاشا و کلاً که این عبد چنین فکری در سر پیروراند و یا در صدد القای چنین نظری باشد. زیرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهاء به این مراتب خیانت واضحی به میراث مرغوب حضرت بهاءالله به اهل عالم است. مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبدالبهاء معین فرموده بی نهایت رفیع و منیع است و به مراتب بالاتر از آن است که از نفس بیانات حضرت عبدالبهاء در حق خود مستفاد می گردد. در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بهاءالله است همچنین در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بهاءالله موجود است که در الواح نازله به افتخار حضرت عبدالبهاء از یراعة آب جلیلش نیز تأیید گشته و کلاً به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت می کند که نسل حاضر هرگز نمی تواند کما ینبغی و یلیق به اهمیّت و معنی آن پی برد.

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاءالله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیّه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز

عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان | ۴۷۳

شیم عبدالبهاء به نحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع «سرّالله» است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است. (دور بهائی، ص ۵۳-۵۸)

موارد تکریم و احترامی که حضرت بهاءالله برای حضرت عبدالبهاء قائل شده‌اند بسیار است که در الواح مبارکه که حضرت ولی امرالله در بالا به آن اشاره فرموده‌اند ثبت شده است. ذیلاً فقراتی از گستره وسیعی از الواح حضرت بهاءالله نقل می‌شود که برخی از آنها به خطّ مبارک طلعت ابهی به رشته تحریر درآمده است.

در سوره غصن<sup>۲</sup> جمال ابهی مقام حضرت عبدالبهاء را این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

قد انشعب من سدرۃ المنتهی هذا الهيكل المقدس الابهي  
غصن القدس فهينياً لمن استظلّ في ظلّه و كان من الرّاقدين قل قد  
نبت غصن الأمر من هذا الاصل الّذي استحكمه الله في ارض  
المشيّة و ارتفع فرعه الى مقام احاط كلّ الوجود فتعالی من هذا

۲. نگاه کنید به جلد دوم نفعات ظهور حضرت بهاءالله تألیف ادیب طاهرزاده.

الصَّنْعَ المتعالی المبارک العزیز المنیع... قل یا قوم فاشکروا الله لظهوره لانه لهو الفضل الاعظم علیکم و نعمة الاتم لکم و به یحیی کلّ عظم رمیم من توجه الیه فقد توجه الی الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالی و کفر ببرهانی و کان من المسرفین انه لودیعة الله بینکم و امانته فیکم و ظهوره علیکم و طلوعه بین عباده المقربین. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۳)

در لوح دیگری که حضرت بهاء الله به خط مبارک مرقوم داشته اند، حضرت عبدالبهاء را این گونه مخاطب قرار می دهند:

یا بَصْرَى علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء رحمتی نسئَلُ الله أن ینورَ العالمَ بعلمک و حکمتک و یقدرَ لک ما یفرح به قلبک و تقرّ عینک. (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۹۴)

در لوح دیگری این آیات مبارکه از قلم جمال ابهی عزّ نزول یافته است:

البهاء علیک و علی من یخدمک و یطوفُ حولک و الویلُ و العذابُ لمن یُخالِفُکُ و یؤذیک طوبی لمن والاک السّقر لمن عادا. (ادعیه محبوب، ص ۱۰۶)

و نیز از قلم اعلی نازل:

عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان | ۴۷۵

اَنَا جَعَلْنَاكَ حُرْزًا لِلْعَالَمِينَ وَحِفْظًا لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ  
الْأَرْضِينَ وَحَصْنًا لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ نَسْأَلُ اللَّهَ بَانَ يَحْفَظُهُمْ  
بِكَ وَيَغْنِيهِمْ بِكَ وَيَرْزُقُهُمْ بِكَ وَيُلْهِمُكَ مَا يَكُونُ مَطْلَعُ الْغَنِيِّ  
لِأَهْلِ الْإِنشَاءِ وَبِحَرِّ الْكُرْمِ لِمَنْ فِي الْعَالَمِ وَمَشْرِقِ الْفَضْلِ عَلِي  
الْأَمَمِ. (ادعیه محبوب، ص ۱۰۵)

هنگامی که حضرت عبدالبهاء سفری به بیروت تشریف بردند،  
حضرت بهاء‌الله حزن خود از این فراق را این‌گونه بیان فرمودند:

حَمْدًا لِمَنْ تَشَرَّفَ أَرْضَ الْبَاءِ بِقَدُومِ مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْأَسْمَاءِ  
بِذَلِكَ بَشَّرَتِ الدَّرَاتُ كُلَّ الْمَمَكِّنَاتِ بِمَا طَلَعَ وَوَلَّحَ وَظَهَرَ وَأَشْرَقَ  
وَخَرَجَ مِنْ بَابِ السَّجْنِ وَأَفَقَهُ شَمْسُ جَمَالِ غِصْنِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ  
الْعَظِيمِ وَسَرَّ اللَّهُ الْأَقْوَمِ الْقَدِيمِ مَتَوَجَّهًا إِلَى مَقَامِ آخِرٍ \* بِذَلِكَ  
تَكَدَّرَتِ أَرْضُ السَّجْنِ وَفَرِحَتْ أُخْرَى... طُوبِي ثُمَّ طُوبِي لِأَرْضِ  
فَازَتْ بِقَدُومِهِ وَلَعِينِ قَرَّتْ بِجَمَالِهِ وَلَسْمَعِ تَشَرَّفَ بِأَصْغَاءِ نِدَائِهِ وَ  
لِقَلْبِ ذَاقِ حَلَاوَةِ حَبِّهِ وَلِصَدْرِ رَحِبِ بَذِكْرِهِ وَلِقَلَمِ تَحَرَّكَ عَلَي  
ثَنَائِهِ وَلِلْوَحْيِ حَمَلِ آثَارِهِ. (ادعیه محبوب، ص ۱۰۷-۱۰۸)

مواهب کثیری که حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء عنایت  
فرمودند محدود به اینها و سایر الواح نازله از قلم آن حضرت نیست. در  
بسیاری از موارد عمومی و خصوصی طلعت ابهی به ستایش و تمجید  
حضرت عبدالبهاء پرداخته صفات ربانی ایشان را در عباراتی متعالی

توصیف فرمودند و اعمال شریف و بزرگوارانه آن حضرت را تکریم نمودند. حاجی میرزا حیدرعلی، آن غول روحانی که با عنوان «فرشته کرمل» جاودانگی یافت، یکی از خاطرات به یادماندنی اش را به جای گذاشته و آن هنگامی است که حضرت بهاءالله راجع به نقش مهم حضرت عبدالبهاء در صیانت از امرالله و حراست از ایشان از فشارهای دنیای بیرون صحبت می‌کردند.<sup>۳</sup>

در ایام دارالسلام ما خود در قهوه‌خانه<sup>۴</sup> می‌رفتیم و جالس می‌شدیم و خارج و داخل و بیگانه و آشنا و دور و نزدیک را ملاقات می‌فرمودیم و دور را نزدیک و بیگانه را آشنا و خارج را داخل و امرالله را خدمت و کلمةالله را نصرت و اسم الله را بلند می‌فرمودیم. همان خدمات و زحمات و مشقات و بلیات و اذیات آن ایام ما را به مراتب زیادت‌تر در ادرنه و به مراتب شتی بیشتر و خوب‌تر و بهتر غصن اعظم در عکا متحمل شده. چه که در بغداد ظاهراً مسجون و محبوس نبودیم و امرالله هم صد یک حال شهرت نداشت و معارض و منازع و مخاصمش صد یک حال نبود. و در ارض سرهم با بعضی ملاقات می‌فرمودیم و بعضی را اذن حضور عنایت فرمودیم. اما در سجن اعظم با احدی<sup>۵</sup> ملاقات نفرموده‌ایم

۳. اینها عین بیانات حضرت بهاءالله نیست؛ فقط نقل کلام آن حضرت از حافظه است که توسط حاجی میرزا حیدرعلی صورت گرفته است.

۴. به جلد سوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی، ص ۲۸۱ مراجعه نمایید.

۵. یعنی احدی از غیربهایان.

عظمت حضرت عبدالبهاء فراتر از آلام و رنج‌های ایشان | ۴۷۷

و ابواب معاشرت را به کلی بسته‌ایم و تمام زحمات را آقا تحمّل نموده‌اند. برای راحت و آسایش ما حصن حصین و درع حدید مقابل عالم و امم شده‌اند و ما را راحت کرده‌اند. برای ما اول قصر مزرعه را گرفتند و آنجا بودیم و بعد قصر بهجی را. و به شأنی بر خدمات امریه قیام نموده و مؤید که هفته هفته فرصت مشرف شدن بهجی را ندارند. و ما با احباب مؤانس و به نزول آیات بینات مشغولیم و ایشان به زحمت و مشقّت و محنت. چه که معاشرت با این خلق زحمتش از هر زحمتی بیشتر است. (بهجت‌الصدور، طبع آلمان، ص ۲۱۸-۲۱۹؛ طبع بمبئی، ص ۲۵۱-۲۵۲)

میرزا محمود کاشانی<sup>۶</sup>، از پیروان مورد اعتماد حضرت بهاء‌الله که از ایام بغداد در خدمت آن حضرت و تا ادرنه و عکا در رکاب جمال مبارک بود، در خاطراتش که بیانات حضرت بهاء‌الله را در آن ثبت کرده آنچه را که خطاب به تعدادی از احباء راجع به مقام والای حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند نقل کرده است. بخشی از آن ذیلاً نقل می‌شود (ترجمه از انگلیسی):

... لفظ آقا عنوانی بود که به حضرت عبدالبهاء اعطاء شده بود. به خاطر دارم یک روز هنگامی که حضرت بهاء‌الله در مزرعه وشاش تشریف داشتند، که مکانی باطراوت و خضارت واقع در

---

۶. نگاه کنید به جلد اول نفعات ظهور حضرت بهاء‌الله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی، ص ۳۰۶-۳۰۷

خارج از بغداد بود، و جمال مبارک گاهی به آنجا تشریف می‌بردند، شخصی از فرد معینی با لفظ «آقا» یاد کرد.<sup>۷</sup> شنیده شد که حضرت بهاء‌الله به محض استماع آن با لحنی آمرانه فرمودند، «آقا کیست؟ تنها یک آقا وجود دارد و آن غصن اعظم است.»

همین مطلب را حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان عگا نیز بیان فرمودند. در آن واقعه، کسی از میرزا محمدعلی با لفظ آقا یاد کرد، که حضرت بهاء‌الله او را ملامت کرده متذکر داشتند که، «فقط یک نفر و تنها یک نفس آقا است و او غصن اعظم است. دیگران باید با ذکر اسم یاد یا خطاب شوند.»...

بسا از اوقات در حضور مبارک مشرف بودم که سرکار آقا نیز تشریف داشتند. به علت حضور ایشان، حضرت بهاء‌الله مشحون از نهایت مسرت و بهجت بودند. هر نفسی می‌توانست در وجنات مبارک تالئو وجد و مسرت محبت‌آمیز را ببیند به نحوی که هیچ کلامی قادر به توصیف آن نیست. طلعت ابهی مکرراً سرکار آقا را مورد تمجید و تجلیل قرار می‌دادند و صرف ذکر اسم مبارک ایشان کافی بود که احساسات غیر قابل توصیف انجذاب را در نفس مبارک جمال قدم مشاهده کند. هیچ قلمی قادر به توصیف کامل

۷. لفظ آقا، به‌عنوان واژه‌ای عمومی در زبان فارسی به‌صورت عنوانی قبل از اسم به کار می‌رود و مشابه لفظ مستر در انگلیسی است. اما، اگر به‌صورت اسم خاص به کار برود، به مقام والا و بلند شخص دلالت دارد.



آن نیست. حضرت بهاء‌الله در بسیاری از الواح مبارکه مقام حضرت عبدالبهاء را ستوده‌اند...

حاجی میرزا حبیب‌الله افنان، فرزند کوچک‌تر آقا میرزا آقا ملقب به نورالدین، یکی از اعضاء برجسته و ممتاز خاندان افنان، در خاطرات خود حکایات جالبی از سفر زیارتی سال ۱۸۹۱ خود نوشته است. ذیلاً بخشی از یادداشت‌های ایشان نقل می‌گردد:

یک شب ... اطلاع داد که محبوب امکان عزم گردش به باغ جنینیه فرموده و مقرر شده که صبح جمیع زائرین و مجاورین در رکاب مبارک به باغ بروند. باور کنید که آن شب تا صبح نخوابیدیم از شدت شوق و شغف... که فردا روزی است که چندین ساعت متوالی از فیض لقا و زیارت جمال اقدس ابهی مرزوق هستیم... سحرهنگام رو به اطاق مبارک مشغول راز و نیاز و اداء شکر و سپاس با ملوک بی‌نیاز شدیم. قبل از طلوع آفتاب درب قصر مبارک مجتمع شدیم. مرکوب مبارک الاغ سفیدی بود ... ساعتی طول کشید که هیکل اطهر پائین تشریف آوردند و سوار شدند. سایر احباء در رکاب مبارک پیاده رو به جنینیه به راه افتادیم. حاجی خاور از متقدمین احبای مجاور ارض اقدس بود. قدی بلند داشت، چتر مبارک را گرفته بود که حرارت آفتاب صدمه وارد نیاورد. هوا بسیار لطیف و فرح‌بخش بود. بالاخره به باغ رسیدیم... وجه مبارک در آن روز بی‌نهایت مسرور و احباء هر کدام

مورد تفقّد و عنایات حضرتش قرار می‌گرفتند. نهار صرف شد. محفلی آراستند و همه در محضر مبارک مشرف بودیم. در این بین حضرت عبدالبهاء ... از شهر تشریف آوردند. جمال قدم جلّ جلاله فرمودند، «آقا تشریف آوردند، استقبال کنید.»

... از همان اوقات هیکل مبارک حبه بندگی و خضوع و بندر عهد و پیمان وفاداری نسبت به حضرت من اراده الله را در افنده و قلوب احباء کشت می‌فرمودند و مقام رفیع و حقیقت مکنونه در وجود سرکار آقا را به جمیع احباء تعلیم و تفهیم می‌فرمودند.

باری، به لقای مبارک حضرت عبدالبهاء فائز و در محضر حضرتش ثانیاً مشرف شدیم. حضرت عبدالبهاء با خضوع و توجهی زاید الوصف در محضر انور جالس شدند و به مسافین اجازه جلوس عنایت فرمودند. بعداً لسان اطهر به این بیان مقدّس مترجم. مضمون بیان مبارک این بود: «امروز باغ از صبح تا حال صفائی نداشت. با حضور و ورود آقا مصفاً شد.» بعد توجه به حضرت عبدالبهاء فرموده، فرمودند: «خوب باید از صبح می‌آمدید.» عرض کردند، «متصرف پاشا و جمعی از اهالی وعده کرده بودند، مشغول پذیرائی آنها بودم.» هیکل مبارک تبسم فرموده، فرمودند: «سپر بلای ما و دیگران آقا هستند. همه راحتند، همه در کمال آسایش و سکون هستند. معاشرت با این‌گونه نفوس بسیار مشکل است. آقا

هستند که مقاومت می‌فرمایند و وسائل رفاه و آسودگی احباء را فراهم می‌کنند. اللهم احفظه من سوء كل حاسدٍ و عنود.<sup>۸</sup>

مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله و مثل اعلاى تعاليم آن حضرت، در الواح مبارکه وصایا، با تأکید بر دسائس و توطئه‌های ناقضین عهد و میثاق الهی، تصویری متفاوت از ماهیت با محبت و شفقت خود هویدا می‌سازند. ایشان بارقه‌ای از روح الهی که توسط حضرت بهاء‌الله به ایشان عنایت شده به آنها نشان می‌دهند و گوشه‌ای از محبت لایتناهی و عشق بی‌حد و حصر خویش، تواضع و فروتنی خود را در دعای روح‌بخشی برای عفو و غفران اعداء که ذیلاً نقل می‌شود آشکار می‌سازند:

رَبِّ اِنِّى اَدْعُوكَ بِلِسَانِى وَ جَنَانِى اَنْ لَا تُؤَاخِذَهُمْ بِظُلْمِهِمْ وَ  
اَعْتِسَافِهِمْ وَ نِفَاقِهِمْ وَ شِقَاقِهِمْ لِاَنَّهُمْ جُهَلَاءٌ بَلْهَاءٌ سَفَهَاءٌ لَا يُفَرِّقُونَ  
بَيْنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ وَ لَا يُمَيِّزُونَ الْعَدْلَ وَ الْاِنصَافَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ  
الْمُنْكَرِ وَ الْاَعْتِسَافِ يَتَّبِعُونَ شَهَوَاتِ اَنْفُسِهِمْ وَ يَقْتَدُونَ بِاَنْقَصِهِمْ وَ  
اَجْهَلِهِمْ رَبِّ اَرْحَمَهُمْ وَ اَحْفَظُهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ بِهَذَا الْاِثْنَاءِ وَ اجْعَلْ  
جَمِيعَ الْمَحْنِ وَ الْاَلَامِ لِعَبْدِكَ الْوَاقِعِ فِيهِنَّ الْبِئْسَ الظُّلْمَاءِ وَ  
خَصَّصْنِي بِكُلِّ بَلَاءٍ وَ اجْعَلْنِي فِدَاءً لِجَمِيعِ الْاَحْبَاءِ فَدِيَّتَهُمْ بِرُوحِي  
وَ ذَاتِي وَ نَفْسِي وَ كَيُونَتِي وَ هُوِيَّتِي وَ حَقِيقَتِي يَا رَبِّي الْاَعْلَى. اَللّٰهُمَّ  
اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَدْعُوكَ بِكُلِّ

۸. این عبارات را نباید عین بیانات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء تلقی کرد.

تَضْرَعُ وَابْتِهَالٍ أَنْ تَغْفِرَ لِكُلِّ مَنْ آذَانِي وَتَعْفُوَ عَنِّ كُلِّ مَنْ أَرَادَنِي  
بِسُوءٍ وَأَهَانَنِي وَتُبَدِّلَ سَيِّئَاتِي كُلَّ مَنْ ظَلَمَنِي بِالْحَسَنَاتِ وَتَرْزُقَهُمْ  
مِنَ الْخَيْرَاتِ وَتُقَدِّرَ لَهُمْ كُلَّ الْمَبْرَاتِ وَتُنْقِذَهُمْ مِنَ الْحَسَرَاتِ وَ  
تُقَدِّرَ لَهُمْ كُلَّ رَاحَةٍ وَرَخَاءٍ وَتَخْتَصِّصَهُمْ بِالْعَطَاءِ وَالسَّرَاءِ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمُهِيمُنُ الْقَيُّومُ. (أيام تسعه، ص ٤٧٥-٤٧٦)

## فصل بیست و چهارم

### انفصال از ناقضین میثاق

تاریخ امر حضرت بهاءالله مشحون از رویدادهای با شکوهی از وفاداری به حضرت بهاءالله و استقامت در عهد و پیمان آن حضرت، دلاوری و ایثار است. صفحات تاریکی از نقض عهد و خیانت نیز وجود دارد. این ویژگی‌های متضاد نور و ظلمت، حق و باطل در هم تنیده شده است.

در فصول سابق این کتاب عمدتاً حکایاتی از بی‌وفایی و خیانت ناقضین عهد و میثاق بیان شد که سبب احزان و شداید برای حضرت عبدالبهاء بود. طلعت میثاق در الواح مبارکه وصایا حملات آنها به امرالله و مصائبی را توصیف می‌فرمایند که در طول تقریباً پانزده سال برای آن حضرت ایجاد کردند. ایشان به نفرت میرزا محمدعلی اشاره دارند و حملات بی‌امان و بی‌وقفه او را توصیف کرده موارد بی‌شمار نقض عهد و میثاق را بر می‌شمارند و به لحنی مؤکد شکست دسائس و نابودی نهایی او را پیش‌بینی می‌کنند؛ و این پیش‌بینی طولی نکشید که تحقق یافت. حضرت عبدالبهاء در اشاره به او در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

حال ملاحظه می‌فرمائید که غضب الهی چگونه احاطه نموده و یوماً فیوماً رو به انعدام است. فسوف ترونه و أعاوننه سراً و چهاراً فی خسرانِ مبین. (ایام تسعه، ص ۴۶۰)

این عبارات الواح مبارکه وصایا گویای صفحاتی تاریک و مظلّم از تاریخ امر مبارک است. لذا، حضرت عبدالبهاء، بعد از آنکه به تفصیل به این رویدادهای غمناک می‌پردازند، توجه خود را به خصائص باشکوه امر حضرت بهاءالله معطوف می‌فرمایند. طلعت میثاق احباء را به رعایت همیشگی احکام الهی، حفظ موازین وفاداری و قیام به ترویج تعالیم مبارکه با روح ایثار و انقطاع از جمیع امور دنیوی هدایت می‌فرمایند همانطور که در این بخش از توصیه‌ها مشاهده می‌شود:

ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد یعنی ابدأ تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امری است الهی و تقیید از خواص امکانی لهدا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران

رحمت پروردگار مبدول بر عالمیان نسیم جانبخش هر ذیروح را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حتی را نصیب شود به همچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار بیگانگی مبدل گردد اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند اجتناب کنید دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید زهر بدهند شهید ببخشید زخم بزنند مرهم بنهید هذا صِفَةُ الْمُخْلِصِينَ وَ سِمَةُ الصَّادِقِينَ. (ایام تسعه، ص ۴۶۹-۴۷۰)

توصیه به معاشرت با جمیع امم و ملل عالم در کمال روح و ریحان را نباید با امر به پرهیز کامل از تماس با ناقضین میثاق اشتباه گرفت. نقض میثاق عبارت از بیماری مهلکی است و هرگز قبلاً در تاریخ ادیان اثرات مخرب و زیانبار آن بیان نشده است. اما در این دور صمدانی جایگاه ناقضین میثاق و شرایط روحانی آنان مطرح و کاملاً مورد بررسی واقع شده

است. همانطور که در فصل سوم توصیف شده، نقض میثاق سبب برانگیخته شدن خشم و غضب الهی است. بنابراین، هنگامی که فرد مؤمنین میثاق را نقض کند، شاه‌رگ حیات روحانی او قطع می‌شود. اگرچه ممکن است دارای علم و دانش زیادی در تعلیم و تاریخ امرالله باشد و شاید سابقه درخشانی در خدمت به امر الهی دارا باشد، اما از نعمت حیات محروم می‌گردد. او از لحاظ روحانی نابینا و ناشنوا می‌شود؛ دل او سرد و محروم از ایمان گردد. در واقع او دیگر آن شخص سابق نیست. به این دلیل است که شکنندگان عهد و پیمان حضرت بهاءالله به آن طریقی که مشاهده شد عمل می‌کنند.

همانطور که قبلاً ذکر شد، آب در طبیعت می‌تواند از سطوح بالاتر به سطوح پایین‌تر جریان یابد. ابداً نمی‌تواند در یک سطح یا به نقطه‌ای بالاتر جریان پیدا کند. همین‌طور، برای آنکه فرد مؤمن موفق به کسب فیوضات الهیه از عالم بالا شود، باید در موقعیتی در نقطه مقابل قرار گیرد؛ یعنی فروتن، متواضع و خاضع باشد. ناقضین میثاق چنین نبودند. آنها میل داشتند در موقعیتی برابر با مرکز میثاق قرار داشته باشند و به این ترتیب قوای روحانی نشأت گرفته از خداوند نمی‌توانست به آنها واصل شود و آنها محروم از فیوضات روح ایمانی شدند. حیات آنها، که زمانی تحت هدایت نور حقیقت بود، اکنون بر اساس کذب قرار داشت. فریب،



دسیسه، خشونت و عدم صداقت روش آنها در زندگی بود. در سراسر قرون و اعصار ثابت شده که این شرارت‌ها سلاحی بوده که نفوس آلوده به گناه علیه نفوس مؤمن و سالک در مسیر حقیقت به کار می‌بردند. اما سرانجام قوه حقیقت آنها را نابود کرده از بین می‌برد.

این ویژگی‌های نامیمون و شرورانه منحصر به ناقضین در زمان حضرت عبدالبهاء نبود. ناقضینی که با حضرت ولی امرالله مخالفت کردند و کسانی که بعد از صعود ایشان در عرصه ظاهر شدند، به همان کارهای شرم‌آور به همان شیوه مبادرت کردند.

در اینجا لازم است که بین اعداء امرالله و ناقضین میثاق تمایز قائل شویم. دشمنان عمدتاً به علت غفلت به امر الهی حمله می‌کنند و شاید خداوند آنها را عفو کند. اما ناقضین منشأ حق و حقیقت را می‌شناسند اما قادر نیستند به آن اقبال کنند؛ بلکه، به دلایل خودخواهانه، آگاهانه علیه آن قیام می‌کنند. لطمه وارد کردن به هر انسانی نزد حق زشت و نکوهیده است و شاید توسط خداوند قابل بخشش باشد. اما مخالفت عمدی با امر حقّ قدیر و ضربه زدن به ریشه و اساس آن، همان که ناقضین میثاق انجام می‌دهند، تجاوز و تخطی شدیدی است که بدون توبه و انابه قابل بخشش نخواهد بود.

به شهادت جناب دکتر یونس خان، موضوع نقض میثاق غالباً توسط حضرت عبدالبهاء مطرح شده است. حضرت عبدالبهاء، برای صیانت جامعه از تأثیرات زهرآگین ناقضین، درباره طرح‌ها و دسائس، توطئه‌ها و تحریکات آنها سخن به میان می‌آوردند. هیکل مبارک نقض میثاق را به بیماری واگیر تشبیه می‌فرمودند که تنها راه جلوگیری از انتشار آن عبارت از محدود کردن بیمار و قرار دادن او در قرنطینه است. بیماری مسری به سرعت منتشر می‌شود و ممکن است تعداد کثیری را مبتلا کند. به این علت، به بیان حضرت عبدالبهاء، صیانت احباء از بیماری مرگبار ضرورت تام داشت و تنها با قطع ارتباط با ناقضین میثاق میسر بود.

حضرت عبدالبهاء در یکی از آخرین پیام‌های خود به احبای آمریکایی راجع به عواقب ارتباط با ناقضین به آنها هشدار دادند. هیکل مبارک به آنها تلگرافی فرمودند:

هرکس با ابرص نشیند مریض شود هرکس با حضرت مسیح است از فریسیون و یهودای اسخر یوطی گریزان است البتّه از ناقضین دوری کنید. (نقل ترجمه از گوهر یکتا، ص ۸۰)

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مبارکه مؤکداً به احباء هشدار دادند که از معاشرت با ناقضین میثاق پرهیز کنند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا احباء را با این کلمات هشدار می دهند:

باری از اساس اعظم امر الله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است زیرا به کلی امر الله را محو و شریعت الله را سَحَق و جمیع زحمات را هدر خواهند داد. ای یاران باید رحم بر حضرت اعلی و وفا به جمال مبارک نمود و به جمیع قوی کوشید که جمیع این بلایا و محن و صدمات و خونهای پاک مطهر که در سبیل الهی مسفوک شده هدر نرود. (ایام تسعه، ص ۴۷۷-۴۷۸)

مجددا حضرت عبدالبهاء در بخش سوم از الواح مبارکه وصایا (ایام تسعه، ص ۴۸۳) می فرمایند:

لهدا باید احبای الهی به کلی از آنان اجتناب و احتراز نمایند و دسائس و وساوس ایشان را مقاومت کنند و شریعت الله و دین الله را محافظه نمایند و جمیع یاران به نشر نفعات الله پردازند و به تبلیغ کوشند.

حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالی راجع به اجتناب و ابتعاد

فرمودند:

چند سؤال پرسیده بودی که چرا نفوس مبارکه روحانیه، که ثابت و مستقیمند باید از معاشرت با اشخاص شریره فاسده اجتناب کنند. این از آن جهت است که همان طور که امراض جسمانی ... مُسری است، همین طور امراض روحانی نیز سرایت نماید. اگر شخص مسلول با هزار اشخاص صحیح و سالم معاشرت کند، صحت و سلامت آن هزار شخص بر مسلول اثر نگذارد و او را از مرض سل نجات ندهد و معالجه نکند، اما چون این مسلول معاشرت با آن هزار نفس نماید، در مدتی قلیل مرض سل تعدادی از آن اشخاص سالم را مبتلا سازد. این مسئله مسئله واضح و مبرهن است. (ترجمه- نجم باختر سال ۱۲، شماره ۱۴، صفحه ۲۳۳)

برای آنکه از انتشار این بیماری روحانی جلوگیری شود، لازم است نه تنها از معاشرت با ناقضین پرهیز شود بلکه باید آنها را از جامعه اخراج کرد درست همانطور که غده سرطانی بریده و از بدن جدا می شود. همانطور که قبلاً در مقدمه بیان شده، انبیاء گذشته عهد و میثاق صریح و محکمی با پیروان خود منعقد نکردند و بنابراین پیروان ادیان ماضیه از چنین صیانتی برخوردار نبودند. نگاهی به تاریخ ادیان، که به وضوح تفرقه های بسیار را در صفوف مؤمنان نشان می دهد، به اندازه کافی خطر را برملا می سازد. اگر، در این دور الهی، ناقضین از جامعه اخراج نشده

بودند و به آنها اجازه داده می‌شد که آزادانه با احباء معاشرت و مؤانست داشته باشند، بعد از مدتی کوتاه جامعهٔ بهائی، مانند سایر ادیان، دچار تفرقه و تشتت و تقسیم به فرق مختلفه می‌شد. وحدت جامعه، که ویژگی متمایز آن است، برای همیشه نابود می‌شد و هدفش که تأسیس وحدت عالم انسانی بوجه ارض است بالمره از تحقق ممنوع می‌شد.

برای روشن شدن موضوع، برخی از قوانین طبیعت را که در مورد بدن انسان به کار گرفته شده بررسی کنیم. امر الهی را می‌توان به جسم انسان تشبیه کرد که، وقتی سالم است، می‌تواند در مقابل بسیاری از فشارهای بیرونی مقاومت نماید. قادر است سرما و گرمای فوق العاده را تحمل نماید، بر تشنگی و گرسنگی چیره شود؛ هنگام مواجهه با سختی‌ها از خود دفاع کند و کل وجود خویش را در مقابل اثرات بیماری حفظ نماید. به همین ترتیب، امر حضرت بهاءالله می‌تواند در مقابل هجوم دشمنان خارجی استقامت کند و قادر به مقاومت در برابر مخالفت‌های مخالفانش است. تمامی تضییقات و مصائب که در اثر آن هزاران تن از پیروانش به شهادت رسیدند نتوانستند نورش را خاموش، وحدتش را نابود، یا مؤسّسات در حال رشدش را تضعیف کنند.

از طرف دیگر، شخص سالم ممکن است به نحوی مرگبار تحت تأثیر زهری قرار گیرد که توانسته وارد بدن شود و درخونش به جریان افتد.

اما، طبیعت نظام ایمنی برای بدن فراهم آورده که مواد سمّی ناخواسته را از جریان خون خارج می‌کند و به‌طور متناوب آنها را از بدن بیرون می‌ریزد و به این ترتیب جسم را از اثرات مرگبارش تطهیر می‌نماید و سلامت و رفاه آن را تضمین می‌کند.

همین موضوع درباره امر الهی هم مصداق دارد. حضرت بهاءالله<sup>۱</sup> وسیله‌ای را فراهم آورده‌اند که هر فردی را که، ادعا دارد که در زمره مؤمنین است اما با مرکز میثاق مخالفت می‌کند و سعی دارد در جامعه بماند تا اساس و بنیادش را مختل و تخریب نماید، اخراج می‌کند. زمانی که عناصر ناسالم و زیان‌آور، اشخاص خودخواه و خودپرستی که شهوت قدرت دارند و آماده‌اند که دین الله را فدای امیال خودخواهانه خویش نمایند، از ظلّ امرالله طرد می‌شوند و جامعه از سمّ نقض میثاق تطهیر می‌گردد و حیات و قوّت تازه می‌یابد. در این حال قادر است صحّت خود را حفظ کرده حرکت به جلو، به‌سوی فتح و ظفر نهائی را ادامه دهد.

در ایام حیات عنصری حضرت بهاءالله<sup>۲</sup> اختیار طرد ناقضین میثاق تنها در دست ایشان بود. بعداً به عهده حضرت عبدالبهاء، در مقام مرکز میثاق، نهاده شد و بعد حضرت شوقی افندی، که بر مسند ولایت امرالله<sup>۳</sup> جلوس فرمودند، این اختیار را داشتند. امروز تصمیم به طرد از جامعه

توسط حضرات ایادی امرالله<sup>۱</sup> ساکن ارض اقدس اتخاذ می‌شود اما مشروط به تصویب بیت‌العدل اعظم است.

مرکز امرالله احدی را به سهولت یا شتابزده ناقض میثاق اعلام نمی‌کند. مجهودات عظیمه مبذول می‌شود تا فرد آگاه شود و به صراط مستقیم حقیقت هدایت گردد. تنها زمانی که هرگونه تلاش ممکن برای نجات او از سقوط روحانی صورت گرفته و بی‌نتیجه مانده باشد او از جامعه اخراج خواهد شد. مثلاً، حضرت عبدالبهاء در چند سال اولیه دوران قیادت خود هرگونه کوششی را مبذول داشتند که روش و رفتار برادران بی‌وفای خود را تغییر دهند؛ فقط بعد از آنکه آنها نسبت به نصایح و توصیه‌های ایشان بی‌اعتنایی نشان داده عصیان و سرکشی خود را شدت بخشیدند هیکل مبارک آنها را ناقض میثاق اعلام کرده از جامعه طرد فرمودند.

قبلاً، هیچ یک از مظاهر ظهور الهی وسیله‌ای را ابداع نکردند که به وسیله آن پیمان‌شکنان و ناقضان میثاق حضرتش، کسانی که از درون جامعه با مرکز امرالله مخالفت می‌کردند، اخراج شوند. این یکی از

---

۱. وظایف ایادی امرالله، که در الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء تصریح شده، عمدتاً صیانت و تبلیغ امرالله است. آن تعداد از حضرات ایادی امرالله که اکنون در قید حیات هستند توسط حضرت ولی امرالله منصوب شدند. [توجه داشته باشیم که جناب ورقا آخرین بازمانده حضرات ایادی امرالله در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۷ صعود کردند. نظر نویسنده مربوط به دوران حیات حضرات ایادی امرالله است. حال بیت‌العدل اعظم تنها مرجع تصمیم‌گیری در مورد طرد روحانی است که البته بسیار به ندرت صورت می‌گیرد -م.]

ویژگی‌های منحصر به فرد ظهور حضرت بهاء‌الله است که وسائلی را فراهم آورده که امر الهی از ناخالصی‌ها تطهیر شود.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که اگر فرد ناقص میثاق متوجه اشتباهش بشود، به تخطی و عصیان از امر الهی آگاه گردد و به توبه و بازگشت رغبت داشته باشد، مرکز امرالله، وقتی که از ندامت واقعی و قلبی او اطمینان حاصل نماید، اعمال گذشته او را مورد عفو قرار می‌دهد و صلاحیت و موقف او به‌عنوان بهائی در وضعیت مطلوب در جامعه را اعاده می‌نماید.

صیانت امرالله از نفوذ ناقضین میثاق مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه تشکیلات و مؤسّسات امری، در حال حاضر و در آینده ایام، است. زمانی که خطراتی که جان حضرت عبدالبهاء را تهدید می‌کرد بسیار عظیم بودند و «امید ساعتی از حیات مفقود»<sup>۲</sup>، هیکل مبارک برای صیانت امرالله دست به اقدامی زدند. چون حضرت شوقی افندی، که برای ولایت امرالله در نظر گرفته بودند، در آن زمان کودکی حدود ده ساله بودند، حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به جناب حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله<sup>۳</sup>، پسردایی حضرت اعلی، مرقوم فرمودند. طلعت میثاق در این لوح ایشان را

۲. الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۷۶

۳. جناب وکیل الدوله از احبای ممتازی بود که حضرت عبدالبهاء به‌عنوانی یکی از «بیست و چهار پیر که در حضور خدا هستند» و در باب ۱۱ از مکاشفات یوحنا لاهوتی ذکر شده، تعیین فرمودند. از ۲۳ نفر دیگر فقط ۱۹ نفر را حضرت عبدالبهاء اسم برده‌اند که عبارتند از حضرت اعلی و هجده حروف حی.



از خطراتی که شخص هیکل مبارک را احاطه کرده آگاه کردند و ایشان را ترغیب فرمودند که در صورت لزوم ترتیبات لازم را برای انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم فراهم آورد. برای حصول این مقصود، هیکل مبارک ایشان را هدایت کردند که حضرات افنان و ایادی امرالله را در یک محل مجتمع سازند و این مؤسسه را طبق شرایط مندرج در الواح وصایا تأسیس کنند.

حضرت عبدالبهاء برای صیانت امرالله اهمیت بسیار قائل بودند. در الواح مبارکه وصایا به دفعات به آن اشاره فرمودند:

رَبِّ احْفَظْ حِصْنَ دِينِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَوْلَاءِ النَّاكِثِينَ وَ  
اِحْرَسْ حِمَاكَ الْحَصِينَ مِنْ عُصْبَةِ الْمَارِقِينَ اِنَّكَ اَنْتَ الْقَوِيُّ  
الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمُتَمِينُ. (ایام تسعه، ص ۴۶۴)

ای یاران عزیزالآن من در خطری عظیمم و امید ساعتی از حیات مفقود و ناچار به تحریر این ورقه پرداختم حِفْظاً لِأَمْرِ اللَّهِ وَ صِيَانَةً لِدِينِهِ وَ حِفْظاً لِكَلِمَتِهِ وَ صَوْنًا لَتَعَالَمِيهِ. این نفوس مظلوم قسم به جمال قدم با نفسی ملالی نداشته و ندارم و گداری در دل نگرفتم و کلمه‌ای جز ذکر خیر نخواهم و لکن تکلیف شدید دارم و ناچار و مجبورم که حفظ و صون و وقایه امرالله نمایم لهذا در نهایت تحسّر و اسف وصیت می‌نمایم که امرالله را محافظه نمائید

و شریعة الله را صیانت کنید و از اختلاف نهایت استیحاش بفرمائید.  
(همان، ص ۴۷۶)

ای احبای الهی به جان بکوشید تا امرالله را از هجوم نفوس  
غیرمخالصه محافظه نمائید. زیرا چنین نفوس سبب می شوند که  
جمیع امور مستقیمه معوج می گردد و مساعی خیریه برعکس نتیجه  
می دهد. (همان، ص ۴۷۹)

إِلَهِي إِلَهِي أَشْهَدُكَ وَ أَنْبِيَائَكَ وَ رُسُلَكَ وَ أَوْلِيَائَكَ وَ  
أَصْفِيَائَكَ بَأْتِي أْتَمَمْتُ الْحُجَّةَ عَلَى أَحِبَائِكَ وَ بَيَّنْتُ لَهُمْ كَلْشَيْءٍ  
حَتَّى يُحَافِظُوا عَلَى دِينِكَ وَ الطَّرِيقَةَ الْمُسْتَقِيمَةَ وَ شَرِيعَتِكَ النُّورَاءِ  
إِنَّكَ أَنْتَ الْمَطَّلِعُ الْعَلِيمُ. (ایام تسعه، ص ۴۷۹)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه ناقضین میثاق را امواتی  
که دریا به ساحل پرتاب می کند توصیف فرموده اند:

امتحانات هر امری به قدر عظمت آن امر است. چون تا به  
حال چنین میثاقی صریح به قلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات  
نیز عظیم است این امتحانات نفوس ضعیفه را متزلزل نماید ولی  
در نفوس قویّه امتحان چه تأثیر دارد این شبهات نقض مانند کف  
دریاست و دریا بی کف نمی شود بحر میثاق یک موج زند تا اجسام  
میته را به کنار اندازد زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید این است که

بحر میثاق موج زد موج زد تا اجسام میّته را بیرون انداخت یعنی نفوسی را که از روح الهی بی بهره‌اند و تابع نفس و هوی. هوای ریاست در سر دارند باری این کف‌های دریا بقائی ندارند عنقریب محو و نابود گردد ولی دریای میثاق الی الأبد پر موج است و در جوش و خروش ...

از اوّل ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده با وجود این کف‌ها را در بحر میثاق بقائی ممکن لا والله ناقضین آبروی خویش را می‌برند و تیشه بر ریشه خود می‌زنند مغرور به چند نفس چاپلوسند که در نهایت تملّقند که از شدّت تملّق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل می‌نمایند لکن این عاقبت ندارد سراب است نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عنقریب خواهید دید. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۸۴ / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۵؛ فقره ۱۸۵)

کسانی که به‌عنوان ناقضین میثاق از جامعه اخراج می‌شوند به حال خود رها می‌شوند. احباء ابدأً با آنها در اقداماتشان مخالفتی نمی‌کنند و آنها مختارند که به فعالیت خود علیه امرالله ادامه دهند. اما تاریخ امر مبارک نشان می‌دهد که با نفس مخالفشان با مرکز امرالله بذرهای نابودی خود را می‌پاشند و بعد از مدتی به نحو مفتضحانه‌ای از بین می‌روند.

وضعیت آنها مانند شاخه‌ای است که از درخت بریده شود. ابتدا سبز است و به نظر می‌آید حیات دارد، اما چون ریشه ندارد، لاجرم پژمرده شده به فنا راجع می‌گردد.

قطع روابط با ناقضین میثاق نباید با اقدام به مخالفت یا نفرت نسبت به آنها اشتباه شود. دکتر یونس خان حکایت حضرت عبدالبهاء را بیان می‌کند که این موضوع را روشن می‌سازد. ذیلاً بخشی از خاطرات او به اختصار نقل می‌گردد:

عموماً یک قسمت از فرمایشات مبارک به‌عنوان تحذیر از خطر فساد اخلاق ناقضین این بود که می‌فرمودند: ظهور نقض در عوالم اخلاق عمومی تأثیر سوئی دارد و این تخم فساد که در عالم وجود کشته شد تأثیرش چنان است که عالم بشریت را به عوالم کفر و زندقه سوق می‌دهد لهذا احباء باید چنان به خلق و خوی رحمانی مبعوث شوند که رائحه کریهه آنان را از عالم وجود مرتفع سازند و ضمناً بیدار و هشیار باشند که اینها رخنه در افکار عمومی نمایند زیرا هر جا که انفاس کریهه ایشان سرایت کرد و مشام روحانی ناس را مزکوم نمود و ابصار را تیره و تار گردانید دیگر از استشمام روائح طیبیه محروم و از مشاهده انوار الهی ممنوع می‌گردند...

یکی از وظایف حتمیه احبای الهی این است بکوشند راه رخنه و نفوذ ناقضین را در بین جامعه مسدود نمایند حتی بعضی مثل‌ها که جمال مبارک راجع به امت یحیی فرموده بودند بیان می‌کردند کما این که فرموده بودند در شهری که یک نفر یحیایی زندگانی نماید تا مدت مدیدی از رایحه کریهه او متأثر و ندای امر در اینجا به تأخیر می‌افتد و ضمناً شهر کرمان را بر سبیل مثال عنوان می‌فرمودند و مدلل می‌داشتند که نفثات ناقضین مانند همسات شیاطین؛ از امت یحیی به مراتب بدتر است...

یک روز صبح که در بیرونی مبارک از این قبیل بیانات می‌فرمودند و غیر از این عبد دو نفر دیگر فقط مشرف ... مطلبی به خاطر آمد که در مقام تصدیق قول مبارک خواستم ضمناً خدمت‌گزاری خود و چند نفر دیگر را در این موضوع به عرض برسانم. عرض کردم در طهران به تازگی مدرسه‌ای تأسیس شده بود و حبّ الله، پسر پیر کفتار<sup>۴</sup> را به معلمی آن مدرسه نامزد نموده بودند. همین که این خبر رسید آقایان ایادی و دو نفر دیگر با این

---

۴. طبق تعالیم بهائی، موجودی به نام شیطان وجود ندارد. شیطان هر فردی است که تحت تأثیر نفس اماره خویش زندگی شرارت‌آمیز و کفرگونه‌ای داشته باشد. منشی حضرت ولی امرالله از طرف هیکل مبارک می‌نویسد، «ابلیس یا شیطان مظهر شرارت و قوای مظلّمه‌ای است که تسلیم و سوسه می‌شوند.» (ترجمه -م. کتوب ۲ نوامبر ۱۹۳۸ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء.)

۵. مقصود جمال بروجردی است که نقض میثاق کرد و پسرش نیز ناقض عهد و پیمان الهی بود.

عبد محفلی تشکیل داده شور و مشورت کردیم که به وسائل ممکنه ممانعت از پذیرفته شدن حبّ الله در این مدرسه بنماییم. آخر الامر قرار بر این شد که فلان کس (اسمش را متعمداً کتمان می‌کنم) مؤسسین مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حبّ الله را به این سمت بپذیرند ...

هنوز عرض بنده تمام نشده بود در موقعی که منتظر اظهار عنایت بودم که چنین خدمتی را انجام داده‌ایم یکمرتبه فرمودند: چطور؟ چطور؟ نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیندازید؟ این طریقه خدمت به امر نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد احباء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند ناظر به استعداد و قابلیت نباشند ... خلاصه مدتی از این قبیل فرمایشات فرمودند به طوری که بنده از کردار و گفتار خود شرمنده شدم سر به زیر افکندم. (خاطرات نه ساله عکا، ص ۳۴۷-۳۴۹)

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مبارکه به احباء توصیه فرموده‌اند که نسبت به همه، از جمله اعداء خود، نهایت درجه مهربانی نشان دهند و برای آنها دعا کنند.

در حالی که معاشرت و ارتباط به امم عالم به احباء توصیه شده، ناقضین عهد و میثاق استثنایی مشروع هستند. آنها از جامعه اخراج شده‌اند و احباء از آنها احتراز می‌کنند اما نفرت داشتن، مخالفت کردن یا مقابله با آنها خلاف تعالیم حضرت بهاء‌الله است. حکایت دکتر یونس خان که در بالا نقل شد نشان می‌دهد که بهائیان از مبادرت به هر اقدامی که برای لطمه زدن به ناقضین یا ایجاد مانع در امور و فعالیت شخصی آنها باشد منع شده‌اند. برعکس، با وقوف بر این که این قبیل نفوس گمراه شده و از حقیقت غافلند، احباء باید عصیان و تخطی آنها را اغماض نموده عفو کنند. آنها با حرکت بر اثر اقدام حضرت عبدالبهاء، تشویق می‌شوند که نهایت درجه شفقت را نسبت به آنها در قلب خود احساس کنند، زیرا می‌دانند که اگر این نفوس گمراه رفتار خود را تغییر ندهند، مصیبت آنها فاجعه و عاقبت آنها مخاطره‌آمیز خواهد بود. از آنجا که بهائیان با ناقضین معاشرت نمی‌کنند، تنها راهی که می‌توانند به آنها کمک کنند دعا کردن است که شاید به صراط مستقیم حقیقت هدایت شوند. در واقع، تعدادی از ناقضین به اشتباه خود پی برده و نزد مرکز امرالله توبه و اظهار ندامت کرده و مورد عفو واقع شده و به جامعه بهائی اعاده شده‌اند. دعای نازله در الواح مبارکه وصایا برای ناقضینی که سال‌های زیادی انواع و اقسام بلایا و مصائب ناگفتنی برای آن حضرت ایجاد کرده بودند، نشان می‌دهد که

اگرچه بهائیان از این نفوس بیمار پرهیز می‌کنند، اما در قلب خود نسبت به آنها خصومت یا نفرت پرورش نمی‌دهند.

در این مقطع روشن کردن تفاوت بین ناقضین میثاق و نفوسی که از امر حضرت بهاء‌الله کناره‌گیری می‌کنند سودمند است. همواره تعداد اندکی از افراد هستند که به عرفان حضرت بهاء‌الله به‌عنوان مظهر ظهور الهی نائل شده به امر آن حضرت اقبال می‌کنند و حتی اعضاء فعال جامعه می‌شوند، اما بعداً، به دلایلی، عقیده خود را تغییر داده از جامعه کناره‌گیری می‌کنند. این قبیل افراد ناقض میثاق نیستند. بهائیان روابط دوستانه را با چنین افرادی حفظ کرده به تصمیم آنها برای انصراف از عضویت در جامعه بهائی احترام می‌گذارند. حضرت بهاء‌الله به پیروان خود توصیه فرموده‌اند که در کمال روح و ریحان با آنها معاشرت داشته باشند.

گروه دیگری از احباء هستند که به دلیلی حقوق اداری خود را، فعلاً بنا به تصمیم محفل روحانی ملی، از دست می‌دهند. این، به اصطلاح، طرد اداری زمانی واقع می‌شود که فردی بعضی از احکام حضرت بهاء‌الله را که به اقدامات اجتماعی یا اداری مربوط می‌شود بی‌پرده و آشکارا زیر پا می‌گذارند. اگرچه این قبیل افراد بهائینی که در وضعیت مطلوب قرار دارند محسوب نمی‌شوند، اما بخشی از جامعه



هستند و ممکن است، تحت شرایط معینی، حقوق اداری از دست رفته را دیگر بار به دست آورند.

حضرت عبدالبهاء نقض میثاق را به عنوان بیماری مسری توصیف فرمودند و بنابراین به احباء توصیه فرمودند برای رستگاری خودشان و برای وحدت جامعه، از هرگونه رفاقت و مؤانست با ناقضین میثاق خودداری کنند و هیچ گونه تماس شخصی با آنها نداشته باشند. احباء را از خواندن نشریات تبلیغاتی آنها نیز منع فرمودند زیرا کلام آنها می تواند سموم را در ذهن انسان وارد سازد. هنگامی که میرزا محمدعلی اوراق ناریه تبلیغاتی سرتاپا دروغ خود علیه مرکز میثاق را منتشر می ساخت، دریافت کنندگان آنها در ایران که به امر مبارک وفادار بودند آنها را به همانطور سر بسته و خوانده نشده به او مرجوع می داشتند. این حرکت امروزه هم هنوز اقدام احتیاطی خردمندانه محسوب می شود.

احباء با وفاداری، شهامت و ایمان خود در طی دوران قیادت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله طائف حول مرکز امرالله بودند، حصن حصین امرالله را محافظت کردند، آن را از هجوم ناقضین میثاق محفوظ داشتند و آنها را از انتشار سموم خود در میان احباء باز داشتند. به این ترتیب جامعه ای جهانی را که وحدت و اتحادش قویاً حفظ شده و

خلل‌ناپذیر تشکیلات در حال رشدش کاملاً به ثبوت رسیده بود، به نسل‌های بعدی منتقل کردند.

## فصل بیست و پنجم

### تبلیغ امرالله

ای ثابتان بر پیمان این طیربال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملاً اعلیٰ نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد باید افنان ثابتۀ راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روئیده‌اند با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفعات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند دقیقه‌ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردند دقیقه‌ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند در هر کشوری نعره یا بهاء الابهی زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع بر افروزند و در هر محفلی نار عشق بر افروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمه الله آید و نفعات قدس بوزد و وجوه نورانی گردد و قلوب ربانی شود و نفوس رحمانی گردد در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد زیرا اس اساس است. (ایام تسعه، ص ۴۶۵-۴۶۶)

به این ترتیب، حضرت مولی الوری، در کمال محبت، به زبانی ملایم و مهربار، و در عین حال تکان دهنده و محکم، عاشقان ثابت و

راسخ خود، از کلیه طبقات جامعه، تشویق و ترغیب می‌فرمایند که بعد از صعود هیکل مبارک قیام به تبلیغ امرالله نمایند - اقدامی که افضل و اهمّ اعمال در این دور اعزّصمدانی محسوب شده است.

تبلیغ، «نشر نفحات الله» نخستین امری بود که حضرت باب بر حروف حیّ واجب فرمودند. از آن زمان به بعد، اهمّ وظایف هر یک از پیروان جمال مبارک باقی مانده و در سراسر دور بهائی باقی خواهد ماند. جمال قدم خطاب به احباء دربار و وظیفه تبلیغ امرشان چنین فرموده‌اند:

یا ملاً البهاء بلّغوا امر الله لانّ الله كتب لكلّ نفسٍ تبلیغ امره  
و جعله افضل الاعمال لانّها لن یقبل الاّ بعد عرفان الله المهیمن  
العزیز القدیر و قدر التّبلیغ بالبیان لا بدونه کذلک نزل الامر من  
جبروت الله العلیّ الحکیم. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۴)

حضرت بهاءالله بر اهمیت عظیم تبلیغ امر مبارک در لوحی<sup>۱</sup> خطاب به جمال بروجردی تأکید نموده فرمودند اگر او در مغرب عالم باشد و بداند که شخصی در مشرق زمین است و مایل به فوز به عرفان الهی و اقبال به مظهر ظهور او است، بر او واجب است که اگر دارای استطاعت و قابلیت باشد به سرزمین‌های دوردست سفر کند تا آب حیات را به آن فرد طالب بنوشاند.

برای درک اهمّیت بیان حضرت بهاءالله که تبلیغ امرالله «افضل الأعمال»، به یکی از قوانین اساسی آفرینش، یعنی رابطه محبّت آمیز بین خالق و مخلوق، پردازیم. در طبیعت مشاهده می‌کنیم که زمین تولید شکل‌هایی از حیات مثل جماد، نبات، و حیوان می‌کند و بنابراین می‌توان آن را خالق جمیع آنچه که تولید می‌کند دانست. در این رابطه، محبّت بین خالق و مخلوق با نیروی جاذبه بین زمین و هر شیئی که در مدارش قرار می‌گیرد مشهود می‌گردد. به این ترتیب زمین همه چیز را به سوی خود جذب می‌کند. می‌توان گفت که هدف هر چیزی رسیدن و قرار گرفتن بر وجه ارض است. اما اگر مانعی بین آن شیء و زمین قرار گیرد، این پیوند و وحدت تحقق نخواهد یافت مگر آنکه مانع برداشته شود.

همین قانون جاذبه مظهر ظهور الهی را با روح انسان مرتبط می‌سازد. رابطه‌ای محبّت آمیز بین حضرت بهاءالله و هر موجود انسانی وجود دارد اما در اکثر موارد موانع بسیاری که ساخته دست انسان است بین آنها قرار می‌گیرد و این همان حجاب‌هایی است که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان بدان اشاره دارند. آنها شامل مباهات کردن به دانش و پیشینه خود، تمسّک به دنیا و تقلید از دیگران در امور فرهنگی و دینی و بسیاری موارد دیگر است. اقدام به تبلیغ عبارت از رفع کردن این موانع، یکی بعد از دیگری را رعایت حکمت و خردمندی است تا روح به

حضرت بهاء‌الله جذب شود. تنها کسی که بهائی است می‌تواند این کار را انجام دهد.

در عالم طبیعت، وقتی دو موجود متضادّ به یکدیگر جذب شوند، با هم متحد شده سبب لذّت و مسرتّ یکدیگر می‌شوند. همین انجذاب بین مظهر ظهور الهی و فرد مؤمن نیز واقع می‌شود؛ یکی در اعلیٰ مدارج جلال و سروری است و دیگری در ادنی مراتب فروتنی و عبودیت قرار دارد. وقتی روح به معرفت حضرت بهاء‌الله نائل شده مجذوب حضرتش شود، انجذاب و کشش دو نقطه متضادّ سبب رضایت خداوند و نیز فرد می‌شود و هیچ پاداشی «افضل» از منشأ رضایت خداوند بودن برای مبلغ بهائی نتوان تصوّر نمود.

تبلیغ امرالله اقدامی از روی خلوص و تعلق خاطر به خداوند است، زیرا سبب حصول رضایت حضرتش می‌گردد. حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مبارکه خود اظهار داشته‌اند که مواهب الهیه بر نفوسی که برای تبلیغ امرالله تلاش می‌کنند نازل خواهد شد و فرموده‌اند که اقدام به تبلیغ فی نفسه جاذب عنایات الهیه به‌سوی فرد است. بنابراین، درک این نکته حائز اهمیت است که مقصود اصلی از تبلیغ امرالله افزایش اعضاء جامعه بهائی نیست، گو این که در اثر تبلیغ این

نتیجه حاصل می‌شود. بلکه، اقدام به تبلیغ فرد را قادر می‌سازد که به حضرت بهاءالله نزدیک شود و عاشق و دل‌باخته آن حضرت گردد.

حضرت بهاءالله در لوحی<sup>۲</sup> مقام برجسته و ممتازی را که با اقدام به تبلیغ نزد حق کسب می‌شود بیان می‌فرمایند. هیکل مبارک می‌فرماید دو امر نزد خداوند ممدوح و پسندیده است: قطرات اشکی که از خشیه‌الله نازل شود و قطرات خونی که در اثر شهادت در سبیل ایشان بر خاک ریخته شود. اما چون حضرت بهاءالله احبای الهی را هدایت فرموده‌اند که خود را در مهلکه نیندازند، در این لوح پاداش و اجر شهادت را به تبلیغ امر حضرتش اختصاص داده‌اند. در واقع، هیکل مبارک در لوح دیگری<sup>۳</sup>، صراحتاً می‌فرمایند که در این دور الهی تبلیغ امرالله به حکمت و بیان بر انفاق جان برتری و رجحان دارد.

در ادوار ماضیه تنها معدودی از رهبران ممتاز دین در امر تبلیغ فعالیت داشتند اما یکی از اعظم مواهبی که حضرت بهاءالله به مؤمنین به خود عنایت فرموده‌اند فراهم آوردن فرصت برای جمیع احباء، بدون توجه به توانائی‌ها و موفقیت‌های آنها، جهت کسب مواهب الهیه با مبادرت به تبلیغ امر مبارک است؛ وظیفه‌ای که بر جمیع آنها واجب کرده است. هیکل مبارک مرقوم فرموده‌اند:

۲. پیک راستان، ص ۱۳۸ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۲۳

۳. مائده آسمانی، ج ۱، ص ۶۹

قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ أَمْرِهِ وَ الَّذِي أَرَادَ مَا أَمَرَ بِهِ  
يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَّصِفَ بِالصِّفَاتِ الْحَسَنَةِ أَوْلَا ثُمَّ يُبَلِّغُ النَّاسَ لِتَنْجِذِ  
بِقَوْلِهِ قُلُوبُ الْمُقْبِلِينَ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَا يُؤَثِّرُ ذِكْرُهُ فِي أَفئِدَةِ الْعِبَادِ.  
(آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۵۴)

این بیان مبارک هیچ شک و شبهه‌ای به جای نمی‌گذارد که توفیق  
در تبلیغ منوط به آن است که مبلغ شخصاً دارای «صفات حسنه» باشد  
وآلا کلام او در دل‌های بندگان اثر نکند. در اینجا عبارت «لایوثر» تأکید  
دارد و هرگونه احتمالی را از بین می‌برد. بیانات مشابهی در دیگر الواح  
متعدد مشاهده می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

مقصود این است که باید نیت خالص باشد و قلب مستغنی  
و روح منجذب و فکر مستریح و عزم و اراده شدید و همت بلند و در  
محبت الله شعله افروخته باشد. اگر چنین گردد نفس طاهرش در  
صخره تأثیر نماید و آلا هیچ ثمری ندارد. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳،  
ص ۳۱)

تأکیدی که در جمله آخر وجود دارد در سایر الواح حضرت  
عبدالبهاء تکرار شده است. حضرت ولی امرالله نیز در بسیاری از توقیعات  
مبارکه توجه ما را به این حقیقت معطوف داشته‌اند. یکی از فقرات معروف  
در آثار ایشان ذیلاً نقل می‌گردد:



نه با اکثریت نفرات و نه با ارائه اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع الاطراف و نه حتی با تمسک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدت ایمان، نمی توانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادعای فخیم ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنین شکاک در عصری چنین مظلّم به ثبوت برسانیم. فقط و فقط یک موضوع می تواند بلا تردید و به تنهایی مظفریت بی چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند و آن این است که بینیم حیات عادی و وضع و صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاءالله را در جلوه های گوناگون آن منعکس می سازد. (نقل ترجمه از پیام ۲۴ نوامبر ۱۹۷۳ بیت العدل اعظم / انوار هدایت، شماره ۱۲۲۶)

در اینجا حضرت ولی امرالله هیچ جایگزینی برای این شرط تبلیغ قائل نمی شوند، زیرا می فرمایند (به تأکید مجدد ایشان توجه داشته باشیم): «فقط و فقط یک موضوع می تواند بلا تردید و به تنهایی مظفریت بی چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند...»

حال، بعد از بحث درباره یکی از مهم ترین شرایط تبلیغ، به بررسی خود امر تبلیغ پردازیم. هیچ روش یا تشریفات معینی وجود ندارد، گو این

که اصول و رهنمودهای مشخصی را شارع امر الهی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله عنایت فرموده‌اند. این اصول و رهنمودها با معیارها و روش‌های جاری در خارج از امر، که، عموماً، هر اقدام مقتضی و مصلحت‌آمیز برای نفوذ در مردمان و جلب آنها به اصول عقیدتی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد، در تضاد است. امر حضرت بهاءالله بر مبنای حقیقت ظهور الهی مبتنی است و حقیقت را نمی‌توان در پوشش موازین کاذبه قرار داد. در این راه نمی‌توان از فنون فروشندگی، تبلیغاتی، فرصت‌طلبانه و مصالحه استفاده کرد. روش‌های مورد استفاده در عالم تجارت برای جذب نفوس به نظریه‌های جدید، از طریق تبلیغات مبالغه‌آمیز و هیجان‌انگیز مبتنی بر شعارها، اظهارات افراطی و ترفندهای جلب نظر، جمعاً در امر الهی بیگانه هستند.

فرد بهائی در حین تبلیغ پیام حضرت بهاءالله را طوری عرضه می‌کند که گویی شخصی هدیه‌ای را به سلطان تقدیم می‌کند. از آنجا که هدف اصلی او در تبلیغ افزایش تعداد افراد نیست بلکه هدایت فرد به سوی خدا است، فرد بهائی باید با احساس محبت و تواضع به نفوس نزدیک شود و، مهم‌تر از همه، قوه متحوّل‌کننده حضرت بهاءالله را به او برساند نه آنکه از خود چیزی به او بدهد. در واقع، اگر او سعی کند که دانش و موفقیت‌های خود را به شنونده القاء کند و اگر هدفش تثبیت

برتری استدلال‌هایش در حین تبلیغ باشد و به این وسیله خود را به‌طور برجسته مطرح کند، در این صورت قوه حضرت بهاءالله به او واصل نخواهد شد.

توفیق در امر تبلیغ، همانطور که در فصل ۱۴ بحث شد، منوط به توانایی و آمادگی فرد برای جذب قوه حضرت بهاءالله است. اگر فردی، با عشق به حضرت بهاءالله، با برخورداری از حیات بهائی طبق تعالیم ایشان و با تبلیغ امرالله در کمال خلوص نیت، راه را برای ایشان هموار نسازد، تأییدات و امدادات حضرت بهاءالله به او نخواهد رسید و در خدمت به آن حضرت قاصر و عاجز خواهد ماند. نفوسی که در زمره برجسته‌ترین و ممتازترین مبلغین بهائی محسوب می‌شوند همیشه واقف به حضور حضرت بهاءالله در کلیه مراحل فعالیت‌های تبلیغی خود هستند. به علت این آگاهی است که آنها قادر شده‌اند با محبت و فروتنی واقعی به متحرّیان حقیقت نزدیک شوند و با حرارت ایمان و قوه خلاقه کلمةالله آنها را مجذوب سازند. همین آگاهی است که برای آنها میسر ساخته که جلال امر جدیدالولاده الهی را به نمایش گذارند، حقیقت را نشان دهند، منافع آن را ترویج دهند، در مقابل هجوم اعدا مقاومت نمایند و به کسب مظفریت جاودانی و همیشگی برای مولای خود نائل گردند.

حضرت عبدالبهاء در بخش سوم الواح مبارکه وصایا موضوع تبلیغ امرالله را بیش از پیش توضیح می دهند:

اگر نفسی و یا محفلی از محافل مانع نشر انوار ایتقان گردد  
 احباء آنان را نصیحت کنند که اعظم موهبت الهیه تبلیغ است و  
 سبب تأیید و اول تکلیف ماست. چگونه از این موهبت باز مانیم تا  
 جان و مال و راحت و آسایش خویش را فدای جمال ابهی نمائیم  
 و تبلیغ امرالله کنیم ولی به حکمت مذکوره در کتاب نه پرده دری و  
 علیکم البهاء الأبهی. (ایام تسعه، ص ۴۸۳)

حضرت بهاءالله در تمام طول دوران قیادت خود احباء را تشویق و  
 توصیه به تبلیغ امرالله با رعایت حکمت فرمودند. هیکل مبارک تبلیغ بدون  
 تمایز و به هر کس که شد را تأیید فرمودند. ایشان مکرراً احباء در ایران را،  
 به خصوص بعد از شهادت حضرت بدیع<sup>۴</sup>، هدایت فرمودند که برای  
 ایمنی خود و صیانت امرالله باید در تماس با نفوس رعایت دقت و احتیاط  
 را بنمایند و آنها را تحریک ننمایند و حسّ خصومت را در آنها ایجاد  
 ننمایند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارک به احباء می فرماید:

۴. شهید جوان و بلندآوازه امر مبارک، که ایثار و فداکاری نمونه و بی نظیر او در جلد سوم نفعات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، توصیف شده است.

امروز نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور. باید به حکمت عامل باشند و به خدمت امر مشغول. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره ۱۶۴)

برای ذکر نمونه رعایت حکمت در تبلیغ، لوحی از حضرت بهاءالله<sup>۵</sup> در دست است که در آن به فارس (فرد مسیحی اهل سوریه که در اسکندریه به امر مبارک اقبال کرد)<sup>۶</sup> توصیه می‌فرمایند با رعایت حکمت تبلیغ کند. حضرت بهاءالله به او توصیه می‌فرمایند در قدم اول همه مطالب راجع به امر را برای نفوس بیان نکند بلکه اندک اندک تعلیم دهد تا آنکه برای دریافت مطالب بیشتر آمادگی پیدا کنند. هیکل مبارک این جریان را به تغذیه نوزادان تشبیه می‌کنند که باید مدتی به او شیر نوشانید تا قوه بیشتر یابد و بتواند غذای دیگری را هضم نماید. این توصیه حضرت بهاءالله اساس تبلیغ امرالله است. اصول مربوطه بسیار شبیه مواردی است که معلم مدرسه در آموزش به شاگردان به کار می‌برد. قبل از ابلاغ امر به هر فردی، آگاهی یافتن از سابقه و ظرفیت او حائز اهمیت است. موفق‌ترین مبلغان کسانی هستند که، بعد از آشنا شدن با عقاید و نظریات فرد، حقایق امرالله را تدریجاً برای او مکشوف سازند. هر مطلب کوچکی که آنها بیان می‌کنند درمان صحیح است و آنقدر قوی است که در فرد نفوذ کند و او را

۵. امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۱

۶. نگاه کنید به جلد سوم نجات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، صفحات ۵-۱۲.

آماده و قادر سازد که قدمی به پیش بردارد و آماده جذب مطالب بیشتر شود.

جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، مبلغ نامدار بهائی، شرح زیر را که یکی از به یاد ماندنی ترین گفتگوهای او با حضرت بهاءالله در عکا است برای آیندگان به یادگار گذاشته است؛ در طی این گفتگو حضرت بهاءالله درباره تبلیغ امرالله چنین می فرماید:<sup>۷</sup>

خلق خوش و به خوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هرچه طرف مقابل می گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل اقامه نمودن ننمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می نماید و بر غفلت و احتجاجش می افزاید. باید ذکر نمود صحیح است، این قسم هم ملاحظه بفرمایید صواب است یا خطا. البتّه به ادب و محبت و ملاحظت. طرف مقابل گوش می دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی شود و مطلب را اذعان می نماید و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست مقصود القای کلمه حق و صدق است و اظهار انسانیت و رحمانیت، البتّه انصاف می کند و گوش و

۷. اینها عین کلماتی نیست که حضرت بهاءالله بیان کرده باشند، بلکه مضمون کلام آن حضرت است.

چشم و دل فطرت اصلیه اش باز می شود و به فضل الله خلق جدید و صاحب بصر جدید و سمع تازه می شود. (بهجت الصدور، طبع آلمان، ص ۲۲۲-۲۲۳ / طبع بمبئی، ص ۲۵۷)

بیانات حضرت عبدالبهاء در غرب بهترین نمونه حکمت در تبلیغ را به دست می دهد. هیکل مبارک خطاب به حاضرین که با تاریخ و پیدایش امرالله بیگانه و با ادعا و مقام شارع آن ناآشنا بودند صحبت می کردند. با این همه با سادگی و اختصار تنها حقایق اساسی را که آنها قادر به درک آن بودند و شامل نخستین مراحل برای درک نهایی پیام فخیم و عظیم حضرت بهاءالله می شد، بیان می کردند. طلعت میثاق در آن مراحل اولیه به وضوح از شرح و بسط جزئیات مقام حضرت بهاءالله و آثار مبارکه امتناع می کردند و نیز از بیان احکام و نظم جهانی آینده ایشان پرهیز داشتند. به جای آن، خطاب به هر نفسی که دارای ظرفیت و استعداد بود میزانی از محبت جامع و کامل خویش را ابراز می داشتند که به محدود کسانی که در غرب به امر مبارک اقبال کرده بودند روح جدید می بخشید و سبب حفظ و صیانت آنها می شد.

شاید در مبلّغ بهائی، به خصوص اگر دارای فضل و کمال باشد، وسوسه ای باشد که کلّ دانش و معرفت خود را بر سر متحرّی حقیقت بریزد و او را با رشته ای از بیانات عمیق و بحث های طولانی برای اثبات

حقیقت استدلال خود بمباران نماید. اما، وقتی چنین اتفاق بیفتد راه را برای وصول قوه حضرت بهاءالله به قلب متحرّی حقیقت و روشن شدن او به نور ایمان مسدود می‌کند.

همانطور که قبلاً ذکر شد، در فقره‌ای از الواح مبارکه وصایا مجدانه از احباء خواسته می‌شود که «در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردند.» این کلمات یادآور فقره‌ای از لوح مبارک کرمل است که در طی آن حضرت بهاءالله این بیانات مؤثر را نازل می‌فرماید:

أَحِبُّ أَنْ أُبَشِّرَ كُلَّ بُقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَ كُلِّ مَدِينَةٍ مِنْ  
مَدَائِنِهَا بِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي بِهِ أَنْجَذَبَ فَوْادُ الطُّورِ وَ نَادَتِ السَّدْرَةُ  
الْمُلْكُ وَ الْمَلَكُوتُ لِلَّهِ رَبِّ الْأَرْيَابِ. (مجموعه‌ای از الواح جمال  
اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۲)

از کلیه آثار حضرت عبدالبهاء، از جمله الواح فرامین تبلیغی، که در طی آن احباء را تشویق به ترک اوطان و سفر به سراسر عالم جهت نشر نفحات الله فرموده‌اند، توصیه‌های حضرت عبدالبهاء در فقره فوق از الواح مبارکه وصایا در اعماق روح و جان نفوذ می‌کند و بیش از هر کلامی جاذب قلوب است. تردیدی نمی‌توان داشت که وقتی حضرت عبدالبهاء این مطالب را مرقوم می‌داشتند، کاملاً واقف بودند که نفوس برای تحقق و اجرای تقاضای ایشان قیام خواهند کرد. سال‌ها قبل، بلافاصله بعد از



صعود حضرت بهاءالله، ایشان به کلامی مؤثر در لوحی خطاب به یکی از حواریون حضرت بهاءالله، یعنی جناب شیخ کاظم سمندر،<sup>۸</sup> که ذیلاً نقل می‌شود نیز این مطالب را عنوان فرمودند:

ای سمندر نار موقده در سدره سیناء، جمال مبارک روحی و ذاتی و کینونتی لأرقائه الفدا در اواخر ایام از فم مطهر وعده فرمودند که به فیض مدرار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی مبعوث گردند و هیاکل مقدسی مشهود شوند که انجم سماء هدایتند و انوار فجر عنایت مظهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس مهابط الهامند و مشاعل انوار جبال راسخه‌اند و اطواد بازخه سُرج نورند و بُدور ظهور وسائل الطافند و وسائل اعطاف منادی به اسم حَقِّند و مبادی تأسیس بنیان اعظم. این نفوس شب و روز آرام نگیرند و آلام نینند و فراغت نجویند در مضجع راحت نیارمند آسوده نشینند آلوده نگردند اوقات را صرف نشر نفحات الله کنند و آزمان را وقف اعلاء کلمة الله وجوهشان مستبشر است و قلوبشان منشرح فؤادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم در ارجاء عالم منتشر گردند و در بین امم متفرق در هر محفلی در آیند و در هر انجمنی مجمع بیاریند به هر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند چون شمع در شبستان هر جمع بر

---

۸. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به ایشان نگاه کنید به جلد سوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، ص ۱۰۴

افروزند و چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند نفعات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق قلوب را معطر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیم را مُخَضَّر کند این عبد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود و این مظاهر مقدّسه کی ظاهر و پدیدار گردد شب و روز در تضرّع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مُشرق و لائح گردد و آن وجوه مقدّسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و امواج توفیق از بحر ملکوت غیب واصل گردد مقصد این است که دعا و تضرّع فرمائید که این نفوس به فضل جمال قدم زود مبعوث گردد و البهاء علیک و علی کلّ وجه تنور بالنور اللّائح من افق الملکوت. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۴؛ فقره شماره ۲۰۴)

حضرت عبدالبهاء بعد از آنکه احبّای الهی را تشویق و تشجیع می‌فرمایند که بعد از صعود آن طلعت مبارک به ترویج امر الهی مبادرت نمایند، در فقره‌ای از الواح مبارکه وصایا که ذیلاً نقل می‌شود از آنها می‌خواهند که ایشان را مثال و نمونه خدمت به امر حضرت بهاء‌الله قرار دهند:

این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید  
دقیقه‌ای آرام نیافت تا آنکه صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و  
آوازه ملکوت ابھی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین

باید بفرمایند این است شرط وفا و این است مقتضای عبودیت  
آستان بهاء. (ایام تسعه، ص ۴۶۶)

بالاخره، در این بخش از الواح مبارکه وصایا، که ذیلاً نقل  
می شود، حضرت عبدالبهاء احبّاء را ترغیب می فرمایند که همانند حواریون  
حضرت مسیح عمل کنند و آنها را سرمشق خود قرار دهند. این فقره خاطره  
نفوسی را که در دور سابق به فتوحات و انتصارات به یاد ماندنی برای امر  
الهی توفیق یافتند نیز جاودانگی می بخشد:

حواریون حضرت روح به کلمی خود را و جمیع شئون را  
فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدّس و منزّه از هوی و  
هوس گشتند و از هر تعلّقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر  
شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان  
دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در  
ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید  
شدند فَمِثْلُ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ. (ایام تسعه، ص ۴۶۶)

امروز تعداد کثیری از نفوس مخلصه منقطعه از کلیه نقاط عالم، و  
با هر پیشینه قابل تصوّری، با قوّت و خلوص، به عنوان مهاجرین و مبلّغین،  
برای ترویج امر الهی قیام کرده اند. در واقع، با افزایش این نفوس منقطعه  
مقدّسه، مرحله اوّلیه وعده حضرت بهاءالله تحقق یافته است. امر حضرت  
بهاءالله اکنون، در اثر انقطاع و ایمان و ایثار آنها به جمیع نقاط عالم

رسیده، و این مردان و زنان، با کسب قدرت از حضرت بهاءالله، در ایجاد چهارچوب مؤسّسات مقررّه الهی امرالله در همه جا توفیق یافته‌اند. جنین نظم بدیع جهان‌آرا اکنون درون نظم کهن در حال رشد است و به این دلیل عالم دیگر هرگز مانند گذشته نخواهد بود.

## فصل بیست و ششم

### قد اصطفینا الأكبر بعد الأعظم

جمال قدم در کتاب عهدی می فرمایند:

قد قدرَ اللهُ مقامَ الغصنِ الأكبرِ بعدَ مقامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ  
الْحَكِيمُ. قَدْ أَصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ أَمْرًا مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ.  
(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۲)

همانطور که قبلاً در فصل ۳ مطرح شد، بیان مشابهی را حضرت بهاء الله در جواب به سؤال میرزا محمدعلی ورقا عنایت فرمودند. او مایل بود هویت شخصی را که طبق آیه کتاب اقدس باید جمیع به او توجه می کردند بداند. حضرت بهاء الله تلویحاً به او اطلاع دادند که شخص مورد نظر غصن اعظم و بعد از او غصن اکبر است.<sup>۱</sup> فقره ای که در طی آن غصن اکبر بعد از غصن اعظم، یعنی میرزا محمدعلی به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء انتخاب شده، امتحانات و سوء تفاهماتی را برای احباء ایجاد کرد و بسیاری از آنها از این بیان مبارک متحیر شدند. این احباء یا شخصاً میرزا محمدعلی را می شناختند یا فقرات سرزنش آمیزی چند دربارہ او که حضرت بهاء الله مرقوم فرمودند خوانده بودند. هر دو گروه او را

---

۱. غصن اعظم و غصن اکبر عناوینی است که حضرت بهاء الله به ترتیب به ابناء خود حضرت عبدالبهاء و میرزا محمدعلی عنایت فرمودند.

شخصی جفاکار و عهدشکن، دغل‌کار، مادی و دارای شهوت قدرت می‌دانستند - کسی که نسبت عنصری با حضرت بهاء‌الله داشت اما فاقد هرگونه ارتباط روحانی با آن حضرت بود. این احباء وقتی مشاهده کردند که حضرت بهاء‌الله چنین شخصی را برگزیده‌اند که جانشین حضرت عبدالبهاء بشود عمیقاً متعجب شدند.

البته حضرت بهاء‌الله از رفتار نکوهیده‌ای که میرزا محمدعلی از سال‌های اولیه زندگی‌اش در پیش گرفته بود کاملاً آگاه بودند. در فصل ۱۵ بحث کرده‌ایم که وقتی در دوران نوجوانی بود ادعا کرد در مقام عصمت کبری با حضرت بهاء‌الله شریک و سهیم است و مدعی شد حاکم بلامنازع جمیع من فی السموات و الارض است. از ادرنه او فقراتی عربی را به ایران فرستاد که مدعی شد کلام الهی است و به این ترتیب بعضی از احبای ساکن ایران را به امتحان انداخت و آنها دچار مشکل شدند. به این علت حضرت بهاء‌الله خشمگین شده او را به دست خود تنبیه کردند. او بود که در سراسر زندگی خویش، نفرت و خصومتی سازش‌ناپذیر در قلبش نسبت به حضرت عبدالبهاء پرورش داد - واقعیت که برای کلّ عائله مبارکه، از جمله حضرت بهاء‌الله، معلوم و مشهود بود.

حدود هشت سال پیش از صعود حضرت بهاء‌الله، میرزا محمدعلی به تشویق تنی چند از دستیارانش که بعدها در زمره ناقضین میثاق

درآمدند، اجازه خواست که ارض اقدس را برای دیدن مناظر هندوستان ترک کند. حضرت بهاءالله به او فرمودند که چنین سفری مستلزم تأیید و تصویب سرکار آقا است. میرزا محمدعلی آنقدر بر این امر اصرار ورزید که سرانجام حضرت عبدالبهاء اجازه دادند. میرزا محمدعلی، همراه با خادمی که ساکن پُرت سعید بود و داوطلب همراهی با او شد، در سال ۱۳۰۲ هجری قمری (۱۸۸۵ میلادی) عازم هندوستان شد. بعد از صرف اوقات زیادی برای دیدن مناظر آنجا، مایل به مراجعت بود اما حضرت بهاءالله از او ناراضی بودند و اجازه مراجعت ندادند. بعد، میرزا محمدعلی نامه‌ای به مادرش نوشت و او به حضرت عبدالبهاء فشار آورد که وساطت فرمایند و در نتیجه حضرت بهاءالله به او اجازه مراجعت دادند.

سفر دومی که میرزا محمدعلی به هندوستان نمود به قصد استنساخ برخی از الواح معروف حضرت بهاءالله و چاپ آنها در یک مجلد بود. همانطور که در فصل ۱۶ ذکر شده است، او موفق شد کتابی را که تحت عنوان کتاب مبین شناخته می‌شود طبع کند اما فقراتی را که به نظرش رسید که اشاره به ماهیت متعالی رسالت حضرت بهاءالله دارد حذف کرد و به جای آن کلمات خود را جایگزین ساخت. این یک سال قبل از صعود حضرت بهاءالله رخ داد و سبب حزن عظیم ایشان شد.

واقعیتی مشهور است که در موارد متعدده میرزا محمدعلی، با حمایت مادرش، اقداماتی را مرتکب شد که سبب نارضایتی حضرت بهاءالله گشت. در برخی از الواح مبارکه او را با عباراتی تند سرزنش می‌فرمایند؛ از آن جمله است:

تالله الحق لو نأخذُ عنه في اقل من الحين فيوضات الامر  
لُيَصْفَرَّ ويسقط على التراب. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۳،  
ص ۴۲ / قرن بدیع، ص ۴۹۶)

به چنین شخصی، حضرت بهاءالله در کتاب عهدی حقّ جانشینی حضرت عبدالبهاء را عنایت می‌فرمایند. و در واقع، میرزا محمدعلی در زمان قیادت حضرت عبدالبهاء و بعد از صعود آن حضرت ادعای این جانشینی را نمود. حضرت ولی امرالله در اشاره به او می‌فرمایند:

به نهایت جسارت و بی‌پروائی در مقابل هیکل میثاق اظهار داشت همانطور که عمر خلیفه ثانی در غضب مقام خلافت و وصایت حضرت رسول اکرم سبقت گرفت او نیز قدرت و توانائی آن را در خویش مشاهده می‌کند که آن مظلوم آفاق را از مقام حقّه منصوبه محروم سازد و خود بر کرسی خلافت جالس گردد و چون این وسوسه و خیال بر خاطر وی مستولی گردید که ممکن است ایام عمرش وفا ننماید و قبل از احراز مقامات منظوره از این جهان در



گذرد، درموردی که مولای حنون او را مطمئن فرمودند که تمام شؤن و افتخاراتی که اکنون به کمال جدّ در طلب آن است در موقع مقدر و میعاد مقرر به وی تعلق خواهد گرفت بلا تأمل در جواب اظهار نمود که هیچ‌گونه تضمینی که پس از وجود مبارک در قید حیات باقی مانده و به آمال و مقاصد دیرینه خویش موفق گردد در دست ندارد. (قرن بدیع، ص ۴۹۳)

با توجه به این نکات، ممکن است از خود پرسیم:

- چرا حضرت بهاءالله چنین مقام عظیمی را به شخصی چنین جفاکار و عهدشکن یعنی میرزا محمدعلی عنایت فرمودند؟
- چرا مفاد کتاب عهد حضرت بهاءالله درباره جانشینی او تحقق نیافت؟

برای حلّ این پرسش‌های شگفتی‌آور، لازم است بر ماهیت عهد و میثاق حضرت بهاءالله تأمل و تفکر کنیم و سعی نماییم ویژگی‌های متمایز و سؤال‌برانگیز آن را دریابیم.

پرسش نخستین درباره انتصاب شخصی چنین بی‌وفا برای چنین مقامی متعالی است که با بررسی دقیق ویژگی‌های اساسی میثاق حضرت بهاءالله، یعنی عدم مداخله یک طرف در وظائف طرف دیگری، قابل حلّ است. دو طرف این میثاق دارای جایگاه برابر نیستند. به هر حال، مقام

حضرت بهاءالله بُهت آور و احباء صرفاً بندگانی خاضع و ناچیزند. اما، خداوند با عدالت خود به مخلوق خود فرصتی می دهد که وظائف خود را بدون دخالت حضرتش انجام دهد؛ جمیع بندگان مختارند آنطور که مایل اند عمل کنند. البته، حضرتش کاملاً واقف است که هر فردی در ایفای وظائف و تکالیفی که میثاق حضرت بهاءالله برایش فراهم کرده چگونه عمل می کند اما او را آزاد می گذارد تا نقش خود را ایفا کند و پیش از ارتکاب خطا او را قضاوت نمی کند. این شبیه رابطه بین معلّم و شاگرد است. در طئیّ تعلیم شاگردان، معلّم معمولاً به توانایی و استعداد هر یک از آنها پی می برد. فرض کنید متوجه می شود که یکی از شاگردان به کارش بی توجه و از تکالیف مدرسه غافل است. او ممکن است اطمینان داشته باشد که شاگردش در امتحاناتش مردود خواهد شد اما این پیش آگاهی راجع به مردود شدن او به معلّم حق نمی دهد که شاگرد را از شرکت در امتحان باز دارد. این حق و امتیاز ویژه شاگرد است که سر جلسه امتحان بنشیند و احدی حق ندارد او را از امتیاز مزبور محروم کند.

این مثال به روشن شدن بیان مبارک در کتاب عهدی راجع به میرزا محمدعلی کمک می کند. حضرت بهاءالله کاملاً از نقائص و نقاط ضعف میرزا محمدعلی آگاهی داشتند، اما، تصمیم گرفتند که مقامی بعد از مقام حضرت عبدالبهاء به او داده شود. پیش از عصیان او نسبت به امر مبارک،

خداوند درباره او قضاوت نکرد. به میرزا محمدعلی فرصتی اعطاء شد که شیوه رفتاری خود را اصلاح کند و جایگاه به حق خود در امر مبارک را اتخاذ نماید. اما، او در این امتحان مردود شد و از لحاظ روحانی معدوم گردید.

اگر میرزا محمدعلی از مؤمنین صادق و ثابت قدم باقی مانده بود، اگر زندگی توأم با فروتنی و خضوع و محویت در پیش گرفته بود، اگر تمام مجهودات خود را برای ترویج امرالله مبذول داشته بود و اگر خود را از امور دنیوی و اشیاء مادی منقطع ساخته بر اثر اقدام حضرت مولی الوری حرکت کرده و از نفس مقدسی که مثل اعلائی تعالیم حضرت بهاءالله بود تبعیت می‌کرد، در این صورت چه کسی می‌توانست مناسب‌تر از او، فرزند حضرت بهاءالله، برای در اختیار گرفتن زمام امور امر مبارک بعد از حضرت عبدالبهاء باشد؟ اما هیچ یک از این شرایط را به جای نیاورد و خود را از مواهبی که ممکن بود حضرت بهاءالله به او عنایت فرمایند خود را محروم ساخت.

میرزا محمدعلی به علت حسادت شدیدی که نسبت به حضرت عبدالبهاء احساس می‌کرد و فاقد صفات و سجایای روحانی نیز بود، در سراسر زندگی خود سعی کرد مقام حضرت عبدالبهاء را تضعیف نماید و جایگاهی را که خداوند به عنوان مرکز میثاق به ایشان عنایت کرده بود

غصب نماید. در ایام حیات حضرت بهاءالله او قادر نبود امیال شرارت آمیز قلبی خود را تحقق بخشد زیرا قدرت جامع و فراگیر حضرت بهاءالله و اقتدار قاطع و مقاومت ناپذیر آن حضرت امیال و بلندپروازی های او را ناکام می ساخت. اما، همانطور که قبلاً بحث شد، بعد از صعود حضرت بهاءالله علیه عهد و میثاق الهی عصیان نمود و به مخالفت با حضرت عبدالبهاء، که مرکز این میثاق بودند، قیام کرد.

در ارتباط با این مسئله که مفادّ تصریح شده در کتاب عهدی توسط حضرت بهاءالله درباره میرزا محمدعلی که جانشین حضرت عبدالبهاء شود چرا تحقق نیافت، نگاهی به اشارات متعدّد حضرت بهاءالله در الواح مبارکه به خلافت کلام مبارک می تواند سودمند باشد. از آن جمله می فرمایند:

كَلَّمَا يَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ أَنَّهُ لَمْحِييِ الْأَبْدَانِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ  
كَلَّمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ فِي الْأَرْضِ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِأَمْرِهِ الْعَالِيِ الْمُتَعَالِيِ  
الْمُحْكَمِ الْبَدِيعِ إِذَا اسْتَشْرَقَ عَنْ أَفْقِ فَمِهِ شَمْسُ اسْمِهِ الصَّانِعِ بِهَا  
تَظْهَرُ الصَّنَائِعُ فِي كُلِّ الْأَعْصَارِ وَإِنَّ هَذَا لِحَقُّ يَقِينٍ وَيَسْتَشْرِقُ هَذَا  
الْإِسْمَ عَلَى كُلِّ مَا يَكُونُ وَتَظْهَرُ مِنْهُ الصَّنَائِعُ بِأَسْبَابِ الْمَلِكِ لَوْ  
أَنْتُمْ مِنَ الْمَوْقِنِينَ كَلَّمَا تَشْهَدُونَ ظُهُورَاتِ الصُّنْعِيَّةِ الْبَدِيعَةِ كَلَّمَا ظَهَرَ  
مِنْ هَذَا الْإِسْمِ وَسَيُظْهَرُ مِنْ بَعْدِ مَا لَا سَمِعْتُمُوهُ مِنْ قَبْلِ كَذَلِكَ قُدَّرَ

فی الالواح ولا یعرفها الا کلّ ذی بصرٍ حدید و كذلك حین الّذی تستشرق عن افق البیان شمس اسمی العلام یحمل کلّ شیءٍ من هذا الاسم بدایع العلوم علی حدّه و مقداره و یظهر منه فی مدی الاّیام بامرٍ من لدن مقتدر علیم و كذلك فانظر فی کلّ الاسماء و کن علی یقین منیع قل انّ کلّ حرف تخرج من فم الله أنّها لأمّ الحروفات و كذلك کلّ کلمة تظهر من معدن الأمر أنّها لأمّ الکلمات و انّ لوحه لأمّ الالواح فطوبی للعارفین... (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، چاپ اوّل، ص ۹۶-۹۷ / چاپ دوم، ص ۵۶)

از این بیان و آثار دیگر، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که در اثر قوّه خلاقه کلمه الله هر رویدادی را که حضرت بهاءالله در الواح مبارکه بیان کرده‌اند یا قبلاً رخ داده یا در آینده تحقق خواهد یافت. در واقع، مطالعه دقیق آثار ایشان مکشوف می‌سازد که بسیاری از وعود ایشان تحقق یافته است. اما، استثناهایی هم وجود دارد، که به موضوع عهد و میثاق مربوط می‌شود. انتصاب میرزا محمدعلی در کتاب عهدی یکی از این استثنائات است که مقصود حضرت بهاءالله، میل بیان شده در آن، آشکارا تحقق نیافت.

دلیل اصلی برای عدم تحقق بعضی مفادّ این سند مهمّ این است که این میثاق، مانند هر پیمان دیگری، توافق دوجانبه بین دو طرف است. در این مورد، یک طرف حضرت بهاءالله و طرف دیگر مؤمنان به آن حضرت است. به طور کلی، نتیجه هر توافق بین دو طرف منوط به روشی است که هر یک از طرفین به تعهدات خود عمل می‌کنند. اگر یک طرف از ایفای تعهدات خود که در قرارداد قید شده امتناع کند، طرف دیگر متعهد نیست به عهد خود وفادار بماند. مثلاً، فرض کنیم که صاحبخانه‌ای با مستأجرش قرارداد اجاره را تنظیم می‌کنند. مادام که مستأجر اجاره‌بها را پردازد و به سایر مسئولیت‌هایش عمل کند، صاحبخانه هیچ دلیلی ندارد که قرارداد را فسخ کند اما اگر مستأجر از تأدیه دیون خود امتناع کند، موجر جز فسخ قرارداد و احتمالاً مبادرت به تشریفات مربوط به تخلیه ملک چاره‌ای ندارد.

میثاق حضرت بهاءالله نیز، آنطور که در کتاب عهدی تدوین شده، دارای دو طرف متمایز است. یک طرف حیّ قدیر است که قوای روحانی را برای حصول مقصودش فراهم می‌آورد و حاکم بر مخلوقاتش است. طرف دیگر بندگانش هستند که از فیض و موهبت او برخوردار شده طبق اوامر او رفتار می‌کنند. این میثاق مستلزم تعامل بین دو طرف است. همانطور که در مثال صاحبخانه و مستأجر ذکر شد، اگر پیروان حضرت

بهاء‌الله، دریافت کنندگان فیض و موهبت او، با وفاداری تام آنچه را که در این میثاق از آنها انتظار می‌رفت اجرا می‌کردند، در این صورت تمامی مفاد کتاب عهدی تحقق می‌یافت و نقشه الهی، آنطور که حضرت بهاء‌الله مقرر فرمودند، اجرا می‌شد. اما آنها عمل نکردند. میثاق توسط شخصی مثل خود میرزا محمدعلی، که علیه مرکز میثاق قیام کرد، شکسته شد. در نتیجه، نقشه الهی که حضرت بهاء‌الله در نظر گرفته بودند تغییر یافت.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه و صایا بسیاری از موارد «انحراف» از امر الهی توسط میرزا محمدعلی را توصیف می‌فرمایند و به زبانی صریح و واضح ثابت می‌کنند که به علت اقدامات خودش بود که خود را از شجره امرالله جدا و ساقط کرد، به شاخه‌ای خشکیده تبدیل شد و کلام حضرت بهاء‌الله درباره خود را که ذیلاً نقل می‌شود تحقق بخشید:

انّه عبد من عبادی... اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود. (نقل شده در قرن بدیع، ص ۴۹۶)

نقض عهد و میثاق توسط میرزا محمدعلی و بسیاری از اقدامات شرم‌آور او در فصول پیشین<sup>۲</sup> مورد بحث قرار گرفته است. موارد متعدّد تخطّی او را حضرت عبدالبهاء برای احباء مکشوف ساخته‌اند و در فقراتی

از الواح مبارکه و صایا که ذیلاً نقل می شود احباء را توصیه می فرمایند که از معاشرت با او احتراز نمایند:

باری این شخص به نصّ الهی به ادنی انحراف ساقط است تا چه رسد به هدم بنیان و نقض عهد و پیمان و تحریف کتاب و القای شبهات و افترای بر عبدالبهاء و ادعاهای ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ و القای فساد و سعی در سفک دم عبدالبهاء و تفاصیل دیگر که کلّ مّطالعید دیگر معلوم است که این شخص اگر رخنه ای در امر نماید به کلی امرالله را محو و نابود نماید زنهار از تقرب به این شخص که از تقرب به نار بدتر است. (ایام تسعه، ص ۴۷۸)

و نیز می فرمایند:

باری ای احباء الله مرکز نقض میرزا محمدعلی به سبب این انحراف لا تُحصی به نصّ قاطع الهی ساقط گشت و از شجره مبارکه منفصل شد و ما ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (ایام تسعه، ص ۴۶۴)

به این ترتیب، میرزا محمدعلی از جامعه اسم اعظم طرد شد. همانطور که در مثال صاحبخانه و مستأجر مطرح شد، نقشه الهی تغییر کرد و حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی و بیت العدل اعظم را به عنوان جانشینان خود تعیین فرمودند. اما، باید به خاطر داشته باشیم که حضرت



بهاء الله وجود بیت العدل اعظم را در آثار مبارکه مقرر فرموده اند. ایشان می فرمایند:

امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی. ایشانند  
امناء الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده. (مجموعه اشراقات،  
ص ۷۹)

از یک نقطه نظر دیگر، می توان انتصاب میرزا محمد علی را یکی از مواردی دانست که خداوند به آن وسیله بندگان را می آزماید. همانطور که قبلاً بیان شد، بسیاری از احباء با این انتصاب یا با این واقعیت که کلام حضرت بهاء الله در کتاب عهدی تحقق نیافت، به امتحان افتادند. حضرت بهاء الله در کتاب ایقان توضیح می دهند که در هر دوری بعضی اعمال یا بیانات مظاهر ظهور الهی سبب امتحانات عظیمه برای مردمان شده و سبب گردیده که آنها ایمان خود را به کلی از دست بدهند. حضرت بهاء الله مثال های متعددی از آن را در آثار مبارکه ذکر کرده اند. در اشاره به این امتحانات می فرمایند:

امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده «الم أَحَسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (ایقان،

طبع مصر، ص ۷ / عبارت قرآنی در سوره عنکبوت، آیه ۲ نازل شده است.)

به حکایت میرزا محمدعلی برگردیم؛ متوجه می شویم که در طی سال‌های اخیر دوران قیادت حضرت عبدالبهاء احبای ثابت قدم در شرق و غرب در کارزار خود برای مقابله با دسائس ناقضین میثاق مظفر و فیروز بودند. بعد از سال‌ها مخالفت شدید علیه حضرت عبدالبهاء، میرزا محمدعلی بالاخره به ناتوانی خود در جلوگیری از پیشرفت امرالله پی برد و در کفایت رسوایی و ناکامی خود زاویه عزلت گرفت. اما به محض صعود حضرت عبدالبهاء دیگر بار در انظار ظاهر شد و گستاخانه سعی کرد زمام امور امرالله را در دست گیرد و موقعیت خود به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء را تثبیت نماید. برای این کار، وضعیت ظاهر خود را از موضع دشمنی عنود با حضرت عبدالبهاء را به موضع آشتی و ائتلاف تغییر داد.

نخستین کاری که کرد در آستانه باب بیت حضرت عبدالبهاء ظاهر شد و خواست که در جلسه سوگواری و یادبودی که به احترام حضرت عبدالبهاء برگزار شده بود شرکت کند. یکی از خدمه بیت به او گفت منتظر صدور اجازه بماند. حکایت شده که حضرت ورقه علیا پیامی کوتاه برایش

فرستادند به این مضمون که، «محبوب ما اجازه نمی دهند و مایل نیستند که شما وارد شوید و اگر وارد شوید به احزان ما خواهید افزود.»<sup>۳</sup>

در طی دوران کوتاه فاصله بین صعود حضرت عبدالبهاء و اعلام انتصاب حضرت شوقی افندی، تفکر آشفته کننده مقام و جایگاه ناقص اکبر، میرزا محمدعلی، ذهن بعضی از احباء را به خود مشغول داشته بود. آیا آنطور که در کتاب عهدی آمده است، جانشین حضرت عبدالبهاء خواهد شد؟ بعضی سردرگم بودند و از خود می پرسیدند که آیا مفاد این سند خطیر و مهم عملی خواهد شد در حالی که شخصی که تقریباً مدت سی سال مجدانه سعی در تضعیف اساس امرالله را نموده بود کسی جز خود میرزا محمدعلی نبود؟ اما اکثریت عظیمی از احباء می دانستند که به علت انحرافش از امر مبارک، انتصاب او منتفی شده و از درجه اعتبار افتاده است.

در این ضمن، میرزا محمدعلی ادعای خود را که طبق نص کتاب عهدی اکنون جانشین حضرت عبدالبهاء است در همه جا منتشر ساخت. او نه تنها این ادعای خود را در جامعه بهائی ایران انتشار داد بلکه در یکی از جراید مصری اعلام کرد که جانشین حضرت بهاءالله است. بهائیان مصر با رد و تکذیب ادعاهای او در همان روزنامه به این ادعای او پاسخ دادند.

گزارش ذیل، توسط یکی از احبای مصری به نام محمدسعید ادهم، رویدادهایی را که در طی آن دوران پُراضطراب اتفاق افتاد توصیف می‌کند.

چند روز پس از آن تلگرافی از عائله حضرت عبدالبهاء، در جواب تمامی تلگراف‌هایی که از مصر به حیفا ارسال شده بود، واصل شد به این شرح:

«جمال محبوب مستور گشت و قلوب از این مصیبت عظمی در احتراق. تنها امید ما اهتزاز رایت میثاق است. در کمال تقوی، وحدت و عبودیت به آستان مبارکش خدمت می‌کنیم.»

چند روز بعد ناقض اکبر در ستون‌های جراید عربی، خطاب به بهائیان از آنها خواست که، بنا به گفته او، طبق وصیت‌نامه حضرت بهاء‌الله از او تبعیت کنند و در این خطاب خود وانمود می‌کند که اگرچه بنا به مقدرات الهی از برادر خود انفصال یافته بود، اما رابطه فرزندگی و احساسات قوی در قلبش در کمال قدرت است و ظاهراً سعی کرد به علّت صعود حضرت عبدالبهاء خود را محزون جلوه دهد. یکی از تنها دو پیرو او در اسکندریه در صفحه‌ای از همان جریده دعوت او را تأیید کرد، اما محفل روحانی در قاهره به هر دو بیانیه جواب داده به آن معترض شد و

اظهار داشت که در واقع این ناقض را جمیع بهائیان در زمره اهل بهاء محسوب نکنند و چون او میثاق حضرت بهاءالله را مدت سی سال نقض کرده، از جمله بهائیان محسوب نه و اختیاری ندارد که از طرف آنها سخن بگوید، زیرا جمیع امور بهائیان اکنون در جمیع عالم تحت هدایت محافل روحانیه است که اعضاء آنها انتخابی هستند و تحت حاکمیت بیت‌العدل قرار خواهند گرفت و آنها تنها نمایندگان بهائیان هستند. و این ناقض به معنای واقعی کلمه و مطابق آنچه که حضرت بهاءالله می‌فرمایند بهائی نیست. این جواب به‌طور اخص در معرض عموم مردم قرار گرفت تا اطلاعات صحیح به آنها داده شود و برای آنها ثابت گردد که ناقضین ابداً بهائی نیستند و سی سال قبل به علت عدم اطاعت از او امر حضرت بهاءالله، که باید بعد از صعود ایشان به مرکز میثاق، حضرت عبدالبهاء، توجه نمایند، و نیز به علت اقدامات زیانبارشان علیه امرالله، از جامعه بهائی منفصل شدند.

این جوابیه تأثیرات مطلوب به جای گذاشت و ما، منفرداً، آن را در میان کسانی که سؤال می‌کردند منتشر ساختیم و به این ترتیب حوزه تأثیر آن را گسترش دادیم. (همان، ص ۲۹۴-۲۹۵)

بیانیه‌ای عمومی در ایالات متّحده امریکا توسط شعاع‌الله، پسر ناقص اکبر، که مشغول دسائس برای به قتل رساندن حضرت عبدالبهاء بود، صادر شد. او در این بیانیه از بهائیان آمریکائی دعوت کرد به پدرش، که، مدّعی بود، بعد از حضرت عبدالبهاء جانشین به حقّ حضرت بهاء‌الله است، اقبال نمایند. احبای غرب به این دعوت او به کلّی بی‌اعتنا ماندند. در ایران، به استثناء معدودی ناقضین میثاق، جامعه بهائی به متّحدالمآل‌های محمدعلی که در طی آن مدّعی جانشین حضرت عبدالبهاء بود، هیچ اعتنایی نکردند. انتشار الواح مبارکه وصایا در میان احباء موجب راحتی خیال و تسلّی قلب احباء شد؛ آنها متوجه شدند که حضرت عبدالبهاء آنها را ترک نکرده‌اند بلکه قیادت امر الهی را در قبضه اختیار حضرت شوقی افندی، حفید مجید خود قرار داده‌اند، که به‌عنوان ولی امرالله و مبین آیات‌الله منصوب فرموده‌اند.

## فصل بیست وهفتم

### انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله

اعلام انتصاب حضرت شوقی افندی به عنوان ولی امرالله، حدود چهل روز پس از صعود حضرت عبدالبهاء، سبب مسرت بی پایان و راحتی خیال احبائی شد که نگران ادعاهای میرزا محمدعلی بودند. در بندهای آغازین الواح مبارکه وصایا، حضرت عبدالبهاء پس از تکریم عظیم حضرت بهاءالله، به کلماتی محبت آمیز و لطیف، بدون ذکر نام،<sup>۱</sup> شخص حضرت شوقی افندی را تحسین و تجلیل می فرمایند:

التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ وَالصَّلَاةُ وَالبِهَاءُ عَلَى أَوَّلِ غُصْنٍ مَبَارَكٍ  
خَضِيلِ نَضِيرِ رِيَانٍ مِنَ السَّدْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ الرَّحْمَانِيَّةِ مَنْشَعِبٍ مِنْ كِلْتَابِي  
الشَّجَرَتَيْنِ الرَّيَانِيَّتَيْنِ وَأَبْدَعِ جَوْهَرَةَ فَرِيدَةَ عَصَمَاءَ تَتَأَثَّلَاءُ مِنْ خِلَالِ  
الْبَحْرَيْنِ الْمُتَلَاطِمِينَ... (ایام تسعه، ص ۴۵۶)

در این بند، به حضرت شوقی افندی با واژه «غصن» اشاره شده است.<sup>۲</sup> حضرت بهاءالله این واژه عربی را منحصرأً برای نام بردن از اخلاف

---

۱. در بندهای بعدی الواح مبارکه وصایا مشهود و مبرهن می گردد که اشاره ایشان به حضرت شوقی افندی است.  
۲. اگرچه در عربی و فارسی حروف بزرگ (capital letter) وجود ندارد، اما در انگلیسی واژه branch، ترجمه غصن، معمولاً با حرف B بزرگ نوشته می شود. اما در الواح مبارکه وصایا با حرف بزرگ نوشته نشده است. مؤلف کتاب حاضر بر این عقیده است که چون واژه branch اشاره به حضرت شوقی افندی است، به علت حسن تواضع و فروتنی بسیار، هیکل مبارک در ترجمه خود عمداً از حرف بزرگ استفاده نکرده اند.

مذکر خود انتخاب کرده‌اند. عبارت «السَّدرَةُ المَقْدَسَةُ الرَّحْمَانِيَّةُ» اصطلاحی است که در بسیاری از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به کار رفته و معمولاً نمادی از مظهر ظهور الهی است. حضرت شوقی افندی به‌عنوان «أَوَّلُ غِصْنٍ ... مِنْ ... كِلْتَا الشَّجَرَتَيْنِ ... أَبْدَعُ جَوْهَرَةَ فَرِيدَةَ عِصْمَاءِ تَتَلَاءُ مِنْ خِلَالِ البَحْرَيْنِ المَتَلَاظِمَيْنِ» توصیف می‌شوند. دو شجره مقدسه و دو بحر متلاطم اشاره به حضرت باب و حضرت بهاء‌الله است. مادر حضرت شوقی افندی، ضیائیه خانم، دختر ارشد حضرت عبدالبهاء بودند. پدرشان، میرزا هادی شیرازی، نوه حاجی ابوالقاسم، پسرعموی مادر حضرت باب و برادر حرم مبارک طلعت اعلی بود. به این ترتیب حضرت شوقی افندی، از نسل حضرت بهاء‌الله و از منسوبین حضرت باب، غصن منشعب از دو مظهر ظهور الهی بودند.

حضرت عبدالبهاء با اصطلاحات و عباراتی بی‌نظیر مانند «غصن مبارک خصل نضر ریان ... ابدع جوهرة فريدة عصماء» می‌ستایند. باید در نظر داشته باشیم که وقتی حضرت عبدالبهاء این عبارات را مرقوم می‌فرمودند حضرت شوقی افندی حدود ده ساله بودند؛ در این صورت می‌توانیم بصیرت فوق بشری حضرت عبدالبهاء را مشاهده کنیم که در آن طفل این قبیل صفات الهی را مشاهده کرده بودند که به‌عنوان ولی امر



انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله | ۵۴۳

الهی منصوب نمایند و با این عبارت تحسین‌آمیز به توصیف آن حضرت پردازند.

در این بند، بعد از آنکه حضرت شوقی افندی، از اخلاف حضرت بهاء‌الله و خاندان افنان، یعنی منسوبین حضرت باب و حرم مبارک ایشان، محل خطاب قرار گرفتند، امطار مواهب حضرت مولی الوری تنها بر نفوسی نازل می‌شود که بر میثاق الهی ثابت و راسخ و وفادار ماندند:

التَّحِيَّةُ وَ الشَّنَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ الْبَهَاءُ ... عَلَى فُرُوعِ دَوْحَةِ الْقُدْسِ  
وَ أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْحَقِّ الَّذِينَ ثَبَّتُوا عَلَى الْمِيثَاقِ فِي يَوْمِ التَّلَاقِ. (ایام  
تسعه، ص ۴۵۶-۴۵۷)

گروه بعدی که به علّت خدماتشان به امرالله محل ستایش و مدح حضرت عبدالبهاء قرار گرفتند حضرات ایادی امرالله بودند:

التَّحِيَّةُ وَ الشَّنَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ الْبَهَاءُ ... عَلَى آيَادِي أَمْرِ اللَّهِ  
الَّذِينَ نَشَرُوا نَفْحَاتِ اللَّهِ وَ نَطَّقُوا بِحُجَجِ اللَّهِ وَ بَلَّغُوا دِينَ اللَّهِ وَ رَوَّجُوا  
شَرِيْعَةَ اللَّهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ غَيْرِ اللَّهِ وَ زَهَّدُوا فِي الدُّنْيَا وَ أَجْجُوا نِيرَانَ  
مَحَبَّةِ اللَّهِ بَيْنَ الضُّلُوعِ وَ الْأَحْشَاءِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ. (همان، ص ۴۵۷)

این فقرات دستاوردهای حضرات ایادی امرالله را به‌طور خلاصه بیان می‌کند؛ توفیقات حاصله در اثر اجرای وظائف در خدمت به امرالله بوده است. زمانی که حضرت عبدالبهاء الواح مبارکه وصایا را مرقوم

می فرمودند چهار ایادی امرالله وجود داشتند که حضرت بهاءالله منصوب فرموده بودند.<sup>۳</sup>

سرانجام، حضرت عبدالبهاء احبائی را که ثابت بر عهد و میثاق بودند و بعد از صعود طلعت میثاق از حضرت شوقی افندی اطاعت و تبعیت خواهند کرد، مورد تحسین و تمجید و مشمول مواهب خود قرار می دهند:

التَّحِيَّةُ وَ الشَّنَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ الْبَهَاءُ ... عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ  
 أَطْمَأْنَنُوا وَ ثَبَّتُوا عَلَى مِيثَاقِ اللَّهِ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي يُلَوِّحُ وَ يُضِيئِي مِنْ  
 فَجْرِ الْهُدَى مِنْ بَعْدِي أَلَا وَ هُوَ فَرْعٌ مُقَدَّسٌ مُبَارَكٌ مُشْعَبٌ مِنْ  
 الشَّجَرَتَيْنِ الْمُبَارَكَتَيْنِ طُوبَى لِمَنْ اسْتَظَلَ فِي ظِلِّهِ الْمَمْدُودِ عَلَى  
 الْعَالَمِينَ. (همان)

حضرت عبدالبهاء نفوسی را که ادعای ایمان به حضرت بهاءالله را دارند اما در عهد و پیمان ثابت و راسخ نیستند، مشمول این مواهب نمی فرمایند. هیکل مبارک نفوسی را نیز که اقرار به ایمان به حضرت بهاءالله به عنوان شارع امر بهائی نمایند و به حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق وفادارند ولی از حضرت شوقی افندی، که در اینجا به عنوان «نور

۳. برای اطلاعات تفصیلی درباره شرح حیات و فعالیت‌های حضرات ایادی امرالله که حضرت بهاءالله منصوب فرمودند، نگاه کنید به جلد چهارم نفعات ظهور حضرت بهاءالله تألیف ادیب طاهرزاده.

الَّذِي يُلُوْحُ وَيُضِيئُ مِنْ فَجْرِ الْهُدَى» توصیف شده‌اند، تبعیت نکنند، از این مواهب مستثنی می‌سازند.

هدایت الهیه در نفس مبارک حضرت بهاءالله بالذات وجود داشت. از طریق مؤسسه عهد و پیمان به حضرت عبدالبهاء انتقال یافت؛ در طی دوران قیادت، گفتار و رفتار ایشان موهوب به الهامات الهیه بود. این جریان در قیادت حضرت شوقی افندی استمرار یافت زیرا ایشان موهوب و وارث همان قوایی بودند که از هدایت الهیه و فجر هدی نشأت می‌گرفت.

در فقره فوق از الواح مبارکه وصایا، حضرت عبدالبهاء دیگر بار حضرت شوقی افندی را غصن منشعب از «شجرتین المبارکتین» معرفی می‌کنند و به پناه گرفتن در «ظله الممدود علی العالمین» اشاره دارند. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای حضرت شوقی افندی ایجاد نظم اداری بود که هسته نظم جهانی حضرت بهاءالله است. در طی ۳۶ سال دوران قیادت هیکل مبارک مؤسّسات این نظم را تأسیس کردند؛ نظمی که حضرت بهاءالله مقرر فرمودند به‌عنوان مجرای عمل کند که روح امر مبارک را، که احیاءکننده عالم است، به‌سوی عالم انسانی هدایت نماید. این مؤسّسات اکنون در سراسر جهان تأسیس شده و به سرعت به مرور زمان تزیید می‌یابند. با توجه به ایجاد شبکه عالم‌گیر مؤسّسات الهی توسط

حضرت شوقی افندی، در این نتیجه‌گیری نمی‌توان اشتباه کرد که در واقع ظلّ ممدود ایشان بر جمیع نوع بشر سایه افکنده است. اما تأثیری که حضرت شوقی افندی بر تأسیس غایی جهانی متحد گذاشته‌اند به نهادن شالودهٔ تشکیلات نظم اداری محدود نمی‌شود. ایشان هدایت و توصیه‌هایی را که به الهام الهی بوده به میزانی گسترده و بی‌شمار از خود به جای گذاشتند که بیت‌العدل اعظم را در جهت ایفای وظائف مقدّسه خود تا پایان دور بهائی هدایت و استمرار می‌بخشد.

در بخشی از الواح مبارکه وصایا که ذیلاً نقل می‌شود، حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی را به‌عنوان ولی امرالله جهت جانشینی خود منصوب می‌فرمایند:

ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدرهٔ مبارکه و ایادی امرالله واحبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدّسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحهٔ رحمانیه به وجود آمده، یعنی شوقی افندی نمایند. زیرا آیه‌الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله واحباءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او. (ایام تسعه، ص ۴۶۶)

اگر کسی بخواهد الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء را در دو کلمه خلاصه کند، آن کلمات این بود، «توجه نمایند.» حضرت عبدالبهاء آحاد احباء از کلیه طبقات را مکلف می‌فرمایند که به شوقی افندی توجه نمایند. دیگر بار حضرت عبدالبهاء تأکید دارند که حضرت شوقی افندی از دو شجره مقدسه مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ منشعب شده‌اند: طلعت میثاق ایشان را به سِمَت «ولی امرالله» منصوب کرده به‌عنوان «مبین آیات الله» تعیین می‌فرمایند.<sup>۴</sup>

بیان حضرت عبدالبهاء در توصیه به احباء به توجه تامّ و با روحیه اطاعت تمام به حضرت شوقی افندی، و نیز بیت العدل اعظم، در بند ۱۷ الواح مبارکه وصایا با عباراتی تفکّر برانگیز مشاهده می‌شود. پیش از آنکه به بررسی آن فقره در فصل بعد پردازیم، مطالعه شرحی مختصر از حیات حضرت شوقی افندی در دوران حیات حضرت عبدالبهاء و مشکلات بسیاری که آن حضرت بعد از صعود طلعت میثاق با آن مواجه شدند، می‌تواند مفید باشد.

همانطور که قبلاً بیان شد، حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی را «ابدع جوهرة فریدة عصماء تتلأأ من خلال البحرین المتلاطمین ... فرع مقدّس مبارک منشعب من الشّجرتین المبارکتین»

---

۴. ما بعداً در همین کتاب درباره مسئله جانشین حضرت شوقی افندی، یعنی «بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او» بحث خواهیم کرد.

توصیف می‌فرمایند. حضرت عبدالبهاء با وقوف تامّ بر رسالت جلیلی که حیّ قدیر برای حفید مجید ایشان مقدّر و مقرر فرموده، از زمان ولادتشان ایشان را تحت مراقبت و محبّت ویژه خود قرار داده در ظلّ جناح صیانت و حراست خود محفوظ و محروس نگه داشتند. معدودی از کسانی که اجازه تشرف به حضور حضرت بهاءالله را یافتند و از بصیرت روحانی برخوردار بودند همان رابطه‌ای را که بین حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء وجود داشت بین طلعت میثاق و حضرت شوق افندی نیز آشکارا مشاهده می‌کردند. آن حسّ عمیق فروتنی و محویت تام که حضرت عبدالبهاء نسبت به والد خود نشان می‌دادند، و حضرت بهاءالله با فیوضات و محبّت لانه‌ایه خود عکس‌العمل نشان می‌دادند، بین حفید خردسال و مولای محبوبش نیز وجود داشت. اما، حضرت عبدالبهاء برای جلوگیری از ایجاد حسادت در عائله، در افشاء شدت محبّت خود به حضرت شوقی افندی محتاطانه عمل می‌کردند. علیرغم این وضعیت، احبایی که از آن بصیرت معنوی برخوردار بودند متوجه این رابطه خاصّ شدند و هیچ تردیدی نداشتند که زمام امور امرالله روزی در کفّ باکفایت حضرت شوقی افندی قرار خواهد گرفت.

حاجی میرزا حیدرعلی و دکتر یونس خان در زمره این نفوس منورالفکر بودند. شاعر معروف و مروج مخلص امرالله، جناب عندلیب،

نشانه‌های آتیه باشکوه و جلال طفل را هنگامی که حضرت شوقی افندی در گهواره غنوده بودند مشاهده کرد و شادترین لالایی را که آوازی در مدح و ظفر بود، برای ایشان سرود. حضرت عبدالبهاء اسم «شوقی» را که به معنای فردی دارای شور و شوق است، برای حفید خود انتخاب کردند اما به همه امر فرمودند که عنوان «افندی» را بعد از اسم ایشان به کار ببرند. حتی به والد حضرت شوقی افندی فرمودند که ایشان را صرفاً با لفظ «شوقی» صدا نزنند. حضرت مولی الوری بنفسه المقدّس، هنگامی که حضرت شوقی افندی طفلی بیش نبودند، ایشان را با عبارت «شوقی افندی» می‌خواندند و مناجاتی برای ایشان مرقوم فرمودند که گویای منویات عالیّه آن حضرت برای آینده حفید مجیدشان است:

الهی هذا غصنٌ انشعب من دوحه رحمانیتک. به فضل و جود خود او را به رشد و نموّ تأیید فرما. به امطار جود و سخای خود او را غصن خضره نضره مثمره فرما. عیون والدینش را روشنی بخش. تعطی منّ تشاء. او را اسم شوقی عنایت فرما تا شوق ملکوت یابد و به عوالم لایری پرواز نماید. (ترجمه / متن انگلیسی

در صفحه ۵ Priceless Pearl)

حضرت شوقی افندی، از بدایت طفولیت، محبّتی قوی و پرشور نسبت به حضرت عبدالبهاء یافتند. رابطه آنها مشابه ارتباط بین هر نوه و

پدر بزرگ دیگری نبود؛ نیرویی روحانی، قوه‌ای آسمانی، بود که حضرت شوقی افندی را به مولای محبوبشان پیوند می‌داد. این میزان از وابستگی و علاقه متواضعانه بود که یادآور و تداعی‌کننده رفتار نفس مبارک حضرت عبدالبهاء نسبت به حضرت بهاء‌الله بود. بانو الا گودال کوپر، یکی از احبای ممتاز غرب که در سال ۱۸۹۹ در عکا به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد، مشاهده کرده که حضرت شوقی افندی در اوان طفولیت وارد اتاقی در بیت عبدالله پاشا شدند که به حضرت عبدالبهاء ادای احترام کنند. بانو کوپر تأثیری را که از این دیدار گرفته چنین بازگو می‌کند:

یک روز ... در اتاق حضرت ورقه مبارکه علیا برای نوشیدن چای بامدادی به بانوان عائله مبارکه ملحق شدم. مولای محبوب در گوشه مورد علاقه خود روی نیمکت نشسته بودند. در آنجا می‌توانستند از پنجره سمت راست خود از فراز خاکریزها دریای آبی مدیترانه را مشاهده کنند. هیکل مبارک مشغول نزول الواح بودند و آرامش و سکوت اتاق را فقط غُلْغُلِ سماور می‌شکست؛ در جلوی آن یکی از خدمه جوان نشسته بود و چای دم می‌کرد.

هیکل مبارک در حالی که لبخندی بر لب داشتند سرشان را از روی نوشته بلند کردند و از ضیائییه خانم خواستند که مناجاتی تلاوت کنند. موقعی که تلاوت مناجات به پایان رسید، هیکل



کوچک در آستان در گشوده که درست روبروی حضرت عبدالبهاء بود، پدیدار شد. کفش هایش را در آورد و در حالی که دیدگانش را به سیمای حضرت عبدالبهاء دوخته بود وارد اتاق شد. حضرت عبدالبهاء با نگاهی چنان محبت آمیز و خوشایند به او نگرستند که گویی آن هیکل کوچک را به سوی خود فرا می خواندند. شوقی، آن پسرک کوچک زیبا، آرام به سوی نیمکت رفت؛ حضرت مولی الوری، گویی با ریسمانی ناپیدا، او را به سوی خود می کشیدند تا آنکه جلوی ایشان و نزدیک به آن حضرت ایستاد. موقعی که لحظه ای در آنجا مکث کرد حضرت عبدالبهاء اقدام به در آغوش گرفتنش نکردند بلکه کاملاً آرام نشستند. فقط دو یا سه بار سرشان را، آرام و مؤثر، به نشان تأیید تکان دادند گویی می فرمودند، «ملاحظه می کنید؟ پیوندی که ما را به هم مرتبط ساخته رابطه عنصری پدر بزرگ نیست بلکه به مراتب عمیق تر و بارزتر و مهم تر است.» آنگاه که ما نفس در سینه حبس کرده نظاره می کردیم که ببینیم آن پسر کوچک چه می کند، او خم شد و لبه ردای حضرت عبدالبهاء گرفت و در کمال احترام به طرف پیشانی خود برد و بوسید و سپس آرام آن را پایین برد و در این حال ابداً دیده از سیمای حضرت عبدالبهاء محبوب برنداشت. یک لحظه بعد برگشت و همانند هر کودک عادی دیگری جست و خیزکنان بیرون رفت که بازی کند ... در آن موقع او تنها نوه حضرت عبدالبهاء

بود... و، طبیعتاً، بسیار مورد توجه و علاقه زائران قرار می‌گرفت.  
(ترجمه - Priceless Pearl، ص ۵-۶)

این حالت از احترام عمیق و تواضع نسبت به حضرت عبدالبهاء یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته شخصیت حضرت شوقی افندی در سراسر زندگی ایشان بود.

حضرت شوقی افندی در خانواده حضرت عبدالبهاء تحت مراقبت و وصیانت ایشان رشد کردند اما سال‌های طفولیت ایشان، موقعی که حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه درون دیوارهای عکا مسجون و در معرض مخالفت شدید و خشونت‌بار ناقضین بودند، در عکا سپری شد. عائله مبارکه را خطراتی عظیم احاطه کرده بود. به این ترتیب حضرت شوقی افندی، از اوان طفولیت و صباوت، تهاجمات سهمگین و زهراگینی را که ناقضین عهد و میثاق الهی علیه امر مبارک ترتیب می‌دادند، تجربه فرمودند. هنگامی که در مقطعی از زمان اوضاع در عکا بسیار خطرناک و غیر قابل تحمل شد، حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی را با پرستاری به حیفا فرستادند. ایشان در حیفا بودند تا حضرت عبدالبهاء از سجن‌رهایبی یافتند و کلّ عائله مبارکه به‌طور دائم نقل مکان کردند.

روحیه خانم راجع به تحصیل حضرت شوقی افندی مرقوم

داشته‌اند:

هر چند ایشان به بهترین مدرسه حیفا رفتند ولی بی نهایت ناراحت بودند. این مدرسه هنوز موجود است و به اسم دبیرستان برادران مشهور و به آباء یسوعیین متعلق است. فرمودند نه فقط در این مدرسه حتی در دانشگاه شاد نبودند با وجودی که دارای طبعی سرشار و دائماً مملو از شعف و سرور بودند ولی با آن قلب رقیق و سابقه زندگانی در محیط عکا که بالمره با زندگانی دیگران فرق داشت قطعاً ایشان را از همه جدا نگاه می داشت به نحوی که از همان اوان طفولیت دردهای درونی داشتند و اگر خوب در حیات مبارک دقت نمائیم خواهیم دید که با آن قلب باز و معصوم و آن فکر حاد و ذهن وسیع و روح سرشار و قلبی مملو از عاطفه و عشق چگونه ممکن بود که از دیگران ممتاز نگردند. بلکه این طبایع لطیفه همه دست به دست هم داده وجود مقدّسشان را مورد صدمات و رنج‌هایی ساخت که از حدّ قسمت و نصیب یک فرد انسان بیشتر بود و با همه اینها می بینیم که با چه شکیبائی و سکونی مصائب کلیه را در دوران عمر مملو از خدمات خود تحمل فرمودند.

چون حضرت عبدالبهاء مشاهده فرمودند که ایشان در آن مدرسه مسرور نیستند لذا تصمیم گرفتند حضرت شوقی افندی را به بیروت بفرستند. آنجا در یک مدرسه شبانه‌روزی کاتولیکی وارد شدند. چیزی نگذشت که معلوم گردید در آنجا هم ابداً مسرور

نیستند و چون از این حال و وضع طفل معصوم اطلاعاتی به حیفا رسید عائله مبارکه یکی از خادمتان باوفا را خدمت ایشان اعزام داشتند که خانه‌ای اجاره کنند تا حضرت شوقی افندی با ایشان در یک منزل زیست فرمایند. این خادمه عزیز با نهایت شوق برای خدمتگزاری عازم بیروت شد. اما چند صباحی گذشت و همین خادمه باوفا به حیفا نوشت که حضرت شوقی افندی ابداً از مدرسه خود راضی نیستند و برخی اوقات که منزل تشریف می‌آورند روزها می‌گذرد و رغبت به حضور کلاس‌های درس نمی‌فرمایند و غذا میل نمی‌کنند و رفته رفته بنیه‌شان را از دست خواهند داد. زیرا هم اکنون لاغر و نحیف شده‌اند.

به محض وصول این اخبار جناب آقا میرزا هادی عریضه را به محضر مبارک تقدیم می‌نماید و حضرت سرکار آقا فوراً وسائلی تهیه فرمودند که حضرت شوقی افندی در دانشکده امریکائی بیروت وارد شوند. لذا بعد از گذشتن از این مراحل در دانشکده مستقر شده تابستان‌ها را در حیفا حضور حضرت عبدالبها به سر می‌بردند و در تابستان‌ها بود که بی‌نهایت می‌کوشیدند تا هر چه ممکن است در حضور مبارک باشند. زیرا تعلق خاطر ایشان به هیکل مبارک مرکز عهد حضرت رحمن نمونه عبودیت محضه و پرستش آن وجود مکرم بود. زیرا آن طفل نازنین را در حیات خود جز خدمت به آستان حضرت عبدالبهاء مقصدی نبود و هدفی جز

ترضیه خاطر منیرشان نداشت. چنانچه جمیع مواد تحصیلی خود را روی این پایه استوار می فرمودند و همیشه در این فکر و اندیشه به سر بردند که چگونه بیانات مبارک را ترجمه کنند و چه وقت الواح مقدّسه را به السنه خارجی در آورند. (گوهر یکتا، ص ۲۶-۲۷)

حضرت شوقی افندی مدرک لیسانس در علوم انسانی را در سال ۱۹۱۸ از دانشگاه بیروت گرفتند. سپس توانستند به حیفا مراجعت کرده در خدمت حضرت مولی الوری باشند که شب و روز بدون وقفه با خلوصی تامّ که هیچ حدّ و مرزی نمی شناخت، به خدمت قائم بودند. ایشان نه تنها به عنوان منشی طلعت میثاق و مترجم الواح مبارکه به انگلیسی بودند، بلکه به بسیاری وظائف دیگر نیز می پرداختند که خودشان برای مساعدت به فعالیت های بی شمار حضرت عبدالبهاء به عهده می گرفتند. ایشان این کار را با خلوصی نمونه، و با سرعت و کمال صحّت انجام می دادند و سبب تسری قلب مولای خود می شدند.

مدت دو سال، تا سنه ۱۹۲۰، حضرت شوقی افندی به طور مداوم انیس و ندیم حضرت عبدالبهاء بودند. هر زمان که حضرت عبدالبهاء با اولیاء بلند پایه حکومتی یا مقامات مذهبی ملاقات می کردند، حضرت شوقی افندی ملازم رکاب بودند و مشاهده می کردند که حضرت عبدالبهاء چگونه با دوستانشان رفتار می کردند و با اعداء چگونه معامله می فرمودند. در جمیع این ملاقات ها، حضرت شوقی افندی ملاحظه می کردند که حضرت عبدالبهاء با آن جلال و اقتداری که خاصّ خودشان بود چگونه

رفتار می فرمودند. این دوران، که حضرت شوقی افندی را بسیار به حضرت عبدالبهاء نزدیک ساخت و قلب ایشان را به آن حضرت پیوندی عظیم داد، از پربرترین ایام حیاتشان بود. اما این ارتباط نزدیک و صمیمانه، که در طی آن حضرت عبدالبهاء سخاوتمندانه قوا و استعدادهای خاصی را به ولی امر آینده عنایت می فرمودند، زمانی که تصمیم گرفته شد که حضرت شوقی افندی باید برای تکمیل زبان انگلیسی به دانشگاه آکسفورد انگلیس بروند و خود را برای حصول میل قلبی خویش جهت ترجمه بهتر الواح حضرت عبدالبهاء و سایر آثار مبارکه تجهیز سازند، به طور قطعی به پایان رسید.

حضرت شوقی افندی در بهار ۱۹۲۰ ارض اقدس را ترک کردند و تحصیلات خود را در پاییز همان سال در کالج بالیول شروع کردند. در طی اقامت کوتاهی در آکسفورد، اندکی بیش از یک سال، جمیع قوای خود را بر کسب تسلط تام بر لسان انگلیسی متمرکز ساختند. اما نتوانستند تحصیلات خود را به پایان برسانند، زیرا نقشه الهی، به نحوی بسیار دردناک، با صعود حضرت عبدالبهاء، اجرای نقشه‌های ایشان را متوقف ساخت.

خبر صعود حضرت عبدالبهاء همانند ضربه‌ای خردکننده به ایشان رسید؛ آنقدر رنج‌آور بود که وقتی از آن آگاهی یافتند فرو شکستند. شرح زیر را در گوهر یکتا (ص ۶۳-۶۴) از قلم حضرت روحیه خانم می خوانیم:

مرکز کار تئودور پول نشانی مکاتیب و رسائل و تلگراف‌های اکثر احبا در لندن بود و حضرت ولیّ امرالله هر وقت لندن تشریف می‌بردند برای وصول نامه‌های خود بدان نشانی مراجعه می‌فرمودند. در روز ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱ هشت و نیم صبح تلگراف ذیل بدان مرکز رسید: «حضرت عبدالبهاء به ملکوت ابهی صعود فرمودند یاران را خبر کنید. ورقه علیا».

تئودور پل تمام یاران را به وسیله تلگراف یا ارسال نامه از این واقعه هائله مطلع ساخت و به نظر می‌آید که به حضرت شوقی افندی بوسیله تلفون عرض کرده است که برای ایشان خبری دارد. زیرا می‌دانست اگر آشکارا وصول این خبر مداهش را اطلاع دهد تحمّل آن برای آن وجود نازنین بسیار صعب و سخت خواهد بود. روز بعد در حدود ظهر حضرت شوقی افندی به لندن رسیده فوراً به همان نشانی رجوع فرمودند و داخل اطاق کار او شدند ولی خود تئودور نبود و آن حضرت کنار میز او ایستاده بودند که ناگهان چشمشان به تلگرافی افتاد که نام حضرت عبدالبهاء را داشت چند دقیقه بعد تئودور پل به اطاق خود بازگشت و مشاهده نمود که به واسطه وصول این خبر مصیبت‌اثر حضرت شوقی افندی بی‌حال و نگران و در شگفتی بی‌پایان در روی صندلی افتاده‌اند. از آنجا آن حضرت را به خانه میس گراند که یکی از یاران لندن بود بردند و فوراً وجود مبارک را به بستر سپرده تمنّی کردند چند روز استراحت

فرمایند. همشیره ایشان روح انگیز خانم نیز در لندن تحصیل می‌کرد و فوراً به معیت ستاره خانم آمدند و کوشیدند که قلب شکسته ایشان را قوت بخشند.

در مکتوبی خطاب به یکی از احباء که چند روز بعد از صعود حضرت عبدالبهاء نوشته شد، حضرت شوقی افندی افکار خود درباره حضرت عبدالبهاء را بیان کرده او را از نقشه‌ها و برنامه‌های خود آگاه می‌سازند:

این خبر وحشت‌زا چند روز تمام جسم مرا علیل و روحم را دچار تألم و حسرتی شدید نمود. سه روز در رختخواب بی‌حس افتاده بودم و ابداً نمی‌توانستم افکار خود را جمع نمایم؛ هیجانی عظیم سراسر وجودم را فرا گرفت رفته‌رفته قوای ملکوتی آن آب آسمانی مرا حیات تازه عنایت کرد و به آنفاس قدسیه خود روح اعتماد در من دمید. امیدوارم که از این به بعد نیز هادی و راهنمای من بوده و این عبد را در خدمت کوچکی که به امر مبارک انجام می‌دهم الهام بخشند. رسیدن این یوم رهیب البتّه مقدر بود ولی چقدر ناگهان و غیرمنتظر رسید. بایستی به حق الیقین بدانیم امری که تا به حال اینهمه ارواح شجیعیه را در اکناف جهان در ظلّ ظلیل خود مبعوث فرموده به استقلال ذاتی خود دائم و برقرار است. این



امر عظیم الهی زنده است و به تأییدات فائضه از ملکوت غیب پایدار و ابدی القرار و مترقی خواهد ماند. چیزی نخواهد گذشت که سراسر جهان را در قبضه قدرت خود تسخیر نماید. این عبد فوری به سوی حیفا در حرکتیم تا دستوری که عنایت فرموده‌اند دریافت دارم. تصمیم قطعی من آن است که حیات خود را وقف بندگی آستانش نمایم و به عنایات او آنچه دستور فرموده‌اند در سراسر زندگانی خویش بدان عامل باشم. دوستان عزیز اصرار فرمودند که یکی دو روز در این آسایشگاه با دکتر اسلمنت به سر برم. زیرا این لطمه روحی مرا چنان از پای در آورده که دیگر طاقتی در خود نمی‌بینم. لذا فردا به سوی لندن و بعد به سمت ارض اقدس حرکت خواهم کرد. این رزیه عظیمی هیجانی عظیم در عالم امر به وجود آورد و قدرتی بدیع در ارکان هستی ایجاد فرمود. زود است که ارواح افسرده یاران تازگی گیرد و شانه‌های خود را زیر بار مسئولیت‌هایی گذارند که حضرت عبدالبهاء به هر یک عنایت فرموده‌اند. یقین است آنچه او به ایادی عطا بر دوش هر نفسی گذارده به کمال سرور و همت حمل می‌نمایند. ارض اقدس مرکز جهانی بهائی خواهد بود و عصر جدیدی در امر مبارک آغاز می‌گردد. یقین است که حضرت مولی الوری با قوای عظیمه

محیطه خود جمیع اُمور را مرتب و ارکان را مستحکم فرموده‌اند و روح پر فتوحش این عبد را اطمینان می‌بخشد که به زودی آثار باهره حکمت‌های بالغه آن مولای مهربان ظاهر و عیان خواهد شد. نقداً به همراهی ستاره خانم عازم حیفاً هستم و اگر ماندن ما در لندن طول کشید البته به دیدار شما خواهم آمد و حضوراً شما را اطمینان داده شرح می‌دهم که با چه اتقان و اعتمادی حضرت عبدالبهاء امور خود را مرتب و منظم و چه بیانات عجیبه‌ای دربارهٔ مستقبل عظیم امر اعظم ابھی فرموده‌اند ... و با ایمانی که به امر مبارک دارم خیر خواه شما و شریک و سهیم شما در خدمت امر عظیمش می‌مانم. (گوهر یکتا، ص ۶۶-۶۷)

از سایر اظهارات حضرت شوقی افندی کاملاً مشهود است که اگرچه هیکل مبارک می‌دانستند که پاکتی که حضرت عبدالبهاء برای ایشان سپرده‌اند در ارض اقدس منتظر ایشان است، ولی ابداً در آن موقع نمی‌دانستند که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا ایشان را به عنوان ولی امرالله، مبین کلمةالله، و نفسی که جمیع باید به او توجه نمایند، منصوب فرموده‌اند. باری چنین گران، به نحوی ناگهانی و غیرمنتظره بر شانه‌های ایشان گذاشته شد که به صورت لطمه‌ای عظیم به سوی ایشان آمد که تأثیر الیم و رنج‌آورش کمتر از خبر صعود حضرت عبدالبهاء نبود.

انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله | ۵۶۱

حضرت شوقی افندی همراه با خواهرشان روح‌انگیز و لیدی بلامفیلد (ستاره خانم) روز ۱۶ دسامبر از راه دریا از انگلستان عزیمت فرموده روز ۲۹ دسامبر، یک ماه بعد از صعود حضرت عبدالبهاء وارد حیفا شدند. رنج این مصیبت لطمه خود را وارد آورده و حضرت شوقی افندی از لحاظ جسمی فرو شکسته بودند. ایشان آنقدر ضعیف بودند که وقتی رسیدند فقط با کمک دیگران توانستند از پله‌های بیت مبارک بالا بروند. محزون از غیبت حضرت عبدالبهاء، چندین روز ملازم بستر شدند. در انتظار حضرت ولی امرالله بودند که الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را بگشایند. روحیه خانم در این باره نوشته‌اند:

چون حضرت مولی الوری بدون عارضه کسالت و در نهایت آرامی و غیرمنتظر چشم از جهان بر بسته و روح مقدّسش به عالم ملکوت صعود نمود اعضاء عائله مقدّسه که در این واقعه هائله کلّ مستغرق بحر احزان شده بودند درباره محل استقرار جسد آن هیکل مکرم خود را بی تکلیف یافتند لذا به نیت یافتن دستورالعملی در این باره اوراق مبارک را تفتیش کردند و چون اشاره‌ای در این باب نیافتند صلاح چنان دیدند که در قرب جوار مرقد مطهر حضرت باب جسد مبارک را به خاک بسپارند. در حین مرور اوراق البتّه چشمشان به الواح وصایا افتاد که روی پاکت سر بسته سطری

خطاب به حضرت شوقی افندی مرقوم گشته بود. همین که ایشان به ارض اقدس ورود فرمودند نوبت آن رسید که در عین هجوم احزان و آلام نغمات الهی که در آن سند ربانی به ودیعه گذاشته بود استماع گردد. پس از گذشت چند روز الواح وصایا در محضر منیر تلاوت گردید. اگر می‌خواهید اثر قرائت این منشور الهی را در وجود نازنین حضرت غصن ممتاز بدانید بایستی عرض شود که ایشان از وجود مؤسسه ولایت امر قبلاً اطلاعی نداشتند و هرگز به خاطر مبارکشان نگذشته بود که فرع مقدس به سمت ولی امر اقدس الهی تعیین و تسمیه شده باشند. تنها امری که انتظار و شاید توقع داشتند این بود که چون ایشان نوه ارشد حضرت عبدالبهاء بودند دستوری فرموده باشند که طبق آن بیت العدل اعظم را تشکیل دهند. (گوهر یکتا، ص ۶۹-۷۰)

این باور که بیت‌العدل اعظم بلافاصله بعد از صعود حضرت عبدالبهاء تشکیل می‌شد در بین بهائیان غیرمعمول نبود. بسیاری از آنها تصور می‌کردند که این رویداد واقع خواهد شد و اندکی بعد از انتصاب حضرت شوقی افندی معدودی از افراد جاه‌طلب از قبیل آواره و احمد سهراب<sup>۵</sup> سعی کردند اصرار نمایند که بدون تأخیر بیت‌العدل اعظم تشکیل

---

۵. به فصل ۲۹ مراجعه کنید.

انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله | ۵۶۳

شود. توجه به این نکته جالب است که حضرت مولی الوری، هنگامی که در آمریکا بودند، با چند تن از احباء دربارہ صیانت امرالله و نقش بیت العدل اعظم در حفظ و تأمین آن صحبت کرده بودند. در اینجا خلاصه‌ای از کلام مبارک که توسط میرزا محمود زرقانی، نویسنده وفادار اسفار مبارک به غرب، یادداشت کرده است نقل می‌شود:

این صدمات سفر و حضر را برای این تحمل می‌نمایم که بلکه امرالله از بعضی رخنه‌ها محفوظ ماند. زیرا هنوز من مطمئن از بعد خود نیستم اگر مطمئن بودم در گوشه‌ای راحت می‌شدم. ابداً از ارض مقدسه و جوار روضه مبارکه بیرون نمی‌آمدم. یک دفعه امرالله بعد از شهادت حضرت اعلی در حکایت یحیی دچار لطمه شدید شد. مرتبه دیگر پس از صعود جمال مبارک صدمه عظیم دید. می‌ترسم باز نفوس خودخواه اخلاص در الفت و اتحاد احبا نمایند. اگر وقت مقتضی بود و تأسیس بیت عدل می‌شد بیت عدل محافظه می‌نمود. (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۵۰)

حضرت عبدالبهاء کاملاً واقف بودند که ناقضین قدیم و جدید حملات خود به امرالله را تجدید خواهند کرد. از نحوه توسعه تشکیلات امریه از زمان صعود حضرت عبدالبهاء کاملاً قابل مشاهده است که زمان تأسیس فوری بیت العدل اعظم هنوز فرانسیده بود. هیکل مبارک بنا به

حکمت خویش واقف بودند که امر مبارک ابتدا نیاز به ولی امرالله دارد که مقصودش از طرفی گذاشتن اساس نظم اداری بود که نسل‌های آینده بر آن شالوده آن را بنا کنند و، از طرف دیگر ارض اقدس را از لوث شرارت ناقضین میثاق پاک نماید.

اگرچه الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء بلافاصله بعد از ورود حضرت شوقی افندی به حیفا برای ایشان خوانده شد، اما به‌طور رسمی باید برای اعضاء عائله مبارکه و سایرین در ارض اقدس قرائت می‌شد. روز سوم ژانویه ۱۹۲۲، در حضور نه نفر، عمدتاً اعضاء ارشد عائله حضرت عبدالبهاء، و در غیاب حضرت شوقی افندی، الواح مبارک وصایا به صدای بلند خوانده و مُهر، امضاء و دستخط به جمیع نفوس حاضر نشان داده شد. بعداً، حضرت ورقه مبارکه علیا با ارسال تلگراف به ایران و امریکا، که دو جامعه عمده در آن زمان بودند، آنها را مطلع ساختند که طبق الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء، حضرت شوقی افندی به‌عنوان ولی امرالله منصوب شده‌اند.

عامل عمده تسلی حضرت شوقی افندی و حمایت از ایشان از زمان مراجعت به ارض اقدس حضرت ورقه مبارکه علیا، خواهر محبوب حضرت عبدالبهاء، بودند که تا پایان زندگی عنصری ایشان، یعنی سال ۱۹۳۲، حامی و مسلّی هیکل مبارک بودند. ایشان، برجسته‌ترین بانوی

دور بهائی، ستون قدرت و قوّت برای همگان بودند. اکنون که حضرت عبدالبهاء به جایگاه آسمانی خود عروج فرموده بودند، بار بسیاری از مسئولیت‌ها و، به خصوص در ایام اولیه، حمایت از حضرت ولی امرالله در مقابل حملات ناقضین میثاق، بر شانه‌های ایشان سنگینی می‌کرد. روحیه خانم می‌نویسند:

فوراً پس از این رویدادها هشت فقره از الواح وصایا را انتخاب فرموده برای جمیع احباء ارسال فرمودند. اگر آن هشت فقره را به دقت ملاحظه فرمائید خوب خواهید دید که فقط یکی از آنها، آن هم به نحو اختصار، اشاره‌ای به هیکل اطهر داشت: «ای یاران باوفای عبدالبهاء باید فرع دو شجره مبارکه و ثمره دو سدره رحمانیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید ... زیرا اوست ولیّ امرالله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند.»

از آن همه جملات عالیّه که اسنی مراتب ولایت امر و ابهی عنایات حق را شامل بود، حضرت شوقی افندی فقط به جمله‌ای کفایت فرمودند. واضح است که از ابتدا در ظلّ حفظ و حراست الهی بودند و هادی محبوب و راهنمای جلیل اهل بهاء گشتند.  
(گوهر یکتا، ص ۷۷-۷۸)





## فصل بیست و هشتم

### ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و

#### حضرت بهاءالله

فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم  
تاسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت

فائض از حضرت

اعلی روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عند الله است مَنْ خَالَفَهُ وَ

خَالَفَهُمْ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ

مَنْ عَارَضَهُ فَقَدْ عَارَضَ اللَّهَ وَمَنْ نَازَعَهُمْ فَقَدْ نَازَعَ

اللَّهَ وَمَنْ جَادَلَهُ فَقَدْ جَادَلَ اللَّهَ وَمَنْ جَحَدَهُ فَقَدْ

جَحَدَ اللَّهَ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ وَمَنْ أَنْحَازَ وَ

أَفْتَرَقَ وَاعْتَرَلَ عَنْهُ فَقَدْ اعْتَرَلَ وَاجْتَنَبَ وَابْتَعَدَ عَنِ

اللَّهِ عَلَيْهِ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَهَرَّ اللَّهُ وَعَلَيْهِ نِقْمَةُ اللَّهِ

حصن متین امرالله به اطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند

(ایام تسعه، ص ۴۶۷)

این کلمات مبارکه حضرت عبدالبهاء مهم ترین و خطیرترین فقره  
الواح مبارکه وصایا است. همانطور که قبلاً ذکر شد، این سند وسیله ای را  
فراهم می آورد که احباء به واسطه آن امتحان می شوند و این فقره از تمامی  
محتوای الواح مبارکه وصایا بیشترین و بزرگ ترین امتحان را ایجاد می کند.

در واقع، بسیاری از نفوسی که مدعی بودند که موفق به عرفان حضرت بهاء‌الله به‌عنوان مظهر ظهور الهی شده‌اند، و در ترویج امر الهی زحمت بسیار کشیده بودند و شهرت داشتند که عرفان عمیقی در آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء دارند با این فقره به‌شدت تحت امتحان واقع شدند و در نتیجه ایمان خود را بالمره از دست دادند. این بدان علت واقع شد که ایمان فرد مؤمن و استقامت او در سبیل میثاق تا بدان حد آزموده می‌شود که حقیقت کلام حضرت عبدالبهاء درباره مقام ولی امرالله و بیت‌العدل اعظم را تصدیق نماید.

از این فقره مشهود است که ولی امرالله و بیت‌العدل اعظم، هر کدام مستقل از دیگری، تحت هدایت و صیانت حضرت بهاء‌الله و حضرت باب هستند. بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، «ولی امرالله و بیت عدل عمومی ... در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی ... است.» به‌علاوه، در محکوم کردن نفوسی که با این دو مخالفت نمایند، به هر کدام جداگانه اشاره دارند و می‌فرمایند، «مَنْ خَالَفَهُ [ولی امرالله] وَ خَالَفَهُمْ [بیت‌العدل اعظم] فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ.» در فقره فوق از الواح مبارکه وصایا و نیز در هیچ یک از الواح طلعت میثاق مطلبی یافت نمی‌شود دالّ بر این

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۶۹

که هدایت حضرت بهاءالله تنها در صورتی شامل ولی امرالله و بیت العدل اعظم می شود که آنها با هم به ایفای وظایف و اداره امور بپردازند.<sup>۱</sup>

مقصود حضرت عبدالبهاء که مخالفت شدید ناقضین میثاق را تجربه کرده بودند، حفظ حضرت ولی امرالله از حملات بی وفایان بود. به این ترتیب، هیکل مبارک به زبانی قاطع و در عین حال هشدار دهنده، در این فقره از الواح وصایا، نسبت به عواقب مخالفت با ایشان و بیت العدل اعظم احباء را انداز می فرمایند. طلعت میثاق نافرمانی و عصیان نسبت به حضرت شوقی افندی را برابر با عصیان و نافرمانی از خداوند می دانند. مطالعه دقیق بیانات حضرت عبدالبهاء این نکته را واضح می سازد که برای احدی از احباء در انکار عصمت و مصونیت از خطای اعطاء شده به حضرت شوقی افندی یا قیام علیه ایشان هیچ توجیهی وجود ندارد. اگرچه امروز بعضی از افراد اعتبار بیاناتی را که حضرت ولی امرالله به عنوان هدایت الهیه برای نسل های آینده که هنوز متولد نشده اند به جا گذاشته اند زیر سؤال می برند، اما بدیهی است که این قبیل افراد از اندازات مؤکد حضرت عبدالبهاء غفلت کرده خلاف او امرایشان عمل می کنند.

در حالی که معدودی از نفوس بی وفا قیام به مخالفت با حضرت شوقی افندی کردند، اما کلاً جامعه بهائی، در شرق و غرب، کلام حضرت

---

۱. برای بحث تفصیلی در این مورد به فصل ۳۶ مراجعه کنید.

عبدالبهاء را عزیز و گرامی داشتند و در کمال خلوص و محبتی که یادآور ایام پس از صعود حضرت بهاء‌الله است که احبای باوفا با روحیه خلوص کامل طائف حول حضرت عبدالبهاء شدند، از حضرت شوقی افندی اطاعت کردند. احباء، در دوران قیادت حضرت ولی امرالله، با وفاداری عاشقانه نسبت به ایشان، اعتقاد کامل قلبی به این که ایشان «آیت الهی بر وجه ارض» هستند، و اطاعت بی قید و شرط و مشتاقانه نسبت به هدایات ایشان، انتصارات به یاد ماندنی برای امر حضرت بهاء‌الله کسب کردند.

حضرت شوقی افندی به علّت خضوع و خشوع و فروتنی باطنی بی حدّ و حصر، دستاوردهای شگرف دوران قیادت ۳۶ ساله خود را به فعالیت احباء نسبت دادند اما مسلّم و واضح است که ترقّی و تقدّم شگفت‌انگیز امرالله تماماً مرهون هدایات ایشان، ناشی از الهامات الهیه، بود. در واقع، ایشان امرنوزاد الهی را تحت مراقبت و پرورش قرار دادند تا آنکه به مرحله صباوت برسد. ایشان بودند که آن را از حملات، دسائس، خیانت‌ها و توطئه‌های مخالفان و ناقضین عهد و میثاق الهی حفظ و حراست فرمودند. ایشان بودند که نظم اداری بهائی را به وجود آوردند، شالوده‌ای وسیع و محکم برای تأسیس نظم جهانی آن نهادند و ستون‌هایی را برپا داشتند که بنای قویم بیت‌العدل اعظم را حفظ و نگهداری کند. آن حضرت بودند که امر الهی را از مرحله شناسایی به توجه و شهرت جهانی

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۷۱

رساندند. هیكل مبارک بودند که، با ترجمه‌های فصیح و شیوا و نوشته‌های اصیل و قویم خود، ادبیات بهائی را از غنای بسیار برخوردار کرده رشد و انتشار مداوم آن را میسر ساختند. آن طلعت محبوب بود که ساختمان مشرق‌الاذکار و ولیمت را هدایت فرمود، اماکن و اعتبار مقدسه بهائی را ساخت، تزئین و تنسیق نموده توسعه بخشید و اوقاف بین‌المللی امر مبارک را نظم و ترتیبی داد. اما خطیرترین و مهم‌ترین اقدام حضرت ولی امرالله سازماندهی و پیوند دادن عناصر و گروه‌های پراکنده، نامتجانس و دارای فعالیت ناهماهنگ بود؛ گروه‌هایی که عالم بهائی را در جامعه بین‌المللی گسترده، قوی، و دارای فعالیت هماهنگ به هم ملحق ساخت. وجود این جامعه در تاریخ دینی نوع بشر بی‌مثل و هم‌تا است و جلال و عظمت و وعده جامعه یکپارچه و هماهنگ آینده بهائی را تشکیل می‌دهد.

اگر بعد از صعود حضرت عبدالبهاء هیچ ولی امری منصوب نشده بود، به زحمت می‌شد مشاهده کرد که عصر تکوین امرالله چگونه ولادت می‌یافت و شکوفا می‌شد و آینده جلیل و عظیم عصر ذهبی تضمین می‌گشت. در طئی عصر تکوین قوای خلاقه نشأت گرفته از ظهور حضرت بهاءالله در برپایی نظم اداری جهانی مجال تجسم یافت. امروزه چارچوب آن به ایادی مشتاق بهائیان در سراسر عالم، طبق فرامین تبلیغی حضرت

عبدالبهاء، رهنمودهای حضرت ولی امرالله و جریان هدایات ناشی از فیوضات عظیمه بیت‌العدل اعظم در دست ایجاد است.

صعود حضرت عبدالبهاء در نوامبر ۱۹۲۱ پایان عصر رسولی امر مبارک و آغاز عصر تکوین را رقم می‌زند. این عصر نیز به عصر ذهبی منجر خواهد شد که در آن صلح اعظم و مدنیت الهی جدید مبتنی بر شناخت حضرت بهاءالله و یگانگی نوع بشر بر وجه ارض در نهایت قوت و استحکام تأسیس خواهد شد. شکل و شمایل این نظم اداری را حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا ترسیم فرمودند و در طی آن، علاوه بر سایر موارد، ولی امر را تسمیه، وظائفش را تعیین، شرایط انتخاب بیت‌العدل اعظم را تصریح و ایجاد مؤسسه ایادی امرالله را تشریح و گستره و خصوصیت این مؤسسات را تعریف فرمودند.

اواخر دوران قیادت حضرت عبدالبهاء در ایران، ایالات متحده، هندوستان، برمه، مصر، عراق، فرانسه و انگلستان جوامع کاملاً تثبیت شده بهائی وجود داشت که در آنها هیأت‌های مشورتی - محافل روحانی ابتدایی - فعالیت داشتند. جمعیت‌های بهائی در ابعاد و اندازه‌های متفاوت نیز در ترکیه، کانادا، روسیه، اتریش، ایتالیا، هلند، مجارستان، عربستان، سوئیس، تونس، چین، ژاپن، آفریقای جنوبی، برزیل و استرالیا وجود داشت. ساختمان نخستین مشرق‌الاذکار در عشق‌آباد، کشور روسیه،

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۷۳

تکمیل و حقّاری برای بنای مشرق الاذکار و ولیمت شروع شده بود. در اراض اقدس، مرقع اصلی حضرت باب بنا شده و اراضی وسیعی در شرق مقام مبارک ابتیاع شده بود. مسافرخانه زائران شرقی و غربی نیز ساخته شده بود. جلوس حضرت شوقی افندی بر مسند متعالی ولایت امرالله در اواخر ۱۹۲۱ فصلی جدید در تاریخ برپایی و تثبیت نظم جهانی حضرت بهاءالله بگشود. جمعیت‌ها و جوامع بهائی در آن زمان هنوز سازمان یافته نبود و اکثر احباء نظریه ناپخته خود را درباره امر مبارک و چشم‌انداز آن داشتند. آنها هنوز در اوان طفولیت خود بودند و نیاز به مراقبت و تغذیه روحانی داشتند.

مدت پانزده سال (۱۹۲۲-۱۹۳۶)، حضرت ولی امرالله هم خود را به وظیفه عظیم و سترگ تعلیم و تربیت این جمعیت‌ها و عناصر گوناگون تخصیص دادند و فنّ اداره امور اداری و برخورداری از حیات بهائی را به آنها آموزش دادند. هیکل مبارک به آنها، اعم از آنکه انفرادی یا اجتماعی باشد، با نشان دادن هدف، شکل و گستره نظم اداری بهائی، مساعدت فرمودند که به بلوغ برسند و از آگاهی روحانی برخوردار شوند. ایشان قوای خلاقه این گروه‌های پراکنده را به شکل‌ها و مجاری منسجم و متشکل مؤسّسات و تشکیلات هدایت فرمودند و مبانی گسترده و جهانی

برای نظام جهانگیر نظم اداری بهائی ایجاد کرده ویژگی‌ها و وظایف تشکیلات محلی و ملی را مشخص و معین کردند.

ایجاد محافل روحانی محلی، همراه با تدارک گسترده و هدایت جوامع گوناگون در زمینه نظم اداری بهائی، چنان با قوت و قدرت ادامه یافت که چهار سال بعد از صعود حضرت عبدالبهاء پنج محفل روحانی ملی تشکیل شد: جزایر بریتانیا، هند و برما، آلمان و اتریش، مصر، و ایالات متّحده و کانادا. چند سال بعد سه محفل ملی جدید تشکیل شد: عراق (۱۹۳۱)، ایران (۱۹۳۴) و استرالیا و نیوزیلند (۱۹۳۴).

در سال ۱۹۲۷ اساسنامه و نظام‌نامه‌هایی که توسط محفل روحانی ملی ایالات متّحده تدوین شد تمامی سایر محافل ملی در سراسر عالم اتخاذ نمودند. این قدمی مهمّ در جهت وحدت جامعه جهانی بهائی و وسیله‌ای ضروری برای تسجیل مؤسّسات و تشکیلات بهائی بود، که با ثبت و تسجیل محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده و کانادا در سال ۱۹۲۹ شروع شد. با این اقدام به محفل صیانت و رسمیت دولتی اعطاء شد و توانست دارای حقّ مالکیت باشد و ملک به نام خود ثبت نماید. از آن به بعد تسجیل محافل به طور مداوم استمرار یافت.<sup>۲</sup>

۲. برای اطلاعات بیشتر درباره توسعه نظم اداری نگاه کنید به کتاب *Covenant of Baha u llah*، اثر ادیب طاهرزاده،



ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۷۵

در زمان صعود حضرت عبدالبهاء در میان احباء احساس کافی به عنوان حیات جامعه وجود نداشت. حضرت ولی امرالله بودند که، با ترجمه‌های شیوایی که از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء انجام دادند، با آثار شاهکار و عالی خود<sup>۳</sup>، با هدیات و راهنمایی امور محافل محلی و ملی در سراسر عالم و با تشویق و استقامت مداوم، صبورانه و به نحوی مؤثر امر حضرت بهاءالله را در مقابل چشمان آنها مشهود و آشکار ساختند.

در عصر رسولی امر مبارک احباء چنان مجذوب حضرت بهاءالله بودند که به جز آن به چیزی توجه زیادی نشان نمی‌دادند. آنها عاشق جمال مبارک بودند و از باده حضور ایشان مست و مخمور می‌شدند. اما اکنون زمان ایجاد نظم جهانی جدیدی بود تا گستره دید و بینش احباء را وسعت بخشد. آنها در پرتو نوری جدید تدریجاً امر مبارک را درک می‌کردند و بسیاری از آنها برای تشکیل مؤسّسات و تشکیلات محلی و ملی در سراسر عالم قیام کردند.

از ایام اولیه قیادت حضرت ولی امرالله پیروان اسم اعظم در مهد امرالله تحت فشار اولیاء حکومت قرار داشتند و در معرض تضییقات پراکنده قرار می‌گرفتند که به شهادت بسیاری از آنها منجر می‌شد. حضرت

---

۳. برای اطلاعات بیشتر درباره آثار حضرت ولی امرالله نگاه کنید به *Covenant of Bahá'í Ilah*، اثر ادیب طاهرزاده،

ولی امرالله توجه خود را به تشکیلات امریه معطوف داشتند که، تا آن موقع، در سراسر طول و عرض سرزمین مزبور فعالیت داشتند. هیکل مبارک به آنها وظیفه خاصی احاله کردند که در امر مبارک اهمیتی عظیمی اتخاذ می‌کند، یعنی، اجرای برخی از احکام کتاب اقدس، که تار و پود نظم جهانی حضرت بهاءالله را تشکیل می‌داد. ایشان محافل روحانی در ایران را هدایت فرمودند که تنفیذ این احکام را در داخل جامعه بهائی شروع کنند - احکامی که، اگرچه برای احبای کشور مزبور شناخته شده بود، اما قبلاً به طور کامل اجرا نمی‌شد. حضرت ولی امرالله در طی دوران قیادت خود، بسیاری از ظرائف و تفصیلات مرتبط با آنها را تدوین کردند، به محافل روحانی توصیه فرمودند که هنگام تنفیذ احکام ابداً مصالحه نمایند و آنها را هدایت فرمودند که موازین عدالت و بی‌طرفی را در کلیه امور رعایت کنند. به این ترتیب ایشان منبعی عظیم از دانش و تجربه را در این زمینه خاص ایجاد کردند که در آینده از ارزشی بس عظیم برخوردار خواهد بود.

اقدام مهم دیگری که در پانزده سال اول دوران ولایت انجام شد ساخت روبنای مشرق‌الاذکار ویلمت و اکمال ترینات بیرونی گنبد آن بود. این دستاورد بی نظیر توسط احبای آمریکا نشان دهنده پایمردی و روح ایثار

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۷۷

و فداکاری بود که آنها را قادر ساخت، علیرغم بحران بی سابقه اقتصادی که آن زمان حاکم بود، این وظیفه عظیم را انجام دهند.

بسط گسترده در دامنه ادبیات و انتشارات بهائی قدم مهم و چشمگیر دیگری بود که در این زمان برداشته شد. در طی حیات عنصری حضرت عبدالبهاء تنها چند نشریه به زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ترکی، روسی و برمه‌ای وجود داشت اما تا سال ۱۹۳۶ کتب و جزوات بهائی به ۲۹ زبان دیگر چاپ شد و انتشار یافت. ترجمه‌های عظیم و جاودانی آثار حضرت بهاءالله توسط حضرت ولی امرالله به انگلیسی و نیز آثار خود ایشان در گسترش و غنی ساختن کتب و نشریات بهائی تأثیری عظیم داشت. دستاورد درخشان دیگری که چند سالی پس از صعود حضرت عبدالبهاء حاصل شد تولید مجلّات دوسالانه عالم بهائی و انتشار کتب و جزوات بسیار درباره امرالله به زبان‌های گوناگون بود.<sup>۴</sup>

در سال‌های بعد از صعود حضرت عبدالبهاء فعالیت تبلیغی به تحرکی به مراتب بیش از قبل رسید. بهائیان شرق و غرب که از صعود ناگهانی حضرت عبدالبهاء مأیوس نشده و محزون نگشته بودند، تحت تأثیر سرمشق و مثال متعالی ایشان، برای ترویج امرالله قیام کردند. این کارزارهای تبلیغی ابتدا متناوب و بدون نظم و ترتیب بود اما تدریجاً

---

۴. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به فصل ۲۷ کتاب *Covenant of Bahá'í*، اثر ادیب طاهرزاده.

سازماندهی و مدوّن و منظم گشت و دلاوری‌ها و کاردانی‌ها و ابتکارات احبای امریکایی در اجرای آنها ارزش بیشترین تحسین و تمجید را دارد. باید به شاهکارهای عظیم و چشمگیری که حاصل فعالیت مارتا روت، «فخرالمبلغین بهائی»<sup>۵</sup> است شایان ذکر مخصوص است. اسفار تبلیغی ایشان جهت اشاعه امرالله مدت بیست سال استمرار داشت و او چهار بار دور کره ارض را سفر کرد. دیگر مبلغین بین‌المللی بهائی که در طی این دوران به خدمت مشغول بودند عبارتند از هاید و کلارا دان (Hyde & Clara Dunn)، کیت رانسوم کهلر (Keith Ransom-Kehler)، می مکسول (May Maxwell) و تعدادی دیگر. در اثر مجهودات کثیره و برجسته آنها قریب سی اقلیم از ممالک عالم در طی پانزده سال نخست دوران ولایت فتح شد. برخی از دیگر وقایع شایان توجه که بین سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۳۶ رخ داد عبارتند از:

- صعود حضرت ورقه مبارکه علیا، خواهر حضرت عبدالبهاء در ژوئیه ۱۹۳۲
- تأیید استقلال امرالله در مصر
- غصب بیت مبارک حضرت بهاءالله در بغداد، که به تسلیم دادخواستی به مجمع ملل منجر شد

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۷۹

• غصب مشرق الاذکار عشق آباد در روسیه و انحلال کلیه تشکیلات

بهائی در آن کشور

• تشکیل منظم ضیافت نوزده روزه

• ایجاد دفتر بین المللی بهائی در ژنو در ۱۹۲۵

• رشد فعالیت های سازمان یافته جوانان

• ابتیاع حظایر قدس ملی در عراق، مصر، هندوستان و ایران

• توسعه موقوفات و مستملکات امریه در ارض اقدس، ایالات

متّحده و ایران

• ابتیاع اماکن تاریخی در ایران

• تأسیس مدرسه دائمی تابستانه در ایالات متّحده (گرین ایگر

[Green Acre]، لوهلن [Louhelen]، جیسرویل [Geyserville])

• تزیینات پراکنده در ایران و تعطیل شدن مدارس بهائی

• استنساخ و گردآوری کلیه الواح اصل حضرت باب، حضرت

بهاءالله و حضرت عبدالبهاء

• تأسیس دارالآثار بین المللی بهائی

افتتاح نخستین نقشه هفت ساله نقطه عطفی در تاریخ عصر تکوین

امرالله بود که مرحله نخست فرمان ملکوتی حضرت عبدالبهاء خطاب به

احبای آمریکائی در الواح نقشه تبلیغی محسوب می شد. ویژگی برجسته و

چشمگیر این دوران قابل توجه عبارت از شروع مدون و سازمان یافته فعالیت‌های تبلیغی بود که به نحوی مؤثر تحت هدایت حضرت ولی امرالله به اجرا درآمد. قبل از آن، کار تبلیغ به صورتی نامنظم توسط افراد صورت می‌گرفت.

حضرت ولی امرالله اولین نقشه هفت‌ساله (۱۹۳۷-۱۹۴۴) را در پیامی به انجمن شور روحانی ملی در ایالات متحده و کانادا این‌گونه ابلاغ فرمودند:

کاش هر ایالتی از ایالات امریکا و هر کشوری در قاره امریک در پایان این قرن باشکوه به نور امر حضرت بهاءالله مهتدی شود و اساس ساختمان نظم بدیع الهی را تأسیس نماید. (ترجمه - *Messages to America*، ص ۶)

این نقشه برای احبای امریکا اقدامی عظیم و شگرف بود و اهمیت کامل آن روز به روز بیشتر احساس می‌شد. حضرت ولی امرالله در این نقشه دو تدبیر اساسی برای توسعه و تحکیم را مطرح کرده بودند که از آن پس در سراسر عالم بهائی پیگیری و اجرا شد. یکی اعزام هر یک از احباء، یعنی مهاجر بهائی، به منطقه‌ای بود که در آن هیچ بهائی حضور نداشت؛ در آنجا او به تبلیغ امرالله مشغول می‌شد تا آنکه تعداد مصدقین و مؤمنین به حدی برسد که امکان تشکیل محفل روحانی محلی فراهم آید. تدبیر

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۸۱

دیگر عبارت از تشکیل منظم و مرتب محافل روحانی در نقاط گوناگون کشور یا منطقه بود که به تأسیس تعداد معینی از محافل تا پایان نقشه منجر می شد.

تا وقتی که در سال ۱۹۴۴، یعنی مقارن جشن های جهانی صدمین سال ولادت امر مبارک، نقشه هفت ساله مظفرانه به پایان رسید، تعداد محافل روحانی در ایالات متحده تقریباً دو برابر شده، تعداد نقاطی که بهائیان در آن زندگی می کردند به میزان قابل توجهی افزایش یافته و هسته تشکیلات امریه در کلیه جمهوری های آمریکای لاتین تأسیس شده بود. این دستاوردهای شگرف، همراه با تکمیل تزیینات بیرون مقدس ترین مشرق الاذکار جهان، بهائیان را در سایر اقالیم نسبت به الگوی توسعه و تحکیم امرالله بیدار ساخت؛ الگویی که به عنوان نتیجه مستقیم نخستین نقشه دلاورانه تدوین شد؛ نقشه ای که حضرت ولی امرالله به جریان انداختند و احبای حضرت بهاءالله در مهد نظم اداری امرالله آن را اجرا کردند. چنین فتح و ظفر عظیم و جلیل برای امرالله موجی از شور و شوق و ایثار، موجی از اعتماد به نفس و اشتیاق در قلوب احباء در سایر ممالک پدید آورد. آنها نیز مایل بودند در خدمت به امرالله مدارج عالی تری را طی کنند.

با وصول هر محفل ملی به مرحله آمادگی، حضرت ولی امرالله آن را به تدوین نقشه ملی خود تشویق و آن را تصویب می فرمودند.<sup>۶</sup> این نقشه‌ها عمدتاً برای افزایش تعداد محافل روحانی ملی، برای تحکیم آنها به صورت تشکیلات و جهت تزاید تعداد مراکز امری درون حیطه هر محفل، و فراتر از آن، تدوین می شد. نخستین کشوی که برای دریافت نقشه به حضرت ولی امرالله روی آورد، جامعه بریتانیا بود که نقشه‌ای شش ساله به آن اعطاء شد. نقشه‌های دیگر در طی دو تا سه سال تدوین گشت. هر یک دارای مدت زمان اجرای معینی بودند که پایان آنها تا ۱۹۵۰، صدمین سالگرد شهادت حضرت باب، یا سال ۱۹۵۳، سنه مقدس، صدمین سال ولادت امر بهائی در سیاه چال طهران، بود.

مهم‌ترین آنها دومین نقشه هفت ساله بهائیان آمریکای شمالی بود که مدت زمان آن دومین مرحله از عهد اولیه الواح نقشه ملکوتی و فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء را رقم می زد. اهداف عمده بین المللی که در این نقشه گنجانیده شده بود شامل تأسیس محافل روحانی محلی در ده کشور اروپای غربی، تشکیل سه محفل ملی در نیم کره غربی و تزینات داخلی مشرق الأذکار در ایالات متحده بود. اهداف این نقشه تا پایان دوره آن در سال ۱۹۵۳ تحقق یافت. دیگر نقشه‌های ملی عبارت بود از

۶. برای اطلاعات بیشتر درباره نقشه‌های گوناگون ملی و جهاد کبیر اکبر روحانی ده ساله، نگاه کنید به فصل ۲۸ *Covenant of Bahá u llah*، اثر ادیب طاهرزاده، و مجلّات *Bahá i World*.



ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۸۳

نقشه چهار و نیم ساله هندوستان، که با نقشه‌ای نوزده ماهه دنبال شد؛  
نقشه چهل و پنج ماهه ایران؛ نقشه شش ساله استرالیا؛ نقشه سه ساله  
عراق؛ نقشه پنج ساله مصر؛ نقشه پنج ساله آلمان؛ نقشه پنج ساله کانادا،  
که می‌توان آن را ادامه نقشه هفت ساله آمریکای شمالی تلقی کرد؛ و  
بالاخره، دومین نقشه دو ساله بریتانیا، «کارزار آفریقا، که در طی آن شش  
محفل روحانی ملی برای استقرار امر مبارک در قاره آفریقا همکاری کردند.  
این نقشه اخیر نقشی مهم و چشمگیر در الگویی برای معاضدت بین  
المللی آینده و طرح‌های بین محافل ایفا کرد و مقدمه‌ای بود بر اجرای  
نقشه‌های جهانی بعدی.

جدا از این نقشه‌ها، که موجی از فعالیت را در میان کلیه جوامع  
ملی بهائی ایجاد کرد و بسیاری از احباء را الهام بخشید که قیام به  
مهاجرت نموده در شهرهای تعیین شده به‌عنوان هدف و اقالیم بکر مستقر  
شوند، تحولات مهم دیگری در این زمان راه را برای شکوفایی آینده و  
برپایی نظم اداری امر حضرت بهاءالله هموار ساخت از اهم این موارد  
انتصاب اولین گروه حضرات ایادی امرالله توسط حضرت ولی امرالله در  
سال ۱۹۵۱ است که طولی نکشید تعداد آنها فزونی یافت؛ دیگر موارد  
عبارت بودند از تشکیل شورای بین‌المللی بهائی در همان سال، که مقدر  
بود در طی مراحل متوالی به بیت‌العدل اعظم تبدیل شود؛ شرکت

نمایندگان بهائی با سایر سازمان‌های غیردولتی در سازمان ملل متحد؛ و رشد چشمگیر امرالله در آفریقا، نخستین قاره‌ای که شاهد ورود تعدادی زیادی نفوس در ظلّ امرالله بود.

این دستاوردهای گسترده، همراه با اختتام فیروزمندانانه کلیه نقشه‌های ملی، امکانات بالقوه شگرفی برای توسعه و تحکیم جهانی امرالله را در اختیار جامعه اسم اعظم قرار داد. جوامع ملی با پیگیری اهداف این نقشه‌ها، از بینش و ظرفیتی برای مشارکت در نخستین نقشه بین‌المللی برخوردار شدند.

حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۳ جهاد کبیر اکبر روحانی ده ساله را به اجرا گذاشتند و آن را اعظم جهاد روحانی نامیدند که عالم تا آن موقع مشاهده کرده بود. این نقشه از طرفی آغاز سومین و آخرین مرحله از عهد ابتدایی الواح فرامین تبلیغی و از طرفی ولادت جامعه بین‌المللی بهائی را رقم می‌زد. این نقشه دوازده محفل ملی موجود در عالم بهائی را گرد هم آورد تا پرچم امرالله را در تمامی اقالیم بکر باقیمانده کره ارض به اهتزاز آورند، تعداد محافل روحانی ملی و محلی را در سراسر جهان تزیید بخشند و بسیاری از سایر اهداف را تحقق بخشند.

وقتی اهداف جهاد کبیر مزبور اعلام شد، مؤمنین به حضرت بهاءالله در جمیع اقالیم از وسعت وظائفی که در مقابل آنها قرار گرفته بود

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۸۵  
حیران شدند. با این همه، تنها تا پایان سال اوّل نقشه با امتنان، بُهت و  
حیرت، مشاهده کردند که صد اقلیم بکر به روی امر مبارک مفتوح شده  
بود.

توسعه قابل ملاحظه و معتنا به امرالله در مرحله اوّل نقشه را، که  
جنود مهاجرین بهائی و مبلغین را الهام بخشید که به مدارج عالی تردلاوری  
و ایثار صعود کنند و آنها را قادر ساخت کلیه اهداف عمده نقشه را در  
سال‌های بعد تحقق بخشند، تنها به یک امر می‌توان نسبت داد و آن روح  
وفاداری و خلوصی است که حضرات ایادی امرالله و اعضاء هیأت‌های  
معاونت آنها، محافل روحانی محلی و ملی، مهاجران و مبلغان در توجه به  
حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی و آیه‌الله بر وجه ارض، از آن  
برخوردار بودند.

در ارض اقدس، فرایند بنای مرکز جهانی امرالله ابتدا با حضرت  
بهاءالله با نزول لوح مبارک کرم‌ل آغاز شده و به دست مبارک مرکز میثاق  
آن حضرت با ساختن مرقد اصلی مقام حضرت اعلی شروع شده بود. در  
طی دوران قیادت حضرت ولی امرالله این فرایند از چنان قوه محرکه‌ای  
برخوردار شد که تا پایان حیات عنصری آن حضرت جلال و جمال کرم‌ل،  
که توسط انبیاء ادوار سالفه پیش‌بینی شده بود، به ظهور و بروز پیوست.  
روبنای مقام حضرت اعلی، «ملکه کرم‌ل»، در کمال شکوه و جلال

ساخته شد. ملکه‌ای «که بر کرسی خود روی کوه خدا جالس است و تاجی از ذهب ابریز بر سر دارد و کمری از زمرد سبز بر میان بسته دامن سفید خود را بر کوه خدا گسترده است. چنین منظری قوت دل و جان همه گردید که از هر سوی بنگرند، یعنی از دریا و کوه و آسمان، چشم زائرین به زیارت ملکه کرمل روشن گردد.»<sup>۷</sup> در مجاورت آن ابنیه‌ای که محل استقرار رمس حضرت ورقه مبارکه علیا، جناب غصن اطهر، و مادر و حرم حضرت عبدالبهاء را مشخص می‌نمود به نحوی شایسته ساخته شد و نقطه مرکزی رشته‌ای از ابنیه را تشکیل داد که حول قوسی ایجاد شده بود که مقرر بود در آینده مرکز بین المللی اداری امر مبارک را تشکیل دهد. نخستین بنا از این دست، یعنی، دارالآثار بین المللی، که ارزشمندترین آثار به جا مانده از طلعات مقدسه امر مبارک درون آن نگهداری می‌شود، ساخته شده بود. نه طبقه اصلی که شهر حيفا را به مقام حضرت اعلی متصل می‌سازد اکمال و اتمام یافته بود و حدائق حول مقام مبارک و ابنیه مجاور آن ساخته و تنسيق و تزین شده بود. موقوفات بین المللی امرالله از پایه کوه تا قلّه جبل کرمل، متجاوز از ۳۵۰۰ مترمربع کسب شده بود. قطعه زمینی به مساحت تقریبی ۳۶۰ مترمربع، بعد از مذاکرات ملالت‌بار و طولانی به قصد ساختن مشرق‌الاذکار روی جبل کرمل ابتیاع شده بود. این معبد در

۷. نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از گوهر یکتا، ص ۳۷۹-۳۸۰

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۸۷  
مجاورت غار ایلیا، یعنی نقطه مقدّسی قرار دارد که به قدوم مبارک  
حضرت بهاءالله تبرک یافته و با نزول لوح کرمّل، منشور مراکز جهانی  
روحانی و اداری امرالله روی کوه کرمّل مرتبط است.<sup>۸</sup>

در بهجی، مقدّس ترین نقطه در عالم بهائی، حول مقام مبارک  
حضرت بهاءالله، در زمینی به مساحت تقریب ۱۶۰۰ متر مربع، حدائق  
زیبایی ایجاد شده بود. درون این حدائق، که در آینده مقام مجلّی روی  
مرقد حضرت بهاءالله ساخته خواهد شد، بخش خارجی مقام (که به حرم  
اقدس موسوم است) طوری طراحی شده که این بنای مبارک را در آغوش  
خود بگیرد. تحقق این دستاوردهای شکوهمند در ارض اقدس در طی  
سال های اولیه عصر تکوین امر مبارک، همراه با ترسیم جزئیات نقشه های  
مربوط به اتّساع مرکز جهانی بهائی در آتیه، همیشه به عنوان یکی از اشرف  
ثمرات مرتبط به دوران قیادت حضرت ولی امرالله تلقی خواهد شد.<sup>۹</sup>

موقع بررسی پیشرفت امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله،  
معلوم می شود که یکی از دستاوردهای بزرگ ایشان ایجاد وحدت بین  
عناصر گوناگونی است که جامعه بهائی را در سال های اولیه عصر تکوین  
تشکیل می دادند. وقتی حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند کتب و نشریات

---

۸. مضمون ترجمه بیان مبارک حضرت ولی امرالله در مکتوب آوریل ۱۹۵۴ مندرج در *Messages to the Bahá'í World*، ص ۶۳.

۹. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به *Covenant of Bahá'í Illah*، اثر ادیب طاهرزاده، فصل ۲۹.

موجود امری در غرب بسیار اندک بود و تعالیم مبارکه کاملاً در قلوب احبای آن خطّه نفوذ نکرده بود. در نتیجه، برخی نظریه‌های بسیار عجیب و غریب درباره امرالله در میان احباء رواج داشت. در ایران، مهد امرالله، بهائیان هنوز به‌عنوان بهائیان مسلمان تبار، یهودی تبار یا زرتشتی تبار شناخته می‌شدند. اگرچه درباره مقام حضرت بهاءالله در میان بخش‌های گوناگون جامعه وحدت عقیده و تفکر وجود داشت، اما تفاوت پیشینه، فرهنگ و آداب اجتماعی برای همه قابل تشخیص بود. مثلاً، بهائیان کلیمی جلسات خود را داشتند که از جلسات بهائیان مسلمان تمایز داشت. همین موضوع درباره بهائیان زرتشتی مصداق داشت. البته، هر از گاهی کلّ جامعه با هم همکاری داشتند و جلسات بزرگ منعقد می‌کردند. مثلاً در ایام متبرکه امری، بهائیان با پیشینه مذهبی متفاوت با روح مسرت و وحدت گرد می‌آمدند. با این همه موانع اجتماعی بین این سه گروه در ایران وجود داشت. یکی از دستاوردهای بزرگ حضرت ولی امرالله متحوّل کردن این تفاوت‌ها و تبدیل آن به وحدت و اتّحاد بود. سپس، اواخر دوران قیادت هیکل مبارک، حضرت ولی امرالله بهائیان شرق و غرب را در هیأتی جهانی مجتمع ساختند و آن عبارت از جامعه بین‌المللی بهائی بود.

تا زمانی که جهاد کبیره سه ساله در سال ۱۹۵۳ به جریان افتاد، کلیه بهائیان با روح وحدت و محبت کامل تحت هدایت و رهبری حضرت ولی

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۸۹

امرالله همکاری داشتند. در واقع، یکی از شاهکارهای حضرت ولی امرالله ایجاد جامعه‌ای بود که در سراسر عالم گستردگی داشت و از نفوسی با هر رنگ و پیشینه اعتقادی، سوابق متنوع، پیر و جوان، تحصیل کرده و بی‌سواد، اعضاء قبایل و شهروندانی با فرهنگ‌های متنوع تشکیل می‌شد که به زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون تکلم می‌کردند و در عین حال در ظلّ یک آئین مجتمع و متحد بودند و تعالیم دینی یکسانی را اجرا می‌کردند، یک نظم اداری واحد را پدید می‌آوردند و هدفی واحد داشتند که عبارت بود از تأسیس وحدت عالم انسانی بر وجه ارض. هر جامعه محلی با محفل روحانی محلی خود با محفلی ملی پیوند داشت و از طریق مؤسسه مزبور با مرکز جهانی امرالله، به بیان حضرت شوقی افندی قلب عالم بهائی، مرتبط بود. از این قلب نیرومند قوای حیات‌بخش ظهور حضرت بهاءالله به واسطه تشکیلات ملی و محلی امرالله به‌سوی کلیه احباء جریان داشت، فعالیت‌های آنها را در ایجاد تشکیلات جنینی امر مبارک وحدت و هماهنگی می‌بخشید.

حضرت ولی امرالله هر آنچه را که امر مبارک در اختیار داشت در چشم‌اندازی صحیح قرار دادند: شارعین، احکام، حدود، تعالیم، اصول و تشکیلات. هیکل مبارک احباء را توان بخشیدند که برداشتی جدید از حیات جامعه، از وحدت و یکپارچگی داشته باشند. برای درک این

دستاورد عظیم، از تمثیل زیر استفاده می‌کنیم. کاملاً واضح است که بیانات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء حقایق ظهور الهی برای این عصر را در بر می‌گیرد. هر یک از تعالیم و احکام حضرت بهاء‌الله شبیه قطعه‌ای از تصویری عظیم است. هر قطعه دارای مکانی خاص در کلّ طرح است که، وقتی در کنار هم قرار گیرد تصویر مشخصی را که مقصود شارعین آن بوده پدید می‌آورد. ممکن است با هر قطعه آشنایی وجود داشته باشد ولی تا کلّ مجموعه در کنار هم قرار نگیرد تصویر کاملی را که پیش چشمان هویدا می‌شود نتوان دید. همین موضوع درباره ظهور حضرت بهاء‌الله نیز مصداق دارد. محققین امر مبارک و نفوسی که در آثار مبارکه و تاریخ امرالله اطلاعات زیادی داشتند از دانش زیادی درباره تعالیم مبارک برخوردار بودند و می‌توانستند به اهمیت بیانات مبارک و نیز برخی از رویدادهایی که به طلعات مقدّسه مربوط بود پی ببرند. اما این بینش را نداشتند که تمامی ویژگی‌های کلیّ امرالله را درک کنند. اواخر دوران قیادت حضرت عبدالبهاء، بهائیان شیفته و دل‌باخته حضرت بهاء‌الله بودند اما در عین حال بسیاری از آنها نظریه‌هایی ناپخته درباره امر مبارک و جایگاه و موقعیت واقعی آن داشتند.

حضرت ولی امرالله بودند که، با آثار مکتوب خود، تصویری کامل از امر مبارک به وجود آوردند که احباء بتوانند مشاهده کنند. هیکل مبارک



ولایت امرالله و بیت العدل اعظم تحت صیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله | ۵۹۱

کلّیه عناصر حقیقت را که در بیانات حضرت بهاءالله وجود داشت، در کنار هم قرار دادند، آنها را با یکدیگر مرتبط ساختند، حقایق امریه را تعریف کردند، اهمّیت آنها را توضیح دادند، مقام مبشر امر الهی، مؤسس و شارع آن و مرکز میثاقش را روشن ساختند، سرنوشت شکوهمند نظم اداری اش را به تصویر کشیدند و جلال و شکوه عصر ذهبی اش را مجسم ساختند؛ عصری که در طی آن حکمروایی حضرت بهاءالله در سراسر عالم تثبیت خواهد شد و عظمت آن حضرت را عموم اهل عالم در خواهند یافت. به این ترتیب حضرت ولی امرالله امر حضرت بهاءالله را، کما ینبغی و یلیق، به جامعه بهائی عرضه کردند. این یکی از اعظم مواهبی است که هیکل مبارک به این نسل و نسل های آینده عنایت کردند.



## فصل بیست و نهم

### حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله

اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشیت امرالله شود و علت تفریق کلمه الله گردد و مظهري از مظاهر مرکز نقض شود. زنهار زنهار مثل بعد از صعود [حضرت بهاءالله] نشود که مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوس را مشوش و مسموم نمود.

(ایام تسعه، ص ۴۶۷)

با انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله، عالم بهائی عصر جدیدی را آغاز کرد. در فصل سوم، کتاب عهدی و الواح مبارکه و صایا به برگه امتحانی تشبیه شد که در مقابل شاگردان قرار داده باشند. درست همانطور که بعضی در امتحان قبول و بعضی مردود می شوند، پیروان حضرت بهاءالله نیز که در برابر الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبهاء قرار گرفتند دو دسته شدند. اکثریت عظیمی از آنها به عهد و میثاق وفادار باقی ماندند. اما، برخی از نفوس خودمحور و نفس پرست در امتحان عهد و پیمان مردود شده از جامعه اخراج شدند تا جامعه تطهیر شود.

در عباراتی که در بالا نقل شد، حضرت عبدالبهاء به احباء هشدار می‌دهند که مبادا اجازه دهند اتهامات زشت و نکوهیده‌ای که ناقضین بعد از صعود حضرت بهاء‌الله نسبت به ایشان مطرح کردند، بعد از صعود طلعت میثاق تکرار شود. اما، متأسفانه، قوای شرّ علیه قوای خیر صف بسته و مهیا بودند. «بهانه توحید جعلی» که در بیان فوق از الواح مبارکه وصایا ذکر شده به اتهامات و افتراهای ناقضین میثاق اشاره دارد که مدّعی بودند حضرت عبدالبهاء ادعای مقام مظهریت برای خود دارند.<sup>۱</sup>

خبر انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله با شور و اشتیاق توسط کلّ عالم بهائی دریافت شد. با این همه، بعضی نفوس بی‌وفا هم بودند که تحت تأثیر جاه‌طلبی خود برای کسب رهبری جامعه، به مخالفت با حضرت ولی امرالله قیام کردند و، علیرغم مساعی ایشان برای نجات آنها، طریق ندامت و توبه در پیش نگرفتند و در نتیجه از جامعه بهائی اخراج شدند. بعد از مدتی این اشخاص خودخواه قد علم کرده حملات خود را شروع کردند.

گروه دیگری از نفوس نیز بودند که، اگرچه در آن ایام اولیه آشکارا با حضرت شوقی افندی مخالفت نمی‌کردند، اما سرانجام بی‌اعتقادی خود به ایشان به‌عنوان ولی امرالله را آشکار ساختند. اینها عبارت از اکثر

اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء بودند. آنها نمی توانستند در پرتو الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء، که حضرت شوقی افندی را «آیه الله»، «مبین کلمة الله» و «النور الذی یلوح و یضیء من فجر الهدی» توصیف می کردند، ایشان را مشاهده نمایند. این افراد معتقد بودند که چون حضرت شوقی افندی جوانی بیش نیستند، باید بیت العدل را تشکیل دهند که ایشان را در اجرای امور مساعدت نمایند. در سال های بعد، یکی بعد از دیگری علیه ایشان قیام کردند، نقض میثاق نمودند و موجب بیشترین رنج ها و آلامی شدند که در دوران قیادتشان بر ایشان تحمیل شد.

یکی از القاب حضرت بهاء الله «مظلوم عالم» بود؛ عنوانی که در مورد حضرت شوقی افندی نیز قابل استفاده بود زیرا ایشان در دست کسانی که بسیار به ایشان نزدیک بودند در کمال سکوت متحمل درد و رنج شدند. در حالی که دشمنان اصلی حضرت بهاء الله علمای اسلام و سلاطین مستبد ایران و ترکیه بودند، ناقضین میثاق با حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی به شدت مخالفت می کردند. حضرت عبدالبهاء، بر خلاف حضرت ولی امرالله، وقتی آلام و رنج ها نصیب ایشان می شد همیشه ساکت نمی ماندند. طلعت میثاق در آثار مکتوب و بیانات شفاهی خود در حضور دیگران شرارت های ناقضین را برملا می کردند و به این ترتیب، تا حدی، طرح های شرورانه آنها را نقش بر آب می ساختند. اما

حضرت ولی امرالله به نحوی متفاوت اقدام می‌فرمودند؛ ایشان از الگوی حضرت عبدالبهاء در زندگی به‌عنوان شخصیتی عمومی تبعیت نمی‌کردند. حضرت شوقی افندی امور امریه را هدایت می‌کردند و تشکیلات امریه را عمدتاً از طریق مکاتبه ایجاد می‌کردند و هجوم ناقضین را در کمال تسلیم و رضا و بردباری به تنهایی تحمل می‌کردند. در نتیجه میزان رنج و درد ایشان فوق العاده عظیم بود.

بلافاصله بعد از مراجعت حضرت ولی امرالله به ارض اقدس پس از صعود حضرت عبدالبهاء، مخالفت از ناحیه ناقضین قدیمی و تثبیت شده، به خصوص میرزا محمدعلی، برادر و هوادارانش، شروع شد. این افراد نادرست و بی‌وجدان، که در اواخر دوران قیادت حضرت عبدالبهاء مایوس و دل‌سرد شده بودند، و هیچ چاره‌ای نداشتند جز آنکه به درون پيله رسوایی و شکست و هزیمت خود بخزند، وقتی دیدند جوانی ۲۵ ساله زمام امور امرالله را در دست گرفته دیگر بار قد علم کردند و سر از پيله در آوردند. آنها تصور می‌کردند می‌توانند رهبری جامعه بهائی را از دست ایشان بیرون آورند؛ اما طولی نکشید که دریافتند کاملاً در اشتباهند.

ناقض اکبر در ارض اقدس و معدودی از حامیانش در امریکا و ایران به‌طور فعال و جدی سعی کردند در جامعه ایجاد انشقاق و تفرقه نمایند. در عین حال میرزا محمدعلی از احباء خواست که از او به‌عنوان

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۵۹۷

جانشین حضرت عبدالبهاء پیروی نمایند؛ او اقدام بی‌امان خود را برای غضب مقام متولی روضه مبارکه حضرت بهاءالله شروع کرد. روحیه خانم این رویداد را این‌گونه توصیف می‌کنند:

برادر بی‌وفا محمدعلی چون دستش از همه جا کوتاه شد بعد از صعود حضرت مولی‌الوری به حکومت تقرّب جسته و طبق قوانین اسلامی خود را وارث برادر معرفی کرده است. حتی پسر خود شعاع‌الله را که برای اشاعه اکاذیب ناقضین به امریک اعزام داشته بود به ارض اقدس احضار کرد که در این معرکه جدید جولان و حمله‌های تازه به عائله غمزده عبدالبهاء آغاز نمایند. آنچه در باطن داشت ظاهر کرد و نزد ولّات امر ادعا نمود که پس از صعود برادر تولیت مقامات مقدّسه بایستی به او برسد. اوّل به مندوب سامی پناه برد و ایشان جواب دادند این امری است دینی و محاکم شرع باید رسیدگی کنند. سپس نزد مفتی عکّا رفت و این ادعا را تجدید نمود. او نیز صریحاً جواب داد که قوانین بهائی با اصول محاکم شرعیّه اسلامیّه مطابقت ندارد؛ لذا عذرش را خواست. وقتی جمیع طرق را مسدود یافت به زور و تزویر متوسّل شد و برادر کوچک خود بدیع‌الله را فرستاد که کلیدهای روضه مبارکه را از خادم باوفای آن مقام مقدّس به عنف غضب نماید. با این

ترتیب خواست تولیت خود را بر روضه مبارکه به عالمیان به ثبوت برساند. انقلابی در جامعهٔ بهائی روی داد که حکومت عکا مامور فرستاد تا کلیدها را گرفتند و پاسبانی بر روضه مقدسه گماشته و احدی را راه ندادند.<sup>۲</sup> (گوهر یکتا، ص ۸۶-۸۷)

پس از ورود حضرت شوقی افندی به حیفا، ضربه ناشی از اعلام انتصاب ایشان در مقام ولایت امرالله، همراه با لطمه وحشتناک ناشی از صعود حضرت عبدالبهاء، سلامت ایشان را به شدت به خطر انداخت. تحت ثقل عظیم حزن و اندوه چنان خُرد شدند که حتی در جلسه یادبود و تذکری که چهل روز بعد از صعود طلعت میثاق برای مولای اهل بهاء در محل اقامت ایشان برگزار شد نتوانستند حضور یابند. سه هفته بعد، غضب روضه مبارکه توسط ناقضین عهد و میثاق الهی لطمه بعدی را وارد کرد.

اخذ کلیدهای مرقد مبارک توسط الدّ اعداء لطمات و احزان وارده به قلب لطیف و حسّاس حضرت شوقی افندی را تجدید نمود. اما، علیرغم ضعف جسمانی، شواهد هدایت الهیه در اعمال و اقدامات ایشان مشهود بود؛ اقداماتی که نشان دهنده عزم جزم و حکمت متعالیه‌ای بود که حکمت حضرت عبدالبهاء و بینش نافذ آن حضرت را تداعی می‌کرد. اگرچه غیبت حضرت شوقی افندی از ارض اقدس، که حدود هشت ماه

۲. در متن انگلیسی گوهر یکتا آمده است که حاکم عکا از تحویل کلید به طرفین این قضیه امتناع کرد (ص ۵۴). مضافاً تاریخ اخذ کلیدها توسط بدیع‌الله را سه‌شنبه ۳۰ ژانویه ذکر کرده است که در متن فارسی مشاهده نمی‌شود. (ص ۵۳)



طول کشید، تظلم به اولیاء امور جهت استرداد کلیدها را به تعویق انداخت، اما هیکل مبارک در کمال جدّیت این موضوع را پیگیری فرمودند تا آنکه حقوق کامل مالکیت آن توسط اولیاء امور به ایشان بازگشت. روحیه خانم جزئیات این رویداد را این‌گونه ثبت کرده‌اند:

امری که بیش از هر چیز خاطر مبارک را مشغول می‌داشت روضه مبارکه بود که کلیدهای آن را هنوز وُلاّة امور در دست داشتند و البتّه احبا و ناقضین هر دو از بیرون به زیارت مشرف می‌شدند و خادم روضه مبارکه همچنان به خدمت خود ادامه می‌داد. تصمیم قطعی خیلی به تأخیر افتاد. هیکل مبارک خواب و آرام نداشتند تا آنکه با اعزام نمایندگان و وصول تلگراف‌هایی از محافل روحانیّه کلیدهای روضه مبارکه از ناقضین مسترد گردید و در [هفتم] فوریه [۱۹۲۳] به تئودر پُل مرقوم فرمودند: «با جناب سرهنگ سیمز Col Symes مذاکرات مفصّل داشتم؛ جزئیات امور را شرح داده ندای یاران را که از جمیع اقطار جهان متّحداً متّفقاً خود را متمسّک به الواح وصایا می‌دانند به سمع او رساندم. اخیراً از طرف حکومت به محمّدعلی پیغام داده‌اند که چون او متجاوز بوده لذا مخارج بر عهده اوست. هنوز در اطاعت این امر تهاون می‌ورزید و من با نهایت شوق منتظر وقایع مستقبل هستم.»

و روز دیگر تلگراف ذیل از قدس به حضور مبارک رسید:

«حضرت شوقی افندی ربانی حیفاً

مکتوب واصل شد اقدامات انجام گردید تصمیم نهائی

مندوب سامی به نفع شما و کلید تسلیم حضور مبارک است.»

(گوهر یکتا، ص ۱۱۲-۱۱۳)

با توجه به عدم صحّت جسمانی و ثقل عظیم مسئولیت امری چنین عظیم که به طور ناگهانی بر شانه‌های ایشان قرار گرفته بود، فشارهایی که حول حضرت شوقی افندی بر ایشان وارد می‌شود غیر قابل تحمّل بود. در این اوضاع و احوال هیکل مبارک تصمیم گرفتند مدتی ارض اقدس را ترک کنند، که در طیّ آن امیدوار بودند در عزلت و انزوا به دعا و تبتّل و گفتگو با محبوب خود پردازند، قوای از دست رفته و اعتماد و اطمینان خود را دیگر بار به دست آورند و به‌سوی وظایف و تکالیف خود که در مرکز جهانی منتظر ایشان بود مراجعت فرمایند. هیکل مبارک تصمیم خود را در مکتوبی به انگلیسی به احبای غرب و در مکتوب مشابهی به فارسی خطاب به احبای شرق مرقوم داشتند (گوهر یکتا، ص ۹۲):

امریکا مُدیر محترم روزنامه نجم باختر علیه بهاء‌الله الابهی

هوالله این عبد پس از مصیبت عظمی صعود

حضرت عبدالبهاء به ملکوت ابهی به حدی مبتلا و دچار صدمات

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۰۱

اعدای امرالله و حزن و الم گشته‌ام که وجودم را در همچو وقتی و در چنین محیطی منافی ایفای وظائف مهمه مقدسه خویش می‌شمرم لذا چندی ناچار امور امریه چه داخل و چه خارج را به عهده‌عائله مقدسه مبارکه به ریاست حضرت ورقه علیا روحی لها الفداء می‌گذارم تا بمنه تعالی کسب صحّت و قوّت و اطمینان و نشاط روحانی نموده به نحو دلخواه و مرامم رشته خدماتم را کاملاً مرتباً به دست گرفته به منتهی آرزو و آمال روحانیه‌ام فائز و نائل گردم

بنده آستانش شوقی اپریل ۱۹۲۲

غیبت حضرت ولی امرالله از ارض اقدس فقط چند ماه طول کشید. وقتی هیکل مبارک مراجعت فرمودند، زمام امور امرالله را در دست گرفتند و با قوت و اشتیاق عظیم امور را تا پایان حیات بلاوقفه هدایت فرمودند.

مخالفت با حضرت ولی امرالله محدود و منحصر به ناقضین ساکن ارض اقدس نبود. چند تن از مؤمنین در دیگر نقاط جهان از همان ایام اولیه ولایت آن حضرت برای نقض میثاق قد علم کردند و حملات خود علیه ایشان را آغاز نمودند. یکی از عوامل قدیمی که بعضی از نفوس را به نقض عهد و پیمان حضرت بهاءالله برمی‌انگیخت جاه‌طلبی و غرور آنها بود که مشتاق رهبری جامعه و کسب مناصب مهم در امر مبارک بودند.

اما، حقیقت این است که جامعهٔ بهائی دارای رهبری به آن معنی نیست و کسانی که در مقامات اداری منصوب یا انتخاب می‌شوند انتظار می‌رود که خادمان امرالله باشند، تواضع و فروتنی و انقطاع از اشیاء دنیوی را به منصفه ظهور رسانند. خصیصه ذاتی امر حضرت بهاءالله این است که شخصیت‌های جاه‌طلب و خودخواه را نمی‌پذیرد. کلمه رمز آن عبارت از عبودیتی است که حضرت عبدالبهاء الگویی آن بودند که تقاضای ایشان از خداوند آن بود که «اسقنی كأس الفنا» و «اجعلنی غباراً فی ممرّ الأحباء.»

با ملاحظه این صفات عبودیت و محویت که باید حاکم بر فعالیت‌های احباء باشد، تعجبی ندارد شاهد سقوط نهائی کسانی باشیم که، یا در اثر ارتکاب خطا یا جاه‌طلبی و غرور، با تمام قوا سعی کردند مفاهیم رهبری و برتری و تفوق را وارد امر حضرت بهاءالله سازند و تب شخصیت را در صفوف احبایش وارد سازند. در تقلاً برای کسب قدرت، این نفوس بحران‌های جدی در جامعه پدید آوردند؛ آنها عهد الهی را شکستند، علیه حضرت شوقی افندی قیام کردند و، سرانجام، به نحوی مصیبت بار سبب نابودی خویش گشتند.

اندکی بعد از آنکه حضرت شوقی افندی زمام امور ولایت امرالله را در دست گرفتند و در حالی که توقعات گسترده در میان بهائیان وجود داشت که بلافاصله بیت‌العدل اعظم تشکیل شود، برخی از افراد مشتاق

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۰۳

بودند عضو آن مؤسسه فخریه شوند. یکی از این قبیل نفوس در شرق عبدالحسین بود که از قلم حضرت عبدالبهاء به «آواره» ملقب شده بود. در غرب، احمد سهراب داعیه داشت. هر دو فرد مزبور، به ترتیب در ایران و امریکای شمالی، از مبلغین سرشناس امرالله بودند و هر دو نفر آنها یک وجه مشترک داشتند: عاشق دلخسته رهبری بودند.

آواره متولد روستای تفت در ولایت یزد بود. او قبل از آنکه به امر مبارک اقبال کند در زمره مآلهای مسلمان بود. بعد از آنکه در سلک پیروان حضرت بهاءالله درآمد طولی نکشید که احباء او را فردی صاحب علم و معرفت یافتند و یکی از مبلغین فاضل امرالله شد. حضرت عبدالبهاء، که از تباهی، فساد و اقدامات نالایقه او آگاهی داشتند، او را از خدمت امرالله منع فرمودند، و مادام که با وفاداری در رابطه با امر مبارک عمل می‌کرد، او را تشویق می‌کردند، کارش را تحسین می‌فرمودند و چندین لوح به اعزاز او نازل فرمودند. اما، آواره از ابتدای ارتباطش با امر جمال ابهی، غرور و نخوتی را به نمایش گذاشت که سبب حیرت بهائیان شد که در ارتباط نزدیک با او بودند.

روز ۱۹ ژانویه ۱۹۲۲ حضرت شوقی افندی در مکتوبی خطاب به احبای ایران اظهار داشتند که به زودی بیت‌العدل اعظم را تشکیل خواهند داد. سپس از تعدادی از احبای سرشناس دعوت کردند که در مارس

۱۹۲۲ برای مشورت به ارض اقدس بروند. در زمره این نفوس آواره بود که دیرهنگام وارد شد. بسیاری از احباء، از جمله آواره، تصوّر می‌کردند که حضرت شوقی افندی بلافاصله خواهان انتخابات برای تأسیس بیت‌العدل خواهند شد. اما، برای حضرت شوقی افندی معلوم شد که انتخاب اعضاء بیت‌العدل باید به وقت مقتضی موکول شود تا محافل روحانی محلی و ملی در کشورهای گوناگون تشکیل شوند و کاملاً فعال گردند. اما آواره، ناراضی از این تصمیم، هنوز مصمّم بود نقطه نظر خود را تحمیل کند.

آواره، بعد از اقامت کوتاهی در ارض اقدس، در ژانویه ۱۹۲۳ به انگلستان سفر کرد و سپس به مصر رفت. در طیّ چند ماه که در قاهره اقامت گزید، در میان احبا تا بدان حدّ ایجاد اختلاف و تفرقه نمود که محفل روحانی قاهره به حضرت ولی امرالله شکایت نمود. به این ترتیب، از او دعوت شد به ارض اقدس مراجعت کند. در آنجا او صحّت و اصالت الواح مبارکه وصایا را مورد تردید قرار داد اما وقتی نسخه اصل به خطّ مبارک حضرت عبدالبهاء را به او نشان دادند قانع گشت. سپس به حضور حضرت ورقه مبارکه علیا رفت و عقیده خود را تکرار کرد که به حضرت شوقی افندی باید توصیه شود که دعوت به انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم نمایند. گفته شده که او تلویحاً تهدید کرده که اگر خواسته

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۰۵

او عملی نگردد، چاره‌ای ندارد جز آنکه بهائیان ایران را به عصیان علیه حضرت ولی امرالله تحریک نماید.

در این ضمن، نامه‌هایی به احباء نوشت و نارضایتی خود را از نحوه اجرای امور امرالله ابراز داشت. موقعی که به ایران وارد شد شروع به انتشار نظریه‌های نادرستی نمود که هدف آن ایجاد تفرقه در میان احبای آنجا بود، در نتیجه در ماه مه ۱۹۲۴ محفل روحانی طهران از حضرت ولی امرالله کسب تکلیف و هدایت نمود که چگونه با آواره رفتار شود. پاسخ چنین بود که احباء را باید از نیات ناموجه و نادرست او صیانت نمود.

این نقض آشکار عهد و پیمان سبب شد آواره در انزوا از احباء قرار گیرد. حتی همسرش او را ترک کرد و از ارتباط با او خودداری نمود. طولی نکشید که او تدابیر خود را تغییر داد و به بعضی اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء نامه نوشت و اظهار داشت که سوء تفاهمی ایجاد شده است و اگر حضرت شوقی افندی مایل باشند که درآمدی سالانه برای او برقرار کنند، نگرش خود را تغییر خواهد داد و از اقدام علیه میثاق حضرت بهاءالله دست بر خواهد داشت.

نقض میثاق عبارت از مرضی روحانی است و کسانی که به آن مبتلا می‌شوند قربانی جاه‌طلبی‌های خودخواهانه خود می‌شوند. تنها با بیداری کامل نفس و تصدیق تعدی خود علیه خداوند است که ناقض

میثاق می‌تواند به میل و اشتیاق به توبه و انابه دست یابد. وقتی فرد توبه کرده صادق باشد، خداوند اعمال گذشته او را مورد عفو و غفران قرار می‌دهد و صحت روحانی او را اعاده می‌کند، و فی الحقیقه، تعدادی از ناقضین بودند که به این ترتیب توسط حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی بخشیده شدند.

اما، در چندین نامه که آواره در طی آن تقاضای اعاده به جامعه را داشت هیچ اثری از توبه و انابه دیده نمی‌شد، و هنگامی که هیچ جواب مثبتی دریافت نکرد، از ماهیت شیطانی خود پرده برداشت و نامه‌های موهن به حضرت ولی امرالله مرقوم داشت که در طی آن از لحن اهانت‌آمیز و ناراحت‌کننده استفاده کرده سوگند یاد کرد که امر حضرت بهاءالله را به کلی نابود کند. در میان ناقضین دوران قیادت حضرت ولی امرالله هرگز فردی مانند او ریاکار و رذل وجود نداشت.

ناقضین معمولاً با مرکز امر مخالفت می‌کنند اما اکثر آنها مدعی ایمان به حضرت بهاءالله هستند. اما در این قضیه، آواره علیه خود امر مبارک عصیان نمود، با آنکه بیش از دو دهه به تبلیغ امر حضرت بهاءالله پرداخته و کتب حجیم در اثبات حقانیت امرالله انتشار داده و بر وثوق و صحت پیام شارع آن گواهی داده بود. او در حمله به امر مبارک در ایران، دست به دست ملاءهای مسلمان و مبلغین مسیحی داد. رشته‌ای از



حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۰۷

انتشارات منزجرکننده علیه امر مبارک در گستره وسیعی انتشار داد. به زبانی ناهنجار و زشت، به جمیع وجوه امرالله حمله کرد، اهداف آن را به نحوی نادرست جلوه داد، و مفتریاتی علیه طلعات مقدسه مطرح کرد و با زنده‌ترین و ناخوشایندترین اصطلاحات به آنها حمله نمود. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، «طیر قبیح به تألیف کتب و رسائل در ردّ امرالله و تزییف و توهین شریعه‌الله پرداخت و به جمیع قوئی بر اطفاء نار موقده الهیه و انتزاع سدره ربانیّه مالوف شد تا نظم اداری را متزلزل نماید بل امرالله را از صفحه جهان محو و نابود کند ولی عاقبت نعاقش خاموش شد و مساعیش فراموش گردید.» (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۶۶۴)

حضرت ولی امرالله در یکی از توقیعات خود به بهائیان ایران، که به اقدامات این فرد فرومایه بالمرّه بی‌اعتنا مانده بودند، به آواره به‌عنوان جسم مرده‌ای اشاره کردند که بحر مواج امرالله آن را به ساحل انداخته و به این ترتیب خود را از آرایش آن تطهیر نموده بود. حضرت ولی امرالله پیش‌بینی فرمودند که آواره تا کهنسالی خواهد زیست تا به چشم خود پیشرفت امرالله در سراسر عالم را مشاهده کند. و، فی الحقیقه، تا حدود صد سالگی زیست و علوّ حیثیت و سموّ شهرت امرالله، آغاز سنه مقدّس در ۱۹۵۳، اکمال روینای مرقد منور حضرت اعلی، افتتاح جهاد کبیر اکبر ده‌ساله و انعقاد چندین مؤتمر بین‌المللی را ملاحظه نمود. در این

کنفرانس‌ها گروه عظیمی از مبلغان و مهاجران برای رساندن پیام حضرت بهاء‌الله به بسیاری از اقالیم بکر و تأسیس مؤسّسات امریه در تمام جهان قیام کردند. حضرت ولی امرالله در تلگراف ۱۶ دسامبر ۱۹۵۳ مرگ آواره را اعلام کرده او را این‌گونه توصیف فرمودند: کسی که «آیندگان به‌عنوان بی‌حیاتی‌ترین، فاسدترین، خبیث‌ترین، شرورترین، بی‌رحم‌ترین مردود و مطرود روحانی در تاریخ وقایع و سوانح امر اعظم الهی محکوم خواهند کرد؛ شخصی که با حملات شدید خصمانه که در مجلّدات حجیم نوشته‌هایش ثبت شده و با اعداء دیرینه امر مبارک دست اتّحاد داده با جدّیت تام سعی در هتک حیثیت و بدنام کردن امر الهی و انعدام اساس تشکیلاتش داشت.» (ترجمه - تلگرام ۱۶ دسامبر ۱۹۵۳ حضرت ولی امرالله مندرج در *Messages to the Baha'i World, 1957-1958*، ص ۵۳)

ارتداد آواره در ایران به طرد معدودی از نفوس بی‌وفا که تحت تأثیر تبلیغات او قرار گرفتند بودند، منجر شد. همان‌طور که کلیه ناخالصی‌ها و ناپاکی‌ها به‌طور متناوب از جسم انسان بیرون ریخته می‌شود تا سلامت انسان حفظ شود، جریان طرد ناقضین دارای تأثیر تطهیرکننده بر بهائیان ایران داشت. جامعه را حیاتی جدید بخشید و انگیزه لازم بیشتر برای توسعه و تحکیم مؤسّسات نظم اداری را که خداوند مقدر فرموده بود، به آنها داد.

یکی از نفوسی که تحت تأثیر آواره قرار گرفت دوست نزدیک او، حسن نیکو بدنهاد و بداندیش بود. او که مبلغ امرالله بود مدتی را در هندوستان گذراند و اواخر سنه ۱۹۲۳ در حیفا به حضور حضرت ولی امرالله رسید. او مردی جاه طلب و مشتاق رهبری در جامعه بهائی بود. وقتی به آن دست نیافت همان راه آواره را در پیش گرفت. سه جلد کتاب منتشر کرد که در آنها رذیلانه به امر مبارک حمله کرد و مواد هولناک را به شارعان امر الهی نسبت داد و اصول و تعالیمش را به زبانی مشحون از تلخی، نفرت و اکاذیب به نحوی نادرست جلوه داد. احباء اعتنایی به او نکردند و امیدهای او که حیثیت امرالله را به باد دهد و اتحاد و یکپارچگی متمسکین به امر الهی را در هم شکند به باد رفت و تلاش او نقش بر آب شد.

ناقض بدنام دیگری در ایران که ارتباط نزدیک با آواره داشت فیض الله صبحی بود، که چند سالی به عنوان منشی حضرت عبدالبهاء خدمت کرده بود. شخصی متزلزل و متلون المزاج بود و بیش از یک مورد علیه تشکیلات امریه عصیان نمود و هر دفعه ابراز توبه و ندامت کرد، صرفاً برای آنکه مخالفتش با امرالله را دیگر بار آغاز کند. او، اگرچه در خانواده ای بهائی پرورش یافته بود، قربانی نفوذ و تأثیر آواره شد. پدرش سخت تلاش کرد او را از نابودی روحانی نجات دهد اما او سرسخت و

انعطاف‌ناپذیر باقی ماند و اقدامات نفرت‌انگیزش علیه امرالله را ادامه داد، کارزاری طولانی از هتاک‌های شرم‌آور را نه تنها علیه حضرت ولی امرالله بلکه علیه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء استمرار بخشید. در اوج عصیان و تمرد، نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی، از علمای مسلمان بلندمرتبه، نوشت و در طی آن از شرکت در فعالیت‌های امر بهائی در سال‌های قبل اظهار ندامت نمود. لحن اهانت‌آمیزی که در این نامه علیه حضرت ولی امرالله و بیت‌العدل اعظم به کار برد شخصیت فاسد و منحرف او را برملا کرد. او تا آخر عمر در ورطه ننگ و رسوائی و ارتداد خود باقی ماند. تنها چیزی که از او باقی ماند خاطره زبان ناهنجار و زشت و رفتار نفرت‌انگیزش است.

فرد بدنامی در میان معدود ناقضین خارج از ایران و ارض اقدس شخصی به نام فائق ارمنی بود که در میان بهائیان مصری آشفتگی و ناراحتی بسیاری ایجاد کرد. او علیه حضرت شوقی افندی عصیان نمود و سعی کرد سازمانی جایگزین نظم اداری - «جامعه علمی» - ایجاد کند که نهایتاً به شکست مطلق منجر گردید. بعد از آنکه احباء ارتباط خود را با او قطع کردند، با تدابیر و افکار خود تنها ماند و، محروم از فیض ایمان، در حالت نقض درگذشت.

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۱۱

ناقص دیگر از سکنه اسکندرون در ترکیه به نام فلاح بود. او مردی مغرور و با نخوت بود که تعدادی از منسوبینش را در همان شهر گمراه کرد و تا پایان زندگی توبه نکرد.

این نفوس رؤسای ناقضین میثاق در شرق بودند اما کسانی که از آنها پیروی نمودند از لحاظ تعداد اندک بودند. مانند زمان حضرت عبدالبهاء، ناقضین پیشرفتی در ایران نداشتند و آشفتگی که در سال‌های اولیه دوران قیادت حضرت ولی امرالله ایجاد کردند، در طی مدت زمان کوتاهی بالمره از میان رفت.

نخستین کسی که در غرب با حضرت شوقی افندی قیام به مخالفت نمود احمد سهراب بود. او در زمان نوجوانی به ایالات متحده رفت تا به عنوان خادم و آشپز جناب ابوالفضائل، که آداب گوشه‌نشینی حضرتش احباء را نگران سلامت ایشان نموده بود، خدمت کند. وقتی جناب ابوالفضائل در سال ۱۹۰۴ ایالات متحده را ترک کرد، حضرت عبدالبهاء به احمد امر فرمودند ایشان را همراهی کند، اما او اطاعت نکرده در ایالات متحده باقی ماند تا آنکه در سال ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء او را به شرق برگرداندند، گو این که او در رفتن آکراه داشت. احمد موقعی که در امریکا بود، در انگلیسی تبخّریافت و وقتی حضرت عبدالبهاء به ایالات متحده تشریف بردند به عنوان مترجم حضوری در

خدمت ایشان بود. اما، از همان آغاز، احمد نشانه‌های عدم صداقت و بی‌ایمانی را از خود نشان داد و بارها رفتار او سبب حزن عمیق حضرت عبدالبهاء شد. اما در سراسر اسفار حضرت عبدالبهاء در کنار ایشان باقی ماند و زمانی که به حیفا رفت، همچنان به‌عنوان منشی و کاتب در خدمت ایشان بود. حضرت عبدالبهاء واقف بودند که بعد از صعود ایشان، احمد علیه مرکز امرالله عصیان خواهد نمود و این موضوع را سرّاً به یکی دو نفر از نفوس نزدیک به خود بیان کرده بودند.

در واقع، پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء به واقعیت پیوست. یکی از احباء به نام بانو نلی فرنچ (Mrs. Nellie French)، واکنش احمد سهراب را، وقتی که این بانو محتوای الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء را به او منتقل کرده، بیان داشته است. او به شدت آشفته شد، رخسارش به سیاهی گرایید، و در حالی که به این سو و آن سوراخ می‌رفت فریاد می‌زد، «این امکان ندارد. شوقی افندی هیچ چیز درباره امر نمی‌داند. او ابداً به اندازه من با حضرت عبدالبهاء نبوده است. این من بودم که باید به این مقام منصوب می‌شدم.»<sup>۳</sup>

تا زمانی که حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند، احمد در میان احبای غرب شهرت یافته بود. او که، مانند آواره، به‌عنوان بهائی سرشناسی

۳. مکتوب نلی فرنچ به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۴۸ به آلبرت وینداست (Albert Windust).

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۱۳

ظاهر شده بود، مایل بود بیت‌العدل اعظم بلافاصله بعد از صعود حضرت عبدالبهاء تأسیس شود و با ایجاد محافل روحانی محلی و ملی توسط حضرت ولی امرالله مخالفت کرد. با مساعدت زنی ثروتمند، به نام خانم لوئیس استوی‌وسانت (جولی) چنلر ( Mrs. Lewis Stuyvesant (Julie) ) (Chanler)، سازمانی به نام «انجمن تاریخ جدید» ( New History Society) ایجاد کرد و تبلیغات زیادی برای جذب عضو انجام داد. او با استفاده از تعالیم امر مبارک برای جذب نفوس به امر خویش، به وضوح هدیای حضرت ولی امرالله برای ایجاد نظم اداری را مردود شمرد. همچنین «کاروان شرق و غرب» (Caravan of East and West) را ایجاد کرد که فعالیت اصلی آن مکاتبات بین‌المللی بود.

احمد سهراب، که احباء به‌عنوان «آواره غرب» به او اشاره داشتند، سعی کرد فرقه جدیدی برای خود بر مبنای تعالیم حضرت بهاءالله پدید آورد. او صحت و ثقه الواح مبارکه و صیای حضرت عبدالبهاء را مورد تردید قرار نداد، اما این عقیده را داشت که حضرت شوقی افندی در مقام ولی امرالله مرتکب اشتباه شده‌اند. او تلاش بسیاری کرد که در جامعه بهائی آمریکا نفوذ کند تا مبانی محافل روحانی محلی و ملی را سست سازد و جایگاه خود را به‌جای حضرت شوقی افندی تثبیت نماید اما به کلی شکست خورد. بهائیان به عهد و میثاق وفادار ماندند؛ آنها از او بالمره

دوری کردند و با گذشت زمان امیدهای او از بین رفت و نقشه‌ها و اقداماتش هیچ ثمری به بار نیاورد. حضرت شوقی افندی، در اوج اقدامات احمد، به واسطه منشی خود مکتوبی به شرح زیر به محفل روحانی ملّی امریکا مرقوم فرمودند:

در رابطه با اقدامات احمد سهراب، حضرت ولی امرالله قبلاً اظهار داشته‌اند که این قبیل حملات، هر قدر عهدشکنانه و ناشی از بی‌وفایی باشد، ابداً توجیه نمی‌کند که احباء پاسخ دهند یا علیه آنها اقدام کنند. محفل روحانی ملّی باید آنها را به کلی ندیده انگارند... (ترجمه - *Baha'i News*، ماه می ۱۹۳۴)

اکثر ناقضین دارای الگوی مشترک رفتاری هستند؛ ابتدا ادعا دارند که از بهائیان مخلص و مؤمن و صادق هستند اما بعداً با اعمال خود نشان می‌دهند که چنین نیستند. مثلاً، نفوسی که در زمان قیادت حضرت ولی امرالله عهد و پیمان را زیر پا گذاشتند، در مراحل اولیه ایمان خود به حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را اعلام کردند، اما با گذشت زمان وقتی افلاس و نابودی جایگاه خود را پیش‌بینی کردند، خود را رسوا نمودند و تدریجاً از اقدامات و اظهارات پیشین خود فاصله گرفتند. تقریباً در جمیع موارد، ناقضین جدید با ناقضین قدیم، که خودشان آنها را تقبیح می‌کردند، همراه و هم‌دست شدند. مثلاً، احمد سهراب ابتدا با میرزا



حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۱۵

محمدعلی و اعوان و انصارش، که آنها را دشمن حضرت عبدالبهاء می دانست، هیچ ارتباطی نداشت، اما بعداً، هنگامی که تعالی و تقدّم امرالله را مشاهده کرد، پیوندهای دوستی و همکاری با آنها ایجاد نمود. در واقع، او حتی تا آنجا پیش رفت که حضرت عبدالبهاء را، که در ایام اولیه عصیاننش به عنوان مرکز میثاق حضرت بهاءالله محسوب می داشت و آثار آن طلعت نورا را در اعلامیه های عمومی خود نقل می نمود، مردود شمرده تقبیح نمود.

در سال ۱۹۵۴، یعنی سالی که با استقرار صدها مهاجر بهائی در اقلیم بکر عالم توسعه فوق العاده امر مبارک تحقق یافت، احمد سهراب خشمگین و برآشفته از رشد و تحکیم تشکیلات امریه در سراسر عالم، به ارض اقدس عزیمت نموده به منزل برخی از ناقضین قدیمی رفت. با تشکیل جلساتی در آنجا، از آنها حمایت کرده آنان را تشویق نمود و در منطقه ایجاد آشفستگی فراوان کرد.

احمد تا پایان دوران قیادت حضرت ولی امرالله به اعمال شرم آور خود ادامه داد ولی هیچ نتیجه ای عاید نشد. برعکس، اواخر ایام زندگی اش، نهضتی که ایجاد کرده و تلاش زیادی برای گسترش و ترویج آن مبذول نموده بود، نزدیک به اضمحلال رسید و بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۸ به کلی از بین رفت. تمامی کوشش هایی که توسط این فرد

گمراه در طول چندین دهه برای تضعیف امرالله مبذول شد نتیجه معکوس داشت یعنی سبب رشد امرالله گردید. پیام حضرت بهاءالله به دورترین نقاط ارض رسید و تشکیلات امر مبارک تقریباً در کلیه ممالک و اقالیم ارض تأسیس و تثبیت شد.

فرد دیگری که علیه حضرت شوقی افندی و تأسیس تشکیلات امریه قیام کرد خانمی به اسم روت وایت (Ruth White) از ایالات متّحده بود. او که از احبای کهنه‌کار و قدیمی بود، در سال ۱۹۲۰ در ارض اقدس به حضور حضرت عبدالبهاء رسیده بود. او ادعا کرد که الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء معتبر و موثّق نیست و با حمله به محفل روحانی ملّی ایالات متّحده و کانادا، که تشکیل آن را مخالف تعالیم و منویات حضرت عبدالبهاء تلقی می‌کرد، سبب آشفتگی بسیار در جامعه شد. چندین سال خانم وایت در عزم خود برای جلوگیری از تأسیس تشکیلات امریه جازم و مصمّم بود. یکی از اقدامات او نوشتن نامه‌ای به وزیر پست و تلگراف ایالات متّحده بود که در طیّ آن تقاضا کرد از استفاده محفل روحانی ملّی «از پست ایالات متّحده برای انتشار این اکاذیب که شوقی افندی جانشین حضرت عبدالبهاء و ولی امر بهائی است» جلوگیری کند.<sup>۴</sup>

۴. در متن انگلیسی (Priceless Pearl, ص ۱۱۹) چنین آمده است، «... the United States Postmaster General, to whom she wrote asking him to prohibit the American National Assembly from using the United States

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۱۷

یکی دیگر از نامه‌های خانم وایت خطاب به کمیساریای عالی برای فلسطین بود. او در این نامه مقام و جایگاه حضرت شوقی افندی را کاملاً نادرست جلوه داد اما اولیاء حکومت در ارض اقدس از حقایق کاملاً آگاهی داشتند و به تقاضای او ادنی اعتنایی نکردند.

خانم وایت نامه‌های زیادی هم به محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده و کانادا، و نیز بعضی از احباء، نوشت و در آنها نسبت به هدایات حضرت ولی امرالله و اداره امور امریه از طریق تشکیلات محلی و ملی قاطعانه و به شدت مخالفت کرد. یکی از کسانی که تحت تأثیر خانم وایت عقیده‌اش را تغییر داد دکتر هرینگل (Herrigel)، از بنیانگذاران و اعضای جامعه بهائی آلمان بود. او نیز اعتبار و مرجعیت الواح مبارک وصایا را رد کرد و در زمره ناقضین میثاق درآمد.

توجه به این نکته جالب است که هیچ یک از کسانی که الواح مبارکه وصایا را مطالعه کردند، به استثنای خانم وایت و معدودی از سایر نفوسی که تحت تأثیر او قرار گرفتند، ابداً صحّت و اعتبار آن را زیر سؤال نبردند. حتی ناقضین عهدی که علیه حضرت شوقی افندی قیام کردند با او

---

mails 'to spread the falsehood that Shoghi Effendi is the successor of Abdu'l-Baha and Guardian of the Baha'i Cause'. اما در متن فارسی گوهر یکتا این‌گونه ترجمه شده است، «به رئیس دولت ممالک متّحده نامه‌ای بنگاشت و از او درخواست کرد که محفل روحانی ملی بهائیان را ممنوع از ارسال مکاتیب نمایند. زیرا این مکاتیب کلّ حاکی از آن است که شوقی افندی وصی مطلق حضرت عبدالبهاء و ولی امر بهائی در سراسر دنیاست.» (گوهر یکتا، ص ۱۷۸)

نظر موافق نداشتند. مثلاً، احمد سهراب و صبحی، که هر دو به عنوان منشی حضرت عبدالبهاء خدمت کرده بودند، ابدأً صحّت الواح مبارکه وصایا را محل تردید قرار ندادند. محمّد علی، بدیع الله و سایر اعداء نیز که در صدد یافتن دستاویزی بودند که بتوانند به حضرت ولی امرالله حمله کنند، در صحّت آن تردید روا نداشتند.

باید به خاطر داشت که الواح مبارکه وصایا به خطّ مبارک حضرت عبدالبهاء بود و مهر مبارک را داشت. این موارد برای احبای ایرانی کاملاً آشنا بود زیرا حضرت عبدالبهاء الواح بسیاری را به خطّ مبارک مرقوم فرموده بودند و تقریباً کلیه خانواده‌های بهائی در ایران یک یا چند لوح از این قبیل را دریافت کرده بودند. به این ترتیب، وقتی تصویر متن الواح مبارکه وصایا به ایران و نقاط دیگر ارسال شد، همه به راحتی تصدیق کردند که این خطّ مبارک حضرت عبدالبهاء است.

معیار دیگری برای صحّت و اعتبار الواح مبارکه وصایا سبک و نحوه بیان بی‌مثیل و منحصر به فرد حضرت عبدالبهاء بود که احبای ایرانی با آن آشنا بودند. در واقع، هر کسی که در آثار مبارکه به زبان اصلی مّطلع و متبحّر باشد به سهولت می‌تواند تفاوت بین آثار حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را تشخیص دهد زیرا هر یک از آنها لحن و سبک مخصوص به خود را دارند.

حملات ناقضین میثاق به حضرت ولی امرالله | ۶۱۹

رفتار نفوسی که به مخالف با حضرت شوقی افندی قیام کردند، مانند روت وایت، احمد سهراب و دیگران، به وضوح حقیقت کلام حضرت عبدالبهاء را نشان می دهد که در الواح مبارکه وصایا فرمودند:

البتّه هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید صراحهً نمی گوید که غرض دارم. لابد به وسائلی چند و بهانه ای چون زر مغشوش تشبّث نماید و سبب تفریق جمع اهل بهاء گردد. (ایام تسعه، ص ۴۶۸)

مَنْ عَصَا أَمْرَهُ فَقَدْ عَصَا اللَّهَ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ  
وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ الْحَقَّ. این کلمات را مبادا کسی تأویل نماید  
و مانند بعد از صعود [حضرت بهاء الله] هر ناقص ناگشی بهانه ای  
کند و علم مخالفت برافرازد و خودرأئی کند و باب اجتهاد باز  
نماید. (ایام تسعه، ص ۴۸۳-۴۸۴)

هر یک از کسانی که پیمان الهی را شکست و علناً مرجعیت حضرت ولی امرالله را مورد تردید قرار داد «به وسائلی چند و بهانه ای چون زر مغشوش تشبّث» نمود تا موضع خود را توجیه نماید. آواره «باب اجتهاد باز» نمود، و اعتقاد داشت که چون حضرت شوقی افندی هنوز جوان هستند، بیت العدل اعظم باید بلافاصله تشکیل شود. بهانه احمد سهراب این بود که حضرت شوقی افندی نباید دست به ایجاد نظم اداری بزنند. همچنین، خانم وایت شدیداً با تأسیس تشکیلات سازمانی از قبیل محفل

روحانی ملّی مخالف بود، لذا «عَلَمٌ مَخَالَفَتٌ» برافراشت و مدّعی شد که الواح مبارکه وصایا جعلی است. در واقع، هر شخص دیگری که نقض میثاق کرد اقدام خود را با تأویل نادرست آثار مبارکه توجیه نمود، و همانطور که مشاهده نموده‌ایم، قوّه محرّکه پشت بسیاری از این موارد نقض عهد جاه‌طلبی شدید برای رسیدن به رهبری در جامعهٔ بهائی بود.

اگرچه ناقضین میثاق در شرق و غرب در طیّ دوران قیادت حضرت ولی امرالله از لحاظ تعداد اندک بودند، اما حملات بی‌امان و بلاوقفه آنها علیه امرالله در طیّ کلّ دوران قیادت ایشان بسیار شدید و قاطع بود. اما، علیرغم مجهودات مستمرّ آنها برای ایجاد انشقاق در جامعهٔ بهائی، توفیقی حاصل نکردند. اکثریت قاطع احباء بر عهد الهی ثابت و راسخ باقی ماندند، با خلوص عظیم به حضرت شوقی افندی توجه نموده برای ترویج امرالله و تأسیس تشکیلات امریه در سراسر عالم که خداوند مقدر فرموده است به بذل مجهودات پرداختند.

## فصل سی ام

### عصیان منسوبین حضرت ولی امرالله

اگرچه حضرت ولی امرالله به بسیاری از بلاهای مصیبت بار و دردناک از سوی اعداء امرالله و ناقضین میثاق در شرق و غرب مبتلا بودند، اما در مقام مقایسه با آلام و رنج‌های وارده از ناحیه اعضاء عائله حضرت بهاءالله که نقض میثاق کرده و شدیداً به مخالفت با ایشان قیام کرده بودند، مصیبات ناشی از اعداء ناچیز جلوه می‌کرد. عصیان این اعضاء خانواده علیه حضرت ولی امرالله یادآور تمرد و سرکشی عائله حضرت بهاءالله بعد از صعود آن حضرت بود. همانطور که در جای دیگر در این کتاب بحث شد، معمول چنان است نفوسی که به مظهر ظهور الهی و اصفیای او بیش از همه نزدیکند، بیش از همه در خطر قرار دارند که به ناقضین میثاق تبدیل شوند.<sup>۱</sup> تنها نفوسی که بندگان واقعی خداوند هستند، مظهر خضوع و محویت تام هستند، می‌توانند از لحاظ روحانی به زندگی ادامه دهند و در جو تقدیس و تنزیه محضر حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله وفادار باقی بمانند. هر شائبه‌ای از جاه‌طلبی یا خودخواهی که فرد مؤمن در شخصیت خود داشته باشد در

---

۱. برای توضیحی درباره این پدیده خاص که به امتحانات استثنائی محیط بر اعضاء عائله حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مربوط می‌شود، نگاه کنید به فصل دوم همین کتاب.

صورتی که در تماس مکرر با منبع وحی و الهام الهی قرار گیرد ممکن است مهلک باشد زیرا در محضر قدس، ایشان «جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند.» (ادعیه محبوب، ص ۴۷۵)

تاریخ امرالله نشان داده است که بسیاری از نفوسی که بیشتر به حضرت بهاءالله نزدیک بودند به علت عدم خلوص و علائق خودخواهانه‌شان از فضل الهی محروم شدند. اما، این افراد اگر در حضور مبارک به خدمت قائم نبودند ممکن بود ایمان و وفای خود را حفظ کنند. شخص مغرور و خودخواه که در جامعه محلی خود به امر حضرت بهاءالله خدمت می‌کند ممکن است مسائل ناخوشایندی برای خود و سایر احباء ایجاد کند اما این مشکلات ضرورتاً سبب از دست دادن ایمانش نمی‌شود. برای مثال، فردی که روی زمین ایستاده اگر بیفتد ممکن است صدمه ببیند اما فردی که بر فراز آسمان در حال پرواز باشد افتادنش مرگبار خواهد بود.

اکثر اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء فاقد سجایای روحانیه‌ای بودند که مردان خدا را از خداناشناسان متمایز می‌سازد. علاقه به مادیات در اعماق وجودشان رخنه کرده بود و حضرت عبدالبهاء واقف بودند. احترام عظیمی که احباء برای آنها قائل بودند و نشانه‌های تکریمی که بهائیان و غیربهائیان، به‌طور یکسان، به آنها نشان می‌دادند، به‌جای آنکه آنها را



متواضع و فروتن سازد، در آنها نخوت و خودبزرگ بینی ایجاد کرده بود. حضرت عبدالبهاء از ترقی روحانی عائله خود راضی نبودند و غالباً به آن اشاره داشتند.

از ایام اولیه دوران ولایت حضرت شوقی افندی، ناقضین پیشین قیام به مخالفت با ایشان کردند و سعی نمودند از ضعف اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء که فاقد ایمان و عاری از صفات روحانی بودند بهره برداری کنند. از جمله تحریک کنندگان به نارضایتی میرزا محمدعلی، ناقض اکبر، بود که شانزده سال بعد از حضرت عبدالبهاء در قید حیات باقی ماند و آنچه که در قوه داشت به کار برد تا نور امرالله را خاموش نماید. او در سال ۱۹۳۷ درگذشت و همه شاهد سقوط وحشتناک و مصیبت بارش بودند.

نفر بعدی که زمام امور ناقضین را در دست داشت میرزا بدیع الله، جوان ترین پسر حضرت بهاء الله بود که تا کهنسالی، تا ۱۹۵۰، زندگی کرد. او به هر نحوی که می توانست با حضرت شوقی افندی مخالفت کرد. حضرت عبدالبهاء می دانستند که او مسائل زیادی برای امرالله ایجاد خواهد کرد و لذا این کلمات را درباره میرزا بدیع الله مرقوم فرمودند و احباء را انداز دادند که از معاشرت با او پرهیز کنند:

مقصود این است که یاران عهد و پیمان باید بیدار باشند که مبادا بعد از این مظلوم این شخص محرک متحرک رخنه نماید و سرّاً القای شبهات و فساد کند و به کلی امرالله را از ریشه براندازد. البته صد البته از معاشرت او احتراز نمائید و متوجه باشید و جستجو و فحص نمائید که اگر نفسی را سرّاً جهرّاً با او ادنی مناسبتی، آن شخص را نیز از میان خودتان خارج کنید زیرا فساد و فتن می‌شود. (ایام تسعه، ص ۴۷۹)

این بدیع الله بود که، طبق تعلیمات ناقص اکبر، کلیدهای روضه مبارکه را از متولّی و خادم آن مکان مقدّس گرفت. او بود که به مقامات انگلیسی شکایت کرد و با قاطعیت با انتقال رمس مبارک حضرت غصن اطهر به جبل کرمل مخالفت کرد. اقدامات خیانتکارانه، فریبکارانه و خودخواهانه او که در طول تقریباً شصت سال مرتکب شد، تاریخ امرالله را که والد خود او تأسیس کرده بود، لگه‌دار ساخت.

ناقص دیگری که هرگز نادم نشد میرزا مجدالدین بدنام، پسر جناب کلیم، برادر وفادار حضرت بهاءالله بود. او دشمن قهار و دیرین حضرت عبدالبهاء و بعداً خصم لدود حضرت ولی امرالله بود. او تا کهنسالی زیست و یکی از کسانی بود که در انتشار سمّ نقض در میان عائله حضرت

عبدالبهاء کامیاب شد. او در سال ۱۹۵۵ در حالی درگذشت که به بیهودگی اعمالش پی برد و شاهد مظفریت امرالله در سطح جهانی بود.

حاجی سید علی افنان، که شرح حال مختصری از او در فصل ۱۳ درج شده است، یکی دیگر از ناقضین کهنه کار و کارکشته بود. اعضاء عائله مسئولین اصلی دردناک ترین ضربات و لطمات به شخص حضرت ولی امرالله بودند.

وقتی حضرت شوقی افندی بر کرسی ولایت امرالله جالس شدند، از عائله حضرت عبدالبهاء انتظار می رفت در کمال خلوص با روح تواضع و فروتنی به ایشان توجه نمایند، همانطور که مؤمنین واقعی در کمال خضوع روی آوردند. اما البته این برای برادران، خواهران و خاله زادگان ایشان آسان نبود. به هر تقدیر، حضرت شوقی افندی با آنها بزرگ شده بودند و آنها همتایان و خویشاوندان نزدیک ایشان بودند. اگرچه آنها این انتصاب را تصدیق کردند و ظاهراً نسبت به ایشان اظهار اطاعت نمودند، ولی از همان ابتدا مشهود و بدیهی بود که قلباً صادق نیستند.

در طی چند سال اولیه قیادت حضرت شوقی افندی عائله ایشان ظاهراً وفادار باقی ماند اما بذر عصیان و نقض میثاق در دل های آنها کاشته شده بود، فقط نیاز به زمان داشت که جوانه بزند و میوه فتنه و مخالفت بدهد. در نقطه کاملاً مقابل آنها حضرت ورقه مبارکه علیا ایستاده

بودند. اگرچه ایشان محترم‌ترین عضو عائله مبارکه و برجسته‌ترین بانو در دور بهائی بودند و شاهد رشد و بالندگی حضرت شوقی افندی در بیت حضرت عبدالبهاء بودند، اما در کمال خلوص و فروتنی به حضرت شوقی افندی روی آوردند. ایشان چنین کردند زیرا به بیانات حضرت عبدالبهاء معتقد بودند که حضرت شوقی افندی ولی امرالله و «آیه‌الله» بر وجه ارض هستند. حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا به احباء توصیه می‌فرمایند که، «کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند.» (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

طرز رفتار و سلوک حضرت شوقی افندی نسبت به پیروان حضرت بهاء‌الله که در کمال خلوص، با همان روحی که حضرت عبدالبهاء توصیه فرموده‌اند، به ایشان توجه نمودند، محبت و تواضع مطلق بود. برخلاف برخی از رهبران جهان که حالتی از برتری و استبداد رأی نسبت به رعایا نشان می‌دهند، حضرت شوقی افندی دست دوستی و اخوت به سوی کلیه احبا، و به خصوص منسوبین خود، دراز کردند. در خطاب به بهائیان غرب ایشان غالباً با عبارت «برادر حقیقی شما، شوقی» و مکاتیب صادره خطاب به احبای شرق را با عبارت «بنده آستانش شوقی» امضاء می‌کردند.

با این همه، منسوبین حضرت شوقی افندی با خلوص و صداقت و وفاداری به این فروتنی و بزرگواری پاسخ ندادند. حضرت شوقی افندی که کاملاً واقف بودند اکثر اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء قادر نخواهند بود آنچنان که شایسته مقام ولی امرالله است به ایشان توجه نمایند، بی تفاوتی و بی احساسی آنها را ندیده می گرفتند و درعوض نهایت محبت و تشویق را به آنها ابراز می فرمودند. اما عدم خلوص آنها را از همان آغاز می توانستند مشاهده کنند و اگرچه با دیده خطاپوش به آنها نگاه می کردند، ولی بسیار آزرده خاطر می شدند. این رنج و الم از این واقعیت که آنها از شخص ایشان اطاعت نمی کردند نشأت نمی گرفت بلکه بدان علت بود که الواح مبارکه وصایا آنها را مامور و موظف به اطاعت از ولی امرالله نموده بود و ایشان واقف بودند که اگر این رویه ادامه می یافت، در مقام ولی امرالله ایشان باید آنها را از جامعه بهائی اخراج می کردند.

چندین سال حضرت شوقی افندی طالب خدمات منسوبین نزدیک برای امور امریه در ارض اقدس شدند. برادر کوچک ترشان، حسین و بعضی از خاله زادگان به عنوان منشی به ایشان خدمت کردند. در کمال تسلیم و مدارا تمامی اقدامات فریبکارانه و عاری از ایمان آنها و نیز تمرد آنها از ایشان به عنوان ولی امرالله را تحمل کردند.

در سال‌های اولیه ولایت، در اثر نفوذ حضرت ورقه مبارکه علیا، جمیع نفوسی که در بیت حضرت عبدالبهاء بودند، حتی اگر صداقتی نداشتند، حول حضرت شوقی افندی طائف بودند. حضرت ورقه مبارکه علیا برای عائله حضرت عبدالبهاء، که جمیع در مقابل گروه ناقضین میثاق قدیم ایستاده بودند، همانند سپری عمل می‌کردند. ناقضین قدیم تنها نفوسی بودند که علناً با امرالله و شخص حضرت شوقی افندی مخالفت می‌کردند.

صعود حضرت ورقه مبارکه علیا در سال ۱۹۳۲ سبب احزان لانهایه برای حضرت شوقی افندی شد و قلب ایشان برای همیشه شکست. ایشان بنای شایسته‌ای برای مرقد آن ورقه نورا در مجاورت مقام اعلی روی جبل کرمل ساختند. با صعود بهائیه خانم، سپر محافظ عظیم که اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء را صیانت می‌کرد برداشته شد. بعد، شش سال پس از صعود حضرت بهائیه خانم، در سال ۱۹۳۸، منیره خانم صعود کردند. از فرزندان منیره خانم و حضرت عبدالبهاء چهار دختر در قید حیات باقی مانده بودند؛ جمیع آنها ازدواج کرده و دارای سیزده فرزند بودند که حضرت شوقی افندی از همه بزرگتر بودند. دوازده نفر باقیمانده، یکی بعد از دیگری، علیه ایشان عصیان کرده از امرالله اخراج شدند. سایر اعضاء عائله نیز از اوامر ایشان تمرد کردند؛ در بعضی موارد، هیکل مبارک آنها را

به‌عنوان ناقضین میثاق مردود و مطرود شمردند و درباره سایرین و جایگاهشان سکوت پیشه نمودند.

بزرگترین دختر حضرت عبدالبهاء ضیائیه خانم بودند که با میرزا هادی افنان، نوه حاجی میرزا ابوالقاسم، برادر حرم حضرت باب، ازدواج کردند. حاصل این ازدواج سه پسر، حضرت شوقی افندی، حسین و ریاض، و دو دختر، روح انگیز و مهرانگیز، بود. این خانواده نام خانوادگی ربانی را داشتند که حضرت عبدالبهاء به آنها عنایت فرمودند.

طوبی خانم با میرزا محسن افنان، پسر حاجی میرزا سید حسن (افنان کبیر)، برادر دیگر حرم حضرت باب، ازدواج کرد. آنها سه پسر، روحی، سهیل و فؤاد، و یک دختر، ثریا، داشتند. نام خانوادگی آنها افنان بود.

روحا خانم با میرزا جلال، پسر سلطان الشهدا ازدواج کرد. آنها دو پسر به نام منیب و حسن، و دو دختر به نام مریم و زهرا داشتند. نام خانوادگی آنها شهید بود.

منور خانم با احمد یزدی، کوچک‌ترین پسر حاجی عبدالرحیم قناد، ازدواج کرد. از این ازدواج فرزندی به وجود نیامد.

کلیه اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء کاملاً واقف بودند که ناقضین قدیم از دشمنان قهار و کینه‌توز حضرت عبدالبهاء و امر مبارک هستند و

طبق هدایت طلعت میثاق باید از آنها اجتناب می‌کردند. در ایام حیات حضرت عبدالبهاء با آنها هیچ معاشرتی نداشتند و در اوایل دوران قیادت حضرت ولی امرالله نیز انس و الفتی با آنها نداشتند. اما این وضعیت زیاد طول نکشید و پیوندهای پنهانی بین ناقضین قدیم و بعضی اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء برقرار شد. بیماری نقض، گویی همانند ویروسی مهاجم، منتشر شد و نهایتاً کلیه اعضاء باقیمانده آن عائله شریفه را مبتلا کرد و هیچ کس در امان نماند. این سقوط دهشتناک به علت تمرّد از اوامر مربوط به اجتناب از ناقضین رخ داد. حضرت عبدالبهاء به وضوح به احباء هشدار داده بودند که از معاشرت با آنها اکیداً اجتناب نمایند. طلعت میثاق در الواح مبارکه وصایا این گونه توصیه می‌فرمایند:

از اساس اعظم امرالله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است.  
 زیرا به کلی امرالله را محو و شریعت الله را سَحَق و جمیع زحمات را  
 هدر خواهند داد. (ایام تسعه، ص ۴۷۷)

و در فقره دیگری از همان لوح مبارک، همان اندازات را تکرار می‌فرمایند:

لهذا باید احبای الهی به کلی از آنان اجتناب و احتراز  
 نمایند و دسائس و وساوس ایشان را مقاومت کنند و شریعت الله و



عصیان منسویین حضرت ولی امرالله | ۶۳۱

دین الله را محافظه نمایند و جمیع یاران به نشر نفعات الله پردازند  
و به تبلیغ کوشند. (ایام تسعه، ص ۴۸۳)

لذا، کاملاً واضح است که بدیهی ترین دلیل که چرا اعضاء عائله  
حضرت عبدالبهاء نتوانستند از آن طلعت نورا اطاعت کنند فقدان ایمان به  
طلعت میثاق و کلام آن حضرت بود.

حضرت عبدالبهاء مایل بودند عائله ایشان با روح خلوص و  
عبودیت به حضرت شوقی افندی توجه نمایند. ایشان در الواح مبارکه  
وصایا به لحنی واضح و خالی از ابهام هشدار دادند که اگر از حضرت ولی  
امرالله اعراض کنند، اگر نسبت به ایشان عصیان نمایند، یا با ایشان منازعه  
کنند، نسبت به خداوند تمرد و عصیان نموده با او منازعه نموده اند. با این  
همه آنها به وصایای حضرت عبدالبهاء بی اعتنایی نموده علناً با حضرت  
شوقی افندی مخالفت کردند.

نابودی روحانی مصیبت بار عائله حضرت عبدالبهاء، با سقوط  
پیای اعضاء، که قربانی شعله های سرکش نقض میثاق شدند، حضرت  
شوقی افندی را به کلی تنها گذاشت. در طول سال ها، برادران و خواهران،  
خاله زادگان متعدّد، خاله ها (صبایای حضرت عبدالبهاء) و دیگر منسویین  
از شجره امرالله مقطوع و جدا شدند. با عصیان و تمرد آنها، حضرت ولی  
امرالله نهایت تلاش را به کار بردند آنها را نجات دهند. حتی مدت زمانی

نسبتاً قابل توجه از افشاء تمرد آنها برای جامعه خودداری کردند. بلکه اهانت آنها را ندیده گرفته رفتار منفور آنها را در سکوت تحمل کردند تا، نهایتاً، دیگر هیچ چاره‌ای نداشتند جز آنکه آنها را ناقض عهد الهی اعلام کرده و مراتب را به عالم بهائی اعلان نمایند.<sup>۲</sup>

کلّیه این پیام‌ها که توسط حضرت شوقی افندی در زمان‌های گوناگون در طی دوران قیادت آن حضرت خطاب به عالم بهائی ارسال شد نتیجه بسیاری از رویدادهای غم‌افزای نقض میثاق، اقدام به مخالفت، خیانت و تمرد اعضای عائله حضرت عبدالبهاء بود. اما فساد این اعضای عائله و برخی از بهائیان سرشناسی که عهد و پیمان الهی را شکستند نه تنها بافت جامعه بهائی را تضعیف نمود بلکه آن را تقویت کرده حیاتی جدید بخشید. در اثر این فرایند تطهیر، آلائش‌ها و ناپاکی‌ها از هیکل امرالله اخراج شد.

حضرت شوقی افندی درباره تأثیر تمرد و سرکشی ناقضین میثاق فرمودند:

ما باید ... با هر طوفان نفاقی که گاه به گاه به دست معرضین یا مدّعیان ایمان بر ما می‌شود با سرور و اطمینان مقابله نماییم و آنها را خیری در لباس شرّ شماریم. زیرا هجوم چنین

۲. برای ملاحظه متن این اعلان‌ها و دیگر جزئیات مربوط به نقض عهد اعضای عائله حضرت عبدالبهاء و اخراج آنها از ظلّ امرالله، نگاه کنید به *Covenant of Bahá'í llah*، اثر ادیب طاهرزاده، فصل ۳۲.

حملاتی از داخل و خارج به عوض آنکه سبب تضعیف امرالله گردد اساس بنیانش را مستحکم می‌کند و بر شدت اشتعالش می‌افزاید. آن حملات، هرچند برای خاموش ساختن چراغ امرالله است اما برعکس نتیجه می‌دهد و سبب می‌گردد که خواص ممتازه تعالیم بهائی بر جهانیان نمایان گردد و کمال وحدتش معلوم شود و بی‌همتائی مقامش رخ بگشاید و جامعیت نفوذش تثبیت یابد.<sup>۳</sup>

در سال ۱۹۴۸ آشوب سیاسی شدیدی در ارض اقدس رخ داد. کشور اسرائیل تأسیس شد و نقطه ختامی بر قیمومیت بریتانیا گذاشت. جنگ بین اعراب و یهود درگرفت و بسیاری از اعراب از کشور فرار کردند. در طی این دوران حضرت شوقی افندی در حیفا باقی ماندند و، در برابر خطرات عظیم و مشکلات شدید، طبق معمول به امور جاریه مشغول بودند و از آن جمله روبنای مقام حضرت اعلی را می‌ساختند. اما بقیه خانواده، که ناقض میثاق بودند، با جامعه اعراب همسو شده از آن سرزمین فرار کردند. از آن جمله خانواده میرزا جلال شهید شامل روحا خانم، صبیبه حضرت عبدالبهاء؛ طوبی خانم، صبیبه دیگر حضرت عبدالبهاء، و پسرش روحی و همسرش زهرا و برادرش؛ سه خاله‌زاده دکتر فرید؛ و نیر افنان،

---

۳. نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۲۱-۲۲ / ترجمه متفاوتی از بیان مبارک به قلم ابوالقاسم فیضی در گوهر یکتا، صفحات ۱۸۰-۱۸۱ درج است.

همسرش روح‌انگیز (خواهر حضرت شوقی افندی) و فرزندانشان. سایر کسانی که به لبنان گریختند عبارت بودند از بدیع‌الله (زعیم ثانی بعد از ناقص اکبر) و منسوبینش، همراه با بهائیان که نسبت به حضرت ولی امرالله بی‌وفا بودند. با گذشت زمان، این افراد، که قبلاً به علت ارتباط و معاشرت با اعداء امرالله از عائله مقدسه مطرود و جدا شده بودند، در جامعه اسلامی ادغام گشتند.

اگرچه امرالله از طرد نفوس بی‌وفایی که نقض عهد کرده‌اند نفع می‌برد، اما مرکز امرالله کسی است که بیش از همه دستخوش رنج و عذاب می‌شود. در قضیه حضرت شوقی افندی، در اثر این واقعیت که ایشان، به دلیل موقع و منصب خود به‌عنوان ولی امرالله، موظف به اخراج نزدیک‌ترین عزیزانشان بودند، این رنج و عذاب شدیدتر و عمیق‌تر بود. رنج و المی را که حضرت شوقی افندی باید هنگام طرد برادران، خواهران و خاله‌های خود از امرالهی تحمل کرده باشند نمی‌توانیم برآورد کنیم.

از جمله کسانی که در تحریک روح نقض میثاق نقشی اساسی داشتند، روحی که در سال‌های اولیه قیادت حضرت ولی امرالله در قلوب اکثر اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء غیرفعال باقی مانده بود، خانواده سید علی افنان، دشمن قهار و دیرینه حضرت عبدالبهاء، بود.<sup>۴</sup> حال، پسرانش

- نوه‌های حضرت بهاءالله که همه در سلک ناقضین عهد الهی بودند -  
بیشترین لطمه را بر شخص حضرت شوقی افندی وارد ساختند.

هنگامی که روح‌انگیز، بزرگترین خواهر حضرت شوقی افندی با  
پسر دوم سید علی، نیر افنان، ازدواج کرد لطمه‌ای عظیم بر آن حضرت  
وارد کرد. نیر افنان در تمامی دوران ولایت حضرت شوقی افندی بزرگترین  
دشمن آن طلعت نورا بود. این ازدواج آشوبی بی سابقه در خانواده ایجاد  
کرد و دو ازدواج مشابه در پی آن واقع شد؛ یکی بین حسن، فرزند دیگر  
سید علی، که او هم ناقض بود و مهرانگیز، خواهر کوچک‌تر حضرت  
شوقی افندی؛ و دیگری بین پسر دیگر او، فیضی، و ثریا، دخترخاله  
حضرت شوقی افندی. حضرت ولی امرالله به نیر این‌گونه اشاره دارند،  
«محور دسائس و مکاید، که پیوند بین ناقضین قدیم و جدید را برقرار  
می‌کند.»<sup>۵</sup> هیکل مبارک مرقوم فرمودند، «فقط پس از گذشت زمان ظاهر  
و عیان خواهد شد که این جرثومه نقض که به عائله حضرت عبدالبهاء وارد  
شد و بیست سال رشد و نما نمود تا چه حدّ خرابی و دمار به وجود آورده  
است.»<sup>۶</sup>

۵. ترجمه - تلگرام ۵ آوریل ۱۹۵۲ مندرج در *Messages to the Bahá i World*، ص ۲۴

۶. نقل ترجمه از کتاب گوهر یکتا، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ تلگرام حضرت ولی امرالله به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۵۲ مندرج در  
*Messages to the Bahá i World*، ص ۲۴.

این تعدّیات ناقضین در عائله حضرت عبدالبهاء آنقدر مهلک بود که طولی نکشید که اعضاء خانواده ناقض میثاق شدند. روحیه خانم درباره اثرات نقض در عائله حضرت عبدالبهاء چنین نوشته‌اند:

این مقدمه کاملاً تاریخ دقیق نقض را در زندگی حضرت ولی امرالله بیان نمی‌دارد. برای آنکه آن را درست ادراک کنیم بایستی برگردیم به داستان قابیل و هابیل و حسادت‌های عائله‌ای که چون سایه غمناکی در سراسر تاریخ و در هر دوری و در هر حادثه‌ای ظاهر می‌گردد. از وقتی که یحیی، نابرداری حضرت بهاءالله، علم مخالفت برافراشت، سمّ نقیع نقض بر هیکل امرالله وارد شد و اثراتش هرگز محو نگردید. کسانی که در تجربیات حیات با ناقضین سروکار نداشته‌اند و یا در این مسئله دقتی ننموده‌اند، محال است نتایج وخیمه و خرابی و اضمحلال این مرض کشنده را ادراک و به درجات تخریب و دمار آن پی ببرند. تمام عائله حضرت بهاءالله در تیرگی این نقض عهد بزرگ شدند و بالتّیجه طوفان‌های اختلاف و جدائی‌های دردناک و صلح و آشتی‌هایی به وجود آمد که تار و پود روابط دقیقه لطیفه را از هم گسست و این تشنّجات هنگامی روی می‌داد که یکی از افراد خانواده به مرض کشنده نقض دچار می‌شد. این بیماری یک مرض روحانی است و

برای نفوسی که به واسطه علاقه خانوادگی سخت به هم مربوط و نزد یکدیگر عزیزند، درک اثرات سیئه آن بی اندازه مشکل و گاهی محال می نماید...

البته شرح این وقایع بر روی کاغذ بسی سهل و آسان است. ولی اگر سال به سال بگذرد و خانواده‌ها از بیخ و بُن متلاشی گردند، عواطف وُدیه قلب‌ها را خرد می نماید و مناظری روی می دهد که مغز از کار باز می ماند و انقلابی حاصل می شود که احساسات آدمی رخوت می گیرد. بعد خواهیم دانست که چندان سهل و ساده هم نبوده؛ به راستی آتش جهنمی که گفته اند همین شعله نقض است. قبل از آنکه مریض را تحت عمل جراحی ببرند تا عضو فاسد را به وسیله عمل جراحی قطع نمایند البته از هر جهت می کوشند تا شاید به کمک ادویه و اغذیه رفع مرض شود. عین همین حال با ناقضین روی می دهد. ناگهان رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ ضمیر. بعد مکالمه آغاز می گردد؛ نصیحت‌ها داده می شود؛ انذار می گردد؛ مریض بهتر می شود. ولی چیزی نمی گذرد که مجدد آثار مرض ظاهر می گردد و بدتر از سابق می شود، به نحوی که موجب تشنّجات وحشت آور می گردد. ممکن است توبه نمایند و غفران عطا گردد ولی اسفا چه بسا که برای بار سوم همان

مرض حمله آغاز می‌نماید و مراحل مختلفه را می‌پیماید. این است داستان زندگانی مظهر ظهور کَلّی الهی و مرکز عهد و ولی امر او که دائماً در این گیر و دار نقض با مردمان سست‌عنصر در غم‌هایی جانگداز روزگار گذراندند. (گوهر یکتا، ص ۱۸۱-۱۸۳)

روحیه خانم در آنچه که ذیلاً نقل می‌شود بینش‌های خود را بیان می‌کنند که مرکز امرالله، هنگام مواجهه با بی‌وفایانی که به مخالفت امرالله قیام می‌کنند، چگونه واکنش نشان می‌دهد:

عکس‌العمل این رفتار و اعمال در وجود ما، که مردمان عادی هستیم، نوعی است و در وجودات مقدّسه الهیه بالمرّه نوعی دیگر است و با آنکه آنان را مراتب متفاوت و یکی فوق دیگری است ولی در این مسئله یکسانند و از نوع انسان بالمرّه مغایر. در سال‌های اوّل حیات من در خانه حضرت ولی امرالله با خود می‌اندیشیدم که چرا هیکل مبارک از جزئی‌ترین عمل اینقدر متشنّج می‌شوند و از حال رفته دچار ضعف می‌شوند. رفته رفته دانستم که این وجودات مقدّسه در داخل قلب خود میزانی دارند که ما از آن محروم هستیم. با آن میزان است که عملی جزئی ایشان را انذار می‌نماید و از بروز و شیوع مرض نقض اخبار می‌دهد. لذا بدین حال دچار می‌شوند. ما چون ماهیانی هستیم که در دریای



امرالله غوطه‌وریم ولی آنان خود دریا هستند. این است به محض این که عنصری مفسد وارد آب شود دریا به هیجان می‌آید و آنقدر موج می‌زند تا آن را برکنار اندازد. دریا همه‌گاه مرده‌ها را به ساحل می‌افکند. (گوهریکتا، ص ۱۸۳-۱۸۴)

ناقضین مستمراً در تلاش بودند به هر ترتیب و به هر وسیله که می‌توانند حضرت ولی امرالله را آزار دهند. آنها از هر جهت به ایشان حمله می‌کردند و درد و رنج غیر قابل تحملی را به ایشان وارد می‌کردند در حالی که ایشان در مقابل تهاجمات آنها آنقدر مقاومت کردند که یکی پس از دیگری مضمحل و نابود شدند. در سال ۱۹۵۷، چند ماهی پیش از صعود هیکل مبارک، ایشان موفق شدند یک بار و برای همیشه آخرین بقایای نفوذ شیرانه ناقضین را از ارض اقدس بالمره مرتفع سازند. در طی اقدامات خود برای توسعه حدایق حول قصر بهجی، مجهودات مکرری مبذول داشتند تا اوامر حکومت برای تخریب خانه‌های ناقضین حول روضه مبارکه صادر شود. ذیلاً بخشی از تلگرامی که در ژوئن ۱۹۵۷ موقع حصول هدف به عالم بهائی مخابره فرمودند، نقل می‌شود:

با قلبی طافح از بهجت و سرور و قدردانی و تشکر موفور ابلاغ می‌گردد که پس از مضمی ۶۷ سال از صعود حضرت بهاءالله در روز صعود، فتح و ظفر بی سابقه‌ای بر گروه ناقضین بدکردار که

مدت شصت سال ریشه نحوست خود را در حوالی حرم اقدس دوانده بودند نصیب امر الهی گردید<sup>۷</sup> آنها در طی این مدت با اقدامات خصمانه علنی و دسائس و مکاید جدید و ابتکاری، با معاضدت اعداء خارجی تحت سه حکومت متوالی، خشم ربّ میثاق را برانگیختند، لعن ابدی ملاً اعلی را به جان خریدند، و قلب مصفاى حضرت عبدالبهاء را مشحون از احزان غیر قابل توصیف نمودند.

حکم خلع ید صادره از مقامات حکومت اسرائیل، که در پیام اخیر به کانونشن به آن اشاره شد، به تمامی املاک متعلق به ناقضین میثاق حول حرم اقدس مربوط است که اخیراً همین اعداء از طریق تقاضای تجدید نظر به دیوان عالی اسرائیل مورد اعتراض قرار گرفته بود، و حال با تصمیم مخالفت که توسط همان دیوان اعلام شده است، مقامات مدنی را قادر ساخت که تصمیم اولیه را تنفیذ نمایند و حکم تخلیه از بقایای نکبت بار نفوسی که زمانی مخالفان مهیب و هولناک، اعم از داخل ارض اقدس و ماوراء حدود و ثغور آن، محسوب، و مدت مدید سعی و تلاش کردند و مجدانه کوشیدند اساس امرالله را منهدم سازند، وفای اهل بهاء را

---

۷. ترجمه تا این قسمت از کتاب گوهر یکتا، ص ۳۶۳، نقل گردید -م.

به تحلیل برند و سبب انشقاق ابدی در صفوف حامیان آن شوند،  
به جریان افتد...

اجرای این امریه، ملاً، حریم خارجی قبله عالم بهائی را از  
لوث آنچه که اسم امرالهی را لکه دارمی ساخت تطهیر خواهد کرد  
و راه را برای اتخاذ و اجرای اقدامات اولیه ای مهیا می سازد که  
بنای مرقد مجلل و شایسته ای را، در دهه های آینده، برای حفظ و  
حراست رمس اقدسی که در آغوش گرفته است، بشارت می دهد.<sup>۸</sup>

کسب این حکم تخلیه آخرین اقدام حضرت ولی امرالله در ریشه کن  
کردن لانه های فساد و نفرتی بود که مقدس ترین مرقد در عالم بهائی را  
متجاوز از شصت سال آلوده ساخته بود. در طی این مدت اقدامات عدیده  
توسط ناقض اکبر، منسویین و اعوان و انصارش، و توسط اعدای امرالله،  
علیه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله صورت گرفته بود. الیوم، هیچ  
نشانی از بقایای آنها در اراضی حول روضه مبارکه وجود ندارد.



## فصل سی و یکم

### توجه به حضرت ولی امرالله

اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند. (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

خبر انتصاب حضرت شوقی افندی در مقام ولایت امرالله در سراسر عالم با استقبال پر شور و اشتیاق بهائیان روبرو شد؛ آنها، همانطور که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا فرموده بودند، در کمال خلوص و وفاداری به آن حضرت توجه نمودند. این اقدام سبب شد جامعه اسم اعظم از استعدادها و ظرفیت‌های بالقوه شگرفی جهت ترقی و تقدّم برخوردار شود و فیوضات جدیدی از مواهب الهیه را به احباء اعطاء کرد که سبب تقویت بنیه ایمانی آنها گردید. اگرچه ایمان فرد منوط به میزان محبت او به حضرت بهاءالله است، اما محبت مزبور تحقق نتواند یافت مگر آنکه فرد با خلوص، خضوع و خشوع، که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا توصیه فرموده‌اند، به حضرت ولی امرالله توجه نماید. زیرا چگونه ممکن است شخصی مدعی محبت به جمال مبارک باشد و در عین حال به مرجعیت نفس مقدسی که از هدایت و عصمت موهوبی حضرت بهاءالله برخوردار و آیه‌الله بوجه ارض است بی‌اعتنایی نماید.

حکایت‌های محبت و تعلق خاطر که احباء به‌طور اعم، و ایادی امرالله به‌طور اخص، نسبت به حضرت شوقی افندی ابراز داشتند بسیار زیاد و دلگرم‌کننده است. در شرق، شور و شوق احباء حدّ و مرزی نداشت. آنها در کمال وفاداری طبق هدایات ایشان عمل کردند و، در بسیاری از موارد، در اجرای تعهدات گوناگون خود متحمل تضییقات شدیدی شدند. تعداد زیادی از احباء در عرایضی حضور حضرت شوقی افندی مراتب وفاداری خود به ایشان را ابراز داشتند، در حالی که بسیاری از نفوس با قلم‌های توانا، به نظم یا نثر، محبت عمیق خود را اظهار نمودند که در جامعه انتشار یافت. برخی با حضرت شوقی افندی ملاقات کرده شخصاً ایشان را می‌شناختند و حتی در دوران طفولیت آن حضرت دریافته بودند که ایشان جانشین حضرت عبدالبهاء خواهند شد.

همانطور که در فصل ۲۷ ذکر شد، شاعر نامی بهائی، عنذلیب، موقعی که حضرت شوقی افندی در گهواره آرمیده بودند، لالایی مسرت‌بخشی را سرود و آینده باشکوه ایشان را پیش‌بینی کرد. حکایت دیگر از این نوع ادراک روحانی مربوط به دکتر یونس خان، منشی و مترجم مورد اعتماد چندین ساله حضرت عبدالبهاء است که با احباء غرب مکاتبه داشت. زمانی مکتوبی از یکی از احبای امریکایی دریافت داشت گویای آن که بعضی از احباء شنیده‌اند که جانشین حضرت عبدالبهاء اخیراً متولد

شده و درخواست داشتند که این روایت تأیید شود. دکتر خان انتقال آن به حضرت عبدالبهاء را بسیار دشوار می‌دید زیرا نمی‌توانست اندیشه روزی را که حضرت عبدالبهاء صعود خواهند فرمود تحمل کند، بنابراین این موضوع را نزد خود نگه داشت و مطمئن نبود به چه نحو می‌تواند آن را مطرح کند. سرانجام، شهامت خود را به دست آورد. با آهنگ شکسته و گسسته، سؤال را مطرح کرد. حضرت عبدالبهاء جواب مثبت داده فرمودند، «ارتفاع امر در دست اوست.» (خاطرات نه ساله عکا، ص ۳۴۰)

دکتر خان می‌دانست مقصود کدام طفل است و قبلاً هنگام زیارت شوقی افندی نوزاد احساسی عمیق از اهتزاز روحانی را تجربه کرده بود. اگرچه سعی کرد موضوع را از ذهن خود خارج کند، زیرا معتقد بود که توجه به هر نفسی غیر از حضرت عبدالبهاء در ایام حیات عنصری آن حضرت غیر قابل بخشش است، اما درباره احساسی که با مشاهده حضرت شوقی افندی در گهواره مشاهده کرده بود با حاجی میرزا حیدرعلی صحبت کرد و دریافت که حاجی نیز تجربه مشابهی داشته است. به این ترتیب، از اوان طفولیت حضرت شوقی افندی، بذر محبت ایشان در دل تعداد زیادی از احبای شرق کاشته شد. به این دلیل است که انتصاب ایشان به ولات امرالله با شور و شوق کلّ جامعه بهائیان ایران مواجه شد.

در غرب احباء در کمال اطاعت از کلام حضرت عبدالبهاء به حضرت شوقی افندی توجه نمودند اما مدتی طول کشید تا دریافتند ایشان شخصی موهوب به قوا و فضائل خداداده هستند. موقعی که احباء با ایشان ملاقات کرده مجذوب شخصیت آن حضرت شدند حکایت‌های خود از خلوص تام نسبت به آن حضرت را برای دیگر دوستان بیان کردند که سبب شد بهائیان غرب تعلقی عمیق‌تر به ایشان یافته محبت تام یابند.

شهادت‌هایی که ذیلاً از برخی احبای سرشناس، از جمله ایادی امرالله، نقل می‌شود حاکی از میزان محبت و علاقه‌ای است که احبای غرب نسبت به حضرت ولی امرالله داشتند.

مانتفرت میلز (Mountfort Mills)، از احبای سرشناس که با توانایی تام و خلوص تمام به حضرت ولی امرالله خدمت می‌کرد، روز ۲۲ آوریل ۱۹۲۲، بعد از آنکه چند ماه پس از صعود حضرت عبدالبهاء با حضرت ولی امرالله ملاقات کرده بود، خطاب به احباء اظهار داشت:

... به حضور حضرت شوقی افندی مشرف شدیم؛ لباس هیکل مبارک تماماً مشکی بود؛ هیکلی جذاب داشتند. به این بیندیشید که امروز ایشان در چه جایگاهی هستند. در مقایسه با مسائل بزرگی که این جوان دارد، جوانی که با مسائل کلّ عالم مواجه است، تمام مسائل پیچیده دولت‌مردان بزرگ جهان مانند



بازیچه کودکان است. ایشان جوانی بیست و شش ساله هستند که طبق الواح مبارکه وصایای حضرت مولی الوری به عنوان ولی امرالله منصوب شده‌اند. احدی نمی‌تواند از مشکلات ایشان، که طاقت فرساست، دریافت و برداشتی کامل داشته باشد.

در کمال مسرت و محبت با ما دست دادند؛ ملاقات ما کوتاه بود. دسته گلی به شکل درختی کوچک مملو از شلیل و نارنگی به اتاق ما فرستاده شد. آن را جناب فوجیتا آورد. بدون کوچک‌ترین احساس اندوه و حزن بیدار شدیم. آن احساس به کلی از بین رفته بود. حضرت مولی الوری غیبت اختیار نفرموده بود. روح حضرتش با شدت و قدرت بیشتر، فارغ از محدودیت‌های جسمی، حضور داشت. می‌توانستیم آن را به قلوب خود ببریم و به درجات بیشتر منعکس سازیم. در مرکز این تشعشع و تالؤلؤ این مرد جوان، حضرت شوقی افندی قرار داشت. روح قدسی از این مرد جریان داشت. حضرتش فی الحقیقه در سیما، هیکل و منش، جوان اما قلبش مرکز جهان امروز بود. شخصیت و روح الهی امروز از حضرتش تابان و متأللاً است. الیوم تنها اوست که می‌تواند عالم را نجات بخشد و مدنیت حقیقی را بنا کند. آنقدر فروتن، متواضع و نوع دوست و از خود گذشته است که زیارت حضرتش بسیار تأثیر

می‌گذارد. مکاتیب او عالی و شگفت‌انگیز است. در اعطاء قدرت دید این کانون عظیم مرکزی هدایت به ما برای مواجهه با مسائل مشکل، حکمت عظیم الهی نهفته است. این مسائل، بسیار شبیه مسائل ما، از جمیع نقاط عالم به‌سویش روان است. با آنها به ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین وجه روبرو شده به حل آنها می‌پردازد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۲۶ ایادی امرالله بانو کیت رانسوم کهلر (Keith Ransom-Kehler) چنین نوشت:

شخصیت برجسته و بی‌مثیل در عالم امروز حضرت شوقی افندی است. بی‌مثیل، زیرا ولایت این امر عظیم در دستان اوست و فروتنی، تواضع، حزم و تدبیر، و خضوع ایشان بس عظیم و به یادماندنی است. برجسته از آن روی که، می‌توانیم در کمال اطمینان بگوییم، ایشان تنها نفسی هستند که امور میلیون‌ها نفوس به دست ایشان سپرده شده و تنها یک تفکر و ذهنیت دارند - ترویج سریع صلح و حسن نیت در سراسر عالم. حیات شخصی ایشان کاملاً و مطلقاً فدا می‌شود ... عالم، سیاست آن، روابط اجتماعی، اوضاع اقتصادی، طرح‌ها، نقشه‌ها، منویات، برنامه‌ها،

۱. میلز، مندرج در کتاب *Shoghi Effendi*، اثر یوگو جیاکری، ص ۱۸۹.

نقائص، کامیابی‌ها، درست مانند جانداران ریز آبرزی زیر میکروسکوپ، تحت نظر دقیق ایشان قرار دارد.

... حضرت شوقی افندی فرمانده کلّ این ارتش بدیع عظیم ایمان و توانایی است که برای نابودی قوای شریر زندگی در حال حرکت به جلو است.<sup>۲</sup>

ایادی امرالله دکتر یوگو جیاگری این شرح را از خود به یادگار گذاشته است:

از تمامی ویژگی‌هایی که حضرت شوقی افندی دارا بودند، یکی به اعتقاد من در قلب شخصیت ایشان قرار داشت و ریشه آن در ژرفنای روح ایشان بود، ایمان عظیم و اتکای کامل آن حضرت به اثربخشی ظهور حضرت بهاءالله بود. هیکل مبارک با پایمردی و استقامتی که به هیچ چیز قابل تشبیه نیست به تعالیم جمال مبارک متمسک بودند. تمام وجود ایشان تحت تأثیر قوه نفحات ظهور بود، و به این دلیل است که جمیع نفوسی که به ایشان نزدیک می‌شدند یا تماسی با آن حضرت داشتند چنان احساس ایمنی، اطمینان می‌یافتند و احساس می‌کردند از حیات جدید برخوردار شده‌اند. به همین دلیل افراد توطئه‌گر و دسیسه‌چینی که به ارتکاب

اعمال نامطلوب یا فریبکاری تمایل داشتند نمی‌توانستند مدتی طولانی در حضور مبارک باقی بمانند و هراسان، حیران و متنبه دور می‌شدند. در طول سال‌هایی که با حضرت شوقی افندی معاشر بودم مکرراً قوه ساطعه از اعتقاد ایشان را تجربه کردم؛ قوه‌ای که مشکلات را مرتفع می‌ساخت، راه‌حل‌های غیرمنتظره مسرت‌بخشی را به ارمغان می‌آورد و راه را برای دستاوردهای بهتر و بزرگ‌تر هموار می‌ساخت...

حال مایلیم باز هم یکی دیگر از فضیلت‌های روحانی حضرت شوقی افندی را به تصویر بکشیم، که قبلاً متوجه شده بودم اما در طی آن مکالمه پرشور، با همه قوت و ظرافت آن مشهود گشت؛ یعنی قابلیت ایشان در مجزا ساختن خود به‌عنوان یک انسان از شوقی افندی، ولی امرالله. وقتی ایشان از زحمات، وظائف، نقشه‌ها، حال و آینده، الهام، و تصمیمات ولی امرالله صحبت می‌کردند، چنان فارغ از خویشتن سخن می‌گفتند که شنونده باور داشت که ایشان راجع به شخص دیگری صحبت می‌کنند. این حالت سبب می‌شود ایشان بیش از پیش معزز و مکرم شوند، زیرا مشاهده چنین تعادلی بین فروتنی و عظمت، عینیت و از خودگذشتگی همراه با ذهنی خلاق، پربار و شاعرانه یکی از

رویدادهای نادر در هزاران سال است. من از واژه ظرافت استفاده کردم، زیرا در تمامی اندیشه و اعمال ایشان هیچ اشتیاق یا کوچک‌ترین اثری از غرور یا خودستایی دیده نمی‌شود. مثالی روشن‌گر از آن را می‌توان در یکی از مکاتیب ایشان یافت که استادانه به رشته تحریر درآمده است، یعنی در توقیع دور بهائی در بخش مربوط به نظم اداری که مقام ولی امرالله توصیف می‌شود...

فروتنی از نوعی که هنوز در جای دیگر دیده نشده یکی از فضیلت‌های بی‌مثیل و بسیار حضرت شوقی افندی بود؛ این فروتنی از این یقین نشأت می‌گرفت که استعدادهای انسان مخلوق خود او نیستند بلکه ودیعه‌گرانبهای الهی‌اند، و نباید به نحوی سلطه‌جویانه یا با نخوت و تکبر نشان داده شود یا مورد استفاده قرار گیرد. و معهدا، از هیکل مبارک عزت نفس و متانت و وقاری حقیقی به ظهور می‌رسید؛ چنان متانتی شاهانه و شکوهمند که ایشان را به رتبه‌ای به مراتب بالاتر از هر فردی که تا کنون دیده یا شناخته‌ام ارتقاء می‌بخشید.

موقع مکالمه با ایشان، قویاً می‌شد این حالت فروتنی را احساس کرد، در حالی که جبین‌گشاده و دیدگان نافذ ایشان از نور درونی حکایت می‌کرد که نشأت گرفته از ایمان، شهامت و عزم

جزم بود. آگاهی و وقوفی را می‌شد احساس کرد که حیرت‌بخش بود و فرد را از توان بیان کلامی تهی می‌ساخت.

تواضع حضرت شوقی افندی نه تنها برجسته بلکه نمونه بود. هیکل مبارک هرگز علائق یا آمال شخصی را مقدم بر وظائف خویش به عنوان ولی امرالله قرار ندادند...

اگر کسی بخواهد وجوه کثیره شخصیت حضرت شوقی افندی را، که مانند سطوح جواهری در حدّ کمال تراش خورده اشعه نور و الهام الهی را منعکس می‌ساخت، به تفصیل توصیف نماید، مجلّدات عدیده کفایت نمی‌کرد. قاطعانه باور دارم که روانشناسان با این نقطه نظر موافق خواهند بود که در حالی که عموم افراد بشر به نحوی اختیاری یا نیمه اختیاری به شرایط محیط، اوضاع و احوال، الهام و حتی به آنچه که ممکن است انوار ساطعه الهی تلقی شود، واکنش نشان می‌دهند، حضرت شوقی افندی، همانند وسیله‌ای حسّاس به منشأ کلّ قوا متصل بودند، به نامحسوس‌ترین سائقه‌های روحانی که کلّ وجود ایشان را فعال می‌ساخت بی‌اختیار عکس‌العمل نشان می‌دادند که ایشان را قادر به اجرا و ایفای کلیه وظائف و مسئولیت‌های مرتبط با امر الهی، بدون کوچک‌ترین احتمال اشتباه، قادر می‌ساخت.

توجه به حضرت ولی امرالله | ۶۵۳

این تحلیل، که در نخستین تشرّف به حضور ایشان انجام شد، برای من به وضوح و به نحوی قطعی معنای هدایت و عصمت الهی را توضیح داد...<sup>۳</sup>

بالاخره، کمتر از یک سال قبل از صعود هیکل مبارک، در مؤتمر بین المللی بهائی که در فرانکفورت آلمان منعقد شد، و ایادی امرالله بانو امیلیا کالینز به عنوان نماینده حضرت شوقی افندی در آن حضور یافت، در تکریم حضرت شوقی افندی به ایراد خطابه‌ای پرداخت که گواهی است کامل و شاهدهی است صادق که حضرات ایادی امرالله در کمال وفاداری به توصیه‌های حضرت عبدالبهاء عمل کردند که می‌فرمایند، «باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند.» بانو کالینز این‌گونه سخن گفت:

چگونه می‌توان کلامی بیابم که آنچه را درباره ولی محبوب امرمان در دل و جان دارم بیان کند. باور دارم که هر یک از ما باید اکنون مشحون از روح او و مملو از منویات او شویم که ما را در پنج سال آینده در جهاد جلیلی که آغاز فرموده به پیش خواهد برد و ما را قادر خواهد ساخت که آمال و نوایای آن حضرت

را به اوج تحقق رسانیم. اکمال و اتمام نقشه ایشان، یادبود زنده‌ای است که باید به یاد و خاطره ایشان ایجاد کنیم.

وقتی ابتدا خبر صعود حضرت عبدالبهاء را شنیدم، فرد جوانی در زمره مؤمنین بودم و پس از آنکه مفادّ الواح مبارکه وصایا معلوم و مشهود گشت، دل و جانم به غصن برومند جوان، که توسط آن حضرت برای مراقبت از امرالله و هدایت شریعةالله منصوب شده بود، متوجه گشت. چقدر به ساحت الهی دعا کردم که مرا قادر سازد که حضرتش را مسرور سازم.

در سال ۱۹۲۳، وقتی حضرت ولی محبوب امرالله بعضی از نفوس را فرا خواندند که در حیفا خدمت کنند، تدریجاً دریافتم که هیکل مبارک چه مواردی را پشت سر گذاشته‌اند. سیمای مبارک محزون بود؛ به سهولت قابل تشخیص بود که در طول سنواتی که خانواده دنبال امیال خویش بودند و سرانجام امور امریه و ولی امرشان را رها کردند و به راه خویش رفتند، روح ایشان چقدر تحت فشار سنگین رنج و غصّه قرار گرفت. حقیقتاً می‌توانم بیان کنم که چند سالی ما که در مرکز جهانی خدمت می‌کردیم به ندرت لبخند ایشان را می‌دیدیم، و گاهی اوقات ایشان غم و غصّه خود را بیان می‌کردند و بعضی از رویدادهایی را که متحمّل شده



بودند با ما در میان می‌گذاشتند. من بر جزئیات گرفتاری‌ها و ابتلائات روزمره حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء وقوف ندارم، اما گاهی اوقات از خود می‌پرسم که آیا این ابتلائات ممکن است بیش از آنچه که شوقی افندی محبوب ما متحمل می‌شوند، تأثرانگیز و سوزناک باشد.

حضرت ولی امرالله فروتنی عمیق و ذاتی داشتند. هر زمان که موضوع امرالله مطرح بود، با شور و حرارت، همانند سلطانی که در بلندای مقام و موقع خود و از موضع اقتدار صحبت کند، از آن دفاع می‌فرمودند. اما به‌عنوان فرد انسان، متواضع بودند، تمجید و تحسین ما را نشنیده می‌گرفتند، هر آنچه را که مایل بودیم درباره ایشان بیان کنیم به طلعات مقدسه امر مبارک متوجه می‌ساختند. همه از این خصوصیت ایشان آگاه بودیم، چگونه ابداً اجازه نمی‌دادند که از ایشان عکسی گرفته شود، یا خودشان عکسی از خود عنایت کنند، اما همواره یاران را تشویق می‌کردند که شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را در اتاق‌هایشان بگذارند؛ ابداً اجازه نمی‌دادند کسی لباس‌ها یا اشیاء شخصی ایشان را داشته باشد که مبادا به‌عنوان اشیاء متبرکه به حساب آید؛ از هرگونه نشانه پرستش

شخصی بیزار بودند - گو این که بر آنچه که در دل خود نسبت به ایشان احساس می‌کردیم سُلطه‌ای داشته باشند.

حضرت عبدالبهاء فرمودند، «ای یاران باوفای عبدالبهاء باید ... شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانیش ننشیند.» نه خانواده‌اش از قلب نورانی حضرت شوقی افندی مراقبت کردند، نه اهل عالم از او مواظبت نمودند و نه، متأسفانه، ما بهائیان رعایت حال ایشان را نمودیم.

بعد از سال‌ها حزن و افتتانی که با خانواده تحمّل کردند، بعد از جدایی نهایی از آنها، مسرت و امید جدیدی برای ولی امر محبوبمان فراهم آمد. پیشرفت سریعی که در تحقق بسیاری از اهداف جهاد کبیر جهانی حاصل شد سبب اهتزاز روح آن حضرت گردید. چگونه می‌توانم دیدگان مبارکش را توصیف کنم هنگامی که به مسافرخانه زائرین می‌آمدند و موفقیت جدیدی را اعلام می‌فرمودند؛ چشمان مبارکش از نور و اشتیاق برق می‌زد و سیمای زیبای ایشان با لبخندی تابان می‌درخشید. غالباً یکی از نقشه‌هایشان را می‌فرمودند بیاورند، و هنگامی که آن را روی میز غذاخوری پهن می‌کردند، انگشتشان با کمال قدرت، تأکید و عزم جزم، به‌سوی خطه‌ای که تازه فتح شده بود، حظیره‌القدس

جدیدی که خریداری شده بود، زبان جدیدی که آثار به آن ترجمه شده بود، هر چه که بود، به آن سوی نشانه می‌رفت. گمان کنم مبالغه نباشد اگر بگویم که پیشرفت نقشه ده ساله بود که به ایشان شور و شوقی می‌بخشید که آنقدر سخت کار کنند، زیرا به شدت خسته بودند. بیش از یک بار در طئی واپسین سال زندگی‌شان فرمودند که دوران قیادت ایشان بیش از دوران حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء طول کشیده است و از ثقل امور شاکمی بودند، اما هیچ‌یک از ما نمی‌توانست پیش‌بینی کند که این گویای آزادی قریب الوقوع ایشان بود، حاکی از آن بود که مدت سی و شش سال تلاش، کار مداوم، احزان و از خودگذشتگی قوای ایشان را به تحلیل برده بود.

وجدان و وظیفه‌شناسی ایشان همانند آتشی در درون ایشان شعله‌ور بود؛ از اوان طفولیت آن طلعت نورا سجایای حسّاسیت، بزرگ‌منشی، و پشتکار را که خصایص ایشان بود به منصّه ظهور رساندند و با ورود به سنّ بلوغ و در سراسر دوران ولایت امرالله این سجایا قوی‌تر و قوی‌تر شد.

احباء باید متوجه باشند که حضرت شوقی افندی هیچ پیش‌آگهی نداشتند که به‌عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء منصوب

خواهند شد. بعد از لطمه وارده ناشی از صعود حضرت عبدالبهاء، ضربه هولناک‌تری به ایشان وارد شد و آن لطمه عبارت از انتصاب ایشان به عنوان «آیه‌الله» بود. ایشان در این منصب عالی متعالی، که می‌دانیم تحت هدایت مستقیم دو مظهر ظهور الهی بودند رشد کردند، مانند درختی که تا سرحد بلوغ کامل رشد کند و اثمار جنیّه به بار آورد، اما به قیمت فداکردن خویش به حدّی که احدی قادر نخواهد بود کما ینبغی و یلیق برآورد کند و دریابد.

حال برای یک لحظه، هر قدر به اختصار، برخی از خدماتی را که حضرت ولی امرالله به امر حضرت بهاءالله عرضه نمودند بررسی کنیم.

وقتی حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند، مقام اعلی شامل شش اتاق محاط به قطعه کوچکی زمین بود. قصر بهجی و بیشتر اراضی آن در دست ناقضین میثاق یا دوستان آنها بود، جز خود مرقد مبارک جمال قدم، که ناحیه کوچکی را در بر می‌گرفت، و نیز دو مسافرخانه، که اجاره شده بود. حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدّس، اگرچه مورد محبّت و احترام گسترده‌ای بودند، به عنوان ریاست دیانتی مستقل شناخته نمی‌شدند بلکه به عنوان مسلمانی برجسته و مردی مقدّس معروف بودند. ولی امر جوان، که نفس

جوانی اش او را فارغ و آزاد می ساخت، مجهّز به قوّه ای که پدر بزرگش به او عنایت کرده بود، با یک ضربه پیوندهایی را که هنوز به ظاهر بهائیان را به اسلام مربوط می ساخت، از هم گسیخت - ایشان از رفتن به مسجد امتناع کردند. حضرت شوقی افندی، رئوف، حسّاس، خُرد شده زیر بار عظیم احزان، مشغول نبردی درونی برای سازگار شدن با جلال مقامی که ناگهان بر ایشان مکشوف شده بود، انجام دادن تمامی آنچه را که حضرت عبدالبهاء امیدوار بودند انجام شود، شروع کردند و کلام حضرت عبدالبهاء را اجرا کردند که فرمودند بعد از ایشان حجابها خرق خواهد شد. مثل اعلای امر بهائی، آن پدر مهربان و غفور، در گذشته بود و نظم حضرت بهاءالله اکنون تحت هدایت مدافع عدل الهی شکل می گرفت.

مولای محبوب، حضرت عبدالبهاء، با دیدگانی مشتاق و پرحسرت، به مقام اعلی نگاه کرده و فرموده بود که میسر نشد که مقام حضرت اعلی ساخته شود، اما ان شاءالله، بنا خواهد شد. حضرت ولی امرالله ابتدا در سالهای اوّلیه دوران قیادت خود سه اتاق افزودند تا بنایی دارای نه اتاق ساخته شود. در سال ۱۹۴۴، از ماکت مقام تکمیل شده مقام اعلی در مراسم یکصدمین سال

اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ، پرده برداری شد. دارای رواقی و قبه‌ای بود که هر دو را حضرت عبدالبهاء فرموده بودند باید داشته باشد. تا سال ۱۹۵۳ تماماً ساخته شد. سال‌های پیاپی حضرت ولی امرالله بر وسعت حدائق حول مقام افزودند و شخصاً تمامی جزئیات طراحى را انجام می‌دادند. در کمال بردباری و مجدّانه اراضی مورد نیاز را خریداری می‌کردند، حدود هر ناحیه را مشخص می‌فرمودند، بر هر معامله‌ای نظارت داشتند و بر موانع تماماً غلبه می‌نمودند. قصر حضرت بهاءالله را از دسترس ناقض اکبر، میرزا محمدعلی، خارج کردند و آن را به موزه و مکانی مقدّس تبدیل کردند؛ معافیت تمامی املاک امری از مالیات دولتی و عوارض شهرداری را کسب کردند؛ ازدواج بهائی را از لحاظ حقوقی الزامی فرمودند؛ ابتدا از قوه حاکمه بریتانیایی و سپس به شکلی محکم‌تر و قوی‌تر، از دولت جدید اسرائیل، شناسایی رسمی امر مبارک به‌عنوان دیانتی جهانی را کسب کردند؛ دیانتی که اماکن مقدّسه‌اش و مرکز جهانی‌اش در حیفا و عکا قرار دارد، و این که ایشان ریاست این امر مبارک را به عهده دارند که مقامی به مراتب بالاتر از هر مقام مذهبی دیگر در این سرزمین است.

هیكل مبارك اراده فرمودند كه بناهاى يادبود روى مراقده حضرت ورقه مباركه عليا، والده بزرگوار و برادر گرانقدر و حرم حضرت عبدالبهاء را شخصاً طراحى كرده بنا فرمايند. همچنين تصريح فرمودند كه نوع و اندازه و ابعاد بناى دارالآثار بين المللى چگونه بايد باشد و تفصيل طرح را خودشان تصويب كردند و غالباً جزئيات را تغيير مى دادند تا به همان نحوى باشد كه ميل داشتند. ايشان محل دقيق آن روى زمين، اندازه ديوارها و پله‌ها، حديقه حول آن را مشخص كردند. اين بنا اشياء گرانبهاى باقيمانده از گذشته را در خود جاى مى دهد؛ اين امر در اديان گذشته سابقه ندارد. حضرت ولي امرالله، با توسل به اولياء عاليرتبه حكومتى، قصر مزرعه را به عنوان مكاني مقدس براى زيارت زائران بهائى تخصيص دادند در حالى كه هنگام تاسيس كشور يهودى به ساير مؤسّسات وعده داده شده بود. بر مبنای تصميم ايشان بود كه زمين زيبايى جهت بناى مشرق الاذكار جبل كرملى، در مكاني كه ميل حضرت عبدالبهاء بود، ابتياع شد؛ و از مركز جهاني سيل ترجمه‌ها، توابع، آثار حضرت ولي امرالله در جريانى مداوم، به لساني فصيح و شيوا، مملو از قدرت، صحت، عمق و ملهم به الهامات الهيه روان شد.

ید حضرت ولی امرالله قوه محرکه نیرومندی بود. باید قطعاً گفت که هیچ دستکشی هرگز کار آن دست را انجام نداده است. دستکش‌ها عمدتاً وسائلی ضعیف و بی‌ارزش و با معیارهای بشری تقریباً بی‌فایده‌اند. در جمیع امور، از کوچک‌ترین تا بزرگترین آنها، دست ایشان در کار بود و همه کارها را انجام می‌داد؛ هر کار بزرگی را شروع می‌کرد، ابدأ آسودگی نمی‌شناخت، هیچگاه آرامش نداشت تا آنکه آن کار تماماً انجام شود. بسیاری از دستکش‌ها در مقابل آن ید نیرومند نخ‌نما و فرسوده بودند، از هم گسیخته شدند، لازم بود کنار گذاشته شوند، اما امور امریه بدون وقفه تا واپسین شامگاه حیات آن حضرت پیش می‌رفت.

نظم اداری امرالله را، که شرایط آن را حضرت بهاءالله به نفسه تدوین فرمودند و حضرت عبدالبهاء شرح و بسط دادند، حضرت ولی امرالله اقدام به ایجاد آن فرمودند. وقتی حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند، چند محفل روحانی در عالم وجود داشت، و فقط یک هیأت ملی به شیوه‌ای بسیار ابتدایی و در مرحله جنینی فعالیت داشت. اما، سازنده را خداوند تعیین کرده بود؛ مجری بزرگ، با قابلیت تقریباً بی‌مثیل برای سازماندهی، با حکمتی که از عالم بالا نشأت می‌گرفت، با قدرت دید عالم‌بین،



مبادرت به ایفای وظیفه نمود. در کمال بردباری، استقامت و جدّیت و پشتکار، حضرت ولی امرالله هیأت‌های قوی ملی پرورش دادند. شورای بین‌المللی بهائی را، که مرحله جنینی بیت‌العدل عمومی بود، ایجاد کردند. بین آنچه که بافت سستی داشت، بیش از آن فردگرایانه بود که بتواند فعالیتی مؤثر داشته باشد، از یک طرف، و کارایی بسیار زیاد، قواعد و مقررات بسیار زیاد، و بیش از حدّ وارد جزئیات بی‌پایان و غیرضروری شدن که از ابتلائات بزرگ مدنیت امروزه است، تعادلی کامل برقرار فرمودند. هنگامی که ایشان این نظام را پدید آوردند و دستگاه نظم اداری بهائی را پرورش دادند، ناگهان کل سازوکار را سرعت بخشیدند؛ هیکل مبارک در نخستین قدم در اجرای نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء، که وسیله‌ای برای فتح روحانی کلّ جهان است، نقشه هفت ساله را به اجرا گذاشتند. نقشه‌های متوالی تدوین شد. پیروان متنوع و متفرّق امرالله، تحت هدایت محافل روحانی ملی، به صورت جنود حضرت بهاءالله تدریجاً شکل گرفتند. مهاجران، به بیان مبارک، طلایع این جُند عظیم، شروع به خروج از اوطان و سفر به کلّ جهان نمودند تا، در نیمه راه جهاد اکبر و قوم که حضرت ولی امرالله به جریان انداخته بودند، ایشان می‌توانستند

شاهد جامعه متحد، قوی، پرشور جهانی بهائیان باشند، که تا آن زمان بخش عمده اهدافی را که برایشان تعیین شده بود تحقق بخشیده بودند.

چه مواهبی ایشان داشتند و چه مواهبی را عنایت کردند: ترجمه عالی و قدرتمندی از منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، مطالع الانور - تاریخ نبیل -، کتاب ایقان، کلمات مبارکه مکنونه، و لوح مبارک خطاب به ابن ذئب؛ جوهر و عصاره پیام حضرت بهاءالله را در دسترس احبای غرب قرار دادند. ایشان با آثار مکتوب خود، که با مجموعه نظم جهانی بهائی - هدف نظم بدیع جهانی، دور بهائی، که با تولد مدنیت جهانی ادامه یافت (و اکنون مجموعه نظم جهانی بهائی را تشکیل می دهد)،<sup>۴</sup> ظهور عدل الهی، قد ظهر یوم المیعاد شروع شد و با جریان پویایی از تلگرام‌ها و پیام‌های خاص تکمیل شد. به چنین فهرستی طولانی از آثار برجسته، زیباترین گل ذهن مبارک، بررسی استادانه ایشان از صد

---

۴. توضیح مترجم: مجموعه *The World Order of Baha u llah* از هفت توقیع مبارک تشکیل شده است. شش توقیع توسط جناب هوشمند فتح اعظم به فارسی ترجمه شده که پنج توقیع (نظم جهان‌آرای الهی، ملاحظات بیشتر درباره نظم جهان‌آرای الهی، هدف نظم بدیع جهانی، عصر ذهبی امر بهائی، و تولد مدنیت جهانی) در مجموعه «نظم جهانی بهائی» درج شده است. توقیع «آمریکا و صلح اعظم» بعدها توسط ایشان ترجمه و همراه با پیام رضوان ۲۰۰۳ بیت‌العدل اعظم و دو توقیع «هدف نظم بدیع جهانی» و «تولد مدنیت جهانی» توسط جامعه بهائی ایران انتشار یافت. توقیع *Dispensation of Baha u llah*، از مجموعه فوق، قبلاً در ایران ترجمه شده بود که بعدها در سال ۱۴۴ بدیع با تجدید نظر کلی در آلمان تجدید چاپ شد.

سال اول بزرگ‌ترین دور الهی که خداوند برای نوع بشر در روی این سیاره ارسال نموده، افزوده شد، یعنی گاد پاسزبای.<sup>۵</sup>

بینش و دید ایشان آن بود که به امر الهی به صورت یک کلّ نگاه می‌کردند و زمان حال و آینده را به عنوان بخشی از یک چشم‌انداز بزرگ مشاهده می‌فرمودند. ایشان نه تنها تعالیم مبارکه را مقابله می‌کردند، بلکه، با احساس قوی تاریخ‌شناسی، ارزشمندترین آثار و اشیاء باقیمانده متبرکه در عالم بهائی را طوری در دارالآثار دینی جمع فرمودند که هیچ دیانت پیشین ابداً در تملک نداشته است. ایشان مراقب بودند که کلیه اماکن ارزشمند مرتبط به حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاءالله و قهرمانان و شهدای امر، هر زمان که امکانش فراهم بود، خریداری شود: بیت محل تولّد حضرت بهاءالله در طهران، بیت والد ایشان در تاکر، سیاه‌چال، که نخستین اشعه رسالت الهی ایشان در عمق ظلمت آن زندان بر ایشان تابید، بیتی که حضرت بهاءالله در استانبول در اختیار داشتند، و بیوتی که در ادرنه در آن سکونت فرمودند، قلعه سرد و غم‌انگیز ماکو، محلی که حضرت اعلی بیان را نازل

---

۵. این اثر توسط جناب نصرالله مودت به فارسی ترجمه شد و توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران ابتدا در چهار جلد انتشار یافت و سپس در سال ۱۴۹ بدیع با حروف‌چینی جدید در کانادا توسط مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی مجدداً منتشر شد -م.

فرمودند، حجره تجارتي آن حضرت در بوشهر، و بسیاری از سایر اماکن مرتبط با آن حضرت و اصحاب ایشان. طبق هدایت حضرت ولی امرالله سابقه تصویری جامعی از صدها مکان مرتبط با عصررسولی امر مبارک تهیه شد.

ایشان احبای ایرانی را تشویق فرمودند تاریخچه ایام اولیه امرالله در ایالات خود را تهیه کنند و مسئولیت عظیم جمع آوری و استنساخ الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را به محفل روحانی ملی ایران محول کردند و به این ترتیب میراث واقعاً گرانمایی را برای آیندگان حفظ فرمودند.

ایشان به معنای حقیقی ذاتاً سازنده بودند؛ مشرق الاذکار آمریکا، امّ المعابد عظیم غرب را، که بی مثل است زیرا حجر زاویه آن را حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدّس نهادند، به اتمام و اکمال رساندند. هیکل مبارک نقشه‌های ایجاد معابد آفریقا، اروپا، استرالیا، طهران و ارض اقدس را شروع کردند، طرح‌ها را برگزیدند، و به جریان انداختند. نقاطی را برای حظائر قدس ملی و موقوفه‌های ملی تعیین کردند. زبان‌هایی را که کتب و نشریات امری باید به آنها ترجمه می‌شد اسم بردند، و شخصاً مهاجران را تشویق کردند که پیش بروند و نقشه حضرت عبدالبهاء را اجرا کنند.

اما، به همین جا ختم نمی‌شود. ایشان کاری کردند که هر یک از احباء احساس کنند که ذهنی دادگر و قلبی آکنده از محبت ناظر بر کار او است؛ احساس کند که نقشی دارد که باید ایفا کند، برای امر مبارک ارزشمند است، وظائفی دارد که باید انجام دهد، از امتیازاتی برخوردار است که بی‌نهایت حائز اهمیت است زیرا او عضو جامعه اسم اعظم است. هرگز این نکته را فراموش نکنیم، هرگز این مطلب را از نظر دور نداریم! وحدتی که ایشان تحقق بخشیدند، این وفاداری استوار و مصمم به امر مبارک که حضرتشان در قلوب ما ایجاد کردند. کار ایشان در این جهان انجام شد. ولی کار ما تمام نشده است.

همه ما، از لحاظی، وراثت حضرت شوقی افندی هستیم. ما کار ایشان را به ارث بردیم. نقشه ایشان کاملاً عرضه و بیان شده است. وظیفه ما است که آن را اجرا کنیم. هر یک از ما باید سهم خود را در جهاد کبیر جهانی ایفا نماییم. این بنای یادبودی است که باید به یاد و خاطره حضرت شوقی افندی محبوبمان بسازیم. بیایید ایشان را بیش از قبل دوست بداریم، و به قوه محبتمان محبت ایشان را به خود جلب کنیم و برکات و عنایات ایشان را نصیب فعالیت خود نماییم.

نگذاریم نقشه ایشان ناکام بماند، زیرا ایشان هرگز ما را ناکام نگذاشتند. هرگز ایشان را فراموش نکنیم، زیرا ایشان هرگز ما را فراموش نکردند.<sup>۶</sup>

در بخش سوم الواح مبارکه وصایا، حضرت عبدالبهاء به احباء توصیه می‌فرمایند که، «شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید» و به ایشان توجه نمایند.

ای یاران باوفای عبدالبهاء، باید فرع دوشجره مبارکه و ثمره دوسدره رحمتیه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانش ننشیند و روز به روز فرح و سرور و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود. زیرا اوست ولی امرالله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند. (ایام تسعه، ص ۴۸۳)

بخش عمده‌ای از دوران قیادت را، حضرت ولی امرالله از ناقضین قدیم، کلّ عائله حضرت عبدالبهاء و بسیاری از به اصطلاح بهائیان که نسبت به ایشان وفادار نبودند، رنج بسیار بردند. نه تنها انتظارات حضرت عبدالبهاء که «غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانش ننشیند» برآورده نشد

بلکه آلام ورنج‌هایی که توسط مردان و زنان خدانشناس و بی‌دین بر ایشان رواداشتند اثراتش بر روح نورانی ایشان باقی ماند.

تنها در اثر وفاداری اکثریت احباء و ایادی امرالله که واقعاً طبق وصایای حضرت عبدالبهاء عمل کردند و با عشقی عمیق طائف حول ایشان بودند، حضرت ولی امرالله توانستند ثقل عظیم مسئولیت‌هایی را تاب بیاورند که حضرت عبدالبهاء به ایشان سپرده بودند. سرانجام، اواخر حیات عنصری طلعت اطهر، در اثر هدایات و تشویق‌های ایشان جنود مبلّغین سیار و مهاجرات به کسب انتصارات و فتوحات بی‌سابقه در کلیه قارّات عالم نائل شدند. دستاوردهای تاریخی در آفریقا و پیشرفت چشمگیر در طیّ سال‌های اولیه جهاد کبیر اکبر ده‌ساله سبب مسرت عظیم قلب مبارک شد.





## فصل سی و دوم

### ایادی امرالله

از بدایت تأسیس امرالله، امر به تبلیغ امر الهی و ابلاغ پیام حضرت بهاءالله به نوع بشر حجر زاویه تعالیم و احکام امرالله بوده است. حضرت بهاءالله کلیه احباء را مامور به تبلیغ امرش فرموده، آن را «افضل الاعمال» نامیده‌اند.<sup>۱</sup> احباء در ایران این وظیفه حیاتی را با روح وحدت و کار جمعی انجام دادند و هر فردی مطابق توانایی خود نقش خود را ایفا می‌کرد. همه قابلیت صحبت کردن درباره دین را ندارند و، در فقدان طبقه هاخام و کشیش و آخوند، کار واقعی تبلیغ، اقامه دلائل و براهین و تأیید نفوس معمولاً به کسانی محوّل می‌شد که از موهبت دانش و معرفت و درک مواضع دینی برخوردار بودند. جوامع محلی معمولاً چند بهائی فاضل داشتند که به «مبلّغ» معروف بودند. این نفوس برای بحث درباره امرالله در جلسات خصوصی با نفوسی که افراد بهائی با آنها تماس می‌گرفتند، حضور داشتند.

غالباً، تبلیغ امرالله به صورت کار گروهی انجام می‌شد. بسیاری در جستجوی نفوس مستعدّ برمی‌آمدند، آنها را از طریق دعا و استقامت به امر

---

۱. از قلم اعلی در سوره البیان نازل، «... لانّ الله كتب لكلّ نفسٍ تبلیغ امره و جعله افضل الاعمال.» (آثار قلم اعلی، ج ۴،

جذب می‌کردند و سرانجام آنها برای حضور در جلسه‌ای که مبلغ درباره امر با آنها صحبت کند آماده می‌ساختند. دیگران خانه‌های خود را برای این قبیل جلسات در اختیار می‌گذاشتند و سایرین خدماتی را برای میسر شدن تشکیل این قبیل جلسات به عهده می‌گرفتند.

این مبلغان امرالله معمولاً درکی عمیق از امر مبارک داشتند و در آثار حضرت بهاءالله و کتب مقدسه گذشته از تبحر لازم برخوردار بودند. اکثر آنها نفوس فاضلی بودند اما بعضی مبلغین بسیار موققی هم وجود داشتند که از سواد درست و حسابی برخوردار نبودند و تحصیلات اندکی داشتند. اگرچه داشتن علم و دانش مزیتی عظیم است، اما تبلیغ امرالله منوط به تحصیلات علمی و دانشگاهی نیست. بلکه، مبلغ باید ایمان داشته از امور دنیوی وارسته باشد.

صفات برجسته‌ای که اکثر مبلغان امرالله در آن ایام داشتند عبارت از درکی عمیق از امر الهی بود، اعم از آنکه تحصیلات داشته باشند یا نداشته باشند؛ به علاوه باید محبتی فراوان به حضرت بهاءالله می‌داشتند که روح و روان آنها را روشنی می‌بخشید. در غیاب و فقدان تشکیلات امریه از قبیل محافل روحانی محلی و ملی در زمان حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، افراد مبلغ نقشی مهم و چشمگیر در ازدیاد معارف

امری احباء داشتند و آنها را تشویق و مساعدت می‌کردند تا به ایفای وظائف خود در زمینه تبلیغ مبادرت نمایند.

در سال ۱۸۸۱، حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه به جناب ابن اصدق فرمودند با مشورت با جناب ملا علی اکبر شه میرزادی<sup>۲</sup> و یکی دیگر از احباء، برای منصوب کردن فرد مناسب ساکن برای هر محلی جهت تبلیغ امرالله ترتیب لازم را بدهند. هیکل مبارک بر این موضوع تأکید بسیار نموده آن را فوق العاده مهم دانستند.<sup>۳</sup> از همان دوران اولیه نیز حضرت بهاءالله بنفسه المقدس معدودی از نفوس برجسته و فاضل را هدایت فرمودند که به‌طور مستمر در سراسر ایران و ممالک مجاور در مقام مبلغ سفرکنند تا امر الهی را در بلاد و دهات گوناگون تبلیغ نمایند. وظیفه اصلی آنها عبارت بود از صحبت کردن با نفوس علاقه‌مند در جلسات خصوصی که معمولاً توسط احبای محلی ترتیب داده می‌شد. این مبلغین سیار خدمات ارزنده‌ای انجام دادند: در اثر خلوص آنها، علم و معرفت آنها، روحانیت و نورانیت آنها موفق شدند به احباء در فعالیت تبلیغی کمک کنند و بسیاری از نفوس را در ظل امر الهی وارد کردند. این عمل در طی دوران قیادت مرکز میثاق و حضرت ولی امرالله ادامه یافت.

۲. هر دو نفر چند سال بعد توسط حضرت بهاءالله به مقام ایادی امرالله منصوب شدند.

۳. «یا عبد حاضر، بنویس باین اسم الله علیه بهائی با جناب علی قبل اکبر علیه بهاءالله و همچنین جناب اسد علیه بهاءالله مشورت نمایند و از برای هر محلی نفسی تعیین کنند تا موافق اصول و قانون الهی به تبلیغ امر مشغول گردد و این امر اهم از کل امور است.» (پیک راستان، ص ۸۸ / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۲۸۱)

هنگامی که تشکیلات ملی امرالله در ایران تأسیس و تثبیت شد، یکی از وظائف مهم آنها حصول اطمینان بود که در هر محلی بعضی افراد وجود داشته باشند که بتوانند در مقام مبلغ فعالیت داشته باشند.

به موازات وظیفه تبلیغ امرالله اداره امور جامعه از طریق فرایند مشورت بود که حضرت بهاءالله در تعالیم خود مقرر فرموده‌اند. پیش از تشکیل مؤسّسات امریه، تصمیمات مهم، اعم از آنکه به جامعه محلی مربوط باشد یا به افراد، غالباً از طریق مشورت بین معدودی از مبلغین امرالله و سایر بهائیان مسن‌تر و مجرب‌تر اتخاذ می‌شد. همانطور که قبلاً ذکر شد، اقدام به تعیین بعضی از افراد به عنوان مبلغ در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی ادامه یافت. وقتی محافل روحانی محلی در ایران در زمان حضرت ولی امرالله تشکیل شد، هیکل مبارک هدایت فرمودند که محفل روحانی در جریان تصمیم‌گیری به دیدگاه‌های مبلغ در منطقه توجه مخصوص مبذول دارد و سعی کند به موجب توصیه او عمل نماید.

انتصاب مبلغ به نظر می‌رسد مقدمه‌ای بر انتصاب ایادی امرالله توسط حضرت بهاءالله بوده است. وظائف ایادی امرالله را حضرت عبدالبهاء شرح داده‌اند. هیأت ایادی امرالله بعداً، در دوران قیادت حضرت ولی امرالله سازماندهی شد.

در طی چند سال آخر حیات عنصری، حضرت بهاءالله چهار تن از احبای مخلص مؤمن را انتخاب کرده به عنوان ایادی امرالله تسمیه فرمودند. آنها عبارت بودند از حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی، معروف به حاجی آخوند؛ میرزا محمد تقی، معروف به ابن ابهر؛ میرزا علی محمد، معروف به ابن اصدق؛ و حاجی میرزا حسن، ملقب به ادیب. این انتصابات، تا آنجا که می دانیم، به طور هم زمان صورت نگرفت. اسامی آنها به جامعه اعلام نشد، و وظائف آنها نیز در یک لوح خاص شرح و بسط نیافت. به استثنای میرزا حسن ادیب، که حدود سه سال قبل از صعود حضرت بهاءالله به امر مبارک اقبال کرد، سه ایادی دیگر از احبای دیرین بودند. آنها الواح بسیاری دریافت کردند که در طول سال ها حضرت بهاءالله در طی آن الواح الطاف خود را نثار آنها کرده، اقداماتشان را هدایت، فعالیت هایشان را تحسین و مقامشان را با عبارات مهیمن تمجید فرمودند. در این الواح طلعت ابهی غالباً به آنها به عنوان «اصفیاء»، «احباب»، «نفوس منقطعه»، «انفس خالصه» و عناوین مشابه خطاب می فرمودند.

اواخر حیات عنصری، حضرت بهاءالله برای هر یک از این چهار نفر لوحی نازل فرمودند و آنها را به عنوان ایادی امرالله تسمیه کردند. تا آنجا که می توانیم دریابیم، نخستین مرتبه ای که اصطلاح «ایادی امرالله» برای اشاره به فردی با وظائف معین به کار رفت در لوحی بود که به اعزاز ابن

اصدق در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۰۴ (۱۳ آوریل ۱۸۸۷) نازل شد و احتمالاً سه ایادی اوّل مقارن همین زمان منصوب شدند. یقیناً لوحی وجود دارد که در ۲۴ شعبان ۱۳۰۶ (۲۶ آوریل ۱۸۸۹) به اعزاز ابن ابهر نازل شده که نشان می‌دهد ایشان قبلاً به‌عنوان ایادی امرالله تسمیه شده بودند. تا کنون هیچ تاریخ معینی برای انتصاب حاجی میزا حسن ادیب یافت نشده است. ایشان، که حدود سال ۱۸۸۹ به امر مبارک اقبال کرد، آخرین کسی بود که به این مقام منصوب شد.

مدت زمانی چند احباء به اهمیت تسمیه «ایادی امرالله» و پیامدهای تعیین بعضی افراد به این مقام پی نمی‌بردند. ممکن است چنین حالتی دو دلیل داشته باشد. اوّل آنکه حضرت بهاءالله غالباً اصطلاح «ایادی» را در الواح پیشین بدون اشاره به شخص خاصی به کار می‌بردند؛ دوم آنکه هیچ تغییر آشکاری در فعالیت‌های این نفوس بعد از انتصاب مشهود نبود، زیرا آنها همچنان به ترویج امرالله و مساعدت احباء در بسیاری از اقدامات آنها ادامه دادند. مثلاً حضرت بهاءالله در لوحی که اوائل ورودشان به عکاّ عزّ نزول یافت ملاً علی اکبر را هدایت فرمودند که به صیانت امرالله مشغول باشد. اما، تدریجاً، به مرور زمان، به خصوص در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء که آنها را به‌عنوان هیأت هدایت می‌فرمودند که چه کنند، احباء وظائف و اقدامات ایادی امرالله را دریافتند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا و وظائف ایادی امرالله را این‌گونه تشریح می‌فرمایند:

وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است. از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد. (ایام تسعه، ص ۴۶۹)

برای درک وظائف ایادی امرالله، بررسی بعضی از اصول اساسی حیات و خلقت مفید خواهد بود. حضرت بهاءالله در لوحی که به اعزاز امین حقوق الله، حاجی ابوالحسن امین، نازل شده می‌فرماید که، «علت حرکت حرارت بوده و علت حرارت کلمة الله.»<sup>۴</sup> این بیان دارای مفهوم عمیقی است. بخش اول آن را علم ثابت کرده و بخش دوم را دین تعلیم می‌دهد. به این ترتیب این بیان نه تنها از لحاظ عنصری معتبر است بلکه دارای اهمّیت روحانی عمیقی است زیرا شور و شوق دینی در اثر حرارت قلب حادث می‌شود.

مانند آنچه که در طبیعت است، وقتی حرارت سبب حرکت شود، در حیات روحانی نیز وقتی قلب در اثر نار محبّه الله شعله‌ور شود فرد مؤمن دست به عمل می‌زند و قیام به خدمت امرالله می‌کند. به عبارت دیگر

وقتی محبت حضرت بهاءالله وارد قلب مؤمنی شود احساس وجد و شعف می‌کند و برای خدمت به آن حضرت برانگیخته می‌شود.

دو عامل نیرومند وجود دارد که می‌تواند شعله محبت‌الله را در قلب فرد مؤمن فروزان سازد. اول قوه کلمه‌الله و ثانی تأثیری است که مؤمن واقعی ممکن است، از طریق معاشرت صمیمانه، در قلب دیگری بگذارد. این تأثیر آنقدر قوی است که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

من أَرَادَ أَنْ يَأْنَسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَأْنَسْ مَعَ أَحِبَائِهِ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ  
يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَاءِهِ. (ادعیه حضرت محبوب،  
ص ۴۵۸)

این بیان نشان دهنده مشارکت و نقش عظیمی است که ایادی امرالله - که از محبت مولای خود به اهتزاز و شعف آمده بودند - در ایجاد شور و شوق و برانگیختن احباء ایفا کردند و به این ترتیب آنها را قادر ساختند که به حضرت بهاءالله تقرّب جویند. این نفوس مخلصه موقنه قلوب احباء را با شعله ایمان که درون آنها به شدت شعله‌ور بود گرم کردند. انس و الفت با این نفوس مقدّسه عبارت از انس و الفت با خدا و استماع کلام آنها به منزله استماع کلام الهی بود.



بنابراین، ما نقش حیاتی را که حضرت بهاءالله به ایادی امرالله سپرده بودند می‌توانیم مشاهده کنیم. این نفوس با شعله‌ای که درون قلوبشان مشتعل و فروزان بود توانستند دیگران را مشتعل سازند. البته این نقش محدود به حضرات ایادی نیست هر فرد مؤمنی که به محبت الهی مشتعل باشد می‌تواند نار ایمان را به دیگران منتقل نماید و تاریخ امر مبارک اسامی بسیاری از مبلغین فناپذیر امرالله را که موهوب به این صفت و کیفیت بودند ثبت کرده است.

چهار ایادی امرالله که توسط حضرت بهاءالله منصوب شدند جلسات مشورتی را تشکیل دادند و در جامعه به‌عنوان کسانی تلقی شدند که دارای مقام رهبری روحانی هستند. می‌شد گفت که در طی دوران قیادت حضرت عبدالبهاء این چهار نفر هسته‌ای از مؤسسه‌ای مقدس را ایجاد کردند، زیرا حضرت عبدالبهاء در مدت زمان قیادت جامعه احدی را به مقام ایادی امرالله منصوب نفرمودند، فقط چند نفر از احبای ممتاز را بعد از صعودشان از این عالم در این مقام اسم بردند. از چهار ایادی اولیه، ابن اصدق آنقدر زیست که در سال‌های اولیه عصر تکوین، که مؤسسه ایادی امرالله بیشتر توسعه یافت و آنقدر تحکیم شد که یکی از دو عصبه نظم اداری حضرت بهاءالله شود، به حضرت ولی امرالله خدمت کند.

حضرت بهاء‌الله در چندین لوح به تحسین و تمجید خلوص و ایثار حضرات ایادی امرالله می‌پردازند و وظائف عمده آنها را نشر نفحات الهیه و صیانت امرالله توصیف فرموده دعا می‌کنند که مؤید به تأییدات حیّ قدیر برای خدمت به امرش باشند، احباء را هدایت کرده در آنها شور و شوق ایجاد کنند و همیشه آماده اجرای اوامر ایشان باشند. در لوحی خطاب به ملا علی اکبر ایادی، حضرت بهاء‌الله از ایادی امرالله می‌خواهند که به احباء کمک کنند از احکام و اصول امرالله مطلع شوند و از هیچ تلاشی فروگذار نکنند تا این احکام اجرا شود.<sup>۵</sup> جمال مبارک در لوح می‌فرمایند که ایادی امر او طائف حول اراده حضرتش هستند و جز به اجازه او تکلم نکنند.<sup>۶</sup> هیکل مبارک اعلام می‌فرمایند که به واسطه آنها اعلام توحید الهی در میان مردمان به اهتزاز درآمده و پرچم‌های تقدیس در کلیه مناطق برافراشته شده است. حضرت بهاء‌الله شهادت می‌دهند که ساکنان فردوس اعلیٰ، و اهل ملکوت و «عن ورائهم» لسان عظمت الهی به آنها درود فرستند و آنها را تحسین نمایند.

۵. «ایادی امر باید در اجراء قانون و اصول احکام الهی ساعی و جاهد باشند تا کلّ به اوامرالله مطلع و آگاه گردند.» (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۱۵، ص ۳۸۵)

۶. «اصلی و اسلم و اکبر علی أنجم سماء فرقانک و ایادی امرک الذین طافوا حول إرادتک و ما تکلموا إلّا باذنک ... و بهم نصبت اعلام توحیدک فی مدّنک و دیارک و رایات تقدیسک فی مملکتک... یصلون علیهم اهل الملک و الملکوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک.» (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۲۲، ص ۱۷۸ / مؤسسه ایادی امرالله، ص ۱۱-۱۲)

در لوح دیگری<sup>۷</sup>، حضرت بهاءالله می‌فرمایند که خداوند ایادی امرش را به‌عنوان حافظان و حارسان بیت امرش منصوب کرده تا آن را از هجوم هر خائن غافل‌ی حفظ کنند. ایشان ایادی امرالله را به‌عنوان مصابیح هدایت توصیف می‌فرمایند که در آستانه بنای قویم امرش ایستاده‌اند و نفوسی را که شایستگی ورود ندارند مانع از دخول می‌شوند. حضرت بهاءالله در چندین لوح دعا‌های کوتاه برای ایادی امرالله نازل فرموده‌اند از آن جمله است دعایی که در لوح دنیا عزّ نزول یافته است:

النّور و البهاء و التّكبير و الثّناء علی ایادی امره الّذین بهم  
أشرق نور الإصطبار و ثبت حکم الإختیار لله المقتدر العزیز المختار  
و بهم ماج بحرّ العطاء و هاج عرفُ عناية الله مولی الوری. نسأله  
تعالی أن یحفظهم بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته  
الّتی غلبت الأشياء. الملک لله فاطر السّماء و مالک ملکوت  
الاسماء. (مجموعه الواح، ص ۶-۲۸۵)

این بیانات در ستایش و تمجید مقام ایادی امرالله و بر شمردن وظائف آنها نباید به این دیدگاه خطا دامن بزند که مؤسسه ایادی امرالله،

۷. مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۳۸ / امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۲ (قد بنی بمشیته النافذة بیت أمره علی أسّ البیان و اسطقس التّبیان و خلق له حفاظاً و حراساً لیحفظوه من کلّ خائن غافلٍ و متکلم جاهل و همّ الّذین لایتجاوزون عما أنزله الله فی الكتاب و لایتکلمون آلاً بما أذن لهم فی المآب. أشهد أنّهم ایادی امره فی الوری و مصابیح هدایتته بین الأرض و السّماء و همّ القائمون لدی بابه و یطردون من لم یکن أهلاً للدخول إلی فنائه لا إله إلا هو الحاکم الأمر العلیم الخبیر.)

که بعداً مشاورین قاره‌ای که بیت‌العدل اعظم منصوب فرمودند که وظائف اساسیه ایادی امرالله را پس از آنها اجرا کنند، نوعی طبقه کشیشی و هاخامی است. این واقعیت که حضرت بهاءالله حرفه کشیشی و آخوندی را منسوخ فرمودند شاهدهی است صادق که این قضیه مشابه آن نیست و عبارت ذیل صادره از بیت‌العدل اعظم این نکته را روشن می‌سازد:

بر یاران الهی باید روشن باشد که چون حضرت بهاءالله از یک طرف سازمان رؤسای دینی را نسخ و از سوی دیگر مؤسسه ایادی امرالله را تأسیس فرمودند، ایادی نمی‌تواند با رؤسای دینی اشتباه شود. بین رؤسای دینی و مؤسسات بهائی مانند ایادی امرالله و هیئت‌های مشاورین قاره‌ای تفاوت‌های اساسی موجود است. ریاست دینی معمولاً یک حرفه است، وظائف اجرای رسوم و شعائر مذهبی را برعهده دارد و به فردی که این سمت پیشوائی را دارا است حق قضاوت و حکومت بر پیروان دین می‌دهد. در امر بهائی در هیچ یک از مؤسسات امری سمت حرفه و پیشه وجود ندارد. رسوم و آدابی به‌عنوان شعائر دینی در کار نیست و هیچ فردی وظیفه رسمی برای اجرای این گونه مراسم را ندارد. حق قضاوت و نظارت بر افراد و جوامع بهائی به اشخاص داده نشده است. حتی در امر تبلیغ، یاران باید متوجه باشند که گرچه ایادی و

اعضای هیئت‌های مشاورین قاره‌ای یا هر فرد بهائی دیگر ممکن است در آثار و تعالیم امری به درجه‌ای عمیق باشد که یاران توضیحات او را درباره تعالیم، ارزشمند بدانند، اما هیچ کس جز حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله حق و اختیار تفسیر آیات الهی را ندارد.<sup>۸</sup>

حضرت بهاءالله در ایام حیات عنصری حضرات ایادی را هدایت کردند که درباره اموری که برای رشد و توسعه جامعه بهائی اهمیت حیاتی دارد بین خود و با سایر اعضاء مشورت کنند. در مقطعی از دوران رسالت آن حضرت، به نظر می‌رسد جمال مبارک مایل بودند بر اهمیت امر مشورت در حلّ مسائل گوناگون تأکید داشته باشند و عمداً وقتی از ایشان طلب هدایت شد، ابا فرمودند و به جای آن به سائل فرمودند راجع به آن موضوع مشورت نماید. مثلاً، ایادی امرالله ابن ابهر یک بار از حضرت بهاءالله تقاضای هدایت کرد که در چه نقطه‌ای از ایران سکونت اختیار کند. جواب این بود که ابتدا باید با بعضی نفوسی که قابل اعتماد و در امر مبارک ثابت قدم هستند مشورت کند و سپس به موجب توصیه آنها عمل نماید.

---

۸. مکتوب ۱۹ می ۱۹۶۹ بیت‌العدل اعظم به یکی از محافل روحانی ملی / نقل ترجمه از صفحه ۲۸۵ جلد چهارم نجات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه باهر فرقانی.

از این تفصیلات معلوم و مشهود است که جلسات مشورتی معمولاً حضرات ایادی و افراد گوناگونی را که به حضور در آن دعوت می‌کردند درگیر مباحثی می‌کرد که عمدتاً بر موضوعاتی از قبیل ترویج امرالله و صیانت آن متمرکز بود. این قبیل جلسات سال‌ها قبل از تأسیس محافل روحانی محلی و ملی تشکیل می‌شد. در واقع، جلسات مشورتی اولین حضرات ایادی تکامل یافته به محفل روحانی طهران، اولین محفل در عالم بهائی، تبدیل شد.

در واقع، وقتی در سال ۱۸۹۹ حضرت عبدالبهاء حضرات ایادی امرالله را هدایت فرمودند که اولین محفل روحانی انتخابی بهائیان طهران را تشکیل دهند، جزئیات را به عهده خود حضرات ایادی گذاشتند. بر خلاف نظام فعلی، که در آن کلّ جامعه بهائی در شهر در انتخاب اعضاء محفل روحانی مشارکت دارد، حضرات ایادی تعدادی از بهائیان شناخته شده طهران را به عنوان انتخاب‌کننده دعوت کردند. این اعضاء جامعه اعضاء محفل را با رأی سری برگزیدند. خود حضرات ایادی اعضاء دائمی بودند که عملاً اعتبارنامه برای کلیه اعضاء انتخابی صادر کرده آنها را برای خدمت در محفل دعوت کردند.

چهار ایادی انتصابی حضرت بهاءالله نهایت تلاش خود را در خدمت به مولای خویش به کار بردند. در اثر خلوص و ایمان آنها به امر

الهی، وفاداری، تزلزل‌ناپذیرشان به عهد و میثاق و زحمات  
خستگی‌ناپذیرشان در ترویج مصالح امرالله، میراثی از الگوی عالی و  
باشکوه از خود برای نسل‌هایی که هنوز متولد نشده بودند گذاشتند تا در  
سراسر این دور صمدانی از آن پیروی نمایند.





## فصل سی و سوم

### ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله

ای یاران ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند. جمیع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او. اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرد نمود و انشقاق خواست علیه غضب الله و قهره. زیرا سب تفریق دین الله گردد. (ایام تسعه، ص ۴۶۸)

در طی دوران قیات حضرت شوقی افندی، هیکل مبارک به بعضی از خادمان برجسته امرالله، بعد از صعود آنها از این عالم، مقام ایادی امرالله را عنایت کردند. ده نفر از نفوس ممتاز از قارات و پیشینه‌های متفاوت به این طریق مورد عنایت واقع شدند. حضرت شوقی افندی اواخر حیات عنصری حضرات ایادی امرالله را در حین حیاتشان منصوب فرمودند و آنها را، قدم به قدم، هدایت کردند که وظائف گوناگونی را که به آنها سپرده می‌شد انجام دهند.

وقتی حیات حضرت شوقی افندی را بررسی می‌کنیم، مشهود می‌گردد که اگرچه از اوائل دوران قیادش به نفوس حائز شرایط و متبحر نیاز داشتند که در امور امریه به ایشان مساعدت کنند، اما هیکل مبارک احدی را با قابلیت و تجربه لازم نیافتند که این وظیفه مهم را به عهده بگیرد. تنها شخصی که به ندای ایشان برای چنین خدمتی جواب مثبت داد شخصیت مشهوری به نام دکتر جان اسلمنت (John Esslemont) بود که

در کمال شور و اشتیاق و خلوص به حضرت ولی امرالله خدمت کرد. وفات نابهنگامش در سال ۱۹۲۵ حضرت شوقی افندی را از یکی از تواناترین دستیارانشان محروم ساخت. اگرچه حضرت ولی امرالله از سایر نفوس دعوت کردند که خدمت مشابهی را به عهده بگیرند، اما هیچ فرد مناسبی در هیچ نقطه از عالم بهائی برای این کار وجود نداشت.

اگر هم افرادی از احباء با قدرت دید و تجربه مورد نیاز جهت کار با حضرت شوقی افندی در مجهوداتشان جهت نهادن بنیان تشکیلات امریه در اطراف و اکناف جهان وجود داشتند، بسیار معدود و اندک بودند. اگرچه تعدادی از محققین برجسته امرالله در ایران بودند که تمامی آثار مبارکه‌ای را که در دسترس داشتند مطالعه کرده و در تاریخ امر مبارک و نیز آثار مقدسه سایر ادیان تبّحر داشتند، اما بسیار نامحتمل بود که به اهمیت تشکیلات امریه، لزوم برپایی یا ظهور نظم اداری حضرت بهاءالله، چارچوب نظم جهانی ایشان برای نوع بشر، پی برده باشند. این بهائیان فاضل از اهمیت محافل روحانیه، که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بر آن تأکید داشتند، کاملاً اطلاع داشتند، اما به احتمال قوی هیچ یک از آنها متوجه نبودند که محفل روحانی محلی مقدّر بود که مؤسسه اصلی و اولیه نظم اداری شود، که در آن زمان درباره آن اطلاعاتی چندان زیادی وجود نداشت. هیچ کس هم متوجه نبود که تشکیلات امریه به مجاری‌ای

تبدیل خواهند شد که قوای روحانی مکنون در ظهور حضرت بهاءالله از طریق آنها به جریان خواهد افتاد.

حال، تنها پس از گذشت دهه‌های بسیار، معلوم می‌شود آگاهی بهائیان اولیه از اصول اساسی نظم اداری حضرت بهاءالله، شالوده‌هایی که حضرت شوقی افندی شروع به ساخت آن نموده بودند، چقدر اندک بوده است. این شاید دلیل اصلی باشد که چرا حضرت شوقی افندی نمی‌توانستند یک فرد مؤمنی را بیابند که به اندازه کافی ماهیت کاری را که ایشان شخصاً به اجرای آن همت گماشته بودند اطلاعات کافی داشته و نیز از فراغت برخوردار باشد که برای مساعدت به ایشان به ارض اقدس عزیمت نماید. تدریجاً، در اثر هدایت حضرت ولی امرالله، بهائیان جهان از فعالیت‌های نظم اداری آگاهی یافته و از قابلیت لازم برای خدمت شایسته و بایسته در تشکیلات امریه برخوردار شوند. حضرت شوقی افندی مدت سی سال صبر کردند تا آنکه، در ۱۹۵۱، توانستند تعدادی از نفوس مخلص مؤمن را به مقام ایادی امرالله ارتقاء بخشند. به این ترتیب ایشان امر حضرت عبدالبهاء در این رابطه را که در الواح مبارکه وصایا ذکر شده تحقق بخشیدند. غیر از کسانی که بعد از صعودشان به این مقام منصوب شدند، حضرت ولی امرالله در زمان‌های متفاوت، سی و دو تن را به این مقام تسمیه فرمودند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا فرموده‌اند که حضرت ولی امرالله باید فعالیت‌های حضرات ایادی را هدایت کنند:

این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفعات الله و هدایت مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بگمارد. زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد و دقیقه‌ای در این امر مفروض بر کلّ نفوس فتور جائز نه تا عالم وجود جنت ابهی گردد و روی زمین بهشت برین شود و نزاع و جدال امم و ملل و شعوب و قبایل و دول از میان برخیزد. کلّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مَلَّتْ وَاحِدَةً وَ جِنْسٌ وَاحِدٌ وَ وَطَنٌ وَاحِدٌ گردد. (ایام تسعه، ص ۴۶۹)

مدت شش سال حضرت ولی امرالله حضرات ایادی را هدایت فرمودند که به مسئولیت‌های مقدّسه خود عمل کنند. در تماس‌های حضوری و نیز در مکاتباتشان، اصولی را که حضرات ایادی بر مبنای آن باید عمل می‌کردند تعیین کردند، جزئیات رابطه آنها با محافل روحانی ملّی و گروه احباء را توضیح دادند و گستره و ابعاد اقدامات آنها را بر شمردند. اندکی قبل از صعود، هیکل مبارک از آنها خواستند که از جامعه بهائی مراقبت کرده صیانت آن را تضمین نمایند و هیأت ایادی را به‌عنوان «حارسان مدنیت جهانی جنینی بهاءالله» معرفی کردند. در رابطه

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۶۹۱

با انتصاب نخستین گروه حضرات ایادی امرالله، حضرت ولی امرالله در تلگرام ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ مرقوم فرمودند:

اکنون وقت آن رسیده که ... موضوع که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله عمل درآید و آن تعیین ایادی امرالله بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است که اولین عده آنها بالغ بر دوازده نفر می باشند و به تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعاًت آسیا و آمریکا و اروپا انتخاب شده‌اند. این اقدامات اولیه مقدمهٔ تحقق کامل مشروعی است که حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده‌اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیأت بین المللی بهائی که بعداً به بیت‌العدل عمومی تبدیل خواهد شد هم‌دوش و هم‌عنان است این مشروع جدیدالتأسیس حلقهٔ اتصال دیگری برای تحکیم روابط دائم الاتساع بین المللی امرالله با جامعهٔ پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است و راه را برای مبادرت به اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می‌سازد.

ایادی منتخبه عبارتند از: سادرلند ماکسول و میسن ریمی، رئیس، و امیلیا کالینز، نایب رئیس هیأت بین المللی، از ارض اقدس، ولی الله ورقا و طرازالله سمندری و علی اکبر فروتن از مهد

امرالله، هوراس هولی و دروتی بیکر و لروی آیواس از قاره امریکا، جرج تاونزند و هرمان گروسمن و یوگوجیاگری از قاره اروپا. شایسته است نه نفری که در سه قاره عالم به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافته‌اند سیوای ایادی امرالله در ارض اقدس به ایفای وظائف کنونی خویش مشغول گردند و خدمات مهمه اداری و تبلیغی خود را ادامه دهند تا عنداللزوم وظائف مخصوصه آنان معلوم و مشخص گردد. توصیه می‌شود که این نه نفر عموماً به نمایندگی از طرف این عبد در هر چهار کنفرانس بین قاره‌ها شرکت نمایند و در عین حال به ایفای وظائفی که در آن زمان به سمت امنای منتخبه جامعه‌های ملی بهائی بر عهده خواهند داشت قیام نمایند. (نقل ترجمه از ارکان نظم بدیع، نشر ۲، ص ۹۳-۹۴)

در این پیام به تشکیل شورای بین‌المللی بهائی اشاره شده است. این هیأت انتصابی نیز در سال ۱۹۵۱ ایجاد شد. اعضاء آن عبارت بودند از حضرت روحیه خانم، میسن ریمی، امیلیا کالینز، لروی آیواس و یوگو جیاگری، عضو سیار. بعداً تعداد اعضاء به نه نفر افزایش یافت. حضرت ولی امرالله درباره این مؤسسه مرقوم فرمودند:

با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین‌المللی را که پس از مدت‌ها انتظار به وجود می‌آید تهنیت

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۶۹۳

می‌گوییم. این تأسیس در صفحات تاریخ به منزله بزرگترین اقدامی است که مایه افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد به طوری که هیچیک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امرالله از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است و صرفنظر از اقدامات باهره جاودانی در دوره مبشر و شارع و مرکز میثاق یعنی در عصر اول از دور مشعشع کور پانصد هزار سال بهائی این تأسیس رتبه اول را حائز است... (توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹، ص ۲۴۳-۲۴۴ / ارکان نظم بدیع، طبع دوم، ص ۲۲۳)

و در رابطه با وظائف شورای بین المللی بهائی مرقوم فرمودند:

این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید ثانیاً مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند ثالثاً با اولیای امور کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. (توقیعات مبارکه

۱۰۲-۱۰۹، ص ۲۴۲ / ارکان نظم بدیع، چاپ دوم، ص ۲۲۲)

شورای بین المللی بهائی، که تحت هدایت حضرت شوقی افندی فعالیت داشت، در اجرای وظائف مهمی در ارض اقدس، خدمات

ارزنده‌ای به حضرت ولی امرالله نمود که نتیجه آن تقویت مرکز جهانی امرالله به مراتب بیش از پیش بود.

حضرت شوقی افندی در آثار مبارکه خود اهمیت زیادی برای شورای بین المللی قائل شدند که مقدر بود با طیّ مراحل تکامل یافته به بیت‌العدل اعظم تبدیل شود. مرحله اول عبارت از شورا در شکل اولیه خود به صورت هیأتی انتصابی بود. در مرحله دوم تکامل، به صورت هیأتی انتخابی درآمد. این در سال ۱۹۶۱، هنگام زمامداری حضرات ایادی امرالله بود که محافل روحانی ملی در سراسر عالم اعضاء شورای نه نفره را انتخاب کردند. در مرحله سوم، شورا به محکمه بین المللی بهائی<sup>۱</sup> در اسرائیل باید تبدیل می‌شد و در مرحله چهارم بیت‌العدل اعظم تأسیس گردد. مرحله سوم تحقق نیافت زیرا بعد از صعود حضرت ولی امرالله، وقتی حضرات ایادی امرالله از طریق مجاری حقوقی موضوع را تحقیق و بررسی نمودند دریافتند که حقوق و امتیازاتی که قانوناً بتوان به محکمه بهائی اعطاء شود کفایت نکند و برای حیثیت امرالله مناسب نیست. شورای بین المللی بهائی در سال ۱۹۶۳ با تشکیل بیت‌العدل اعظم منحل شد.

حضور حضرات ایادی امرالله و اعضاء شورای بین المللی بهائی در ارض اقدس که به تقدیم انواع خدمات به حضرت شوقی افندی اشتغال

۱. در کشورهای اسلامی و در اسرائیل محاکم مذهبی وجود دارد که به‌طور قانونی برای اداره امور در قالب قوانین مذهبی به رسمیت شناخته می‌شوند. (International Baha'i Court)



ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۶۹۵

داشتند متأسفانه نتوانستند از حجم امور بکاهند. برعکس، میزان کارها فزونی یافت. در بخش اخیر دوران قیادت حضرت شوقی افندی عالم بهائی به میزان شگرفی رشد کرده و تعداد مؤسّسات محلی و ملی امری چندین برابر شده بود. مرکز جهانی توسعه یافته بود. بنای مقام حضرت اعلی، طبقات و بنای دارالآثار، تنسیق و زیباسازی حدائق در حیفا و بهجی و تقویت پیوندها با حکومت اسرائیل همه در پی خود بارهای سنگین‌تری به ارمغان آورد که جمیع را حضرت شوقی افندی باید در سال‌های آخر دوران قیادت خود حمل می‌کردند.

روحیه خانم روشی را که حضرت ولی امرالله کارشورای بین‌المللی بهائی را هدایت می‌فرمودند چنین توصیف می‌کنند:

وظائف شورای بین‌المللی همان دارالانشاء هیکل اطهر بود که سال‌ها در صدد ایجاد آن بودند. اعضاء دستور از وجود مبارک می‌گرفتند و این دستورها شخصی و غیر رسمی ابلاغ می‌شد. مجالس آنان زیاد نبود، زیرا هیکل مبارک آنقدر کار می‌دادند که دیگر وقت برای اجلاس نداشتند. و آنان را نوعی به کار و می‌داشتند که حکومت و ولایة امور فکری در مخیله خود از مستقبل تشکیلات امریه و تأسیس بیت‌العدل اعظم داشته باشند. البتّه لازم نبود که همه بدانند که شورای بین‌المللی را چندان قوّت و

اقتداری نبود. ماها که اعضاء آن شورى بودیم همه کاملاً می دانستیم که هیکل اطهر مرکز جمیع امور بودند. فقط عامّه ناس اسمی از شورى می شنیدند و صورتی می دیدند تا رفته رفته آماده و مستعد فهم مقام عظیم بیت العدل اعظم گردند که مقدر بود بعدها تأسیس گردد. (گوهر یکتا، ص ۳۸۷-۳۸۸)

توجه به این نکته حائز اهمیت است که هر کسی که افتخار کار کردن با حضرت ولی امرالله را یافت هرگز در مقامی نبود که برای ایشان تصمیمی بگیرد. ایشان به تنهایی امور امرالله را هدایت می فرمودند. بر خلاف رهبران جهان که غالباً به زیردستانشان اختیار می دهند که اتخاذ تصمیم نمایند، حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی تنها تصمیم گیرندگان بودند زیرا فقط آنها ملهم به الهامات الهی بودند. در واقع، آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی تماماً محصول هدایت مصون از خطایی است که شارع امرالله بنفسه المقدّس به آنها عنایت فرموده است.

حضرت ولی امرالله در تلگرافی که در ۲۹ فوریه ۱۹۵۲ ارسال شد انتصاب هفت ایادی امرالله جدید را اعلام فرمودند:

به وسیله محافل ملیه به عموم یاران شرق و غرب ابلاغ نمائید که با تعیین اشخاص ذیل عدّه ایادی امرالله اکنون به نوزده

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۶۹۷

نفر بالغ می‌گردد. از کشور کانادا فرد شافلاخر از ممالک متحده آمریکا کورین ترو، از مهد امرالله ذکرالله خادم و شعاع الله علائی، از آلمان آدلبرت مولشفکل، از افریقا موسی بنانی و از استرالیا کلارا دان. اعضای این هیأت مجلّه که بر طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء دارای دو وظیفه مقدس یکی انتشار و دیگری حفظ و صیانت امرالله هستند هر يك به مرور ایام عهده دار اداره مؤسساتی نظیر مؤسّسات متفرّعه حول بیت العدل عمومی یعنی بزرگترین هیأت مقننه عالم بهائی خواهد بود و این اعضاء اکنون از میان پنج قاره ارض و سه دیانت مهم عالم انتخاب گردیده‌اند... (ارکان نظم بدیع، چاپ دوم، ص ۹۴-۹۵)

بعد از این ابلاغیه طولی نکشید که ویلیام سادرلند مکسول صعود کرد. حضرت ولی امرالله صیبه بلندآوازه‌اش، روحیه خانم، را به عنوان ایادی امرالله به جای ایشان منصوب فرمودند و در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۵۲ به عالم بهائی ابلاغ کردند که:

با قلبی متأثر و محزون به وسیله محافل ملیه اعلام می‌دارد که خادم جلیل‌القدر و محبوب، ایادی امر حضرت بهاءالله، سادرلند ماکسول، در ملکوت ابهی قرین عزت ابدیه گشت. حیات مقدسش که قریب هشتاد سال امتداد داشت بر اثر خدماتی که در

عهد حضرت عبدالبهاء در اقلیم کانادا انجام داد و موفقیت‌هایی که در اظلم اوقات ایام این عبد در عصر تکوین امرالله حاصل نمود به طراز تکریم و تجلیل مزین و به واسطه قرابتش با می ماکسول که تاج شهادت بر سر نهاد و افتخار بی‌عدیلی که به صبیبه‌اش عنایت شد مشمول دو موهبت عظمی گردید و چون به سمت ایادی امرالله منسلک شد حیاتش به ذروه کمال فائز گشت. توصیه می‌شود که عموم محافل ملیه مجالس تذکر شایسته‌ای بالاخص در مشرق الاذکار ویلمت و حظیره القدس طهران منعقد نمایند.

به ایادی امرالله هوراس هولی از امریکا و فرد شافلاخر از کانادا دستور داده شد که به نمایندگی این عبد در مونتریا در تشییع جنازه شرکت کنند. به یاد خدمات آن متصاعد الی الله در ساختمان مقام اعلی که از حیث تقدیس در بین بقاع متبرکه در سراسر عالم بهائی رتبه ثانی را حائز است، در جنوبی مقام به اسم او تسمیه گردید. حال امة‌البهاء روحیه صبیبه بزرگوارش که مانند پدر در کمال جانفشانی به خدمات ذی‌قیمت عدیده‌ای در مرکز بین المللی آئین حضرت بهاء‌الله موفّق بوده و می‌باشد به خلعت مقام ایادی امرالله منخّلع می‌گردد. (حصن حصین شریعت‌الله، ص ۲۲۰-

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۶۹۹

انتصابات بعدی جلال خاضع، پل هینی و علی محمد ورقا بودند که به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۳، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ منصوب شدند. علی محمد ورقا به عنوان امین حقوق الله و ایادی امرالله جایگزین والدش شد. ایادی امرالله، ولی الله ورقا، در نوامبر ۱۹۵۵ صعود کرد.

بعد از صعود جرج تاونزند، آگنس الکساندر به مقام ایادی امرالله منصوب شد و حضرت ولی امرالله تلگرام ذیل را در ۲۷ مارس ۱۹۵۷ به عالم بهائی مخابره فرمودند:

به حضرات ایادی و محافل ملی در سراسر عالم بهائی اطلاع دهید که ایادی امرالله جورج تاونزند، مدافع خستگی ناپذیر، شجاع، قابل و غیور امر حضرت بهاءالله به ملکوت ابهی صعود فرمود.

آگنس الکساندر، Agnes Alexander مهاجر ممتاز امر، به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافته است. یقین دارم این انتخاب سبب خواهد گردید که امر تبلیغ تواماً در شمال و جنوب و قلب اقیانوس اطلس روحاً تقویت گردد. (حصن حصین شریعت الله، ص ۲۲۴)

تحولی چشمگیر در شکوفایی مؤسسه ایادی امرالله زمانی اتفاق افتاد که حضرت ولی امرالله حضرات ایادی را به منصوب کردن هیأت‌های معاونت در هر یک از قارّات عالم هدایت فرمودند. این

هیأت‌ها به‌عنوان معاونین و مشاورین آنها عمل می‌کردند. هیکل مبارک این تصمیم را در تلگرام ۶ آوریل ۱۹۵۴ اعلام کردند. متن کامل این ابلاغیه تاریخی ذیلاً نقل می‌شود:

کلیه حضرات ایادی امرالله و جمیع محافل روحانی ملی عالم بهائی

در سال‌های اولیه عهد ثانی از عصر تکوین دور بهائی، ظهور و ولادت مؤسسه فخیمه‌ای را بشارت دهید که شارع امر بهائی پیش‌بینی و در الواح مبارکه مرکز میثاقش رسماً تأسیس شد و ارتباط نزدیکی با مفاد همان الواح مبارکه وصایا با مؤسسه ولایت امرالله دارد و مقدر بود که در میقات معین در ظل ولی امرالله، مسئولیت دوگانه مقدسی را برای صیانت و ترویج امر حضرت بهاءالله به عهده بگیرد.

مایلم از خدماتی که ایادی منصوبه در مرکز جهانی امرالله و قلمروهای ماورای حدود و ثغور آن، به‌طور فردی یا جمعی، تقدیم نموده‌اند تقدیر نمایم.

برای حمایت آنها از بنای مقام مقدس حضرت ربّ اعلی در جبل کرم، از تقویت روابط با دولت جدیدالتأسیس اسرائیل، از توسعه اوقاف بین‌المللی در ارض اقدس، از شروع اقدامات

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۷۰۱

ابتدایی برای تأسیس مرکز اداری جهانی بهائی، و نیز مشارکت آنها در چهار مؤتمر متوالی تبلیغی بین القارّات، از سفرهای کثیر و وفیر آنها در اقالیم افریقایی، در آمریکایی شمالی، مرکزی و جنوبی، در قارّات اروپا، آسیا و استرالیا ارزش عظیم قائلم.

این هیأت جدیدالتأسیس، که به اجرای رسالت خود با چنان شرایط خجسته و فرخنده‌ای مبادرت نمود، حال وارد مرحله ثانی از تکاملش می‌شود که با ایجاد پیوندها با محافل روحانی ملّی عالم بهائی به قصد مساعدت به آنها در حصول اهداف نقشه ده‌ساله رقم خورده است.

حال وقت آن رسیده که پانزده نفر ایادیان خارج ارض اقدس در ایام رضوان در هر قاره‌ای جداگانه از بین احبای ساکن آن قاره هیأت معاونتی به سمت نمایندگی و معاون و مشاور انتخاب نمایند که جهت پیشرفت نقشه ده‌ساله ایادیان را کمک و مساعدت نمایند. توصیه می‌شود ایادیان قارّات آسیا، امریکا و اروپا در طهران، ویلمت و فرانکفورت به ترتیب تقدّم و تأخّر به منظور مشورت و تسمیه جمع شوند و ایادیان افریقا و استرالیا نیز به همین منوال در کامپالا و سیدنی مجتمع گردند. هیأت معاونت

قارّات امریک، اروپا و افریقا هر کدام نه نفر و قارّات آسیا و استرالیا به ترتیب هفت نفر و دو نفر معاون انتخاب نمایند.<sup>۲</sup>

تخصیص مناطق در هر یک از قارّات به اعضاء هیأت معاونت و نیز موضوعات فرعی راجع به توسعه فعالیت‌های هیأت‌های جدیداً منصوب شده، و نحوه معاضدت آنها با محافل روحانی ملّی در قارّات مربوطه، به صلاح دید حضرات ایادی محوّل می‌شود.

کلّیه هیأت‌های معاونت باید به حضرات ایادی که آنها را منصوب کرده‌اند گزارش دهند و در مقابل آنها مسئول هستند.

حضرات ایادی هر قاره نیز باید با محافل ملّیه در قارّات مربوطه و نیز چهار ایادی مقیم ارض اقدس که مقدّر است به عنوان رابط بین ایشان و ولی امرالله عمل کنند، در تماس نزدیک باشند و نتیجه تسمیه و پیشرفت فعالیت‌های هیأت‌ها را به آنها گزارش دهند.

توصیه می‌شود پنج صندوق قاره‌ای امری ایجاد شود که، همراه با توسعه آنها، به نحوی دائم التّزاید تأمین هزینه اقدامات احاله شده به هیأت‌ها را تسهیل نمایند.

---

۲. ترجمه این بند از تلگرام مبارک از صفحه ۱۱۳ ارکان نظم بدیع، چاپ دوم، نقل شد -م.



ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۷۰۳

به‌عنوان تبرّع اولیه این عبد مبلغ پنج هزار لیره ارسال می‌گردد که به تساوی بین پنج قاره تقسیم شود.

از دوازده محفل ملی و آحاد احباء تقاضا شود ازدیاد مداوم موجودی این صندوق‌ها را از طریق تخصیص بودجه ملی سالانه و تبرّعات احباء تضمین نمایند.

توصیه می‌شود تبرّعات به ورقا، هولی، جیاگری، بنانی و دان که در مقام امنای صندوق به ترتیب برای صندوق‌های آسیا، آمریکا، اروپا، آفریقا و استرالیا خدمت می‌کنند ارسال شود.

برای نزول برکات و مواهب بی‌سابقه جهت این مؤسسه حیاتی و ضروری نظم اداری بهائی جنینی و مستمراً در حال شکوفایی، مشتاقانه در اعتاب مقدّسه دعا می‌کنم؛ مؤسسه‌ای که منادی ظهور نظم جهان‌آرای حضرت بهاءالله است که باید راه را برای تأسیس مدنیتی جهانی هموار سازد که مقدر است در طی ادوار متوالیه الهیه در کور پانصد هزارساله بهائی به بلوغ برسد.<sup>۳</sup>

در فقره‌ای از الواح مبارکه وصایا که قبلاً نقل شد، حضرت عبدالبهاء هشدار می‌دهند و انداز می‌فرمایند که:

---

۳. ترجمه - تلگرام ۶ آوریل ۱۹۵۴ حضرت ولی امرالله مندرج در *Messages to the Baha i World*، ص ۵۸-۶۰.

اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرد نمود و انشقاق خواست علیه غضبُ الله و قهْره زیرا سبب تفریق دین الله گردد.

قبلاً تعدادی از افرادی، از جمله منسوبین نزدیک حضرت شوقی افندی، را که علیه حضرت ولی امرالله تمرد و عصیان نمودند و از جامعه تحت عنوان ناقضین میثاق طرد شدند، ذکر کرده‌ایم. اما، در طی ایام حیات حضرت شوقی افندی هیچ یک از حضرات ایادی ادنی نشانه‌ای از تمرد از او امرایشان را نشان نداد. برعکس، آنها نهایت درجه وفاداری به حضرت ولی امرالله را به نمایش گذاشتند و برای آینده مثال و نمونه‌ای عالی از وفاداری و اطاعت محض از هدایات ایشان را برای آیندگان به جا گذاشتند. اما، بعد از صعود حضرت شوقی افندی، یکی از حضرات ایادی، میسن ریمی<sup>۴</sup>، علیه عهد و میثاق الهی قیام کرد و طبق تصمیم حضرات ایادی امرالله از جامعه بهائی طرد شد.

حضرت ولی امرالله، یک ماه پیش از صعود، پیامی مؤثر خطاب به مؤمنین به حضرت بهاءالله در سراسر عالم فرستادند و در طی آن هشت نفر دیگر را به مقام ایادی امرالله ارتقاء دادند. هیکل مبارک، بعد از بر شمردن انتصارات کثیره‌ای که در طی پنج سال اول جهاد کبیر جهانی حاصل شده است، فرمودند:

۴. برای اطلاعات بیشتر درباره نقض عهد میسن ریمی نگاه کنید به فصل ۳۷ این کتاب.

پیشرفتی چنین حیرت‌انگیز در میدانی چنین وسیع که در مدتی کوتاه به دست عده‌ای قلیل از نفوس دلیر به حصول پیوسته سزاوار و در واقع مستلزم آن است که در این مرحله از تکامل جهاد ده‌ساله با اعلان قدم دیگری در توسعه تدریجی یکی از مؤسّسات اصلی و مرکزی که منصوص قلم اعلی و مؤید به الواح مقدّسه و صایای حضرت عبدالبهاء است تجلیل گردد بدین معنی که با تعیین عده دیگری از ایادی امرالله عدد خدّام برگزیده [مدنیت جهانی]<sup>۵</sup> حضرت بهاء‌الله که در مرحله جنین است و به نصّ کلک اطهر مرکز میثاق و وظائف دوگانه صیانت امرالله و تأمین نشر و تبلیغ دین الله به آنان محوّل گشته به سه دفعه ۹ افزایش می‌یابد.

هشت نفری که به این مقام اسنی ارتقاء می‌یابند عبارتند

از: ایناک اولینگا (Enoch Olinga)، ویلیام سیرز (William Sears)، جان ربارتس (John Robarts) در افریقای غربی و جنوبی، حسن بالیوزی، جان فرّابی (John Ferraby) در جزائر بریطانیا، کالیس فدرستون، رحمت‌الله مهاجر در منطقه اقیانوس آرام و ابوالقاسم فیضی در شبه جزیره عربستان. این عده که از چهار قاره کره ارض منتخب گشته‌اند نماینده افنان و نیز نژادهای سیاه و

---

۵. عبارت مدنیت جهانی (World Commonwealth) در اصل انگلیسی وجود دارد ولی در ترجمه ظاهراً سهواً حذف شده است -م.

سفیدند و حسب و نسبشان به امم مسیحی و اسلام و یهود و وثّیه می‌رسد.

اضافه شدن این عده به جمع صاحب‌منصبان عالیرتبه نظم سریع‌التکامل اداری جهانی که در عین حال متضمّن توسعه بیشتر مؤسسه عظیم الشان ایادی امرالله است و نظریه این که ایادی امرالله اخیراً عهده‌دار مسئولیت مقدّس صیانت امرالله نیز گشته‌اند، مستلزم آن است که این ایادی جداگانه در هر قاره یک هیئت معاونت که عده اعضایش برابر با عده اعضای هیئت معاونت کنونی باشد تعیین نمایند. این هیئت که عهده‌دار وظیفه خاصّ مراقبت در حفظ و صیانت امر الهی خواهد بود مکمل هیئت اولی است که وظیفه آن از این پس منحصرأً موقوف به معاونت و معاضدت در اجرا نقشه ده‌ساله می‌باشد. (توقیعات مبارکه ۱۰۹-

۱۱۴، ص ۲۸۹-۲۹۱)

در طیّ شش سال آخر دوران قیادت حضرت ولی امرالله، هیکل مبارک حضرات ایادی امرالله را مورد تشویقات دائمی، هدایت محبّت‌آمیز و الهامات همیشگی قرار دادند و آنها را به سوی مدارج عالی‌تری از ایثار و خدمت در ترویج امرالله سوق می‌دادند. ایشان این آخرین تقاضای خود را یک ماه پیش از صعود خطاب به آنها بیان کردند:

ایادی امرالله در دوران قیادت حضرت ولی امرالله | ۷۰۷

از فرد فرد ایادی امرالله، اعم از آنان که سابقاً و یا اخیراً منصوب شده‌اند و از جمیع یارانی که در این جهاد شرکت دارند و علی‌الخصوص نمایندگان منتخب ایشان، اعضای محافل روحانی ناحیه‌ای و ملی در شرق و غرب و بالاخص از کسانی که افتخار دعوت و تشکیل این کنفرانس‌های تاریخی را دارند رجا دارم که جنبش و حرکتی نمایند و بر حسب مرتبه و استعداد و وظیفه و بضاعت به نحوی شایسته خود را در مدت کوتاهی که به افتتاح اولین کنفرانس باقی مانده برای قیامی دلیرانه مهیا سازند و در این ساعت خجسته فرصت را غنیمت شمرده با ابراز صفات و خصال باهره‌ای که مشخص و ممیز مقام شایسته خدمتگزاری در سبیل امر حضرت بهاءالله باشد و در تأمین موفقیت و اشتها کامل این کنفرانس‌ها که برای تجلیل و تعظیم اسم اعظم و علی‌الخصوص به منظور تسریع در پیشرفت و تقدّم مؤسّسات نظم نجات‌بخش جهانی‌اش و تعجیل در تأسیس ملکوتش در قلوب ابناء بشر تشکیل می‌شود جهد بلیغ مبذول دارند. (توقیعات مبارکه ۱۰۹-۱۱۴، ص ۲۹۶-۲۹۷)



## فصل سی و چهارم

### ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله

مقصود این است که ایادی امرالله باید بیدار باشند. به محض این که نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه‌ای از او قبول ننمایند. چه بسیار که باطل محض به صورت خیر درآید تا القای شبهات کند. (ایام تسعه، ص ۴۶۸)

مدت سی سال قیادت حضرت ولی امرالله هیچ یک از حضرات ایادی امرالله برای اجرای هدایت حضرت عبدالبهاء یا اقدام علیه نفوسی که با ایشان مخالفت کنند وجود نداشت. حضرت شوقی افندی بنفسه به موضوع ناقضین میثاق می پرداختند و آنها را از جامعه اسم اعظم طرد می فرمودند. در اجرای این امر ایشان متحمل رنج و درد و غصه عظیمی می گشتند، به خصوص از آن جهت که بسیاری از کسانی که ایشان مجبور بودند آنها را ناقض عهد و میثاق الهی اعلام کنند منسویین نزدیک خودشان بودند - خاله‌ها، فرزندان آنها، برادران و خواهران خودشان.

انتصاب ایادی امرالله در سال ۱۹۵۱ سپری بین ناقضین میثاق و حضرت ولی امرالله ایجاد کرد. اما اختیار طرد ناقضین میثاق از جامعه امرالله فقط در ید اختیار حضرت ولی امرالله بود و ایشان در سراسر دوران قیادت خود از این اختیار استفاده می فرمودند. تحقیق فعالیت‌های کسانی

که به نظر می‌رسید با حضرت ولی امرالله مخالفت می‌کنند و ارزیابی انگیزه‌ها و مقاصد آنها توسط حضرات ایادی صورت می‌گرفت ولی اتخاذ تصمیم برای اعلام آنها به‌عنوان ناقض میثاق در اختیار خود حضرت ولی امرالله بود.

امروز، در غیاب ولی امرالله، طرد و اخراج ناقضین میثاق از جامعه امرالله بنا به تصمیم حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس صورت می‌گیرد و مشروط به تصویب بیت‌العدل اعظم است.

در طی دوران قیادت حضرت ولی امرالله، حضرات ایادی امرالله که در قارّات مختلف عالم مشغول خدمت بودند وظایف خود را در مقام حراس امرالله با دقت و درایت و استقامت عظیم انجام می‌دادند. چهار ایادی که عضویت شورای بین‌المللی بهائی در مرکز جهانی امرالله را داشتند در مقابله با اقدامات ناقضین قدیم مجهودات جمیله مبذول می‌داشتند اما اقدامات آنها تماماً تحت هدایت دقیق حضرت ولی امرالله بود. در گزارشی که ذیلاً از شرح حال ایادی امرالله لروی آیواس، منشی شورای مزبور نقل می‌شود، این نکته به‌وضوح مشهود می‌گردد:

موقعی که حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس با مقامات حکومت درباره منافع و علائق مرکز جهانی ملاقات می‌کردند، هنگامی که با مطبوعات رو به رو می‌شدند، وقتی که با مقامات



عالیرتبه از خارج از کشور دیدار داشتند، نفس حضور آنها نمایشی زنده از معیارها، اعمال و نگرش های بهائی بود. این مطمئناً بخش مهمی از وظائف تبلیغی آنها محسوب می شد.

آن گروه از ایادی امرالله که عضو شورای بین المللی بهائی بودند بلافاصله به جنبه صیانتی وظائفشان جذب شدند، به خصوص از آن جهت که به ناقضین عهد الهی مربوط می شد. آنها در مرکز نقش قرار داشتند، جایی که اعداء امرالله می توانستند علیه نفس ریاست امرالله دست به دست ناقضین بدهند.

وقتی لروی به حیفاً وارد شد، دل مشغولی عمیق حضرت ولی امرالله چنین موضوعی بود و سبب نگرانی عظیم برای ایشان می شد. این موضوع قضیه ای حقوقی را ایجاد می کرد که بقایای ناقضین در عگا علیه حضرت ولی امرالله مطرح می کردند. موضوع با رویدادی جزئی و فاقد اهمیت شروع می شد ولی چنان ابعادی پیدا می کرد که نیات عمیق تر کسانی را برملا می کرد که اقامه دعوی می کردند؛ یعنی به دست آوردن سرپرستی مشترک روضه مبارکه با حضرت ولی امرالله، یا در اختیار گرفتن اتاق هایی برای خود در قصر بهجی، که از آن نقل مکان کرده بودند تا حضرت ولی امرالله بتواند ویرانی عظیمی را که هنگام اقامت آنها در آنجا

ایجاد شده بود مرمت فرمایند. بعد از مرمت و نوسازی آن، کمیساریای عالی بریتانیا اعلام کرده بود که بهجی مکانی زیارتی است نه محل سکونت شخصی، و حضرت ولی امرالله متولی و مسئول نگهداری آن شدند. قضیه دادگاهی نمونه‌ای از نوع دسائسی بود که حضرت شوقی افندی در سراسر دوران ولایت خود مجبور بودند با آن دست و پنجه نرم کنند.

حضرت ولی امرالله که همواره مصمم به تنسیق و زیباسازی محیط حول روضه مبارکه بودند، یک روز به نگهبان فرمودند که خانه خرابه چند اتاقه نزدیک مرقد مبارک را تخریب نماید؛ سقف در حال سقوط و دیوارهای لرزان بودند. ناقضین که در ملک بهجی، در خانه‌ای که به قصر تکیه داشت، سکونت داشتند، شتابان به دادگاه حیفا مراجعه کردند تا حکمی برای متوقف کردن عملیات تخریب بگیرند زیرا با آنها مشورت نشده بود و هنوز سند مالکیت یک ششم قصر را در اختیار داشتند. در واقع ساختمان مورد بحث از سال ۱۸۹۲ در اختیار بهائیان بود و مدتی بیش از بیست سال در دست حضرت ولی امرالله قرار داشت.

دو تن از ناقضین همراه وکیلشان به نیت حلّ و فصل مسئله خارج از دادگاه با لروی، میسن ریمی و وکیل حضرت ولی امرالله

ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله | ۷۱۳

ملاقات کردند. این ملاقات ثمری نداشت زیرا موضوع حملات شصت ساله به حضرت عبدالبهاء در آن مطرح شد. بنابراین قضیه به دادگاه ارجاع و قرار شد رسماً در حضور قاضی مطرح شود. بعد از دو جلسه بی حاصل با قاضی، که در طی آن خصومت شدید از سوی شاکیان مشهود گشت، قضیه برای طرح در جلسه اول دادگاه ارسال گشت.

ناقضین، با نشان دادن میل تغییرناپذیرشان به تحقیر ریاست امرالله، حضرت شوقی افندی را برای شهادت دادن احضار کردند؛ اقدامی اهانت آمیز که سبب رنجش عظیم حضرت ولی امرالله شد. طبق آنچه که یوگو جیاگری به یاد می آورد، «رنج و درد عظیم آن حضرت به علت هتک حرمتی بود که علیه این مؤسسه امرالله مرتکب شدند. آنقدر این موضوع برای آن حضرت نفرت انگیز بود که هیکل مبارک بیمار شدند، گویی «هزار عقرب ایشان را گزیده باشند.»

حضرت ولی امرالله تصمیم گرفتند مستقیماً به حکومت متوسل شوند که قضیه را از دادگاه مدنی خارج سازد و از یوگو جیاگری خواستند که از رُم بیاید و در پیگیری این کار به ایشان مساعدت نماید. سه ایادی امرالله به دادستان کلّ، معاون وزیر امور

مذهبی، و مقامات وزارت خارجه و دفتر نخست‌وزیر مراجعه کردند. نتیجه چنین شد که دادستان کلّ طبق راهنمایی معاون وزیر به رئیس دادگاه حیفا اطلاع داد که طبق قانون سال ۱۹۲۴، قضیه مورد بحث یک موضوع مذهبی است و نباید در دادگاه مدنی مطرح شود. به نظر می‌رسید که ابتکارات حضرت ولی امرالله به این قضیه خاتمه داد.

اما وکیل زرنگ ناقضین که موضع خصمانه داشت حکم مزبور را از لحاظ فنی زیر سؤال برد و دادخواستی به دیوان عالی اسرائیل تقدیم کرد که در نتیجه خودشان را در موضع مخالفت با دولت قرار دادند. ایادی امرالله مجدداً چندین ملاقات و مصاحبه ترتیب دادند، و حضرت ولی امرالله درخواستی شخصی به نخست‌وزیر تسلیم فرمودند. واکنش بسیار سریع بود. مشاور حقوقی نخست‌وزیر معاون وزیر در امور مذهبی، دو وکیل و کسانی را آنها نماینده‌شان بودند به دفترش فرا خواند. بهائیان از ملاقات مجدداً با ناقضین امتناع کردند و در اتاق دیگر ساختمان منتظر ماندند. وکیل طرف مخالف ادعاها را مجدداً تکرار کرد، که توسط وکیل حضرت ولی امرالله به ایادی امرالله منتقل شد، که جمیع آنها را قاطعانه مردود شمردند. سرانجام مشاور نخست‌وزیر به شاکیان اظهار

داشت که اگر مایل اند می‌توانند دادخواست خود را ادامه دهند اما باید متوجه باشند که آنها اکنون با حکومت اسرائیل و با آنچه که در اختیار آن است در حال مبارزه هستند. در این مقطع آنها دادخواست را رها کرده قضیه را خاتمه دادند و اولیاء حکومت اجازه عملیات تخریب را صادر کردند. حضرت ولی امرالله طی تلگرامی این اختتام موفقیت‌آمیز قضیه دردناک را که ایشان «خصوصت کورکورانه و مهارنشدنی» ناقضین نامیدند، به عالم بهائی ابلاغ فرمودند.

در طیّ چهل و هشت ساعت حضرت ولی امرالله خانه مزبور را تخریب و با خاک یکسان کردند و هشت بار کامیون گیاهان و قطعات زینتی را برای تجمیل و تنسیق محوطه ارسال فرمودند. لروی برای نظارت بر کارها در قصر باقی ماند. در طیّ یک هفته حضرت ولی امرالله عرصه وسیعی را به صورت حدیقه زیبایی در آوردند که به نحوی معجزه‌آسا در پیش روی بهائیان گسترده بود و برای تکریم سالگرد صعود حضرت بهاءالله به موقع آماده شد. این قضیه از دسامبر تا اواسط ماه مه نیت حضرت ولی امرالله را ناکام گذاشت...

در اثر این پرونده دادگاهی، که اندکی بعد از ولادت شورای بین المللی رخ داد، امرالله در چشم مهم‌ترین وزرای حکومت از اعتبار و آوازه‌ای برخوردار شد، زیرا اولیاء حکومت با کسب اطلاعات بیشتر راجع به تاریخ و مقاصد امر مبارک با فرستادگان متین و محترم آن ارتباط یافتند و از حمایت متحد و یکپارچه از ریاست امرالله آگاه شدند، در حالی که شاکیان به صورت افرادی انتقام‌جو و کینه‌توز جلوه نمودند.<sup>۱</sup>

در شرح زیر از همان شرح حال فعالیت‌های حضرات ایادی امرالله، تحت هدایت حضرت ولی امرالله، را برای ریشه‌کن کردن کامل نفوذ ناقضین در بهجی توصیف می‌کند. همچنین جزئیات بیشتری را از رویداد جالبی که در فصل ۳۰ به اختصار ذکر شد به دست می‌دهد:

مدتی بیش از شصت سال، اعضاء ناراضی و سرکش خانواده حضرت عبدالبهاء که در ملک بهجی سکونت داشتند، قدم به قدم به عقب رانده شده آزادی حرکتشان محدود شد. اما حضرت ولی امرالله هرگز در ایام حیات خود بدون حضور ناقضین که اعمال عبادی و متواضعانه ایشان را مشاهده می‌کردند قادر

۱. چاپمن (Chapman)، Leroy Ioas، ص ۱۸۷-۱۹۰

ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله | ۷۱۷

نبودند به زیارت مرقد جدّ خود فائز شوند. هر آنچه که هیکل مبارک آنجا انجام می دادند زیر نگاه‌های غیر دوستانه آنها بود.

پنج سال قبل از آن، همانطور که مشاهده کرده‌ایم، ناقضین علیه حضرت ولی امرالله اقامه دعوی حقوقی نمودند. نتیجه عمده مجهودات مزبور عبارت از به رسمیت شناخته شدن حضرت ولی امرالله توسط دولت اسرائیل به‌عنوان تنها متولی و مسئول اماکن مقدّسه بهائی، و به بیان حضرت ولی امرالله، «محدودیت برگشت‌ناپذیر امتیازات دیرینه اعطائی به ناقضین در طیّ شش دهه»<sup>۲</sup> بود.

لروی چند سال از سلسله رویدادهایی سخن به میان آورد که به جدایی نهایی ناقضین از بهجی منجر شد: «حکایتی بسیار مهیج و تماشایی بود و به خاطر دارم که وقتی این جریان را شروع کردیم حضرت ولی امرالله فرمودند، «آیا گمان می‌کنید این کار شدنی است؟» عرض کردم، حضرت شوقی افندی، اگر ولی امرالله بخواهد کاری انجام شود، می‌توان انجامش داد. نمی‌دانستم وارد چه قضیه‌ای می‌شوم! ناقضین مدت شصت سال مشغول هتک

---

۲. ترجمه - تلگرام ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ حضرت ولی امرالله به عالم بهائی در *Messages to the Bahá'í World* ۱۹۵۰ - 1957، ص ۲۹.

حرمت آن مکان مقدّس بودند و حضرت ولی امرالله فرمودند اخراج آنها از اینجا به معجزه شبیه خواهد بود.»

وقتی این ماموریت به لروی ارجاع شد، حضرت ولی امرالله به او فرمودند، «هر آنچه که تا کنون انجام داده‌اید، از جمله کار شما در مقام حضرت اعلی، مانند نقره است؛ در حالی که وادار کردن ناقضین به ترک بهجی، و حفظ و ابنیه و اراضی برای امر مبارک، مانند طلا خواهد بود.» مقدّر بود فتح و ظفّری فراموش نشدنی و چشمگیر باشد که «حیات حضرت ولی محبوب امرالله به آن مکّال و قلب ایشان مشحون از مسرّت، شعف و شکرانه شود...»

اولین قدم در ۱۱ مه ۱۹۵۶ زمانی برداشته شد که وکلای نماینده شورای بین المللی بهائی تقاضای کردند مالکیت ملک متعلّق به ناقضین داخل حرم اقدس، محوّطه بیرونی مقام حضرت بهاءالله، یعنی اراضی مقدّسه مجاور مرقد مبارک از آنها سلب شود.

این اقدام در اثر اطلاعاتی که لروی از مقامات دولتی مسئول مسائل مالکیت اراضی کسب کرده بود، به عمل آمد. این سند حقوقی عبارت از حکم اخذ اراضی برای مقاصد عمومی (Land Acquisition for Public Purposes) صادره در ۱۹۴۳ بود که به



دولت اجازه می‌داد زمین‌هایی را برای مقاصدی که عمومی تلقی می‌شد اخذ نماید و زمین مزبور را به مقامات مسئول منتقل کند.

روضه مبارکه و قصر مبارک سال‌ها قبل توسط مقامات

قیمومیت به‌عنوان اماکن مقدّسه شناخته شده بود و در سال ۱۹۵۲

به تأیید حکومت اسرائیل نیز رسید. بنابراین در اختیار گرفتن آن

توسط بهائیان، به نحوی که بتوان آن را توسعه داده نگهداری

نمود، در نظر دولت، مقصود عمومی تلقی می‌شد. (یکی از

استدلال‌های مورد استفاده بهائیان در توصیه برای تصرّف آن نیت

آنها برای تزئین و زیباسازی و بنای ساختمان مرقد حضرت بهاءالله

بود.) حکومت حکم تصرّف آن را صادر کرد که در ۲۰ دسامبر

۱۹۵۶ در نشریه رسمی *Official Gazette* درج شد.

حکم تصرّف بلافاصله مورد اعتراض ناقضین قرار گرفت که

به دیوان عالی دادخواست دادند. آنها مدّعی شدند تصرّف (سهم

اندک آنها از ملک) به معنای مداخله در دعوای داخلی، نقض

حقوق روحانی و دنیوی آنها، و تبعیض علیه گروه اقلیت است.

بهائیان در دیوان حضور یافتند تا به آنچه که لروی «بسیاری از

حملات رذیلانه آنها علیه حضرت ولی امرالله و امر مبارک»

می‌نامید، جواب دهند.

پرونده در آوریل ۱۹۵۷ در دیوان عالی مطرح و ۳۱ مه حکم صادر شد. دیوان علیه ناقضین حکم داد و با این کار اعلام کرد که هدف حکومت از تصرف زمین در واقع مقصودی عمومی است. مضافاً، دیوان توجه را به این نکته جلب کرد که فرجام خواهان مقصود عمومی از این اقدام را زیر سؤال نبرده اند و ادعاهایی را که مطرح کرده اند بی اساس و ناموجه است.

بعد از قضاوت دیوان عالی، بهائیان حکم خلع ید و تخلیه علیه ناقضین عهد و پیمان الهی را به اجرا گذاشتند. دادستان کلّ از دادگاه ناحیه ای حیفا تقاضای صدور حکم سلب مالکیت علیه آنها نمود، اما دیگر بار آنها مداخله کرده سعی نمودند جلسه دادگاه را به تعویق بیندازند. اما آنها در این کار ناکام ماندند و رأی دادگاه علیه آنها صادر شد و به صدور احکامی منجر شد که آنها باید ابنیه بهجی را تخلیه کرده آنچه از املاک و اراضی اندکی هم که در اختیار آنها باقی مانده تحویل دهند. دیوان عالی مبلغی را که باید برای جبران این خسارت به آنها پرداخت شود تعیین کرده بود.

سوم ژوئن، حضرت ولی امرالله خبر این موفقیت ها و فیروزی ها را تلگرافی ابلاغ کردند که حکم خلع ید از ناقضین ابرام شده و «مقامات مدنی را قادر ساخته تصمیم اولیه را تنفیذ نمایند و

به تخلیه بقایای مفلوک کسانی را که زمانی اعداء و مخالفان مخوف و با صلابت بودند اقدام نمایند.»

آنها ظرف سه ماه تخلیه کرده آنجا را واگذار کردند. حرم اقدس تطهیر شده بود. آلام و رنج‌های روحانی که این اعداء امرالله به حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تحمیل نمودند به پایان رسیده بود. حضرت ولی امرالله در تابستان آن سال پیش از ترک حیفا، به لروی فرموده بودند که «به محض این که این خانه ناقضین را در اختیار بگیرم آن را کاملاً تخریب خواهیم کرد»، بنابراین لحظه‌ای که آنها محل را ترک کردند، یعنی اواخر ماه اوت، لروی به حضرت ولی امرالله تلگراف زد و استفسار نمود که آیا این کار انجام شود. حضرت ولی امرالله جواب دادند، «تخریب را تا مراجعت این عبد به تعویق اندازید.» هیکل مبارک مایل بودند شخصاً بر این کار نظارت کنند.

دو ماه پیش از صعود، حضرت ولی امرالله مجدداً (در ۶ سپتامبر ۱۹۵۷) به عالم بهائی تلگرافی اعلام فرمودند:

به کلیه ایادی امرالله و جمیع محافل ملیه اطلاع دهید که متعاقب دادخواست به دیوان عالی، حکم حکومتی برای خلع ید و سلب مالکیت به مرحله اجرا درآمده و به تخلیه کامل بقایای

ناقضین عهد و انتقال کلیه مایملک آنها از حریم روضه مبارکه، تطهیر حرم اقدس بعد از شصت سال، از لوث هر آلودگی عملی شده و اقداماتی برای انتقال اسناد ملک تخلیه شده به جامعه مظفر و منصور بهائی در دست اجرا است. (ترجمه)

تشریفات قانونی جهت انتقال در دو مرحله صورت گرفت. در اکتبر ۱۹۵۷ لروی توانست تلگرافی به استحضار حضرت ولی امرالله برساند که بهائیان املاک را به دست آورده‌اند و این که «آنها متعلق به ماست.»

وقتی تشریفات انتقال پایان پذیرفت، یادداشتی راجع به رویداد ثانی به جای گذاشت که در اینجا به اختصار نقل می‌شود:

«امروز صبح در اداره ثبت املاک در ارتباط با انتقال اسناد مالکیت بهجی به شعبه محفل روحانی ملی ایالات متحده در اسرائیل، به وکیلان ملحق شدم. برای مرور جزئیات امضاء من از طرف محفل ملی، شعبه اسرائیل، با توجه به این که حضرت شوقی ربانی صعود فرموده بودند، جلسه‌ای داشتیم.

«معلوم شد وکالت‌نامه‌ای که هیکل مبارک به من داده بودند وکالتی نبود که بتوانم از طرف ایشان اقدامی انجام دهم، بلکه وکالت‌نامه‌ای بود که از طرف شعبه اسرائیل اقدام کنم، و

ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله | ۷۲۳

بنابراین صعود هیکل مبارک در اعتبار اختیارات من برای امضاء تأثیری نداشت. همچنین درباره مسئله انتقال مالیات محلی دو درصدی بحث کردیم، زیرا از اورشلیم نامه‌ای دالّ بر معافیت مالیات چهاردرصدی دولتی آورده بودم. وقتی معلوم شد که ملک قطعاً در محدودی شهری عکّا قرار ندارد، اعلام شد که مالیات دو درصدی مزبور نیز مشمول معافیت است.

«سپس برای انتقال ملک اقدام شد. اسناد رسمی فروش در حضور عامل انتقال امضاء شد. به این ترتیب تطهیر کامل ناحیه روضه مبارکه و حرم اقدس انجام شد.»

روز تاریخی انتقال نهائی املاک بیست و هشت روز پس از صعود حضرت ولی امرالله بود، یعنی دوشنبه ۲ دسامبر ۱۹۵۷. اسناد بهجی، مرقد مبارک، قصر، خانه ناقضین عهد، و قطعّات کوچکی از اراضی که آنها در عکّا در اختیار داشتند، در ساعت ده و ۲۵ دقیقه صبح امضاء و به امر الهی انتقال یافت. (باید توجه داشت که تا این تاریخ خود مرقد مبارک به عنوان بخشی از درصد اندک مالکیت، در اختیار ناقضین بود.) لروی از طرف بهائیان اسناد را امضاء کرد و یوگو جیاکری و سیلویا به عنوان شاهد حضور داشتند. ملک به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایالات

متّحده در اسرائیل انتقال یافت. بعد از درگذشت لروی، سیلویا قلمی را که با آن اسناد امضاء شده بود در دفتر خاطراتش در صفحه مورّخ ۲ دسامبر ۱۹۵۷ یافت. سیلویا بعد از ترک حیفا، قلم را به دارالآثار بین المللی تقدیم کرد.

روز یکشنبه ۱۵ دسامبر، تخریب خانه ناقصین شروع شد. ایادی امرالله در حیفا و اعضاء شورای بین المللی بهائی به بهجی رفتند و از این رویداد عکس گرفتند؛ عملیات تخریب یک هفته بعد به اتمام رسید.<sup>۳</sup>

چند ماه پیش از صعود، حضرت ولی امرالله پیام مهمّی خطاب به حضرات ایادی امرالله و محافل روحانی ملّی صادر فرمودند. این پیام را، که در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۵۷ به صورت تلگراف ارسال شد، می توان به منزله تفویض اختیار از سوی حضرت ولی امرالله به این دو مؤسسه امری تلقی کرد. هیکل مبارک در این پیام «مبارزات هولناکی که مقدر است بین جنود نور علیه قوای ظلمت واقع شود» پیش بینی کرده، حملات از داخل و خارج جامعه علیه امرالله را بیان فرمودند و به هر دو مؤسسه که از جمله تأسیسات الهیه است درباره وسائل مقابله با قوای مخالف و صیانت امرالله هدایت فرموده اند. کلّ پیام مزبور چنین است:

۳. چاپمن (Chapman)، Leroy Ioas، ص ۱۹۳-۱۹۷

ایادی امرالله در خدمت حضرت ولی امرالله | ۷۲۵

مؤسسه ایادی امرالله که به اراده قاطعه الهیه تأسیس گردیده به موجب اختیارات منصوصه در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء دارای دو وظیفه اصلی صیانت و ترویج امرالله می باشد اکنون داخل مرحله جدیدی گردیده که دایره خدمات و وظائف مقدسه اش را منبسط می سازد. علاوه بر مسؤولیت جدیدی که مساعدت با محافل روحانیه ملیه در سراسر جهان به منظور اجرای کامل و مؤثر جهاد روحانی جهانی است وظیفه مهم و اساسی مراقبت و صیانت جامعه جهانی بهائی با همکاری و اشتراک مساعی نزدیک با همان محافل روحانیه ملیه من باب سابقه آن هیأت اضافه می گردد.

وقایع اخیر، اتمام و اکمال پیروزمندانه رشته ای از اقدامات تاریخی، از قبیل ساخت روینای مقام حضرت اعلی، افتتاح امّ المعابد غرب، انعقاد جشن های سنه مقدّس در سراسر عالم، دعوت به چهار مؤتمر تبلیغی بین القارات جهت افتتاح جهاد کبیر اکبر ده ساله، متفرّق شدن بی سابقه مجریان شهیم آن بر وجه ارض، ترقی و تقدّم خارق العاده فعالیت ها در آفریقا و اقیانوس آرام، ایجاد نظم اداری در شبه جزیره عربستان در قلب عالم اسلام، آشفستگی اعدای نیرومند در مهد امرالله، ایجاد دارالآثار بین

المللی، بشارت تأسیس مقرّ نظم اداری جهانی در ارض اقدس، به اشتعال نار غیر قابل اطفاء خصومت در مخالفان مسلمان دامن زد و رشته جدیدی از مخالفت‌ها را در گروه مسیحیان و نیز عداوت داخلی، ناقضین قدیم و جدید، را برانگیخت، که حملات خود را برای متوقف کردن حرکت امر الهی تجدید نمایند، امر الهی را به نحوی نادرست جلوه دهند، مؤسّسات اداری آن را متلاشی سازند، شور و شوق را محمود سازند و وفاداری حامیان را تضعیف نمایند.

شواهد ازدیاد خصومت خارجی، دسائس مستمر داخلی، از مبارزات هولناکی که مقدر است بین جنود نور علیه قوای ظلمت، اعم از دینی و غیردینی، واقع شود و به لسان صریح و واضح حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی شده، حکایت می‌کند و در این ساعت خطیر مستلزم معاضدت بیشتر و نزدیک‌تر حضرات ایادی امرالله در پنج قاره و هیأت‌های نمایندگان منتخب جوامع ملّی بهائی در سراسر عالم برای تحقیق و بررسی مشترک درباره فعالیت‌های شنیع اعداء داخلی و اتخاذ اقدامات مؤثر و حکیمانه برای مقابله با طرح‌ها و دسائس خائنانه، حمایت از کلّ احباء، و ممانعت از انتشار تأثیرات و نفوذ شریانه آنها است.



از ایادی امرالله و محافل روحانیه ملّیه دعوت می‌شود که از این تاریخ به بعد در هر یک از قارات مختلفه به نحو جداگانه با یکدیگر ارتباط و تماس مستقیم حاصل نموده و آنقدر که ممکن و میسر است در مواقع مقتضی به تبادل آراء و افکار پردازند و گزارش‌های واصله از هیأت‌های معاونت و لجنه‌های ملّیه مربوطه را جهت اخذ تصمیمات لازمه در بین نهند در امور نهایت دقت و مواظبت ملحوظ دارند و در انجام وظائف مقدسه کمال سعی و اهتمام به منصّه ظهور رسانند. حفظ و حراست امر عزیز و گرانبهای الهی را همچنین صیانت و حفظ صحّت روحانی جوامع بهائی و تحکیم و تقویت روح ایمان در فرد فرد اعضاء جامعه و حصول ثمرات و نتایج مرغوبه در اقدامات وسیعۀ جهانی و تمشیت مشروعات امریه که به جهد و فداکاری عظیم بنیان گردیده و تحقّق مقدرات نهانی امر الهی کُلّ رأساً و مستقیماً مربوط به نحوه انجام وظیفه خطیره‌ای است که اکنون به عهده اعضاء این دو مؤسسه قرار دارد.<sup>۴</sup> این دو مؤسسه، همراه با بیت‌العدل اعظم، بعد از مؤسسه ولایت امرالله، اعلی درجه و رتبه را در سلسله مراتب اداری نظم

---

۴. ترجمه بند اوّل این پیام و نیز بند آخر تا این قسمت از کتاب ارکان نظم بدیع، نشر دوم، ص ۱۰۵ نقل شد و بقیه ترجمه گردید - م.

جهانی حضرت بهاءالله که به اراده قاطعه الهیه مقدر و مقرر شده  
حائز هستند.» (ترجمه)

## فصل سی و پنجم

### وصی یا جانشین حضرت شوقی افندی

[اوست] مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکریعی در سلاله او. (ایام تسعه،

ص ۴۶۶-۴۶۷)

حضرت شوقی افندی صعود فرمودند بدون آنکه موضوع و نیت  
حضرت عبدالبهاء که نخست زاده از نسل حضرت شوقی افندی باید  
جانشین ایشان شود تحقق یابد. این رویداد در برخی از احبائی که تأثیرات  
عهد و میثاق الهی را درست درک نکرده بودند بحران ایمانی ایجاد کرد.  
این احباء انتظار داشتند که هر آنچه حضرت عبدالبهاء در الواح  
مبارکه و صایا مرقوم فرمودند تحقق یابد. آنها می پرسیدند چطور ممکن  
است حضرت عبدالبهاء، که حضرت بهاءالله به ایشان عصمت موهوبی  
عطا کرده و دانش فوق بشری عنایت فرموده بودند، در سندی چنین مهم،  
بیانی بفرمایند که قابل اجرا نباشد. مضافاً، حضرت عبدالبهاء حضرت ولی  
امرالله را هدایت کرده بودند که در ایام حیات خود جانشین خویش را  
تعیین کنند و حضرت ولی امرالله نتوانستند این کار را انجام دهند. حضرت  
عبدالبهاء در الواح مبارکه و صایا می فرمایند:

ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هُو بَعْدَه  
را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد. (ایام  
تسعه، ص ۴۶۸)

چه پیش آمد که شرایط حضرت عبدالبهاء تحقق نیافت؟ برای حلّ  
این سؤال غامض و پیچیده، احسن و اولی آنکه در قدم اول به یاد آوریم  
که حضرت بهاءالله علم الهی را به حضرت عبدالبهاء عنایت کرده بودند و  
این که اگرچه حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نبودند اما قوای مظهر  
ظهور توسط حضرت بهاءالله به ایشان عطا شده بود. در طیّ ۲۹ سال  
دوران قیادت آن حضرت این موضوع به اثبات رسید و احباء شاهد بودند  
که بیانات حضرت عبدالبهاء، مانند کلام حضرت بهاءالله، خلاق بود.  
تعداد کثیری از احباء که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده  
یا با حضرتشان مکاتبه داشتند متوجه بودند که هیکل مبارک از اسرار  
پنهانی قلوب اطلاع داشتند. اما از آنجا که ملبس به کسوت عبودیت  
بودند، به ندرت درباره قوای روحانی که حضرت بهاءالله به ایشان عنایت  
کرده بودند سخنی به میان می آوردند. اما، گاهی اوقات، پنجره قلبشان را  
به روی معدودی از احبای ثابت قدم باز کرده فعالیت روح الهی را که مرکز  
میثاق حضرت بهاءالله را حیات می بخشید با آنها در میان می گذاشتند.

در لوحی خطاب به بشیر الهی، از مؤمنین مخلص و فرد مورد اعتماد ساکن شیراز، که انتشار نیافته، حضرت عبدالبهاء بارقه‌ای از قوای سماوی موهوبه را که حضرت بهاء‌الله به ایشان عنایت فرمودند مکشوف می‌سازند.<sup>۵</sup>

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک وصول مکتوب بشیر الهی را تأیید می‌فرمایند و اظهار می‌دارند که در همان روزی که مکتوب او در شیراز نوشته شده، حضرت عبدالبهاء جواب را در عکّا به کاتب تقریر فرموده‌اند و به کلیه پرسش‌های او پاسخ داده‌اند. هیکل مبارک جزئیات را ذکر می‌فرمایند. مکتوب در شیراز روز نهم ماه شعبان نوشته شده؛ در همان روز جواب توسط حضرت عبدالبهاء صادر شده و ۱۲ روز طول کشیده تا مکتوب پاک‌نویس شده به امضاء ایشان برسد. هیکل مبارک توضیح می‌فرمایند که معمولاً بین زمانی که مسوّده اولیه از لوح ایشان تقریر می‌شود تا زمانی که به امضاء ایشان می‌رسد، حدود ده روز فاصله می‌افتد. به این ترتیب جواب مکتوب او روز ۲۱ شعبان از ارض اقدس ارسال شده است. اما، مکتوب مورّخ ۹ شعبان روز پانزدهم رمضان، یعنی ۲۴ روز بعد از ارسال جواب به بشیر الهی به عکّا رسیده است.

۵. این لوح مبارک در مجموعه «الواح نازله به اعزاز میرزا آقاخان بشیرالسلطان ملقب به بشیر الهی» که در سال ۲۰۱۰ میلادی (۱۶۶ بدیع) انتشار یافته، در صفحه ۷۹-۸۲ درج است -م.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند همین برهان بر قوه میثاق کفایت می‌کند.

رویداد دیگری که نشان دهنده آگاهی حضرت عبدالبهاء از اسرار مکنون در قلوب نفوس است شرح اقبال میرزا محمدصادق، نقاش خوش‌نویس با استعدادی است که در طهران سکونت داشت و بسیار نسبت به امر مبارک خصومت می‌ورزید. او با خاله‌زاده‌اش، گل‌سرخ بگم، که چند سال بعد ایمان آورد و بسیار مخلص و موقن شد، ازدواج کرد. اگرچه در سال‌های اولیه این دو در کمال اتفاق و سازش زندگی می‌کردند، اما بعد از اقبال گل‌سرخ بگم به امر مبارک منزل دچار آشوب و آشفتگی شد که سال‌ها این وضعیت ادامه یافت.

گل‌سرخ بگم، که بعداً از لسان حضرت عبدالبهاء به «فائزه» ملقب گردید، از شعله نار محبت حضرت بهاء‌الله مشتعل بود. تمسک او به امر مبارک آنقدر عمیق بود که علیرغم مخالفت همسرش، او از جمله مبلغین بزرگ در میان بانوان و رکن قوت و استقامت در میان احباء بود. طولی نکشید که فعالیت‌های او در کشور حالت افسانه به خود گرفت و اعداء امرالله تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند. در یک موقعیت، اگرچه او صورتش را با روبنده پوشانده بود، اعداء او را شناختند و در خیابان به او حمله کردند. با چوب و چماق ضربات مکرر به بدن او وارد کرده قصد

داشتند در همان نقطه او را به قتل برسانند که شخصی توانست او را نجات دهد. چند ماه طول کشید تا جراحات و استخوان‌های شکسته او درمان شود ولی بینایی یکی از چشمانش را از دست داد. اما، شور و اشتیاق او به خمودت تبدیل نشد، رنج‌هایش سبب افزایش اشتیاق او به تبلیغ امرالله گشت.

فائزه در منزل با مخالفت شدید از سوی شوهرش روبرو بود اما نهایت محبت و احترام را نسبت به او رعایت می‌کرد. بسا از اوقات شوهرش آنقدر خشمگین می‌شد که دستش را بلند می‌کرد که او را کتک بزند اما فائزه به جای مقاومت، جلو می‌رفت تا دستی را که به علت تعهدش به امر مبارک برای زدن او بلند شده بود بزند، ببوسد. سال‌های زیاد فائزه سعی کرد دیدگان شوهرش را باز کند تا جلال مقام حضرت بهاءالله را مشاهده کند. بسیاری از مبلغین برجسته بهائی را به منزلش دعوت می‌کرد تا با شوهرش صحبت کنند اما هر استدلالی را که آنها مطرح می‌کردند ردّ می‌کرد و هر دلیلی را که آنها برای اثبات اعتبار و صحت ادعاهای حضرت بهاءالله بیان می‌کردند مردود می‌شمرد.

مبلغ بزرگ و نامی بهائی، حاجی میرزا حیدرعلی، مواجهه خود با میرزا محمدصادق را توصیف می‌کند. ذیلاً خلاصه‌ای از این مذاکره نقل می‌شود:

... شوهر جناب فائزه خانم علیهما بهاءالله مکذّب جحود لجوجی بود... فانی ... به قدر دو ساعت [با او] صحبت داشت و او افروخته و آثار غلّ از جمیع جوارح و ارکانش ظاهر و چای که به فانی می دهد فنجانش علیحدّه است. زیرا فانی را نجس می داند و چون بر صدق مدّعی خود از آیات قرآن و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم تلاوت نمود. نتوانست ساکت شود و گفت ولو اکرام ضیف [مهمان] واجب است ولی نه به حدّی که بر خدا و رسول خدا تهمت و افترا زند و طرف مقابل ساکت شود و گفت آنچه گفت و یک آیه و دو حدیث را انکار نمود که در قرآن چنین آیه ای نیست و در کتب اخبار این دو حدیث نیست. فانی می توانست همان وقت در خانه خودش هم آیه مبارکه را از قرآن نشان دهد و هم حدیثین را. ولی با کمال حدّت و جرأت و جسارت و درشتی مقابلی می نمود. ترسیدم که اگر ثابت کنم عاجز و مقهور و مغلوب شود و بر اعراض و لجاج بیفزاید. لذا با کمال محبّت ذکر نمود از خدا می خواهم که به صرف فضل شما را هدایت فرماید و خود شما آیه مبارکه را زیارت نمائید و دو حدیث را در کتب بخوانید و ... وقت هم گذشته بود للهیت را در برخواستن و مرخص شدن دانست و اذن خواست و برخاست. همین قدر آقا سید صادق

تعارف نمود که ماندنت امشب اینجا بر من زحمت نیست. منتهی فردا ظروف و فروش را تطهیر می‌کنیم و فانی بیرون آمد.

جناب آقا سید صادق آن آیه مبارکه را که تکذیب و انکار نمود زیارت می‌نماید و کذلک حدیثین را و بر علم فانی ستایش می‌نماید و از معارضه و بدگوئی و طرد فانی در آن وقت شب خجل و پشیمان و پریشان می‌شود و بر طلب و مجاهده و تحقیق موفّق می‌گردد و هر قدر با او صحبت می‌نمایند و عاجز می‌شود اذعان نمی‌نماید و بالاخره کشف ضمیر خود را [از حضرت عبدالبهاء] مسئلت می‌کند. (بهجت‌الصّدور، ص ۳-۴۴۱)

میرزا صادق در نامه‌اش به حضرت عبدالبهاء، بعضی سؤالات مطرح کرد، اما به جای آنکه نامه را برای آن حضرت بفرستد، آن را در صندوقی قرار داده درش را قفل کرد. سپس کاغذی سفید در پاکت گذاشته از همسرش خواست آن را برای حضرت عبدالبهاء بفرستد. او به همسرش اطمینان داد که اگر جوابی برای سؤالاتش دریافت کند، به حقانیت امرالله اذعان خواهد کرد.

حضرت عبدالبهاء به محض وصول پاکت بلافاصله لوحی خطاب به میرزا صادق نازل فرمودند که در طی آن به سؤالات او پاسخ دادند. وقتی میرزا صادق لوح را دریافت کرد، بیش از آنچه که بتوان بیان کرد



مشعوف شد که حضرت عبدالبهاء به سؤالاتش پاسخ داده‌اند؛ او نزد همسرش رفت و خود را به پای او انداخت و برای تمام مخالفتی که ابراز داشته و رفتاری که با او نموده بود تقاضای بخشش نمود.

حضرت عبدالبهاء در لوح بعدی به میرزا صادق یادآور شدند که تا آن موقع احدی تلاش نکرده بود که با طرح سؤالات و دریافت جواب ایشان را امتحان کند. هیکل مبارک به او یادآور شدند که این موضوع در وضعیت مشابهی در قرآن نیز مصداق دارد. حضرت عبدالبهاء با انتقال مطلب که انسان نباید خداوند را امتحان کند، مذکور داشتند که به سؤالات او صرفاً به علت خدمات خالصانه همسرش به امر مبارک پاسخ دادند. فائزه خانم علیرغم تزییقات شدیدی که تحمّل نمود در برابر مخالفت شدید ثابت قدم ماند و وفاداری خود به امرالله را ثابت نمود. حضرت عبدالبهاء فرمودند بدیهی است که مجهودات فائزه خانم در ترویج امرالله بیهوده نبوده است؛ بلکه، در ملکوت پاداش خود را خواهد یافت؛ این مجهودات را حضرت عبدالبهاء بسیار تمجید فرمودند و جمیع نفوس تقدیر کردند. حضرت عبدالبهاء در این لوح از آن دو دعوت کردند که برای زیارت روضه مبارکه حضرت بهاءالله به ارض اقدس بروند.

آن دو، بعد از زیارت اعتاب مقدّسه و حضرت عبدالبهاء، مشتعل از نار محبّت به حضرت مولی الوری به وطن مراجعت کردند و در آن زمان

که معدودی از ناقصین از قبیل جمال بروجردی به‌طور فعال تلاش می‌کردند احباء را در ایران گمراه کنند، نقشی بسیار مهم در ترویج عهد و میثاق الهی ایفا نمودند.

حکایت بشیر الهی و میرزا محمدصادق گویای این واقعیت است که مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله از قوایی فوق‌آنچه که بشر میرا و فانی قادر به درکش باشد، برخوردار بوده‌اند. در سایر موارد که اندک نبودند، طلعت میثاق آینده را مشاهده می‌کردند، احباء را در زندگی شخصی و نیز در موارد مربوط به جامعه بهائی هدایت می‌کردند. در واقع، مطالعه دقیق آثار کثیره آن حضرت تأثیر نافذ کلام خلاق ایشان را نشان می‌دهد، که قلوب را الهام می‌بخشید، اسرار مکنون خلقت الهی را مکشوف می‌ساخت و رویدادهایی را که مربوط به آینده دور بود بیان می‌کرد، که بسیاری از آنها تا کنون رخ داده است.

هیچ ولی امری جانشین حضرت شوقی افندی نمی‌شود

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من  
هُوَ بَعْدَهُ را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و  
شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل  
و کمال باشد. لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الْوَلَدِ سِرِّ اَبِيه

نباشد، یعنی از عنصر روحانی او نه و شَرَفِ أَعْرَاقِ با حُسْنِ اخْلَاقِ  
مَجْتَمَعِ نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید. (ایام تسعه،  
ص ۴۶۸)

بخش دوم این بیان مبارک نشان می‌دهد که حضرت عبدالبهاء  
این احتمالاً را پیش‌بینی فرموده بودند که، حتی اگر حضرت ولی امرالله  
دارای پسری بودند، این پسر ممکن است دارای سجایای روحانیه نباشد  
که جانشین ایشان شود، و به حضرت ولی امرالله این اختیار را داده بودند  
که در چنین وضعیتی «غصن دیگر را انتخاب نماید».

اما، نه تنها حضرت ولی امرالله دارای فرزندی نبودند بلکه کلیه  
اغصان، که در بیان فوق به آن اشاره شده، میثاق الهی را نقض کرده و از  
جامعه طرد شده بودند. این که شرایط تفصیلی، که حضرت عبدالبهاء  
برای حضرت ولی امرالله تعیین کرده بودند که جانشین خود را منصوب  
کنند، عملاً غیر قابل اجرا ماند، هر فردی از احباء باید شخصاً درباره آن  
بیاندیشد و تأمل نماید.

حکمتی عمیق در این رویداد جانشینی نهفته است، یعنی این که  
ذات الوهیت احبای الهی را می‌آزماید تا تمایز بین نفوس وفادار و افراد  
بی‌وفا مشهود گردد. بعد از صعود حضرت عبدالبهاء و تحقق نیافتن فقراتی

از الواح مبارکه وصایا راجع به جانشین، تعدادی از احباء شدیداً به امتحان افتادند.

همانطور که در فصل ۲ بیان شد، امتحانات بخش جدایی ناپذیر ظهورات الهیه است. در هر دوری خداوند به شیوه‌های گوناگون بندگانش را امتحان کرده است. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مبارکه درباره آن سخن گفته‌اند. مثلاً، در بیان اهمیت اصطلاحات نمادین و آمیخته به رمز که در کتب آسمانی گذشته ثبت شده، حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند:

و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات مُلغزه که از مصادر امریه ظاهر می‌شود مقصود امتحان عباد است... تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جُرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است.  
(ص ۳۸)

در بخش دیگری از همان کتاب، حضرت بهاءالله توضیحات بیشتری درباره امتحانات ناشی از بعضی رویدادها در زندگی مظاهر ظهور گذشته عنایت می‌فرمایند:

ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظلّ است این است که در کلّ حین امتحانهای منزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. (ص ۴۱)

... مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب کتاب بود در اوّل امر قبل از بعثت روزی از سوق می‌گذشت دو نفر با یکدیگر معارضه می‌نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را به قتل رسانید چنانچه در کتاب [قرآن] مسطور است... در مراجعت [ از مدین] در وادی مبارکه که بریّه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیّه را از شجره «الاشرقیة و لاغرئیة» مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربانی استماع فرمود و مامور به هدایت انفس فرعونی گشت... (ص ۴۱-۴۲)

حال تفکّر در فتنه‌های الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می‌نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقلّ هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از مابین عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مامور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی

را از قتل ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علّت احتراز نفوس گردد. (ص ۴۳)

حضرت بهاءالله در ارتباط با امتحانات مرتبط با حضرت عیسی مسیح می فرمایند:

حال ناظر به این فتنه کبری و امتحان اعظم شوید و از همه گذشته همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری معروف بود او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود.

حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر می شود. (ایقان، ص ۴۴)

در دور اسلام نیز امتحانات بسیار وجود داشت. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان به یکی از آنها اشاره می فرمایند:

همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا [مکه] به یثرب [مدینه] رو به بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام می شود \* باری آن حضرت بسیار مکدر شدند \* و به لحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر می فرمودند \* بعد جبرئیل نازل شد و این آیه را تلاوت نمود «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ

فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»<sup>۶</sup> تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند \* و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»<sup>۷</sup> در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند \* فی الحین تزلزل واضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند \* این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید \* و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید. (ایقان، ص ۳۸-۳۹)

در این دور نیز علل بسیاری برای مردمان وجود داشته که امتحان شوند. مثلاً، این نکته که حضرت بهاءالله در یک زمان دارای سه همسر بوده اند مانعی برای کسانی شده که شرایط و سنن زمان را درک نمی کنند.<sup>۸</sup> ایمان تعدادی از احباء نیز با احکام حضرت بهاءالله در کتاب اقدس سنجیده شد و مهم تر از همه شرایط عهد و میثاق الهی که در کتاب عهدی و الواح مبارکه و صایا نازل شده امتحانات شدیدی را برای احباء

۶. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۴۴

۷. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۴۴ و ۱۴۹

۸. برای اطلاع از جزئیات بیشتر نگاه کنید به فصل ۲.

پدید آورد. این قبیل امتحانات برای کسانی که قوه دید آنها فراتر از روش تفکر خود آنها را مشاهده نمی‌کند، ایجاد مانع می‌نماید. تنها با تحرّی مشتاقانه و فارغ از تعصّب حقیقت، همراه با حالت تضرّع و تبّتل، است که این قبیل موضوعات را می‌توان روشن کرد و بر بسیاری از موانع که مانع از شناسایی حقیقت می‌شود، غلبه نمود.



## فصل سی و ششم

### بیانات حضرت شوقی افندی راجع به ولّات امرالله در آینده

از جمله امتحاناتی که در فصل گذشته به آن اشاره شد، سه عامل مشخص بود که برخی از احباء را سردرگم و متحیر ساخت:

- چرا حضرت شوقی افندی وصیت نامه نداشتند
- شرطی که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا تعیین فرمودند که نه نفر ایادی امرالله باید انتصاب جانشین توسط حضرت ولی امرالله را تأیید کنند چه اهمیتی داشت
- عبارت مذکور در توقیع دور بهائی درباره تفکیک ناپذیری مؤسسه ولایت امرالله از بیت العدل اعظم

مطالعه کامل این اقلام روشن خواهد ساخت که چگونه هر یک از آنها، در عین حال که امتحانات بیشتری را برای احباء ایجاد می کرد، از مقدّرات الهیه بود و در ولادت نظم اداری و درک بهتر قوای مرموز میثاق حضرت بهاء الله نقشی اساسی و بسزا ایفا می کرد.

در نظر داشتن این نکته حائز اهمیت است که درک صحیح این مواضع منوط بر آن است که هر فردی از آحاد احباء آثار مبارکه را در حالتی از تبّتل و تضرّع عمیقاً مطالعه نماید و ماهیت عهد و میثاق الهی را

بررسی کند و اسرار مکنون در حقیقت و ذات آن را کشف نماید. برای مساعدت به این فرایند، توضیحی بر این موضوعات مهم در صفحات آتی این کتاب درج می‌شود.

حضرت ولی امرالله در توابع متعدّد به تفصیل زیاد عملکرد ولایت امرالله و مسئولیت‌های سنگینی را که حضرت عبدالبهاء به عهده این مؤسسه نهاده بودند، توضیح و تبیین فرموده‌اند. در بسیاری موارد ایشان به ولّات آینده امرالله اشاره کردند. اما، حداقل اواخر ایام حیات عنصری، حضرت ولی امرالله کاملاً واقف بودند که هیچ فرد واجد شرایطی وجود نداشت که بعد از ایشان منصب ولایت امرالله را به عهده بگیرد و احدی بهتر از ایشان آگاهی نداشت که ایشان دارای فرزند نبودند. با این همه، در سال ۱۹۵۴، سه سال قبل از صعود، حضرت ولی امرالله درباره ساخت بنای اداری دارالولایه روی جبل کرم‌ل مطلبی مرقوم فرمودند.

اگر کسی فقط به صورت ظاهر بیانات توجه داشته باشد، ممکن است درباره نیت و مقاصد حضرت شوقی افندی دچار سردرگمی و حیرت شود. اما، موقعی که رابطه ایشان با حضرت عبدالبهاء را بررسی کنیم، دلیل این‌گونه بیانات و حکمت صدور آن واضح می‌گردد.

حضرت ولی امرالله، در سراسر دوران قیادت خود، به سیاق الواح مبارکه وصایا صحبت کردند و مرقوم فرمودند و منطبق با کلام حضرت

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وُلّات امرالله در آینده | ۷۴۵

عبدالبهاء عمل کردند. هیکل مبارک ابداً کلامی بیان نفرمودند که در تضادّ با بیانات حضرت عبدالبهاء در سند مهمّ مذکور باشد یا متناقض با آن به نظر برسد. حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا منصب جانشینان حضرت شوقی افندی را قاطعانه تأیید فرمودند. حضرت شوقی افندی، در تبعیت از الواح مبارکه وصایا، با وقوف به مشارکت حضرات ایادی امرالله، در سراسر حیات مبارک، درباره مسئله جانشین خود به عنوان ولی امرالله، سکوت اختیار کردند.

### مسئله وصیت نامه حضرت شوقی افندی

اندکی پس از صعود حضرت شوقی افندی، هیأت ایادی امرالله، که توسط ایشان به عنوان «حارسان مدنیت جنینی جهانی حضرت بهاءالله»<sup>۱</sup> منصوب شده بودند، به آگاهی عالم بهائی رساندند که تحقیقات و جستجوی کامل نشان داد که حضرت ولی امرالله هیچ وصیت نامه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند.

وقتی به تاریخ ولادت و رشد و نموّ عهد و میثاق نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در کتاب عهدی حضرت بهاءالله حضرت عبدالبهاء را به عنوان مرکز میثاق خود تعیین فرمودند؛ حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه

وصایا، حضرت شوقی افندی را به عنوان ولی امرالله منصوب کردند. در هر دو مورد، احبای باوفا می دانستند به چه کسی باید توجه داشته باشند. اما حضرت شوقی افندی وصیت نامه ای از خود به جای نگذاشتند و این امر سبب سرگشتگی و حیرت بعضی از نفوس شد. فی الواقع، بهائیان در سراسر عالم مسلم می دانستند که حضرت ولی امرالله از همان رویه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء پیروی کرده جانشین خود را منصوب می فرمایند.

این که حضرت شوقی افندی وصیت نامه ای از خود به جای نگذاشتند به علت شرایط و وضعیت دوران قیادت و حیات ایشان بود. هیکل مبارک شخصی بسیار دقیق و موشکاف بودند که ابدأ هیچ چیز را به احتمالات واگذار نمی کردند، به خصوص درباره امر مهمی چون نوشتن وصیت نامه که در طی آن باید جانشین خود را منصوب می فرمودند.

یکی از اوامر حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که بهائیان باید وصیت نامه مرقوم دارند و نکته مهم در وصیت نامه باید شهادت دادن به وحدانیت الهیه در شمس ظهور حضرتش، یعنی حضرت بهاءالله، باشد. این اعتراف به ایمان باید گواهی برای او در این عالم و عالم بعد باشد. وصیت نامه ضمناً راهنمایی برای تقسیم مایملک بین وراثت است.

در ارتباط با شرط اوّل، توقیع حضرت شوقی افندی موسوم به *The Dispensation of Baha'u'llah* (توقیع دور بهائی) یکی از عالی‌ترین موارد اعلام ایمان است که تا کنون به رشته تحریر درآمده است. در واقع، می‌توان گفت که حضرت ولی امرالله با نوشتن این سند، شرط مذکور در کتاب اقدس را به جا آورده‌اند. و اما شرط ثانی وصیت‌نامه، که گذاشتن میراث برای وراثت است، حضرت شوقی افندی هیچ مال و ثروت دنیوی نداشتند و بنابراین نیازی به تقسیم آن نبود. به این ترتیب از این چشم‌انداز می‌توان گفت که حضرت شوقی افندی در رابطه با نوشتن وصیت‌نامه طبق اوامر حضرت بهاءالله عمل کرده‌اند.

و اما درباره تعیین و انتصاب جانشین؛ حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا تصریح فرموده‌اند که اگر «ولد بکر» ولی امرالله صفات روحانی را به ارث نبرده باشد، باید غصن دیگر را منصوب کرد. همانطور که قبلاً ذکر شد، واژه غصن را حضرت بهاءالله منحصرأً درباره اخلاف مذکور خود به کار بردند. حضرت شوقی افندی در وضعیتی نبودند که که جانشینی را منصوب بفرمایند زیرا پسری نداشتند و هیچ غصنی وفادار به امر مبارک باقی نمانده بود. همه اخلاف حضرت عبدالبهاء در زمره ناقضین میثاق اعلام شده بودند.

حضرت شوقی افندی نه تنها قادر نبودند جانشینی را منصوب فرمایند بلکه هیچ توقیعی درباره این وضعیت مرقوم نفرموده بودند. در این رابطه باید به خاطر داشته باشیم که حضرت شوقی افندی مبین کلمة الله بودند. این مقام به ایشان اجازه می داد هر آنچه را که در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء وجود دارد توضیح دهند و تعالیم و اوامر آنها را در چارچوب مقتضیات زمان به کار بگیرند. اما آنچه حضرت شوقی افندی نمی توانستند انجام دهند اظهار نظر درباره مواضعی بود که در آثار مبارکه ذکر نشده بود. این موارد در محدوده اختیارات بیت العدل اعظم بود که تنها مرجع وضع احکام در مواردی است که از قلم حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء عزّ نزول نیافته است.

از آنجا که در الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء ابداً مشخص نشده که اگر غصنی برای جانشینی ولی امرالله وجود نداشته باشد، حلّ این مسئله در حیطه اختیارات ولی امرالله قرار نگرفته بود؛ این از اختیارات بیت العدل اعظم بود که راه حلّی بیابند. مرجعیت بیت العدل اعظم برای وضع احکام در مواردی که در کتاب الهی وجود ندارد ابتدا توسط حضرت بهاء الله عنایت شد که در بیان زیر مشاهده می شود:

آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند. إِنَّهُ

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وُلّات امرالله در آینده | ۷۴۹

يٰلَهُمُّهُمَّ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْمُدَبِّرُ الْعَلِيمُ. (ورق هشتم از کلمات فردوسی؛

مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳)

پس از صعود حضرت ولی امرالله، امتحاناتی که احباء با آن روبرو بودند، از بعضی جهات، به مراتب اعظم از مواردی بود که در نتیجه صعود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، احباء با آن مواجه شدند. این دفعه وصیت نامه‌ای در کار نبود؛ حضرت شوقی افندی غیبت اختیار کرده و احباء به حال خود رها شده بودند. علیرغم چنین وضعیتی، مؤسسات نظم اداری، محصول عهد و میثاق، و پرورش یافته توسط حضرت شوقی افندی، تا بدان حدّ تقویت شده بودند که به طور اخصّ کلّ جامعه جهانی بهائی به امر مبارک و تشکیلات آن وفادار باقی ماندند. احباء در کلیه کشورها مانند روحی در ابدان متعدّد متحد باقی ماندند و مدتی بیش از دو سال بعد از صعود حضرت شوقی افندی هیچ ندایی از نارضایتی و مخالفت در هیچ جا به گوش نرسید. کلیه احباء به حضرات ایادی امرالله توجه نمودند و محافل روحانی ملّی و محلی وفاداری خود به آنها را اعلام کردند. در تاریخ امرالله هرگز زمانی وجود نداشت که احباء چنین یکپارچگی و اتّحادی را نشان داده باشند و چنین حالتی علیرغم بلا تکلیفی ناشی از اوضاع و شرایطی بود که در اثر صعود حضرت ولی

امرالله ایجاد شده بود. در واقع، این بهترین دلیل شکست ناپذیری عهد و میثاق حضرت بهاءالله است.

همانطور که بعداً مشاهده خواهیم کرد، در آوریل ۱۹۶۰ چارلز میسن ریمی (Charles Mason Remey)، یکی از حضرات ایادی امرالله، ادعای نامعقول و مهملی را مطرح کرد و خود را ولی امر ثانی خواند. او نهایتاً ناقض عهد الهی اعلام شد و چند سال بعد در رسوایی و فضیحت درگذشت.

مرجعیت ایادی امرالله برای اعلام موافقت با انتخاب جانشین توسط حضرت ولی امرالله

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا مسئولیتی خاصّ به حضرات ایادی امرالله داده‌اند که با فرد مورد انتخاب به‌عنوان ولی امرالله اعلام موافقت نمایند:

ایادی امرالله از نفس جمعیت خویش نه نفرانتخاب نمایند  
و همیشه به خدمات مهمه ولی امرالله مشغول باشند و انتخاب این  
نه نفر یا به اتفاق مجمع ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این  
نه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخَب را که ولی  
امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به



بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وُلّات امرالله در آینده | ۷۵۱

نوعی واقع گردد که مصدّق و غیر مصدّق معلوم نشود [یعنی رأی مخفی]. (ایام تسعه، ص ۴۶۸)

همانطور که قبلاً خاطر نشان شد، حضرت شوقی افندی تا سال ۱۹۵۱ هیچ فردی را به مقام ایادی امرالله منصوب نفرمودند. بعد از این تاریخ برای ایشان امکان پذیر نبود که کسی را به عنوان ولی امر بعدی به جای خود منصوب فرمایند. بنابراین برای ایشان هیچ موقعیتی برای اجرای هدایات حضرت عبدالبهاء در این زمینه وجود نداشت.

در واقع، حضرات ایادی، مانند بقیه آحاد احباء، نمی دانستند بعد از صعود حضرت ولی امرالله چه اتفاقی می افتد. انتظار عمومی آن بود که حیات عنصری حضرت ولی امرالله بسیار طولانی باشد و بسیاری بر این باور بودند که موضوع جانشینی را بعداً آن حضرت روشن خواهند فرمود. اما حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۷ در شصت سالگی به نحوی غیرمنتظره و غیرمترقبه صعود کردند و از زمان صعودشان تا زمانی که بیت العدل اعظم مطلب زیر را ابلاغ فرمودند، مسئله جانشین حضرت شوقی افندی لاینحل باقی ماند.

بیت العدل اعظم در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۳ فرمودند:

بیت العدل اعظم متوجّهاً مبتهلاً بعد از غور و تمعّن دقیق در نصوص مقدّسه مبارکه راجع به تعیین وصی حضرت شوقی افندی

ربانی ولیّ امرالله و بعد از مشاورات مفصّل و همچنین ملاحظه آراء حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس به این نتیجه رسید که طریق تعیین ولیّ ثانی امر بهائی، وصیّ حضرت شوقی افندی ربانی، به کلیّ مسدود و امکان تشریح قوانینی که تعیین منّ هُو بعده را میسر سازد بالمرّه مفقود است. (ارکان نظم بدیع، چاپ دوم، ص ۸۳)

اهمّیت این مطلب از الواح مبارکه وصایا زمانی مشهود گشت که میسن ریمی مدّعی شد ولی امر ثانی است. حضرات ایادی امرالله نه تنها با ادعای او موافقت نکردند، بلکه او را قاطعانه مردود شمردند. حال، به آخرین موضوعی پردازیم که ایمان آحاد احباء را شدیداً مورد امتحان قرار داد:

### تفکیک ناپذیری دو مؤسسه ولایت امرالله و بیت العدل اعظم

وقتی واضح و مبرهن گشت که هیچ ولی امری وجود نخواهد داشت که وصیّ حضرت شوقی افندی شود، تعدادی از احباء در اثر بیان حضرت ولی امرالله مندرج در توقیع مبارک دور بهائی دچار دردسر و سرگشتگی شدند. هیکل مبارک می فرمایند:

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وُلات امرالله در آینده | ۷۵۳

حال لازم است به تبیین خصائص و وظائف ولایت امر و

بیت عدل، دورکن این بنیان مشید نظم اداری مبادرت گردد...

در بدو امر باید به نهایت وضوح و بدون هیچ ابهامی مذکور

گردد که این دو مؤسسه نظم اداری حضرت بهاءالله اساسش من

عندالله است و وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل

یکدیگر. هدف مشترک و اساسی این دو مؤسسه آن است که

همواره سلطه و اختیاراتی را که من جانب الله بوده و از نفس مظهر

ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نماید و وحدت پیروان آئینش را

محفوظ دارد و اصالت و جامعیت تعالیمش را صیانت کند و به

مقتضای زمان قوانین غیر منصوصه را تشریح نماید و چون این دو

مؤسسه لاینفصم متفقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشیت پذیرد

و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امر الله ترویج یابد و

قوانینش تنفیذ شود و تشکیلات تابعه‌اش حمایت گردد هر یک

منفرداً در حدود اختیارات معینه وظائف خود را انجام می‌دهد و

دارای تشکیلات فرعیّه‌ای است که برای اجرای شایسته وظائف و

تکالیف آن مقرر گشته است و نیز قدرت و اختیارات و حقوق و

امتیازات خود را در حدود مشخصه اعمال می‌نماید و قدرت و

اختیارات و حقوق و امتیازات این دو مؤسسه هیچیک با یکدیگر

متناقض نیست و به هیچ وجه از مقام و اهمیّت دیگری نمی‌کاهد و گذشته از اینکه غیر متجانس و هادم اساس هم نیستند اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است و اساساً در مقاصد و نوایا همواره متحدند.

هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله منتزع شود اساس این نظم متزلزل و الی الأبد محروم از اصل توارثی می‌گردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز برقرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار یکی از احبای ایران نازل گردیده می‌فرماید:

«در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت.»

بدون این مؤسسه وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طیّ دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود. و چنانچه بیت‌عدل اعظم که اساساً اهمیّتش از ولایت امر کمتر نیست از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان باز مانده و دیگر نمی‌تواند حدود و احکام غیرمنصوصه تشریحی و

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به ولّات امرالله در آینده | ۷۵۵

اداری امرالله را که شارع اعظم متعمّداً در کتاب اقدس نازل  
نفرموده تکمیل نماید. (دور بهائی، ص ۷۸-۸۰)

بیان حضرت ولی امرالله که «منتزع شدن» مؤسسه ولایت امرالله  
سبب «متزلزل شدن» نظم جهانی حضرت بهاءالله خواهد شد بدان معنی  
نیست که بیت العدل اعظم بدون وجود ولی امرالله از نفوذ و تأثیر باز ماند و  
کارآیی خود را از دست بدهد. بلکه ایشان بر تفکیک ناپذیری مؤسّسات  
تأکید دارند؛ به عبارت دیگر، دو مؤسسه مزبور در اقداماتشان مکمل  
یکدیگرند. در توضیح این اصل تفکیک ناپذیری، بیت العدل اعظم به  
یکی از احباء مرقوم فرمودند:

همانطور که آن جناب با نقل منتخبات عدیده متذکّر  
شده‌اید حضرت شوقی افندی کراراً نسبت به عدم انفکاک این دو  
مؤسسه تأکید فرموده‌اند و با وجود این که مسلماً منظور هیکل  
مبارک آن بوده است که این دو مؤسسه متّفقاً انجام وظیفه نمایند،  
نمی‌توان چنین استنباط نمود که یکی از این دو مؤسسه بدون  
دیگری قادر به انجام وظیفه نیست. حضرت شوقی افندی طیّ سی  
و شش سال ولایت بدون وجود بیت العدل اعظم به انجام دادن  
وظایف می‌پرداختند. اینک بیت العدل اعظم باید بدون ولیّ امر  
فعالیت نماید و حال آنکه هنوز اصل عدم انفکاک این دو مؤسسه  
به قوّت خود باقی است. اهمیت و مقام ولایت امر در نظم

حضرت بهاءالله به صرف نبودن ولیّ امر در قید حیات از بین نمی‌رود. ما بهائیان باید از دو جنبهٔ افراطی برحذر باشیم؛ یکی آنکه استدلال شود که چون ولیّ امری وجود ندارد پس آنچه در نظم جهانی بهائی دربارهٔ ولایت امر و موقعیت و مقام آن نوشته شده باطل و فاقد ارزش است. دیگر آنکه آنچنان تحت نفوذ مفهوم و اهمیت مقام ولایت امر واقع شویم که قوّت میثاق را کمتر از آنچه هست ملحوظ داریم و یا چنان دچار وسوسه گردیم که با تعبیرات غیر موجّه از نصوص صریحهٔ الهیه به هر طریق و هر نحوی «ولی امرالله» به وجود آوریم. (نقل ترجمه مکتوب ۲۷ مه ۱۹۶۶ از صفحه ۳۰۴ ارکان نظم بدیع / اصل مکتوب مندرج در ص ۸۷ – Wellpring of Guidance ۸۶)

در واقع، اگر عبارت «منتزع شدن مؤسسه ولایت امرالله» به این معنی باشد که بیت‌العدل اعظم بدون ولی امرالله فاقد صلاحیت می‌شود، در این صورت می‌توانیم بپرسیم که آیا ایفای وظیفه توسط حضرت شوقی افندی بدون بیت‌العدل اعظم چه وضعیتی داشته است؟ زیرا هیکل مبارک می‌فرمایند، «چنانچه بیت‌عدل اعظم ... از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان باز ...» می‌ماند. اما بدیهی است که قضیه چنین نبود. حضرت شوقی افندی بدون وجود مؤسسه بیت‌العدل اعظم به ایفای وظایف پرداختند. حضرت شوقی افندی سبب انتصارات بی‌سابقه

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به ولّات امرالله در آینده | ۷۵۷

در امرالله شدند؛ همانطور که نیروی حیاتی مؤسّسات امریه نشان می‌دهد، دستاوردهای چشمگیر جامعهٔ بهائی، و روح مسرّت، اشتیاق، و ایثار سبب حیات بخشیدن به اعضاء جامعه در طول دوران قیادت آن حضرت بود.

به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که «منتزع شدن از» و «متزلزل شدن» که در فقره فوق به کار رفته اشاره به آن دارد که این دو رکن نظم اداری، یعنی مؤسّسات ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم، حتی وقتی یکی از آن دو وجود ندارد، تفکیک ناپذیرند.

این که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا مطالبی را برای تعیین وصیّ حضرت شوقی افندی مطرح فرموده‌اند ضرورتاً دالّ بر آن نیست که قطعاً جانشینی وجود خواهد داشت. در این رابطه بیت‌العدل اعظم می‌فرمایند:

هر چند در آثار مبارکه به نحوی صریح دربارهٔ ولی امرهای آینده مطالبی پیش‌بینی شده و مذکور است لیکن در هیچ جا وعده و تضمین صریحی که حکایت از استمرار مقام ولایت برای ابد نماید موجود نیست. بلکه بالعکس قرائن و اشارات واضحی در دست است که بر انقطاع سلسلهٔ ولایت دلالت می‌نماید و در مقابل در آثار مقدّسه به کمال صراحت و ابرام تأیید گردیده که در این یوم عظیم عهد و میثاق الهی غیر قابل انفصام و ارادهٔ ربّانی غیر قابل تغییر و تبدیل است.

یکی از بارزترین شواهدی که امکان چنین انقطاعی را در سلسله ولی امرالله پیش‌بینی می‌نماید در نفس کتاب اقدس است که می‌فرماید قوله الاحلی:

«قد رجعت الاوقاف المختصة للخيرات الى الله مظهر الآيات. ليس لاحد ان يتصرف فيها الا بعد اذن مطلع وحی و من بعده يرجع الحكم الى الاغصان و من بعدهم الى بيت العدل ان تحقق امره في البلاد ليصرفوها في البقاع المرتفعة في هذا الامر و فيما امروا به من لدن مقتدر قدير و الا ترجع الى اهل البهاء الذين لا يتكلمون الا بعد اذنه و لا يحكمون الا بما حكم الله في هذا اللوح اولئك اولياء النصير بين السموات و الارضين ليصرفوها فيما حدّد في الكتاب من لدن عزيز كريم.»<sup>۲</sup>

صعود حضرت شوقی افندی در سال ۱۹۵۷ وضعی را که در آیه فوق بدان اشاره شده زودتر از آنچه انتظار می‌رفت تحقق بخشید. بدین معنی که سلسله اغصان قبل از تشکیل بیت‌العدل اعظم خاتمه پذیرفت. هرچند به‌طوری که ملاحظه می‌شود اختتام

۲. کتاب اقدس، بند ۴۲ (توضیح مترجم: دو صفتی را که حضرت بهاءالله در این بند کتاب اقدس برای نفوسی که بعد از اغصان و قبل از تشکیل بیت‌العدل اعظم زمام امور را در دست خواهند گرفت ذکر فرموده‌اند، در بیان دیگری به حضرات ایادی امرالله نسبت داده شده است: «قد بنی بمشیتته النافذة بیت امره علی أسّ البیان و اسطقس التبیان و خلق له حَقَاطاً و حَرَّاساً لیحفظوه من کلّ خائن غافلٍ و متکلم جاهلٍ و همّ الذین لایتجاوزون عما أنزله الله فی الكتاب و لایتکلمون إلاّ بما اذن لهم فی المآب. أشهد أنّهم ایادی امره فی الوری و مصابیح هدیته بین الأرض و السماء و همّ القائمون لدی بابه و یطردون من لم یکن أهلاً للتحول إلی فنائه لا إله إلاّ هو الحاکم الأمر العلیم الخبیر.» (مأنده آسمانی، ج ۸، ص ۱۳۸ / امر و خلق، ج ۴، ص ۴۲۲)



بیانات حضرت شوقی افندی راجع به ولّات امرالله در آینده | ۷۵۹

سلسله اغصان در مرحله‌ای از مراحل پیش‌بینی گردیده بود ولی هرگز فقدان عظیم صعود ولیّ امرالله و ضربه‌ای که بر امر الهی وارد آمد از نظر اهل بهاء دور نمانده و نخواهد ماند معهدنا تقدیر الهی برای نوع انسان لایتغیر است و میثاق عظیم حضرت بهاءالله چون حصن حصین غیر قابل نفوذ و تسخیر. (نقل ترجمه مکتوب ۷ دسامبر ۱۹۶۹ بیت العدل اعظم به حضرات ایادی امرالله، هیأت‌ها مشاورین قاره‌ای و محافل روحانی ملی از صفحه ۳۱۴ ارکان نظم بدیع، طبع ۱۵۱ بدیع)

این همان فقره‌ای از کتاب اقدس است که حضرت ولی امرالله در کتاب دور بهائی به آن اشاره می‌فرمایند، «... در آیات کتاب مستطاب اقدس که در آن تلویحاً به اساس ولایت امر اخبار گشته...»<sup>۳</sup> در آیه فوق حضرت بهاءالله می‌فرمایند که، «من بعده [حضرت بهاءالله] یرجع الی الأغصان.» واژه اغصان، که جمع است، نشان می‌دهد که بیش از یک غصن خواهد بود؛ در این مورد، دو غصن: حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، و حضرت شوقی افندی، غصن ممتاز. این بیان پیش‌بینی می‌کند که انقطاعی در سلسله اغصان ایجاد خواهد شد زیرا حضرت بهاءالله می‌فرمایند، «و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقق امره

---

۳. دور بهائی، چاپ جدید، ص ۷۷ / طبع قدیم، ص ۸۰ (توضیح مترجم: در اصل انگلیسی واژه clearly آمده که مترجم توقع دور بهائی به «تلویحاً» ترجمه کرده است در حالی که به معنای «به‌وضوح» است.)

فی البلاد.» مقصود از «بیت العدل»، بیت العدل اعظم است زیرا به مؤسسه‌ای در کلیه بلاد اشاره دارند.

هنگامی که حضرت شوقی افندی صعود فرمودند، بیت العدل تأسیس نشده بود. بنابراین می‌توان از بیان فوق در کتاب اقدس مشاهده کرد که پیش‌بینی است که در مدتی بیش از پنج سال بین صعود حضرت شوقی افندی و تأسیس بیت العدل اعظم فاصله می‌افتد، و حضرات ایادی امرالله در طول مدت مزبور زمام امور را در دست خواهند داشت و به این ترتیب آخرین بخش بیان فوق، یعنی «اهل البهائ الذین لایتکلمون الا بعد اذنه» تحقق یافت.

بنابراین، می‌توان مشاهده کرد که انقطاع در سلسله ولّات امرالله، اخذ زمام امور امرالله توسط حضرات ایادی امرالله، و متعاقباً تأسیس بیت العدل اعظم از جمله تحولات مهمّ حیاتی بود که حضرت بهاءالله بر آن وقوف تامّ داشتند و در آیات منزله بیان کردند. عبارت «اهل البهائ الذین لایتکلمون الا بعد اذنه» دقیقاً در مورد ایادی امرالله مصداق دارد، زیرا در طیّ دوران زمامداری، ایادی امرالله در کمال وفاداری به موجب هدایات حضرت ولی امرالله را عمل کردند. آنها هیچ نوآوری در امرالله انجام ندادند، عقاید خود را ابراز نداشتند و هیچ تأثیر و نفوذ بی‌جهت و غیرضروری بر تحولات آینده جامعه بهائی در سراسر عالم اعمال نکردند. وقتی درباره فقره فوق از کتاب اقدس تأمل نماییم مشهود و مکشوف گردد که انقطاع در سلسله ولّات امرالله بعد از حضرت شوقی

بیانات حضرت شوقی افندی راجع به وُلّات امرالله در آینده | ۷۶۱

افندی رویدادی پیش‌بینی نشده نبود. حضرت بهاءالله با علم قبلی بر این موضوع، سلسله رویدادهایی را که به تأسیس بیت‌العدل اعظم منتهی می‌شد بیان فرمودند.

حضرت شوقی افندی نیز، تلویحاً، به زمانی اشاره فرمودند که هیچ ولی امری وجود نخواهد داشت که امور امرالله را هدایت کند و بیت‌العدل اعظم رهبری جامعه را در دست خواهد داشت. این اشاره در مکتوبی مشاهده می‌شود که هیکل مبارک در سال ۱۹۵۱ به محفل ملّی بریتانیا مرقوم فرمودند و در طیّ آن محفل ملّی مزبور را مورد تقدیر و تمجید قرار دادند که «کارزار آفریقا» را شروع کرده بود. این طرحی تاریخی بود که در طیّ آن برای نخستین بار در تاریخ عصر تکوین، چهار محفل روحانی ملّی در هر دو نیم‌کره ارض تحت هدایت محفل ملّی بریتانیا با هدف تأسیس تشکیلات امریه در قاره آفریقا همکاری کردند. حضرت شوقی افندی این معاضدت بین‌المللی را به‌عنوان مقدمه مناسبی برای ایجاد جهاد آتی جهانی که در طیّ آن کلیه محافل ملّیه در آن شرکت خواهند کرد، تمجید فرمودند. دو سال بعد جهاد کبیر ده‌ساله افتتاح شد.

در سال ۱۹۵۱ حضرت ولی امرالله در توقیعی اظهار داشتند که بعد از این جهاد، سایر نقشه‌های بین‌المللی تبلیغی توسط بیت‌العدل اعظم ترسیم و اجرا خواهد شد. هیکل مبارک چنین فرمودند:

«انجام موفقیت‌آمیز این نقشه که در وسعت بی‌سابقه و در کیفیت منفرد و از جهت قوای روحانیه بسی عظیم است در مستقبل

ایام در عصر تکوین امرالله مشروعاتی به دنبال خواهد داشت که تمام محافل روحانیّه در سراسر عالم بهائی را در نطق خود در خواهد آورد. مشروعاتی که به خودی خود در عهد آینده همان عصر مقدّمه طرح و اجرای نقشه‌های جهانی وسیع‌تری است که مقدّر است از طرف بیت‌العدل اعظم طرح گردد تا وحدت جامعه را نمودار ساخته مجهودات محافل ملیّه را هماهنگ و متحد نماید. (نقل ترجمه بیان مبارک از ارکان نظم بدیع، نشر ۲، ص ۲۹۰)

با توجه به بحث مطرح شده در این فصل و فصول گذشته، واضح است که حضرت شوقی افندی، مطمئن از تزلزل‌ناپذیری و استمرار دائمی عهد و میثاق الهی و با اطمینان از هدایت الهی از سوی شارع امرالله و مرکز میثاق، درباره مسئله وصیّ خود سکوت اختیار فرمودند. هیکل مبارک واقف بودند که تشکیلات امریه که ایشان با چنان سخت‌کوشی و ایثار پرورش دادند قادر خواهند بود بعد از صعود ایشان به نحوی مؤثر و کارآمد بیت‌العدل اعظم را، که یکی از دو وصیّ حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و مؤسسه‌ای تحت هدایت الهی و برای همیشه غیر قابل انفکاک از ولایت امرالله است، به وجود آورند.

## فصل سی و هفتم

### حارسان مدنیت الهیّه، حُرّاس امرالله

حضرت شوقی افندی روز چهارم نوامبر ۱۹۵۷، در شصت و یکمین سال حیات خود، در لندن، در نیمه راه جهاد ده ساله صعود فرمودند. صعود ایشان، که در اثر حمله قلبی در حین خواب بعد از ابتلا به گریپ آسیایی، رخ داد، لطمه‌ای وحشتناک به بهائیان عالم وارد کرد و امتحانی دیگر برای ثبوت و رسوخ آنها بر عهد و میثاق الهی بود. این ضایعه غیرمترقبه عالم بهائی را در حزن و اندوهی عمیق فرو برد و جامعه اسم اعظم را تا ژرفنای شالوده‌اش سخت تکان داد. خبر در تلگرام ذیل در سراسر عالم اعلام شد:

حضرت شوقی افندی محبوب القلوب احبا و امانت مقدّسی که حضرت عبدالبهاء به یاران الهی سپرده بودند [پس از ابتلا به گریپ آسیایی] بر اثر حمله بغتی قلبی در حالت خواب صعود فرمودند. به یاران تأکید نمایند به حبل استقامت متشبّث و به مؤسسه ایادی امرالله که در ظلّ عنایات مبارک پرورش یافته و آن را حضرت ولیّ محبوب امرالله شدیداً تقویت و تحکیم فرمودند تمسّک جویند. در این موقع رهیب تنها وحدت قلوب و وحدت

مقصد و وحدت مرام می تواند به طور شایسته وفاداری جمیع محافل ملیّه و قاطبه یاران الهی را نسبت به حضرت ولیّ امرالله که تمامی حیات خود را فدای خدمت آستان الهی فرمودند به منصّه بروز و ظهور برساند. روحیه. (نقل ترجمه از کتاب گوهریکتا، ص ۴۹۷)

متعاقباً، خبر تشیع رمس اطهر طیّ تلگرامی به شرح زیر به عالم بهائی اطلاع داده شد:

محبوب القلوب احبا و ولیّ امر عزیز الهی در کمال آرامی دیروز پس از دوران گریپ آسیائی به ملکوت ابهی صعود فرمود. رجا می شود ایادی امرالله، محافل ملیّه، اعضاء معاونت، یاران را در آغوش حمایت خود بگیرند و یک یک را در این امتحان عظیم معاونت نمایند. تشیع جنازه محبوب آنان روز شنبه در لندن به عمل می آید. از ایادی امرالله و اعضاء معاونت و محافل ملیّه دعوت می شود که حضور یابند و هر چه که در مجلات نشر می یابد حاوی این مطلب باشد که ایادی امرالله پس از گذراندن مراسم تشیع به زودی در حیفا مجتمع می گردند و نقشه های مستقبل را به بهائیان ابلاغ می نمایند. توصیه می شود که محافل تذکر در یوم شنبه منعقد گردد. روحیه. (نقل ترجمه از گوهریکتا، ص ۴۹۸)

این دو تلگرام، بر مبنای این تصمیم که کلیه مکاتبات با عالم بهائی باید از مرکز جهانی صادر شود، از شهر حیفا به جوامع بهائی ارسال شد.

این اطلاعات که حضرات ایادی امرالله قرار است برای «تنظیم نقشه‌های مستقبل» در حیفا جلسه تشکیل دهند مورد استقبال بهائیان قرار گرفت زیرا حضرات ایادی امرالله توسط حضرت ولی امرالله برای صیانت و ترویج امرالله منصوب شده و بالاترین مقامات را داشتند. زمان صعود حضرت ولی امرالله ۲۷ ایادی در قید حیات بودند و احدی برای راهنمایی احباء درباره تحولات آینده امر مبارک و رسیدگی به مسئله وصی حضرت شوقی افندی مناسب‌تر از آنها نبود. تقریباً کلّ جامعه بهائی انتظار داشتند که وصیت‌نامه حضرت شوقی افندی انتصاب وصی ایشان را اعلام کند همانطور که وصیت‌نامه‌های حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء چنین کاری را انجام داده بودند. مدتی قریب یک ماه، بهائیان عالم مشتاقانه منتظر خبر راجع به این موضوع از سوی حضرات ایادی امرالله محبوب و مورد اعتمادش بودند اما خبرها، وقتی که نهایتاً رسید، گویای آن بود که حضرت ولی امرالله هیچ وصیت‌نامه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند.

این نکته حائز اهمّیت است که پنج ماه قبل از صعود هیکل مبارک، حضرت شوقی افندی تلگرامی برای بهائیان عالم مخابره فرمودند

که در طی آن مسئولیت صیانت جامعهٔ بهائی را به حضرات ایادی امرالله محوّل کردند. در پیام دیگری که یک ماه قبل از صعود مخابره شد، ایشان به حضرات ایادی به عنوان به عنوان «حارسان مدنیت جهانی جنینی حضرت بهاءالله» اشاره کردند.<sup>۱</sup> این دو پیام از سوی حضرت شوقی افندی حاوی اشارات قویّه راجع به سرنوشت آینده امرالله بود و جامعهٔ بهائی را به آنجا سوق داد که بعد از صعود ایشان حول ایادی امرالله مجتمع شوند. پیام اوّل، که در فصل ۳۴ به طور کامل نقل شد، به تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۵۷ مخابره شد.

تحت هدایت و مراقبت محبت‌آمیز حضرت عبدالبهاء امر نوزاد حضرت بهاءالله در حفظ و صیانت از حملات ناقصین رشد کرد و از قوّت و نیروی حیات بیشتر برخوردار گردید. پیام حضرت بهاءالله در شرق و غرب به سمع ناس رسید و جوامع بهائی، اگرچه کاملاً منسجم و نظام یافته نبود، در چندین کشور جهان پدید آمد. در زمان حضرت عبدالبهاء نیز اقداماتی مشابه آنچه که حضرت بهاءالله انجام داده بودند صورت گرفت و آن زمانی بود که حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی را به مقام ولایت منصوب فرمودند تا امر مبارک را که جوان و در حال شکوفایی و هنوز در مقابل حملات از داخل و خارج از جامعه آسیب‌پذیر بود، پرورش دهند.

---

۱. نگاه کنید به فصل ۳۳.



در طيّ ۳۶ سال ولايت امرالله، حضرت شوقی افندی شالوده‌های تشکيلات نظم اداری حضرت بهاءالله را، که مقدّر بود به‌عنوانبه‌عنوان مجاری جهت جریان قوای روحانی مکنون در ظهور جمال مبارک عمل کنند، ایجاد کردند. این تشکيلات، که مرجعیت خود را از کتاب مستطاب اقدس و الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء کسب می‌کنند، به دژهای مستحکمی جهت صیانت بهائیان جهان تبدیل شدند. هنگامی که حضرت شوقی افندی صعود فرمودند، نظم اداری کاملاً تثبیت شده بود. به واسطه این تشکيلات، امر حضرت بهاءالله تسخیرناپذیر شده و جمع احباء متحد و متفق شده بودند. قوای نفی، که بعد از صعود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء از درون مهاجم شده بودند و تهدیدی جدی برای وحدت جامعه محسوب می‌شدند، اکنون از نفوذ در حصن حصین نظم اداری که حضرت شوقی افندی با دقت موشکافانه و با تحمل رنج و عذاب بسیار ایجاد کرده بودند، ناتوان ماندند. بعد از صعود ناگهانی حضرت شوقی افندی، جامعه بهائی، که از طریق حضرات ایادی امرالله دریافته بود که حضرت شوقی افندی وصیت‌نامه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند، ابتدا سخت مبهوت و مایوس شدند، اما طولی نکشید که قوای خود را به دست آورده برای اجرای امور بدون وجود ولی امر، به

سازماندهی خود پرداخت. ذیلاً گزیده‌هایی از نخستین ابلاغیه حضرات ایادی امرالله در این خصوص به بهائیان عالم نقل می‌شود:

یاران عزیز:

هنوز نه روز از استقرار عرش اطهر ولیّ امرالله، حضرت شوقی افندی، در لندن نگذشته بود که ما بیست و شش نفر از ایادی امرالله با سمّت «حارسان مدنیت جهانی حضرت بهاءالله که در مرحله جنین است» در مرکز جهانی امرالله اجتماع نمودیم تا درباره اسف‌انگیزترین وضعی که از حین صعود حضرت عبدالبهاء اهل بهاء بدان مواجه گشته‌اند به مشاوره پرداخته برای حفظ مصالح عالیّه امرالله کلیه تدابیر لازم و مناسب را اتخاذ نماییم.

در هیجدهم نوامبر ایادی امرالله در بهجی محفلی در حرم اقدس در حول مقدّس‌ترین مقام عالم بهائی به نام مبارک منعقد ساخته و سپس به روضه مبارکه داخل و در نهایت خضوع و انکسار به آستان مقدّس ساجد گشتیم.

در صبح یوم بعد، یعنی نوزدهم نوامبر، نه نفر از ایادی امرالله منتخب از ایادی مقیم ارض اقدس و چند قاره از قارات شرق و غرب در معیت حضرت امة‌البهاء روحیه خانم مهرهای صندوق آهنین و میز تحریر حضرت ولیّ محبوب امرالله را برداشته و

محتویات ثمینه آنها را به کمال دقت رسیدگی کردند و سپس این عده به سایر ایادی مجتمعه در روضه مبارکه در بهجی ملحق گردیده و متفقاً تصدیق نمودند که حضرت شوقی افندی وصیت نامه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند و همچنین تصدیق نمودند که حضرت ولی امرالله اولادی از خود باقی نگذاشته‌اند. اغصان عموماً یا فوت نموده و یا به علت بی وفائی و عدم اعتقاد به الواح وصایای حضرت مولی الوری و ابراز کینه و عداوت نسبت به شخصی که به عنوانه عنوان اولین ولی امرالله در آن سند مقدّس تعیین و تسمیه گردیده از طرف حضرت ولی امرالله ناقضین عهد و میثاق معرفی شده‌اند.

اولین اثر درک این حقیقت که تعیین جانشین برای حضرت شوقی افندی مقدر نبوده است ایادی امر را به ورطه ناامیدی افکند. حال که راهنما و الهام دهنده و طراح مجهودات احبای الهی در جمیع اقالیم و جزایر پراکنده در دریاها دیگر قادر به انجام ماموریت ممتاز خود نخواهد بود بر جامعه پیروان جان نثارش چه خواهد گذشت؟

با این وصف چون از این ورطه تاریک به حیات حضرت ولی امرالله که بتمامه مصروف فداکاری و خدمات بی نظیر گشته

تمعن نمودیم رفته رفته قلب حزین ما تسلی یافت و خود می دانستیم که حضرت شوقی افندی اولین شخصی بودند که ایادی و جمیع احبای متفرق در عالم را متذکر می داشتند که ظهور حضرت بهاء الله قوا و ذخائر ایمانی نوع بشر را چنان به حرکت آورده که بالمال وحدت ملل و اقوام و نصرت نظم جهان آرای الهیش را متحقق خواهد ساخت. در پرتو این استنباط، جمع ایادی با کمال امتنان و شکرانه به مواهب لاتحصائی که حضرت شوقی افندی به اهل بهاء ارزانی داشته و چون میراث مرغوب جهت آنان باقی گذاشته اند متوجه گردیدند.

آیا مرکز جهانی امرالله با اعتبار مقدسه و مؤسساش به کمال رزانت تأسیس نگردیده؟ آیا امر الهی در ۲۵۴ مملکت از ممالک مستقله و اقالیم تابعه مستقر نگشته؟ و آیا محافل ملیه و ناحیه ای که طلایه بیت العدل عمومی محسوبند در بیست و شش منطقه از مناطق عظیمه قارات عالم بر اساس متین استوار نگردیده؟ آیا حضرت ولی امرالله قطع نظر از ترجمه های بی نظیری که از آثار مقدسه امریه برای یاران انگلیسی دان باقی گذاشته اند شاهکارهای گرانبهائی در تبیین و تشریح آیات الهی که معرف بنای رفیع البنیان نظم سریع التکامل الهی و جامعه جهانی بهائی است به

جهت ما به ودیعه نگذاشته‌اند؟ و آیا حضرت ولی امرالله بر اساس رزین الواح مبارکه حضرت مولی الوری معروف به نقشه ملکوتی نقشه جهاد جهانی را برای ما طرح نفرمودند که مساعی و مجهودات ما را تا سال ۱۹۶۳ رهبری و هدایت نماید؟

... اینگونه افکار با توجه به پیشامد جانگداز عمومی که در طیّ این ماه اهل بهاء به آن مبتلا گشته‌اند این موضوع را آشکار ساخته است که حضرت شوقی افندی با تعیین ایادی امرالله و همچنین انتصاب هیئت بین المللی بهائی، یعنی مؤسسه‌ای که باید مالاّ به بیت‌العدل عمومی تبدیل یابد، اساس نظم جهان‌آرای حضرت بهاءالله را به کمال اتقان پایه‌گذاری نموده‌اند.

ما ایادی امرالله به‌عنوان‌به‌عنوان حارسان مدنیت جهانی حضرت بهاءالله که در مرحله جنین است یک هیئت نه نفری از ایادی را تعیین نموده‌ایم که در مرکز جهانی امرالله به انجام خدمت مشغول باشند. این هیئت نه نفری ایادی موظف‌اند که از هر نقطه که امرالله مورد حمله اعدا داخل و خارج جامعه جهانی بهائی واقع شود و ایادی امرالله در ناحیه مربوطه به خود و یا محافل ملی و ناحیه‌ای راپورت نمایند و یا این که وقوع آن در ارض اقدس باشد به کمال قدرت و جدّیت به حمایت و حراست امرالله قیام نمایند.

همین هیئت در مورد مسائل مربوطه به اجرای اهداف نقشه ده ساله نیز با محافل ملیه مکاتبه خواهد نمود و نسبت به موضوعات مربوطه به مسائل اداری با استناد به نصوص مقدّسه در آثار امری که هادی محافل در یافتن راه حل صحیح است محافل ملیه را مساعدت و معاضدت خواهد کرد.

اما راجع به هیئت بین المللی بهائی که از طرف حضرت ولی امرالله تعیین و در توقیع مبارک خطاب به عالم بهائی به آن بشارت داده شده، این هیئت به مرور ایّام عاقبت با تشکیل بیت العدل عمومی، آن هیئت عالی‌ای که به فرموده حضرت مولی الوری در الواح وصایا به موهبت مصونیت از خطا مخصّص و به بیان «جعل الله مصدر کل خیر و مصوناً من کلّ خطا» مخاطب گردیده مقصد و هدف خویش را به مرحله تحقق خواهد رسانید...

ضمناً به دعوت نه نفر ایادی مقیم مرکز جهانی امر الهی کلیه ایادی امرالله مجتمع گشته و تصمیم خواهد گرفت که چه موقع و به چه کیفیت هیئت بین المللی بهائی مدارج تکامل خود را که از طرف حضرت ولی امرالله مشخص گردیده طیّ نموده و منجر به دعوت برای انتخاب بیت العدل عمومی به وسیله کلیه محافل روحانیه ملیه گردد.

حارسان مدنیت الهیّه، حُرّاس امرالله | ۷۷۳

همین که این هیئت منصوص الهی به وجود آمد کلیه اوضاع و احوال امریّه مجدداً تحت مطالعه و تدقیق قرار گرفته و با مشورت ایادی امرالله تدابیر لازمه جهت اقدامات آتیّه اتخاذ خواهد گردید. (نقل ترجمه از کتاب «مؤسسه ایادی امرالله، ص ۸۹ به بعد / ارکان نظم بدیع، نشر ثانی، ص ۷۷ به بعد)

احباء در کمال وفاداری حول حضرات ایادی امرالله، که وظیفه هدایت عالم بهائی را به عهده گرفتند، اجتماع کردند. کلیه محافل روحانی ملی وفاداری خود به حضرات ایادی را اعلام کرده در کمال خلوص به مؤسسه مزبور توجه نمودند. به نه ایادی امرالله که برای خدمت در مرکز جهانی منصوب شدند به عنوانه عنوان «حُرّاس امرالله» اشاره می شد. از همان ابتدا ایادی امرالله این نکته را برای بهائیان روشن کردند که، بر خلاف حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم، حضرات ایادی موهوب به هدایت مصون از خطا نیستند. تنها راهی که آنها می توانند به نحوی رضایت بخش به مسئولیت های خود عمل کنند آن است که در کمال وفاداری مفاد نقشه ده ساله را که حضرت ولی امرالله ترسیم فرموده اند اجرا نمایند. به این طریق، خطر گمراه کردن جامعه وجود نداشت.

بالاترین دستاورد حضرات ایادی در این دوران این است که به اندازه سر موئی از تعالیم و هدایت حضرت شوقی افندی انحراف نجسند. مدتی بیش از پنج سال آنها زمام امور امرالله را در دست داشتند؛ دورانی که می‌توان به‌عنوانه‌عنوان حسّاس‌ترین و خطرناک‌ترین مرحله از تاریخ امر حضرت بهاءالله تلقی کرد. از روزی که امر مبارک ولادت یافت تا صعود حضرت شوقی افندی صیانت الهیه به جامعه اعطاء شده بود. مدت ۱۱۳ سال امر نوزاد حضرت بهاءالله با هدایت مصون از خطای طلعات مقدّسه و حضرت ولی امرالله پرورش یافت. حال به دست تعدادی از رهبران دینی، یعنی ایادی امرالله، که فاقد وعده هدایت الهیه بودند، سپرده شده بود.

دورانی مملو از خطرات بود. به همان نحو که هواپیمای تازه ساخته شده در معرض رشته‌ای از امتحانات شدید است تا بتوان اطمینان حاصل کرد که به خوبی عمل می‌کند، میثاق حضرت بهاءالله در این شش سال تحت شدیدترین امتحانات واقع شد تا معلوم شود که مطلقاً غیر قابل تسخیر و شکست است. هدایت جامعه توسط حضرات ایادی فی نفسه دلیلی برای خلل‌ناپذیری عهد و میثاق الهی از آن لحاظ بود که برخلاف رهبران ادیان گذشته که بسیاری از اعمال و مناسک ساخته دست انسان را وارد تعالیم پیامبران‌شان می‌کردند، ایادی امرالله یک نقطه به امرالله نیفزودند و هیچ نوآوری در فعالیت‌های مؤسّسات امریه وارد نکردند. آنها



جامعه را دقیقاً منطبق با متون مقدّسه و آثار حضرت ولی امرالله هدایت کردند. جواب آنها به سوالات محافل روحانی ملّی و افراد مبتنی بر آثار مبارکه بود و اگر جواب در الواح مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء یا در توابع حضرت ولی امرالله نمی یافتند، اکیداً از صدور هرگونه ابلاغیه‌ای در آن زمینه خودداری می کردند. این قبیل پرسش‌ها به حال خود گذاشته می شد که در آینده بیت‌العدل اعظم جواب دهند.

ایادی امرالله با چنان وفاداری عمل می کردند که وقتی امرالله را، خالص و بدون ادنی ناخالصی افزوده شده، در سال ۱۹۶۳ به هیأت منتخبین تحویل دادند کلّ عالم بهائی خلوص آنها را مورد تمجید و تقدیر قرار دادند. این نسل و نسل‌های ولادت نیافته دینی عظیم از ابراز امتنان نسبت به ایادی امرالله به گردن دارند. آنها با وفاداری سفینه میثاق را از دستان مبارک حضرت ولی امرالله گرفتند، مدت پنج سال در میان آب‌های خروشان و خطرناک غدر و خیانت پیش بردند، به سلامت به سواحل رستگاری رساندند و در کمال فروتنی به دست بیت‌العدل اعظم سپردند.

این دوران شاهد ظهور نوع جدیدی از ناقضین میثاق، به رهبری میسن ریسی، بود که خودش را حضرت ولی امرالله به مقام ایادی امرالله منصوب فرموده بودند و یکی از امضاء کنندگان اولین ابلاغیه حضرات

ایادی امرالله بود که بعد از صعود حضرت ولی امرالله صادر شد. برای درک خاستگاه این عصیان علیه عهد و پیمان، باید در نگاهی به گذشته وضعیت جامعه بهائی در آن زمان را مشاهده کنیم.

در آن زمان برخی از احباء بودند که تصور می‌کردند امر مبارک همیشه باید ولی امرالله داشته باشد. وقتی روشن شد که حضرت شوقی افندی وصی و جانشین منصوب نفرموده‌اند، برخی از بهائیان از درک اهمّیت حقیقی سکوت حضرت شوقی افندی در این مورد ناتوان ماندند. از آنجا که آنها روح میثاق حضرت بهاءالله را درنیافته بودند، اصرار داشتند که ولی امرثانی را باید به وجود آورد. میسن ریمی، بعد از حیاتی ممتاز مشحون از خدمت، تسلیم جاه‌طلبی و نخوتی شد که او را برانگیخت که، بدون هیچ کلام هدایت‌بخشی از سوی حضرت شوقی افندی، استدلالی فوق‌العاده بغرنج جعل کند تا ادعای خود برای ولایت امرالله را بر آن مبتنی سازد و برای خود مسئولیت هدایت عالم بهائی را تمهید ببیند.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا حضرت شوقی افندی را به‌عنوانه‌عنوان «آیه‌الله»، «غصن ممتاز»، «فرع مقدّس مبارک منشعب من الشّجرتین المبارکتین» و «أبدع جوهره فریده عصماء تتلأ من خلال البحرین المتلاطمین» مورد مدح و ستایش قرار دادند. چنین نفسی را خداوند به‌طور اخصّ خلق فرمود تا ولی امر الهی گردد و انتصاب ایشان

توسط نفس مقدّس مرکز میثاق صورت گرفت. ایشان از اخلاف حضرت بهاءالله و نیز عائله حضرت اعلی بودند. معدود افرادی که در جستجوی رهبری بودند و برای منافع خودخواهانه خویش در طلب قدرت بودند چگونه می توانستند شخصی به مراتب در سطوح نازل تر را در مقام ولایت امرالله علّم کنند؟ حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا شرایطی را تعیین کردند که وصیّ حضرت شوقی افندی باید حائز باشد یعنی «ولد بکر» ولی امرالله «یا غصن دیگر باشد و این که حضرات ایادی امرالله باید با این انتخاب اعلام موافقت کنند. میسن ریمی چطور می توانست واجد این شرایط باشد؟ توجه به این نکته جالب است که، در لوحی خطاب به ایادی امرالله ملاً علی اکبر، حضرت عبدالبهاء این عبارات مهم را مرقوم فرمودند:

زیرا عبدالبهاء در طوفان خطر است و از خوف اختلاف آراء در نهایت حذر \* ... الحمد لله أسباب اختلافی نه \* حضرت اعلی صبح حقیقت روشن و تابنده بر جمیع أرجاء و مبشّر نیّر اعظم ابهی \* و جمال مبارک موعود جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و ظهور مجلی طور در سدره سینا و ماعدا کل بنده آن آستانیم و أحقر پاسبان.

ظهور منتهی به مکلم طور شد و تا هزار سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت \* مقصود این است که قبل از الف کسی سزاوار تکلم به حرفی نیست ولو مقام ولایت باشد \* کتاب اقدس مرجع جمیع أمم؛ و أحكام الهی در آن مصرح \* أحكام غیر مذکوره راجع به قرار بیت العدل \* دیگر اسباب اختلافی نه \* ... زنهار زنهار مگذارید نفسی رخنه کند و القاء فتنه نماید. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۰۰-۵۰۱)

بعد از آنکه میسن ریمی ادعای نامعقول و مضحک خود را مطرح کرد، حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس نهایت سعی و تلاش خود را به کار بردند او را سر عقل بیاورند. اما او در توهم خود بر این مسیر انحرافی پای فشرد؛ در نتیجه او و معدود کسانی که از او پیروی کردند ناقض عهد و میثاق الهی اعلام شدند. جامعه بهائی یک بار دیگر با این جریان تطهیر شد؛ آلودگی‌ها و ناخالصی‌هایی که اگر اجازه می‌یافتند درون جامعه باقی بمانند، قطعاً سبب ابتلائات شدید برای امر الهی می‌شدند، بیرون افکنده شدند و به این ترتیب هیکل امرالله از شور و حیات جدید برخوردار شد.

این رویداد نقض میثاق توسط میسن ریمی یکی از سست‌ترین و پوچ‌ترین کلیه عصیان‌ها در تاریخ امرالله بود. چندان طول نکشید که تعداد

کسانی که توسط او گمراه شده بودند متوجه اشتباه خود شدند، توبه کرده به جامعه بازگشتند یا به کلی از امرالله کناره‌گیری کردند. تلاش‌های میسن ریمی برای فراهم آوردن پیروانی برای خود به نحو فلاکت‌باری با شکست روبرو شد. سرانجام، آنقدر پیش رفت که مصونیت از خطای حضرت شوقی افندی را انکار کرد و خطاهایی را به حضرت عبدالبهاء نسبت داد. بعد از وفاتش، رقابت‌های جدی بین سردمداران گروهش پدید آمد که هر یک ادعا می‌کردند جانشین او هستند. وسائلی که بنا به تقدیر الهی در خدمت عهد و پیمان حضرت بهاءالله بودند چنان امروزه تقویت شده‌اند که تلاش‌های این گروه از ناقضین ناکام مانده و سطوت میثاق آنها را به بوته فراموشی سوق داده است.

معدود کسانی که حول میسن ریمی جمع شدند - و سایر کسانی که اخیراً جای او را گرفته‌اند - سعی کرده‌اند طغیان خود علیه عهد و میثاق را توجیه کنند. آنها با تعبیری که از کلمه «غصن» که در الواح مبارکه وصایا درباره جانشین و وصی حضرت شوقی افندی ذکر شده، گمراه شده‌اند. آنها مدّعی شدند که چون حضرت بهاءالله به افراد بشر «باریک دارید و برگ یک شاخسار» خطاب کرده‌اند، هر فردی یک شاخه محسوب است و می‌تواند جانشین حضرت شوقی افندی بشود. این فرضیه یا در اثر خودفریبی یا غفلت، یا شاید هر دو، ایجاد شد. واژه غصن، که حضرت

بهاء‌الله در اشاره به اخلاف ذکور خود به کار بردند، واژه‌ای عربی است؛ اما واژه «شاخسار» فارسی و کاملاً متفاوت است و حضرت بهاء‌الله هرگز در اشاره به اخلاف ذکور خود آن را به کار نبرده‌اند. اما، هر دو در انگلیسی به branch ترجمه شده است.

پیش از آنکه میسن ریمی ادعای نامعقول و مهمل خود را مطرح کند، حکمت کلمات حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا که حضرات ایادی امرالله «باید غصن منتخَب را که ولی امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند» برای بعضی نفوس معلوم نبود. اما بعد از انحطاط و فساد ریمی، مشهود و مبرهن شد که این شرط وسیله‌ای برای صیانت امر الهی بوده است. حضرات ایادی امرالله، نه تنها می‌توانستند اعتبار انتصاب وصی حضرت شوقی افندی را تصدیق نمایند، بلکه قادر بودند متفقاً او را تأیید نکنند.

در اثر قوای میثاق، در طی دوران زعامت حضرات ایادی امرالله، امر مبارک حضرت بهاء‌الله تا بدان حد پیشرفت کرد که انتصارات و فتوحات دهه‌های پیش از آن را تحت الشعاع قرار داد. با سعی و تلاش احباء برای تحقق اهداف جهاد کبیره ده ساله که حضرت ولی امرالله تدوین فرموده بودند، امر تبلیغ در پنج قاره جهان شدت و سرعت گرفت. تعداد کثیری از نفوس، به خصوص در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا در ظلّ امر

وارد شدند. در شبه قاره هند، که دخول افواج مقبلین صورت گرفت، دهها هزار نفر به امر مبارک اقبال کردند. تعداد محافل روحانی محلی، شالوده‌ای که محافل روحانی ملّی بر آن اساس تشکیل شد، به میزان گسترده‌ای افزایش یافت و محافل روحانی ملّی بیشتری نیز در طیّ سال‌های باقیمانده جهاد کبیرده‌ساله تشکیل شد.

در سال ۱۹۶۱ حضرات ایادی امرالله ترتیبی دادند که اعضاء شورای بین المللی بهائی، طلّیعه بیت‌العدل اعظم، انتخاب شوند. انتخاب کنندگان اعضاء محافل روحانی ملّی بودند که در آن زمان در پنج قاره عالم فعالیت داشتند. به این ترتیب شورای بین المللی بهائی، که اعضاء آن توسط حضرت ولی امرالله منصوب شده بودند، به هیأتی انتخابی تبدیل شد.

دعوت برای انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم در پیام ۵ نوامبر ۱۹۶۱ ایادی امرالله به عالم بهائی، صورت گرفت. بخش‌هایی از پیام مزبور ذیلاً نقل می‌شود:

با ارتفاع دوازده محفل ملّی دیگر<sup>۲</sup> در رضوان ۶۲ اعمده قویّه جدیده‌ای برای بیت‌العدل اعظم تأسیس می‌گردد و این هیأت عالیّه امریّه به فرموده حضرت ولی امرالله همانطور که عنوانش

---

۲. این دوازده محفل روحانی ملّی (۱۱ محفل در اروپا و یک محفل در سیلان) تعداد کلّ محافل ملّی در جهان را به ۵۶ رساند.

می‌نماید مروج و حافظ عدل الهی است که خود مؤسس قانون و نظم عالم و حافظ امن و امان بنی آدم در این جهان سراسر مشحون به اغتشاش و اضطراب است.

اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که می‌توانیم مراحل بقیّه را کاملاً و واضحاً در نظر آورده و یوم موعود ظهور سفینه‌الله را قریب الوقوع بدانیم و این همان سفینه‌ای است که حضرت بهاء‌الله در لوح کرم‌ل بدان اشاره و حضرت ولیّ امرالله چنین بیان فرموده‌اند که «راکبانش رجال بیت‌عدل اعظم که بر طبق وصایای متقنه مرکز عهد اتم و اقوم مصدر تشریح احکام غیرمنصوصه‌اند و این احکام در این دور بدیع از این جبل مقدّس جریان یابد همچنان که در عهد حضرت کلیم شریعه‌الله از صهیون جاری و ساری گشت.»

حُرّاس امر الهی دعوت به انعقاد کانونشن بین المللی در ارض اقدس خواهند نمود که انتخاب بیت‌العدل اعظم در آن انجام پذیرد و این مؤتمر در ایام اوّل و دوم و سوم رضوان ۶۳ انعقاد خواهد یافت. اعضاء جمیع محافل ملیّه و ناحیه‌ای که در رضوان ۶۳ انتخاب می‌گردند طبق نصوص صریحه منتخبین آن هیأت عالیّه الهیه می‌باشند که بر اعمده محافل ملیّه قبه نظم جنینی حضرت بهاء‌الله را به کمال اتقان استوار نمایند. بیت‌العدل اعظم



حارسان مدنیت الهیّه، حُرّاس امرالله | ۷۸۳

همان هیأت عالیّه امریّه‌ای است که در مشاورات خود مشمول لحظات عنایات غیبیّه الهیّه‌اند و تصمیماتشان به موهبت هدایت حضرت باب و حضرت بهاءالله مصون از خطا خواهد بود.

پس از مذاقهٔ کامل در حوائج کنونی و مطالعهٔ عمیق الواح حضرت ولیّ امرالله تصمیم ذیل اخذ گردید: همهٔ رجالی که در عالم بهائی حقّ انتخاب کردن دارند صلاحیت عضویت بیت‌العدل اعظم را دارا می‌باشند و ایادی امرالله آزادی انتخاب کنندگان را محدود نمی‌نمایند. اما از آنجائی که ایادی امرالله به تصریح نصوص مکلف به حراست و صیانت امرالله و هدایت من علی الارض می‌باشند از منتخبین بیت‌العدل اعظم رجا دارند که در این موقع ایشان را آزاد بگذارند تا به ایفای تکالیف و وظائف خود پردازند. زمانی که آن هیأت عالیّه مصون از خطا انتخاب شدند در باب جمیع امور مربوطه به عضویت خود اخذ تصمیم خواهند نمود. (نقل ترجمه از ارکان نظم بدیع، نشر ۲، ص ۲۴۱-۲۴۳)

روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۳، دقیقاً یکصد سال بعد از اظهار امرعلنی حضرت بهاءالله در باغ رضوان بغداد، اعضاء ۵۶ محفل روحانی ملی در سراسر عالم در انتخابات بیت‌العدل اعظم شرکت کردند. در بیت مبارک

حضرت عبدالبهاء در حیفا، در جوّ عمیقاً روحانی، تصویت، یعنی رأی دادن، صورت گرفت. به این ترتیب «جریان سفینه‌الله بر کوه کرمل»، که حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی فرموده بودند، تحقق یافت و بیت‌العدل اعظم تشکیل شد. این لحظه، دم آسایش و مسرت فوق العاده برای اعضاء محافل روحانی ملّی و حضرات ایادی امرالله بود که شاهد ولادت مؤسسه‌ای باشند که مقدر است منبع هدایت الهیه تا پایان این دور مبارک باشد. در این رویداد خطیر و عظیم حضرات ایادی امرالله پیام ذیل را به جامعه بهائی در سراسر عالم مخابره کردند:

در این حین که احتفالات عظیم جهانی به مناسبت جشن اعظم مؤوی ارتقاء هیکل اطهر حضرت بهاء‌الله بر سریر سلطنت الهیه برگزار می‌شود، با قلبی طافح از شکرانه و سپاس به جهت صون و حمایت مستمر و مواهب موفوره الهیه با نهایت سرور انتخاب اعظم هیئت تقنینیه عالم امر را که منصوص کتاب مستطاب اقدس و به نص مبارک مشمول هدایت مصون از خطای حضرتش می‌باشد به اطلاع یاران شرق و غرب می‌رساند اعضاء اولین بیت‌عدل تاریخی که به وسیله اعضاء ۵۶ محفل روحانی ملّی انتخاب شده‌اند عبارتند از: جنابان چارلز ولکات ( Charles Wolcott)، علی نخجوانی، ایان سمپل (Ian Semple)، برو

کاولین (Borrah Kavelin)، لطف الله حکیم، دیوید هافمن (David Hofman) هیو چنس (Hugh Chance)، ایموز گیسون (Amos Gibson) و هوشمند فتح اعظم.

اهل بهاء که در سراسر عالم به مناسبت اختتام مظفرانه نقشه جهاد بی‌همتای حضرت ولی محبوب غرق در سرور و شادمانی هستند اکنون نیز با کمال خضوع مراتب امتنان و تشکرات قلبی خود را به جهت تأسیس بیت عدل اعظم الهی تقدیم می‌دارند یعنی آن هیئت مجلّله‌ای که کلیه احبای الهی بایستی بدان توجه نمایند و هدفش هدایت امور مربوط به پیشرفت نظم جهانی جنینی حضرت بهاء‌الله از طریق مؤسّسات اداری امر است که اصولش را آن هیکل اطهر مقرر داشته و جزئیات آن را حضرت عبدالبهاء تشریح فرموده و به کوشش و اهتمام حضرت ولی محبوب امرالله تأسیس گردیده است و همچنین مقصد دیگر آن هیئت مجلّله تمهید مقدمات جهت ظهور سریع عصر ذهبی شریعت الهیه است که در آن زمان کلمه‌الله جهان را فرا خواهد گرفت همچنانکه آب دریاها را فرا گرفته است. (نقل ترجمه از «مؤسسه ایادی امرالله،



## فصل سی و هشتم

### بیت العدل اعظم

حضرت بهاء الله مؤسسه بیت العدل اعظم را به عنوان به عنوان مجرای هدایت الهیه تعیین و مقرر فرمودند و آن را موهوب به عصمت و مصونیت از خطا فرمودند. این کلمات آن حضرت است که در [ورق هشتم از] کلمات فردوسیّه عزّ نزول یافته است:

آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند. إِنَّهُ يُلْهِمُهُمْ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْمُدَبِّرُ الْعَلِيمُ. (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳)

مضافاً، در [اشراق هشتم از] لوح مبارک اشراقات، حضرت بهاء الله می فرمایند:

این فقره از قلم اعلی در این حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب امور ملّت معلق است به رجال بیت عدل الهی ایشانند امناء الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده. یا حزب الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم چون که هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا

آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان مله‌مند به الهامات غیبی الهی بر کلّ اطاعت لازم امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب. (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۷۵)

حضرت بهاءالله در همان لوح مبارک رجال بیت العدل را موظف می‌فرمایند که نفوس انسانی را تربیت کرده به پرورش امم پردازند:

رجال بیت عدل الهی باید در لیالی و ایام به آنچه از افق سماء قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند. (مجموعه اشراقات، ص ۷۶)

این فقرات که از قلم شارع امرالله عزّ نزول یافته نشان می‌دهد که بیت العدل اعظم مرجعیت و اقتدار خود را از نفس مبارک حضرت بهاءالله کسب می‌نماید. همچنین طلعت ابھی وعده هدایت الهیه به هیأت مزبور عنایت می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند، «إِنَّهُ يُلْهِمُهُمْ مَا يَشَاءُ».

مرجعیت و عصمتی که حضرت بهاءالله به بیت العدل اعظم عنایت کرده‌اند با کلام حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه نازله تقویت شد، به خصوص فقراتی از الواح مبارکه وصایا که ذیلاً نقل می‌شود:

فرع مقدّس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابھی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عندالله است. من خالفه و خالفهم فقد خالف الله... (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

و نیز می فرمایند:

اساس عقائد اهل بهاء روحی لهم الفدا حضرت ربّ اعلیٰ مظهر وحدانیت و فردانیت الهیّه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابھی روحی لأحبائه الثابتین فداء مظهر کلیّه الهیّه و مطلع حقیقت مقدّسه ربانیّه و مادون کُلّ عباد لّه و کُلّ بامرہ يعملون مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئله غیرمنصوصه راجع به بیت عدل عمومی و بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مرادالله است من تجاوز عنه فهو ممن أحبّ الشّقاق و أظهر النّفاق و أعرّض عن ربّ الميثاق. (ایام تسعه، ص ۴۷۶-۴۷۷)

با تأسیس بیت العدل اعظم عصری جدید در تاریخ امر بهائی گشوده شد. هدایت الهیّه مدت تقریباً ۱۱۳ سال، ابتدا از طریق مظهر ظهور الهی، سپس توسط مرکز منتخب امرالله و مبین منصوص کلام حضرتش، به جامعه عنایت شده بود. اما اکنون، با صعود حضرت شوقی افندی و

تشکیل بیت‌العدل اعظم، محمل هدایت مزبور از مجرای فردی، که طبیعتاً مرتبط با مظهر ظهور الهی بود، به هیأتی از اعضاء انتخابی ممکن الخطا تغییر یافت که تصمیمات جمعی آنها تحت هدایت حضرت بهاء‌الله است، که عصمت موهوبی را به مؤسسه مزبور عنایت کرده‌اند.

این پیش‌بینی استمرار هدایت الهیه در مواردی که در حیظه اختیارات انحصاری بیت‌العدل اعظم است، و به‌وضوح تعریف شده که هرگونه تغییری در احکام، تعالیم و سایر موارد نازله در آثار مبارکه بهائی را مستثنی سازد، در تاریخ دینی بی‌نظیر است. قبلاً هرگز هیچ یک از مظاهر ظهور الهی به شورایی که با آراء عمومی انتخاب شده که به وضع احکام بپردازد و امور دیانت را با اطمینان از هدایت الهیه در تصمیمات متّخذه اداره نماید، اختیار نداده است. در این دور الهی، عهد و پیمان حضرت بهاء‌الله در زمینه کلیه مسائلی که سبب اختلاف شده، مسائل مبهمه، و مواردی که صریحاً در کتاب الهی نازل نشده، به نوع بشر استمرار هدایت الهیه را عنایت کرده است.

نحوه انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم در الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء تعیین شده است:

مراد بیت‌العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد  
انتخاب شود یعنی شرق و غرب احباء که موجودند به قاعده



انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس اعضائی انتخاب نمایند. (ایام تسعه، ص ۴۷۷)

بیت العدل اعظم در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد و آن زمانی بود که اعضاء محافل روحانی ملی، در حالتی از تضرع و تبّتل و در جوّی کاملاً روحانی و با خلوص تامّ و عمیق، نه نفر از بهائیان جهان را به عنوان عنوان اعضاء این معهد اعلی انتخاب کردند. این رویداد در نظر بهائیان بعد از انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله، مهم ترین رویداد در تاریخ عصر تکوین امرالله محسوب می شود. حتی خود نحوه انتخاب مناسب و متناسب با مؤسسه مزبور است که به عنوان به عنوان «آخرین ملجأ و پناه مدنیّت متزلزل و پر آشوب»<sup>۱</sup> توصیف شده است. انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم اکنون هر پنج سال یک مرتبه در همان جوّ روحانیت و عشق و اخلاص برگزار می شود.

انتخابات بهائی بر خلاف هر شکل دیگری از انتخابات که در حال حاضر در نقاط مختلف دنیا معمول است، صورت می گیرد. در نظر فرد بهائی انتخاب اعضاء تشکیلات بهائی اقدامی ناشی از عشق و دل بستگی به خداوند است. هیچ نامزدی، یا تبلیغات انتخاباتی و اقدام برای جذب آراء از هر نوع که باشد وجود ندارد و انتخابات با روح تبّتل و

---

۱. نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله منقول در پیام بیت العدل اعظم از صفحه ۳۰۸ ارکان نظم بدیع.

تأمل صورت می‌پذیرد. این مسئولیت مقدّس انتخاب‌کنندگان است که نفوسی را در نظر گیرند که «صفات لازمه وفاداری صرفه و خلوص محضه و حُسن درایت و لیاقت و کفایت و تجارب کافیه را بیش از سایرین حائز باشند.»<sup>۲</sup> رأی دادن در انتخابات بهائی آزاد و سرّی است؛ حتی نزدیک‌ترین منسوبین یا دوستان در انتخاب خود محل مشورت قرار نمی‌گیرند زیرا مبادرت به چنین کاری به منزله نقض یکی از اوامر مقدّسه روحانیه الهیه است.

هر دیانتی دارای تعالیم روحانی و اخلاقی است. مثلاً موعظه روی کوه که مظهر و نمونه اعلاّی تعالیم حضرت مسیح است، تأثیری عمیق و جاودانی بر مسیحیان گذاشته است. سایر ادیان نیز دارای تعالیم روحانی مشابهی هستند. گذر زمان معمولاً بر احترامی که مؤمنین برای چنین تعالیم قائل هستند تأثیری نمی‌گذارد؛ مثلاً، مسلمانان وجداناً و به‌طور جدّی حکم نماز روزانه را رعایت می‌کنند زیرا این تعالیم را امر خداوند تلقی کرده نقض آن را گناه و معصیت می‌دانند.

قبل از ظهور دور بهائی، هیچ یک از مظاهر ظهور الهی اصول اداری را در زمره تعالیم روحانی خود محسوب نداشتند. حضرت بهاء‌الله بُعدی کاملاً جدید به آن افزوده‌اند. هیکل مبارک اصول روحانی و اداری

۲. نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از «نظامات بهائی یا بهائی پروسیجر»، ص ۱۲۶.

را در سطحی برابر قرار داده‌اند و بنابراین نقض اصلی اداری، از قبیل مبارزات انتخاباتی، به اندازه نقض حکمی روحانی می‌تواند خیانتی عظیم به امر حضرت بهاءالله باشد. به این ترتیب پاکی، سلامت و فسادناپذیری تشکیلات بهائی حفظ می‌شود و خود تشکیلات از تخلف و سوء استفاده محفوظ و مصون می‌مانند. از آنجا که بیت العدل اعظم را حضرت بهاءالله به عنوان مجرای هدایت الهیه مقرر و به عصمت و مصونیت از خطا موهوب فرمودند، نباید آن را صرفاً هیأت اداری بین المللی امری تلقی کرد.

مسئله مصونیت از خطا قبلاً در مقدمه مورد بحث قرار گرفت. مظهر ظهور الهی - در این دور، حضرت باب و حضرت بهاءالله - دارای عصمت کبرای ذاتی هستند. از این لحاظ آنها مشابه خورشید هستند که حرارت و نور خود را تولید می‌کند و به این ترتیب از سایر منابع انرژی مستقل است. اما حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی و بیت العدل اعظم تحت حفظ و صیانت حضرت بهاءالله هستند که عصمت را به آنها عنایت کرده‌اند. آنها مانند قمر هستند که نورش ذاتی نیست بلکه نور خورشید را منعکس می‌سازد. عصمت و مصونیت از خطای آنها در آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و به‌طور اخص در کتاب عهدی و

الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء تأیید و تصریح شده است. حضرت عبدالبهاء در این رابطه می فرمایند:

ما حصل کلام اینکه عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدسه مثلاً بیت العدل عمومی اگر به شرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن بیت العدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتفاق آرا یا اکثریت در آن قراری دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطا است حال اعضای بیت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این را عصمت موهوب نامند. (مفوضات، فصل «مه» [۴۵])

با مطالعه آثاری که در بالا نقل شد، مشهود می گردد که اعتقاد راسخ هر فرد بهائی باور به مرجعت و مصونیت بیت العدل اعظم است. فردی که به امر حضرت بهاء الله اقبال می کند ایشان را به عنوان به عنوان مظهر ظهور الهی برای این عصر و زمان می داند. اما این تنها آغاز فرایند بهائی شدن است. پس از عرفان به حضرت بهاء الله باید مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق و حضرت شوقی افندی به عنوان ولی امر الله را تصدیق نماید و باور داشته باشد که کلام آنها و تبیینات ایشان بر آثار مبارکه تحت

هدایت الهیّه و مصون از خطا است. همچنین، فرد بهائی باید معتقد باشد که بیت العدل اعظم اکنون ریاست عالیّه امرالله و معهد اعلاّی آن است، ابلاغیه‌ها، احکام وضع شده و هدایات آن تماماً ناشی از هدایت خطاناپذیر حضرت بهاءالله و حضرت اعلی است، و، به بیان حضرت عبدالبهاء، «بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مرادالله است.»

به نظر نمی‌رسد برای شخصی که بهائی نیست امکان‌پذیر باشد که بپذیرد بیت العدل اعظم «مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطا» است؛ و اثبات این بیان از لحاظ علمی برای او میسر نیست. تنها راهی که کسی بتواند نسبت به مرجعیت و مصونیت از خطای بیت العدل اعظم متقاعد شود آن است که به عرفان حضرت بهاءالله به عنوان فرستاده الهی برای این عصر و زمان نائل گردد. در این صورت، از لحاظ ایمانی، قادر است اطمینانی را که حضرت بهاءالله در این رابطه می‌دهند بپذیرد و نسبت به حقایق مندمج در کلمات آن حضرت متقاعد گردد. با رشد ایمان فرد مؤمن و عمیق‌تر شدنش در درک تعالیم حضرت بهاءالله، تدریجاً اطمینان بیشتر می‌یابد که جمال ابهی بیت عدل اعظم را «صیانت از خطا فرماید و در ظلّ جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید.» (ارکان نظم بدیع، ص ۲۹۱)

در بیان دیگر درباره صیانت موهوب حضرت بهاءالله به بیت العدل اعظم، حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

همچه ملاحظه نشود که بیت العدل به فکر و رأی خویش  
 قراری دهند استغفرالله بیت العدل اعظم به الهام و تأیید روح القدس  
 قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت و قایت و حمایت و صیانت  
 جمال قدم است و آنچه قرار دهد اتباعش فرض و مسلّم و واجب و  
 متحتم بر کلّ است ابدأً مفرّی از برای نفسی نه قل یا قوم إنّ  
 بیت العدل الاعظم تحت جناح ربکم الرحمن الرحیم ای صونه و  
 حمایته و حفظه و کلاّته لِأَنَّهُ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوقِنِينَ بِاطَاعَةِ تِلْكَ  
 الْعُصْبَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ وَ الثُّلَّةِ الْمُقَدَّسَةِ الْقَاهِرَةِ فَسَلْطَنَتِهَا مُلْكُوتِيَّةٌ  
 رَحْمَانِيَّةٌ وَ احْكَامُهَا الْهَامِيَّةٌ رُوحَانِيَّةٌ.» (رحیق مختوم، ج ۱،  
 ص ۳۷۱ / مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۵۹،  
 ص ۲۷۷)

حتی بررسی گذرا و سطحی از اقدامات بیت العدل اعظم از زمان  
 تأسیس آن در سال ۱۹۶۳ این نکته را به وضوح مکشوف می سازد که  
 اطمینانی را که حضرت عبدالبهاء داده اند تماماً تحقق یافته است؛ یعنی  
 هدایتی که توسط هیأت مزبور صادر شده ملهم به الهامات الهی و هر  
 نقشه‌ای که ترسیم فرموده و هر اقدامی را که انجام داده موهوب به عنایات

ربانی بوده است. دستاوردها و فتوحاتش، اعم از آنکه در مرکز جهانی امرالله بوده یا در سراسر جهان، و پیشرفتی که در طی سه دهه اخیر علی‌رغم منابع محدود داشته، معجزه‌آسا بوده است. در شرایط بحرانی و نیز پیروزی، بیت العدل اعظم قادر بوده جامعه بهائی را در مسیری که ید اقتدار الهی تعیین کرده هدایت فرماید. تمامی این موفقیت‌ها در اثر امداد و تأیید حضرت بهاءالله حاصل شده که مستمراً به آن رسیده و هر قدمی را که در اجرای نقشه الهی برای نوع بشر برداشته هدایت فرموده است.

طبیعی است که اعضاء بیت العدل اعظم همیشه از فوران تأییدات و امدادات مزبور آگاهند؛ آنها کاملاً واقفند که تصمیمات بیت العدل اعظم تحت هدایت حضرت بهاءالله است. آنها علناً در حضور انتخاب کنندگان خود اعلام کردند که برای خدمت در چنین مؤسسه عظیم الشان فخریه‌ای احساس بی‌ارزشی می‌کنند اما با اعتماد به صیانت، هدایت و تأییدات حضرت بهاءالله که در حین مذاکرات به آنها می‌رسد در کمال اطمینان بار چنین مسئولیت عظیمی را برداشته‌اند.

یکی از مهم‌ترین تصمیماتی که بیت العدل اعظم اندکی بعد از انتخابات اتخاذ نمودند روشن کردن موضوع ولی امر ثانی برای جانشینی حضرت شوقی افندی بود. همانطور که قبلاً در فصل ۳۷ مطرح شد، چون در این مورد که اگر هیچ فردی از نسل حضرت شوقی افندی یا غصن

دیگر وجود نداشته باشد که به عنوان ولی امر ثانی جانشین ایشان شود چه باید کرد، حضرت عبدالبهاء سکوت اختیار کرده‌اند، مسئله باید توسط بیت‌العدل اعظم و نه حضرت ولی امرالله حل می‌شد. روز ۶ اکتبر ۱۹۶۳ ابلاغیه زیر صادر شد:

بیت‌العدل اعظم متوجّهاً مبتهلاً بعد از غور و تمعن دقیق در نصوص مقدسه مبارکه راجع به تعیین وصی حضرت شوقی افندی ربانی ولی امرالله و بعد از مشاورات مفصل و همچنین ملاحظه آراء حضرت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس به این نتیجه رسید که طریق تعیین ولی ثانی امر بهائی وصی حضرت شوقی افندی ربانی به کلی مسدود و امکان تشریح قوانینی که تعیین من هو بعده را میسر سازد بالمره مفقود است. (ارکان نظم بدیع، نشر ۲، ص ۸۳)

ابلاغیه مشابهی توسط بیت‌العدل اعظم درباره حضرات ایادی امرالله شرف صدور یافت:

هیچ طریقی جهت انتصاب، یا وضع قراری که تعیین و انتصاب ایادی امرالله را میسر سازد وجود ندارد. مسئولیت اخذ تصمیم درباره مسائل مربوط به سیاست کلی حاکم بر مؤسسه ایادی امرالله که سابقاً به اراده و مشیت حضرت ولی امرالله موکول



بود، از این به بعد به بیت العدل اعظم که معهد و مرکز اعلی و مرجع کلّ امور و جمیع اهل بهاء است راجع می‌گردد.<sup>۳</sup>

موضوعات دیگری هم بود که بیت العدل اعظم باید حلّ می‌کردند زیرا نبود ولی امر ثانی وضعیتی را ایجاد کرده بود که حضرت عبدالبهاء در آن مورد هیچ هدایتی نفرموده بودند و هیچ تمهیدی اندیشیده نشده بود. به عبارت دیگر، آثار مبارکه به مسائل معینی نپرداخته بود و بنابراین حلّ آنها مستلزم وضع قرار و قوانینی توسط بیت العدل اعظم بود. مثلاً، از جمله اینها ای که حضرت شوقی افندی توصیه فرموده بودند که در قوس گسترده روی کوه کرمل ساخته شود دارالولایه و نیز مقرّ ایادی امرالله بود. بیت العدل اعظم باید قراری برای تغییر اینها به مرکز مطالعه نصوص و الواح و دارالتبلیغ بین المللی وضع می‌فرمودند.

مثال دیگر عبارت از وضعیتی بود که درباره آن هیچ هدایت معینی وجود نداشت. حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند که هر یک از اعضاء بیت العدل که «گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود»، ولی امرالله حق اخراج او را دارد. اما مشخص نفرموده‌اند که اگر ولی امرالله وجود نداشته باشد چه باید کرد و بنابراین

---

۳. ترجمه پیام نوامبر ۱۹۶۴ بیت العدل اعظم یافت نشد. با استفاده از متن موجود در کتاب اقدس، نشر مرکز جهانی، ص ۲۳۰ و پیام دیگر معهد اعلی (مؤسسه ایادی امرالله، ص ۶) ترجمه مزبور فراهم آمد - م.

بیت العدل اعظم به این نتیجه رسیدند که این وظیفه به عهده خود  
بیت العدل اعظم است.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا بعضی از وظائف  
بیت العدل اعظم را توصیف می فرمایند:

آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع  
یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیرمنصوصه مذاکره نمایند و هرچه تقرّر  
یابد همان مانند نصّ است و چون بیت عدل واضح قوانین  
غیرمنصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود. یعنی  
بیت عدل الیوم در مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از  
صد سال حال عمومی تغییر کّلی حاصل نماید اختلاف ازمان  
حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به  
حسب اقتضای زمان نماید. زیرا نصّ صریح الهی نیست. واضح  
بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل. (ایام تسعه، ص ۴۷۷)

اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر کّل خیر و مصوناً من  
کّل خطاء باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و  
اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر  
دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل  
عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل

شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسّس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد و ولی امرالله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینغزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد... (ایام تسعه، ص ۴۷۰-۴۷۱)

حضرت عبدالبهاء در این دو فقره گستره وسیعی از اختیارات را به بیت العدل اعظم اعطاء می فرمایند. بیت العدل باید در موارد زیر اتخاذ تصمیم کند:

- «در آنچه اختلاف واقع»
- «مسائل مبهمه»
- «مسائل غیرمنصوصه»
- «این مجمع مرجع کلّ امور است»
- «مؤسّس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه»
- «جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد»

این موارد، همراه با توصیه‌های نفس مبارک حضرت بهاء‌الله، فهرستی از وظایف و تکالیفی را تشکیل می‌دهند که بیت‌العدل اعظم اجرای آنها را به عهده دارد. این وظایف شامل «تبیین نصوص مبارکه» نمی‌شود، زیرا از اختیارات انحصاری و خاصّ حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی به‌عنوان مبینّ منصوص کلمة‌الله است. تفاوت وسیعی بین تبیینات حضرت ولی امرالله و توضیحات بیت‌العدل اعظم در اجرای وظیفه مذاکره «در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیرمنصوصه» وجود دارد. منشأ توضیحات بیت‌العدل اعظم وظیفه تقنین و وضع احکام است. در مواردی که در تبیینات حضرت ولی امرالله یا حضرت عبدالبهاء ابهامی وجود داشته باشد، بیت‌العدل هدایت کرده توضیح می‌دهند که چه باید کرد. وضع احکام توسط بیت‌العدل اعظم مبتنی بر توضیح مسائل ایجاد شده است و زمانی که اوضاع زمانی تغییر نماید می‌توان آنها را تغییر داد یا ترمیم نمود در حالی که تبیینات حضرت ولی امرالله عبارت از اعلام حقایقی است که قابل تغییر نیست.

همانطور که قبلاً ذکر شد، ویژگی مهمّ فعالیت بیت‌العدل آن است که هنگام شروع فرایند وضع احکام یا اتخاذ تصمیم درباره مسائل گوناگون، مطالعه آثار حضرت ولی امرالله است. به این طریق، اطمینان حاصل می‌شود که ابلاغیه‌های بیت‌العدل با مفاهیم متون مقدّسه که

توسط حضرت ولی امرالله تبیین شده، در تضادّ نیست. به این ترتیب تا پایان دور بهائی، تعاملی هدفمند بین دو رکن نظم اداری حضرت بهاءالله، یعنی مؤسسه ولایت و بیت العدل اعظم برقرار خواهد بود. این دو مؤسسه نه تنها از یکدیگر منتزع نمی شوند بلکه وحدت طبیعی و اساسی آنها برقرار و توسعه سالم جامعه بهائی با تلفیق وظائف تبیینی و تشریحی نظم اداری تضمین می گردد.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می فرمایند:

ولی امرالله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز

لایعزل... (ایام تسعه، ص ۴۷۶)

اگرچه این وضعیت تحقق صوری و ظاهری نیافت، اما شاهد حکمت عظیم حضرت عبدالبهاء در انتصاب ولی امرالله به عنوان رئیس بیت العدل اعظم هستیم. نتیجه چنین بود که بیت العدل اعظم تصمیم گرفتند که دارای هیأت رئیسه نباشند. کلیه اعضاء در بیت العدل اعظم دارای مسئولیت برابر هستند؛ هر یک از آنها خادم حضرت بهاءالله است. عضویت بیت العدل اعظم منحصر به رجال است؛ مقامی که برگرفته از آثار صریحه حضرت بهاءالله است و لذا قابل تغییر با وضع احکام توسط بیت العدل نیست. این واقعیت که اعضاء بیت العدل از رجال هستند نباید به عنوان نفی اصل برابری رجال و نساء که حضرت

بهاء الله در تعالیم خود بیان کرده‌اند تلقی شود. درباره برابری حقوق زنان و مردان، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنان باید و شاید ممتنع و محال. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۷)

برای درک این تناقض ظاهری، باید نگاهی به وجوه گوناگون برابری انداخت. ابتدا، برابری در روح وجود دارد. به ما گفته می‌شود اگرچه خداوند مردان و زنان را از لحاظ جسمانی متفاوت آفریده است، هیچ تفاوتی بین روح مرد و روح زن وجود ندارد. هر دو دارای همان صفات الهی هستند و به صورت و مثال الهی خلق شده‌اند و این مهم‌ترین وجه برابری است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

ثم اعلمی یا امة الله انّ النساء عند البهاء حکمهن حکم الرجال فالكل خلق لله خلقهم على صورته و مثاله ای مظاهر اسمائه و صفاته فلا فرق بينهم و بینهن من حیث الروحانیات الاقرب فهو الاقرب سواء كان رجلاً او نساءً و کم من امرئة منجذبة فاقت

الرّجال فی ظلّ البهاء و سبقت مشاهیر الآفاق. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۷ / من مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۰)

وجه دیگری از برابری عبارت از حقوق و امتیازات است. در اینجا نیز کلام حضرت عبدالبهاء صریح و خالی از ابهام است:

نساء و رجال در دور بهاء الله عنان به عنان می روند در هیچ موردی نساء عقب نمی مانند حقوقشان با رجال متساوی است در جمیع شعبه های اداره هیئت اجتماعیه داخل خواهند شد به درجه ای خواهند رسید که به نهایت مرتبه عالم انسانی در جمیع امور صعود خواهند نمود. (مجموعه ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، ص ۵)

اما، برابری نباید به تعیین وظائف اشتباه گرفته شود، زیرا همیشه برای زنان و مردان میسر نیست که دارای وظائف و تکالیف یکسانی باشند. حضرت بهاء الله، در تأسیس بیت العدل اعظم، عضویت را به مردان محدود فرموده اند. حضرت عبدالبهاء در لوحی این نکته را تأیید می فرمایند:

در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت العدل به نصّ کتاب رجالند دیگر در سایر محافل عموماً مثل محفل بنای مشرق

الاذکار و محفل تبلیغ و محفل روحانی مثل محافل خیریه و محافل علمیہ رجال و نساء مشترکند در جمیع حقوق. (مبادی روحانی، تألیف احمد یزدانی، ص ۱۱۷)

حکمت امر حضرت بهاء الله امروز آشکار نیست زیرا بیش از حد به این مؤسسه نوزاد نزدیک هستیم. اما حضرت عبدالبهاء وعده داده اند که حکمت این حکم حضرت بهاء الله در آینده معلوم خواهد شد:

و اما بیت العدل به نصوص قاطعة فی شریعة الله اختص بالرجال حکمة من عند الله و سیظهر هذه الحکمة کظهور الشمس فی رابعة النهار. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۷ / من مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۰)

حضرت ولی امر الله فرمودند:

بهائیان باید با روحی از ایمان عمیق و اعتماد تام این بیان حضرت عبدالبهاء را بپذیرند که در این حکم حکمت و هدایت الهیه نهفته است که تدریجاً در پیش چشم اهل عالم مکشوف و معلوم خواهد شد. (ترجمه)<sup>۴</sup>

و بیت العدل اعظم نکته زیر را مطرح فرموده اند:

۴. جواب هیکل مبارک به یکی از احباء به تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۳۶ مندرج در *Compilation of Compilations*. ج ۲، ص ۳۶۹؛ فقره شماره ۲۱۱۸.



بر اساس کلی تساوی حقوق رجال و نساء در امر مبارک،  
آنطور که حضرت عبدالبهاء غالباً توضیح داده‌اند، این اصلی  
بنیادی مقتبس از حضرت بهاءالله است و لذا ذکر «رجال العدل»  
در کتاب مستطاب اقدس توسط طلعت ابهی را باید با توجه به  
اصل مزبور مطمح نظر قرار داد. (ترجمه - مکتوب ۲۹ ژوئن ۱۹۷۶  
از طرف بیت العدل اعظم به یکی از احباء / انوار هدایت، شماره  
۲۰۷۶)

آنطور که توسط حضرت بهاءالله در لوح کرمل، منشور بنای مرکز  
جهانی امرالله، پیش‌بینی شده، مقرّ بیت العدل اعظم روی جبل کرمل در  
حیفا است. حضرت شوقی افندی در یکی از توابع خطاب به احبای  
شرق برخی از موارد چشمگیر لوح کرمل را توضیح می‌دهند و، به‌طور  
اخصّ، به این فقره می‌پردازند که در لوح مزبور آمده است، «سوف تجری  
سفینه الله علیک و یظهر أهل البهاء الذین ذکرهم فی کتاب الأسماء.»  
(مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل  
شده، ص ۲)

مقصود در این لوح عظیم [کرمل] که فی الحقیقه کاشف  
اسرار الهیه و بشارت دهنده دو تأسیس عظیم و جلیل و خطیر که  
یکی روحانی و دیگری اداری در مرکز جهانی بهائی است سفینه‌ای

است که راکبانش رجال بیت عدل اعظم که بر طبق وصایای متقنه مرکز عهد اتمّ و اقوم مصدر تشریح احکام غیرمنصوصه‌اند و این احکام در این دور بدیع از این جبل مقدّس جریان یابد همچنان که در عهد حضرت کلیم شریعه‌الله از صهیون جاری و ساری گشت و این جریان سفینه احکام اشاره به استقرار دیوان عدل الهی که فی الحقیقه دارالتّشریح است و شعبه‌ای از مرکز جهانی اداری بهائیان در این جبل مقدّس محسوب... (مجموعه توقیعات مبارکه ۱۰۹-۱۱۴، ص ۱۷۱-۱۷۲)

حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به بیت‌العدل اعظم توصیه می‌فرمایند که به ترویج منافع عالم انسانی بپردازند و برای بهبود امور عالم اقدام نمایند. در کتاب اقدس حضرت بهاء‌الله چنین می‌فرمایند:

یا رجال العدل کونوا رُعاةِ أغانم الله فی مملکتہ و احفظوهم  
عن الذّئاب الدّین ظهروا بالأثواب کما تحفظون أبنائکم کذلک  
ینصحکم الناصح الأمين. (بند ۵۲)

جمال مبارک در کلمات مبارکه فردوسیّه اعضاء بیت‌العدل اعظم را این‌گونه خطاب می‌فرمایند:

رجال بیت‌عدل را وصیت می‌نمائیم و به صیانت و حفظ عباد و اماء و اطفال امر می‌فرمائیم. باید در جمیع احوال به مصالح

عباد ناظر باشند طوبی لأمیرٍ أخذَ يدَ الأسیرو لغنیّ توجّهَ إلی الفقیر  
و لعادلٍ أخذَ حقّ المظلوم من الظالم و لأمین عمل ما أمر به من  
لُدن آمر قديم. (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۴)

و در لوح مبارک اشراقات چنین می فرمایند:

نمّو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی  
البلاد از اصول و احکام الهی اوست سبب اعظم از برای این  
عطیّه کبری کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و  
نعمت سرمدیّه مبذول دارد رؤسای ارض مخصوص امنای بیت  
عدل الهی در صیانت این مقام و علوّ و حفظ آن جهد بلیغ مبذول  
دارند و همچنین آنچه لازم است تفحص در احوال رعیت و  
اطّلاع بر اعمال و امور هر حزبی از احزاب از مظاهر قدرت الهی  
یعنی ملوک و رؤسا می طلبیم که همّت نمایند شاید اختلاف از  
میان بر خیزد و آفاق به نور اتّفاق منور شود. (مجموعه اشراقات،  
ص ۸۰-۸۱)

از بیانات حضرت بهاء الله که نقل شد و توصیه های حضرت  
عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا، واضح است که بیت العدل اعظم حافظ  
و صیانت کننده میثاق حضرت بهاء الله و مجرای است که قوای ساریه از  
ظهور حضرت بهاء الله به سوی نوع بشر جریان خواهد یافت. اتّحاد جامعه

بهائی و تمامیت و اصالت امرالله به واسطه این مؤسسه فخریه محفوظ و محروس خواهد ماند. یکی از علل تفرقه و تشتت در ادوار گذشته رهبران مذهبی و علما بودند که در تفاسیر خود از تعالیم دیانتشان اختلاف داشتند و دیدگاه‌های متفاوت و متضادی که داشتند ایجاد تفرقه درون جامعه می‌نمود. اما در این دور، دری که اجازه دهد چنین مناقشه‌هایی ایجاد شود به کلی بسته است.

در آخرین بخش الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء آمده است:

نفسی را حق رأی و اعتقاد مخصوصی نه باید کلّ اقتباس  
از مرکز امر و بیت عدل نمایند و ما عداهما کُلّ مخالف فی ضلال  
مبین و علیکم البهاء الأبهی. (ایام تسعه، ص ۴۸۴)

بهائیان برای تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی اعتبار قائلند و آنها را موثق و مصون از خطا می‌دانند در حالی که هر اظهار نظر افراد که با روح و شکل تبیینات موثق و منصوص کلمه الله مباینت داشته باشد قابل قبول نیست. مضافاً، هیچ اعلامیه‌ای توسط علما و فضلا درباره وجوه گوناگون امرالله معتبر شناخته نمی‌شود مگر آنکه به تأیید و تصویب بیت العدل اعظم برسد. بیان ذیل از قلم حضرت عبدالبهاء درباره این موضوع عزّ نزول یافته است:

باری مقصود و حکمت ارجاع احکام مدنی به بیت العدل این است و در شریعت فرقان نیز جمیع احکام منصوص نبود بلکه عشر عشر معشار منصوص نه اگرچه کلیه مسائل مهمه مذکور ولی البته یک کرور احکام غیر مذکور بود بعد علماء به قواعد اصول استنباط نمودند و در آن شرایع اولیه افراد علماء استنباط‌های مختلف می نمودند و مجری می شد حال استنباط راجع به هیأت بیت العدل است و استنباط و استخراج افراد علماء را حکمی نه مگر آنکه در تحت تصدیق بیت عدل در آید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق هیأت بیت عدل که اعضایش منتخب و مسلم عموم ملت است اختلاف حاصل نمی گردد ولی از استنباط افراد علماء حکماً اختلاف حاصل شود و باعث تفریق و تشتت و تبعیض گردد و وحدت کلمه برهم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و بنیان شریعة الله متزلزل گردد. (مقدمه کتاب اقدس، نشر مرکز جهانی، ص ۱۲-۱۳)

این بیان مبارک نباید خواننده را به سوی این تفکر سوق دهد که دست محققین بهائی بسته است یا آنها قادر به مبادرت به تحقیقات و رسیدن به استنتاج‌های خود درباره موضوعات مرتبط به دیانت خویش نیستند. برعکس، هر یک از مؤمنین مختار است آثار مبارکه را بخواند و

تعبیر خودش را داشته باشد، البتّه مادام که به وضوح اعلام کند که این موارد دیدگاه اوست و موثّق نیست. بیت العدل اعظم این موضوع را توضیح داده‌اند:

در دیانت بهائی بین تبیین و تفسیری که توسط مراجع منصوص صورت می‌گیرد با تفسیرات و استنباطات فردی که ضمن مطالعه تعالیم و آثار الهی حاصل می‌شود تفاوت بارزی وجود دارد. در حالی که مورد اوّل مختصّ حضرت ولی امرالله است از مورد ثانی که استنباطات شخصی باشد به بیان نفس مبارک حضرت ولیّ امرالله به هیچ عنوان نباید ممانعت شود. زیرا فی الحقیقه این قبیل تفسیرات فردی ثمر قوّه عقلانی انسانی بوده موجب درک بیشتر و بهتری از تعالیم الهیه است مشروط بر آنکه از این رهگذر هیچ‌گونه اختلاف و مناقشه‌ای بین یاران حاصل نشود و هر کس بفهمد و بالصّراحه روشن سازد که نظرات و عقایدش صرفاً جنبه شخصی دارد. همانطور که بر میزان درک انسان از تعالیم الهیه افزوده می‌شود، به همان نسبت استنباطات فردی وی نیز دائماً تغییر می‌یابد و به طوری که حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، «عمیق شدن در امر یعنی این که انسان آثار حضرت بهاءالله و حضرت مولی‌الوری را چنان دقیق و کامل مطالعه کند تا بتواند امرالله را به صورت واقعی به دیگران معرفی نماید.

«بسیاری از افراد دارای نظرات و عقاید سطحی نسبت به منظور و مقصود امر الهی می‌باشند و لذا این نفوس آیین الهی را توأم با افکار و تصوّرات شخصی خود به سایرین معرفی می‌کنند. چون امرالله هنوز مراحل اولیّه را طیّ می‌کند، باید نهایت دقّت کنیم مبادا مرتکب چنین خطایی شویم و به این نهضت مقدّس که تا این پایه مورد علاقه و پرستش ما است لطمه وارد سازیم. برای مطالعه امر الهی حدّ و حصری وجود ندارد. هرچه آیات الهی را بیشتر بخوانیم به حقایق بیشتری پی می‌بریم و به این حقیقت واقف‌تر می‌شویم که افکار و تصوّرات قبلی ما آمیخته به خبط و خطا بوده است.»

بنابراین گرچه بصیرت انسانی ممکن است به روشن ساختن برخی از مسائل و مشکلات کمک کند، همچنین امکان دارد موجب ضلالت و گمراهی گردد. لهذا یاران باید طرز استماع نظریّات و عقاید دیگران را بیاموزند به نوعی که بیش از حدّ تحت تأثیر واقع نشوند و در ایمانشان تزلزلی حاصل نگردد و نیز بدانند چگونه اظهار نظر نمایند که بر دیگر یاران تحمیل نشود. (نقل ترجمه مکتوب ۲۷ مه ۱۹۶۶ بیت العدل اعظم مجموعه دستخط‌ها، ج ۱، ص ۳۱۹ - ۳۱۶ از صفحات ۳۰۸ - ۳۰۶ ارکان نظم بدیع طبع ۱۵۱ بدیع)

در هر دوری، مظهر ظهور الهی تعدادی تعالیم و اصول را که می‌توان به‌عنوان چارچوب آن دیانت توصیف کرد، انتشار می‌دهد. این تعالیم را خداوند در نظر گرفته تا سبب ارتقاء روحانی نفوسی شود که به آنها اقبال کرده‌اند. این تعالیم همیشه به نحوی اتخاذ می‌شوند که با شرایط مردمان متناسب باشد و طبق ظرفیت و استعداد آنها اعطاء می‌گردد. در نتیجه کاربرد این تعالیم در زندگی است که اعضاء جامعه‌ای دینی سطوح عالی‌تری از درک و فهم را پرورش می‌دهند. در طی این ترقی آنها سرانجام به جایگاهی می‌رسند که تعالیم دیانتشان دیگر به اندازه کافی ارضاءکننده نیازهای روحانی و فکری آنها نیست. وقتی تعالیم و احکام دیانتی منسوخ شود، وقتی دیگر در عصر جدید قابل اجرا نباشد، پیروان این حق را برای خود قائل می‌شوند که این تعالیم را ترمیم کنند یا تغییر دهند تا منطبق با شرایط جدید حاکم بر زمان باشد. اما انسان حق ندارد در تعالیم نازله الهیه مداخله کند. تنها مظهر ظهور جدید الهی است که می‌تواند احکام دور سابق را نسخ کند و احکامی برای عصر جدید بیاورد. در غیر این صورت، مداخله انسان سبب خواهد شد تعالیم دیانتی ناسره و ناخالص شود.

حضرت بهاءالله پیش‌بینی فرمودند، و تا کنون مشهود و ثابت شده است، که انسان در این دور الهی به سرعتی بی‌سابقه ترقی و پیشرفت خواهد کرد و لذا در هر مرحله از تحوّل و تقدّم به احکام جدید نیاز خواهد داشت. بنابراین، به بیت‌العدل اعظم اختیار دادند که احکام ثانویه را



متناسب با تغییرات زمان وضع کنند، احکامی که بعداً بتوان با تغییر شرایط دیگر بار تغییر داد. اما باید توجه داشت که تعالیم، احکام و حدود نازلۀ توسط نفس مبارک حضرت بهاءالله تا ظهور مظهر بعدی الهی، که حق نسخ آنها را دارد، قابل تغییر نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

مسائل کلیه که اساس شریعت الله است منصوص است ولی متفرعات راجع به بیت العدل و حکمت این است که زمان بریک منوال نماند تغیر و تبدل از خصایص و لوازم امکان و زمان و مکان است لهذا بیت العدل به مقتضای این مجری می نماید. (مقدمه کتاب اقدس، نشر مرکز جهانی، ص ۱۲ / امر و خلق، ج ۴، ص ۲۹۹)

تحولی چشمگیر که از زمان تأسیس بیت العدل اعظم رخ داده این است که ناقضین میثاق - بخصوص کسانی که ساکن ارض اقدس هستند - به نحوی مؤثر در نقشه های خود با مانع رو به رو شده اند و بخت و اقبال آنها رو به افول گذاشته و آنها را ناتوان ساخته است.

آن روزهای بعد از صعود حضرت بهاءالله دیگر سپری شده است که گروه فرومایه ای از مردان و زنان، از جمله اکثر اعضاء عائله ایشان به ریاست شخصی مانند پسر حضرت بهاءالله، میرزا محمدعلی، با تمام قدرت و حیثیت علیه حضرت عبدالبهاء قیام کردند و سعی کردند زمام امور

امرالله را، که پدر آسمانی ایشان به آن حضرت سپرده بود، از کف باکفایت ایشان بیرون بکشند.

آن روزها گذشت که برخی از فاضل‌ترین و برجسته‌ترین مبلغین امر مبارک، همراه با تعدادی افراد بانفوذ که در زمره عالی‌رتبه‌ترین افراد در جامعه بودند، علیه حضرت عبدالبهاء قیام کرده موزیانه به مؤسسه جدید الولاده میثاق حمله کردند و موجب تلاطم و آشوب شدید و وخیم درون جامعه اسم اعظم شدند.

گذشت آن روزهایی که اکاذیب و تعابیر نامعقول و هولناک علیه حضرت عبدالبهاء توسط میرزا محمدعلی در میان مردمان، درون و بیرون جامعه کوچک و به ظاهر آسیب‌پذیر، اعتباری کسب می‌کرد.

سپری شد روزهایی که حضرت عبدالبهاء بدخواهانه در ملأ عام توسط برادران بی‌ایمان خود به شنیع‌ترین جرایم متهم می‌شدند و در محافل دولتی در ارض اقدس، و بعد در قلب امپراطوری عثمانی، ایجاد خوف و وحشت می‌شد.

گذشت زمانی که، در اثر دسائس و تحریکات مستمر ناقص اکبر، او توانست ذهن سلطان ترکیه را تا بدان حد مسموم سازد که امر کرد حضرت عبدالبهاء درون حصار مدینه‌السّجن محبوس گردند؛ امتحان سختی که مدت هشت سال ادامه یافت.

و گذشت آن روزهایی که ولی امر جوان امرالله، در دست اعضاء عائله حضرت عبدالبهاء و ناقضین قدیم، که با کمک تعدادی از مبلغین

برجسته قدیمی امرالله و اکنون در صف ناقضین عهد و میثاق، مدتی بیش از سه دهه با ایشان مخالفت کرده بودند، در معرض آلام و رنج‌های ناگفتنی قرار داشتند.

حال، با تأسیس بیت العدل اعظم، وضعیت تغییر کرده و مؤسسه فخریه عهد و میثاق که میراث حضرت بهاءالله برای آحاد مؤمنین است به میزان عظیمی تقویت شده است. اگرچه همیشه برخی از نفوس در میان پیروان هستند که، هر از گاهی، علیه امرالله عصیان نمایند و به نقض میثاق قیام کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود امر الهی را به فرقه‌ها تقسیم نمایند و وحدت شمل اهل بهاء و جامعه بهائی را از بین ببرند. حقیقت موضوع را می‌توان در تاریخ امرالله مشاهده کرد. مدت یکصد سال، مجاهدات مذبحخانه توسط گروه‌های گوناگونی از ناقضین میثاق صورت گرفت؛ آنها دست به حملات شدید علیه امر حضرت بهاءالله زدند تا درون این جامعه جهانی ایجاد تفرقه نمایند. علی‌رغم تمام آن تلاش‌ها، مساعی آنها بیهوده بود و به نحوی فلاکت‌بار از وصول به اهداف خود باز ماندند. حضرت بهاءالله به این ترتیب به وضوح ثابت کردند که این روزی است که «لن یُعقَبه اللیل.» (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۴)

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند:

این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفید  
تشریح باید مؤید تنفید گردد و تنفید باید ظهیر و معین تشریح شود تا

از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین  
گردد و اقالیم جنة النعیم و بهشت برین شود. (ایام تسعه، ص ۴۷۱)

رابطه بین بیت‌العدل اعظم و دولت‌ها، که توسط حضرت  
عبدالبهاء توصیف شده، به زمانی اشاره دارد که مرجعیت بیت‌العدل  
اعظم را ملل عالم به رسمیت شناخته باشند. در آن زمان قوه مقننه و قوه  
اجرائیه که اجزاء اساسی نظم جهانی حضرت بهاءالله را تشکیل می‌دهند  
به نحوی هماهنگ و سازگار تعامل خواهند داشت. مرجعیت عالیه  
بیت‌العدل، که خداوند به آن عنایت فرموده، تضمین‌کننده وحدت ملل و  
امم عالم خواهد بود.

در پاسخ به سؤالی درباره «حکومت» که در این فقره فوق از الواح  
مبارکه وصایا ذکر شده، منشی حضرت ولی امرالله از طرف هیکل مبارک  
مرقوم داشت:

مقصود از «حکومت» ... هیأت اجرائی است که وقتی امر  
بهائی به مرحله‌ای رسید که در کشوری به رسمیت شناخته و به‌طور  
کامل پذیرفته شود، احکام را تنفیذ خواهد کرد. (ترجمه - مکتوب  
۱۸ آوریل ۱۹۴۱ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء  
مندرج در انوار هدایت، شماره ۱۶۰۴)

حضرت ولی امرالله در توقیع دیگری فرمودند:

اما این محافل روحانی امروز در آینده فقط نامشان تغییر نمی‌یابد بلکه اختیارات و مسئولیت‌های دیگری نیز که مناسب و مطابق با شناسائی بیشتر امر حضرت بهاءالله باشد بر وظائف کنونی آنها افزوده خواهد شد زیرا در آن زمان آئین بهائی را فقط به عنوان یک نظام دینی در جهان نمی‌شناسند بلکه آن را به صورت دین رسمی یک کشور مستقل خواهند شناخت و چون دین بهائی در جمهور خلائق شرق و غرب نفوذ نماید و حقانیتش به قبول اکثریت مردم بعضی از کشورهای مستقل جهان در آید آن وقت بیت العدل اعظم به ذروه قدرت و سلطه خود خواهد رسید و به عنوان اعلی مقام ممالک متحدالمرام بهائی جمیع حقوق و وظائف و مسئولیت‌های متعلق به یک حکومت عالیای جهانی را به عهده خواهد گرفت. (نظم جهانی بهائی، ص ۱۳)

حضرت ولی امرالله با تجسم انتصارات قویه آینده، در یکی از توابع خود به احبای ایرانی می‌فرمایند که در اثر هدایات بیت العدل اعظم، امرالله تعالی خواهد یافت و سلطنت حضرت بهاءالله برای اهل عالم مظهر و بارز خواهد گشت. ذیلاً بخشی از این تویع نقل می‌شود:

اعمده محافل مقدسه مرکزی اهل بهاء متدرجاً بر اسس اساس متین و رزین محافل محلیه روحانیه در هر کشوری ثابت و استوار گردد و بر این اعمده مجلله قصر مشید بیت العدل اعظمش

مرتفع و منصوب شود و در قطب امکان سر برافرازد و وحدت جمع اهل بهاء را بر روی زمین من اقصاها إلى اقصاها محقق و مجسم سازد... از آن سرچشمه نظم الهی ماء حیوان که کافل حیات ابدیه و دافع شرور و مکاره عوالم ترابیه و شافی اسقام و علل مزمنه است بر تمام اقوام و ملل متباینه متباغضه جهان جاری و ساری گردد...  
 حينئذٍ يستقرّ عرش حكومة البهاء في ارض الميعاد و يُنصبُ ميزانُ العدل و يتموّجُ علمُ الإستقلال و ينشقّ حجاب السّتر عن وجه ناموسه الأعظم و تندفق انهر السنن و الأحكام من بقعة المنورة البيضاء بغلبة و هيمنة لم تر شبهها القرون الأولون. اذا يشهر مصداق ما نُزّلَ من لسان الكبرياء بان: «يا كرمل بشري صهيون قولي أتى المكنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به أشرقّت الأرض و من عليها...» «يا كرمل طوبى لعبد طاف حولك و ذكر ظهورك و بروزك و ما فُزت من فضل الله ربك... سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر أهل البهاء الذين ذكرهم في كتاب الأسماء.»

بها تستحكم دعائم الأمر على وجه الغبراء بها تظهر خفياته و تتجلى آثاره و تتموّج راياته و تسطع أنواره على الخلائق اجمعين.  
 (توقيعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۳-۱۳۴)

## فصل سی و نهم

### حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری

ای یاران عبدالبهاء، محض الطافِ بی پایان، حضرت یزدان به تعیین حقوق الله بر عباد خویش منت گذاشت و آلا حق و بندگانش مستغنی از کائنات بوده و الله غنی عن العالمین. اما مفروضی حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد و حقوق الله راجع به ولی امر الله است تا در نشر نفعات الله و ارتفاع کلمه الله و اعمال خیریه و منافع عمومیّه صرف گردد. (ایام تسعه، ص ۴۷۱-۴۷۲)

در کتاب مستطاب اقدس، حضرت بهاء الله حکم حقوق الله را نازل فرموده اند. این حکم مربوط به کسانی است که ارزش آنچه که در تملک دارند به میزان معینی برسد که فراتر از آن باید ۱۹ درصد ارزش را به مرکز امر بپردازند. حضرت بهاء الله، در یکی از الواح مبارکه، که به زبان کاتب وحی نازل شده، می فرمایند که وقتی کلّ متن کتاب اقدس تکمیل شد، هیکل مبارک مدتی اجازه انتشار ندادند زیرا حاوی حکم حقوق بود، که خداوند به عنوان نشانی از رحمت و عنایت خود به بندگانش نازل فرموده است. هیکل مبارک توضیح می دهند که کتاب اقدس به آن دلیل موقتاً ارسال نشد که مبادا برخی از احباء نتوانند این حکم را اجرا کنند یا به نتیجه گیری های نادرستی برسند. هیکل مبارک می فرمایند صرف این تفکر شایسته یوم الهی نیست.

نفس این تفکر که برخی، در عدم بلوغ خود، ممکن است تصوّر کرده باشند که مقصود از حقوق الله برای استفاده شخصی حضرت بهاءالله بوده باید برای ایشان فوق العاده دردناک بوده باشد. مطالعه بسیار گذرای حیات و تعالیم آن حضرت به وضوح نشان می دهد که هیکل مبارک همواره پیروان را به انقطاع از اموال دنیا تشویق فرموده و تصریح کرده اند که به اشیاء این دنیای فانی دل نبندند. طلعت ابھی در لوح نازله خطاب به ناپلئون سوم به کلامی امپراطور را انداز می فرمایند گویای آنکه در نظر ایشان دنیای مادی فاقد ارزش است:

هَلْ تَفْرَحُ بِمَا عِنْدَكَ مِنَ الزَّخَارِفِ بَعْدَ الَّذِي تَعَلَّمُ أَنَّهَا  
 سَتَفْنِي أَوْ تَسُرُّ بِمَا تَحْكُمُ عَلَيَّ شِبْرٍ مِنَ الْأَرْضِ بَعْدَ الَّذِي كُنْتُ لَمْ  
 يَكُنْ عِنْدَ أَهْلِ الْبِهَاءِ إِلَّا كَسَوَادِ عَيْنٍ نَمْلَةٍ مَيِّتَةٍ. (الواح نازله خطاب  
 به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۵)

در لوح دیگری ایشان بیان مشابهی را نازل می فرمایند:

به حق قسم که عالم و آنچه در اوست از جمال و جلال و لذات و مسرّات فریبنده اش، کلّ در نظر حق چون تراب و رماد بل پست تر مشاهده می شود. ای کاش افئده عباد به ادراک آن فائز می شد. ای اهل بهاء از آرایش ارض و زخارف فانیه اش خود را



حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۲۳

پاک و منزّه سازید. (نقل ترجمه از ظهور عدل الهی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۶۳)

در ایام حیات عنصری حضرت بهاءالله، اکثریت احباء در ایران فقیر و بعضی محتاج بودند. اما وقتی حاجی ابوالحسن امین<sup>۱</sup> به دیدار آنها می رفت، با ایثار تمام مبلغ اندکی وجه کنار می گذاشتند تا بتوانند به امر الهی تقدیم کنند. این نکته را باید روشن کرد که وجوه جمع آوری شده تحت نظارت حضرت بهاءالله برای ترویج امرالله صرف می شد و اگر برای مخارج خود ایشان یا اصحاب خرج می شد بسیار اندک بود. شرح حیات حضرت بهاءالله حاوی شواهد فراوانی دالّ بر این واقعیت است، زیرا در طیّ بخش عمده ای از چهل سال دوران رسالت آن حضرت، در کمال فقر زندگی می کردند. روزهایی بود که حتی قرصی نان نزد ایشان وجود نداشت و لباس های تن مبارک تنها ملبوسی بود که ایشان داشتند. مواقع بسیاری بود که ایشان شدیداً نیاز به پول داشتند اما هیچ کمک مالی از احباء قبول نفرمودند. چند سال اخیر حیات عنصری مبارک، اگرچه نسبتاً راحت تر بود، اما در عین حال تحت تأثیر زیاد عسرت و ریاضتی بود که از دوران سیاه چال، که کلیه اموال و املاک ایشان مصادره شده و هیکل

---

۱. امین حقوق الله که حضرت بهاءالله منصوب فرمودند. نگاه کنید به جلد سوم نجات ظهور حضرت بهاءالله، فصل ۴.

مبارک از وسائل تأمین معیشت خود و خانواده محروم شده بودند، خصیصه زندگی ایشان شده بود.

در نفس مبارک مظهر ظهور میل به داشتن ثروت وجود ندارد. ایشان در عالمی هستند که مستقلّ از کلّ خلق است و از کلیه اشیاء دنیوی وارسته هستند. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح اظهار داشتند که این دنیای فانی فقط مُشتی خاک است و نزد ایشان هیچ ارزشی ندارد و فانی محض است. طلعت ابهی در وصیت نامه خود، یعنی کتاب عهدی، این کلمات عالیات را برای ما به یادگار گذاشتند:

اگر افاق اعلی از زُخْرُف دنیا خالیست ولکن در خزائن توکل  
و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج  
نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. اَیْمُ اللَّهِ در ثروت خوف مستور و خطر  
مکنون اُنظروا ثُمَّ اَدْكُرُوا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ وَیَلُّ لِكُلِّ هُمْزَةٍ  
لُمَزَةٍ الَّذی جَمَعَ مَالاً و عَدَدَهُ ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا  
اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قَدَرِ  
معلوم. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹۹)

همین طرز تلقی در خصوص وارستگی از اشیاء دنیوی آن چنان در  
نفس مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، دو مرکز متوالی امر  
حضرت بهاءالله، رسوخ و نفوذ داشته که عطف توجه آنها به اشیاء دنیوی

حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۲۵

مخالف طبیعت و ماهیت آنها بود. هر دو نفر آنها از مثال حضرت بهاءالله تبعیت کرده زندگی زاهدانه داشتند. اگرچه آنها تبرّعات گزاف تقدیمی احباء را دریافت می‌داشتند، اما محل هزینه کردن آنها را مؤکداً برای ترویج امرالله تعیین می‌فرمودند و ادنی تمایلی به خرج کردن بودجه‌ها برای اهداف شخصی نداشتند. مانند حضرت بهاءالله، هیچ یک از آنها هیچ دارایی شخصی، اعم از پولی یا هر نوع دیگر نداشتند.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء سفرهای خود به غرب را برای انتشار امر حضرت بهاءالله و نشر نفحات الهیه در اروپا و آمریکا شروع کردند، مجبور شدند قسمتی از وجوهی را که احبای ایرانی به‌عنوان حقوق الله به حاجی امین پرداخت کرده بودند مصرف کنند. اما هیکل مبارک در صرف کردن حداقل ممکن برای خودشان آنقدر مراقبت داشتند که اصحاب و همراهان گاهی اوقات از آسوده و راحت نبودن آن حضرت که ناشی از این صرفه‌جویی برای خودشان بود احساس نگرانی می‌کردند.

گاهنامه‌نویس شهیر سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب، میرزا محمود زرقانی، منشی مخلص و همراه و انیس وفادار آن حضرت، در یادداشت‌های روزانه‌اش موسوم به بدایع الآثار نوشته است که وقتی حضرت عبدالبهاء و گروهشان در سراسر ایالات متّحده سفر می‌کردند، سفر با قطار، به خصوص برای حضرت عبدالبهاء که تقریباً هفتاد ساله بودند،

سخت خسته‌کننده بود. اما علیرغم آن، طلعت میثاق غالباً از پرداخت اندکی وجه اضافه برای امکانات خوابیدن در قطار خودداری می‌کردند. در عوض تمام شب را روی نیمکت‌های چوبی آزار دهنده می‌نشستند و دیدگان مبارک را برای آسایش می‌بستند. اما، همانطور که در سفر مزبور مشهود گشت، هیکل مبارک کیف خود را باز کرده سخاوتمندانه سگه‌های نقره و طلا در کف دست نیازمندان و فقرا، هر جا که به رؤیت مبارک می‌رسیدند، عنایت می‌کردند. روش‌های خدا و انسان چقدر متفاوت است.

در طی همین سفرهای تاریخ‌ساز، حضرت عبدالبهاء، در کمال لطف و محبت از قبول وجوه و هدایای احباء و بیگانگان امتناع کرده با این کار علوّ طبع و انقطاع اصفیاء الهی را نشان می‌دادند. میرزا محمود در یادداشت‌های خود حکایتی از حضرت عبدالبهاء را، هنگامی که در نیویورک، اندکی پیش از عزیمت از ایالات متّحده، تشریف داشتند، نقل می‌کند:

آن روز بعضی از احباء وجوهی تقدیم نمودند. قبول نفرمودند. هر قدر التماس کردند فرمودند، «از قِبَل من به فقرا انفاق نمائید. مثل این است که من به آنها داده‌ام. اما به جهت من هدیه

حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۲۷

مقبول تر اتحاد احباء و خدمت امرالله و نشر نفحات الله و عمل به وصایای جمال ابهی است.»

در این مواقع احباء خیلی متأثر می شدند که در محضر مبارک هدایای آنها قبول نمی شد. با وجود این چون ایام اخیر بود و هیکل منیر در شرف حرکت بودند احبای نیویورک هدایائی حاضر نمودند و به اسم ورقات سدره مبارکه و اهل بیت عصمت خواستند تقدیم نمایند.

جمعی احباء هم عهد شدند که در ساحت انور دست به دامان مبارک زده ذیل اطهر را از دست ندهند و از حضور مبارک دور نشوند تا هدایاء آنها مقبول شود. آن بود که برای تقدیم نمودن چون با نهایت التماس به ساحت اطهر رسیدند همه صاحبان هدایا را احضار فرمودند و خطاب به آنها در این خصوص نطقی نمودند که صورت آن این است:

هو الله من از خدمات شماها بسیار ممنونم. فی الحقیقه مرا خدمت کردید، مهمان نوازی نمودید، شب و روز قائم بر خدمت بودید و ساعی در نشر نفحات الله. من هیچ وقت خدمات شما را فراموش نخواهم نمود. زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید.

حال هدایایی به جهت اهل بیت من آورده‌اید. این هدایا بسیار مقبول است و مرغوب. اما خوب‌تر از اینها هدایاء محبت‌الله است که در خزائن قلوب محفوظ ماند. این هدایا موقتی است و لکن آن هدایا ابدی است؛ این جواهر را باید در جعبه و طاقچه گذاشت و آخر متلاشی گردد. اما آن جواهر در خزائن قلوب ماند و الی الأبد در عوالم الهی باقی و دائم باشد. لهذا من محبت شما را که اعظم هدایا است به جهت آنها می‌برم. در خانه ما نه انگشتر الماس استعمال می‌نمایند و نه یاقوت نگاه می‌دارند. آن بیت از این‌گونه زخارف پاک و مبرّا است.

حال من این هدایا را قبول کردم ولی نزد شما امانت می‌گذارم که بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق‌الاذکار شیکاگو بفرستید.

(احباء خیلی زاری کردند. فرمودند) من می‌خواهم از طرف شماها هدیه‌ای ببرم که در جهان ابدی باقی ماند و جواهری که تعلق به خزائن قلوب داشته باشد این بهتر است. انتهى.

هر قدر احباء و دوستان این و حنین نمودند قبول نفرمودند و جمیع را راجع به مشرق‌الاذکار شیکاگو کردند. و همچنین در

حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۲۹

ایام اقامت مبارک در نیویورک و انگلستان. (بدایع الآثار، ج ۱،

ص ۳۹۵-۳۹۶ / ذیل ۲۹ و ۳۰ نوامبر)

به موضوع حقوق الله برگردیم. حضرت بهاء الله در بند ۹۷ کتاب

مستطاب اقدس این مؤسسه را مقرر می فرماید:

والذی تملک مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالاً لله

فاطر الارض و السماء ایاکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا

الفضل العظیم \* قد امرناکم بهذا بعد اذ کنا غنیاً عنکم و عن کلّ

من فی السموات و الارضین \* انّ فی ذلک لِحِکْمٍ و مصالح لم

یحط بها علم احد الا الله العالم الخبیر \* قل بذلک اراد تطهیر

اموالکم و تقریبکم الی مقامات لا یدرکها الا من شاء الله انه لهو

الفضال العزیز الکریم \* یا قوم لا تخونوا فی حقوق الله و لا تصرفوا

فیها الا بعد اذنه کذلک قضی الامر فی الالواح و فی هذا اللوح

المنیع \* من خان الله یخان بالعدل و الذی عمل بما امرینزل علیه

البرکة من سماء عطاء ربّه الفیاض المعطى الباذل القدیم \* انه اراد

لکم ما لا تعرفونه الیوم سوف یعرفه القوم اذا طارت الارواح و

طویت زرابی الافراح کذلک یدکرکم من عنده لوح حفیظ.

و اما درباره حقوق الله نصاب آن عدد واحد است یعنی هر

نفسی اگر دارای نوزده مثقال ذهب شد و یا اشیائی که به این

قیمت برسد بعد از وضع مؤنه سنه حقوق بر آن تعلق می‌گیرد و ادای آن واجب. (جزوه حقوق الله، ص ۷، شماره ۱۹)

در رابطه با کاربرد حکم حقوق الله، حضرت ولی امرالله به واسطه منشی خود فرموده‌اند:

اما در خصوص حقوق الله ... تعلق آن به مال التجاره و ملک و عایدات است که بعد از مخارج لازمه آنچه فایده حاصل شود و بر مایه افزوده گردد باید حقوق آن داده شود و چون یک مرتبه حقوق ادا شد دیگر بر آن تعلق نمی‌گیرد مگر آنکه آن مال از شخصی به شخص دیگر رسد و اما بیت و اسباب بیت حقوق تعلق نمی‌گیرد ... اما در خصوص حقوق الله حقوق الهی راجع به مرکز امر است. (جزوه حقوق الله، ص ۲۸، فقره شماره ۱)

حضرت بهاءالله بسیار مشتاق بودند که احدی احساس اجبار برای پرداخت حقوق الله نکند. هیکل مبارک حاجی ابوالحسن امین، امین حقوق الله، و سایر بهائیان سرشناس را هدایت فرمودند که از احدی وجهی نپذیرند مگر آنکه اطمینان داشته باشند که فرد در کمال مسرت و خلوص مایل به پرداخت باشد. در بسیاری از الواح مبارکه حضرت بهاءالله تقاضای حقوق الله توسط امناء را منع فرمودند، همانطور که در این بخش از لوحی که به اعزاز حاجی امین، امین حقوق الله، عزّ نزل یافته است:



حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۳۱

يا ابا الحسن عليك بهائي به عزت امر ناظر باش و بما  
تنجذب به الأفئدة و العقول تكلم نما مطالبه حقوق ابدأ جايز نبوده  
و نيست اين حكم در كتاب الهی نازل لاجل بعضی امور لازمه كه  
من لدى الحق به اسباب مقدر شده اگر نفسی به كمال رضا و  
خوشوقتی بلکه به اصرار بخواهد به اين فيض فائز شود قبول نمائيد  
و الا فلا. (گنجينه حدود و احكام، ص ۱۰۵)

این مفهوم كه بخشی از اموال و مايملك کسی حق خداوند است  
و به حضرتش تعلق داد شاید با ملاحظه طبيعت و بررسی برخی قوانین  
طبیعی بهتر درك شود. همانطور كه قبلاً ذكر شد، قوانینی كه در عالم  
طبیعی وجود دارد در عوالم روحانی الهی نیز وجود دارد و تعالیم دینی  
همتایان روحانی قوانین طبیعی هستند. مثلاً، حكم حقوق الله قانون موازی  
خود را در رشد درخت می یابد كه شكوفه ها، گل ها و میوه ها از درخت  
نشأت نمی گیرند بلکه مشخصات مكنون در خاک هستند كه درخت به  
بار می آورد. به این ترتیب كل آنچه كه درخت دارد از خاک نشأت  
می گیرد كه تولید ریشه، تنه، شاخه ها و برگ ها و میوه می كند و تمام تغذیه  
برای رشد درخت و میوه دهی را فراهم می آورد.

وقتی درخت هر ساله برگ های را بر خاک می ریزد، به طور طبیعی  
بخشی از ثروتش را به خالقش برمی گرداند. اما برگ هایی كه از درخت فرو

می‌ریزند سودی برای خاک ندارند؛ آنها به‌عنوان کود که سبب حاصلخیزی خاک می‌شود عمل می‌کنند و بنابراین منفعت آن به خود درخت برمی‌گردد. این فرایند طبیعی مشابه تأثیرات حکم حقوق الله است و، همانطور که حضرت بهاءالله فرموده‌اند، «این عمل [ادای حقوق] خیرش به خود نفوس راجع.» (جزوه حقوق الله، ص ۱۱، فقره ۲۷)

حکم حقوق الله در دوران رسالت حضرت بهاءالله تنها شامل تعداد اندکی از بهائیان می‌شد. اکثریت عظیمی از اعضاء جامعه فقیر بودند و مشمول حکم حقوق الله نمی‌شدند. غالباً امنای حضرت بهاءالله قادر نبودند به‌طور کامل مخارج مبلغین بهائی و نیازمندان را تحت پوشش قرار دهند. البته، حاجی امین، امین حقوق الله، از این موضوع خشنود نبود. در یکی از الواح حضرت بهاءالله بیانی ملیح و مزاح‌آمیز درباره امین خود می‌فرمایند. طلعت ابهی می‌فرمایند:

فی الحقیقه ما جناب امین را جریمه می‌نمائیم یک خازن داریم آن هم مفلس سبحان الله یک خزینه به اسم حق معروف است و آن هم خالی از وجه. شأن خزینه منسوبه به حق باید فارغ و مقدس و منزّه باشد و به خزانه‌های عالم مشتبه نشود.» (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، ص ۴۸۲)

حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۳۳

حکم حقوق الله تا سال ۱۹۹۲ فقط توسط بهائیان شرق اجرا می شد؛ در این سال بیت العدل اعظم اجرای آن را در سراسر عالم عملی ساختند. قبل از برداشتن این قدم، بیت العدل اعظم اطمینان یافتند که در طول چند سال احباء کاملاً با این حکم و کاربرد آن آشنایی یابند.

حقوق الله را نباید با تبرّعات احباء به صندوق بین المللی اشتباه گرفت. اگرچه هر دو به مرکز امرالله - امروز بیت العدل اعظم - پرداخت می شود، اما تفاوت عظیمی بین این دو وجود دارد. در واقع، حقوق الله به فرد تعلق ندارد، زیرا حقّ خداوند است، در حالی که تبرّعات عادی توسط افراد احباء از منابع خودشان پرداخت می شود و انگیزه آن میل قلبی فرد است که از آنچه که دارد برای ترویج امر الهی تأدیه نماید.

## اطاعت از حکومت

ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادل را خاضع گردید و سده ملوکانی هر شهاریار کامل را خاشع شوید. به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست

هَذِهِ نَصِيحَةٌ مِّنِّي وَفَرَضُ عَلَيَّكُمْ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَطُوبَىٰ لِلْعَامِلِينَ. (ایام  
تسعه، ص ۴۷۲)

یکی از تعالیم اساسی و بنیادی امر حضرت بهاءالله اطاعت از  
حکومت متبوعه است. حضرت بهاءالله در لوح بشارات می فرمایند:

این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت  
و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند. هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ  
قَدِيمٍ. (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۱۸)

در لوح دیگری حضرت بهاءالله می فرمایند:

حَقٌّ جَلٌّ وَعِزٌّ مَمْلَكَتِ ظَاهِرَةٍ رَأَىٰ بِهَا مَلُوكٌ عِنَايَةً فَرَمُودَةً بِرِ  
أَحَدٍ جَائِزَةً لِّمَا كَانَتْ أَمْرًا رَأَىٰ بِهَا مَخَالَفَةً رَأَىٰ رِئَاسَةً  
مَمْلَكَتِ بَاشِدَةً. (مجموعه اقتدارات، ص ۳۲۴)

حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مبارکه احباء را تشویق و  
تحریر می فرمایند که نسبت به حکومت های خود مطیع و وفادار باشند.  
ذیلاً یکی از آن موارد نقل می شود:

جميع را به اطاعت و سکون و امانت به حکومت مجبور  
نماید \* و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه \*  
زیرا امنیت و اعتماد از بین بشر برخاسته \* ملوک و مملوک کل در

معرض خطرند \* حزبی که امروز به کمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملت به صداقت تامه رفتار می کنند این حزب مظلومند \* و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان به فکر کم و بیش خویشند \* و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا به امید عطائی و یا خوف از عقابی است مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محبّ و مهربان به جمیع مللند \* و این اطاعت و انقیاد به نصّ صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ \* لهذا اُحباء اطاعةً لأمر الحقّ به جمیع دول بی نهایت صادق و خیرخواهند و اگر نفسی به حکومت خلافی نماید خویش را عندالحق مؤاخذ و مسئول و مستحق عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۲)

بهائیان در مواردی که نقض اصول روحانی امر مبارک نباشد از حکومت اطاعت می کنند. اما، اگر حکومتی از بهائیان بخواهد که ایمان خویش به دیانتشان را انکار کنند یا به اقدامی مبادرت نمایند که یکی از اصول روحانی آن را نقض کند، از اطاعت سر باز خواهند زد حتی اگر مجازات مرگ در انتظارشان باشد.

حضرت عبدالبهاء در سخن راجع به وضعیت آینده امور جهان، در الواح مبارکه وصایا می فرمایند:

... نزاع و جدال امم و ملل و شعوب و قبایل و دول از میان  
برخیزد کَلَّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مَلَّتْ وَاحِدَةٌ وَ جِنْسٌ وَاحِدٌ وَ وَطَنٌ  
وَاحِدٌ گردد و اگر اختلافی حاصل شود محکمه عمومی که شامل  
اعضاء از جمیع دُول و ملل است فصل دعوی کند و حکم قاطع  
نماید. (ایام تسعه، ص ۴۶۹)

تأسیس محکمه کبری یکی از تعالیم حضرت بهاءالله است.  
حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۹ در لوحی خطاب به هیئت مرکزی برای  
اجرای صلح دائمی در لاهه می فرمایند:

مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهاءالله می فرماید که باید  
هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هرچند تشکیل  
شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید. اما محکمه کبری که  
حضرت بهاءالله بیان فرموده این وظیفه مقدسه را به نهایت قدرت و  
قوت ایفا خواهد کرد. و آن این است که مجالس ملیه هر دولت و  
ملت یعنی پارلمان اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع  
قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متفنین و بر  
احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف دو شخص یا سه

حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۳۷

شخص انتخاب نمایند به حسب کثرت و قلت آن ملت. این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمان انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزرا و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل می‌شود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است. زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملت است. چون این محکمه کبری در مسئله‌ای از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاکثریه حکم فرماید نه مدعی را بهانه‌ای ماند نه مدعی علیه را اعتراضی. هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند. زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند. ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است ولکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنان که باید و شاید حصول نیابد. این حقیقت حال است که بیان می‌شود. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲)

حضرت ولی امرالله این موضوع را چنین شرح و بسط می‌دهند:

یک حکومت اعلای جهانی ایجاد شود که در ظل آن تمام ملل عالم به طیب خاطر از داشتن حقوق و اختیاراتی از قبیل حق اعلان جنگ و حق وضع بعضی مالیات‌ها و کلیه حقوق مربوط به تسلیحات صرفنظر نمایند. چنین حکومتی جهانی دارای یک قوه مجریه بین‌المللی خواهد بود که قدرت نهائی و بلامنزاع خویش را بر هر عضو متمرّد و طاغی آن اتّحادیه جهانی به کار خواهد بست. همچنین یک پارلمان جهانی خواهد داشت که انتخاب اعضایش با مردم هر کشور و با تأیید هر دولت خواهد بود. و نیز یک محکمه کبرای بین‌المللی به وجود خواهد آمد که حکمش قاطع و بر همه ممالک روا خواهد بود حتی کشورهای که مایل نباشند که قضایایشان به آن محکمه ارجاع گردد باز مجبور بر اطاعت از حکم صادره اش خواهند بود. در چنین جامعه جهانی جمیع موانع اقتصادی به کلی از میان خواهد رفت. سرمایه و کار عواملی لازم و ملزوم یکدیگر به شمار خواهد آمد. تعصبات و منازعات مذهبی به کلی فراموش و آتش عداوت‌های نژادی تا ابد خاموش خواهد شد. یک مجموعه از قوانین بین‌المللی که محصول مشاورات نمایندگان پارلمان بین‌المللی است تدوین خواهد گشت که ضامن اجرایش واحدهای نیروی اتّحادیه جهانی خواهند بود. و بالاخره



حقوق الله، اطاعت از حکومت، محکمه کبری | ۸۳۹

یک وطن پرستی کاذب و جنگاور به یک جهان دوستی و نوع پرستی تبدیل خواهد شد. اینها است رئوس کلی و برجسته نظمی که حضرت بهاءالله پیش بینی و تدبیر فرموده و اعلی ثمره عصری است که به تدریج رو به بلوغ نهاده است. (نظم جهانی بهائی، ص ۵۴-۵۵)

در مکتوبی که از طرف حضرت ولی امرالله نوشته شده چنین آمده

است:

دادگاه عمومی داوری و محکمه کبری بین المللی دو عنوان برای هیأت واحد است. هنگامی که دولت بهائی ایجاد شود آنها نیز در بیت العدل اعظم به ظهور خواهند پیوست. (ترجمه - مکتوب ۱۷ جون ۱۹۳۳ از طرف حضرت ولی امرالله مندرج در *Extracts on International Tribunal* ۹ May ۱۹۹۶، ذیل شماره ۲)



## فصل چهارم

### ثبوت برمیثاق

نقشی که انسان باید در عهد و پیمان با خالق ایفا کند توسط حضرت بهاءالله در بند آغازین کتاب اقدس بیان شده است:

انّ اوّل ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الّذى كان مقام نفسه فى عالم الأمر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخير و الّذى منع أنّه من اهل الضلال و لو يأتى بكلّ الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الأسنى و الافق الاعلى ينبغى لكلّ نفس ان يتّبع ما أمر به من لى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الآخر هذا ما حكم به مطلع الالهام. (اقدس، بند ۱)

پس مشاهده می‌کنیم که دو شرط برای انسان در این عهد و پیمان وجود دارد: عرفان مظهر ظهور الهی به عنوان اصل کلّ خیر و سپس پیروی از اوامر او.

همانطور که قبل ذکر شد، یکی از مهم‌ترین اوامر حضرت بهاءالله توجه به مرکز میثاقش پس از ایشان است. این امر در کتاب اقدس و نیز در کتاب عهدی عزّ نزول یافته است.

بنابراین، نزد بهائی حقیقی که ثابت بر عهد و میثاق است اطاعت از بیانات حضرت عبدالبهاء به منزله اطاعة الله است. از آنجا که عرفان به مقام حضرت بهاء الله و اعتقاد به ایشان اهمیت بسیار دارد اما تضمین کافی برای ایمان کسی نیست مگر آنکه فرد وفادار و ثابت بر میثاق آن حضرت بماند. یکی از ویژگی های شاخص امر حضرت بهاء الله این است که هیکل مبارک پیروان خود را به تدابیر خود رها نمی فرمایند بلکه در میان ایشان منبع هدایت الهیه را گذاشته اند که احباء می توانند به ایشان توجه نمایند. طلعت ابهی قوای الهی و مرجعیت را به حضرت عبدالبهاء عنایت کرده اند و پیمانی قویم با احباء منعقد ساخته اند که با خلوص تام و محبت تمام از ایشان پیروی و اطاعت نمایند. این میثاق امتداد یافته و شامل حضرت شوقی افندی و بیت العدل اعظم نیز شده است. بنابراین، امر حضرت بهاء الله صرفاً تصدیق پیام الهی ایشان نیست بلکه شامل اطاعت و وفاداری از کسانی نیز می شود که خلعت عصمت موهوبی به آنها اعطا شده است.

کتاب عهدی والواح مبارک وصایای حضرت عبدالبهاء را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: حضرت بهاء الله به پیروان امر فرمودند که به حضرت عبدالبهاء توجه نمایند و پس از صعود ایشان احباء باید به

حضرت شوقی افندی توجه نمایند. امروز باید این توجه به سوی بیت‌العدل اعظم باشد.

برای تأکید بر این ویژگی مهم عهد و میثاق، تمثیل زیر می‌تواند سودمند واقع شود. هواپیما بدان جهت پرواز می‌کند که موتورهایش شرایطی خاص را ایجاد می‌کنند که به آن دستگاه این امکان را می‌دهد؛ بدون آنها هواپیما حرکت نخواهد کرد. همین‌طور، اعتقاد به حضرت بهاء‌الله به‌عنوان مظهر ظهور کلی الهی در این عصر سبب ارتقاء روح شده آن را قادر به پرواز و اوج گرفتن در عوالم روحانی می‌کند. به این ترتیب، ایمان فرد به حضرت بهاء‌الله مانند موتور در این تمثیل عمل می‌کند. اما موتور نیرومند، هرچند ضرورت دارد، اما نمی‌تواند ایمنی هواپیما یا فرود آرام آن در مقصد را تضمین کند. نیاز به علائم و پیام‌های ناوبری است که هواپیمای پیشرفته از برج کنترل برای تعیین جهت، ارتفاع و سرعت، دریافت می‌کند و خلبان از این راهنمایی‌ها استفاده می‌کند تا دستگاه را سالم فرود آورد. بدون این کمک‌های ناوبری و آمادگی خلبان برای پیروی از آنها، هر احتمالاً وجود دارد که مصیبتی رخ بدهد.

همین‌طور، ایمان به حضرت بهاء‌الله فی نفسه کفایت نکند. فرد مؤمن باید در کمال وفاداری از هدایتی که از مرکز امر دریافت می‌کند اطاعت نماید. اگر کسی به اوج ایمان و ایقان به ظهور حضرت بهاء‌الله فائز

شود اما از پیروی هدایات حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله یا بیت‌العدل اعظم امتناع نماید، نمی‌توان او را مؤمن حقیقی تلقی کرد.

بسیاری از نفوس امروزه نسبت به واژه «اطاعت» نظر خوشی نشان ندهند. در جامعه امروز، که کلیه ارزش‌های اخلاقی و روحانی رو به انحطاط است، مفهوم اطاعت غالباً با استبداد، ستمگری، ارتجاع مذهبی و کوتاه‌فکری ارتباط داده می‌شود. این دیدگاه را مردان و زنان تحصیل‌کرده دارند که فی حدّ ذاته هوشمند و دارای سعه صدر هستند. این نفوس از کلیه طبقات جامعه هستند؛ بعضی به نهضت‌های مذهبی با تمایلات آزادی‌خواهانه تعلق دارند، در حالی که سایرین ممکن است انسان‌دوست، لادری و خداناباور باشند. آنها پیامدهای هولناکی را که اطاعت کورکورانه از رژیم‌های گوناگون سیاسی یا سلسله مراتب دینی ایجاد کرده تحت نظارت و بررسی دقیق قرار داده‌اند و از هر جنبشی، اعم از دینی یا غیر دینی، که طالب اطاعت مطلق از فرامینش باشد، خوف دارند. هر شخصی می‌تواند صداقت این نفوس را تأیید و تقدیر نماید و با دیدگاه‌های آنها همراهی کند، زیرا ممکن است آنها صرفاً در همه جا بی‌عدالتی و ظلم را تجربه کرده باشند.

اما، هر انسانی در زندگی روزمره خود از هدایت بسیاری از افراد یا مؤسساتی که ندای حقیقت را بلند می‌کنند با جان و دل اطاعت می‌کند. او مایل است مرجعیتی را که قابل اعتماد و ارزشمند به نظر می‌رسد بپذیرد. مثلاً، راننده بدون تأمل و درنگ از علائم راهنمایی و رانندگی در جاده و خیابان پیروی می‌کند تا به مقصد خود واصل شود. این پیروی کورکورانه از ایمان او به مرجعیت آن هیأتی نشأت می‌گیرد که این علائم و نشانه‌ها را نصب کرده است. همین‌طور، بیمار با کمال میل به جراح اجازه می‌دهد روی رشد سرطانی عمل کند زیرا به تشخیص پزشک ایمان دارد.

واکنشی مشابه از تشخیص حقیقت امر الهی توسط فرد سرچشمه می‌گیرد. وقتی او تعالیم را قابل اعتماد و پذیرفتنی مشاهده می‌کند، اطاعت از آنها را دشوار نمی‌یابد. و چون نقش انسان در میثاق الهی عبارت از اطاعت از تعالیم الهی است، واضح است که نمی‌تواند وظیفه و تکلیف خود را انجام دهد مگر آنکه حقیقت ظهور الهی را دریابد.

هنگامی که فرد به عرفان حضرت بهاءالله به عنوان مظهر ظهور الهی نائل شود، بارقه‌ای از ایمان در قلبش روشن می‌شود. ابتدا این نور ضعیف و اندک است، به این بارقه باید اجازه داد تا به شعله‌ای با شدت و فروزش فزاینده تبدیل شود زیرا در این صورت است که فرد عاشق حضرت بهاءالله می‌شود. اما شخصی که تازه این اعتقاد را یافته چگونه می‌تواند به

حضرت بهاءالله تقرّب جوید، شعله بارقه ایمان را افزایش دهد و محبت خویش را یوماً فیوماً تزیاید بخشد؟

عبارتی مشهور در اسلام وجود دارد که حضرت بهاءالله آن را تأیید و تکرار فرموده‌اند و آن این است، «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء.» این تصریح که قلب محل طلوع علم الهی است ممکن است برای بعضی نفوس عجیب و غریب جلوه نماید زیرا معمولاً تصوّر می‌شود که عقل، و نه قلب، است که محمل کسب علم است. اما ایمان و عرفان الهی، همانند بذر، ابتدا در قلب کاشته می‌شود. بعد از آن است که عقل حقیقت را در می‌یابد و شروع به درک آن می‌کند. سرانجام تعامل بین این دو، یعنی قلب و عقل، است که تأیید و یقین را به روح می‌بخشد.

اگرچه در بعضی موارد ایمان فرد به حضرت بهاءالله ممکن است در اثر تفکّر حاصل شود، اما تشدید و رشد روز به روز آن نمی‌تواند صرفاً از طریق تفکّر و تأمل صورت پذیرد. اگر ایمان شخص با گذر زمان فزونی نیابد، همانند کودکی است که متولد می‌شود و نمی‌تواند رشد کند. چنین شخصی بسیار محتمل است که در ژرفنای قلبش راجع به امر الهی دچار شک و تردید شود و ممکن است تناقضی عظیم در ذهن خود تجربه کند به خصوص وقتی که دچار امتحان شود. اگرچه از لحاظ عقلانی شخصی ممکن است به حضرت بهاءالله به‌عنوان مظهر ظهور الهی اقبال کند و



ممکن است حتی در آثار ایشان کاملاً متبخر و عالم گردد، اما به یقین تامّ که به انسان صفات روحانی اعطاء می‌کند و رضایت، اطمینان و سعادت دائمی را می‌بخشد، دست پیدا نکند.

قلب نقطه کانونی حرارت و محبّت است. این خصیصه قلب است که عاشق دیگری می‌شود اما این فرد است که هدف آن محبّت را می‌یابد و بر می‌گزیند. اگر او محبّت خود را متوجه عالم مادی کند، قلبش به سهولت به آن متمسک می‌گردد. اما اگر توجهش به حق و امور روحانی باشد، در این صورت قلب او می‌تواند عاشق آفریننده گردد؛ مشروط بر آنکه شرایطی را که حضرت بهاءالله تعیین کرده‌اند تحقق بخشد:

یا ابنَ الوجُودِ فؤادک منزلی قَدّسه لنزولی و روحک منظری

طهّرها لظهوری. (کلمات مکنونه عربی، فقره ۵۹)

فرد چگونه می‌تواند قلبش را تقدّس بخشد؟ در فقره دیگری،

حضرت بهاءالله توضیح می‌فرمایند:

ای پسر خاک جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای

تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلّی جمال و اجلال

خود معین فرمودم \* و تو منزل و محل مرا به غیر من گذاشتی

چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر

خود را یافت اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت. (کلمات  
مکنونه فارسی، فقره ۲۷)

و نیز می فرمایند:

ای دوست لسانی من قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ای  
که یار و اغیار در قلبی بگنجد \* پس اغیار را بران تا جانان به منزل  
خود در آید. (همان، فقره ۲۶)

بنابراین، برای کسب ایمان و اجازه دادن به ظهور الهی که در دل  
و جان تابش و درخششی داشته باشد، شخص باید «بیگانه» را، یا  
تمسک و دلبستگی به این جهان را، که بدترین و زیانبارترین شکل آن  
تمسک به نفس خود انسان است، به کلی دور اندازد. نفس عمدتاً به  
شکل غرور به دانش خویش یا دستاوردهای خود، از قبیل رتبه و مقام، بروز  
می‌کند. عشق به نفس خود سبب می‌شود که شخص خودرأی،  
خشک‌مغز، خودبین، مغرور و نفس پرست شود و، در واقع، او را از صفات  
روحانی عاری و بری می‌سازد. چنین شخصی در واقع در قلب خود به  
پرورش دشمنی عظیم، یعنی «بیگانه» که حضرت بهاء‌الله به آن اشاره  
دارند، می‌پردازد. حتی اگر بهائی شود، به دشواری می‌تواند از آثار  
حضرت بهاء‌الله ارتقاء روحانی بیابد زیرا این تمسک به شکل مانعی بین  
او و خدا حائل می‌شود.

خواندن آثار صرفاً با چشم عقل، در حالی که مغرورانه خود را موهوب به صفات عالیه و دستاوردهای متعالیه می‌بیند، بلاتردید ابواب را به روی مواهب و تأییدات حضرت بهاءالله می‌بندد، و بنابراین کلام الهی نمی‌تواند در قلب او نفوذ کند. وقتی شخصی واقعاً به عرفان حضرت بهاءالله، به‌عنوان مظهر ظهور الهی، نائل شود در مقابل حضرتش خاضع و خاشع می‌گردد و این یکی از شرایط اصلی برای بیرون راندن قدم به قدم «بیگانه» از قلب است. توصیه حضرت بهاءالله بسیار واضح است: «كُنْ لِي خَاضِعًا لِأَكُونَ لَكَ مُتَوَاضِعًا.» (کلمات مکنونه عربی، فقره ۴۲) جمال قدم می‌فرمایند:

کور شو تا جمالم بینی \* و کر شو تا لحن و صوت ملیحم را  
شنوی \* و جاهل شو تا از علمم نصیب بری \* و فقیر شو تا از بحر  
غنای لا یزالم قسمت بی‌زوال برداری. (کلمات مکنونه فارسی،  
فقره ۱۱)

حکایتی زیبا در زبان فارسی به شعر وجود دارد که این نکته را به‌وضوح به تصویر می‌کشد. این حکایت مربوط به قطره‌ای باران است که از ابرها فرو می‌چکد. قطره خود را آب حیات می‌داند، یعنی ارزشمندترین عنصری که خداوند خلق کرده است و بنابراین به خود مغرور است. از بالا تا پایین به خود می‌بالد، ناگهان دریایی را مشاهده می‌کند که به آن فرو

خواهد افتاد. در این حال به بی‌ارزشی خود پی می‌برد و فریاد می‌زند، «اگر این وجود دارد من چیستم؟» وقتی دریا این تأثیر فروتنی را مشاهده می‌کند قطره را به‌سوی خود می‌کشد و، به‌عنوان پاداش، آن را هم‌نشین مروارید می‌کند.<sup>۱</sup>

بخشی از صلوة صغیر نازل از قلم حضرت بهاء‌الله، اگرچه مختصر است، یادآور قطره و دریا است و اعترافی کامل است که ما چه هستیم و که هستیم:

أشهدُ يا الهی بانک خلقتنی لعرفانک و عبادتک؛ أشهد  
فی هذا الحین بعجزی و قوتک و ضعفی و اقتدارک و فقری و  
غنائک.

تلاوت روزانه هر یک از نمازهای سه‌گانه می‌تواند به‌عنوان سلاحی نیرومند در نبرد روحانی علیه نفس خود عمل کند؛ نبردی که هر فردی از آحاد احباء باید به آن پردازد تا بزرگ‌ترین دشمن را مقهور سازد و «بیگانه» را بیرون راند. تلاوت نماز، که حضرت بهاء‌الله بر کلیه مؤمنین

۱. اشاره به شعر سعدی در بوستان است: یکی قطره باران ز ابری چکید \*\*\* خجل شد چو پهنای دریا بدید / که جایی که دریاست من کیستم؟ \*\*\* گر او هست حقا که من نیستم / چو خود را به چشم حقارت بدید \*\*\* صدف در کنارش به جان پرورید / سپهرش به جایی رسانید کار \*\*\* که شد نامور لؤلؤ شاهوار / بلندی از آن یافت کاو پست شد \*\*\* در نیستی کوفت تا هست شد / تواضع کند هوشمند گزین \*\*\* نهد شاخ پر میوه سر بر زمین. -م.

واجب کرده‌اند و یکی از مقدّس‌ترین مناسک امریه است، عامل مهمّی است که فرد را قادر می‌سازد به ناتوانی خود در رابطه با آفریننده پی ببرد و به قصور خود معترف شود.

تلاوت نماز، همراه با تلاوت روزانه آثار مبارکه و مطالعه عمیق‌تر آثار حضرت بهاءالله که آن حضرت در کتاب اقدس مقرر فرموده‌اند، فرد را قادر می‌سازد به بارقه‌ای از شمس عظمت و جلال جمال ابهی پی ببرد. همانند قطره‌ای که وقتی دریا را می‌بیند، فروتنی و تواضع را پیشه می‌کند. «بیگانه» بیرون رانده خواهد شد و قلب مشحون از روح امرالله خواهد گشت.

مناجاتی که ذیلاً نقل می‌شود از قلم مشحون از محبت حضرت عبدالبهاء برای عاشقان مخلصش نازل شده و پایان‌بخش مناسبی به این کتاب است:

الهی الهی احفظ عبادک الامناء من شرّ النفس و الهوی و  
احرسهم بعین رعایتک من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم  
فی حصن حصین کلائتک من سهام الشبهات و اجعلهم مظاهر  
آیاتک البینات و نور وجوههم بشعاع ساطع من افق توحیدک و  
اشرح صورهم بآیات نازله من ملکوت تفریدک و اشدّد اذورهم

بقوة نافذة من جبروت تجريدك. إتك أنت الفضال الحافظ  
القوي العزيز. (ايام تسعه، ص ٤٦٤-٤٦٥)

## ضمیمه یک

### نظم اداری به قلم حضرت ولی امرالله

اینک کلمه‌ای چند در خصوص اساسی که این نظم اداری مبتنی بر آن است و اصلی که برای تمشیت امور مؤسّسات مهمّه آن لازم است باید بیان گردد. قیاس این نظم فرید الهی با نظامات متنوّعه‌ای که عقول بشری در ادوار مختلفه تاریخیّه برای اداره مؤسّسات خویش ایجاد کرده است کاملاً خطاست. نفس این قیاس به خودی خود می‌رساند که به شأن و منزلت صنّع بدیع مؤسس عظیم الشّانّش پی نبرده‌ایم و چون در نظر آریم که این نظم بدیع عیناً همان مدنیّت الهیه‌ای است که شریعت غرّای حضرت بهاءالله باید در ارض مستقرّ سازد، البتّه چنین مقایسه‌ای را جائز نشماریم. هیچیک از انظمه مختلفه و دائم التّغییر بشری چه در گذشته و چه در حال چه شرقی و چه غربی علائم مشخصه‌ای که به وسیله آن بتوان استحکام اساس و قدرت فضائل مکنونه در آنها را سنجید ارائه نمی‌دهند.

حکومات متّحده آینده بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل. هیچ نوع از

انواع حکومت دموکراسی یا حکومت مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حدّ متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومت دینیّه چه حکومت عبرانی و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچیک نمی تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است.

هرچند این نظم اداری نو ظهور دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود و لیکن به هیچ وجه مطابق هیچیک از آن حکومت نبوده «از عیوب اصلیه و فطریّه آنان عاری و مبرا است.» این نظم اداری بهائی حقایق سلیمه ای را که بدون شک در هر یک از انظمه مذکور موجود است به یکدیگر التیام و ارتباط می دهد بدون آنکه حقایق خدادادی را که آن نظم جهان آرا مبتنی بر آن است ضایع و مهمل سازد و این امری است که هرگز انظمه فانیّه بشری به اجرای آن موفق نگشته است. نباید به هیچ وجه تصوّر رود که نظم اداری آئین حضرت بهاء الله مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است زیرا شرط اصلی آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد و اختیاراتش نیز متکی بر اراده ملت و این شرط در این امر اعظم موجود نیست.



باید به خاطر داشت که الواح حضرت بهاءالله با صراحت حاکی از آن است که اعضای بیت عدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و وضع قوانین لازمه مکمله کتاب اقدس مسئول منتخبین خود نمی باشند و نباید تحت تأثیر احساسات و آراء عمومیّه و حتی عقاید جمهور مؤمنین و مؤمنات و یا نفوسی که مستقیماً ایشان را انتخاب نموده اند قرار گیرند.

بلکه باید همواره در حال توجه و ابتهال به حکم وجدان خویش رفتار نمایند و بر ایشان فرض است که به اوضاع و احوال جاریه هیئت جامعه آشنائی کامل حاصل نمایند و به قضایای مرجوعه بدون شائبه غرض رسیدگی کنند ولی حقّ نهائی اخذ تصمیم را برای خویش محفوظ دارند.

کلمه مبارکه «انّه یلهمهم ما یشاء» اطمینان صریح حضرت بهاءالله به این نفوس است و بنابراین فقط این نفوس مهابط هدایت و الهامات الهیه اند نه هیئت منتخبین که رأساً و یا به طور غیر مستقیم ایشان را انتخاب می نمایند و این الهام همانا روح حیات و حافظ نهائی این ظهور اعظم است.

به علاوه نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است خود مبین کلمه الله است و بالتّیجه بر حسب سلطه واقعی که به وی تفویض گشته مانند هیچیک از سلاطینی که در حکومت مشروطه معموله قدرتی نداشته جز مقام اسمی ندارند نیست.

و نیز نمی‌توان نظم بدیع حضرت بهاء‌الله را نظیر حکومت استبدادی مطلق دانست و یا آن را مقتبس از یکی از حکومت‌های مطلق العنان دینیّه مانند حکومت پاپ و یا امامت و نظائر آن فرض نمود و برهان قاطع بر این امر آنکه حقّ مسلم تشریح احکام غیر منصوصه بهائی فقط مختصّ به بیت‌عدل اعظم است که اعضای آن نمایندگان منتخب پیروان حضرت بهاء‌الله‌اند و این حقّ مقدّس را ولیّ امر و مؤسّسات دیگر نمی‌توانند غصب نمایند و یا در آن دخل و تصرف کنند.

الغاء حرفة قسیسی و شعائر آن از قبیل غسل تعمید و عشاء ربانی و اقرار به معاصی، عدم سلطه طبقه علما و روحانیون و فقدان امتیازات و مقاصد و تمایلات بوروکراسی این طبقه، دستور طرز انتخابات بیوت عدل محلی و ملی و بین‌المللی به تصویت عمومی شواهد دیگری بر کیفیت غیر مستبدّه نظم بدیع بهائی و مشابهت آن به ترتیبات دموکراسی در اداره امور است.

و نیز این نظم را که به اسم حضرت بهاء‌الله مرتبط است نباید با هیچیک از حکومت‌های اشرافی صرف ممال دانست زیرا از طرفی مبتنی بر اصل توارث است و وظیفه مقدّسه تبیین آیات را به ولیّ امر تفویض کرده و از طرف دیگر هیئت عالیّه مقننه آن به انتخاب مستقیم و آزاد به وسیله جمهور مؤمنین و مؤمنات معین می‌گردد.

هر چند نمی‌توان گفت که این نظم بدیع از انظمه معروفه عالم مُقتبس ولیکن حاوی عناصر سلیمه‌ای است که در هر یک از این نظامات مختلفه موجود و در این نظم با یکدیگر امتزاج و التیام یافته است.

اختیارات موروثی ولیّ امرالله و وظائف حیاتیّه و ضروریّه بیت‌عدل اعظم و مقرّرات مخصوصه انتخابات دموکراسی آن بوسیله وکلای جامعه کلّ حاکی از این حقیقت است که این نظم بدیع الهی که هرگز قابل قیاس با هیچیک از انواع حکومتات مذکور در آثار ارسطو نیست در اثر اتّکاء بر حقایق روحانیّه خویش حائز و ملائم عناصر صالحه‌ای است که در هر یک از انظمه آن موجود است. این نظم بدیع چون از عیوب فطریّه مسلمّه انظمه مذکوره مطلقاً عاری و مبرا است هر قدر فروعش امتداد یابد و دامنه‌اش وسعت گیرد به مرور اعصار و دهور به حکومت استبداد و تسلّط اعیان و شرور ناطقین و خطبا که عاقبت کلیّه تأسیسات سیاسی ناقصه بشری است منجر نگردد و از فساد آنان مصون ماند.

یاران عزیز هر قدر اصل و مبدأ این بنیان رصین نظم اداری مهمّ و جوه ممیزه‌اش بی‌مثیل باشد وقایعی که مبشّر ظهورش بوده و مرحله اولیّه پیشرفتش را اعلام داشته از حیث اهمیّت مقام کمتری را دارا نیست. چقدر شگرف و عبرت‌انگیز است که نظم اداری امرالله متدرّجاً مستمرّاً تحکیم یافته مراحل اولیّه نشوونمای خود را می‌پیماید در حالی که معاهد

عتیقه مذهبی و عرفی عصر حاضر در اثر قوای مخربه‌ای که بر آنها مهاجم است رو به تجزیه و تحلیل می‌رود.

قوة حیاتیه‌ای که به وجه اتمّ از مؤسّسات اصلیه این نظم اعظم دائم الاتّساع الهی ظاهر می‌شود، موانعی را که شهامت و عزم راسخ بانیان نظم اداری بر آن فائق آمده‌اند، شعله فروزان انجذاب که به کمال شدت در قلوب مبلّغین سیّار مشتعل است، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسّسین نظم بدیع می‌پیمایند، وسعت نظر و امید واثق و روح نشاط‌انگیز و آسایش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و یگانگی خلل ناپذیری که از مدافعین دلیرش به ظهور می‌رسد، توانائی و لیاقتی که روح نباضش در جذب عناصر مختلفه و تطهیر آنها از انواع تعصّبات و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است، کلّ آیات قدرتی است که جامعه مایوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نمی‌تواند آن را انکار نماید.

حال ظهورات باهره روح قدسی الهی را که به هیکل امر حضرت بهاءالله نفعه حیات می‌بخشد با الم و فغان و خود خواهی و جهالت و تعصّب و مرارت و نفاق و شرارت دنیائی رنجور و پر آشوب قیاس نمائید.

«خوف و هراس قاندين عالم را معذب ساخته و اقدامات سیاسيون حیرت‌زده و بی‌بصر را عقیم و بلا اثر گذاشته است.» ملل عالم با یکدیگر در نهایت ضغینه و عدوان و از هم خائف و هراسان. مطامحشان

عاری از حقیقت و اهدافشان در نهایت سخافت. فی الحقیقه هرج و مرج و فساد و عدم ایمان اساس تمدن متزعزع عالم را به صوب فنا و نیستی سوق می‌دهد.

آیا این فساد مستمر که خفياً در جمیع شعب و شئون افکار و اعمال بشری رخنه می‌کند با ارتفاع ید قدرت حضرت بهاءالله قرین نیست؟ آیا حوادث خطیره بیست سال اخیر که سبب انقلابات اقالیم ارض گشته در حالی که سكرات موت تمدنی را اعلام می‌نماید که در شرف تلاشی و اضمحلال است دلالت بر درد زه نظم بدیعی ندارد که سفینه نجات بشری است و ناگزیر بر خرابه‌های عالم مستقر خواهد شد؟

**بلای مُبرم الهی سقوط سلطنت‌ها و امپراطوری‌های پر شوکت و احتشام در قاره اروپا مطابقاً لما صدر من القلم الابهی، هبوط مداوم علمای تشیع در موطن اصلی جمال قدم، انقراض سلسله قاجاریه خصم دیرین امرالله، انهدام سلطنت و خلافت دورکن رکن اهل تسنن و شباهت شگفت‌انگیز آن با خرابی اورشلیم در اواخر قرن اول میلاد، سیل قوانین عرفی که به معابد دینیّه مصر متهاجم است و سبب تضعیف وفای متمسکین به شعائر اسلامی گشته، تذلیل و تحقیر اقوی کنائس مسیحیت در روسیه و اروپای غربی و امریکای مرکزی، نشر عقائد و افکار سقیمه که هادم و مُخرّب اساس و بنیان انظمه به ظاهر متین سیاسی و اجتماعی**

بشری است، علائم نزول بلای ناگهانی که از جمیع جهات اساس تمدن کنونی را تهدید می‌نماید و به نحوی حیرت‌بخش سقوط امپراطوری روم غربی را به خاطر می‌آورد، کلّ شهادت می‌دهد که این انقلاب بر اثر ولادت نظم اعظم آئین حضرت بهاءالله در عالم به وجود آمده است و هر قدر مضامین مکنونه این نظم دائم الاتّساع الهی مکشوف‌تر گردد و شاخ و برگ آن کره ارض را بیشتر فرا گیرد، بر شدت و وسعت این انقلاب خواهد افزود.

در خاتمه مذکور می‌گردد که عصر تکوین دور بهائی به ارتفاع نظم اداری مخصّص گشته و این نظم به مثابه صدفی برای حفظ و صیانت گوهر گرانبهای امر الله است و به مرور زمان واضح و مبرهن خواهد شد که این نظم عامل اصلیه‌ای است که این شرع انور را به مرحله نهائی وارد خواهد کرد.

مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه دهد.

صخره‌ای که این نظم اداری بر آن استوار است مشیت ثابتة الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاءالله است. حامی و مدافعش جنود مجتده ملکوت ابهی است. ظهور و

نشو و نمایش نتیجه اهراق دم لا اقل بیست هزار شهادتی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده‌اند. محوری که مؤسّساتش حول آن طائف مضامین محکمۀ الواح و صایای حضرت عبدالبهاء است. مبادی اساسیّه‌اش حقایقی است که مُبین مصون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکهٔ خویش در غرب بیان فرموده است. احکامی که برای اداره‌اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می‌نماید، صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است. مقرّی که مشروعات روحانیّه و خیریّه و اداریّه‌اش حول آن مجتمع می‌باشد مشرق الاذکار و متفرّعات آن است. ارکانی که سلطه‌اش مستظهر بدان است دو مؤسّسه ولایت امرالله و بیت عدل اعظم است. مقصد اصلی و ضمنی که محرک آن است استقرار نظم بدیع جهان‌آرائی است که شالودهٔ آن را حضرت بهاءالله بنیان نهاده. روشی که به کار می‌رود و موازینی را که القاء می‌نماید آن را نه به شرق متمایل می‌سازد و نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه، شعارش وحدت عالم انسانی، عَلمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دورهٔ ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهیّه که سلطنت حضرت بهاءالله است مبدّل گردد.

شوقی (دور بهائی، ص ۸۶-۹۶)





## ضميمه دو

### قانون اساسى بيت العدل اعظم

بسم الله الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

«النور الساطع من افق سماء العطاء والصلاة المشرقة من مطلع ارادة الله

مالك

ملكوت الاسماء على الواسطة الكبرى والقلم الاعلى الذى جعله الله

مطلع اسمائه

الحسنى ومشرق صفاته العليا وبه اشرق نور التوحيد من افق العالم وحكم

التفريد بين الامم الذين اقبلوا بوجوه نورا الى الافق الاعلى واعترفوا بما

نطق به لسان البيان فى ملكوت العرفان الملك والملكوت والعظمة و

الجبروت

لله المقتدر العزيز الفياض.»

با قلبى طافح از سرور و امتنان شهادت مى دهيم بر وفور رحمت

الهيّة وكمال عدالت ربانيّه و تحقق نبوات قديمه حضرت احديه.

حضرت بهاء الله مصدر وحی الهی در این دور افخم و مطلع امر و منشأ عدل و رافع صلح اعظم و بانی نظم بدیع در انجمن بنی آدم و منبع الهام و واضع اساس مدنیت الهیه در عالم و مؤلف قلوب و مُحیی امم و داور کردگار و شارع امر پروردگار استقرار ملکوت الله را در بسیط غربا اعلان و حدود و احکامش را نازل و اصولش را معین و مؤسسّاتش را ایجاد فرمود و برای آنکه قوای قدسیّه منبعثه از ظهور اعظمش از مجرای صحیح و در جهت مقصود همچنان سریان و جریان یابد اساس عهد و میثاق متینی را بنیاد نهاد که قوه دافعه اش متتابعاً در دوره مرکز میثاق و دوره ولایت امر نیر آفاق ضامن اصالت و کافل وحدت اصلیه امر مینش بوده و باعث ترقی و تقدّم جهانگیر آئین نازینش گردیده است.

و حال همان قوه عظیمه میثاق مقاصد جانفزایش را به واسطه اجرائات بیت العدل اعظم استقرار بخشد و بیت العدل اعظم که یکی از دو وصی حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء است مقصد اعلایش آنکه قدرت و سیطره الهیه که از مصدر شریعه ربانیه جاری گشته تسلسل و استمرار یابد و وحدت جامعه پیروانش محفوظ گردد و تعالیمش از تصرف و انحراف تصلّب و انجماد مبری و مصون ماند.

حضرت بهاء الله می فرماید: «دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و

اختلاف و ضغینه و بغضاء نمائید. این است راه مستقیم و اسّ محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند.»

همچنین حضرت عبدالبهاء می فرماید:

«مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیرمنصوصه راجع به بیت عدل

عمومی.»

منشأ بیت العدل اعظم و واسطه و اختیار و وظایف و دائره اقداماتش کلّ منبعث از آیات منزله حضرت بهاء الله است. این آیات باهرات با تبیینات و توضیحات مرکز میثاق و ولی امرالله که بعد از حضرت عبدالبهاء یگانه مبین منصوص بیانات مقدسه اند کلّ مجموعاً مرجع واجب الاطاعة و اسّ اساس بیت العدل اعظم محسوب. مرجعیّت و حاکمیّت مطلقه و قاطعیّت این نصوص مبارکه ثابت و لن یتغیر خواهد بود تا زمانی که به اراده الهیه مظهر امر جدیدی در عالم ظاهر شود و در آن یوم زمام امر و حکم در قبضه قدرت او قرار گیرد.

بعد از حضرت شوقی افندی جانشینی در مقام ولایت امرالله موجود

نه. ریاست امرالله با بیت العدل اعظم است که معهد اعلی و مرجع اهل بهاء و بالمآل مسؤول حفظ وحدت و تعمیم ترقی و تقدّم امر الهی است و لاجرم اداره امور و تمشیت خدمات ایادی امرالله و تأمین استمرار مسؤولیّت

مخصوصه‌شان در سبیل صیانت و ترویج امرالله و اتخاذ ترتیب وصول و صرف حقوق‌الله به این مجمع راجع.

اما وظائف و اختیارات مختصّه بیت‌العدل اعظم: از جمله محافظت نصوص مقدّسه است و صیانتشان از تصرف و تحریف. تجزیه و تفکیک و تنظیم و تنسیق و ربط و تطبیق آیات و آثار مبارکه است و مدافعه و محافظه امر حضرت احدیت و استخلاصش از قیود مقهوریت و مظلومیّت. از جمله ترویج مصالح امرالله است و اعلان و انتشار و تبلیغ دین الله، اتّساع و استحکام مؤسّسات نظم اداری امرالله است و تمهید مقدمات تأسیس نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابهی.

همّت در تحسین اخلاق و اتّصاف به صفات و کمالات رحمانیه است که مابه‌الامتیاز حیات فردی و اجتماعی بهائی است و جهد بلیغ در تقویت مبانی الفت و تفاهم بین اقوام و ملل و استقرار صلح عمومی و مجاهدت در سبیل نورانیّت و تهذیب نفوس و ترقّی و اصلاح عالم.

از جمله تشریح قوانین و احکام غیر منصوصه است و نسخ و تبدیل آن به مقتضای زمان. توضیح مسائل مهمّه است و عقد شور و اخذ تصمیم در جمیع قضایای مابه‌الاختلاف. حفظ حقوق شخصی و تأمین ابتکار و آزادی افراد است و حفظ ناموس نفوس و تحکیم ممالک و تعمیر بلاد. از جمله ترویج و تنفیذ احکام و مبادی امرالله است و صیانت و تعمیم حسن

اخلاق به موجب حدود و احکام نیر آفاق. محافظه و اتّساع و ارتقاء مرکز دائم الاستقرار روحانی و اداری امرالله در دو مدینه عکّا و حيفا است و اداره امور جامعه یاران در سراسر دنیا. هدایت و تمشیت و توحید مساعی و تحکیم وحدت مجهودات اهل بهاء است. ایجاد مؤسّسات لازمه است. اتّخاذ تدابیری است در مواظبت از معاهد و تشکیلات امریه که مبدا از مقامات مخصوصه خود تخطی نمایند یا از حقوق و مزایای خویش غفلت ورزند. تمهید وسائلی است جهت وصول و صرف و اداره و حفظ تبرّعات و موقوفات و سایر املاکی که تحت اشراف خود دارد.

از جمله فیصله اختلافات مرجوعه است و صدور حکم و تعیین مجازات در موارد کسر حدود و احکام الهیه. تدارک وسائل فعّاله جهت تنفیذ آراء صادره است و تهیه اسباب حکمیّت و حلّ اختلاف حاصله بین بریه. ترویج و صیانت عدل الهی است که یگانه ضامن امن و امان و استقرار حکومت نظم و قانون در عالم امکان است.

اعضاء بیت العدل اعظم که از قلم اعلی به خطاب «رجال العدل» «اهل البهاء الذی ذکرهم فی کتاب الاسماء» «وکلاءالله بین عبادہ و مطالع الامر فی بلاده» مخاطب گشته اند در جمیع احیان در ایفاء وظایف خویش این بیان حضرت شوقی افندی ولی امرالله را میزان اتّم خویش دانند که می فرماید:

«باید متذکر بود که از بیانات مبارکه حضرت بهاءالله صریحاً مستفاد می‌شود که اعضاء بیت‌العدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و تشریح قوانین لازمه مکمله احکام کتاب اقدس نه مسؤول موکلین خویشند و نه محکوم عواطف و آراء عمومیه حتی عقاید جمهور مؤمنین و ناخبین. بلکه متضرعاً مبتهلاً از حکم و ندای وجدان تبعیت نمایند و بر خود فرض و واجب دانند که با اوضاع و احوال جامعه آشنائی کامل حاصل کنند و قضایای محوله را بدون شائبه غرض غور و ملاحظه نمایند ولیکن در جمیع احوال اخذ تصمیم بلاقید و شرط را حق مسلم خود دانند و به این بیان مبارک حضرت بهاءالله اطمینانی کامل بخشند که می‌فرماید: «آئه یلهمهم ما یشاء» چه که هدایت الهیه که قوه حیات و بالمآل کافل صیانت شریعةالله است شامل حال آن نفوس منتخبه گردد نه نفوسی که مستقیم یا غیر مستقیم به انتخابشان پردازند.» (ترجمه)

بیت‌العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع انتخاب گردید و در آن یوم اعضاء محافل روحانیه ملیه طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به دعوت حضرات ایادی امرالله، حُرّاس اعظم جامعه جنینی جهانی حضرت بهاءالله، این اکیلل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل و طلیعه نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابهی است در عالم وجود استقرار بخشیدند. لهذا حال ما اعضاء بیت‌العدل اعظم اتّباعاً لامرالله و

متوکلاً علیه بر این بیان‌نامه که به انضمام نظامنامه ضمیمه معاً قانون اساسی بیت‌العدل اعظم را تشکیل می‌دهد صحّه و مُهر می‌نهم.

هیو چانس - هافمن - ایان سمپل - هوشمند فتح اعظم - بوراکاولین -

چارلز ولکات - ایماس گیسون - علی نخجوانی - دیوید روح

در مدینه منوره حیفاً در چهارم شهرالقول یکصد و بیست و نه تاریخ بدیع مطابق با بیست و ششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی به امضاء رسید.

### نظامنامه

بیت‌العدل اعظم معهد اعلی نظم اداری جمال ابھی است. نظمی که خصائص بارزه و سلطه و اختیار و نحوه اقداماتش در آیات نازله و تبیینات منصوصه مقدسه بالصراحه معلوم و مشخص گردیده است. این نظم اداری از جهتی مرگب از یک سلسله هیأت‌های منتخبه بین‌المللی و خصوصی و محلی است که قوه تشریحیه و تنفیذیه و قضائیه جامعه بهائی به آن راجع و از جهت دیگر شامل جمعی از نفوس ممتازه مخلصه است که تحت هدایت مقام ریاست امرالله به ایفاء دو وظیفه مخصوصه صیانت و ترویج امر حضرت بهاءالله منصوب و مامور.

این نظم اداری اصل و نمونه نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابھی است که به مشیت الهی به نشو و نمو و نمای ذاتی و حرکت جوهریه‌اش ادامه دهد و طی این نشو و ارتقاء بر وفق تعالیم و نوایای جمال قدم که برای

ترقی و اصلاح عالم نازل گشته دائره مؤسساتش اتساع یابد و فروعات ممدّه اش امتداد جوید و متفرّعات تابعه اش ارتفاع گیرد و وظائفش تنوع یابد و اجرائاتش ازدیاد پذیرد.

مادهٔ اوّل - عضویت در جامعهٔ بهائی:

جامعهٔ بهائی مرکّب از افرادی است که بیت‌العدل اعظم آنان را واجد شرائط لازم ایمان و عمل به موجب شریعت بهائی شناخته باشد.

بند اوّل - یک فرد بهائی برای آنکه حائز شرائط رأی دادن و انتخاب شدن گردد باید به سنّ بیست و یک سالگی بالغ شده باشد.

بند دوم - حقوق و مزایا و وظائف افراد بهائی عبارت است از آنچه در آن باره در آثار مبارکهٔ حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت‌العدل اعظم مقرر شده باشد.

مادهٔ دوم - محافل روحانیّه محلیه:

هر وقت که عدّهٔ بهائیان ساکن محلّ معینی که به سنّ بیست و یک سالگی بالغ شده باشد از نه نفر تجاوز نماید این اشخاص در اوّل عید رضوان جمع شده یک هیأت اداری محلی نه نفری را انتخاب نمایند که به نام محفل روحانی بهائیان آن محلّ موسوم خواهد بود و از آن به بعد همه ساله در روز اول عید رضوان محفل مزبور را مجدداً انتخاب خواهند نمود و اعضاء محفل مدت یک سال و تا وقتی که قائم‌مقامان آنان



انتخاب شوند به عضویت باقی خواهند بود ولی هرگاه عدّه بهائیان محلی فقط نه نفر باشد این نفوس در اوّل عید رضوان تشکیل محفل روحانی خود را مجتمعاً اعلان نمایند.

بند اوّل - اختیارات و وظائف عمومیّه هر محفل روحانی محلی عبارت است از آنچه در آن باره در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد.

بند دوم - هر محفل روحانی محلی بر جمیع امور و خدمات بهائی محل خویش طبق اصول مدوّنه در قانون اساسی محفل روحانی محلی حاکمیت کامل دارد.

بند سوم - حوزه حاکمیت هر محفل روحانی محلی را محفل روحانی ملّی بر وفق اصولی که بیت العدل اعظم برای هر مملکت وضع نماید معین خواهد کرد.

مادّه سوم - محافل روحانیّه ملّیه.

هرگاه بیت العدل اعظم تصمیم بر تشکیل محفل روحانی ملّی در مملکت یا ناحیه ای گیرد افراد جامعه بهائی در آن مملکت یا ناحیه به ترتیب و زمانی که بیت العدل اعظم مقرر دارد مبادرت به انتخاب نمایندگان انجمن شور روحانی ملّی خود خواهند نمود. این نمایندگان به نوبه خود بر

طبق اصول و مقررات قانون اساسی ملی جامعه بهائی هیئتی را مرکب از نه نفر به نام محفل روحانی ملی بهائیان آن مملکت یا ناحیه انتخاب خواهند کرد. اعضاء منتخبه به مدت یکسال یا تا زمانی که قائم مقامان آنان انتخاب شوند به عضویت محفل باقی خواهند بود.

بند اول اختیارات و وظائف عمومی محافل روحانی ملی عبارت است از آنچه که در آن باره در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد.

بند دوم - محفل روحانی ملی منحصراً دارای حاکمیت و سلطه و اختیار نسبت به کلیه عملیات و شؤون جامعه بهائی در سراسر حوزه خود خواهد بود و در تشویق و توحید و تنظیم اقدامات متنوعه محافل روحانی محلیه و افراد بهائی در حوزه حاکمیت خود جهد بلیغ مبذول خواهد داشت و آنان را در ترویج وحدت عالم انسانی به جمیع وسائل ممکنه معاضدت خواهد نمود. به علاوه محفل روحانی ملی هر مملکت در روابط خود با سایر جامعه‌های ملی بهائی عالم همچنین با بیت العدل اعظم نماینده جامعه ملی خویش خواهد بود.

بند سوم - حوزه حاکمیت هر محفل روحانی ملی را بیت العدل اعظم معین خواهد کرد.

بند چهارم - وظیفه اصلی انجمن شور روحانی ملی مشورت در اقدامات و نقشه‌ها و خطّ مشی بهائی و نیز انتخاب اعضاء محفل روحانی ملی اقلیم خویش مطابق قانون اساسی ملی جامعه بهائی خواهد بود.

الف - هرگاه در یکی از سنوات محفل روحانی ملی تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی ملی غیر عملی یا مخالف حکمت است آن محفل تدابیری اتخاذ خواهد کرد تا انتخابات سالانه و سایر امور اصلی انجمن شور روحانی به نحو مقتضی صورت گیرد.

ب - هرگاه محل یک یا چند نفر از اعضاء محفل روحانی ملی خالی بماند برای تکمیل اعضاء همان نمایندگان انجمن شور روحانی که به انتخاب آن محفل پرداخته‌اند مجدداً ابداء رأی خواهند کرد. این آراء به وسیله مکاتبه یا به هر نحو دیگری که محفل روحانی ملی صلاح بداند جمع آوری خواهد شد.

ماده چهارم - وظائف اعضاء محافل روحانی:

از جمله وظائف خطیره مقدسه اعضاء محافل روحانی که عهده دار تمشیت و هدایت و تنظیم امور امرالله‌اند آنکه باید حتی القوه اعتماد و محبت نفوسی را که بر خدمتشان مفتخرند جلب نمایند و نظریات ملحوظه و عواطف عمومیّه و اعتقادات شخصیّه یارانی را که بر ترویج مصالح

عالیه‌شان مکلفند تحرّی کنند و با آن آشنائی یابند و مذاکرات و تمشیت امور عمومیّه خویش را به نحوی انجام دهند تا از این که شائبه تفرّد و کناره‌جوئی یابد و تهمت استتارپذیرد و فضای اختناق‌آور تحکّم و استبداد رأی را به وجود آورد به کلی پاک و مبرّی و از هر قول و عملی که رائحه غرض‌ورزی و خودخواهی و تعصّب از آن استشمام شود کاملاً فارغ و مقدّس باشد و در عین آنکه حقّ مقدّس اتّخاذ تصمیم نهائی را برای خود مسلّم و محفوظ می‌دارند به گله و شکایات نفوس توجه نمایند و از پیشنهادها و نظریاتشان حُسن استقبال کنند و احساس تعاون و تعاضد و شرکت در امور و حُسن تفاهم و اعتماد متقابل را بین خود و سایر بهائیان تقویت نمایند.

#### ماده پنجم - بیت العدل اعظم

بیت العدل اعظم مرکب از نه نفر عضو از رجال است که به شرح ذیل از میان افراد جامعه بهائی انتخاب شده باشند:

بند اوّل - انتخابات:

اعضاء بیت العدل اعظم به وسیله اعضاء محافل روحانیّه ملیّه در مؤتمری به نام انجمن شور روحانی بین‌المللی با ابداء رأی سرّی انتخاب خواهند گردید.

الف - انتخابات بیت‌العدل اعظم هر پنج سال یکبار صورت می‌گیرد مگر این که در این باره بیت‌العدل اعظم قرار دیگری دهد. اعضاء منتخبه تا زمانی که قائم‌مقامان آنان انتخاب نشده و اولین جلسه خود را تشکیل نداده باشند به عضویت باقی خواهند بود.

ب - محافل روحانیّه ملیّه بعد از آن که برای شرکت در انجمن شور روحانی بین‌المللی دعوت گردیدند صورت اسامی اعضاء خود را به بیت‌العدل اعظم اعلام و ارسال خواهند داشت و تصویب صلاحیت و شرکت نمایندگان در انجمن شور روحانی بین‌المللی به اختیار بیت‌العدل اعظم خواهد بود.

ج - وظیفه اصلیّه انجمن شور روحانی بین‌المللی انتخاب اعضاء بیت‌العدل اعظم و مشورت در مسائل مربوط به امر بهائی در سراسر عالم و ایصال نظریات و پیشنهادهائی جهت ملاحظه بیت‌العدل اعظم خواهد بود.

د - جلسات انجمن شور روحانی بین‌المللی به طریقی که در هر زمان بیت‌العدل اعظم معین نماید منعقد خواهد شد.

ه - بیت‌العدل اعظم برای نمایندگانی که شخصاً نتوانند در انجمن شور روحانی بین‌المللی حضور یابند قراری خواهد داد تا

بتوانند رأی خود را جهت انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم ارسال دارند.

و - هرگاه بیت العدل اعظم در موقع انتخابات تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی بین المللی غیر عملی و یا مخالف حکمت است در باره طرز اجرای انتخابات تصمیم خواهد گرفت.

ز - در روز انتخابات باید آراء منتخبین رسیدگی و شمرده شود و هیأت نظار که به دستور بیت العدل اعظم معین شده اند آن را تصدیق نمایند.

ج - اگر یکی از اعضاء محفل روحانی ملی که قبلاً رأی خویش را با پست ارسال داشته در فاصله بین ابداء رأی و تاریخ شمردن آراء از عضویت محفل روحانی ملی خارج شده باشد رأی ارسالی او معتبر خواهد بود مگر آنکه در آن فاصله جانشین او انتخاب و رأی عضو جدید به هیأت نظار رسیده باشد.

ط - اگر به علت تساوی آراء انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم در تصویت اول تشکیل نگردد باید بین نفوسی که آراء مساوی دارند یکبار یا بیشتر اخذ رأی شود تا تمام اعضاء بیت العدل اعظم انتخاب گردند و در این انتخابات اضافی انتخاب کنندگان عبارت

از اعضاء محافل ملیه‌ای خواهند بود که زمان اخذ رأی عضو محفل باشند.

بند دوم - خالی ماندن محل عضویت:

محل عضوی در بیت‌العدل اعظم وقتی خالی می‌ماند که عضوی از اعضاء فوت نماید یا مشمول یکی از موارد ذیل گردد:

الف - هرگاه عضوی از اعضاء بیت‌العدل اعظم گناهی ارتکاب نماید که در حقّ عموم ضرری حاصل شود در این صورت بیت‌العدل اعظم می‌تواند او را اخراج نماید.

ب - چون بیت‌العدل اعظم تشخیص دهد عضوی از اعضاء قادر به ایفاء وظائف محوّله نیست می‌تواند او را از عضویت معاف دارد و محلش را خالی اعلان نماید.

ج - عضو بیت‌العدل اعظم فقط هنگامی می‌تواند از عضویت بیت‌العدل اعظم کناره‌گیری نماید که استعفای او مورد تصویب بیت‌العدل اعظم قرار گیرد.

بند سوم - انتخابات تکمیلی:

هرگاه در عضویت بیت‌العدل اعظم محلی خالی بماند این هیأت در اولین فرصت ممکنه دعوت به انتخابات تکمیلی را اعلان خواهد نمود مگر آنکه خالی بودن محل در تاریخی باشد که به تشخیص

بیت‌العدل اعظم نزدیک به تاریخ انتخابات مقررۀ کلیۀ اعضاء بیت‌العدل اعظم باشد در چنین مورد بیت‌العدل اعظم می‌تواند اكمال عضویت را به انتخابات مقررۀ موکول نماید. اگر انتخابات تکمیلی صورت گیرد همان اعضاء محافل ملیه‌ای که در وقت انتخابات تکمیلی سمت عضویت محافل را دارند به این انتخاب خواهند پرداخت.

بند چهارم - جلسات:

الف - چون نتیجه انتخابات بیت‌العدل اعظم معلوم شود عضوی که بیش از دیگر اعضاء رأی داشته باشد اولین جلسه بیت‌العدل اعظم را دعوت خواهد کرد و در صورت غیبت یا عدم استطاعت او این دعوت با عضوی است که بعد از او بیش از دیگران حائز رأی باشد و هرگاه دو نفر یا بیشتر متساویاً حائز اکثر آراء باشند تشکیل جلسه به دعوت فردی صورت خواهد گرفت که به حکم قرعه بین این نفوس تعیین شده باشد. کلیه جلسات بعدی به نحوی که بیت‌العدل اعظم معین نماید تشکیل خواهد شد.

ب - بیت‌العدل اعظم هیأت عامله ندارد و برای اداره جلسات و تمشیت امور در هر زمان به نحوی که صلاح داند اقدام خواهد کرد.



ج - تصمیمات بیت‌العدل اعظم با مشورت تمام اعضای آن هیأت صورت می‌گیرد مگر در مواردی که بیت‌العدل اعظم اجازه دهد برای رسیدگی به امور مشخصه معینه کمتر از نه نفر از اعضاء به مذاکره و اخذ تصمیم به پردازند.

بند پنجم - امضاء:

امضاء بیت‌العدل اعظم The Universal House of Justice یا به لسان فارسی «بیت‌العدل اعظم» است که با اجازه و تصویب بیت‌العدل اعظم توسط یکی از اعضاء ذیل اوراق صادره مرقوم و به مهر مخصوص هیأت ممهور خواهد شد.

بند ششم - سوابق:

بیت‌العدل اعظم برای ثبت و ضبط مصوّبات خود هر زمان ترتیباتی را که مقتضی داند اتخاذ خواهد نمود.

مادّه ششم - انتخابات بهائی:

برای این که مقصد و کیفیت روحانی انتخابات بهائی محفوظ بماند باید از تسمیه نفوس و دسائس تبلیغاتی انتخاباتی یا هر نوع روش یا عمل دیگری که مضرّ به حال آن مقصد و کیفیت روحانی باشد به کلی احتراز و اجتناب نمود. در هنگام انتخابات حالت سکون و توجه لازم است تا در

آن محیط شخص انتخاب‌کننده بتواند فقط به نفوسی رأی دهد که بر اثر دعا و توجه و تعمق به قلبش القاء شده باشد.

بند اول - کلیه انتخابات بهائی به استثنای انتخابات هیأت عامله محافل روحانیه محلیه و ملیه و لجنات امریه به اکثریت نسبی با رأی مخفی به عمل می‌آید.

بند دوم - انتخابات هیأت عامله محافل روحانیه یا لجنات با اکثریت مطلق به رأی مخفی صورت می‌گیرد.

بند سوم - هرگاه در انتخاب هیأتی به علت تساوی آراء، تمام عدّه اعضاء در انتخاب اول تعیین نشوند انتخاب یا انتخابات دیگری میان نفوس متساوی الرأی مجری خواهد شد تا این که کلیه اعضاء تماماً انتخاب گردند.

بند چهارم - هیچ فردی از افراد بهائی نمی‌تواند وظائف و حقوق انتخاباتی خود را به دیگری واگذارد و یا وکاله از طرف دیگری این وظیفه را انجام دهد.

ماده هفتم - حق تجدید نظر:

بیت العدل اعظم حق تجدید نظر در تصمیمات و اقدامات محافل روحانیه اعم از ملیه و محلیه دارد و می‌تواند آن تصمیمات و اقدامات را تأیید یا تعدیل یا نسخ و تبدیل نماید و حق آن را دارد که در هر امری که

یک محفل روحانی از اقدام و اخذ تصمیم اهمال ورزد مداخله کند و چنانچه مقتضی داند به آن محفل دستور اقدام دهد و یا رأساً در آن باره خود اقدام نماید.

#### ماده هشتم - استیناف:

حق استیناف در موارد ذیل محفوظ و طرز اجرای آن بدین قرار است:  
بند اول:

الف - هر فردی از افراد یک جامعه بهائی می‌تواند از تصمیم محفل روحانی محلی خود به محفل ملی استیناف دهد و محفل ملی می‌تواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده بگیرد و یا برای تجدید نظر مجدداً به محفل محلی احاله دهد. هرگاه این استیناف مربوط به عضویت فردی از افراد در جامعه بهائی باشد محفل روحانی ملی موظف است رسیدگی به موضوع را خود برعهده گیرد و رأی صادر نماید.

ب - هر فردی از افراد بهائی می‌تواند از رأی محفل روحانی ملی خود به بیت‌العدل اعظم استیناف دهد و بیت‌العدل اعظم می‌تواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده گیرد و یا آن را به همان محفل روحانی ملی برای اخذ تصمیم نهائی مرجوع دارد.

ج - هرگاه فيما بين دو يا چند محفل از محافل محليه اختلافی حاصل شود که بر حلّش قادر نباشند هر يك از آن محافل می تواند موضوع را به محفل روحانی ملّی ارجاع نماید و در اين صورت محفل ملّی بنفسه قضاوت در موضوع را بر عهده خواهد گرفت و اگر رأی محفل روحانی ملّی را هر يك از آن محافل مزبوره نامناسب داند و يا هرگاه هر يك از محافل محليه اقدامات محفل روحانی ملّی خود را مخالف مصالح و حفظ و صيانت جامعه محلی خویش تشخیص دهد در هر دو مورد چنانچه بذل مساعیش در رفع اختلاف نظر با محفل ملّی به نتیجه نرسد حقّ خواهد داشت موضوع را به بيت العدل اعظم استيناف دهد و بيت العدل اعظم می تواند قضاوت در موضوع را خود بر عهده گیرد و يا آن را برای اخذ تصميم نهائی به محفل روحانی ملّی ارجاع دهد.

بند دوم - استيناف دهنده اعم از فرد يا مؤسسه بايد در وهله اولی به همان محفلی که درباره رأيش تقاضای استيناف داده مراجعه و استدعا نماید که آن محفل يا در موضوع تجديد نظر نماید و يا آن را به مقام بالاتر احاله دهد در صورت اخير محفل مکلف است استيناف را با شرح و تفصيل کامل تقديم دارد. چنانچه محفلی از ارجاع استيناف به

مقام بالاتر امتناع ورزد و یا ارجاعش را به عهده تأخیر اندازد استیناف دهنده می‌تواند رأساً قضیه را به مقام بالاتر احاله دهد.

**ماده نهم - هیأت‌های مشاورین:**

مؤسسه هیأت‌های مشاورین را بیت‌العدل اعظم ایجاد نموده است تا وظائف مخصوصه صیانت و ترویج امرالله را که به حضرات ایادی امرالله تفویض گشته به آینده ایام امتداد بخشد. اعضاء این هیأت‌ها را بیت‌العدل اعظم معین و منصوب می‌کند.

بند اول - دوره خدمت هر عضو مشاور و همچنین تعداد مشاورین هر هیأت و حوزه اقدامات و عملیات هریک از هیأت‌های مشاورین را بیت‌العدل اعظم تعیین می‌کند.

بند دوم - هریک از مشاورین به‌عنوان مشاور فقط در حوزه خدمت خود انجام وظیفه می‌نماید و چون محل اقامت خود را به نقطه‌ای خارج از حوزه مذکور انتقال دهد بالطبع انتصاب خویش را از دست خواهد داد.

بند سوم - رتبه و مقام و وظایف مخصوصه یک مشاور او را از عضویت در تشکیلات اداری محلی و ملی معاف می‌دارد ولی چنانچه به عضویت بیت‌العدل اعظم انتخاب گردد از عضویت در هیأت مشاورین معاف خواهد بود.

### مادهٔ دهم - هیأت های معاونت:

هر حوزه‌ای دارای دو هیأت معاونت است یکی جهت صیانت و دیگری جهت ترویج امرالله و تعداد اعضای هر یک از این هیأت‌ها را بیت‌العدل اعظم معین می‌کند اعضای این هیأت‌های معاونت تحت ادارهٔ هیأت‌های مشاورین در هر قارهٔ خدمت می‌نمایند و نماینده و مستشار آنان خواهند بود.

بند اول - اعضای هر هیأت معاونت را هیأت‌های مشاورین قاره‌ای از بین یاران هر حوزه معین خواهند کرد.

بند دوم - به هر یک از اعضاء هیأت معاونت ناحیهٔ معینی برای خدمت واگذار می‌شود و نمی‌توانند در خارج از حوزهٔ ماموریت خود به‌عنوان عضو هیأت معاونت انجام وظیفه نمایند مگر آنکه از طرف هیأت مشاورین وظائف مخصوصی به آنان محول گردد.

بند سوم - عضو هیأت معاونت صلاحیت انتخاب شدن در تشکیلات اداری امری را دارد ولی هرگاه به عضویت تشکیلات اداری چه ملی و چه محلی انتخاب گردد باید شخصاً تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد در هیأت معاونت به خدمت پردازد و یا خدمت اداری را تعهد نماید زیرا در عین حال نمی‌تواند در دو مقام باقی بماند و در صورتی که به

قانون اساسی بیت‌العدل اعظم | ۸۸۵

عضویت بیت‌العدل اعظم انتخاب‌گردد از عضویت در هیأت معاونت  
معاف خواهد بود.

مادهٔ یازدهم - تعدیل و اصلاح

این قانون اساسی را بیت‌العدل اعظم می‌تواند با حضور کلیهٔ اعضاء  
تعدیل و اصلاح نماید.

(ارکان نظم بدیع، نشر ۲، ص ۳۲۰-۳۳۶)





## کتابشناسی

آ

آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، حضرت بهاء اللہ، خط جناب زین المقرّبین، ۱۲۰ بدیع، مؤسسہ ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، حضرت بهاء اللہ، چاپ سوم، ۱۵۳ بدیع، مؤسسہ معارف بهائی، کاناڈا

آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، حضرت بهاء اللہ، ۱۳۲۴ قمری، مطبع ناصر، بمبئی

آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، حضرت بهاء اللہ، ۱۲۱ بدیع، مؤسسہ ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، حضرت بهاء اللہ، ۱۳۳ بدیع، مؤسسہ ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، حضرت بهاء اللہ، ۱۳۱ بدیع، مؤسسہ ملّی مطبوعات امری، طهران

آیات الہی، ج ۲، حضرت بهاء اللہ، طبع آلمان

الف

انوار ہدایت، ترجمہ Lights of Guidance، تالیف هلن ہورن بی، نسخہ تایپی

ادعیہ حضرت محبوب، حضرت بهاء اللہ، ۷۶ بدیع، ۱۳۳۹ قمری، طبع فرج اللہ زکی الکردی، مصر

ارکان نظم بدیع، غلامعلی دھقان، نشر دوم، ۱۵۱ بدیع، مؤسسہ معارف بهائی،

کاناڈا

اسرار الآثار، ج ۴، فاضل مازندرانی، طبع ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

اشراقات، حضرت بهاء الله، بدون تاریخ و محلّ طبع

اقتدارات، حضرت بهاء الله، بدون تاریخ و محلّ طبع

اقدس، حضرت بهاء الله، ۱۹۹۵ میلادی، مرکز جهانی بهائی

الواح نازله به اعزاز میرزا آقاخان بشیرالسلطان ملقب به بشیر الهی، به اهتمام ناصر بشیر الهی، ۱۶۶ بدیع، امریکا

الواح نازله خطاب بملوک و رؤسای ارض، حضرت بهاء الله، ۱۲۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

امرو خلق، ج ۳، فاضل مازندرانی، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

امرو خلق، ج ۴، فاضل مازندرانی، ۱۳۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، نشر پنجم، ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

ایقان، حضرت بهاء الله، بدون تاریخ طبع، فرج الله زکی الکردی، مصر

ب

بدایع الآثار، ج ۱، میرزا محمود زرقانی، ۱۹۱۴ میلادی، بمبئی

بدایع الآثار، ج ۲، میرزا محمود زرقانی، ۱۹۲۱ میلادی، بمبئی

بهاء الله شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، ۱۹۸۹ میلادی، جورج رونالد، آکسفورد

بهاء الله و عصر جدید، جان اسلمونت، ۱۴۵ بدیع، مم منشورات دارالتشر البهائیه فی

البرازیل

بهجت الصدور، میرزا حیدرعلی اصفهانی، طبع ۱۳۳۱ هجری قمری، بمبئی

بہجت الصدور، میرزا حیدرعلی اصفہانی، چاپ سوم، ۱۵۹ بدیع، مؤسسہ مطبوعات امری، آلمان

بیان فارسی، حضرت ربّ اعلیٰ، بدون تاریخ و محلّ طبع

پ

پیک راستان، وحید رأفتی، ۱۶۲ بدیع، مؤسسہ عصر جدید، آلمان

ت

تذکرۃ الوفا، حضرت عبدالبہاء، ۱۳۴۳ ہجری قمری، مطبعہ عبّاسی، حیفہ  
توقیعات مبارکہ خطاب بہ احبّای شرق، حضرت ولی امراللہ، ۱۴۹ بدیع، لجنہ ملیّ  
نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی، آلمان

توقیعات مبارکہ ۱۹۲۲-۱۹۲۶، حضرت ولی امراللہ، ۱۲۹ بدیع، مؤسسہ ملیّ  
مطبوعات امری، طهران

توقیعات مبارکہ ۱۹۲۷-۱۹۳۹، حضرت ولی امراللہ، ۱۲۹ بدیع، مؤسسہ ملیّ  
مطبوعات امری، طهران

توقیعات مبارکہ ۱۹۴۵-۱۹۵۲ (۱۰۲-۱۰۹)، حضرت ولی امراللہ، ۱۲۵ بدیع، مؤسسہ  
ملیّ مطبوعات امری، طهران

توقیعات مبارکہ ۱۹۵۲-۱۹۵۷ (۱۰۹-۱۱۴)، حضرت ولی امراللہ، ۱۱۹ بدیع، مؤسسہ  
ملیّ مطبوعات امری، طهران

ح

حدیقہ عرفان، حضرت بہاءاللہ و حضرت عبدالبہاء، ۱۹۹۴ میلادی، انتشارات مجلّہ  
عنڈلیب، کانادا

حصن حصین شریعت اللہ، حضرت ولی امراللہ، ترجمہ فؤاد اشرف، ۱۵۴ بدیع، مؤسسہ  
ملیّ مطبوعات امری، آلمان

حقوق الله، مجموعه نصوص و هدايات مبارکه، دايره مطالعه نصوص والواح

خ

خاطرات مالمیری، حاج محمدطاهر مالمیری، ۱۴۹ بدیع، لجنه ملی نشر آثار امری به  
لسان فارسی و عربی، آلمان

خاطرات نه ساله عکّا، یونس افروخته، ۱۲۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری،  
طهران

د

دور بهائی، حضرت ولی امرالله، ترجمه، ۱۴۴ بدیع، آلمان

ر

رحیق مختوم، ج ۱، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات  
امرّی، طهران

رحیق مختوم، ج ۲، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۳۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات  
امرّی، طهران

ظ

ظهورالحق، ج ۳، فاضل مازندرانی، ۱۳۱۹-۱۳۲۰ شمسی، مطبعه آزرندگان، طهران  
ظهورالحق، ج ۳، فاضل مازندرانی، ۱۶۵ بدیع، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان  
ظهور عدل الهی، حضرت ولی امرالله، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ۲۰۱۲، بنیاد  
فرهنگی نحل

غ

غزلیات استاد محمدعلی سلمانی، ۱۳۹ بدیع، کلمات پرس

## ق

قرآن، حضرت رسول اکرم، به اهتمام بهاءالدین خرّمشاهی ۱۳۸۱ شمسی، انتشارات  
دوستان، طهران

قرن بدیع، حضرت ولی امرالله، ترجمه نصرالله موّدت، نشر دوم، ۱۴۹ بدیع، مؤسسه  
معارف بهائی بلسان فارسی، کانادا

## ک

کتاب بدیع، حضرت بهاءالله، خطّ جناب زینالمقرّبین، ۱۲۸۶ قمری، مطبعه  
آزردگان، طهران

کتاب بدیع، حضرت بهاءالله، ۱۶۵ بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان  
کلمات مکنونه، حضرت بهاءالله، ۱۲۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

## گ

گنجینه حدود و احکام، عبدالحمید اشراق خاوری، نشر سوم، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی  
مطبوعات امری

گوهر یکتا، امةالبهاء روحیه خانم ربّانی، ترجمه ابوالقاسم فیضی، مؤسسه ملی  
مطبوعات امری، طهران

## ل

لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، حضرت  
بهاءالله، ۱۱۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

## م

مائده آسمانی، ج ۱، آثار حضرت بهاءالله، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۸ بدیع،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مائده آسمانی، ج ۴، آثار حضرت بهاء الله، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۹ بدیع،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مائده آسمانی، ج ۵، آثار حضرت عبدالبهاء، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۹ بدیع،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مائده آسمانی، ج ۸، آثار حضرت بهاء الله، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۹ بدیع،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مبادی روحانی، احمد یزدانی، ۱۰۴ بدیع، لجنه ملی نشر آثار امری

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۵، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۲، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۳، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، حضرت بهاء الله، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۵۲، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۵۹، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۷، تکثیر جهت حفظ، محفظه آثار  
محفل روحانی ملی ایران

مجموعه الواح مبارکه، حضرت بهاءالله، ۱۳۳۸ قمری، ۱۹۲۰ میلادی، مطبعه  
سعاده، قاهره مصر

مجموعه‌ای از نصوص درباره مقام زن در امر الهی، اپریل ۱۹۸۶، دایره نصوص و  
الواح مرکز جهانی بهائی

مجموعه دستخطها، بیت العدل اعظم، تهیه و تنظیم عبدالعلی علائی، ۱۳۰ بدیع،  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مجموعه مناجاتها، حضرت عبدالبهاء، نشر دوم، ۱۵۷ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات  
امر، آلمان

محاضرات، ج ۳، عبدالحمید اشراق خاوری، به اهتمام وحید رأفتی، ۱۶۶ بدیع،  
مؤسسه مطبوعات بهائی، آلمان

مختصری از تاریخ حیات و تشرف به ارض مقدّس، منیره خانم حرم حضرت  
عبدالبهاء، ۱۹۳۴ میلادی، مطبعه اومانوت، حیفا

مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، نشر سوم، عبدالحمید اشراق خاوری، ۱۲۳  
بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

مفروضات، النور الأبهی فی، حضرت عبدالبهاء، طبع ثانی، ۱۳۲۹ قمری، فرج الله  
زکی الکردی، قاهره

مقاله شخصی سیّاح، حضرت عبدالبهاء، ۱۱۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری،  
طهران

مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، حضرت عبدالبهاء، ۱۳۲۸ قمری، ۱۹۱۰ میلادی، مطبعه  
کردستان علمیه، مصر

مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، حضرت عبدالبهاء، ۱۳۳۰ قمری، مطبعه کردستان العلمیه،  
مصر

مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، حضرت عبدالبهاء، ۷۹ بدیع، ۱۳۴۰ قمری، ۱۹۲۲  
میلادی، فرج الله زکی الکردی، مصر

مناهج الاحکام، فاضل یزدی، تکثیر به جهت حفظ، محفظه آثار محفل روحانی ملی  
بهائیان ایران

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، حضرت نقطه اولی، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه  
ملی مطبوعات امری، طهران

منتخبات توفیعات مبارکه، حضرت ولی امرالله، ۱۰۵ بدیع، ۱۳۲۷ شمسی، لجنه ملی  
نشر آثار امری، طهران

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نشر ثانی، ۱۴۱ بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان  
منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ۱۹۷۹ میلادی، مؤسسه مطبوعات  
بهائی ویلمت، آمریکا

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ۱۵۷ بدیع، مؤسسه مطبوعات  
امر آلمان

من مکاتیب عبدالبهاء، دارالنشر البهائیه فی البرازیل

مؤسسه ایادی امرالله، عبدالعلی علانی، ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری،  
طهران



- نظامات بهائی (بهائی پروسیجر)، ترجمہ لجنہ ملی ترجمہ آثار امری، ناشر: لجنہ ملی نشر آثار امری، بدون تاریخ
- نظم جهانی بهائی، حضرت ولی امرالله، ترجمہ و اقتباس ہوشمند فتح اعظم، نشر دوم، ۱۵۱ بدیع، مؤسسہ معارف بهائی، کانادا
- نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ، ج ۱، ادیب طاہرزادہ، ترجمہ باہر فرقانی، ۱۵۵ بدیع، مؤسسہ معارف بهائی، کانادا
- نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ، ج ۲، ادیب طاہرزادہ، ترجمہ باہر فرقانی، ۱۶۷ بدیع، مؤسسہ انتشاراتی سنچری پرس، استرالیا
- نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ، ج ۳، ادیب طاہرزادہ، ترجمہ باہر فرقانی، ۱۶۹ بدیع، مؤسسہ انتشاراتی سنچری پرس، استرالیا
- نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ، ج ۴، ادیب طاہرزادہ، ترجمہ باہر فرقانی، ۱۷۲ بدیع، مؤسسہ انتشاراتی سنچری پرس